

با همه کوششانی که در سالهای اخیر برای تحقیق و جمع در آثار گرانمای ادبیات هزار ساله فارسی انجام گرفته و صد کتاب در ساله پراکنش از دانشمندان و نویسندگان و شاعران این سرزمین انتشار یافته است هنوز کارنا کرده بسیار است. درباره نکات و دقائق زبان فارسی هزاران نکته هست که باید باروش علمی مورد مطالعه و تحقیق قرار گیرد و هزاران کتاب خطی در کتابخانه های داخل و خارج کشور موجود است که هنوز منتشر نشده و دسترس دانش پژوهان قرار نگرفته است. بسیاری از متون ذیقیمت ادبیات ایران نیز اگر چه مکرر صورت طبع یافته باید با دقت بیشتری تصحیح و تنقیح شود.

یکی از وظایف بنیاد فرهنگ ایران که به فرمان مبارک ~~علیه~~ بنیاد فرهنگ ایران است برای خدمت به زبان و ادبیات فارسی تائیس یافته تحقیق و جمع و کوشش در این زمینه است. در سلسله زبان و ادبیات فارسی، تا آنجا که میسر باشد متون ادبی منتشر نشده کهن با دقتی که در خور است طبع می شود و حاصل مطالعه و تحقیق درباره نکات و مسائل مربوط به زبان و ادبیات ایران به صورت کتابها و رسائل انتشار می یابد و از تنهایی منتشر شده نیز در مواردی که ضرورت داشته باشد متون انتقادی دقیق فراهم می شود تا بتواند در انواع تحقیقات ادبی و زبان شناسی از آنها به عنوان ناخذ و اسناد مورد اعتماد استفاده کرد.

دیوید ویدر حال بنیاد فرهنگ ایران
دکتر پرویز خانمیری



کتابخانه نه روزنامه‌نویسان، خیابان ولیعصر، تهران

تیرماه ۱۳۵۱

شماره ثبت ۴۸۵۱ تاریخ ۱۳/۱۲/۵۷

شماره ثبت ۱۳۵۱

ولس و رامین

از
فخرالدین اسعدگرگانی

تصحیح

ماگالی تو دووا - الکساندر گواخاریا



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

از این کتاب
۲۰۰۰ نسخه در زمستان ۱۳۴۹ در چاپخانه زر
چاپ شد

با همکاری

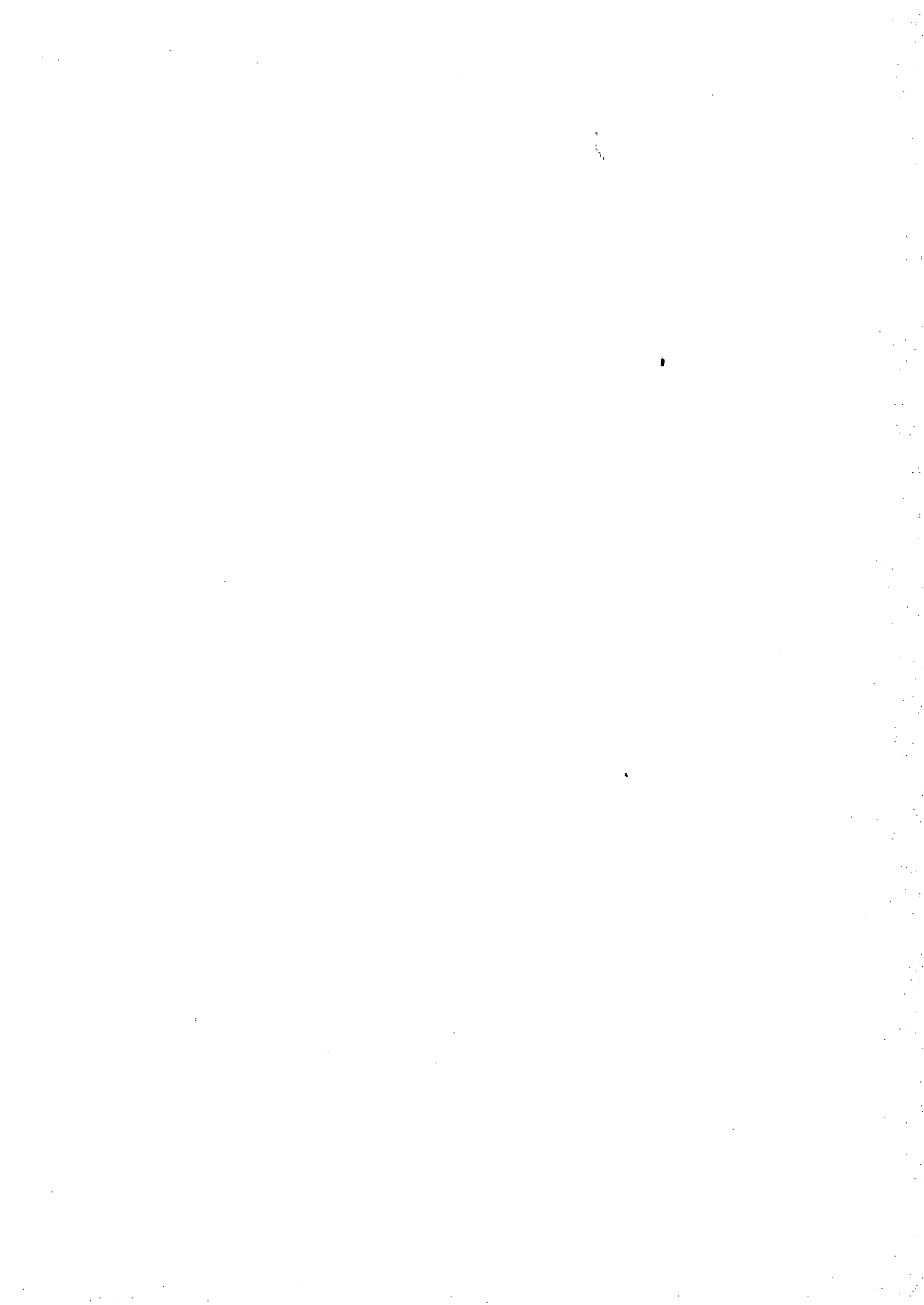
انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم اتحاد جماهیر شوروی

و

انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم جمهوری گرجستان شوروی

و

فرهنگستان علوم جمهوری تاجیکستان شوروی



فهرست مندرجات

سيزده	سر سخن آکادميسين «گيورگى تسرتلى»
هفده	ديواجه «کمال عينى»
يك	دو سخن درباره ويژگيهاي سوژه داستان گرگاني «ماگالي تودوا» بيست و يك
بيست و هفت	پيشگفتار «ماگالي تودوا» و «الكساندر گواخاريا»

۵۴۲-۱

متن کتاب

۱	ستایش یزدان
۷	گفتار اندر ستایش محمد مصطفی علیه السلام
۱۰	گفتار اندر ستایش سلطان ابوطالب طنزليک
۱۶	گفتار اندر ستایش خواجه ابونصر منصور بن محمد
۱۸	گفتار اندر گرفتن سلطان شهر اصفهان را
۲۱	گفتار اندر ستایش عميد ابوالفتح مظفر
۲۶	برون آمدن سلطان از اصفهان و داستان گوینده کتاب
۳۱	آغاز داستان ویس و رامین
۳۸	خواستن موبد شهرو را و عهد بستن شهرو با موبد
۴۲	گفتار اندرزادن ویس از مادر
۴۶	نامه نوشتن دایه نزد شهرو و کس فرستادن شهرو به طلب ویس
۴۸	دادن شهرو ویس را به ویرو و مراد نیافتن هردو
۵۱	آمدن زرد پیش شهرو به رسولی

- ۶۲ خبردار شدن موبد از خواستن ویرو ویس را و رفتن به جنگ
- ۶۴ آگاه شدن ویرو از آمدن موبد بهر جنگ
- ۶۶ اندر صفت جنگ موبد و ویرو
- ۷۴ آمدن شاه موبد به گوراب به جهت ویس
- ۷۶ جواب دادن ویس رسول شاه موبد را
- ۸۴ نامه نوشتن موبد نزد شهر و فریفتن به مال
- ۹۲ آگاهی یافتن ویرو از بردن شاه ویس را
- ۹۳ دیدن رامین ویس را و عاشق شدن بروی
- ۹۷ رسیدن شاه موبد به مرو با ویس و جشن عروسی
- ۹۹ آگاهی یافتن دایه از کار ویس و رفتن به مرو
- ۱۰۹ اندر بستن دایه مرشاه موبد را بر ویس
- ۱۱۳ به غایت رسیدن عشق رامین بر ویس
- ۱۳۰ فریفتن دایه ویس را به جهت رامین
- ۱۴۰ اندر باز آمدن دایه به نزدیک رامین به باغ
- ۱۵۳ نیدن ویس رامین را و عاشق شدن بر او
- ۱۵۷ رفتن دایه بار دیگر به پیش ویس و حال گفتن
- ۱۶۰ رسیدن ویس و رامین بهم
- ۱۶۸ آگاه شدن شاه موبد از کار ویس و رامین
- ۱۷۶ بازگشتن شاه موبد از کهستان به خراسان
- ۱۸۰ رفتن ویس از مرو شاهجان به کهستان
- ۱۸۶ رفتن رامین به همدان به جهت ویس
- ۱۸۸ آگاه شدن موبد از رفتن رامین نزد ویس
- ۱۹۵ پاسخ فرستادن ویرو پیش موبد
- ۱۹۸ سرزنش کردن موبد ویس را
- ۲۰۸ گردیدن شاه موبد به گیتی در طلب ویس
- ۲۱۱ نامه نوشتن رامین به مادر و آگاه شدن موبد
- ۲۱۸ نشستن موبد در بزم با ویس و رامین و ...
- ۲۳۳ آگاهی یافتن موبد از قیصر روم و رفتن به جنگ
- ۲۳۸ بردن شاه موبد ویس را به دزاشکفت و ...

- ۲۴۳ زاری کردن ویس از رفتن رامین
- ۲۴۷ آمدن رامین به دزاشکفت دیوان پیش ویس
- ۲۵۹ آمدن شاه موید از روم و رفتن به دزاشکفت دیوان نزد ویس
- ۲۷۰ مویه کردن شهرو پیش موید
- ۲۷۹ سپردن موید ویس را به دایه و آمدن رامین درباغ
- ۲۸۹ آگاهی یافتن موید از رامین و رفتن او درباغ
- ۲۹۹ بزم ساختن موید درباغ و سرودگفتن رامشگرگوسان
- ۳۰۳ نصیحت کردن به گوی رامین را
- ۳۱۰ اندر پند دادن شاه موید ویسه را و سرزنش کردن
- ۳۱۲ پاسخ دادن ویس موید را
- ۳۱۶ رفتن رامین به گوراب و دور افتادن از ویس
- ۳۲۴ رفتن رامین به گوراب و دیدن گل و عاشق شدن بر وی
- ۳۳۲ عروسی کردن رامین با گل
- ۳۳۷ نامه نوشتن رامین به ویس و بیزاری نمودن
- ۳۴۲ رسیدن پیگک رامین به مروشاهجان و آگاه شدن ویس از آن
- ۳۴۹ رفتن دایه به گوراب نزد رامین
- ۳۵۲ بیمار شدن ویس از فراق رامین
- ۳۵۷ نامه نوشتن ویس به رامین و دیدار خواستن
- ۳۶۳ نامه اول در صفت آرزومندی و درد جدایی
- ۳۶۶ نامه دوم دوست را به یادداشتن و خیالش را به خواب دیدن
- ۳۶۹ نامه سوم اندر بدل جستن به دوست
- ۳۷۲ نامه چهارم خشنودی نمودن از فراق و امید بستن بر وصال
- ۳۷۵ نامه پنجم اندر جفا بردن از دوست
- ۳۷۸ نامه ششم اندر نواختن و خواندن دوست
- ۳۸۲ نامه هفتم اندر گریستن بر جدایی و نالیدن به تنهایی
- ۳۸۵ نامه هشتم اندر خبر دوست پرسیدن
- ۳۸۷ نامه نهم در شرح زاری نمودن
- ۳۹۰ نامه دهم اندر دعا کردن و دیدار دوست خواستن
- ۳۹۴ تمام شدن ده نامه و فرستادن ویس آذین را به رامین

- ۳۹۷ مویه کردن ویس برجداپی رامین
- ۴۰۲ سیر شدن رامین از گل وپاد کردن عهد ویس
- ۴۰۹ گفتن رفیدا حال رامین باگل
- ۴۱۷ رسیدن آذین از ویس به رامین
- ۴۱۹ پاسخ نامه ویس از رامین
- ۴۲۲ آگاه شدن ویس از آمدن رامین
- ۴۲۶ رسیدن رامین به مرو نزد ویس
- ۴۲۹ پاسخ دادن رامین ویس را
- ۴۳۴ پاسخ دادن ویس رامین را
- ۴۳۸ آمدن ویس دگر بار بر روزن و سخن گفتنش بارخش رامین
- ۴۴۰ پاسخ دادن رامین ویس را
- ۴۴۳ پاسخ دادن ویس رامین را
- ۴۴۵ پاسخ دادن رامین ویس را
- ۴۴۸ پاسخ دادن ویس رامین را
- ۴۵۰ پاسخ دادن رامین ویس را
- ۴۵۲ پاسخ دادن ویس رامین را
- ۴۵۳ پاسخ دادن رامین ویس را
- ۴۵۵ پاسخ دادن ویس رامین را
- ۴۵۶ پاسخ دادن رامین ویس را
- ۴۵۸ پاسخ دادن ویس رامین را
- ۴۵۹ پاسخ دادن رامین ویس را
- ۴۶۱ پاسخ دادن ویس رامین را
- ۴۶۵ پشیمان شدن ویس از کرده خویش
- ۴۶۷ فرستادن ویس دایه را در پی رامین و خود رفتن در عقب
- ۴۷۱ پاسخ دادن رامین ویس را
- ۴۷۵ پاسخ دادن ویس رامین را
- ۴۷۷ پاسخ دادن رامین ویس را
- ۴۷۹ پاسخ دادن ویس رامین را
- ۴۸۲ پشیمان شدن رامین از رفتن ویس و از پس ویس شدن

یازده	فهرست مطالب
۴۸۶	آشکار شدن رامین بر شاه موبد
۴۸۹	رفتن موبد به شکار
۴۹۶	نالیدن ویس از رفتن رامین و از دایه چاره خواستن
۵۰۰	نامه نوشتن ویس به پیش رامین
۵۰۷	رفتن رامین به کهندهز به مکر
۵۱۰	کشتن رامین زرد را به جنگ
۵۱۳	برداشتن رامین گنج موبد را و گریختن به دیلمان
۵۱۵	آگاه شدن موبد از گنج بردن رامین با ویس
۵۱۷	کشته شدن شاه موبد بردست گراز
۵۲۰	نشستن رامین بر تخت شهنشاهی
۵۲۸	وفات کردن ویس
۵۳۰	نشاندن رامین پسر خود را به پادشاهی و مجاور شدن به آتشگاه تا روز مرگ
۵۳۴	در انجام کتاب گوید
۵۴۳	فهرست اعلام

سرسخن

از مدتها قبل در ادبیات فارسی اطلاعاتی در باره منظومهٔ رمانتیک مشهور فارسی قرون وسطی به نام ویس و رامین^۱، که از طرف فخرالدین اسعد گرگانی با استناد بردستان پهلوی (در سالهای ۱۰۴۰-۱۰۵۰ میلادی) تألیف گردیده، مشاهده می‌شود. در سال ۱۱۲۶/۵۲۰ م مؤلف مجمل‌التواریخ^۲ از تاریخچهٔ عشق ویس و رامین یاد کرده آنرا به عصر شاپور اول پسر اردشیر بابکان مؤسس سلسله ساسانی منتسب می‌نماید. عوفی^۳ (قرن ۱۳ م)، حمدالله مستوفی^۴ (۱۳۳۰ م) و علی شیر نوائی^۵ (۱۸۹۰-۱۴۹۰ م) نیز از اثر فخرالدین گرگانی یاد می‌کنند. لکن با وجود محفوظ ماندن نسخ خطی اثر حتی در دوران نوائی منظومهٔ گرگانی نایاب گردیده بود. نسخی که به دست مارسیله متعلق به دوران‌های بعدی و حتی قدیمی‌ترین آنها چند قرن پس از عصر فخرالدین گرگانی می‌باشد. طبیعی است متونی از منظومه که در نسخ خطی زمانهای بعد دیده می‌شود با گذشت زمان در بعضی از قسمت‌ها دستخوش تغییرات، دستکاریها و تحریقاتی شده‌اند.

به این جهت احیاء متن اولیه، حتی نزدیکی نسبی به آن و نشر علمی - انتقادی اثر با اشکالات بسیاری همراه می‌باشد. در دوران معاصر چاپ مجدد متن حتی بر اساس یکی از «بهترین» نسخ خطی آن نمی‌تواند جوابده خواسته‌های کنونی علم‌فیلولوژی باشد. در نظر گرفتن اطلاعات کلیهٔ نسخ خطی و همچنین سایر مدارک موجود، تحلیل

۱- تاریخچهٔ متن ویس و رامین به تفصیل در مقالهٔ جالب ایرافشناس برجسته و مینورسکی (ایرانیکا، ۱۹۶۴، ص ۱۵۰) آورده شده است.

۲- نشریهٔ بهار، تهران، ۱۳۱۸/۱۹۳۹ م، ص ۹۴

۳- لباب‌الالباب، نشر بیگلرمن، II، ۹۸

۴- تاریخ‌گزیده، Gibb Memorial Series، ۱۰۳، ۸۲۴

۵- مجالس‌النفائس، متن فارسی، طبع ج ۱۰، حکمت، ۱۹۴۵، ۳۳۳

قیاسی آنها، آشکار کردن ترکیبات يك جزئی و دو جزئی، براساس نظریات «خطاهای عمومی»، «متون مشابه»، تحلیل استاتستیکی شقوق «نادر» [فردی] و همچنین «متعدد» و تعیین *Stemma Codicum* به مثابه شرط ضروری برای طبع انتقادی هر متن می باشد.

ولی در عصر کنونی حتی اینگونه طبقه بندی نسخ خطی نمی تواند برای محققین قناعت بخش باشد. امر طبع متون فقط در صورتی به سطح لازم خواهد رسید که تاریخ متن نه از طریق انتقاد موضعی قسمتهای جداگانه بلکه بطور یکپارچه و کامل مورد بررسی قرار گیرد. کلیه این اقدامات به منظور نیل به يك هدف عمده انجام می گیرد که از راه به کار بردن اسلوبهای ادبی، متن شناسی و غیره معنی کلمات جداگانه، ترکیب کلمات و تمام متن را به طور کامل مشخص سازند.^۱

متن ویس و رامین تاکنون سه بار به طبع رسیده است. نخستین طبع آن که به مثابه نقل نسخه خطی فوق العاده غیر کامل کلکته می باشد در سال ۱۸۶۴-۵ انجام گرفته^۲ این نسخه خطی به وسیله اسپرینگر^۳ در هندوستان به دست آمده است. طبع دوم که از طرف مجتبی مینوی^۴ انجام گرفته بر نسخه خطی پاریس مستند می باشد. ولی مصحح در عین حال فرقهای موجود در متن چاپ کلکته را با اسلوبی کاملاً انتقادی در نظر می گیرد. طبع سوم^۵ بطور عمده بر طبع دوم متکی است؛ ولی ناشر این طبع در بعضی موارد فرقهای موجود در نسخه چاپی کلکته را نیز روشن می سازد.

در نشر کنونی متن منظومه که طبع چهارمی می باشد، برای نخستین بار کلیه مدارکی که در حال حاضر در دسترس بوده اند به طور منظم مورد استفاده قرار گرفته اند. در اینجا بایستی مخصوصاً از ترجمه قدیمی متن به زبان گرجی^۶ نام برد. ترجمه گرجی که نیم قرن پس از تألیف اثر از طرف فخرالدین گرجانی، انجام گرفته اهمیت فوق العاده ای را در ردک متن دارا می باشد. ظاهراً مترجم گرجی به نسخه ای از متن دسترسی داشته که گرچه ممکن

۱- در این باره به مقاله ما منتشره در مجله گرجی «ماتسنه» (تفلیس، ۵، ۱۹۶۶، ص ۱۸۹) درباره طبع علمی-انتقادی «پهلوان پلنگینه یوش» مراجعه شود.

۲- مثنوی ویس و رامین تصنیف فخرالدین اسمعلاسترا بادی المغری الکرگانی. به تصحیح کپتان ولیم ناسولیس صاحب و منشی صاحب، کلکته ۱۸۶۵.

۳- A. Sprenger, ZDMG, VIII, 1854, P. 808

۴- ویس و رامین يك داستان عاشقانه ایران باستان که فخرالدین کرگانی در حدود ۴۴۷ هجری از پهلوی به نظم فارسی در آورده و اینک به دستور وزارت معارف مجتبی مینوی تصحیح نموده و به طبع رسانیده است، جلد اول: متن، طهران، ۱۳۱۴

۵- ویس و رامین فخرالدین الکرگانی به اهتمام محمد جعفر محبوب، تهران، ۱۹۵۹

۶- ترجمه انگلیسی سرالیور واردروب، سال ۱۹۱۴ نیز موجود است.

است کمال مطلوب^۱ هم نبوده باشد در هر صورت به نسخه اصلی نزدیک بوده است . به این جهت شواهد این نسخه مخصوصاً در مواردی که باشقوق نسخ دیگر مطابقت دارد اهمیت قاطعی را در مشخص ساختن متن داراست . ترجمه گرجی سابقاً گاهی از طرف بعضی محققین^۲ مورد استفاده قرار می گرفته^۳ ولی در طبع کنونی کلیه قسمت‌های ویس رامیانی گرجی (ویس و رامین) ، که قبلاً طبع علمی - انتقادی آن از طرف همان محققینی که اکنون طبع جدید نسخه اصلی فارسی را تقدیم می کنند انجام یافته ، بطور کامل در نظر گرفته شده است .

مقایسه دقیق کلیه نسخ خطی نامبرده و نیز اطلاعات ترجمه گرجی امکان می دهد که متن اثر را با اطمینانی بیشتر از آنچه بر اساس يك یا دو نسخه خطی ممکن بود، مشخص نمود . بیان مشروح کلیه فرق‌های موجود در نسخ ، در ضمن تبصره‌های حواشی این طبع، تصور کاملی درباره وضع و کیفیت متن به دست داده و گمان می رود بدین وسیله پایه امیدبخشی برای تحقیقات آتی تاریخ تکامل این اثر که یکی از آثار برجسته ادبیات فارسی می باشد ، ایجاد گردد .

گیورگی تسرتلی

تفلیس، اوت ۱۹۶۹

۱- ن . ی . مار

۲- مثلاً م . مینورسکی

۳- بر اساس ترجمه انگلیسی سرالیور واردروب

دیباچه

با آنکه داستان ویس و دامین چندین بار به نشر رسیده است، هنوز به انتشار متن کامل این منظومه باستانی احتیاج قوی احساس می‌شود. از آنجا که تا امروز هیچ نسخه خطی کاملاً قابل اعتماد از این داستان منظوم دردسترس ما قرار ندارد، بدین جهت تهیه یک متن انتقادی از این اثر شیرین پارسی دری، که در نتیجه مقابله نسخه‌های خطی موجود در کتابخانه‌های جهان تدوین شده باشد، بسیار ضروری به نظر می‌رسد. ساهاست که دونفراز دوستان اینجانب که از ایران‌شناسان برجسته گرجستان شوروی بشمار می‌روند، به مقابله و طبع و نشر نسخه‌های ترجمه گرجی ویس و دامین - که بنا به تحقیق مفصل دانشمندان مشهور گرجی تقریباً صد سال پس از تألیف این اثر به وجود آمده - کمر همت بسته‌اند و متن انتقادی آن ترجمه گرجی را در سلسله آثار فرهنگستان علوم گرجستان شوروی، که یکی از مراکز ایران‌شناسی در اتحاد شوروی است، منتشر نمودند. این خود یک پدیده مسرت‌بخش و خدمت شایسته تحسین از طرف این دانشمندان جوان است، که در مکتب خاورشناسی علامه‌های فاضل گرجی چون آکادمیسین **گ. و. تسرتلی** و پروفیسور **ا. د. کابیدزه** تربیت یافته و به مقام استادی رسیده‌اند.

چون سخن از این دوستان به میان آمد، بجاست برای معرفی بیشتر آنها خاطر نشان کنم که یکی از آن دو، آقای دکتر **ماقائی تودوا** در انستیتوی خاورشناسی گرجستان وظیفه ریاست شعبه ادب فارسی - تاجیکی را برعهده دارد. از جمله آثار نشر یافته از طرف این مؤسسه علمی دو کتاب مفید و مفصل این دانشمند است: یکی راجع به بوستان و گلستان سعدی و تقلیدهای آنها در ادبیات فارسی و دیگری درباره کلیله و دمنه و سیر تاریخی آن در خاور زمین و مقابله و تدوین متن ترجمه گرجی آن. دوست دیگر نگارنده **اکساندر گواخاریا** است، که کارمند ارشد علمی انستیتوی

خاورشناسی گرجستان و نیز مؤلف کتابی درباره «یوسف و زلیخا» و «بختیارنامه» و ترجمه‌های کهن گرجی آن می‌باشد.

چون با این دو محقق جوان همکاری داشته و دارم، بدین جهت از نقشه کار و تمایل شدید باطنی آنها در مورد تهیه و تدوین یک متن انتقادی کامل بر اساس تمام نسخه‌های خطی معلوم فارسی «ویس و رامین» با مقابله با ترجمه گرجی آن داستان آگاه بودم. برای انجام این آرزوی نیک، دانشمندان گرجی با کمال همت و با ذوق فراوان بکار شروع کردند و همیشه راجع به اصول تدوین متن انتقادی این اثر با اینجانب مشورت داشته‌اند.

در سال ۱۳۴۷ اینجانب از طرف کتابخانه پهلوی و بنیاد فرهنگ ایران برای همکاری فرهنگی و مطالعه در کتابخانه‌های آن کشور کهن سال دعوت شدم. در همان روزهای اولین که با کتابخانه‌های ایران آشنا می‌شدم و در تهران اقامت داشتم از دوست عزیزم **ماگالی تودو** نامه‌ای دریافت داشتم که در آن درباره چگونگی کار تدوین «ویس و رامین» مطالبی نوشته بودند. ضمن کارهای دیگر در زمینه بررسی آثار نویسندگان و سرایندهگان فارسی زبان، بنا به خواست دوستان ایران شناس هموطنم، یک سلسله مطالعات در جهت جستجوی آثار کهن پارسی نیز انجام دادم. در نتیجه برای پیشرفت و تکمیل کار تدوین داستان منظوم «ویس و رامین» میکروفیلم دو قطعه از اثر مذکور را که در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران محفوظ بوده است، تهیه نمودم.

باری، در بنیاد فرهنگ ایران نیز هنگامی که در حضور دوست دانشمند جناب آقای دکتر پرویز خانلری از نتیجه جستجوهای خود درباره نسخه‌های خطی جالب کتابخانه‌های دولتی و شخصی شهرهای مختلف ایران صحبت می‌داشتم، از «ویس و رامین» و نسخه‌های خطی تازه آن که در کتابخانه‌های جهان برای تدوین متن انتقادی این اثر به دست آمده و همچنین از متن کامل ترجمه گرجی آن سخن رفت. این مطلب بحق مورد توجه خاص آن دانشمند گرامی قرار گرفت. بعدها در تهران در این باره نامه‌ای به عنوان دانشمند گرامی آقای دکتر خانلری نوشتم و جواب آن را از طرف ایشان که وظیفه دبیرکل و مدیر عامل بنیاد فرهنگ ایران و مدیریت مجله وزین ادبی «سخن» را بعهده دارند دریافت داشتم. از آنجا که این نامه جوابیه موجب تشویق بیشتر تهیه کنندگان متن کامل «ویس و رامین» و باعث نشر کنونی آن در سلسله انتشارات بنیاد فرهنگ ایران گردید، بنا به مثل معروف «سخن از زبان لقمان خوشتر است» قسمتی از این نامه را یادآور می‌شوم. استاد دکتر خانلری در این نامه جوابیه بعد از اشاره به نامه اینجانب درباره ترجمه گرجی «ویس و رامین» و قطعاتی که در این ترجمه اضافه بر متن فارسی

وجود دارد، خاطر نشان فرمودند: «... بنظر بنده مقابله آن ترجمه با اصل واستخراج قسمت‌های اضافی و ترجمه این قسمت‌ها به زبان فارسی و زبان‌های دیگر برای تحقیق در ادبیات فارسی ممکن است بسیار سودمند باشد و بسیاری از نکته‌های تاریک و یا مجهول را درباره این اثر ادبی روشن کند». استاد خانلری پس از اظهار لطف نسبت به نگارنده و تکلیف شرکت در این امر تحقیقاتی به اینجانب مرقوم داشتند: «... بنیاد فرهنگ ایران بامجمله سخن باکمال خوشوقتی حاصل این تحقیق را منتشر خواهد کرد».

این نظر استاد دکتر پرویز خانلری را به عرض ریاست گرامی فرهنگستان علوم اتحاد شوروی و انستیتوی خاورشناسی آن، فرهنگستان علوم تاجیکستان و انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم گرجستان رسانیدم و این مؤسسات فرهنگی اتحاد شوروی به عنوان همکاری فرهنگی با بنیاد فرهنگ ایران که یکی از بزرگترین مؤسسات تحقیقاتی آن کشور می‌باشد، تمام وسائل کار ما را چه در تاجیکستان و چه در گرجستان و مسکو مهیا نمودند. در چند ماه اخیر بادوستان قرین خود ماسماهی تودوا و الکساندر سگواخاریا تهیه متن داستان «ویس و رامین» را در مسکو به پایان رسانیدیم.

درباره رسم الخط نسخ قلمی باید گفت که هر کدام از نسخه‌های فارسی «ویس و رامین» که مورد مقابله و استفاده قرار گرفته است، خصوصیات خود را دارا می‌باشند. تماماً طبیعی است که در این جهت هیچ نوع هماهنگی بین رسم الخط کاتبان این نسخ وجود ندارد و هر یک از آنها طبق خواست و سلیقه‌ای و یا از روی اصول مرسوم در مدازس وقت و یا سنت موجود در آن زمان و محل اسناد را کتابت و استنساخ کرده‌اند. به این جهت برای رفع این اختلافات خطی نسخه‌های قلمی، در متن چاپی داستان رسم الخط فارسی که در نوشته‌ها و انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، از جمله در انتشار متون فارسی قبول گردیده، کاملاً مراعات شده است.

در خاتمه از جانب تهیه کنندگان متن کامل «ویس و رامین» که از روی نسخه‌های معروف کتابخانه‌های جهان و ترجمه کهن گرجی تدوین گردیده، تشکرات و سپاسگزاری فراوان به حضور ریاست فرهنگستان علوم اتحاد شوروی و انستیتوی خاورشناسی آن، فرهنگستان علوم تاجیکستان و انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم گرجستان و بنیاد فرهنگ ایران عرضه می‌دارم و نشر این اثر ارزنده را ثمره همکاری‌های فرهنگی و علمی

اهل ادب و علم اتحاد شوروی و کشور ایران می‌شماریم.

کمال عینی

يك دو سخن در بارهٔ ویژگیهای سوژهٔ داستان گرگانی

مسئلهٔ تدوین متن انتقادی ویس و رامین فخرالدین گرگانی قبل از هر چیز به این سبب با اشکال مواجه گردیده که با موضوع این داستان قدیمی ارتباط دارد. روشن است که گرگانی از يك داستان ایرانی استفاده کرده اما این داستان را شاعر چقدر تغییر داده، معلوم نیست.

با وجود آنکه فخرالدین به طور مفصل تاریخچهٔ خلق اثر خویش را شرح می‌دهد، (۳۰، ۲۸-۲۲، ۳۰) این موضوع باز هم به مثابهٔ یکی از مسائل حساس بررسی و مطالعهٔ اثر گرگانی تجلی می‌کند.

فخرالدین، شاعر اهل گسرگان، به اصفهان آمده به همدان می‌شتابد. ابوالفتح که از طرف طغرل يك به حکومت ناحیهٔ اصفهان منسوب می‌شود و به تازگی وارد این منطقه می‌گردد، از گرگانی سؤال می‌کند که آیا چیزی راجع به ویس و رامین می‌داند؟ می‌گویند که این داستان بسیار جالب است و در این کشور همه آنرا دوست دارند. شاعر ضمن اجابت تقاضا و تأیید سخن او تاریخچهٔ این سوژه را شرح می‌دهد.

بر طبق سنت چنین حساب می‌شد که فخرالدین منظومهٔ خویش را از روایات پهلوی گرفته و ترجمه کرده است. ولی و. ف. مینورسکی (متأسفانه، بدون تجزیه و تحلیل و نقد علمی ادبی) چنین اظهار عقیده می‌نماید که گرگانی متن مشور فارسی رمان پهلوی را به شعر برگردانده است و ممکن است این «شش مرددانا» همان «سخندانان پستین» که مهارت و استادی خویش را در دانش زبان فارسی به ظهور می‌رسانند، باشند. ولی به طوریکه م. محجوب نشان می‌دهد، این امر غیر ممکن بوده است. ممکن است تصور نمود که اصطلاح «پهلوی» معنی زبان ایران مرکزی داشته باشد که در آن زمان

هنوز از زبان ادبی دری متمایز بوده است ولی از کجا فخرالدین اهل گرگان و بکلی بیگانه از این زبان در آنجا در صورتی که آن زبان فقط در نواحی ایران مرکزی رایج بوده باشد - می توانسته است بدین کار مبادرت ورزد؟

گرگانی می توانسته قبل از سال ۱۰۴۴ به همراه سپاهیان طغرل به این ناحیه عزیمت کند (او می بایست سپاهیان طغرل را بعداً نیز تا همدان همراه باشد). از طریق خود منظومه مشاهده می شود که گرگانی، حداقل، هفت ماه در اصفهان بسر آورده، و طی همین مدت شاعری توانسته بارمان ویس و رامین آشنایی حاصل کند و بعضی از اطلاعات مربوط به آنرا به سمع حاکم برساند.^۱

معمولاً تصور می شود که در اطلاعات فخرالدین تناقضاتی مشاهده می شود: اگر رمان ویس و رامین به زبان پهلوی نگاشته شده بود (« ولیکن پهلوی باشد زبانش ») پس مؤلفین چگونه در فارسی گفتن هنر نمایی کرده اند؟ اما به اعتقاد ما در اینجا هیچ تناقضی وجود ندارد. قضیه از این قرار است که گرگانی در درجه اول در زمینه روایات پهلوی سخن می گوید و به ما اطلاع می دهد که رمان اول به زبان پهلوی نوشته شده بوده، ولیکن او پس از این، اطلاعات دیگری می دهد: در زمان او (یعنی در عصر جدید شعر و زبان فارسی) روایت پهلوی به زبان فارسی برگردانده شده است و مؤلفین آن دانش خود را در مورد این داستان جدید نشان داده بودند گرگانی از آنان به عنوان «سخندانان» نام می برد. بر طبق گفتار گرگانی در برگردان آنها لغات بسیار کهنه، یعنی کلمات زبان پهلوی، به کار رفته بوده اما داستان خالی از معنی بوده است و بدین سبب شاعر بر آن

۱- « تیموراز » اول (۱۶۶۳-۱۵۸۹) ادیب کلاسیک گرجی (همان طهمورث خان در اسناد ایرانی) در زمینه تعیین محل سکونت فخرالدین اطلاعات جالبی به دست می دهد. « تیموراز » که در زبان و شعر فارسی تخصص داشته است، در یکی از منظومه های خویش ویس و رامین را « حکایتی از بغداد » می نامد و گرگانی را شاعری از بصره بر می شمارد. این اطلاعات می توانست این اندیشه را برانگیزد که فخرالدین، شاعر اهل گرگان، ضمن اینکه همراه اردو کشی طغرل بیک به غرب بوده است، در اصفهان از طرف ابوالفتح مامور می شود که ویس و رامین را به نظم آورد و به همراه سپاهیان طغرل بیک تا بغداد میرود و در همین شهر بوده است که منظومه خود را بنیاد نهاده و به پایان رسانده است. ولی باید بخاطر داشت که در منظومه گرگانی این موضوع که فتح طغرل بیک (سال ۱۰۵۵) به ثبت نرسیده است، بدان معنی می باشد که منظومه شاعر پیش از این تاریخ و در جای دیگری بجز بغداد نگاشته شده است.

می‌شود که برگردان آنها را از وجود این کلمات پاك كند و بدان پرتو معنی ببخشد. اگر اساس کار گرگانی متن پهلوی بوده، چگونه او می‌توانسته به‌چنین مسأله‌ای - یعنی پاك كردن متن پهلوی از کلمات زبان پهلوی - نایل آید؟! درعین حال این موضوع نیز مشاهده می‌شود که هنگامی که گرگانی مشغول سرودن اثر خود بوده است، هنوز متن‌های روایت پهلوی اثر وجود داشته، لیکن او در اشعار خود از این متون استفاده نکرده، بلکه از ترجمه (و یا ترجمه‌های) قبلی اثر به‌زبان جدید فارسی بهره بر گرفته است. هنگامی که می‌گوید «درین کشور همه کس داردش دوست» چنین معلوم می‌گردد که در مورد متن پهلوی سخن نمی‌گوید، بلکه اشاره‌اش به ترجمه فارسی یا نظیره آن می‌باشد.

به اعتقاد ما، این متن منثور نبوده بلکه شکل منظوم داشته است، زیرا گرگانی ضمن اینکه راجع به آن سخن می‌گوید، از عدم قافیه در آن سخن نمی‌گوید (او چنین جنبه‌ای به متن پهلوی می‌دهد)، بلکه فقط از آن جهت متأسف است که در آن متن معنی فرو مرده و لغت بیمعنی و «لفظ غریب از هر زبانی» وجود دارد.

تمام این موارد ما را بر این می‌دارد بیندیشیم که: آیا منظومه گرگانی که به ما رسیده است نظیره یا صورت اصلاح شده داستانهای مؤلفین پیشین نیست؟ ممکن است انواع صنایع شعری که برای يك منظومه بی سابقه بوده است (که بعضی از آنها در انواع گوناگون ملاحظه می‌شوند) در نتیجه آن باشد که مؤلف آن تنها گرگانی نیست موندلوگهای قهرمانان منظومه توجه را به سوی خود جلب می‌کند. اغلب در توصیف وضع و حالات ویس و رامین چنین موندلوگهایی مشاهده می‌شود. در اینجا باید تصور نمود که شخصیت خود رامین و حتی اسم این قهرمان مشکوک به نظر می‌رسد.

در منظومه تقریباً تمام قهرمانان به اسم صفت نه به اسم خاص نامیده می‌شوند: «رامین» معنی شاد و خوب دارد، «موبد» يك اسم خاص نیست، اصطلاح «کاهن» است. در منظومه زرد به او می‌گوید: گروهی موبد خوانند و دستور (۱۷۳، ۶۱) ما از نام دایه ویس بی خبریم. «شهر» یعنی ملکه (شهریانو)، «به‌گو» به مفهوم خوش رایی و مریی است.

برهان قاطع اطلاعات مهم و استثنائی به ما می‌دهد: «رام: نام شخصی است که واضح ساز چنگ بود» و در منظومه ما نشانه چنین تصویر قهرمانی وجود دارد. ممکن

ترانه‌های مجنون و لیلی!)

در منظومه گرجانی اثر تقلیدکنندگان داستان پهلوی پیداست. خود گرجانی نیز نقش خویش را در این مورد ایفا می‌نماید. می‌توان تصور نمود که لباس اسلامی را اصولاً خود او بر پیکر منظومه پشوشانده است. ولی این امر به‌ما حق نمی‌دهد نقش پیشینیان او را که متن پهلوی را به‌اشعار فارسی جدید برگردانده‌اند و لابد به‌رمان نیز تا حدودی رنگ مسلمانان زده‌اند نادیده بگیریم.

تأثیر تقلیدکنندگان داستان پهلوی در مضمون منظومه گرجانی نیز دیده می‌شود. قبلاً مرحوم مینورسکی این نکته را یادآوری کرده بود که ویس که در ماه آباد زندگی می‌کرد در گوراب یعنی شهرگل دیده می‌شود. بنا به اعتقاد این دانشمند، او را به گوراب بردند و ما تصادفاً متوجه این امر شدیم. استاد مینورسکی چنین ادامه می‌دهد: به طوری که دیده می‌شود، در منابع روایت ما، در این زمینه بیشتر سخن گفته شده بود.

م. محبوب سه مورد عدم تناسب را خاطر نشان می‌سازد که یکی از آنها شایان توجه است.

هنگامی که ویس را به مرو می‌برند، رامین برای اولین بار او را می‌بیند و به او دل می‌بندد.

« کجا چون دید رامین روی آن ماه تو گفتمی خورد بر دل تیر ناگاه »

(۹۲، ۱۷)

اما بنا به اشاره خود رمان، این امر برای ما روشن شده است که آنها با یکدیگر بزرگ شده‌اند. (در اینجا به اعتقاد ما، شیوه‌های ادبی در شرق درهم می‌آمیزد: عاشق و معشوق در زیر دست یک دایه پرورش می‌یابند، عاشق برای اولین بار زیبایی غیرعادی معشوق نا آشنا را می‌بیند و به‌اندوه دچار می‌آید).

هنگامی که ویس در قلعه محبوس است، خود را سرزنش می‌کند که چرا او به حرف رامین، هنگامی که می‌خواسته وی را با خود ببرد، گوش فرا نداده است:

« چرا نشنیدم از تو هر چه گفتمی چرا با تو نرفتم چون تو رفتی »

(۲۴۴، ۲۵)

ولی در منظومه رامین چنین پیشنهادی به ویس نمی‌کند و نیز نمی‌توانسته است. جنبه پیشنهادی، بکنند، زیرا او به هم او می‌بندد به ده است، جنبه عدم تناسب است. کم نیستند.

داری؟ او بجز چند آلت موسیقی زهی چیزی ندارد:

« همین داند که طنبوری بسازد بر او راهی و داستانی نوازد »
(۱۷۲،۷۵)

او همیشه «مست و خروشان» است لباس‌های او همیشه درگرو می‌فروشان است.
(۱۷۲،۷۶)

اگر ویرو حقیقت را نگفته بود، ویس قادر بود، جواب بسزا وشایسته را به او بدهد. ولی ملاحظه کنید چه می‌گوید: آنچه تو گفتی، همه راست و درست است، ولی:
« قضا بر من برفت و بودنی بود از این اندرز وزین گفتار چه سود »
(۱۷۲،۸۹)

ما در هیچ قسمت منظومه گرجگانی رامین را به شکلی که فوقاً توصیف شده ملاحظه نمی‌کنیم. در منظومه او وارث امپراطوری نیرومند، غنی و جوانمردی تعلیم یافته است.

تمام این موارد ما را بر آن می‌دارد که تصور کنیم که در شوق روایات گوناگون شخصیت رامین منطبق با حوادث و یا اپیزودها وجود داشته است. منابع ادبی گواه بر وجود این حوادث و اپیزودها است. قبل از هر چیز باید منظومه ترکی لامعی به نام «ویسه و رامین» را خاطر نشان ساخت. البته منظومه نظیره لامعی، بویژه قسمت دوم آن، از نظر مضمون کاملاً از منظومه گرجگانی بدور است، ولی حتی در حوادث مشترك و یکسان نیز، وجه اشتراکی باهم کسب نمی‌کنند. باید دانست که در اثر لامعی نیز شخصیت رامین به عنوان يك نوازنده قلندر و لگردد توصیف می‌شود، و این امر دیگر نمی‌تواند تصادفی باشد. عبید زاکانی (ف: سال ۱۳۷۱) که خود از لحاظ بکاربردن کلمات و اصطلاحات بی‌برده در آثارش مشهور است، چنین صلاح می‌بیند که رمان ویس و رامین را برای خواندن در اختیار بانوان قرار ندهند. توصیفی که ویرو از رامین می‌نماید، به‌طور تصادفی نیست که با اعتقاد زاکانی مطابقت دارد.

در «محبت‌نامه» اثر فقیه کرمانی (قرن چهاردهم) نیز ویس و رامین به همین شکل توصیف شده‌اند. ویس در «محبت‌نامه» زنی بسیار هوسباز و نازک نارنجی از طبقه بالا و رامین به‌خشونت توصیف شده‌اند. رامین به‌ویس آنچنان ناسزاها می‌گوید که مؤان از تک‌اژ آنها شرم و کند او را در میان به‌خانه‌اژ شاه تعلقه ندادند، عیاش،

توصیف می کند .

به نظر ما فخرالدین اسعدگرگانی یکی از نظیره سازان داستان پهلوی این داستان است با این تفاوت که وی آن را به گونه شاهکاری جاودانی در آورده و به مشتاقان ادب پارسی ارمغان داشته است. به این نکته نیز باید توجه داشت که فخرالدین اسعد نیز چنانکه باید نتوانسته این داستان را یسکدست و به تناسب پرورد و این نقیصه بدان علت بوده است که مأخذ و منابع کار او متفرق و مختلف و بی تناسب بوده و این دگرگونیها گویا به دست نظیره سازان متن پهلوی داستان صورت گرفته که قبل از گرگانی دست بدین کار برده اند. لذا سعی شد این بی تناسبیها همچنان که دراصل بوده ابقا شود.

ماگالی تودو!

تهران ۱۲ دی ماه ۱۳۴۹

پیشگفتار

اولین مانع در امر تهیه متن انتقادی ویس و رامین عبارت است از محدودیت نسخ خطی . این منظومه در ایران چنانکه باید و شاید رواج نیافته و تاکنون فقط نسخ زیر از آن معلوم می‌باشد :

- ۱- نسخه خطی کلکته^۱ (کل) که از روی آن در سال ۱۸۶۵ در شهر کلکته به طبع رسیده است .
- ۲- نسخه خطی پاریس^۲ (پ) که دو طبع تهران - طبع مجتبی مینوی و طبع محمد جعفر محجوب - بر آن مستند می‌باشد .
- ۳- نسخه خطی اکسفورد^۳ (اک) .
- ۴- نسخه خطی استانبول^۴ (اس) .
- ۵- نسخه خطی برلن^۵ . این نسخه تاکنون مورد استفاده قرار

1- Concise Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collections of the Asiatic Society of Bengal by Wladimir Ivanow. Calcutta, 1924, 191.

2-Catalogue des manuscrits persans par E. Blochet. Vol. 4. Paris. 1934, 24.

3- Catalogue of the Persian, Turkish, Hindūstāni and Pushtū Manuscripts in the Bodleian Library begun by Prof. E. Sachau.. completed and edited by H. Ethé. Oxford, 1889, 460.

۴- نسخه خطی کتابخانه عمومی بایزید در استانبول ، نمره ۵۴۱۱

5- W. Pertsch, Die Handschriften-Verzeichnisse der Königlischen Bibliothek zu Berlin. Berlin, 1868, No. 681...

نگرفته و چون بعد از جنگ جهانی دوم از بین رفته است و محل آن معلوم نیست در نشر حاضر نیز استفاده از آن از امکان خارج بود .

- ۶- نسخه خطی بمبئی^۱ .
- ۷- قطعه نسخه خطی دوشنبه^۲ در تاجیکستان (د) .
- ۸- قطعه نسخه خطی تهران^۳ (ت) .
- ۹- قطعه نسخه خطی تهران^۴ (ثا) .
- ۱۰- قطعه نسخه خطی تهران^۵ (تب) .
- ۱۱- قطعه نسخه خطی لندن^۶ (ل) .

ترجمه گرجی منظومه (گ) برای تدوین متن انتقادی آن اهمیت بسیار و گاهی اهمیت قاطع دارد چونکه به قول دانشمند خاورشناس معروف گرجی نیکولای مار (۱۹۳۴ - ۱۸۶۴) ترجمه گرجی این داستان « تقریباً بلافاصله پس از پیدایش منظومه به زبان فارسی به وجود آمده است » . علاوه بر این به گفته همان دانشمند « ترجمه آنقدر با اصل فارسی مطابقت دارد که متن منشور گرجی مانند رشته ای از جملات است که بیت به بیت و شعر

1- A Descriptive Catalogue of the Arabic, Persian and Urdu Manuscripts in the Library of the University of Bombay by Khan Bahadur Shaikh 'Abdul-Kadir-e Sarfaraz. Bombay, 1935, 220.

2- Katalog wostočnikh rukopisej Akademij Nauk Tadjikskoj SSR. Tom II. Dušanbe, 1968, 87.

۳- فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، مجلد یازدهم، نگارش محمد

تقی دانش پژوه، تهران، ۱۳۴۰، ص ۲۲۶۷

۴- فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، مجلد نهم، نگارش محمد تقی

دانش پژوه، تهران، ۱۳۴۰، ص ۱۱۳۲

۵- فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، مجلد دهم، نگارش محمد تقی

دانش پژوه، تهران، ۱۳۴۰، ص ۱۹۷۷

6- Catalogue of the Persian manuscripts in the British Museum, by Ch. Rieu, Vol. II, 1881, 822.

7- Arkhiv Akademij Nauk SSSR. T. 800, No. 2919.

به شعر منظومه فارسی را به وجود آورده اند^۱».

دانشمندان دیگر از جمله آقای مجتبی مینوی نیز چنین ارزشی را برای ترجمه گرجی قائل می‌باشند^۲. اهمیت فوق‌العاده ترجمه گرجی این داستان مخصوصاً در نتیجه مقایسه مفصل و کامل آن با اصل فارسی آن، برای ما حاصل گردید. برای تدوین متن انتقادی حاضر ما نخستین بار ترجمه گرجی - که آن را نیز ما از روی ۲۱ نسخه موجود در کتابخانه‌های اتحاد شوروی مقابله، تصحیح و نشر نموده‌ایم^۳ - و همچنین اصل فارسی آن را مورد استفاده قرار دادیم. به نظر چنین می‌رسد که نسخه فارسی ویس و رامین که مترجم گرجی آن را در دست داشته است نیز از اشتباه خالی نبوده و همان اختلافات در ترجمه گرجی نیز باقی مانده است. مثلاً در متن گرجی ویس به دایه می‌گوید: «او (رامین) نمی‌تواند با پول مرا فریب دهد». در نسخ فارسی چنین نوشته شده: «نه او بفریدم هرگز بدیدار». معلوم می‌شود که در نسخه‌ای که در دست مترجم گرجی بوده است بجای «دیدار» «دینار» آمده است و یا شاید این اشتباه از مترجم بوده باشد. گاهی در ترجمه گرجی بعضی کلمات و مفاهیم تصادفاً خوب درك نشده است. مثلاً در بیت «خراسان را بود معنی خور آیان» مترجم کلمه «خور» را اشتباهاً به معنی خوراك فهمیده است.

همه نسخ گرجی خوب نگاهداری نشده‌اند و به همان ترتیبی که در نسخه اصلی داستان آغاز منظومه تغییر یافته است در ترجمه گرجی آن نیز

1- N. I. Marr, iz gruzino-persidskikh literaturnikh svjazej. Zapiski Kollegij Wostokowedov, I, 1925, 123.

۲ - ویس و رامین، یادداشت از قلم مجتبی مینوی، ص ۴ [۵]

3- Wisramiani, Texti gamosacemad moamzades, gamokwlewa da lexikoni daurtes Alexandre Gwakhariam da Magali Toduam, 5-29+33-762. Tfieisi 1962.

تغییر داده شده است. ولی رویهمرفته فعلا متن گرجی موثق‌ترین راهنمادر امر تشخیص اصل فارسی آن می‌باشد.

از نظر متن گرجی نسخه‌های محفوظ در اکسفورد و استانبول که ما برای نخستین بار از آنها برای تحقیق در متن استفاده نموده‌ایم^۱ جلب توجه مخصوص می‌نماید. مثلا در تصحیحاتی از منظومه که به چاپ رسیده‌اند مجلس بزم توصیف گردیده و نام مهمانان برده شده است ولی روشن نیست چه کسی و به چه سبب مجلس بزم را تشکیل داده و مهمانان را دعوت نموده است، نام میزبان - شاه که یکی از شرکت‌کنندگان اصلی رمان است معلوم نیست. ترجمه گرجی نیز متن را کاملا روشن نمی‌سازد زیرا که در آنجا تافصل: «نامه نوشتن دایه نزد شهرو» و از فصل: «نشستن رامین بر تخت» تغییر شکل یافته است ولی کلمات نامتناسب مذکور در فوق در اینجا وجود ندارد چه در نسخ اکسفورد و کلکته و چه در اینجا گفته شده که شاه موبد نام داشته او را برادری بوده به نام زرد که در عین حال وزیر پادشاه بوده است. روزی هنگام جشن نوروز شاه موبد مجلس بزمی تشکیل داده و تابعین خود را به این مجلس فرا خوانده است الی آخر.

آقای دکتر زرین کوب در مقاله‌ای که به مناسبت انتشار اثر آقای محمد جعفر محبوب نوشته اشاره نموده که دانشمند محترم از نسخه خطی ویس و رامین که در استانبول محفوظ است در نشر این داستان استفاده ننموده‌اند^۲. و در حقیقت در این نسخه گاهی قسمت‌های بسیار مهمی حفظ شده است. مثلا ویس هم (پری ویس) در مجلس بزم حضور داشته اما قهرمان منظومه

۱- کتاب دردو قسمت تألیف گردیده: قسمت اول از آغاز تا فصل «موبه کردن شهرو پیش موبد» مؤلف ما گالی تودوا، قسمت دوم از فصل بالا تا پایان کتاب مؤلف الکساندر گواخاریا.

۲- عبدالحسین زرین کوب، ویس و رامین [تقریظ]، سخن، ۹ ص ۱۰۱۵

هنوز متولد نشده بوده است. در نسخهٔ استانبول در عوض پری ویس «فرنگیس» آورده شده و اکنون معلوم می‌گردد که *Gerges* ترجمهٔ گرجی همان فرنگیس متن فارسی می‌باشد.

متن منظومه را ما بطور عمده بر اساس مدارک ترجمهٔ گرجی تصحیح نموده و در موارد ذیل در آن اصلاحاتی به عمل آورده‌ایم:

I - زمانی که یکی از نسخ متن فارسی داستان ترجمهٔ گرجی را تأیید می‌نماید.

الف - در ترجمهٔ گرجی کلمه یا عبارت نسخهٔ اصلی نگاهداری شده است. مثلاً در نسخهٔ چاپی تهران نوشته شده:

۱- جهان گر بر سر من گل فشاند ز هر گل بر دلم تیری نشاند
در ترجمهٔ گرجی و در نسخه‌های کلکته، اکسفورد و استانبول چنین قید شده:

ز هر گل بر دلم خاری نشاند

۲- ز دامش پر ز خوشی بود جامم ز شادی پر ز گوهر بود کامم
در ترجمهٔ گرجی و در نسخه‌های کلکته و اکسفورد چنین قید شده:

ز دامش پر ز خوشی بود جانم ز شادی پر ز گوهر بود کامم

۳- کسی کز بادهٔ خوش دور باشد اگر ساغر خورد معذور باشد
در ترجمهٔ گرجی و در نسخه‌های کلکته، اکسفورد و استانبول چنین قید شده:

اگر دردی خورد معذور باشد

۴- نه تو آنی که بر من فتنه بودی چو برگدی مهی پژمرده بودی
در ترجمهٔ گرجی و در نسخهٔ استانبول چنین قید شده:

نه تو آنی که بر من فتنه بودی به دیدارم همیشه تشنه بودی
نه تو آنی که بی من مرده بودی چو برگدی مهی پژمرده بودی
ب - در بالا متذکر شدیم که چگونه کلمات «اضاف» مقدمهٔ متن

گر جی در نسخ کلکته و اکسفورد منظومه نگاهداری شده‌اند . چنین مواردی بسیارند .

پ - نسخ خطی فارسی که مورد قبول مصححین قرار نگرفته ترجمه گر جی را چه از لحاظ قرار گرفتن ابیات در منظومه و چه ترتیب مصراع‌ها در بیت تأیید می‌نماید .

II - مواردی که نسخ خطی معلوم فارسی ترجمه گر جی را تأیید نمی‌کنند ولی این نسخ بطور قطع از نسخه اصلی دور شده‌اند و متنهای مذکور مرجح نمی‌باشند .

الف - در ترجمه گر جی کلمه‌ای از اصل داستان که فعلاً در نسخ فارسی وجود ندارد حفظ شده . مثلاً موبد به‌شهر و می‌نویسد :

ترا دارم چو جان خویشتن شاد
زمین مساه را بی بیم و آباد

در ترجمه گر جی : «کشورتان را خوشبخت و آراه به‌شما واگذار می‌کنم» با این بیت تطبیق می‌کند . تردیدی نیست که در نسخه فارسی که مترجم گر جی آنرا مورد استفاده قرار داده «آزاد» خوانده شده است . این اصطلاح سیاسی در وضعی که در اینجا توصیف گردیده با گفته رئیس دولت بیشتر تناسب دارد .

ب - در ترجمه گر جی ابیات و جملات زیادی هست که دارای منشأ فارسی بوده و در نسخ معلوم فارسی وجود ندارد لیکن برای داستان ضروری می‌باشد (به توصیف رامین رجوع کنید) . قرار دادن این ابیات و جملات در متن امکان ندارد (زیرا که فقط مضمون آنها داده شده است) ولی بایستی آنها را در نظر گرفت و در موقع پیدا شدن ابیات معادل در نسخه اصلی آنها را وارد متن کرد .

III - دسته‌دیگری از تصحیحات ما بر متن گرجی مستند نمی‌باشند.

الف - اصلاحاتی که متکی بر نسخ فارسی اند . مثلاً بیت :

همه دیدند دههای صفاهان

که یکسر جو بیاران بود ویران

چنین تصحیح شده :

همه دیدند دههای صفاهان

که یکسر چون بیابان بود ویران

ب - قسمت دیگری از اصلاحات بر قیاس خود ما قرار دارند . مثلاً در نسخ

فارسی (خطی و چاپی) نوشته شده :

بیابانش چو کاخ گلشن آید

سرایش همچو دشت سوسن آید

که ما آن را اینطور تصحیح کرده‌ایم :

بیابانش چو کاخ گلشن آید

سرایش همچو دشت سوسن آید

زمانیکه ما تدوین متن انتقادی را به پایان رسانیده بودیم مقاله داوید

کوبیدزه استاد دانشگاه تفلیس و سه مقاله خانم مرینه ماماتاشویلی انتشار

یافت . ایشان در این مقاله‌ها چند جای منظومه را بر اساس مدارك ترجمه

گرجی تصحیح نموده‌اند، خود را موظف می‌دانیم معلم محترممان و خانم

ماماتاشویلی را مؤلف این تصحیحات بشماریم . در پایان خود را موظف

می‌دانیم مراتب تشکر و قدردانی خویش را از دانشمندان محترمی که در تدوین

و انتشار متن انتقادی ویس و رامین به ما ابراز لطف و مساعدت نموده‌اند :

جناب آقای پروفیسور پرویز ناتل خانلری که افتخار انتشار این کتاب را در

ایران به ما مبذول داشته‌اند ، استاد محترم آکادمیسین گیورگی تسرتلی

در تألیف کتاب هر گونه کمک و مساعدت نموده‌اند ، دانشمند ارجمند آقای

کمال عینی که این اثر در زیر نظر ایشان به چاپ می‌رسد و همچنین آقایان پروفسور سرگئی جیکبا، میخایل زند، مرتضی فاطمی و خانم اینتگا کالادزه که از کمکهای لازمه در تصحیح و تدوین متن دریغ ننموده‌اند ابراز داریم.

ماگالی تودوا، الکساندر گواخاریا

تفلیس، ۲۵ شهریور، ۱۳۴۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

الککل
پ ۱۳
اس ۱۳

سپاس و آفرین آن پادشارا
بدو زیباست ملڪ و پادشایی
خدای پاک و بی‌همتا و بی‌یار^۲
نه بتواند مرو را چشم دیدن
نه نقصانی پذیرد همچو جوهر^۳
نه هست او را عرض با جوهری یار
نشاید وصف او گفتن^۴ که چون است
به وصفش چند گفتن هم نه زیباست
کجا وصفش به گفتن^۵ هم نشاید

که گیتی را پدید آورد و مارا^۶
که هرگز ناید از ملکش جدایی
هم از اندیشه دور و هم ز دیدار
نه اندیشه درو داند رسیدن
نه زان گردد مرو را حال دیگر^۷
که جوهر پس از او بوده‌ست ناچار^۸
که از تشبیه واز^۹ وصف او برون است
که چندی را مقادیرست و احصاست^{۱۰}
که پس پیرامنش چیزی بیاید^{۱۱}

۱- اس : حذف شده‌است ، پ : اضافه دارد عنوان : ستایش یزدان ۲- الککل : سپاس و شکر را زیبا مرآتست * که در ملکش سزای (کل : جرای) جاودانست
۳- الککل د : خدای پاک بی‌همتای بی‌یار، اس : خداوندی که بی‌جفت است و بی‌یار
۴- پ الککل : نه نیز اضداد پذیرد نه جوهر (کل : جو جوهر ، وزان‌گردد)
۵- الککل : پس از هفت بیت (ترتیب بیتها : ۱ ، ۲ ، ۳ ، ۴ ، ۵ ، ۶ ، ۷ ، ۸ ، ۹ ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۳)
۶- الککل : بیت حذف شده‌است ۷- الککل : کردن ۸- الککل : که از اندیشه
۹- پ اس : اجزاست ، کل : احیاست ۱۰- الککل : کجا گفتن بوصفش ، اس :
چرا گفتن بوصفش ۱۱- الککل : بیاید ، پ اس : نیاید.

- ۱۰ کجا هستیش را مدت نیمود^۱ به وصفش هم نشاید گفت کی بود
 پس او را اول و آخر بیاید وگر کی بودن اندر وصفش آید
 که پس باشند در هستی برابر^۲ نه با چیزی بیوسته است دیگر
 که پس باشد نهایتش پدیدار^۴ نه هست او را نهاد و حد^۳ و مقدار
 نه علم ذات^۵ او باشد نهانی^۶ نه ذات او بود هرگز مکانی
 ۱۵ نبایستش دران مبداع^۷ انباز^۸ زمان را مبدع او بوده است ز آغاز
 به نزد برترین جوهر ز گیهان زمان از وی پدید آمد به فرمان
 وز آن جنبش زمانه شد هویدا بدان جایی که جنبش گشت پیدا
 میان هردوان اجسام بسیار مکان را نیز حد^۹ آمد پدیدار
 بدین سان جز حکیمی پادشایی^{۱۲} نفرمایی^{۱۰} که آراید^{۱۱} سرایی
 ۲۰ به هستی نیستی را کرد^{۱۴} قهار که قوت را پدید^{۱۳} آورد بی بار
 چنین دارد همی در پادشایی خداوندی که فرمانش روایی
 که او را نزمکان و نز^{۱۵} زمان کرد نخستین جوهر روحانیان کرد
 سراسر رهنمایان سعادت برهنه کرد صورتشان ز مادت^{۱۶}
 وزیشان کرد پیداهر چه خود^{۱۷} خواست به نور خویش ایشان را بیاراست
 ۲۵ وزان پس جوهری کرد آن فلك بود^{۱۸} نخستین آنچه پیدا شد ملك بود
 بسان گل میان سبز گلشن وزیشان آمد این اجرام روشن
 چنان چون بهترین لونی منور بهین شکلیست ایشان را مدور

اس ۲۲
می ۲
{ ۲۳
پ ۲۴

{ کل ۲
مح ۲

اس ۲۵

۱- الذکل : نیمود ، اس : به (؟) نیمود
 ۲- الذکل : نهاد حد
 ۳- الذکل : ترتیب بیتها : ۱۶، ۱۷، ۱۰، ۹، ۱۵، ۸، ۱۴
 ۴- اس : علم از ذات
 ۵- کل : زمانی ، اک : بیت حذف شده است ۷- اس :
 ۶- الذکل : این بیت و بیت آتی حذف شده است
 ۷- کل : مکان را حد
 ۸- ان : ۱۰- الذکل : کراداند ۱۱- اس : که آراید چنین نیکو ۱۲- اس :
 ۹- اس از بیت آتی ۱۳- الذکل : بفاعل ۱۴- الذکل : گشت ۱۵- الذکل :
 ۱۰- که آن را نهاد مکانی نه از ، اس : که آن را بر زمان و پر مکان ۱۶- الذکل اس :
 ۱۱- پ : او ۱۲- الذکل : بیت حذف شده است .

	چو صورتهای ایشان صورتی نیست	که ایشان را نهیب و آفتی نیست ^۱
	نه یکسانند همواره به مقدار	به‌دیدار و به‌کردار و به‌رفتار ^۲
۳۰	اگر بی‌اخترستی چرخ گردان	نگشتی مختلف اوقات گیهان ^۳
	نبودی این عللهای زمانی	کزو آید نباتی ^۴ زندگانی
	چو ^۵ این مایه نبودی رستنی را ^۶	نبودی جانور روی زمی را ^۷
	وگر بی‌آسمان بودی ستاره	جهان پر نور بودی هامواره
	فروغ نور ظلمت را زدودی	پس این کون و فساد ما ^۸ نبودی
۳۵	وگر نه کرده بودی چرخ مایل	بدین سان لختکی ^۹ میل معدل
	نبودی فصلهای سال گردان	نه تابستان رسیدی نه زمستان
	بزرگا کامگارا کردگارا ^{۱۰}	که چندین قدرتش بنمود ما را
	چنان‌کش زور و قوت ^{۱۱} بی‌کرانست	عطا بخشی و جودش همچنانست ^{۱۲}
	نه‌گر قدرت نماید آیدش رنج	نه‌گر بخشش کند پالایش گنج
۴۰	چو خود ^{۱۳} قدرت‌نمای جاودان بود	مرو را جود و قدرت بی‌کران بود
	به‌قدرت آفرید ^{۱۴} اندازه‌گیری	ز دادار جهان قدرت پذیری
	هیولی خواند او را مرد دانا	به قوتها پذیرفتن توانا ^{۱۵}
	چو ایزد را دهشها بی‌کران است	پذیرفتن مرو را همچنان است ^{۱۶}

اک ۳

مح ۳

اس ۳

۱- اک کل : بیت حذف شده است ۲- اک کل : بدیدار و یرفتار و بگفتار ، اس :
 بدیدار و بگفتار و بکردار ۳- اس : احوال کیوان ، الذکل : بیت حذف شده است
 ۴- اک اس : نبات ۵- الذکل : از ۶- اک : رسم طین را ، کل : رستنی را
 ۷- اک کل : زمین را ۸- الذکل : از ما ۹- اک : براین ماحکی (؟) ،
 کل : براین ناسختگی تاسوی ، اس : سختگی ۱۰- الذکل : کردگارا کامگارا
 ۱۱- پ : روز قدرت ۱۲- پ : عطا و بخشش و جودش چنانست ، کل : بخشی جودش
 ۱۳- الذکل اس : او ۱۴- الذکل : ز قدرت کافرید ۱۵- الذکل : بیت حذف
 شده است ، الذکل : اضافه دارد : زهی قدرت زهی قادر زهی علم * زهی خالق زهی رازق
 زهی حلم * هر آنکس که بود داننده داند * که جز خالق کس این خلقت نداند ۱۶- الذکل :
 بیت حذف شده است

- ۳ کل پذیرد آفرینشها ز دادار^۱ مثال او به زر^۲ ماند که از زر چو ایزد خواست کردن این جهان را همی دانست کاین آن گاه باشد یکی پیوند بر باید^۵ به گوهر یکی را در کزی^۶ صورت به فرمان پدید آورد آن را از هیولی^۸ از آن پیوندها آمد^۹ حرارت رطوبت جسمها را کرد چونان پیوست همچنان^{۱۱} او را فرو داشت چو گشتند این چهار ارکان مهیا و گس سردی به بالا برگزشتی پس آنکه چیره گشتی هر دو گرمی لطیف آمد ازیشان باد و آتش بگردانید مثل^{۱۳} چرخ گردان بدان تا نور مهر و دیگر^{۱۵} اجرام زمین را نیست با لطف^{۱۷} آشنایی و گر چونین نبودی او به گوهر
- ۴۵ کند هر گونه صورت^۳ مرد زرگر کز و کون و فسادست این و آن را که ارکانش فرود^۴ ماه باشد منور گردد آن را در^۶ برابر یکی بر راستی او را نگهبان چهار ارکان بدین هر چار معنی دگر پیوند کز وی شد^{۱۰} برودت که گاه شکل بستن بد به فرمان بدان تقویم^{۱۲} و آن تعدیل کاوداشت از ان گرمی بر آمد سوی بالا ز جنبشهای گردون گرم گشتی ۵۵ برفتی سردی و تری و نرمی ازیرا سوی بالا گشت سرکش همه نوری گذر یابد دریشان^{۱۴} رسد زانجا بدین الوان^{۱۶} و اجسام که تا بر وی بماند^{۱۸} روشنایی ۶۰ نماندی روشنایی از برابر^{۱۹}

اس ۳ ب
ک ۳ ب

۱- اس: دیدار ۲- اس: بدان ۳- الذکل: صنعت ۴- پ: که از کاهش فرود ۵- الذکل: نوباشد ۶- الذکل: یکی پیوند کردی را، اس: یکی پیوند گیرد زو ۷- الذکل: یکی در گردش ۸- الذکل: آورد ایزدان راهیونی ۹- الذکل: پیوند برون آمد ۱۰- الذکل: از او آمد، اس: پیوند شد از وی ۱۱- الذکل: به بستن همچین ۱۲- الذکل: تقدیر ۱۳- الذکل اس: همچون ۱۴- الذکل: همان نوری که در یابد از ایشان ۱۵- الذکل: نور، اس: مهر دیگر ۱۶- الذکل: ز آنجای بر الوان ۱۷- الذکل: بانور ۱۸- الذکل: نماید ۱۹- کل: اگر چونین نبودی نیز گوهر* بماندی روشنائی از برش بر، اس: اضافه دارد: کجا او ز این تبش آمد غریزی* که چون جان دارد او را از عزیزی

	هو و خاك پاك و آب و آذر ^۱	چو هستی یافتند این چار مادر	
	ز گوهرها و از تخم برومند ^۲	ازیشان زاد چندین گونه فرزند	
	همیشه حال گردانند یکسر ^۳	هزاران گونه از هر جنس جانور	
پ ۳ مج ۴	دگرگون یافت ^۴ فرمان الهی	ولیکن عالم کون و تباهی	۶۵
کل ۴	به ترتیب آنچه بد به ^۵ گشت پیدا	کجا در عالم مبدا و ^۵ بالا	
می ۵	که اول گشت پیدا گوهر از کان	در این عالم نه چونان ^۶ بود فرمان	
	طبیعت اعتدال از پیش می رانند ^۷	به ترتیب آنچه به بد باز پس ماند ^۸	
	خدای ما نخست آن را بییراست ^{۱۱}	چه آن ماد ^{۱۰} کز مردم همی خاست	
	یکایک را دگر جنس و دگر نام	فزونهای آن را کسرد اجسام ^{۱۲}	۷۰
	ولیک از دیده ^{۱۳} مردم نپان است	به کان اندر مرو را زرعیان ^{۱۳} است	
اس ۴	به زورش ^{۱۵} نوع گوهرهای الوان	نخستین جنس گوهر خاست از کان	
	سیم جنس هزاران گونه حیوان ^{۱۶}	دوم جنس نبات آمد به گیهان	
	از آن با اعتدالی کاندرو بود	چو یزدان گوهر مردم بیالود	
	بران هم گوهران بر ^{۱۷} کرد مهتر	پدید آورد مردم را ز گوهر	۷۵
	که اورا فضلهای مردمی بود ^{۱۹}	غرض زیشان همه خود ^{۱۸} آدمی بود	
ک ۴	سراسر آدمی را شد مسخر	نبات ^{۲۰} عالم و حیوان و گوهر	

- ۱- اس : هوا و خاك و باد و آب و آذر، كل : هوا و خاك و باد و آب و آذر ۲- الكل : بيت حذف شده است ۳- الكل : که از تو بند باز آیتد یکسر ۴- الكل : بود ۵- الكل : مباداش ، اس : بالا ز مبادا ۶- اس : در این نه چرخ چونین ۷- الكل : ز اعتدال از پیش بنمود ۸- الكل : ز اعتدال از پیش بنمود ۹- الكل : فزونها بگرد اورا باجسام ۱۰- الكل : پس از بیت آتی ۱۱- اس : بیت حذف شده است ۱۲- اس : هم دیگران را ، اس : وزان هم گوهران ۱۳- اس : این بیت و بیت آتی پس از چهار بیت ۱۴- اس : کل : بیت حذف شده است ۱۵- اس : کل : بیت حذف شده است ۱۶- اس : کل : بیت حذف شده است ۱۷- اس : کل : بیت حذف شده است ۱۸- اس : کل : بیت حذف شده است ۱۹- اس : کل : بیت حذف شده است ۲۰- اس : کل : بیت حذف شده است

<p>۸۵ تمامی را جهانی دیگر آمد که نر باد ست و نر آبست نر خاک یکی گوید^۲ مرو را نفس گویا^۴ برون آرد صنعت از صنعت^۶ بیاموزد پس آن را کار بسند به چشمش خوار گردد شاه و شاهی^۸ به دست آرد کتبه‌های حکیمی^۹ همیشه جوید آیات برین را و لیک از قدر و عز^{۱۱} جاودانی شود آنجا که او را هست میعاد کزیشان^{۱۲} مایه آمد این جهان را^{۱۳} بیفگن شک و دانش را یقین دان^{۱۴} که از تشبیه پاکیزه‌ست ذاتش^{۱۵} ۹۵ خدای خویش را تمجید و تحمید^{۱۶}</p>	<p>چو او را پایه زیشان برتر آمد بدو داده است ایزد^۱ گوهر پاک یکی گوید^۲ مرو را روح قدسا ندانند^۵ علم کلی را نهایت چو دانش جوید و دانش پسند ز دوده گردد از زنگ^۷ تباهی شود پالوده از طبع بهیمی نخواهد هیچ اجسام زمین را بلندی جوید^{۱۰} آنجا نه مکانی چو رسته گردد از چنگال اضداد شود مانده آن پیشینگان را چنین دان کردگارت را چنین دان مکن تشبیه او را در صفاتش بگفتم آنچه دانستم ز توحید</p>	<p>۴۳ می ۶ ۴ اس ۵ مع</p>
----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------------------

۱- کل: یزدان ۲- الذکل: خوانند... قدسی ۳- الذکل: خوانند
 ۴- اک کل: کرسی، الذکل: اضافه دارد: ز خلقان این غرض جمله نهانی * همه بسرشته
 درهم تابدانی ۵- الذکل اس: بداند ۶- الذکل: پدید آرد صنعت را صنعت
 ۷- الذکل: آن زنگ ۸- اس: پادشاهی ۹- اک کل (؟): اضافه دارد:
 [ولیکن تا بود در دهر فانی
 شود برجای عالی خوش نشیند
 [همی باشد بخکم شاه عالم
 و این بیت و بیت آتی حذف شده است
 ولیکن عز و قدرت، پس از بیت آتی
 بیت و چهار بیت آتی حذف شده است
 شده است، چند ورق گم شده است
 عنوان، اک: بیت حذف شده است

۱۰- اک کل اس: یابد ۱۱- الذکل:
 ۱۲- اس: کزینسان ۱۳- پاس: این
 ۱۴- کل: این بیت و صد و نه بیت آتی حذف
 ۱۵- اس: ذاتش را ۱۶- اس: پس از

گفتار

اندرستایش محمد مصطفی علیه السلام^۱

<p>۴۳۱ پ</p> <p>۴ پ</p> <p>اس ۵ می ۷ }</p>	<p>که ما را سوی یزدانست رهبر شب بی دانشی سایه بگسترده همه گیتی بدان دام اندر افتاد همه چشمی و گوش^۳ کور و کر بود یکی آتش پرست و زند و استا یکی خورشید و مه را سجده برده که آن ره را به دوزخ بوده هنجار ز رحمت نور در گیتی بگسترده خجسته رهنمای راه جویان رسول خاتم و یاسین و^۴ احمد به نیکی^۶ رهنمای خلق عالم ز پاکان و گزینان^۷ برگزیدش یکی فرقان^۸ و دیگر تیغ بران هنر جویان بدین جان برفشانند فصاحت با شجاعت می نمودند^۹</p>	<p>کنون گویم نناهای پیامبر چو گمراهی ز گیتی سر بر آورد بیامد دیو و دام کفر بنهاد ز عمری^۲ هر کسی چون گاو و خر بود یکی ناقوس در دست و چلیپا یکی بت را خدای خویش کرده گرفته هر یکی راه نگونسار به فضل خویش یزدان رحمت آورد بر آمد آفتاب راست گویان چراغ دین ابوالقاسم محمد به پاکی سید فرزنده آدم خدا از آفرینش آفریدش نبوت را بدو داده دو برهان سخن گویان از ان خیره بمانند کجا در عصر او مردم که بودند</p>	<p>۵</p> <p>۱۵</p> <p>۱۵</p>
------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------

۱- اس : در نعت النبی علیه السلام ، اک : در نعت (؟) محمد علیه السلام گوید
 ۲- اس : ز عمر هر ۳- اک : چشمان و گوشان ۴- اس : رسول الله خوانیم و
 پس احمد ۵- اک : بصورت کیمیای اصل ۶- اک : بمعنی ۷- اک : خاصان
 ۸- اس : قرآن ۹- اک : اضافه دارد :

همه در کار او ماندند حیران
نظاره گرد او خلقان عالم
 بفکرتهای [او ؟] کردند سیران
 شده عاجز بکارش نسل آدم ←

مح ۶

پ ۵۵
 اس ۵ پ
 الکر

بجو در شعرها گفتار ایشان^۱
 سخنشان در فصاحت آبدارست
 چنان قومی بدان کردار و گفتار^۲
 چو بشنیدند فرقان^۵ از پیمبر
 بدانستند کان هر دو خدایست
 سران ناکام سر بر خط^۶ نهادند
 ز چنگک دیو بد گوهر برستند
 به نور دین زدوده گشت ظلمت
 بشد کیش بت آمد دین یزدان
 سپاس و شکر ایزد چون گزاریم

بین در نامها کردار^۲ ایشان
 هنرشان در شجاعت بی شمارست
 زبانشان در نثار^۴ و تیغ خونبار
 بدیدندش به چنگ بدر و خیر
 پذیرفتنش جان را روشنایست
 دوال از بند گیتی^۷ برگشادند
 بتان مکه را درهم شکستند
 وز ابر حق فرو بارید رحمت
 زمین کفر بستد تیغ ایمان
 مگر جان را به شکر او سپاریم

۲۵

۲۵

→ بران نطقی که آنکش (؟) درفشاندی
 چو تیغ (؟) بر کشیدی
 بچشم تیرگی در مه بدیدی
 چو چشمش يك نظر بر مه فگندی
 بگاه آنکه این (؟) گزیدی
 چو حاجت خواستی از پاك یزدان
 همه عالم (؟) بود
 اگر جود جهان بختش نمودی
 زهی رحمت زهی گنج الهی
 که ما را هدیه چونین فرستاد
 ... (؟) دیگران ما را گزین کرد
 که ما را ره نمود و معرفت داد
 وصیبتها که او کردست ما را
 وزان شیران که در میدانش بودند
 جهان از علم ایشان چون نگارست

برابر عالمش حیران بماندی
 عدو زهر هلاهل در چشیدی
 دوپاره گشتی و زخمش رسیدی
 چو پروین او دو صد در ره فگندی
 چو همه (؟) عاصی ز دوزخ بر کشیدی
 بیخشد (؟) دو گیهان
 دو کونین (؟)
 نشیمن تارك (؟)
 که ایزد دادمان این لطف شاهی
 ز گنج رحمتش ایمان ما داد
 رسولش رحمه العالمین کرد (؟)
 برون برد از جهان کفر و بیداد
 همان لفظش که گشتت آشکارا
 بمردی از فلک گو می ربودند
 زمان از فضل ایشان چون بهارست

۱- اک: بخوان در شعرها کردار ایشان ، اس: بخوان در گفتهها اشعار ایشان
 ۲- اک: گفتار ۳- اس: بگفتار و بکردار ۴- اک: بروبار ۵- اک: اس: فرمان
 ۶- اک: سران سر بر خط فرمان ۷- اس: کشتی

می ۸	بدین رهبر که بهر ما فرستاد جهانی را ز خشم او رهانید چه نیکوکار و چه رحمت نمایست رسولی داد ^۱ و راه نیک بنمود رسولش را به صدق و رهنمایی نه جز گفتار او ^۲ چیزی پذیریم بجز او مان ندارد هیچ کس دوست ^۳ جزین دینی نباید ذر خور ^۴ ما به یزدان روح و دین با هم سپاریم تن و جان را به فرمانت سپردیم بیفزودیم شکر و آفرینت ^۵ قضای خویش بر ما تو نوشتی ^۶ پسید آید خطایی یا گناهی مکن پاداش ما را در خور ما همیدون ز امتان مصطفاییم به فضل و رحمت امیدواریم که ما ره جز به درگاهت ندانیم بخاصه چون به زاریشان بخوانند چو ^{۱۰} خوانیمت به زاری گاه و بیگاه گنه کاریم شاید گر نرانی ^{۱۱} چنان کز ما جفا و زشتکاری	بدین دین همایون کاو به ما داد رسول آمد رسالتها رسانید چه بخشاینده و مشفق خدایست که بر بیچارگی ما ببخشد پذیرفتیم وی را به خدایی نه با وی دیگری انباز گیریم به دینی و به عقبی روی با اوست اگر شمشیر بارد بر سر ما نگه داریم دین تا روح داریم خدایا آنچه بر ما بود کردیم ز پیغمبر پذیرفتیم دینت و لیکن این تن ما تو سرشتی گرایدون کز تن ^۷ ما گاه گاهی مزین کردار ما را بر سر ما که ما بیچارگان تو ^۸ خداییم اگر چه با گناه بی شماریم ترا خوانیم و شاید گر بخوانیم کریمان مر ضعیفان را نراند کریمی تو بخوان ما را به درگاه ^۹ ضعیفانیم شاید گر بخوانی ز تو نشگفت فضل و بردباری	۳۰	۳۵	۴۰	۴۵
------	-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	----	----	----	----

۱-ا: کرد ۲-ا: بگفتارش همه ۳-ا: بیت حذف شده است ۴-ا: دین نیست خود از بر (؟) ، اس : جز این دنیا نباید ۵- اس : برشکر آفرینت ۶-ا: بیت حذف شده است ۷-ا: [...] خود گراز ۸-ا: ما خود بندگان تو ۹- اس : مران مرا ز درگاه ۱۰-ا: که ۱۱- اس : برانی

اس ۶۶

پ ۵۵

مع ۷

می ۹

اک ۵۵

ترا احسان و رحمت بیکرانت
چو پیش رحمت^۱ آید محمد
شفیع ما همیدون مهربانست
امید ما ز فضلت کی شود رد

گفتار

اندرستایش سلطان ابوطالب طغرلبک^۲

سه طاعت ^۳ واجب آمد بر خردمند ازیشانست دل را شادکامی دل از فرمان این هر سه ^۴ مگردان بدین گیتی ستوده زندگانی یکی فرمان دادار جهانست دوم فرمان پیغمبر محمد سیم فرمان سلطان جهاندار ابوطالب شهنشاه معظم ملك طغرلبک آن خورشید همت ظفروی را دلیل وجود گنجور مر آن را ^{۱۰} کاوست هم نام محمد پدید آمد ز مشرق همچو خورشید به هندی تیغ بستند هند و خاور میان بسته‌ست بر ملکت گشادن	که آن هر سه به هم دارند پیوند وزیشانست جان را نیک نامی اگر خواهی که یابی هر دو گبهان بدان گیتی بهشت جاودانی که جان را زو ^۵ نجات جاودانست که آن را کافر بی دین کند رد به ملك اندر بهای ^۶ دین دادار خداوند خداوندان عالم به هر کس زو رسیده عز و ^۷ نعمت وفا وی را امین ^۸ و عقل دستور ^۹ چو او منصور شد چون ^{۱۱} او مؤید به دولت شاه شاهان شد چو جمشید به ترکی جنگ جویان روم و بربر جهان گیرده می از دست ^{۱۲} دادن	اس ۶ ب پ ۶ ر می ۱۰ مح ۸
-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	----------------------------------

۱- اک: [...] را چوپیش ۲- اک: ؟، اس: در مدح سلطان طغرل بك ابوطالب
۳- اس: ساعت ۴- اک: هر سه بر ۵- اک: از آن ۶- اک: بقای [...]،
اس: نهاده ۷- اک: جود و ۸- اک: شیر ۹- اک: بیت حذف
شده است ۱۰- اک: از آن رو ۱۱- اک: منصور و همچون ۱۲- اک: اس: بهر

- ۱۵ چه خوانی قصه ساسانیان را
بخوان اخبار سلطان را یکی بار
بیابی اندرو چندان که خواهی
نوادرها و دولتهای دوران
بخوان اخبار او را تا بدانی
زمین ماورالنهر و خراسان
نبردی کرده بر هر جایگاهی
چو از توران سوی ایران سفر کرد
ستورش بود کشتی بخت رهبر^۱
نگر تا چون یقین دلش بد پاک^۲
چو نشکوهید او را دل ز جیحون^۳
نه از گرما شکوهد نه ز سرما
بیابانهای خوارزم و خراسان
همیدون شخ‌های^۴ کوه قارن
نه چون شاهان دیگر جام^۵ جویست
همی تا آب جیحون را ز^۶ پس ماند
یکی طوفان ز شمشیرش برآمد
بدان گیتی^۷ روان شاه مسعود
کجا او سرزنش کردی^۸ فراوان
کنون از بس روان شهریاران
- ۲۰ سراسر شاه را بوده‌ست میدان
برو بشکسته سالاری و شاهی
چو کیخسرو به جیحون برگنر کرد
خدایش بود پشت و چرخ یاور^۹
که بر رودی چنان بگذشت بی‌پاک
چرا بشکوهد از حال دگرگون
نه از ریگ و کویره^{۱۰} و کوه و دریا^{۱۱}
به چشمش همچنان آید که بستان
به چشمش همچنان آید^{۱۲} که گلشن
که از رنج آزمودن^{۱۳} نام جویست
دو صد جیحون ز خون دشمنان راند
کزو روز همه شاهان^{۱۴} سرآمد
خجل بود از روان شاه محمود
که بسپردی به نادانی خراسان
که با باد روان^{۱۵} گشتند یاران
- ۲۵
۳۰

۱- اک : بودگفتی بخت یاور ۲- اک اس : داور ۳- اک : بود دل پاک
۴- اک : گردون ۵- اس : نه از رنگ و کویر ۶- اس : صحراء، اک: این بیت
و دو بیت آتی حذف شده است . ۷- اس : سنگهای ۸- اس : آمد
۹- اک اس : کام ۱۰- اک اس : که از رزم آزمای (اس: رزم آزمودن) ۱۱- اس
اک: باز ۱۲- اک: روزی شاهان را ۱۳- اس: گفתי ۱۴- اک اس: کردش
۱۵- اک: با این دو روان، پ : که او بادر روان ، اس : با او دوروان

- ۳۵ همه از دست او شمشیر^۱ خوردند روان او برست از شرمساری به نزدیک پدر گشته است معذور کدامین شاه در مشرق گه رزم شناسد هر که در ایام ما بود سوار ترك بودش صد هزاری ز بس کاو تاختن برد^۴ و شیخون خداوند جهان سلطان اعظم چنان لشکر بدر روز^۲ کینه هم از سلطان هزیمت^۹ شد به خواری بد اندیشان سلطان آنچه^{۱۰} بودند هر آن کهتر که با مهتر ستیزد تنش گردد شقاوت را فسانه و لیکن گسر و را دشمن نبودی اگر ظلمت نبودی سایه گستر همیدون شاه گیتی قدر و الاش چو صافی کرد خوارزم و خراسان زمینی نیست در عالم سراسر سه گونه^{۱۴} جای باشد صعب و دشوار سراسر کوه او قلعه همانا
- ۴۰ همه شاهمی و ملک او را سپردند که بسیارند همچون او به زاری^۲ که بهتر زو بسی شه دید مقهور توانستی زدن با شاه خوارزم که کار شه ملک چون بر سما بود^۳ که بس بد با سپاهی زان سواری شکوهش بود ز آن^۵ رستم افزون^۶ به تدبیر صواب و رای محکم که سندان گران مر^۸ آبگینه هم اندر راه کشته شد به زاری همین روز و همین حال آزمودند چنان افتد که هرگز بر نخیزد روانش تیر^{۱۱} خذلان را نشانه پس این^{۱۲} چندین هنر با که نمودی نبودی قدر خورشید منور پسید آورد مردم را به اعداش^{۱۳} فرود آمد به طبرستان و گرگان ازو پژمرده تر از وی عجتر یکی دریا دگر آجام و کهسار^{۱۵} چو خندق گشته در دامانش دریا^{۱۶}

اس ۷ ب

مع ۹

پ ۷ ر
ا ۶ ب

می ۱۲

۱- ا ۱ اس : همه از تیغ سلطان زخم
 ۲- ا ۱ : بیت و بیت آتی حذف شده است
 ۳- ا ۱ : بیت حذف شده است
 ۴- ا ۱ : کرد
 ۵- ا ۱ : زال
 ۶- ا ۱ : بیت حذف شده است
 ۷- ا ۱ : گاه ، اس : بدوزد روز
 ۸- ا ۱ : پ اس : بر
 ۹- مع : عزیمت
 ۱۰- ا ۱ : هر که ، اس : هر چه
 ۱۱- ا ۱ : نیز
 ۱۲- ا ۱ : او
 ۱۳- ا ۱ : بیت حذف شده است ، اس : این بیت و بیست و نه بیت آتی
 ۱۴- ا ۱ : چه گونه
 ۱۵- ا ۱ : اشجار (؟)
 ۱۶- ا ۱ : این بیت و بیت آتی حذف شده است

<p>ندانند زیرا در وی راه بردن دلیبران و هنرجویان عالم بیامخته دران دریا و بیشه چو دیو از نام یزدان در رمیدند^۱ ازیشان ریخت سلطان جهان خون</p>	<p>ندانند زیرا آن را وصف کردن درو مردان جنگی گیل و دیلم هنرشان غارتست و جنگ پیشه چو رایتهای سلطان را بدیدند از آن دریا که آنجا هست افزون</p>	۵۵
<p>به جای میوه مغز شوربختان از انجا سوی ری آورد رایست که يك يك مختصر با تو^۴ کنم یاد یکی دیگر به موصل رفت و خوزان یکی دیگر به ششتر رفت^۷ و اهواز^۸ فگند اندر دیار روم شیون</p>	<p>کنون یابند آنجا بر درختان چو صافی گشت شهر و آن ولایت به هر جایی سپهداران^۳ فرستاد سپهداری به مکران^۵ رفت و گرگان یکی دیگر به کرمان^۶ رفت و شیراز یکی دیگر به اران^۹ رفت و ارمن</p>	۶۵
<p>بدانندیشان او بدروز گشتند به نامه جست ازو پیوند و پیمان^{۱۰} پذیرفتش خراج ملک تاتار^{۱۲} که دید او را به شاهی بس خردمند چنان کاید ز کهنتر سوی مهتر اسیران را ز بندش کرد آزاد مناره کرد و مسجد کرد و منبر^{۱۵} شده زو دیسن اسلام آشکاره</p>	<p>سپهداران او پیروز گشتند رسول آمد بدو از ارسلان خان فرستادش به هدیه مال بسیار^{۱۱} جهان سالار با وی کرد پیوند وزان پس مرد و مال^{۱۳} آمد ز قیصر خراج روم ده^{۱۴} ساله فرستاد به عموریه با قصرش برابر نوشته نام سلطان بر مناره</p>	۶۵

۱- اذ : این بیت و دو بیت آتی حذف شده است
 ۲- پ : شه را ، کل : شهر آن
 ۳- اذ کل : سپهداری
 ۴- اذ کل : که با تو يك يك کوتاه
 ۵- اذ کل : بگیلان ، اس : یکی دیگر بمکران .
 ۶- اذ کل : به نیشاپور
 ۷- اذ کل : به خوزستان
 ۸- اذ کل : پس از بیت آتی ، گد : کرمان و موصل (Musul = i) و اهواز
 و ارمن و روم
 ۹- پ : بایران
 ۱۰- کل : فرمان
 ۱۱- اذ کل : بی مر
 ۱۲- اذ کل : بومخاور
 ۱۳- اذ کل : حمل ، گد : جامه
 ۱۴- اذ کل : دو ، گد : سه بیت حذف شده است
 ۱۵- اذ : این بیت و بیت آتی حذف شده است

پ ۷۶

کل ۵
مج ۱۰

می ۱۳

ک ۲۷

۷۵	نموده عهد را ^۱ بهتر قبولی وز آن جمله یکی یاقوت شهوار ^۲ بزرگ و گرد و ناهموار چون کوه خراج شام يك سالش ^۳ بها بود بر آمد سی و شش مثقال ^۴ سنگش لسوای پادشاهی از خلیفت ^۵	ز شاه شام نیز آمد رسولی فرستاده به هدیه مال بسیار ^۶ یکی یاقوت رمانی بشکوه ز رخسانی چو خورشید سما بود ابا خوبی و بانغزی ^۷ و رنگش از آن پس آمدش منشور و خلعت	پ ۸ ر
۸۰	بدانش تهنیت کردند ^۸ شاهان ^۹ شدند او را ملوک دهر چاکر ولیکن شاه را چون ^{۱۰} بوستانیست زد دل کردند بیرون مکرو دستان ^{۱۱} به کام خویش با درگه پرستان ^{۱۲}	بپوشید آن لوا را در ^{۱۳} صفاهان به يك رویه ز چین تا مصر و بربر ^{۱۴} میان دجله و جیحون جهان نیست رهی گشتند او را زور ^{۱۵} دستان همی گردد در این شاهانه ^{۱۶} بستان	اس ۸ ر
۸۵	هزاران ازدها اندر حصارش ^{۱۷} گهی در اصفهان و گه به گرگان ^{۱۸} به فتحی آوردندش مزدگانی نخفتم هفت مه اندر صفاهان ^{۱۹} کز اقلیمی نیارندش نثاری ^{۲۰}	هزاران آفتاب اندر کنارش ^{۲۱} گهی دارد نشست اندر خراسان ^{۲۲} از اطراف ولایت هر زمانی زبانگک طبل و بوق مژده خواهان به ماهی در نباشد روزگاری	{ ۱۴ ک ۶

مع ۱۱

- ۱- الكکل : عهد او ، گك : بیت حذف شده است ۲- كل : بیمار ۳- الك كل : انوار ۴- الك كل : دوساله، گك: بیت حذف شده است ۵- الكکل : ابا نغزی و با خوبی ۶- الك: بیست و شش مثقال ۷- گك: بیت حذف شده است ۸- گك : در اصفهان پوشید آن جامه که از قیصر روم فرستاده بود ، الك كل : لوا اندر ۹- كل : گفتند ۱۰- الك : که بود اندر جهان بهتر سپاهان ۱۱- الك كل : ز چین و مصر یکسر تا به بربر ۱۲- د : که مرشاه جهان را ۱۳- الك كل اس : دور ۱۴- الك کل اس : پیش از دو بیت ۱۵- الكکل: دران شایسته ۱۶- پ : خویشتن او گشته دستان ۱۷- كل : نهارش، اس : بهارش ۱۸- الك : بیت حذف شده است ۱۹- كل : سپاهان ۲۰- الك كل : اصفهان و ری و گرگان ، اس : ری بگرگان ۲۱- اس : خراسان ۲۲- الك كل : این بیت و بیت آتی حذف شده است

	جهان او راست می‌دارد به شادی	۹۰
	مرادش زین جهان جز مردمی ^۱ نه	
	بر اطراف جهان شاهان نامی	
	ازیشان هر کرا او به ^۲ نوازد	
	به درگاه آنکه او را کهترانند	
	کجا از خان و قیصر سال تا سال	۹۵
	کرا دیدی تو از شاهان ^۸ کشور	
	کدامین پادشه را بود چندین	
	کدامین پادشه را این هنر بود	
	سزد ^{۱۲} گر جان او چندان بماند	
	هزاران آفرین بر جان او باد	۱۰۰
	ستاره رهنمای کام ^{۱۴} او باد	
	شهنشاهی و نامش ^{۱۶} جاودان باد	
	کجا رزمش بود پیروزگر باد	
	به هر کامی نشاط او را قرین ^{۱۹} باد	
که و مه را همی بخشد بهرادی		
ز یزدان ترسد و از آدمی نه		
ازو جویند جاه و نیک نامی		
زبخت ^۳ خویش آن کس بیش نازد ^۴		
مه از خانان ^۵ و بیش از قیصرانند ^۶		
همی آید پیایی گونه‌گون مال ^۷		
بدین نام و بدین جاه و بدین فر ^۹		
ز مصر و شام و موصل تا در چین ^{۱۰}		
که نزرنج و نهاز مرگش حذر بود ^{۱۱}		
که افزونتر ز جاویدان بماند		
مدار چرخ بر ^{۱۳} فرمان اوباد		
زمانه نیک خواه نام ^{۱۵} او باد		
تنش آسوده و دل شادمان باد ^{۱۷}		
کجا بزمش بود با جاه و فر باد ^{۱۸}		
به هر کاری خدا او را معین باد		

اک ۷ پ
پ ۸ پ }

اس ۸ پ

می ۱۵

۱- اک کل د: خرمی ۲- کل: هر که او را، اس: هر کرا بهتر ۳- کل: به بخت
 ۴- اک: بیت حذف شده است ۵- اک پ کل اس: به از خاقان ۶- اس: به
 از قیصرانند ۷- اک اس: بدیشان گونه‌گون مال، کل اس: اضافه دارد: اگر ترخان
 (اس: خاقان) و قیصر به بدندی* از ایشان باز رشوت بستندندی، کل: اضافه دارد: سراسر
 کوه او قلعه همانا* چو چندان گشته در دامنش دریا* نداند زیر کانش وصف کردن* نداند
 صبح در وی راه بردن ۸- اک کل: از این شاهان ۹- کل: مصراعها در بیت
 قلب است ۱۰- اک کل: ولایتهای مصر و روم تا چین، اس: مصر و شام تا چین
 ۱۱- اک: این بیت و دو بیت آتی حذف شده است ۱۲- پ: کز، کل: خبر بود
 ۱۳- کل اس: همان بردولتو ۱۴- کل: نام ۱۵- کل: کام ۱۶- اک کل اس:
 عمرش ۱۷- اک کل: هزاران آفرین او را بجان باد ۱۸- اس: کجا بزمش
 بود با کامگر باد، اک کل: بیت حذف شده است ۱۹- پ: او قرین

گفتار

اندر ستایش خواجه ابونصر منصور بن محمد

- ۷ کل ۷ چو ایزد بنده‌ای را یار باشد
 ز پیروزی به دست آرد همه کام
- ۱۲ مع ۱۲ کجا چیزی بود زیبا و شهوار
 دهد یزدان بدان بنده سراسر
- ۵ پی اس ۹ بدین گونه که داد اکنون به سلطان
 همه مردان در گاهش چنانند
 ولیکن هست از ایشان نامداری
 حکیمی زیر کی مرد آزمایی
 سخنگویی سخندانسی ظریفی
 کجا درگاه سلطان را عمیدست
 به پیروزی و بهروزی مؤید
- ۱۷ می ۱۷ خداوندی که از نیکی جهان نیست
 ازین گیتی سوی دانش گراید
 همیشه نام نیکو دوست دارد
 کم آزار است و بر مردم^۸ فروتن
 چرا دشمن بود آنرا که جانش
- ۵ دو چشم دولتش بیدار باشد
 ز سه‌روزی به چنگ آرد همه نام^۲
 کجا مردی بود شایسته کار
 که او^۳ باشد بدان همواره درخور
 ۵ گزین از هر چه^۴ تو دانی به گیهان
 که با ایشان دگر مردان زن‌اند
 دلیری کردانی هوشیاری
 کریمی نیکخویی نیک رایبی
 هنرمندی هنر جویی لطیفی^۵
 ۱۰ بهر کاری و هر حالی^۶ حمیدست
 ابونصراست و منصور و محمد^۷
 در و رای بلندش آسمانیست
 ز دانش یافتن رامش فزاید
 ابی حقی که باشد حق گزارد
 ۱۵ مرورا لاجرم کس نیست دشمن
 همی بخشاید^۹ از خواهندگان

۱- اک کل: اندر ستایش عمیدالدین ابوالفتح، اس: ستایش خواجه عمیدالملک ابونصر
 الکندری ۲- اک کل: این باب و باب آتی حذف شده است ۳- اس: چووی
 ۴- اس: گزین هر چه ۵- اس: پس از بیت آتی ۶- اس: جای ۷- اس:
 منصور محمد ۸- اس: دولت ۹- اس: نمی بخشاید

دل از هر ناپسنندی دور دارد هزاران دیو را دارد ^۱ به فرمان به مردی بهترست از رستم زر ^۲ که گویی زان زمینش بود ^۳ گوهر	خرد را پیش خود دستور دارد هر آوازی بداند چون سلیمان به رادی هست از حاتم فزوتتر چنان گوید زبان هفت کشور	۲۵
حجازی نیز گوید ^۴ از حجازست به نظم آن زبان معجز نماید ^۵ به الفاظی که زنگ از دل بشوید یکی در دست و دیگر در دهانش	طرازی ظن برد کاو از طرازست چو نثر هر زبانش خوشتر ^۵ آید دری و تازی و ترکی بگوید دو شمشیرست ز الماس ^۶ و بیانش	۲۵
یکی گاه سخن دانش نگارد ^۸ بسا جانان ^۹ کزین گشته ست بی جان به جان وی خورند سوگند محکم چو با مهتر، همی سازد ^{۱۱} پسر وار نباشد زادمردی زین فزوتتر ^{۱۳} خطیبان و دبیران و ادیبان ^{۱۵}	بسا گردا کزان گشته ست پیچان که و مه لشکر سلطان عالم چو ^{۱۰} با کهنتر ز خود، سازد پدروار بود با همسران مثل ^{۱۲} برادر زهر فن گرد او جمع حکیمان ^{۱۴}	۳۵
به بحر جود او ^{۱۶} غرقه شدستند نبودی شاعری را هیچ مقدار بسی ^{۱۸} احسنت و زه گوید به عمدا دگر تا بیشتر باید عطا داد	زهر شهری بدو گرد آمدستند اگر او نیستی ما را خریدار وگر ^{۱۷} چه شاعری باشد نه دانا یکی از بهر آن تا کاو شود ^{۱۹} شاد	

۱- اس: بحکمت دیورا آرد ۲- اس: بیت حذف شده است ۳- اس: هست
 ۴- اس: ظن بردکو ۵- اس: خوش سر ۶- اس: اضافه دارد:
 چنان خوش یافتم گفتار او را
 ۷- اس: شمشیرست الماس ۸- اس: گزارد ۹- اس: دانا ۱۰- اس: چه
 ۱۱- اس: چه با مهتر ز خود باشد ۱۲- اس: همچون ۱۳- اس: اضافه دارد:
 حلیمی و تواضع پیشه دارد
 نه از خلق از خدا اندیشه دارد
 ۱۴- اس: زهر فنی حکیمان و بصیران ۱۵- اس: ادیبان و دبیران ۱۶- اس: وز
 احسانهای او ۱۷- د: اگر ۱۸- اس: برو ۱۹- د: تا او شود

اس ۹ پ

پ ۹ پ

مع ۱۳

می ۱۷

اس ۱۵ د

- ۳۵ ز مشرق تا به مغرب کار گیهان
برو بر نیست چندان رنج ازین کار
بزرگاً^۲ جود دادار جهان بین
الا تا در جهان کون و فسادست
بقا باد این کریم نیکخو را
همیشه بخت او پیروز گریباد
- ۴۰ به^۵ پیروزی و نیکی نامور باد
متابع باد او را ملک گیهان
موافق باد وی را فر یزدان

گفتار

اندر گرفتن سلطان شهر اصفهان را^۶

- چو سلطان معظم شاه شاهان
به شادی دید شهری چون بهاری^۷
خلاف شاه او را کرده ویران
اگر نه شاه بودی سخت عادل
- ۱۸ می صفاهان را نماندی خشت بر خشت
ولیکن مردمی را کار فرمود
۱۴ مع گنهشان زیر پا اندر بمالید
اس ۱۵ پ نه چون دیگرشهان کین کهن خواست
چنان چون یاد کرد ایزد به فرقان
- به فال نیک آمد در صفاهان
چو گوهر^۸ گرد شهر اندر حصاری
کجا ماند خلاف شه به طوفان
به گاه مهر و بخشایش نکو دل
نکردی^۹ کس به صدسال اندر و کشت
به شهری و سپاهی بر ببخشد
چنان کز خشم او یک تن ننالید
به چشم خویش دشمن را پیراست
چو گفتش حال بلقیس و سلیمان

۱ - پ: مرد ۲ - اس: رفیقا ۳ - اس: بنده را ۴ - اس: کار
۵ - اس: ز ۶ - اس: آمدن سلطان در سپاهان ۷ - اس: نگاری
۸ - پ: کوهی ۹ - اس: ندیدی

- ۱۵ که شاهان چون به شهر نو در آیند گروهی را که عزّ و جاه دارند خداوند جهان شاه دلاور زهرگونه که مردم بود^۱ در شهر سپاهی را ولایت داد و شاهی بدانگه کس ندید از وی زبانی ۱۵ چو کار لشکری زین گونه بگزارد رعیت را ازین بهتر ببخشد گروهی را به مردم^۲ می سپردند به فرمانش زبانهاشان بریدند ۲۵ پس آنکه رنج خویش از شهر برداشت بدان تا رنج او بر کس نباشد گه رفتن صفاهان داد آن را ابوالفتح آفتاب نامداران^۳ به فضل اندر جهانی از تمامی ۲۵ ملك او را سپرده كندخدایی پسندیده مرو را در همه کار بهر کاری^۴ مرو را دیده کاری به گاه رفتن او را پیش خود خواند بدو گفت ارچه تو خود هوشیاری ۳۵ ز گفتن نیز چاره نیست ما را
- تباهیها و زشتیها نمایند به دست خواری و سختی سپارند پدید آورد رسمی زین نکوتر پ ۱۵ پ ز داد خویش دادش جمله^۲ را بهر نه زشتی شان نمود و نه تباهی یکی^۳ دیدند سود و شادمانی چنان کز هیچ کس^۴ مویی نیازارد همه شهر از بدانیشان پیالود^۵ رعیت را به دیوان غمز کردند به دیده میل سوزان در کشیدند برفت و شهر بی آشوب بگذاشت که با آن رنج مردم بس نباشد که ارزانیست بختش صد جهان را مظفر نام و تاج کامگاران^۶ شهنشه را چو فرزند گرامی برو گسترده هم^۷ فر^۸ خدایی دلش هرگز ازو نایده آزار وزو دیده وفا و استواری ز گنج مهر بروی گوهر افشانند وفاداری و از دل دوستداری که در گردن کنیمت زینها را

{ اس ۱۱
می ۱۹ }

پ ۱۱

مح ۱۵

۱- اس: دو مردم دید ۲- اس: کردش هر دو ۳- اس: بسی ۴- اس: چنانکز لشکری ۵- اس: پیالود پ: بیاسود ۶- اس: که مردم ۷- اس: کامگاران ۸- اس: نامداران ۹- اس: آن ۱۰- اس: دیده

- ترا بهتر ز^۱ هر کس برگزیدم
 به گوش دل تو بشنو هر چه گویم
 نخستین عهد ما را با تو آنست
 ازو ترسی بدو آ امید داری
 سر^۴ از فرمان او بیرون نیاری
 دگر این مردمان کاندر جهانند
 بحق در کار ایشان داوری کن
 ستمگر^۶ دشمن دادار باشد
 به خنجر دشمنانش را ببیزای
 چو نپسندی ستم را از ستمگار
 که ما از چیز مردم بی نیازیم
 صفاهان را به عدل آباد گردان
 درون شهر و بیرونش چناندار
 چنان باید که زر بر سر نهدزن
 نیارد کس نگه کردن دران زر
 ترا زمین پیش بسیار^۹ آزمودم
 بدین کار از تو هم خشنود باشم
 سخن جمله کنیم اندر یکی جای
 تو خود دانی که ما نیکی پسندیم
 بدین سر زین بزرگی نام جویم
 تو نام ما به کار خیر^{۱۳} بفروز
- چو^۲ اندر کارها شایسته دیدم
 کزین گفتن همه نام تو جویم
 کزو ترسی که دادار جهانست
 وزو خواهی تو در هر کار یاری^۳
 همه کاری به فرمانش گزاری
 همه چون من مراورا^۵ بندگانند
 همیشه راستی را یسوری کن
 که از فرمان او بیزار باشد
 به نیکی دوستانش را^۷ ببخشای
 مکن تو نیز هرگز بر ستم کار
 به داد و دین همی گردن فرازیم
 همه کس را به نیکی شاد گردان
 که ایمن باشد از مکار^۸ و غدار
 به روز و شب بگردد گرد برزن
 و گرنه بر سر آن زر نهد سر
 بهر کاری ز تو خشنود بودم^{۱۰}
 نکاهد آنچه^{۱۱} من بفزود باشم
 تو خود دانی که ما را چون بود رای
 دل اندر نعمت^{۱۲} گیتی نبندیم
 بدان سر نیکوی فرجام جویم
 که نیکی مرد را فرخ کند روز
- اس ۱۱ ب
 می ۲۰
 ب ۱۱ ب

۱- اس : ترا زیرا ز ۲- اس : کت ۳- اس : خواهی همه نیکی ویاری
 ۴- اس : دل ۵- پ اک کل : و راهم ۶- اس : مگر کان ۷- اس :
 بنیکویی ضعیفان را ۸- اس : بدخواه ۹- اس : چندان ۱۰- اس : همیشه
 ز آزمودن شاد بودم ۱۱- اس : هر که ۱۲- اس : دولت ۱۳- اس : نیک

اس ۱۲	هر آنچ از من ^۱ بپرسند از تو پرسم	درین شاهی چو از یزدان بترسم	
	ز ما یابی هر امید ^۲ که داری	چو کار ما به کام ما گزاری	
مح ۱۶	ترا زین پس به افزونی رسانیم	امید و رنج تو ضایع نمائیم	۵۵
	به کار بیش ^۳ از این بایسته باشی	هر آن گاهی که تو شایسته باشی	
	که فرمانت بود ^۴ با بخت تو یار	به بهروزی امید دل قوی دار	
	ترا از ما همه کامی بر آید	فراوان کار بسته برگشاید	
می ۲۱	برفتیم و به یزدانت سپردیم	مراد خویش با تو ^۵ یاد کردیم	
	همه دخل ^۶ و خراج او را سپردند	پس آنکه همچنین منشور کردند	
پ ۱۲	ندادست ایچ کس را زان نکوتر ^۸	یکی تشریف دادش شه ^۷ که دیگر	۶۰
	برو زرین ستام و زین ^۹ شهوار	ز تازی مرکبی نامی و رهوار	
	دگرگونه جزاین تشریف بسیار	قبای رومی و زربفت دستار	
	که چون او نامداری را بشاید	همان طبل و علم چونانکه باید	
	فزون ^{۱۰} از قدر عالی همت اوست	اگر چه کار خلعت سخت نیکوست	
	دلی کاومتر آمد از جهانی	چگونه شاد گردد ز اصفهانی	۶۵

گفتار

اندر ستایش عمید ابوالفتح مظفر^{۱۱}

چه خواهی نیکتر زین^{۱۲} ای صفاهان که گشتی دار ملک شاه شاهان

۱- اس: ما ۲- اس: هر آن کامی ۳- اس: بکاری به ۴- پ: اس: فر ما
شود ۵- اس: بر تو ۶- اس: جرم ۷- اس: دادندش ۸- اس:
نداده هیچکس را زان فزونتر ۹- اس: در ۱۰- اس: فرود ۱۱- ا: اندر
ستایش عمیدالدین ابوالفتح [...] کل: اندر ستایش عمیدالدین ابوالفتح، اس:
ستایش خواجه ابوالفتح مظفر، ا: کل: اضافه دارد:

چو ایزد بنده را یار باشد دو چشم دولتش بیدار باشد
۱۲- کل: زان نکوتر

	همی رشك آرد اکنون بر تو بغداد	
	شهنشاهی چو سلطان معظم ^۲	
	خداوندی چو بوالفتح ^۴ مظفر	
	هم از تخمه بزرگ و هم ز دولت	
	هم از گوهر گزیده هم ز اختر	
	چو مشرق بود اصلش هامواره	
	کنون زو آمده خواهی چو خورشید	می ۲۲
	زفتحش کنیت آمد وز ظفر نام	مع ۱۷
	جهان چون بنگری پیر ^۹ جوانست	پ ۱۲ پ
	جوانست او به سال و بخت و رامش	
	خرد گر صورتی ^{۱۲} گردد عیانی	
	کفش با جام باده شاخ ^{۱۴} شادبست	
	ز نیکویی که دارد داد و فرمان ^{۱۶}	
	چنین باید که باشد هیبت ^{۱۹} و داد	اس ۱۳
	به چشم عقل پنداری که جانست	
که او را نیست آنج ^۱ ایزد ترا داد		
به پیروزی شه شاهان عالم ^۳		
ز سلطان یافته هم جاه ^۵ و هم فر		
هم از پایه بلند ^۷ و هم ز همت ^۲	۵	
هم از منظر ستوده هم ز مخبر ^۸		
بر آینده ازو ماه و ستاره		
جهان در فر نورش بسته امید		
ازیرا یافتست از هردوان کام		
عمید ^{۱۰} نامور همچون جهانست	۱۵	
چو پیرست او به رای و عقل ^{۱۱} و دانش		
دهد زان صورت فرخ نشانی ^{۱۳}		
ولیکن شاخ شادی باغ دادبست ^{۱۵}		
همی وحی آیدش ^{۱۷} گویی زیزدان ^{۱۸}		
که نام بیم ^{۲۰} و بی دادی بیفتاد	۱۵	
به گوش عدل پنداری روانست ^{۲۱}		

- ۱- کل : ک آنچه ۲- الذکل : جهانیان
گیهان ، کل : اضافه دارد :
- کجا بزمش بود با کام و فریاد
- صمخ : سلطان ۵- الذکل : نور
- حذف شده است ۸- اس : هم از مخبر گزیده هم ز منظر ، الذکل : این بیت و دو بیت آتی حذف شده است
- ۹- الذکل : سرو ، پ : پیرو ۱۰- الذکل اس : رئیس
- ۱۱- الذکل : عقل و رای ۱۲- اس : صورتش ۱۳- الذکل : بیت حذف شده است
- ۱۴- پ : باغ ۱۵- الذکل : ولیکن شادی هر باغ زادبست ، پ : ولیکن باغ شادی شاخ دادبست ۱۶- اس : که هستش داد و فرمان ۱۷- اس : آمدش ۱۸- الذکل : بیت حذف شده است ، کل : این بیت و هفت بیت آتی حذف شده است ۱۹- پ : اک :
- همت ۲۰- پ : اک : جور ۲۱- اس : پیش از یک بیت ،
- بچشم عقل پنداری چنانست بگوش عدل و بیداری قرانست
- پس از ۱۲ بیت

گذشته دادها نزدیک دانا
چنان بودست وصفش چون سرابی
چو امرش از مظالم گه برآید
امل گوید که آمد رهبر^۲ من
روان گشتی گر او فرمان بدادی
چو من در وصف او گویم ثنایی^۴
ثنا را^۶ می کند اقبال تلقین
اگر چه همچو ما از گل سرشتست
اگر چه فخر ایران اصفهانست
به درد دل همی گرید نشابور
به کام دل همی خندد صفاهان
صفاهان بد چو اندامی شکسته
نباشد بس عجب کامسال هموار
وز امن عدل او باد زمستان
همی دانست سلطان جهاندار
گر او بیمار کردست اصفهان را
به جان تو^{۱۴} که چون کارش ببیند^{۱۵}
سراسر ملک خود او را سپارد

۲۵
۲۵
۳۰

ستم بودست دادش^۱ را همانا
که نه امید ماند زو نه آبی^۲
قضا با امرش از گردون درآید
اجل گوید که آمد خنجر من
که زفت و بددل از مادر نزادی
و یا بر بخت او خوانم^۵ دعایی
دعا را می کند جبریل آمین
به دیدار وبه کردار او^۷ فرشتست
فزون زان قدر آن^۸ فخر جهانست
ازان کاین نامور گشتست ازو دور
بدان کز عدل او گشتست نازان^۹
شکست از فر او گردید^{۱۰} بسته^{۱۱}
درختش مدح خواجه آورد بار
نریزد هیچ برگسی از^{۱۲} گلستان
که در دست که باید کردن این کار
همو دادش پزشک نیک دان را^{۱۳}
مرو را از همه کس برگزیند
که به زو مهتری^{۱۶} دیگر ندارد

پ ۱۳
می ۲۲
اک ۸

اس ۱۳
پ ۱۴
مع ۱۸

۱- اس : دادی ۲- پ اک : که نه آیت ومی ماند بآبی ۳- اس : مهتر
۴- اک : دعای ۵- کل : گویم ۶- اک کل : نثارم ۷- اک کل اس : بکردار
و به دیدار از ۸- اک : فرود قدر او فخر، کل : فرود قدر او فخر، اس : فرود قدر آن فخر
۹- اک کل اس : شادان، اک کل اس : پس از بیت آتی ۱۰- کل : شکسته ... گشت ، اس :
گشتست ۱۱- اک : بیت حذف شده است ۱۲- اک کل : در ۱۳- اک کل :
بیت حذف شده است ۱۴- اک کل : او ، اس : من ۱۵- اک : کارش هر که ببیند،
کل : گر کارش ۱۶- اک کل : بیت حذف شده است، اس : که چون او کهتری

- ۳۵ [چنان خوش خوچنان^۱ مردم نوازست
[ز خوی خوش بهار آرد به بهمن^۲]
[که و مه را چو بینی در سپاهان
[که او جاوید به گیهان بماند
همه هستند او را نیک خواهان^۴
همیدون بر سر ایشان بماند
بباید بست گفتن^۵ راز دادن
دو بهره باشد اندر پارسایی^۶]
طمع ناکردن و کمتر بخوردن
دل هرکس به نیکی بر بودن^۸
به فرمان خدای اندر بماندن
سراسر پندشان را کار^۹ بستن]
۴۵ [ستمگر را طمع از وی^{۱۰} بریدن]
ولیکن بندهای پادشایست
کجا افزونتر از خواجه ندیدم^{۱۱}]
بجز وی کس ندیدم با چنین دین]
کجا از بهر دین و کیش دارد
برودر ره نیابد هیچ^{۱۴} شیطان]
۵۰ [ز شهوت کامهای این جهانی^{۱۵}
[جوانست و نجوید در جوانی

۱- اس : خوی وهم ۲- پ : این بیت ویست و سه بیت آتی حذف شده است، اس :
پنج بیت آتی پس از هجده بیت ۳- اس الذکل : اضافه دارد :
اگر چه همچو ما از گل سرشتست بکردار و بدیدار از فرشتست
۴- اس : که و مه را همی اندر سپاهان همه هستند از ایزد لابه خواهان
۵- اس : لبش ۶- اک کل : پادشاهی ۷- اک : بهر و آذر ، اس : بلهوانند
چنان ۸- اک کل : پس هرکس نیکی بر فردن ۹- اک : سراسر هر چه گفتم بند،
کل : سراسر کارها را بند ۱۰- اس : زایشان ۱۱- اس : کردم این ۱۲- اس :
کجا افزون ازین از خواجه دیدم ۱۳- اس : فرمان ۱۴- کل : خشم ۱۵-
الذکل : این بیت و بیت آتی حذف شده است

ز فرمان خرد بیرون نیاید [چنانچون بخردان را هست ^۱ پیشه [ز هر کس کاو نیاز و آرز دارد [بدان شهری که ^۲ چون نابوده گشتند [وز ایشان خلق پر آزار بودند ^۳ [ز بیم جان یله کرده سپاهان [گروهی مهر گشته ^۴ بر سر دار [[اگر بنده هوا را یا گشاید [طریق معتدل دارد همیشه [نه ^۵ بخشایش نه ^۶ بخشش باز دارد [کجادر ملک او آسوده گشتند [کسانی را که بد کردار بودند [گروهی جسته ^۷ اندر شهر پنهان [گروهی بسته در زندان به تیمار ^۸	۵۵
که یکسر چون بیابان ^۹ بود ویران همه بی توشه و بی پاره ^{۱۰} گشته ^{۱۱} ز کوهستان و خوزستان و شیراز ^{۱۲} بدادش کاو و تخم و کار او ساخت که کس باور نکردی ^{۱۳} کاین توان کرد کنون از خر می چون قندهارند ^{۱۴} به دست دیگری ^{۱۵} چونین نگشتی ^{۱۶}	همه دیدند دههای صفاهان زدهها مردمان آواره گشته چونام او شنیدند آمدند باز یکایک را به دیوان خواند ^{۱۷} و بنواخت به دو ماه آن ولایت را چنان کرد همان دهها که گفتی چون قفارند به جان تو ^{۱۸} که عمری برگذشتی	۶۰
به ایزد گر به وصفش بر فزودم بگفتم آنچه دیدم از فعالش همین دیدم که او را مدح خواندم به کام خویشتن ^{۱۹} پیروز گشتم که باشد آشنایی روشنایی	به چندین بیتها کاو را ستودم نگفتم شعر جز در وصف حالش یکی نعمت که از شکرش بماندم کجا از مدح او بهروز گشتم شنیدی آن مثل در آشنایی	۶۵
		۷۰

۱- الذکل: بخردان دارند ۳- الذکل: به ۴- الذکل: بدان در شهر ۵- اس: بیت حذف شده است ۶- الذکل: خسته ۷- کل: تیمار ۸- فقط کل: میوه گشته ۹- پ: جویباران ۱۰- اس: بیچاره ۱۱- الذکل: بیت حذف شده است ۱۲- اس: اهواز ۱۳- الذکل: برد ۱۴- الذکل: اس: ندارد ۱۵- اس: نوبهارند ۱۶- اس: من ۱۷- اس: دیگران ۱۸- الذکل: بیت حذف شده است ۱۹- پ: اس: خویش بر

اس ۱۵

مرا تا آن خداوند آشنا شد
مرا تا آشنا شیر شکارست
الا تا بر فلک ماهست و خورشید
همیشه جان او در خرمی باد
جهانش بنده بساد و بخت رهبر^۵
دلم روشنتر از روشن هوا^۱ شد
کیابم ران گور مرغزارست^۲
همیدون در جهان بیمست و امید^۳
همیشه کام او در مردمی باد^۴
زمانه چاکر و دادار یاور

برون آمدن سلطان از اصفهان

و داستان گوینده کتاب^۶

کل ۱۵

مع ۱۹

ر ۱۴۲

می ۲۵

چو کوس از درگه سلطان بگرید
به خاور مهر تابان رخ بپوشید
سپاهی رفت بیرون از صفاهان
خداوند جهان سلطان اعظم
رکابش داشت عز جاودانی
به هامون بود^{۱۱} لشکرگاه سلطان
پلنگ و شیر در وی مردم جنگ
فرود آمد شهنشه در کهستان
روان گشت از کهستان^{۱۶} روز دیگر
توگفتی کوه و سنگ از هم بدرید
به گردون زهره را زهره بجوشید
که صد یک زان^۲ ندیدند ایچ^۸ شاهان
برون رفت از صفاهان شاد و خرم
چو چترش داشت^۹ فرآسمانی^{۱۰}
زبس خرگاه و خیمه چون کهستان^{۱۲}
بتان نغز گور و آهو^{۱۳} رنگ^{۱۴}
کهستان گشت خرم چون گلستان^{۱۵}
به کوهستان همدان^{۱۷} رفت یکسر

۱-کل: ازماه سما ۲-پ اک: بیت حذف شده است، کل: را گوزن ۳-کل اس: اضافه دارد: خرد را پایه و مایه بلند است * زآز و آرزو بروی دویند است (اس) : ابرجان خرد در چند بند است) * بزاندرد بماناد آن خداوند * تنش را با درستی باد پیوند، د: بعل اندر، د: تن بدخواه او همواره در بند ۴-پ: پس ازبیت آتی، اککل: کار او، اککل د: در بیت مصراعها قلب است ۵-اککل: داور ۶-اککل: اندر داستان و گوینده داستان، اس: گفتار اندر وصف گوینده داستان ۷-کل: ازصد یک ۸-اس: آنچه، اک: چشم ۹-کل: داد ۱۰-اک: شادمانی ۱۱-اککل: برد ۱۲-اک کل: گلستان ۱۳-اس: آهو ۱۴-اک: این بیت و بیت آتی حذف شده است ۱۵-کل: بیت حذف شده است ۱۶-کل: ازگلستان، اک: سپاهان ۱۷-اک: ز دهستان بهمدان رفت

<p>۱۵ اس ۱۵ ۱۰ ۱۵ ۲۵ ۲۵</p>	<p>در آن کارم همی شد روزگاری نرفتم در رکاب شاه شاهان که بادش جاودان در کارها فتح در آن پرسش بدیدم فرهی را همی باش و مکن عزم^۵ کهستان هوا خوشتر شود آنگه همی رو ترا زین روی تقصیری نیاید برین بودست و اینش^۸ بود پیشه به کام دوست دشمن را^۹ گدازی ز ماهی بر کشتی بر مه رسانی نه مهمان بل که در بانت نباشم زند بختم به گرد ماه خرمن مرا چون تو نباشد هیچ مهتر بیاید^{۱۲} تا به پا او را بسایی مرا بر گنبد هفتم بود جای هوای خوش ز گفتار تو باشد اگر گیتی نه بر روی^{۱۴} تو بینم و گر در دل جزین دارم جهودم^{۱۵} بدین گفتار ما بگذشت ماهی</p>	<p>مرا اندر صفاهان بود کاری بماندم زین سبب اندر^۱ صفاهان شدم زی تاج دولت خواجه^۲ ابو الفتح پرسید از خداوندی^۳ رهی را پس آنگه گفت بامن کاین^۴ زمستان چو از نوروز گردد این جهان نو که من سازت دهم چندانکه^۶ باید بدو گفتم خداوندم^۷ همیشه که مهمان داری و چاکرنوازی ز دام رنج رهیان را^{۱۰} رهانی که باشم من که مهمانت نباشم چو زین درگه نشیند گرد بر من تو داری به زمن بسیار کهتر گر این رغبت تو با^{۱۱} پروین نمایی چو من بر خاک ایوانت نهم پای مرا نوروز دیدار تو باشد مباد از بخت^{۱۳} فرخ آفرینم به مهر اندر چنینم کت نمودم چو کردم آفرینش چند گاهی</p>
-------------------------------------------------	--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

پ ۱۴ }
اس ۱۶ }
کل ۱۱
می ۲۶
مع ۲۵

۱- اس : این سبب را در ۲- اک کل : تاج و دولت چون ابو الفتح ۳- اک کل :
آن خداوند این ۴- اس : باما این ۵- اک کل : بیاش ایدر مکن راه، اس : مکن
راه ۶- اک کل : سازم ترا چیزی که ۷- اک کل اس : خداوند ۸- اک کل :
ترا این بود این ، اس : ترا این است و این ۹- اک کل اس : دوستان دشمن ۱۰-
اک کل : چاکر را ، اس : رهبانرا ۱۱- اس : در ۱۲- اس : بیاید ۱۳-
اک کل : مبادا بخت ۱۴- اس : چشم ۱۵- اک : بیت حذف شده است

- ۳۵ چه گویی در حدیث ویس و رامین
درین کشور همه کس داردش دوست
زگرد آورده شش مرد داناست^۲
نماند جز به خرم بوستانی
نداند هر که برخواند بیانش
و گر خواند همی معنی نداند^۳
- ۳۵ چو بر خوانی بسی معنی ندارد^۴
حکیمی چابک اندیشه نبودست
که اکنون چون سخن می^۵ آفرینند
برو وزن و قوافی چون نهادند
بدان تا پهلوی از وی بدانند
بوند آن لفظ شیرین^۶ را خریدار
- ۴۵ نکوتر زانکه پیمودن گزافی^۷
به کار آیدت روزی چون بخوانی^۸
به وزن و قافیہ گردد نو آیین
چو اندر زر نشانده^۹ در شهوار
فروزان چون ستاره زان میانه
۴۵ بدان تا زان^{۱۰} بسی معنی بدانند^{۱۱}
- مرا يك روز گفت آن قبله دین
که می گویند چیزی سخت نیکوست
بگفتم کان حدیثی^۱ سخت زیباست
ندیدم زان نکوتر داستانی
ولیکن پهلوی باشد زبانش
نه هر کس آن زبان نیکو بخواند
- فراوان وصف هر چیزی^۲ شمارد
که^۳ آنکه شاعری پیشه نبودست
کجانند آن حکیمان تا ببینند
معانی را چگونه بر گشادند
درین اقلیم آن^۴ دفتر بخوانند
کجا مردم درین اقلیم هموار
- سخن را چون بود وزن و قوافی
بخاصه چون درو یابی^۵ معانی
فسانه گر چه باشد نغز و شیرین
معانی تا بد از^۶ الفاظ بسیار
نهاده جای جای اندر فسانه
میان و زیرکان آنرا^۷ بخوانند

۱- اک کل: گیتی ۲- کل اس: حدیث ۳- گ: از حکیمان و دانشمندان
گفته، کل: نه گرد آورده زشتش مرد داناست ۴- پ: بدانند، اس: همه ۵- اک
کل: وصف چیزی بر ۶- اس: بیت حذف شده است ۷- اس: چه ۸-
اس: می سخن چون ۹- اک کل: کان ۱۰- اک کل اس: پیشین ۱۱- اک
کل: بیت حذف شده است ۱۲- اک کل: سخن را چون بود در وی ۱۳-
اک کل: بکار آید ترا چون نیک خوانی ۱۴- پ اس: باید و، کل: تا بد و ۱۵-
اس: نشاند، اک: فشانده، کل: فشانند ۱۶- اک کل: چو این ۱۷- پ:
باران ۱۸- اک کل: بسی معنی زیبا زین بدانند

همیدون مردم عام و میانه سخن باید که چون از کام شاعر نه زان گونه که در خانه بماند کنون این داستان ویس و رامین هنر در فارسی گفتن نمودند بیوستند ازین سان داستانی به معنی و مثل رنجی نبردند اگر داننده‌ای در وی برد رنج کجا این ^۶ داستانی نامدارست چو بشنود این سخنها ^۲ خواجه ازمن زمن در خواست او کاین داستان را بدان طاقت که من دارم بگویم کجا آن لفظها منسوخ گشتست میان بستم بدین خدمت که فرمود نیابم دولتی هر چند پویم ^{۱۲} مگر چون سر ^{۱۴} ز فرمانش نتابم مگر مهتر شوم چون ^{۱۷} که ترانش ندیدم چون رضایش کیمیایی	فرو خوانند از بهر فسانه ^۱ بیاید در جهان گردد مسافر ^۲ بجز قایل مرو را کس نخواند بگفتند آن سخندانان پیشین ^۳ کجا در فارسی استاد بودند کجی درو لفظ غریب از هر زبانی برو زین هردوان زیور نکردند ^۵ شود زیبا چو پر گوهر یکی گنج در احشوالش عجایب بیشمارست مرا بر سر نهاد از فخر گرزن ^۸ بیارا همچوه نیسان ^{۱۰} بوستان را وزان الفاظ بی معنی بشویم ز دوران ^{۱۱} روزگارش در گذشتست که فرمانش زبختم زنگ بزدود ازان ^{۱۳} بهتر که خشنودیش جویم ز چرخ ^{۱۵} همتش معراج یابم ^{۱۶} و یا ^{۱۸} نامی شوم چون چاکرانش ^{۱۹} نه چون خشمش دمنده ازدهایی	۵۰ ۵۵ ۶۰
---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	----------------

۱- اک کل اس : خوانندش از بهر زمانه
 ۲- اک کل اس : این بیت و بیت آتی حذف شده است
 ۳- اس : پیش از چهار بیت
 ۴- کل : بمعنی درمثل رنجی به بردند
 ۵- اک : حذف شده است
 ۶- اک کل : آن
 ۷- اک کل : سخن را
 ۸- پ اک کل : کردن
 ۹- اک کل اس : بیارایم چو
 ۱۰- اک : چو خرم
 ۱۱- پ اس : ز دولت
 ۱۲- اک : چند که گویم
 ۱۳- اک کل : همان
 ۱۴- پ : دل، اس : دل چون
 ۱۵- کل اس : به چرخ
 ۱۶- ساک : بیت حذف شده است
 ۱۷- کل : در، اس : چون چاکرانش
 ۱۸- کل اس : مگر
 ۱۹- پ اک اس : پس از دو بیت، اک : حذف شده است

کل ۱۲

مع ۲۱

اک ۱۱ ر

اس ۱۷ ر

پ ۱۵ پ

می ۲۸

- بجویم تا توانم کیمیایش
 چو باشد نام من در^۲ نام ایشان
 گیا هر چند خود^۵ روید بهستان
 بماناد این خداوند جهاندار
 بقا بادش به کام خویش جاوید
 قرین جان او پاکسی^۸ و شادی
 هزاران بنده چون باد^{۱۰} گویا
 کنون آغاز خواهم کرد ناچار
- ۶۵ بپرهیزم ز جان گز^۱ ازدهایش^۲
 بر آید کام من چون کام ایشان^۴
 دهندش آب در سایه گلستان
 به نام نیک همواره جهان خوار^۶
 بزرگان^۷ چون ستاره او چو خورشید
 ندیم طبع او نیکی^۹ و رادی^۹
 به فکر داد^{۱۱} خشنودیش^{۱۲} جویا^{۱۳}
 که جز پندش نخواند مرد بیدار^{۱۴}
- ۷۰

۱- اک کل اس: جان گیر ۲- اک کل: در بیت مصراعها قلب است ۳- اک کل: با
 ۴- اس: دهندش آب گل سایه گلستان ۵- اک: خوش ۶- کل: جهاندار
 ۷- کل: بدرگاه ۸- کل اک اس: خوشی ۹- اس: پس از بیت ۷۱ ۱۰-
 کل اس: حال ۱۱- کل اک: داده ۱۲- کل: خوش بودیش ۱۳- اک:
 بیت حذف شده است ۱۴- اک کل اس: بیت حذف شده است

آغاز داستان ویس و رامین^۱

<p>ز گفـت راویان اندر خبرها به شاهی کامگاری بختیاری^۲ ز بهر او^۳ به گیتی زنده بودند^۴ به مال افزونتر از کسری و قارون^۵ ۵ گه کوشش چو شیر مرغزاری^۶ به رزم از پیل و از شیران سرافشان^۸ به کام نیکخواهان کرده کارش وزیرش بود^{۱۱} دل در مهر بسته که تا ایام را پیش او کند^{۱۳} رام]</p>	<p>نوشته یافتـم اندر سمرها که بود اندر زمانه شهریاری همه شاهان مرو را بنده بودند [به پایه برتر از گردنده گردون [گه بخشش چو ابر نوبهاری [به بزم اندر چو خورشید در فشان^۷ [شده کیوان زهفتم^۹ چرخ یسارش [زهشتم چرخ^{۱۰} هر مزد خجسته [سپهدارش زینجم چرخ^{۱۲} بهرام]</p>	<p>کل ۱۳ { اس ۱۷ ب مع ۲۲ الك ۱۱ پ</p>
--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------

- ۱- اس: آغاز قصه ویس و رامین ۲- اس: شاهی شهریاری کامگاری، اس: اضافه دارد:
 کمر بسته بخدمت جمله شاهان بکام دل مر او را نیکخواهان
 ملوکان زمین او را فرمان رونده حکم او با حکم یزدان
 ۳- الذکل اس: برای او ۴- اس: اضافه دارد:
 بجاه و نعمت از جمشید افزون بدانایی و فر همچون فریدون
 ۵- پ: اس: بیت حذف شده است ۶- پ: این بیت وهفده بیت آتی حذف شده است
 ۷- اس: درخشان ۸- الك: از شیرو و زپیلان، اس: اضافه دارد:
 جهان از فسر او آباد گشته بدو گیتی همه دلشاد گشته
 ۹- اس: کیوان هفتم ۱۰- الك: کل: بار ۱۱- الك: کل: گشته ۱۲- الك
 کل: گشته ۱۳- الك: کل: تا هر روز پیشش را کند

[جهان افروز مهر از چرخ رابع
 [شده ناهید رخشانش پرستار
 [دبیر او شده تیر جهنده
 [به مهرش دل نهاده مهر^۳ تابان
 [شده رایش به تگک بر ماه گردون
 [جهان یکسر شده او را مسخر
 [جهاناش نام کرده شاه موبد
 [همیشه روزگارش بسود نوروز

اس ۱۸

به هر کاری بسدی^۱ اورا متابع
 چو روز روشنش کرده^۲ شب تار
 ازین شد امر ونهی او رونده
 به کین دشمنان او شتابان
 شده همت ز مهر و ماهش افزون^۴
 ز حد باختر تا حد خاور^۵
 که هم موبد بد و هم بخرد رد
 به هر کاری همیشه بود پیروز

۱۵

۱۵

۱- اس: شده ۲- اک کل: گشته ۳- اک کل: ماه ۴- اس: بیت حذف

شده است ۵- اس: اضافه دارد:
 بی اندازه و اسالار و لشکر
 یلان و صفندان لشکر او
 هنر جویان جنگ و شیرگیران
 چه گردان دلیر و کار دیده
 بفرمانش نهاده دیده و گوش
 ندانستی قیاسش کرد کس گنج
 چو گنج و سیم و زر آمد شهانرا
 همه بندی گشاده گردد از زر
 خزینه بود شه را بی نهایت
 بملکش داد بود و هم دهش بود
 به عدل و داد باشد ملک و لشکر
 چو داد آمده همه ملکوت بود راست
 ز بسیاری که آن شه داد گسترد
 سپه داران و دستوران بخرد
 برادر بود شه را دو دلاور
 بنام آن شاه موبد منیکان
 که زرد و شاه بودند از دو مادر
 وزیرش بود زرد و هم سپهبد
 ولایتها همه شه را بفرمان
 و دارالملک مرو شاهجان داشت

اس ۱۸

چه ترک و تازی از هر نوع دیگر
 بسزیر رایت مه پیکر او
 چه برنایان و رزم آرای پیران
 کز ایشان خیره گشتی هر دو دیده
 بجای زهر پازهرش بسدی نوش
 بدست آورده بود آن شاه بی رنج
 بکام دل گذارند این جهان را
 بر آرد باسماں هر کس به آن سر
 سخاوت بود او را با شجاعت
 بصدر و گاه در والامنش بود
 شود آباد لشکر زین سراسر
 چو جور آمد بدولت آیدش کاست
 یکجا گرگ با میش آب می خورد
 امین و کاردان دور از همه بد
 پدر بوده یکیشان و دو مادر
 دگر زرد و کهن رامین چنین دان
 ز یک مادرش رامین بد برادر
 بهر کاری بسدی دانا و بخرد
 شهانش جملگی در عهد و پیمان
 همی بد ملک آن تا شاه جان داشت

[همه ساله به جشن اندر نشستی
 همیشه کار او می بود ساغر
 یکی جشن نو آیین کرده بد شاه
 نشسته پیشش اندر سر فرازان]

چو یکساعت دلش بر غم نخستی [
 ز شادی فربه از اندوه لاغر [
 که بد در خورد آن دیهیم و آن گاه [
 به بخت شاه یکسر شاد و نازان]

۱۴ سل

→ همه ساله ز بهر حرمت او
 غلامان سهی قد و پری زاد
 ظریفان و نکو رویان عیار
 بشیرینی گه بوسه همه قد
 تو گفستی از بهشت عدن رضوان
 که تا باشند خدمت را ستاده
 نبودی شاه را جز دل گشادن
 میان بزم بد بارنده ابری
 گهی بارید ابرش زر و گوهر
 ابالهو و نشاط و کامرانی
 چنین باید که بگذاری جهان را
 که همواره جهان از تو جهان است
 برارد مرد را با عز و با ناز
 همیدانست گویا شاه موبد
 چو هر سال آمدی وقت بهارش
 پدیدار آمدی بر کوه لاله
 شدی خرم لب هر جویباری
 میان باغ و صحرا معدن گل
 برون رفتی شهشه خرمی را
 سپهداران و شاهان جمله هموار
 بسی مردان و سالاران لشکر
 ز بیچن بهتر و از رستم زال
 ابا شاهین و بازو یوز بودی
 چو کردی شاه هر جایی شکاری
 چنین بد عادت آن شاه سرور
 همیشه روزگارش بسود نوروژ
 همه ساله بجشن اندر نشستی

بدی خدمتگر اندر خدمت او
 همه رومی و ترک و هندو و راد
 لباس هر یکی زر بفت بقیار
 سبق برده ز خوبان سمرقند
 فرستادست شه را جمله غلمان
 ز گوهر تاجها بر سر نهاده
 بجز بخشیدن و گوهر بدادن
 میان رزم بد غرنده ببری
 گهی تن کردی اندر رزم بی سر
 همی کردی گذاره زندگانی
 یکام دل همی داری جهان را
 همی جویی ورا وز تو نمان است
 بانجامش کند با خاک دساز
 که از مکر جهان باشد همه بد
 زمین گشتی چو دیا پر نگارش
 چو از باده نگون بر کف پیاله
 چو فردوسی شدی هر لاله زاری
 شدی باغ شهشه جای بلبل
 بپوشیدی سپاه او زمی را
 بجشن شاه رفتندی بیکبار
 که گویم نامشان یکسر بد فتر
 که بودندی همه در جنگ محتال
 که شه را بخت نیک آموز بودی
 بکردی دولت او را پیش کاری
 چه باشد در جهان از ملک خوشتر
 بهر کاری همیشه بود پیروز
 یکی ساعت بغم دل را نخستی

۱۹۱ اس

۱۹۱ اس

	چه ^۱ خرم جشن بود اندر بهاران	زهر شهری سپهداری و شاهی ^۲	پ ۱۶
	زهر مرزی ^۴ پری رویی و ماهی ^۵	گزیده هرچه در ایران بزرگان	می ۲۹
۲۵	ز شیراز و صفاهان و دهستان ^۶	همیدون از خراسان و کهستان	
	گشسپ دیلمی ^۷ شاپور گیلی	چو بهرام و رهام اردبیلی	۱۲۲۱
	چو ویروی دلیر و گرد رامین	چو کشمیریل و چون نامی آذین ^۸	
	مرو را هم وزیر و هم برادر ^۹	چو زرد آن رازدار شاه کشور	
	چنان کاندس ^{۱۰} میان اختران ماه ^{۱۱}	نشسته در میان مهتران شاه	
۳۰	به تن بر زیور مهتر ^{۱۳} خدایان	به سر بر افسر کشور گشایان ^{۱۲}	
	چو ^{۱۵} خورشید جهان فر خدایی	ز دیدارش دمنده ^{۱۴} روشنایی	اس ۲۰
	ز بالا ^{۱۶} ایستاده ماهرویان	به پیش اندر نشسته جنگجویان	
	بتان چون آهوان مرغزاری	بزرگان مثل ^{۱۷} شیران شکاری ^{۱۸}	
	نه شیر ^{۲۰} تند گشت از دیدنش سیر	نه آهو می رمید ^{۱۹} از دیدن شیر	
۳۵	چنان کاندس ^{۲۲} منازل ماه رخشان ^{۲۳}	قدح پر باده گردان در میان شان ^{۲۱}	
	چو باران درم بر نیکبختان ^{۲۴}	همی بارید گلبرگ از درختان	

۱- کل: چو ۲- اذکل: سزای ۳- اذکل اس: سپهداران و شاهان ۴- اس: جایی
 ۵- اس: ماهان، اذ کل اس: پس از بیت آتی، اذکل: پری رویان ۶- اذ کل:
 همیدون از خراسان و دهستان ز شیراز و سپاهان و کهستان،
 گد: شیرازیها، اسپاهانها، از عراق و جرجان و گیلان و اردویل (ardavel) ۷- اذ
 کل: کشیب چینی، اس: جیستی سیورگیلی ۸- پ: چو کشمیریل و نامی واذین، اس:
 چو کشمیریل نامی و آذین ۹- اس: دلاور ۱۰- د: چنان چون ۱۱- پ: اضافه دارد:
 سرشاهان گیتی شاه موبد که شاهان چون ستاره ماه موبد
 ۱۲- اذ کل اس: خدایان ۱۳- اس: کرزین پ: بتن بر افسر زیور ۱۴- کل:
 دمیده، اس: د: دهنده ۱۵- اس: ز ۱۶- اذکل اس: برشان ۱۷- اس: کل:
 همچو ۱۸- اذ کل: جمله چو شیر شکاری ۱۹- اس: بر رمید ۲۰- اس:
 شیران ۲۱- اس: د: گرد ایشان ۲۲- د: چنان چون در ۲۳- اس: ماه
 گردان، اذ کل: پس از ۲۲ بیت ۲۴- اذکل: پس از ۲۲ بیت

- چو ابری بسته دود مشک سوزان^۱ به رنگ و بوی زلف دلفروزان^۲.
- ز یکسو مطربان^۳ نالنده^۴ بر مل دگر سو بلبان نالنده^۵ بر گل
- نکو تر کرده می نوشین لبان را چو خوشتر کرده بلبل مطربان را
- به روی دوست^۶ بر دو گونه لاله بتان را از نکویی وز پیاله^۷ پ ۱۶ پ
- اگر چه بود بزم شاه خرم دگر بزمان^۸ نبود از بزم او کم می ۳۰
- کجا در^۹ باغ و راغ و جویباران^{۱۰} ز جام می همی بارید باران
- همه کس رفته از خانه به صحرا برون^{۱۱} برده همه^{۱۲} ساز تماشا ص ۲۳
- ز هر باغی و هر راغی^{۱۳} و رودی به گوش آمد دگرگونه سرودی
- زمین از بس گل و سبزه چنان بود^{۱۴} که گفتی پر ستاره آسمان بود^{۱۵}
- زالله هر کسی را بر سر افسر ز باده هر یکی را بر کف اخگر^{۱۶} { اس ۲۰ پ
کل ۱۵ }
- گروهی در^{۱۷} نشاط و اسپ تازی گروهی در گلستان^{۱۸}
- گروهی می خوران در بوستانی گروهی بر کنار رود باری^{۱۹}
- بدانجا رفته هر کس^{۲۰} خرمی را چو دیبا کرده کیمخت زمی را ۵۰
- شهنشه نیز هم رفته بدین کار به زینتها و زیورهای شهوار
- به پشت ژنده پیل^{۲۱} کوه پیکر گرفته کوه رادر زر و گوهر^{۲۲}
- به گردش زنده پیلان ستوده به پرخاش و دلیری^{۲۳} آزموده

- ۱- دکل: بیزان ۴- اذکل: پس از ۲۲ بیت ۳- اس: بلبان ۴- اذکل:
کل: نالیده ۵- اذکل د: زدیگر بلبان نالیده ۶- اس: دست ۷- اذکل:
بروی و موی برده گونه لاله بتان را لعلها اندر پیاله
- ۸- پ اذکل: بزمی ۹- پ: از ۱۰- پ: از نامداران، اس: وروداران
- ۱۱- اس: بلو ۱۲- اذکل: همان ۱۳- اذکل اس: دشتی، (اذکل:
زهر) ۱۴- اذکل د: چنان شد ۱۵- اذکل د: آسمان شد ۱۶- اذکل
د: هر تنی را بر کف اختر، اس: هر کسی را بر کف اختر ۱۷- اذکل: با ۱۸-
- اذکل اس: پس از بیت آتی ۱۹- اذکل: در کنار جویباری ۲۰- پ: هر یک
- ۲۱- پ: به پیل بر نشسته ۲۲- پ: زیور ۲۳- اذکل: پرخاش دلیران

۵۵	اگر دریا روان گردد به صحرا سم پولادشان پولاد سایان بدو در ^۳ ماهرویان حصار غمی گشته ز بار گوهرانش ز هر گاهی ^۵ سبکتر بود تختش نماندش ^۷ ذره‌ای آنکه که برخاست بخورد و ^۸ داد کام خویش رانده ^۹ چنین بخش و چنین کن زندگانی همان بهتر که باشی راد و دلشاد ^{۱۲} به شادی و بهرامش ^{۱۴} گاه و بیگاه ^{۱۵} شده بر بزمگاه او نظاره ^{۱۶} چو آذربادگانی ^{۱۸} سرو آزاد همیدون از دهستان ناز دلبر ز بوم کوه شیرین و فرنگیس ^{۱۹}	ز بس سیم ^۱ و ز بس گوهر چو دریا به پیش اندر دونده ^۲ بادپایان پس پشتش بسی مهد و عمار به زیر بار تازی ^۴ استرانش ز هر کوهی گرانتر بود رختش به چندان خواسته ^۶ مجلس بیاراست همه بخشیده بود و بر فشانده چنین بر خور زگیتی گر ^{۱۰} توانی کجا نه زفت ^{۱۱} خواهد ماند ^{۱۲} نه راد بدین سان بود یک هفته شهنشاه پس رویان گیتی هامواره چو شهر و ماه دخت ^{۱۷} از ماه آباد ز گرگان آبنوش ماه پیکر ز ری دینارگیس و هم زرینگیس	ر ۱۷ پ می ۲۱ اس ۲۱ ر کل ۱۶ مع ۲۴
----	--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	----------------------------------------------

۱- اس : زر ۲- اک کل : رونده ۳- اک کل اس : در ایشان
۴- پ : بزیر بارها در ۵- اس : کامی ۶- پ : بدان مال و بتان
۷- اک کل : نبودش ۸- پ : بخورده ، اک کل : بداده داد ۹- اک کل :
اضافه دارد :

[بتازی مرکبان چست رهوار
قبای رومی و زربفت و دستار
همان طبل و علم چندان که باید
۱۵- اک کل : تا ۱۱- پ : رخت، اس : اگر نه زفت ۱۲- پ : بود ۱۳- اک کل :
بیت حذف شده است ۱۴- پ اس : با بزرگان ۱۵- پ : اضافه دارد عنوان :
نظاره کردن ماهرویان در بزم شاه موبد ۱۶- گد : اضافه دارد : که از عروس بهتر بودند
و برای بدست آوردن ایشان خون زیادی ریخته شده بود ۱۷- اک کل : ماه رخ ۱۸-
پ اک کل : آذربایگانی، (گد : adrabadagan) ۱۹- پ کل : پری ویس، اس : خجسته آب
ناز و هم فرنگیس، اک : پروویس

ز اصفاهان دوبت چون ماه و خورشید
 به گوهر هر دو ان دخت دبیران
 [دو جادو چشم چون گلبوی و مینوی
 ز ساوه^۴ نامور^۵ دخت کنارنگ
 همیدون ناز و آذرگون و گلگون
 سهی نام و سهی بالا زن شاه^۸
 [شکر لب نوش از بوم هماور
 ازین هر ماه روی^{۱۰} را هزاران
 بتان چین و ترک و روم و بربر^{۱۲}
 به بالا هر یکی چون سرو آزاد
 یکایک را ز زر ناب^{۱۳} و گوهر
 ز چندان دلبران و دلنوازان
 به دیده چون گوزن رودباری
 نکوتر بود و خوشتر شهربانو
 به بالا سرو و بار سرو خورشید
 رخ از دیبا و جامه هم ز دیبا
 لبان از شکر و دندان ز گوهر

۷۰

۷۵

۸۰

خجسته آب ناز و آب ناهید^۱
 گلاب^۲ و یاسمن دخت وزیران
 سرشته از گل و می هر دورا روی^۳
 کزو بردی بهاران خوشی^۶ و رنگ
 به رخ چون برف و بروی ریخته خون^۷
 تن از سیم و لب از نوش و رخ از ماه
 سمن رنگ و سمن بوی و سمن بر^۹
 به گرد اندر نگارین^{۱۱} پرستاران
 بنفشه زلف و گل روی و سمن بر
 به جعد زلف همچون مورد و شمشاد
 کمرها بر میان و تاج بر سر
 به رنگ و خوی طاووسان و بازان^{۱۴}
 شکاری دیده شان شیر شکاری^{۱۵}
 به چشم و لب روان را درد و دارو
 به لب یا قوت و در^{۱۶} یا قوت ناهید
 دو دیبا هر دو در هم سخت زیبا^{۱۷}
 سخن چون گوهر آلوده به شکر^{۱۸}

{ اس ۲۱ پ
 می ۳۲ }
 پ ۱۷ پ

- ۱- کل اک: آب نوش، پ: آب نار، اس: بنام ماه ناز و آب ناهید ۲- گک: جلاب
 ۳- پ: بیت حذف شده است، اک: هر دو ان ۴- اک کل اس: زرستون ۵-
 اک: نامه و ۶- کل: روی بهاران و خوشی، گک: بیت حذف شده است ۷-
 پ: پس از بیت آتی ۸- د: تهی نام و تهی الایت شاه ۹- اس: شکر لب آبنوش
 از بوم هاور، اک کل: همان، سمن تن، پ: بیت حذف شده است، (گک: شکر لب نوش از
 عراق) ۱۰- اک کل: ماه رویان ۱۱- اک کل: نگارینان، گک: بیت حذف شده
 است ۱۲- اک کل: بتان روم و چین و هند و بربر ۱۳- کل: در ناب ۱۴-
 اک کل: بیلا هر یکی بد سرو نازان ۱۵- اک کل: شکار دیده شیر مرغزاری ۱۶-
 اک کل: بر ۱۷- گک اک: بیت حذف شده است، کل: پس از ۱۱ بیت ۱۸-
 اک کل تب د: سخن چون گوهر آلوده بگوهر

۸۵	چو زنجیروزه افتاده درهم ^۱ تو گفتمی هست جادویی ^۲ به نیرنگ فرو هشته ز فرقاش تا کمرگاه ز سیم آویخته گسترده بر عاج ^۳ کجا بگذشت شمشاد ^۴ روان بود	دو زلف عنبرین از تاب و از خم دو چشم نرگسین از فتنه و رنگ ز مشک موی او ^۵ مرغول پنجاه ز تاب و رنگ مثل ریزش زاج ^۶ کجا بنشست ماه بانوان ^۷ بود زمین دیبا شده از رنگ رویش ز رنگ روی گل بر خاک ریزان هم از رویش خجل باد بهاری چو گوهر پاک و بی آهو و درخور برو زیاتر آمد زر ^۸ و ^۹ دیبا	کل ۱۷ ص ۲۵
۹۰	هوا مشکین شده از بوی مویش ز تاب موی عنبر باد ^{۱۰} بیزان ^{۱۱} هم از مویش خجل عود قماری ولیک آراسته گوهر به زیور ^{۱۲} که بی آن هر دوان خود بود زیبا	اس ۲۲ می ۳۳	

خواستن موبد شهرورا و عهد بستن شهر و با موبد^{۱۳}

که خواندندش همی موبد منیکان ^{۱۳} بت خندان و ماه بانوان را ^{۱۴} به سان ماه نو بر گاه ^{۱۵} بنشانند گل صد برگ یک دسته بدو داد	چنان آمد که روزی شاه شاهان بسدید آن سیمتن سرو روان را به تنهایی مرورا پیش خود خواند به رنگ روی آن حور ^{۱۶} پری زاد	پ ۱۸
----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------

۱- اذ کل : بیت حذف شده است ۲- اس : سرمه کردشش ، اذ کل : کردندش
۳- اذ کل اس : تبتی ۴- اس : رنگ همچو سندس ساج ۵- کل :
ز تاب و رنگ همچون زمردین تاج ز هم آمیخته گسترده بر عاج
کل : پیش از هشت بیت ، اذ کل : بیت حذف شده است ۶- اس : ماهی یاروان بود ، کل : پس از سه
بیت ، کل : ماه با روان بود ۷- کل : خورشید ، اذ کل : بیت حذف شده است ۸- اس : مل
بر باد ۹- اذ کل : بیت حذف شده است ۱۰- اس : گوهر بگوهر ، اذ کل : بیت حذف
شده است ۱۱- کل : خزو ۱۲- اس : پیمان بستن شاه موبد با شهر و از بهر دختر
شهر بانو مادرویه بانو ، گ اذ کل : عنوان حذف شده است ۱۳- اذ کل : نیاکان
۱۴- اذ کل اس : باروان را ۱۵- اذ کل : بر تخت ۱۶- اس : ماه ، کل : بوی آن حور

۵	به‌ناز ^۱ و خنده و بازی و خوشی به‌گیتی ^۲ کام راندن با تو نیکوست که من دارم ترا با جان برابر همیشه پیش تو باشم به فرمان ترا از هر چه دارم برگزینم به کام تو ^۵ زیم‌باتو همه سال اگر باروی تو باشم شب و روز چو از شاه این سخن بشنید شهرو بدو گفت ای جهان کامگاری نه آنم من که یار و شوی جویم نگویی چون کنم با شوی پیوند همه گردان و سالاران و شاهان ^۹ ازیشان مهترین ^{۱۱} آزاده و یرو ندیدی تو مرا روز جوانی سهی بر رسته ^{۱۴} همچون سرو آزاد ز عمر ^{۱۶} خویش بودم در بهاران	بدو گفت ای همه خوبی و گشی ^۲ تو بایی در برم ^۴ یا جفت یا دوست کنم در دست تو شاهی سراسر چو پیش من به فرمانست گیهان به چشم دوستی جز تو نبینم بیخشاییم به توجان و دل و مال ^۶ شب من روز باشد روز ^۷ نوروز ^۷ به‌ناز او را جوابی داد نیکو چرا بر من همی افسوس داری کجا من نه سزای یار و شویم ازان پس کز من آمد ^۸ چند فرزند هنرمندان و دلخواهان و ماهان ^{۱۰} که بیش از پیل ^{۱۲} دارد سهم و نیرو میان کام و ناز ^{۱۳} و شادمانی همی برد از دو زلفم بویهاباد ^{۱۵} چو شاخ سرخ بید از جویباران ^{۱۷}
---	--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

س ۲۲ پ

مح ۲۶

می ۳۴

کل ۱۸

پ ۱۸ پ

۱-کل : به مهر ۲-گک : ای گل‌گویا و خندان ، همیشه شادباش ۳-اځ کل اس : زگیتی ۴-اځکل : ترا خواهد دلم ۵-اځکل کل اس : دل ۶-پ : بتوسیم وزرو مال ، اځاس : جان و تن و مال ، پ : اضافه دارد : تن و جان در رهت قربان کنم من ۷-اځ : بیت حذف شده است ، اس : اضافه دارد عنوان : جواب دادن شهرو شاه موبدرا ۸-اس : کاملد ازم ۹-اس : شیران ۱۰-اځ کل : فرسوده سواران ، اس : فرسوده دلیران ۱۱-پ : بهترین ۱۲-اس : شیر ۱۳-پ : ناز و کام ۱۴-کل : قدی برجسته ۱۵-اځکل : بیت حذف شده است ، اځکل اس : اضافه دارد : قدم برجسته همچون سرو شاداب ۱۶-اس : زروی ، کل : بیاغ ۱۷-کل : و سبزولرزان ، اځ : بیت (اځکل : قدی) حذف شده است

	همی گم کرد ^۱ از دیدار من راه	به روز پاک خورشید و به شب ماه ^۲
	بسا رویا که از من رفت آبخش	بسا چشما که از من رفت خوابش
	اگر بگذشتمی يك روز در کوی	بدی آن کوی تا سالی سمن بوی ^۳
	جمال خسروان را بنده کردی	نسیم مردگان را زنده کردی
اس ۲۳	کنون عمرم به پایزان ^۴ رسیدست	بهار ^۵ نیکوی از من رسیدست
	زمانه زرد گل بر روی من ریخت	همان مشکم به کافور اندر آمیخت
	زرویم ^۶ آب خوبی را جدا کرد	بلورین سرو قدم را دوتا کرد
	هر آن پیری که برنایی نماید	جهانش ننگ و رسوایی فزاید ^۷
	چو کاری بینی از من ناسزاوار	به زشتی هم به چشم تو شوم خوار ^۸
	چو بشنید این سخن موبد منیکان ^۹	بدو گفت ای سخنگو ماه تابان ^{۱۰}
	همیشه شادکام ^{۱۱} و شادمان باد	هر آن مادر که همچون تو پری زاد ^{۱۲}
می ۳۵	دهان پر نوش بادا مادرت را	که زاد این سرو بالا پیکرت را
	زمینی کاو ترا پرورد خوش باد	درو مردم همیشه شاد و گش باد
	چو ^{۱۳} در پیری بدین سان دلستانی ^{۱۴}	چگونه بوده ای روز جوانی
پ ۱۹	گلت چون نیم ^{۱۵} پژمرده چنینست	سزاوار هزاران آفرینست
	به گاه تازگی چون ^{۱۶} فتنه بودست ^{۱۷}	دل آزاد مردان چون ربودست ^{۱۸}
ص ۲۷	کنون گرتو نباشی جفت و یارم	نیسارایی به شادی روزگارم
	ز تخم خویش يك دختر به من ده	به کام دل صنوبر بسا سمن به ^{۱۹}

۱- پ: کردی ۲- کل: پس از سه بیت ۳- اذکل: بیت حذف شده است
 ۴- اس: بیایانی، اذکل: به پایان در ۵- اذکل اس: دوبهره ۶- تب: زردیم
 ۷- کل تب: نماید، اذکل اس: پس از بیت آتی ۸- اذکل اس: در بیت مصراعها
 قلب است، اس: اضافه دارد عنوان: پاسخ دادن شاه موبد شهرو را ۹- اذکل: نیاکان
 ۱۰- اس: خوبان، گد: ای گل گویا و خندان، اذکل: دو هفته ماه تابان ۱۱- اذکل
 اس: کامران ۱۲- اذکل اس: چون تود لبری زاد ۱۳- پ اذکل: تو
 ۱۴- اس: داستانی ۱۵- پ: گل خویش ۱۶- اس: خود ۱۷- اذکل:
 بودی ۱۸- اذکل: ربودی ۱۹- اذکل: صنم را با سمن ده، اذکل: این مصراع پس از دو بیت

{ اس ۲۳ ب
کل ۱۹ }

بود دخت تو مثل^۱ تو سمن بر
که باشد آفتاب اندر سرایم
نخواهم آفتاب آسمانی^۲
ز دامادیت بهتر چیست ما را
کنون روشن شدی کارم زاختر^۳
و گر دارم چگونه پیش نارم^۴
اگر زایم تویی داماد من بس
بزرگ و نامور از کشور ماه^۵]
به نام نیکیش خواندند قاران]
چو شاخ خشک گشته سرو اوپست]
بدین پیمان دل شه گشت خرسند
به هم دادند هر دو دست پیمان
وزو بر پرنیان عهدی^۶ نبشتند
به گیتی^۷ جز شهنش را نشاید
که نازده عروسی را بدادند

کجا چون تخم باشد بی گمان بر
به نیکی و به شادی در فزایم
چو یابم آفتاب مهربانی
به پاسخ گفت شهرو شهریارا
مرا گر بودی اندر پرده دختر
به جان تو که من دختر ندارم
نزادم تا کنون دختر وزین پس
[به شوهر بود شهرو را یکی شاه
شده پیر و بیفسرده ورا تن
[چو باجفت عنین خویش پیوست
چو شهرو خورد پیش شاه سوگند
سخن گفتند ازین پیمان فراوان
گلاب و مشک را در هم سرشتند
که شهرو گر یکی دختر بزاید
نگر تا در چه سختی او فتادند

۴۰

۴۵

۵۰

می ۳۶

۱- اک کل اس : همچون ۲- اس : پس از بیت آتی ، اس : اضافه دارد عنوان :
پاسخ دادن شهرو شاه موبد را ۳- اک کل : کنون کارم شدی روشن چو اختر
۴- اس : و گرزایم بدیده پیشت آرم ، اک کل : و گر آرم بدیده پیشت آرم ۵- اک
کل : پس از ۱۶ بیت ، پاس : این بیت و دو بیت آتی حذف شده است ، گگ : اضافه دارد :
پس از آن شاه موبد از شهرو چنین سوگند گرفت : سوگند یاد کن که اگر دختری بزائی بغیر من کسی
را بدامادی نگیری : همسر قاران و مادرویر و برسم آنان سوگند استوار یاد کرد : اگر دختری بمن
داده شود بتو میدهم و همسر تو خواهد بود . شوهر شهرو قاران بود ولی شهرو از گوهر عالی تری
بود وی از نسل جمشید که بعد از آدم پادشاه پنجم بود شمرده میشد ۶- اک کل : نامه
۷- اس : زگیتی

گفتار

اندر زادن ویس از مادر^۱

جهان رارنگ و شکل^۲ بی شمارست
 زمانه بندها داند نهادن
 نگر کاین دام طرفه چون نهادست
 هوا را دردش چونان بیاراست^۳
 خرد این راز را بروی بنگشاد^۴
 خرد این دو نامور پیمان بکردند
 نگر چندین^۵ شگفت آمد ازیشان
 زمانه دستبرد خویش بنمود
 برین پیمان فراوان سال بگذشت
 درخت خشک بوده^۶ تر شد از سر
 به پیری بارور شد شهربانو
 یکی لولو که چون نه مه بر آمد
 نه مادر^۷ بود گفتمی مشرقی بود
 یکی دختر که چون آمد ز مادر

خرد را بافرینش کارزارست
 که نتواند خرد آن را گشادن
 که چونان خسروی دروی فتادست^۸
 که نازاده عروسی را همی خواست
 که از مادر بلای وی همی زاد^۹
 درستی را به هم سوگند خوردند
 کجا بستند بر نابوده پیمان
 شگفتی بر شگفتی بر بیفزود
 ز دلها یاد این احوال بگذشت^{۱۰}
 گل صد برگ و نسرين آمدش بر^{۱۱}
 تو گفتمی در صدف افتاد لولو
 ازو تابنده ماهی دیگر^{۱۲} آمد
 کزو خورشید تابان روی بنمود
 شب دیجور را^{۱۳} بزود چون خور

۱۹۳ پ
 ۲۴۳ ر

۲۸ جم

۲۵ کل

۱- اک: عهد بستن و پیمان کردن شاه موبد با شهرو، کل: عهد و پیمان کردن شاه موبد با شهرو
 ۲- اککل: نیلی، اس: رند و تنبل ۳- اس: بیت حذف شده است ۴- اک کل:
 نوعی بیاراست ۵- اک کل: خرد این راز بر جانش نبگشاد، اس: بردش نگشاد، گد:
 خرد این راز از دلش بگشاد ۶- پ: اگر چه این، اک کل: فلک چندین ۷- اک اس:
 گفتار گم گشت، کل: این همه گفتار گم گشت، گد: همه کس این داستان را فراموش کرد
 چونکه کهنه شده و بیاد کسی نمی آمد، گد: اضافه دارد: شاه موبد آگاه شد که شهرو پس
 از سی سال آستن گردید ۸- اک کل: گشته ۹- اک کل: تابنده تر ماهی بر
 ۱۰- گد: اشکم، اککل: ماهی ۱۱- پ اس: تاریخ را

۳۷ می	که یارب صورتی باشد بدین سان ^۲ به نام او را خجسته ویس خواندند مر و را مادرش با دایگان داد	که و مه را سخنها بود ^۱ یکسان همه در روی او خیره بماندند همان ساعت که از مادر فرو زاد ^۳ به خوزان برد او را دایگانیش زدیبا کرد و از گوهر همه ساز	۱۵
اس ۲۴ پ	که آنجا بود جای و ^۴ خان و مانش بپرورد آن نیازی را به صد ناز به آب بید و مرد و نرگس و گل به زیورهای نغز ^۵ و در خوشاب بپروردش به ناز و کامه ^۶ دل	به مشک و عنبر و کافور و سنبل به خز و واقم و سمور و سنجاب به بسترهای دیبسا و حواصل خورشها پاک و جان افزای و نوشین ^۷ چو قامت ^۹ بر کشید آن سرو آزاد	۲۵
پ ۲۵ ر	چو ^۸ پوششهای نغزو خوب و رنگین که بودش تن زسیم و دل ز پولاد ندانستی که آن بت را چه خواندی که در وی لاله‌های آبدارست ^{۱۱} چو نسرین عارض و لاله رخانست	خرد از ^{۱۰} روی او خیره بماندی گهی ^{۱۱} گفتمی که این باغ بهارست بنفشه ^{۱۳} زلف و نرگس چشمانست گهی ^{۱۴} گفتمی که این باغ خزانست ^{۱۵} سیه زلفینش انگور به بارست	۲۵
اس ۲۱ کل	که دروی میوهای مهر گانست ^{۱۶} ز نخ سیب و دو پستانش ^{۱۷} دونا رست که در وی آرزوهای جهانست دو زلفش غالیه گیسو عبیرست همان دندان او در خوشابست	گهی ^{۱۸} گفتمی که این گنج ^{۱۹} شهانست رخش دیبا و اندامش حریرست تنش سیمست و لب یاقوت نابست گهی ^{۲۰} گفتمی که این باغ بهشتست	۳۰
هج ۲۹ اس ۲۵ می ۳۸	که یزدانش ز نور خود سرشتست ^{۲۱}		

۱-اس: درسخن بودند ۲-گک: بیت حذف شده است ۳-الذکل: در افتاد ۴-
اس: وی را ۵-اس: زر ۶-الذکل: همش نازک تن و هم کامه^۷ دل ۷-پ: شیرین
۸-اک: چه ۹-الذکل: اس: بالا ۱۰-پ: اس: در ۱۱-الذکل: یکی
۱۲-کل: که دروی گل سپرغم آبدار است، اک: گل چوسرو، اس: اسپرغم آبدار است
۱۳-اک: کل: شکسته ۱۴-الذکل: یکی ۱۵-الذکل: جنان است ۱۶-
اک: کل: این جهان است ۱۷-اک: پستانش سیست و، اس: سیبی و پستانش ۱۸-
اک: کل: یکی ۱۹-اس: باغ ۲۰-اک: کل: یکی ۲۱-پ: پس از بیت آتی

تنش آبت و شیر و می رخانش
 روا بود ار خرد زو خیره گشتی
 دو رخسارش بهار دلبری بسود
 به چهره آفتاب نیکوان بسود
 چو شاه روم بود آن روی نیکوش
 چو شاه زنگک بودش جعد پیچان
 چو ابر تیسره زلسف تابدارش
 ده انگشتش چو ده ماسوره عاج
 نشانده^۴ عقد او را در بر زر^۵
 چو ماه نو برو گسترده پروین
 جمال حور بودش طبع^۶ جادو
 لب و زلفینش^۸ را دو گونه باران
 تو گمتی فتنه را کردند صورت
 و یا چرخ فلک هر زیب کش بود
 چنین^{۱۲} پرورد او را دایگانش
 به دایه بود رامین هم به^{۱۳} خوزان
 به هم بودند آنجا ویس و رامین

پ ۲۵

اس ۲۵ پ
می ۳۹

همیدون انگینست آن لبانش
 کجا چشم فلک^۱ زو تیره گشتی^۲
 دو^۳ دیدارش هلاک صابری بود
 به غمزه اوستاد جادوان بود
 دو زلفش پیش او چون دوسیه پوش
 دو رخ پیشش چو دو شمع فروزان
 به ابر اندر چو زهره گوشوارش
 به سر بر هر یکی را فنسقی تاج
 به سان آب بفشرد^۶ بر آذر
 چو طوق افکنده اندر سرو سیمین
 سرین گور بودش چشم آهو
 شکر بار این بدی و مشکبار آن^۹
 بدان تا دل کند از خلق^{۱۰} غارت
 بران بالا و آن رخسار بنمود^{۱۱}
 به پروردن همی بسپرد جاناش
 همیدون دایگان برجانش لرزان^{۱۴}
 چو دریک باغ آذرگون و نسرین^{۱۵}

۳۵

۴۰

۴۵

۵۰

۱- اس: خرد ۳- اک کل:
 اگر دیده خرد زو خیره گشتی
 ۳- اک کل اس: چو ۴- اک کل: فشانده
 ۷- اک: چشم، کل: غمزه ۸- اک: زلفین
 باران ۹- اک کل: شهر ۱۱- پ: اضافه دارد عنوان: پروردن ویس و رامین
 بخوزان بنزد دایگان ۱۲- کل: همی ۱۳- کل: همچو ۱۴- اک کل: گه
 و بیگاه بروی دوست پویان (اک: دست)، گک: اضافه دارد: شاه موبد برادری داشت بنام رامین
 که با ویس همسال بود. موبد او را دوست داشت و به چشم فرزندی به وی نگاه میکرد و برای پرورش
 او را به نوزستان فرستاد زیرا که آب و هوا آنجا خوب بود ۱۵- اک کل: پس ازیت آتی

۲۲ ک	به هم رُستند آنجا دو نیازی	به هم بودند روز و شب به بازی ^۱
۳۰ مع	که دانست و کرا آمد گمانی	که حکم هر دو چونست آسمانی
	چه خواهد کرد با ایشان زمانه	در آن کردار چون دارد ^۲ بهانه
۳۱ پ	هنوز ایشان ^۳ ز مادرشان ^۴ نزارده	نه تخم هر دو در بوم ^۵ اوفتاده
	قضا پر دخته بود از کار ایشان	نیشته یك به یك کردار ایشان
	قضای آسمان دیگر نگشتی	به زور و چاره زیشان ^۶ برنگشتی
	چو بر خواند کسی این داستان را	بداند عیبهای این جهان را ^۷
	نباید سرزنش کردن بدیشان ^۸	که راه حکم یزدان بست نتوان ^۹

۵۵

۱- پ: اضافه دارد:

چو سالی ده بماندستند نازان پس آنگه رام بردند زی خراسان
 ۲- پ: سازد ۳- الکل: آن هر دو از مادر ۴- اس: مادر خود، گک: بیت حذف
 شده است ۵- اس: چونست ۶- کل: زیرا، اک: رورا، گک: بیت حذف
 شده است ۷- گک: اضافه دارد: رنج و شادی آن را دوامی نیست، مانند بچه که گاهی
 باخنده چیزی را میدهد و بعد با گریه آن را پس میگیرد ۸- اک کل: براینان، اس:
 بایشان ۹- اک کل: اضافه دارد:

چنین باشد وفادر کامگاری چنین باشد وفادر دوستداری،
 گک: اضافه دارد: وقتی رامین بسن رشد رسید همگی میگفتند که مانند او در جهان نیست. زبانم
 از وصف او قاصر است. چهره اش همچون خورشید زیبا، ابرو و موگان سیاه، گیسوان پر پشت
 و مجعد ریشها مانند دم چلچله سیاه، قامتش چنان موزون که هیچ نقاشی قادر نیست مانند آن
 را تصویر کند، بنیرو و دلبری مانند شیر، بخشم و غضب همچون پلنگ، درسواری و شکار
 و شطرنج و نوازندگی مهارت داشت، هیچ کس توانایی کشیدن کمان او را نداشت. افگندن
 نیزه او در رزمگاه مورد پسند همگان بود. در برابر او خوانندگان و نوازندگان و می خواران
 بیقدر بودند، زیبایی این جهان همه در او جمع بود. هیچ کس قدرت نبرد با او را نداشت،
 تعداد یبندگان او آن قدر زیاد بود که در دشت و صحرا جای نمیگرفتند و همگی دستها بجانب
 آسمان برای او دعای خیر می خواندند. چون موبد از رشد رامین آگاهی یافت شکر خدای
 بجای آورد و بفقرا و ینوایان بخشش بسیار نمود. بزرگان و اعیان را بجانب خوزستان روانه
 کرد تا برادرش رامین را به نزد او آورند.

نامه نوشتن دایه نزد شهرو

و کس فرستادن شهرو به طلب ویس^۱

۴۰ می	چو قد ویس بت ^۲ پیکر چنان شد	که همبالای سرو بوستان شد
	شد آگنده بلورین بازوانش	چو یازنده کمند گیسوانش
	سر زلفش به گل بر سایه گسترده	به ناز دل نیازی را ^۳ پیرورد
اس ۲۶ ر	پراگنده شده در شهر نامش	زدایه نامه‌ای شد نزد مامش
	به نامه سرزنش کرده ^۴ فراوان	که چون تو نیست بد مهری به گیهان
	نه بر فرزند جانت مهربانست	نه بر آن کس که وی را دایگانست
	[نه فرزند نیازی را نوازی	نه بر دیدار او يك روز نازی ^۵]
	به من دادی ورا آنگه که زادی	سزای دخترت چیزی ندادی
	کنون بر رُست پیش من به صد ناز	به پرواز اندر آمد بچه ^۶ باز
	همی ترسم که گر پرواز گیرد	به کام خود یکی انباز گیرد ^۷
۲۳ کل	پیروردم ورا چونانکه ^۸ بایست	به هر زنگی و هر بویی که شایست
	به دیسها و زیورهای بسیار ^۹	ز رخت ^{۱۰} و طبل هر بزاز و عطار
	همی نپسندد اکنون آنچه ماراست	و گر چه گونه گونه خز و دیباست ^{۱۱}
۲۱ پ	چو ببند جامهای سخت نیکو	بگویند هر یکی را چند ^{۱۲} آهو
۳۱ مع	که زردست این سزای نابکاران	کبودست این سزای سوکواران

۱- کل: نامه نوشتن دایه بشهرو از قد ویس، اس: گفتار اندر نامه نوشتن دایه به نزدیک شهرو، اک: عنوان حذف شده است ۲- اس: مه، گک: سه بیت حذف شده است. ۳- اس: نیازی تن ۴- اس: کردش ۵- پ: بیت حذف شده است، اس: از دیدار او ۶- گک: اضافه دارد: میترسم که اگر از نزد من برود جفتی پیدا کند زیرا که برای خوب رویان تنها ماندن بسیار مشکل است ۷- اک کل: شود انباز خود انباز گیرد، اس: هنباز ۸- اک کل: چندان که ۹- اک پ کل: شهوار ۱۰- اک کل اس: تخت ۱۱- گک: اضافه دارد: او پوشاک و خوراک مارا نمی پسندد هر چند که الحمدلله ماهمه چیز داریم اما قادر نیستیم امیال او را بر آورده کنیم ۱۲- گک: شصت

سفيدست اين سزای گنده پيران
 چو بر خيزد ز خواب بامدادی
 چو باشد روز را هنگام پيشين
 شبانگه خواهدم دو رويه دييا
 کم از هشتاد زن پيشش نبايند
 هر آن گاهی که بايشان خورد نان
 اگر روزست و گر شب گاه و بيگاه
 کمرها بسته افسر بر نهاده^۴
 که من زين بيش او را برنتابم
 که باشم من که دارم^۵ رخت^۶ شاهان
 چو اين نامه بخوانی هرچه زوتر
 ز صد انگشت نايد کار يك سر
 چو آمد نامه دایه به شهرو
 به نيکی يافت آگاهی ز دختر
 به مژده پيگک او را تاج زر داد
 چنان کردش ز بس دينار و گوهر
 پس آنکه چون بود^{۱۱} شاهانه آيين
 به پيش مهش اندر^{۱۴} خادماني

۲۵
 ۲۵
 ۳۵

دو رنگست اين سزاوار ديران
 ز من خواهد حرير استاربادی
 ز من خواهد پرند و بهمن^۱ چين
 ندیمان از^۲ پری رویان زیبا
 که کمتر زين ندیمی را نشايند^۳
 همه زرينه خواهد کاسه و خوان
 کنيزك خواهد اندر پيش پنجاه
 پرستش را به پيشش ايستاده
 همان چیزی که می خواهد نيابم
 به کام خویش و کام نيك خواهان
 بکن تدبير شهر آرای دختر^۷
 نه از سيصد ستاره نور^۸ يك خور^۹
 به نامه در سخنها دید نيكو^{۱۰}
 که هم رویش^{۱۱} نکو بود و هم اختر
 بجز تاجش بسی زر و گهر داد
 که بودی زاد بر زادهش توانگر
 فرستادش فراوان مهد^{۱۲} زرین
 به بالا هریکی چون نردبانی^{۱۵}

اس ۲۶ }
 می ۴۱ }

کل ۲۴
 پ ۲۲

۱- کل : بربرو، اک : بهمن و، گد: چیز ۲- اک کل اس: ندیمی را ۳- گد :
 بيت حذف شده است ۴- پ: بسته و افسر نهاده ۵- اک: خواهم ، کل :خواهد
 ۶- گد پ اک کل: دخت ۷- پ اک کل اس: پيش از دو بيت ۸- اک کل: کار
 ۹- گد: اضافه دارد : نامه را به بيگک پرندۀ داد و برای شهرو فرستاد، اک : اضافه دارد عنوان :
 باز آوردن شهرو ويس را از خوزان ۱۰- کل: اضافه دارد عنوان: باز آوردن شهرو ويس
 را از بلده خوزان ۱۱- پ: نامش ۱۲- اک کل : بود چون ۱۳- اک کل:
 عماربهای ۱۴- اک کل : مهذرين ۱۵- پ: سروروانی، گد: بيت حذف شده است

اس ۲۷

شدند از راه سوی^۱ ویس شادان

می ۴۲

چو مادر دید روی دخترش را

مع ۲۲

خجسته نام یزدان را فرو خواند

چو او را پیش خود برگاه بشناخت

گل رخسارگانش را بیاراست

عبیر و مشکش اندر گیسوان کرد

به دیبای زربفتش بر افروخت

چنان کرد آن نگار^۹ دلستان را

چنان آراست آن ماه زمین را

چنان بنگاشت آن زیبا^{۱۳} صنم را

چنان بایسته کرد آن بافرین را

اگر چه صورتی باشد بی آهو

چو آرایش کنند او را فراوان

شود بی شك^{۱۰} ز آرایش نکوترز خوزان آوریدندش به همدان^۲سهی بالا و نیکو پیکرش را^۳بسی زر و بسی گوهر برافشاند^۴رخش^۵ از ماه^۶ تابان باز شناخت

بنفشه زلفکانش را بیاراست

ز گوهر یاره اندر^۷ بازوان کردبخور عود و مشکش زیر بر سوخت^۸که باد^{۱۰} نوبهاری بوستان راکه مانی^{۱۱} صورت ارژنگ^{۱۲} چین راکه نقاشان چین باغ ارم را^{۱۴}

که در فردوس رضوان حورعین را

به چشم هر که بیند سخت نیکو

به زر و گوهر و دیبای الوان

چنان کز گونه گردد سرخ تر زر

دادن شهرو ویس را به ویرو و مراد نیافتن هر دو^{۱۵}

چو مادر دید ویس دلستان را به گونه خوار کرده گلستان را

{ اس ۲۲ پ
اس ۲۷ پ

۱- الذکل : نزد ۴- الذکل: مهران، گک : اضافه دارد: آن قدر مال وزیر برای دایه فرستاد که شترها و قاطرها بزیر بار مانندند ۳- گک: اضافه دارد عنوان: باز آوردن ویس را از خوزستان به شهر همدان ۴- پ: در بیت مصراعها قلب است ۵- الذکل: همی ۶- گک: اس: مهر ۷- اس: یاره اش ، پ: یاره ای در ۸- گک : در بیت مصراعها قلب است ۹- اس: نگارین ۱۰- اس: باید، گک: بیت حذف شده است ۱۱- الذکل: ماندی ۱۲- اس: صورتان آراست ۱۳- الذکل: اس: سیمین ۱۴- گک: این بیت و بیت آتی حذف شده است ۱۵- گک الذکل: عنوان حذف شده است ، اس : گفتار اندر عروسی کردن ویس با ویرو

جهان را از تو پیرایه‌ست و اورنگ ندانم ^۱ درخورت شویی به کشور به ناهمسرت دادن چون توانم	بدو گفت ای همه خوبی و فرهنگ ترا خسرو پدر بانوت مادر چو در گیتی ترا همسر ندانم	۵
مگر ویرو که هستت خود برادر وزین پیوند فرخ کن مرا ^۲ روز عروس من بود بایسته دختر ^۳	در ایران نیست جفتی با تو همسر تو او را جفت باش و دوده ^۴ بفروز زن ویرو بود شایسته خواهر	
که ارزانی به ارزانی سپارم شد از بس شرم رویش چون معصفر نمود از خامشی همداستانی	ازان خوشتر نباشد روزگارم چو بشنید این سخن ویسه ز مادر بجنیدش به دل بر ^۵ مهربانی	۱۰
که بود اندر دلش مهر برادر ^۶ فروزان همچو ماه آسمان شد به رو افتاده زلف تابدارش ^۷	نگفت از نیک و بد بر روی مادر دلش از مهربانی شادمان شد به رنگی می‌شدی هر دم عذارش	
که آمد دخترش را خامشی راه ^۸ بد و نیک جهان بسیار دیده همان خاموشی او را نیز بوده	بدانست از دلش مادر همانگاه کجا او بود پیر کار ^۹ دیده به برنایی همان حال آزموده	۱۵
بخواند اخترشناسان را ز هر جای کزو کی سود باشد کی زیانی بد بهرام و کیوان زو بریده ^{۱۱}	چو دید از مهر دختر را نکورای بپرسید از شمار آسمانی از اختر کی بود ^{۱۰} روز گزیده	

۱- پ: ندانم ۲- پ: دیده ۳- اس: گرددد ۴- پ: اضافه دارد:

بخوبی هست ویرو همچو خورشید

۵- اک اس: در، کل: از ۶- گک اک کل اس: این بیت و بیت آتی حذف شده است

۷- اک کل اس: بیت حذف شده است ۸- اک کل اس: دخترش خاموش در راه، گک:

اضافه دارد: زنان دیگر فهمیدند که مطلب چیست و به شهر و گفتند که خاموشی زنان علامت

رضاست ۹- اک کل: پیر بود و کار ۱۰- اس: از آن اختر که بد ۱۱-

گک: بیت حذف شده است

- ۲۰ که بهتر آن ز هرشوی این ز هرزن^۱ که بیند دخترش^۱ شوی و پسر زن همه اختر شناسان زیج^۲ بردند
- ۲۵ چو گردشهای گردون^۳ را بدیدند کجا آنگه ز گشت روزگاران چو آذرماه روز دی^۴ درآمد
- ۳۰ گرفته دست ویس و دست ویرو بسی کرد آفرین بر پاک دادار سروشان را به نام نیک بستود پس آنگه گفت با هر دو گرامی نباید زیور و چیزی دلارای به نامه مهر موبد هم نباید گواتان^۵ بس بود دادار داور
- ۳۵ گوا گر کس نباشد نیز شاید سروس و ماه و مهر و چرخ و اختر بسی کرد آفرین بر هردوان یاد همیشه کسارتان از مردمی باد وزین پیوند برخوردار باشید فروزنده به هم چون ماه و خورشید
- ۴۴ می
- ۴۶ ل ۳
- پ ۲۳ پ
- س ۲۸ س ۱

۱- الکل: دخترم، اس: که دختر را دهم
 ۲- الکل اس: کجا به او زشهر او ز هرزن، گک: بیت حذف شده است
 ۳- الکل اس: رنج
 ۴- پاس: ایشان، اس: در بیت مصراعها قلب است، اس: روز دی گزیدند
 ۵- الکل: ده
 ۶- گک: هفت بیت حذف شده است و اضافه دارد: پس از عهد و پیمان ایشان شهر و پسر و دختر خود را فرخواند. در بالاخانه هر سه: مادر و خاله، فرزندان ماد، دختر و عروس نشسته بودند، اک کل: اضافه دارد عنوان: بزنی دادن شهر و ویس را بویرو
 ۷- پ: پس آنگه دیورا، گک: پس از هفت بیت
 ۸- اک کل: نیازشهای
 ۹- گک: بیت حذف شده است
 ۱۰- اک کل: گوارا
 ۱۱- اس: مادر
 ۱۲- کل: در

آمدن زرد پیش شهرو بهرسولی^۱

ص ۲۴

هم از آغاز او^۳ آید پدیدار^۴
 پدید آیدش^۵ خشکی در زمستان^۶
 چو بر روید شود کژیش^۷ پیدا
 به نوروزان بود بر گلش^۸ دیدار
 پدید آید در آهنگ کمانور
 پدید آورد ناخوبی همان روز
 نهادش دست او در دست ویرو
 در آن ایوان و کاخ^۹ خسروانی
 به روز پاک ناگه شب در آمد
 کجا در کوه خاکستر فتادست^{۱۰}
 چو کوه ویژه^{۱۱} زیرش راهواری
 سوارش را همیدون جامه چونین
 به رنگ نیل کرده بود هموار^{۱۲}
 به گونه چون بنفشه جویباری

پ ۲۴ ر

اس ۲۹ ر
 کل ۲۷

چو بد^۲ فرجام خواهد بد یکی کار
 چو خواهد بود سال بد به گیهان
 درختی کاو نباشد راست بالا
 چو خواهد بود بر شاخ اندکی بار
 چو تیر از زه بخواید تافتن سر
 همیدون کار آن ماه دل افروز
 کجا چون آفرین برخواند شهرو
 همی کردند ساز میهمانی
 ز دریا دود رنگ ابری بر آمد
 نه ابرست آن توگفتی تند بادست
 ز راه اندر پدید آمد سواری
 سیاه اسپ و کبودش جامه و زین
 قبا و موزه و رانین^{۱۱} و دستار
 جلال و مطرف^{۱۲} و مهد و عماری

۵

۱۵

۱- اک کل: آمدن زرد برادر شاه موبد و آوردن نامه بنزد شهرو، اس: گفتار اندر آمدن زرد رسول موبد بنزدیک شهرو ۲- کل اس: در ۳- اک کل: کار ۴- پ اک کل: اضافه دارد:

چو خواهد بود روز برف و باران پدید آید نشان از بامدادان
 ۵- اک کل: آید ز، گک: آیدش ۶- گک اک کل: پس از بیت آتی ۷- اک کل: بود ز آغاز ۸- پ اک کل: شاخ ۹- اک کل اس: جای ۱۰- اک کل: پس از بیت آتی ۱۱- پ: تند، اس: توده ۱۲- اک کل: آیین ۱۳- پ: بسان میل سرمه کرده هموار، اس: برنگ نیل بودش جمله هموار ۱۴- پ: خلال و مطرف، اک کل اس: مطرد

- ۱۵ چو نیلوفر کبود و نام او زرد
هم او و هم نوندش^۱ کوه پیکر
گره بسته جبینش را ز بس خشم^۲
ویا گرگی سوی نخچیر پویان
ز بویش عنبرین گشته^۳ همه راه
به مشک و عنبر و می در^۴ سرشته
به عنوانش نهاده مهر زرین
به پشت اسپ شد تا پیش شهرو
که پشت آمدم بر پشت رهوار
مرا فرمان او همتای دینست
۲۵ که روز و شب میاسای و همی رو
که گردت را نیابد در جهان باد
به پشت باره جویی خوردن و خواب^۶
نیاسایی ز رفتن گاه و بیگاه
ز پشت باره^۷ شهرو را بینی
۳۵ عنان باره^۸ سوی مرو تابسی^۹
سلامت^{۱۰} باد بسیار از خسوران
ز داماد نکو بخت و^{۱۱} نکوخواه
به شاهی و مهی و کامگاری
- بدین سان اسپ و ساز و جامهٔ مرد
رسول شاه و دستور و برادر
ز رنج راه کرده لعل گون چشم
چو شیری در بیابان گور جویان
به دست اندر گرفته نامهٔ شاه
کجا نامه حریری بُد نبشته
سخنها گفته اندر نامه شیرین
چو زرد آمد سوی درگاه ویرو
نمازش برد و پوزش خواست بسیار
کجا فرمان شاهنشاه چنینست
مرا فرمان چنان آمد ز خسرو
به راه اندر^۵ شتاب تو چنان باد
چنان باید که رانی باره بشتاب
همی تا باز مرو آیی ازین راه
به راه اندر نه خسبی نه نشینی
رسانی نامه چون پاسخ بیابی
پس آنکه گفت با خورشید حوران
درودت باد شهرو از شهنشاه
درودت^{۱۲} بسابسی پذیرفتگاری
- می ۴۶
مع ۲۵
- { پ ۲۴
اس ۲۹ }

۱- کل: اوهم ره نوردش ۲- الذکل اس: همه پیشانی از خشم، گک: این بیت وسه بیت آتی حذف شده است ۳- اک کل: کرده ۴- اک کل: با گلابش می، اس: بمشک و با گلاب و می ۵- اک کل: برامت در، گک: بیت حذف شده است ۶- پ اس: چنان باید کت از رفتار و اشتاب، (اس: بشتاب) پشت باره بر باشد ترا خواب، گک: بیت حذف شده است ۷- پ اس: اسپ ۸- اک کل: مرو ۹- اس: باره را سویم بتابی، گک: پنج بیت حذف شده است ۱۰- اک کل: درودت ۱۱- پ اک کل اس: نکو بخت نکوخواه ۱۲- اک کل: درودی، اس: درودش

	پذیرشهای او ^۱ کردش همه یاد	
۳۵	چو شهرو نامه بگشاد و فرو خواند کجا در نامه بسیاری سخن یافت ^۲	کل ۲۸
	سر نامه به نام دادگر بود	می ۴۷
	دو گیتی را نهاد از ^۳ راستی کرد	
۴۰	چنان کز راستی گیتی بیاراست کسی ^۴ کز راستی جوید فزونی	
	به گیتی کیمیا جز راستی نیست من از تو راستی خواهم که جویی	
	تو خود دانی که ما با هم چه گفتیم به مهر و ^۵ دوستی پیوند کردیم	اس ۳۰
۴۵	کنون سوگند و پیمان را فراموش ^۶ به من تو ویس را آنگاه دادی	پ ۲۵ ص ۳۶
	چو من بودم ترا شایسته داماد به بخت من بزادی روز پسری	
	بدین دختر که زادی سخت شادم کجا یزدان امیدم را وفا کرد	۵۰
	پس آنگه نامه خسرو بدو داد	
	چو پی کرده خری در گل فرو ماند	
	همان نو کرده پیمان کهن یافت ^۷	
	خدایی کاو همیشه داد فرمود ^۸	
	به یک موی اندران کزئی نیاورد ^۹	
	ز مردم نیز داد و راستی خواست ^{۱۰}	
	کند پیروزی او را رهنمونی که عز راستی را کاستی نیست	
	همیشه راستی ورزی و گویی ^{۱۱}	
	به پیمان دست یکدیگر ^{۱۲} گرفتیم	
	وزان پس ^{۱۳} هر دو ان سوگند خوردیم	
	بجا آور وفا در راستی کوش ^{۱۴}	
	که تاسی سال دیگر دخت زادی ^{۱۵}	
	به بخت من خدا این دخترت داد	
	چو سروی ^{۱۶} بار او گلنار و خیری	
	به درویشان فراوان چیز ^{۱۷} دادم	
	بدین پیوند کامم را روا ^{۱۸} کرد	

۱- اذ کل : برین ترتیبها ۲- پ اس : بود ، اذ کل : اضافه دارد عنوان : نامه شاه موبد به شهرو ۳- پ اس : بود ۴- اذ کل : باشد و بود ۵- اذ کل : و ۶- کل : بموئی اندر و کسری نیاورد ۷- اذ کل : پس از بیت آتی ۸- اذ کل : بود ۹- اذ کل : راست ورزی راست گوئی ، اس : همیشه راستی و راست گوئی ۱۰- پ : هم را چون ، گک : بیت حذف شده است ۱۱- اذ کل اس : زمهرو ۱۲- اذ کل : پس آنگه ۱۳- اذ کل : مکن زین پس تو پیمان را فراموش ، گک : پیمان را چرا فراموش کردی ۱۴- اس : بجای آور وفا و راستی کوش ۱۵- پ : تو دخت خود بمن آنگاه دادی که بعد از دیرگه او را بزادی ۱۶- اذ کل اس : بسروی ۱۷- اذ کل : خیر ۱۸- اذ کل : دو

کنون کان ماه را یزدان به من داد
 که آنجا پیر و برنا شادخوارند
 جوانان بیشتر زن باره باشند
 همیشه زن فریبی پیشه دارند
 مباد آن زن که بیند روی ایشان
 زنان نساك دلند و سست راینند
 زنان گفتار مردان راست دارند
 زن ارچه زیرك و هشیار باشد
 بلای زن دران باشد که گوئی
 ز عشقت من نژند و بی قرارم
 به زاری روز و شب فریاد خوانم
 اگر رحمت نیاری من بمیرم
 ز من مستان به بی مهری^۷ روانم
 زن ارچه خسروست ار پادشایی^۸
 بسدین گفتار شیرین رام گردد
 اگر چه ویسه بی آهو و پاکست
 مدار او را به بوم ماه آباد
 مبر انده ز بهر^{۱۱} زر و گوهر
 مرا پیرایه و زیور بسی هست

می ۴۸
 گل ۲۹

پ ۳۰

پ ۲۵

حج ۲۷

نخواهم کساو بود در ماه آباد
 همه کنگالگی را^۱ جان سپارند
 در آن زن بارگی پر^۲ چاره باشند
 ز رعنایی همین اندیشه دارند
 که گیرد ناستوده خوی ایشان
 بهر خو چون بر آری شان بر آیند^۳
 به گفت خوش تن ایشان را سپارند
 زبون مرد خوش گفتار باشد
 تو چون مهر و روشنی چون خور^۴ نکویی
 ز درد و زاری تو جان سپارم^۵
 چو دیوانه به دشت و که^۶ دوانم
 بدان گیتی ترا دامن بگیرم
 که چون تو مردمم چون تو جوانم
 و گر خود زاهدست ار پارسایی^۹
 نیندیشد کزان بد نام گردد
 مرا زین روی دل اندیشناکست
 سوی مروش کسی کن با دل شاد^{۱۰}
 که ما را او همی باید نه زیور^{۱۲}
 سزاتر زو به گنج من کسی هست^{۱۳}

۵۵

۶۰

۶۵

۱- پ: زن بارگی را ۲- الذکل اس: بس، گک: بیت حذف شده است ۳-
 اس: زرای بد بهر رنگی بر آیند ۴- اک: گل ۵- الذکل اس: ز درد دل همیشه
 زار زارم (اس: زاروارم) ۶- پ: اندر ۷- اس: بی رحمی ۸- اک: کل:
 شهر یاری ۹- الذکل: و یا چون زاهدان پرهیزگاری ۱۰- اس: تا شوی شاد
 ۱۱- اس: بسوی ۱۲- اک: که گر خواهی کنی شهرود دیگر ۱۳- اس: چو
 گنجورم ز گنج من کسی هست

۴۹ می } اس ۳۱ ر }	۲۶ پ کل ۳۰	۷۵ ۷۵ ۸۰ ۸۵	من او را روز و شب در ناز دارم دل اندر مهر آن بت روی بندم فرستم زی تو چندان زر ^۲ و گوهر ترا دارم چو جان خویشتن شاد بدارم نیز ویرو را چو فرزند چنان نامی کنم آن خاندان را چو شهرو خواند مشکین ^۶ نامه شاه ز شرم شاه گشت آزرده خویش فرو افکنده سر چون شرمساران هم از شاه و هم از دادار ترسان بلی چونین بود زنهار خواری چنان چون بود ^{۱۱} شهرو دلشکسته مرو را دید ویس ماه پیکر برو زد بانگ و گفتا ^{۱۲} چه رسیدت ز هنجار خرد دور اوفتادی خرد کردار ^{۱۵} چونین کی پسندد	کلید گنجها او را سپارم هر آنچه او پسندد من پسندم ^۱ که گر خواهی کنی شهری پراز زر ^۲ زمین ماه را بی بیم و ^۳ آزاد ^۴ کنم با وی ز تخم خویش پیوند که نامش یاد باشد جاودان را ^۵ چنان شد کش نبود از گیتی آگاه ^۷ دلش پیچان شده ^۸ از کرده خویش همی پیچید چون زنهار خواران ^۹ که بشکست این همه سوگند و پیمان گهی بیم آورد گسه شرمساری ^{۱۰} لب از گفتار بسته دم گسسته ز شرم و بیم گشته چون معصفر که هوش و گونه از تن بر پریدت ^{۱۳} چو ^{۱۴} رفتی دخت نازاده بدادی روا باشد که هر کس بر تو خندد ^{۱۶}
----------------------	---------------	----------------------	----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

- ۱- گک: بیت حذف شده است ۲- الکل: شهرو دیگر ۳- الکل: همواره
 ۴- پ الکل اس: آباد ۵- پ: اضافه دارد
 چو نامه خواند و این گفتار بشنید
 ز کردار خودش آمد همی شرم
 دماغش خیره گشت و چشم تیره
 ز خجلت ماند اندر کار خیره
 ۶- پ الکل: خیره شد از ۷- پ الکل: چنان کش دل نبود از گیتی آگاه
 ۸- پ اس: بیچاره شد ۹- گک: همی پیچید چون مار زخم خورده ۱۰- گک:
 اضافه دارد: در دل خود میگفت من چه کردم اول خدارا فراموش کردم و سوگند شکستم پس
 ازان همسر پادشاه بزرگ را گرفتم و بشوهر دیگر دادم ۱۱- اس: حذف شده است
 ۱۲- اس: مرو را گفت ماما ۱۳- الکل اس: بر پریدت ۱۴- پ: که
 ۱۵- پ: گفتار ۱۶- پ: اضافه دارد عنوان: سخن پرسیدن ویس از زرد و جواب شنیدن

- ۵۰ می پس آنکه گفت بسا زرد^۱ پیمبر
جوابش داد کز کسهای شام
چو بسا لشکر بسجنبد نامور شاه
هر آن کاری که باشد نام بردار
چو رازی باشدش با من بگویند
به هرکاری بدو دمساز باشم
همیشه سرخ روی و خویش کام
چو بشنود آن نگارین پاسخ زرد
که زردا زرد باد آن کت فرستاد
به مرو اندر شما را باشد آیین
که زن خواهد از آنجا کش بود شو
نبینی این همه آشوب مهمان
به بت رویان شهر و نامداران
به زیورها و گوهرهای شهوار
مهان^{۱۲} نامی از هر شهر و کشور
بتان ماهروی از هر شبستان
به رنگ و روی جامه دلقروزان
- ۹۰ ز من تدبیر خواهد رای^۴ جوید
به هر سرتی بدو همراز باشم^۵
سیه اسپم چنین و زرد نامم^۶
به گرمی^۷ و به خنده پاسخش کرد
بدین فرزاندگی و دانش و داد
چنین ناخوب و رسوا و بنفرین^۸
ز پاکی شو و زن هر دو بی آهو^۹
رسیده بانگ خنیاگر به کیوان
سرا آراسته چون نوبهاران^{۱۰}
طرایفها و دیبای زرکار^{۱۱}
یلان جنگی از هر مرز^{۱۳} و گوهر
گلان^{۱۴} مشک موی از هر گلستان
ز بوی اسپرغم و از عود سوزان^{۱۵}
- ۹۵
۳۱ کل
۵۱ می

۱- پ: مرد ۲- الذکل اس: مر ۳- گک: این بیت و دو بیت آتی حذف شده است ۴- پ اس: راه ۵- الذکل اس: بیت حذف شده است ۶- عا: کل: اضافه دارد عنوان: گفتار اندر پاسخ ویس زرد را، اس: جواب گفتن ویس، پ: پاسخ دادن ویس مرزرد را ۷- پ الذکل اس: بنرمی ۸- پ: که يك زن را دو کس آرد بکاین ۹- الذکل اس: شوی... وفاجوی ۱۰- پ الذکل اس: در بیت مصرعها قلب است ۱۱- الذکل اس: بسیار، گک: این بیت و چهار بیت آتی حذف شده است ۱۲- الذکل: جهان ۱۳- الذکل اس: تخم ۱۴- الذکل: گلاب ۱۵- الذکل: حذف شده است، پ:

ز رنگ روی و جام دلقروزان زبوی مشک و عود خام سوزان

۳۲۳س ر	ستوهی یافته هر مغز در سر زبان هر کسی با آفرینی پراز شادی و ناز و خواسته باد ^۱ عروسان دختران ^۲ داماد پوران ^۳ سرود و آفرین هر دو ^۴ شنیدی شتابان رو به ره ^۵ چون تیر پرتاب که باشد دست آید تو کوتاه که داریم ^۶ این سخن با باد یکسان که و پرو هم کنون آید ^۷ ز نخچیر برو تا خود نه کین باشد نه آزار بگو چون تو نباشد هیچ بخرد که نادانیت بر ^۸ ما آشکارست ز گیتی روزگارت در گذشتست زبان را نه این گفتار بودی ^۹ ولیکن توشه جستی آن جهان را همیلدون مادرم شایسته شهروست ز مرو و موبدم کی یاد باشد نباشد سوی مروم هیچ دستان	به فریاد آمده دل زیر هر بر نشاط هر کسی با هم نشینی که جاوید این سرا آراسته باد درو ^۱ خرم و یوکان ^۲ و خسوران کنون کاین بزم دامادی بدیدی عنان باره ^۳ شبرنگک برتاب بدین آید مسپر دیگر این راه به نامه بیش ازین ما را مترسان مکن ایدر درنگک و راه برگیر ز من آزرده گردد وز تو کین دار ولیکن بر پیام من به موبد ^۴ بسی گاهست خیلی ^۵ روزگارست ز پیری مغزت آهومند گشتست ترا گر هیچ دانش یسار بودی نجستی زین جهان جفت جوان را مرا جفت و برادر هر دو ^۶ و پروست دلیم زین خرم و زان ^۷ شاد باشد مرا تا هست و پرو در شبستان	۱۰۵ ۱۱۰ ۱۱۵ ۱۲۰
--------	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------

۱- اذ کل : همه تیمار و غم زو کاسته باد ، گگ : بیت حذف شده است ۲- اذ کل :
بیک جابر عروسان ، اس : درو خرم عروسان ۳- اذ کل : اختران ۴- اذ کل : پس
ازیت آتی ۵- اس : هر یک ، پ : یک یک ۶- اذ کل : ره برو ۷- پ : دارم ،
کل : دانم ۸- اذ کل : آید این ساعت ۹- اذ کل : ولیک از من پیامی بر موبد
۱۰- اذ کل اس : دیری ۱۱- اس : زی ، گگ : بیت حذف شده است ۱۲- اذ کل
کل اس : به پیری با نمازت (اس : نه چنینت) کار بودی ۱۳- گگ : شیر جوان
۱۴- اذ کل : هم

کل ۳۲

چو دارم سرو گوهر بار در بر
کسی را در غریبی دل شکیباست
مرا چون دیده شایستست مادر
بسازم با برادر چون می و شیر
جوانی را به پیری چون کنم باز

پ ۲۷۷

چرا جویم چنار^۱ خشک و بی بر^۲
که اندر خانه کار او نه زیباست^۳
چو جان پاک بایسته برادر
نخواهم در غریبی موبد پیر
ملا گویم ندارم در دل این راز^۴

۱۲۵

چو زرد از ویس این گفتار بشنید
همی رفت و نبود او هیچ آگاه
چنان بی سایه شد چونان بی آرم^۸
همی تا او ز مرو آمد سوی ماه^{۱۰}
همی گفتمی که زرد اکنون کجا شد^{۱۲}
به بوم ماه وی را نیست دشمن
نه قارن کرد یار دوشوی شهر و^{۱۵}

عنان باره^۶ شبگون^۵ بیچید^۶
که در پیشش همی راهست یا چاه^۷
که بر چشمش جهان تاری شد از سرم^۹
نیاسودی ز اندیشه دل شاه^{۱۱}
چنین دیر آمدنش از مه چرا شد^{۱۳}
که یار دشمنانی کرد بامن^{۱۴}
نه آن مهر پسرکش نام و پرو

۱۳۰

۱- اذ کل : درخت، گت : درخت اقبطی

۲- کل : اضافه دارد :

مرا او مهتر و فرخ برادر
در این گیتی بجای او که بینم
کجا من با برادر یار گشتم
مرا تا هست سرو خویش و شمشاد
و گر و پرو مرا بسر سر نبود

من او را نیز جفت و نیز خواهر
برو مر دیگری را کی گزینم
ز مهر دیگران بیزار گشتم
چرا آرم زید دیگران یار
مرا مهر تو هم در خور نبود

۳- اذ کل اس : که در خانه نباشد کار او راست

۴- گت اذ کل اس : بیت حذف شده

است، پ : اضافه دارد عنوان : بازگشتن زرد از پیش ویس بموبد ۵- اس : باره شبگون

را ۶- گت : اضافه دارد : چنان تند میرفت که باد بگرد او نمی رسید. شب و روز حرکت

میکرد ۷- پ : که ره در پیش هستش یاسیه چاه ، اذ کل : که ره در پیش او را هست

یا چاه ۸- اس : کم آرم ۹- پ : بیت حذف شده است ۱۰- اذ کل

کل : سوی مرو آمد از راه ۱۱- اذ کل : شهناه ۱۲- اذ کل اس : باد

۱۳- اس : چنین دیر آمدش از چه بلا باد ۱۴- گت : این بیت و چهار بیت آتی حذف

شده است ۱۵- کل : سوی وی رو

اس ۳۳ }
حج ۴۰ }
می ۵۳

۳۳ کل

۲۸ پ

چه کار افتاد گویی^۱ زرد ما را
مگر دژخیم ویسه در پسندهست
دل سنگین به بوم^۲ ماه بنهاد
همی گفתי چنین با خویشان شاه^۳
که ناگاهی^۴ پدید آمد یکی گرد
بسان پیل مست از بند جسته
ز بس کینه نداند به^۵ ز بتر
ز کین جویی شده چونان بی آرم
چو زرد آمد چنین آشفته از راه
هنوز از رنج رویش بد^۶ پر آژنگ^۷
شهنشه گفت زردا شاد بادی
بگو چون آمدی از ماه آباد
رواکام آمدی^۸ یا نارواکام

۱۳۵

۱۴۰

۱۴۵

۱- اس: چه افتادست گویی ۲- اذ کل اس: که بختش پست و گفتارش بلند است، پ:
مگر در چشم ویسه در پسندهست، گ: بیت حذف شده است ۳- اذ کل: بسوی ۴-
اس: که ناید می به مرو از ماه ۵- اذ کل: پیروز در شاه، اس: پیروزگر شاه
۶- اذ کل اس: ز راه اندر ۷- اذ کل: گسریزان (گ: خسته و آشفته) ۸- اس: اضافه
دارد عنوان: گفتار اندر باز آمدن زرد از پیش شهر و به نزدیک شاه موبد ۹- اذ کل:
زار و ۱۰- اس: ز خشم ویس و مادر دل بخسته، گ: بیت حذف شده است
۱۱- اذ کل: بدر گر شود کوهش برابر، اس: کند از خشم دشت و که برابر، گ:
بیت حذف شده است ۱۲- گ اذ کل اس: بیت حذف شده است ۱۳- اذ
کل: نزد ۱۴- اس: رنج ره رویش ۱۵- اذ کل: هنوز از گرد ره رویش
پر از رنگ، اذ کل: پس از بیت آتی، گ: بیت حذف شده است ۱۶- اذ: به
۱۷- اذ: ناشاد ۱۸- اذ کل اس: رواکامی بگویا ۱۹- اذ کل: پس او داند
که چونم بر نهم نام (اذ: بر نهند)، گ: این بیت و سه بیت آتی حذف شده است، اذ: پیش
از این اضافه دارد عنوان: باز آمدن زرد از پیش شهر و ویس، کل: پس از این اضافه دارد
عنوان: باز آمدن زرد از پیش شهر و ویس

<p>۱۵۰</p> <p>۱۵۵</p> <p>۱۶۰</p>	<p>به بخت شاه شادم هامواره پس او داندکه چونم برنهد نام^۱ میان بسته زبان و لب^۲ گشاده ابر شاه آفرین کرد از^۳ دل پاک همیشه نام جوی و نامور باش جهان را هم مهی کن توکه ارزی^۴ که چون جمشید دیوان را ببندی^۵ که تاج فخر بر کیوان رسانی^۶] زمین ماه را تنگی^۷ و^۸ سختی شده مأواگه گرگان و شیران^۹ شده شمشیر و آتش را^{۱۰} چراگاه ز دردش آفتاب از مرگ مهتاب^{۱۱}] پر از پیرایه و دیبای^{۱۲} شهوار ز بس پیرایه چون بتخانه^{۱۳} چین^{۱۴} خورنگاه از بتان پراختر و ماه^{۱۵}</p>	<p>جوابش داد زرد از پشت باره ازین راه آمدستم نساو اکام پس آنکه از تگاور شد پیاده نهاد آن روی گرد^۱ آلود بر خاک بگفتش جاودان پیروز گرباش به پیروزی مهی و مهر ورزی چنانست باد در دولت بلندی [چنانست باد اورنگ کیانی ترا بسادا ز شاهی نیکبختی زمین ماه یکسر باد ویران زمین ماه^{۱۰} بسادا تا یکی ماه] همه بادش پر آتش ابر بی آب زمین ماه را دیدم چو فرخار به شهر اندر سراسر^{۱۴} بسته آیین^{۱۵} زن و مردش نشسته در خورنگاه^{۱۶}</p>	<p>اس ۲۳</p> <p>می ۵۴</p> <p>کل ۲۴</p> <p>ص ۴۱</p>
----------------------------------	----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------

۱- الكکل: کنون داند که چونم برنهد نام
 ۲- اک کل: زبان بسته میان و دل، اس
 ۳- اک کل: خون
 ۴- اک کل: با
 ۵- الکل:
 به پیروزی و بهروزی مهی کن
 اس ۵
 ۶- گک: دشمنان شما بشمشیرتان کشته واسیر شده باد
 ۷- پ: بیت حذف شده است
 ۸- اک کل: ماه تنگی باد و
 ۹- اک کل اس: چودشت ریگ و چون شوره بیابان، گک:
 بیت حذف شده است
 ۱۰- ۱۵- ۵: زمین خصم
 ۱۱- الکل: زو
 ۱۲- پ:
 بیت حذف شده است، (گک: در کشورشان همیشه قحطی و تگرگ بیارد، بادشان رنج، ماهشان
 ستم، آفتابشان مرگ، ابرشان بی باران، و زمینشان بی بار باشد)
 ۱۳- ۱۴- اس: برابر
 ۱۵- اس: آذین
 ۱۶- اک کل: پس از بیت آتی
 ۱۷- پ: چمن گاه
 ۱۸- پ: چمن گاه از بتان چرخنی پر از ماه، (گک: از زیبایشان کاخ
 چنان آراسته بود که آسمان از ستارگان)

زمین از رنگ چون باغ بهاری^۱
 بسی ساز عروسی کرده شهرو
 ز دامادیش با شاه نیست جز نام
 ازین شد روی من هم گونه^۲ بُرد
 به تو داده زن از تو چون ستانند
 که و مه راست باشد نزد نادان^۳
 نه با آن کرده اند این ناسزا کار
 ولیکن تا بدیشان بد رسیدن
 کجا و یروست آنجا مهتر رزم
 لقب کردست روحا خویشان را
 به نام او را همه کس شاه خوانند
 ترا نیز شهریاران می شمارند
 گروهی موبدت خوانند و دستور
 [کنون گفتم هر آنچه دیده ام من

فروزان همچو لاله رودباری^۴
 عروسیش ویسه و داماد و یرو
 کس دیگر همی یابد از او کام^۵
 تو کنیدی جوی آبش دیگری برد
 مگر ایشان که ارز تو^۶ ندانند
 چو روز و شب به چشم کور یکسان
 که پاداشی^۷ ندادی شان سزاوار
 همی باید به چشم این روز دیدن
 ز نادانی به زور خویش^۸ در بزم^۹
 به دل در راه داده اهرمن^{۱۰} را^{۱۱}
 جز او شاه دگر باشد ندانند
 گروهی خود به مردت می^{۱۲} ندارند
 چو خواندنت گروهی موبد دور^{۱۳}
 سخنهایی که آن بشنیده ام من^{۱۴}

۱۶۵

۱۷۰

۱- اک کل اس : بهاران ۲- اک کل اس : ز دوده مشکش ابر از باد و باران (اس) :
 مشکش از در و باران) ، گک : بیت حذف شده است ۳- گک : اضافه دارد: و ویس در میان
 ایشان نشسته بود چنانکه ماه دوهفته در میان ستارگان مجلس بزم و شادی بر پا گردیده هیچکس
 افسرده نبود و همگی شاد و خندان بودند ، خوانندگان و نوازندگان خوش الحان بر امشگری
 مشغول بودند ولی برای من این شادی و نوازندگی مانده اند و این خوانندگی بمثابة گریه
 و سوگواری بود ۴- اس : همی ارجت ، گک : بیت حذف شده است ۵- پ :
 ایشان ، کل : بازان ، (گک : نادان) ۶- اک کل : پاداشش ، اس : پاداشش ۷- پ :
 شده مغرور ، اک کل : بنادانی ۸- اس :

کجا و یروست آنجا محرم
 ز نادانی بروز خویش خرم
 گک : کوههای بلند از من پست شده اند ۹- پ : بداده راه در خود اهرمن را ، اس :
 راه کردست ، گک : بیت حذف شده است ۱۰- اک کل : مروت هم ، گک : گندیده
 ۱۱- پ اس : زور ، پ : اضافه دارد :
 ترا گفتم تمامی حال ایشان که چون خودبین شدند آن زشت کیشان
 ۱۲- پ اس گک : این بیت و بیت آتی حذف شده است

پ ۲۸۳

اس ۳۴

می ۵۵

۱۷۵ [ترا بادا بزرگی بر شهانی که بر شاهان گیتی کامرانی]

خبردار شدن موبد

از خواستن ویرویس را و رفتن به جنگ^۱

<p>رخان از خشم شد مر شاه را زرد^۱ بدان سان شد که گفתי شنبلیدست تنش گفתי ز تاب خشم بگداخت چو در آب رونده عکس خورشید به چشم خویش یا جایی شنیدی^۵ نه آن کز دیگری بشنیده باشی یقین دل نه همستای گمانست مرا آن گو که تو دیدی^۶ عیسانی که چیزی با تو گویم کش ندانم شنیده نیز^۸ بسیاری نهفتم^{۱۰} مرا همچون برادر بود ویرو^{۱۰} که از بهر^{۱۱} تو با ایشان به کینم اگر در جان من مهتر بکاهد^{۱۲} به یزدان و به جان تو^{۱۳} خداوند ولیکن زان نه خوردم نه چشیدم^{۱۵}</p>	<p>چو داد آن آگهی مر شاه را زرد رخی کز سرخیش گفתי نبیدست زیس خوی کز سروریش^۲ همی تاخت زیس کینه همی لرزید چون بید پرسید از^۴ برادر کاین تو دیدی مرا آن گوی کش تو^۵ دیده باشی خبر هرگز نه مانند عیسانست بیفگن^۶ مرمرا از دل گمانی برادر گفت شاهها من نه آنم به چشم خویش دیدم هرچه گفتم ازین پیشم^۹ چو مادر بود شهرو کنون هرگز نخواهم شان که بینم تن من جان شیرین را نخواهد اگر خواهی خورم صد باره سوگند که مهمانی به چشم خویش دیدم</p>	<p>۲۹۴ ر ۳۵ کل ۳۳۴ پ ۴۲ مج ۵۶ می</p>
-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------

۱- کل: آگاهی یافتن و پرواز کین خواستن شاه موبد و جنگ کردن و کشته شدن قمارن،
 ۲- اک: بدر رفتن موبد بالشکر مرو بجنگ شاه ویرو و کین خواستن ۳- اس: اضافه دارد
 عنوان: گفتار اندر خشم گرفتن شاه موبد بر ویرو و شهرو ۴- پ: اس: تن پاکش ۵- اس: ای
 ۶- اک: کل: کان را ۷- اک: کل: میفگن ۸- اک: کل: گوی کز دیده ۹- اک: کل: شنوده از تو
 ۱۰- اس: همیلون هم ۱۱- پ: اک: کل: اس: دریت مصر اعها قلب است
 ۱۲- پ: مهر ۱۳- اک: کل: بیت حذف شده است ۱۴- اک: آن

کجا آن سورو آن آراسته بزم
 همیدون آن سرای خسروی گاه^۲
 ز بانگ مطربان گشتم بی آرام^۴
 من آن گفتم که دیدم پس تو به دان^۵
 چو بشنید این سخن موبد^۶ دگر بار
 گهی چون مار سرخسته^۸ بیچید
 بزرگانی که پیش شاه بودند
 که شهرو این چرا یارست^{۱۱} کردن
 چه زهره بود ویرورا که میخواست
 همی گفتند ازین پس کام بدخواه
 کنون در^{۱۴} خانه ویروی وقارن
 چنان گردد جهان بر چشم شهرو^{۱۶}
 نه تنها ویس بی ویرو بماند
 کجا بسیار جفت^{۲۰} و شهر^{۲۱} نامی
 دمان ابری که سیل مرگ آرد^{۲۳}

۲۵
۲۵
۳۰

گراوتر بود در چشم من از رزم^۱
 به چشم من چوزندان بود و چون چاه^۳
 نواشان بود در گوشم چو دشنام
 که تو فرمان دهی من بنده فرمان
 فزود^۷ از غم دلش را بار بر بار
 گهی چون خم پرشیره بجوشید^۹
 همه دندان به دندان بر^{۱۰} بسودند
 زن شه را به دیگر کس سپردن
 زنی را^{۱۲} کاو زن شاهنشہ ماست
 برارد شاه ما از^{۱۳} کشور ماه
 ز چشم بد بر آید^{۱۵} کام دشمن
 که دشمن تر کسی باشدش^{۱۷} ویرو^{۱۸}
 و یا آن شهر بی شهرو بماند^{۱۹}
 شود بی جفت و بی شاه گرامی^{۲۲}
 به بوم ماه تا ماهی بیارد

پ ۲۹
 اس ۳۵

اک ۲۳
 کل ۲۶

۱- پ : به چشم من چوزندان بود و چون رزم
 ۲- اس : خسروانی
 ۳- اس : به
 ۴- اککل : بی صبر و آرام
 ۵- پ : من آن گفتم که دانستم تو می دان
 ۶- اس : خسرو
 ۷- پ : اس : فتاد
 ۸- اک : برجسته
 ۹- اککل : چون شیر در بیشه بجوشید
 ۱۰- اککل : می
 ۱۱- پ : بایست
 ۱۲- اککل : عروسی
 ۱۳- اس : بر از دشمن شاه آن ، گک اککل :
 بیت حذف شده است
 ۱۴- کل : از
 ۱۵- کل : ز خشم شاه بر آمد (اک : آمد)
 ۱۶- اککل : ویرو
 ۱۷- اککل : گرده
 ۱۸- اککل : شهرو ، گک : اضافه دارد :
 بزرگان که رازدار موبد بودند میگفتند
 ۱۹- اککل : نه آن شهر و نه آن شهرو بماند
 ۲۰- کل : کجا آن یار جفت
 ۲۱- اس : شهره
 ۲۲- اککل : این بیت و بیت
 آتی پس از ۲۱ بیت ، گک : بیت حذف شده است ، گک : اضافه دارد : چنان در آتش خشم موبد
 بسوزند که از ایشان گرد و خاکستر هم برجای نماند
 ۲۳- پ : بار ، اککل : اس : دارد

<p>که چیز آن^۱ فلان اکنون فلان راست کجا لشکر که وی را باز دارد^۲ بسا جانا که می لرزد بسی آرام^۳ دل اندر آتش اندیشه^۴ سوزان سخنهای چو زهر^۵ از دل برافشاند بهر شهری که بودش^۶ شهریاری^۷ که بی دین چون شدوزنهار چون خورد که خواهم شد به بوم^۸ ماه آباد ز بهری^۹ خواست مرد کارزاری ز خوارزم و خراسان و دهستان^{۱۰} ز سغد و حد^{۱۱} توران تا به ماچین که دشت مرو شد چون دشت محشر</p>	<p>منسادی زد قضا بر هر چه^۱ آنجاست بر آن کشور بسلا پرواز دارد بسا خونا که می جوشد در اندام چوشاهنش زمانی بود پیچان دبیرش را^۲ همانگه پیش^۳ خود خواند فرستادش به هر راهی سواری ز شهرو با همه شاهان گله^۴ کرد یکایک را به نامه آگهی داد ازیشان خواند بهری را^۵ به یاری ز طبرستان و گرگان و کهستان^۶ ز بوم سند و هند و تبت و چین چنان شد در گهش زانبوه لشکر</p>	<p>۴۳م ۵۲می اس ۳۵ب پ ۳۵ر</p>
-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------

آگاه شدن و پرو از آمدن موبد بهر جنگ^{۱۲}

چو از شاه آگهی آمد به و پرو
 زهر شهری و از هر جایگاهی
 که هم زو کینه دارد هم ز شهرو
 همی آمد به درگاهش سپاهی

۱- اذ کل: که ۲- اذ کل: چیزها، اس: آن چیز ۳- اذ کل اس: ازین لشکر
 که و پرو باز دارد ۴- کل: در اندام، اذ: بر، اس: در آرام ۵- اذ کل: سوزنده
 ۶- اذ کل: دبیری را ۷- اذ کل: نزد ۸- پ: زر ۹- اذ کل اس: و بر هر
 ۱۰- پ اذ کل اس: پس از بیت آتی ۱۱- اذ کل: نمون ۱۲- اذ کل: رفت
 بسوی، گک: بیت حذف شده است ۱۳- پ: بعضی را، اس: خواست بهری را
 ۱۴- پ: بعضی، اذ: ز بهر رزم مرد، کل: رزم مردم ۱۵- اذ کل اس: دهستان
 ۱۶- اس: ز شیراز و ز خوارزم و خراسان ۱۷- اذ: آگاهی یافتن و پرو از آمدن موبد
 به جنگ او، کل: بدر رفتن موبد با لشکر مرو به جنگ شهرو و و پرو به کین خواستن، اس:
 گفتار اندر آگاهی یافتن و پرو از آمدن شاه موبد، گک: جنگ شاه موبد با و پرو

بدان زن خواستن مرچند مهتر^۱ بزینان و مهان چند کشور
 ز آذربایگان و ری و گیلان ز خوزستان و اصطرخ و سپاهان
 همه بودند مهمان نزد ویرو زن و فرزندشان نزدیک شهر و
 در آن سور و عروسی پنج شش ماه نشسته شادمان در کشور ماه^۲
 چو گشتند آنگه از موبد منیکان^۳ که لشکر راند خواهد سوی ایشان
 به نامه هر یکی^۴ لشکر بخواندند بسی دیگر ز هر کشور براندند
 سپه گرد آمد از هر جای چندان که دشت و کوه تنگ آمد برایشان^۵
 تو گفتی بود بر دشت نهاوند ز بس جنگ آوران کوه دماوند
 همه آراسته جنگ^۶ آوری را به جان بخرینه^۷ کین و داوری را^۸
 همه گردان و فرسوده دلیران به زور زهره^۹ فیلان و شیران
 ز کوه دیلمان چندان پیاده که گسویی کوه سنگند^{۱۰} ایستاده
 [ز دشت تازیان^{۱۱} چندان سواران کجا بودند بیش از قطر باران]^{۱۲}
 پس آنکه سالخورده شیرگیران هنرمندان و رزم آرای پیران
 پس و پیش سپه دیدار کرده^{۱۳} به هر جایی یکی سالار کرده^{۱۴}
 همیدون راست و چپ شاهانیا را^{۱۵} سپرده آزموده جنگیان را
 وزان سو^{۱۶} شاه موبد هم بدین سان

۵

۱۵

۱۵

- ۱- پ : چنان افتاد کانه چند مهتر ، اک کل : چنان آمد (گک : برای عروسی آمده بودند)
 ۲- گک : بیت حذف شده است ، پ اک کل : چنان آمد که آنگه ۳- کل : نیاکان
 ۴- اک کل : هر کسی ۵- پ : که تنگ آمد همه صحرا بریشان (اس : از ایشان)
 ۶- کل : کین ۷- اک د : بخرند ، کل : جنگ ۸- اس : به جان و دل بجوید
 داوری را ، گک : بیت حذف شده است ۹- اس : بروز جنگ در ۱۰- کل اس :
 که گفتی کوه و سنگند ، اک : که کوه گفتی سنگند ۱۱- کل : ز کوه مازران ۱۲-
 پ اک : بیت حذف شده است ، گک : آن قدر سوار عرب گرد آمدند که تعدادشان بیشتر از
 ریگ یابان بود ۱۳- اک کل اس : کردند ۱۴- اک کل اس : کردند
 ۱۵- اک کل : مرتازیان را ، اس : راست چپ پیش و میان را ، گک : بیت حذف شده است
 ۱۶- اک کل اس : پس

۲۴۱

} ۳۲ کل
۵۸ می

اس ۳۶

} ۲۰ پ
۴۴ ص

	سپاهش را پس و پیش و چپ و راست	به گردان و هنرجویان بیاراست ^۱
	چو آمد با سپاه از مرو بیرون	زمین گفתי روان شد همچو جیحون ^۲
اس ۳۶ ب	ز بس آواز کوس و ناله نای	همی برخاست گویی گیتی از جای ^۳
	همی رفت از زمین بر آسمان گرد	تو گفתי خداک با مه راز می کرد
پ ۲۴ ک ۱	و یا دیوان به گردون بر دویدند	که گفتار سروشان می شنیدند
می ۵۹	به گرد اندر چنان بودند لشکر	که در میخ تنک ^۴ تابنده اختر
	همی آمد یکی سیل از خراسان	که مه بر آسمان زو بود ترسان ^۵
	نه سیل آب و باران هوا بود	که سیل شیر تند و ازدها بسود ^۶
کل ۳۸	چنان آمد همی لشکر به انبوه	که که را دشت کرد و دشت را کوه ^۷
پ ۳۱ ر	همی آمد چنین تا کشور ماه	هم آشفته سپه هم کینه ور شاه ^۸
	دو لشکر یکدگر را شد برابر	چو دریای دمان از باد صرصر
	میان آن یکی پر ^۹ تیغ بر آن	کنار این یکی پر ^{۱۰} شیر غران

اندر صفت جنگ موبد و ویرو^{۱۱}

۴۵ جم

چو از خاور بر آمد اختران^{۱۲} شاه شهی کش مه وزیرست آسمان گاه^{۱۳}

- ۱ - گک : بیت حذف شده است ۲ - اک کل اس : گردون ۳ - گک : این بیت و بیت آتی حذف شده است، اک کل اس : گفתי ۴ - پ : سپه ۵ - کل د : که و مه آسمان زاوشد هراسان ، اک : که مه در آسمان زوشد هراسان ، اس : که مه در آسمان زو بود ترسان ، گک : ماه و خورشید ۶ - اک کل : ولیکن سیل پیل واژدها بنود، اس : ولیکن سیل شیرواژدها بود، گک : بیت حذف شده است ۷ - پ : اضافه دارد : همی آمد یکی جیشی چو دریا که موجش کوه را می برد از جا ۸ - اک کل : کشور شاه ۹ - پ : چون ۱۰ - پ : چون، گک : بیت حذف شده است ۱۱ - اس : گفتار اندر کارزار کردن شاه موبد با ویرو ، اک کل : عنوان حذف شده است ۱۲ - پ : خاوران ۱۳ - گک : سپیده دم

	دو کوس کین بغرید از دو درگاه	به جنگ آمد دو لشکر پیش دو شاه ^۱
	نه کوس جنگ بود آن دیو کین بود	که پر کین گشت هرک آن بانگ بشنود ^۲
۵	عدیل صور شد نای دمنده	تیره ^۳ مرده را می کرد زنده ^۴
	چنان کز بانگ رعد نوبهاران ^۵	برون آید بهار از شاخساران ^۶
	به بانگ کوس ^۷ کین ^۸ آمد همیدون	ز لشکر گه بهار جنگ بیرون
	به قلب اندر دهل فریاد خوانان	که بشتابید هین ای جان ستانان ^۹
۱۰	در آن فریاد صنج ^{۱۰} او را عدیلی	چو قوالان سرایان با سپیلی ^{۱۱}
	هم آن شیپور ^{۱۲} بر صد راه نالان ^{۱۳}	بسان بلبل اندر آبسالان ^{۱۴}
	خروشان گاو دم با او به یک جا ^{۱۵}	چو با هم دو سراینده به همتا ^{۱۶}
	ز پیش آنکه بی جان گشت یک تن	همی کرد از ^{۱۷} شگفتی بوق شیون
	به چنگ ^{۱۸} جنگجویان تیغ رخشان	همی خندید هم بر جان ایشان
	صف جوشن ووران بر روی صحرا	چو کوه اندر میان موج دریا ^{۱۹}
	به موج اندر دلیران چون نهنگان	به کوه اندر سواران چون پلنگان
۱۵	همان مردم کجا فرزانه بودند	به دشت جنگ چون ^{۲۰} دیوانه بودند

۱- اک کل اس اضافه دارد :

سپاه و جنگ در پیشش دو بالا هم از شب هم ز بام گیتی آرا
 (اس: بالای، آرای) ۲- اک: که بر کس کشت هر کس نام بشنود، کل: که مرگش کشت،
 اس: هر کس بانگ ۳- پ: نبرد، اس: نبردش ۴- اک کل اس: اضافه دارد :
 تیره همچو رعد نوبهاران دمان شد ابراز گورد سواران
 (اس: برون آمد بهاران و پروباران)، گک: بیت حذف شده است ۵- اک کل اس: نوبهاری
 ۶- اک کل اس: شاخساری ۷- اس: رعد ۸- اک کل: ز بانگ او برون
 ۹- اک کل: از جان شتابان ۱۰- کل اس: صبح ۱۱- کل اس: چوقوالی
 سرایان بارسیلی، اک: چوقوالی سراپا بارسیلی، گک: بیت حذف شده است ۱۲- پ
 ستور ۱۳- اس: همان اسفید مهره زار نالان ۱۴- اک: آبساران، گک: بیت
 حذف شده است ۱۵- اس: جای ۱۶- اک کل: چنان چون دو سراینده به هم پا، اس: بهم
 نای، گک: بیت حذف شده است ۱۷- اک کل: گفتای، اس: کردای ۱۸-
 اک کل اس: بدست ۱۹- اک کل: بیت حذف شده است ۲۰- اس: بر
 اک: جنگجو

	کجا دیوانه ای باشد به هرباب نه از نیزه بترسد نی ز شمشیر در آن صحرا یلان بودند چونین نترسیدند از مردن گه جنگ هوا چون بیشهٔ دد ^۱ بود یکسر چو سروستان شده دشت از درفشان فراز هریکی زرین یکی مرغ به زیر باز ^۲ در شیر نکو ^۳ رنگ پی پیلان و سم باد پایان زمین از زیر ایشان شد بر افراز نبودش جای بنشستن به گیهان بسا اسپ سیاه و مرد برنا دلور آمد از بد دل پدیدار یکی را گونه شد ^۴ هم رنگ دینار چو آمد هر دو لشکر تنگ در هم تو گفתי ناگهان دو کوه پولاد پیمبر شد میان هر دو لشکر رسولانی که از ^۵ دل راه جستند به هر خانه که منزلگاه کردند		
۲۵	که نز آتش پرهیزد نه از آب نه از پیلان بیندیشد نه از شیر فدای نام کرده جان شیرین ز نام بسد بترسیدند و از ننگ زبیر و شیر و گرگ و خوگ ^۶ پیکر ^۷ ز ^۸ دیبای درفشان مه ^۹ درفشان عقاب و باز با طاووس و سیمرخ ^{۱۰} تو گفתי شیر دارد باز ^{۱۱} در چنگ شده آتش فشانان سنگ سایان به گردون رفت و پس آمد ازوباز ^{۱۲} همی شد در دهان و چشم ایشان ^{۱۳} که گشت از گرد خنگ و پیرسیما ^{۱۴} که این باخرمی بسد آن به تیمار یکی را چهره ^{۱۵} شد مانند گلنار ز کین بردند گردان حمله برهم ^{۱۶} در آن صحرا به یکدیگر در ^{۱۷} افتاد خدنگ چار پر و خشت سه پر همی در ^{۱۸} چشم یا در ^{۱۹} دل نشستند ز خانه که خدایش را بیردند	۴۶ مج	۶۱ می
۳۵		۲۲ پ	۲۵ ک
		۳۸ اس	

کل ۳۹
اس ۲۷ ب

۱- اس: نی ۲- اک کل: گرگ پیل، پ: گرگ خوگ ۳- اس: زبس نیزه
که بود افراشته بر ۴- اک کل: چو ۵- پ: نز ۶- اس: عقاب و باشه
و شاهین و سیمرخ ۷- اک کل: ماه ۸- کل: آبگون ۹- اک کل: ماه،
اس: باز دارد شیر، گد: بیت حذف شده است ۱۰- پ: آمد بر زمین باز ۱۱-
گد: بیت حذف شده است ۱۲- اک کل: بیت حذف شده است ۱۳- اک کل:
بد ۱۴- اک کل اس: گونه ۱۵- اس: بیت حذف شده است ۱۶- اک
کل اس: بر ۱۷- اک کل اس: در ۱۸- اس: بر

- ۳۵ مضاف جنگ و بیم جان چنان شد^۱ برادر از^۲ برادر گشت بیزار
 بجز بازو ندیدند ایچ^۳ یاور هر آن کس را که بازو یاوری کرد
 تو گفتی جنگیان کارنده گشتند سخن گویان همه خاموش بودند
- ۴۰ کسی نشنید آوازی در آن جای گهی انسدر زره شد تیغ چون آب
 گهی رفتی سنان چون عشق در بر همی دانست گفتی تیغ خونخوار
 بدان راهی کجا تیغ انسرون شد چو میغی^۷ بود تیغ هننوانسی
 چو شاخ^۸ مرد بروی برگ گلنار به رزم^۹ اندر چو درزی بود ژوپین
 چو بر جان دلیران شد قضا چیر چو بر رزم^{۱۲} دلیران تنگ شد روز
- ۴۵ در آن انبوه گردان و سواران گرامی باب ویسه گرد قارن
 به گرد قارن از گردان وپرو که رستاخیز مردم را عیان شد^۱
 بجز کردار خود کس را نبدیدار بجز خنجر ندیدند ایچ داور
 به کام خویش خنجر^۴ داوری کرد همه^۵ در چشم و دل پولاد کشتند
 چو هشیاران همه بیهوش بودند مگر آواز^۶ کوس و ناله^۷ نای
 کله ۴۰ گهی در دیدگان شد تیر چون خواب گهی رفتی تیر چون هوش در سر
 می ۶۲ که جان در تن کجا بنهاد دادار ز مردم هم بدان ره جان بیرون شد
 حج ۴۷ ازو بارنده سیل ارغوانی چو برگ نار بروی^۸ دانه نار
 پ ۳۲ همی جنگ آوران را دوخت برزین^{۱۰} یکی گور دمنده شد یکی شیر^{۱۱}
 س ۳۸ یکی غرم^{۱۲} دونه شد یکی یوز وز آن شمشیر زخم و تیر باران
 ک ۲۶ به زاری کشته شد بر دست دشمن صد و سی گرد کشته گشت با او
- ۱- الکل: بود، اس: گشت ۲- اس: برادر را ۳- اس: آنچه ۴- پ
 اس: به کامش خنجر اورا ۵- الکل: همی ۶- الکل اس: فریاد ۷-
 پ الکل: سوسن ۸- اس: و بروی، گک: سه بیت حذف شده است ۹- اس:
 به جنگ ۱۰- الکل اس: اضافه دارد:
 چو دزدی نقب زن خشت سیه بر دلیران را همی زد نقب در بر
 ۱۱- الکل اس: اضافه دارد:
 در آن انبوه گردان و سواران در آن شمشیر زخم تیر باران
 (در اس: پس از بیت آتی) ۱۲- الکل اس: جنگ

۵۵ ز خون رودی به گردش ارغوانی
 به گسرد ژاله برگ لاله بارید^۱
 به گردقارن اندر کشته بسیار
 به زاری کشته با خسواری فتاده^۲
 که از جنگ آوران زشتست کندی
 وزین کشته یلان افتاده در پیش
 ۶۰ که دشمن شادگشت از مرگ^۴ ایشان
 که ریش پسر او گشتست خونین
 ز لشکر نیست او را کینه خواهی
 سیه شد روزگار شادکامی^۶
 کنون در باختر گردد نهانی^۷
 ۶۵ نکرده دشمنانش را بنفرین
 جهان گردد هم کنون تنگ و تاریک^۸
 بسی جنگ آوری کردید و افسون^{۱۰}
 هنوز این موبد جادو به جایست
 به تندی ازدها کسردار باشید
 ۷۰ به کینه رستخیز او را نمودن
 روان قارن از وی شاد کردن
 ز مردی پردلی را هیچ ننهفت^{۱۱}

ز کشته پشته ای شد زعفرانی
 تو گفنی چرخ زرین ژاله بارید
 چو ویرو دید گردان را چنان زار
 همه جان بر سر جاننش نهاده
 بگفت آزادگانش را به تندی
 شما را شرم باد از کرده خویش
 نبینید^۳ این همه یاران و خویشان
 ز قارن تان نیفزاید همی^۵ کین
 بدین زاری بکشتستند شاهی
 فرو شد آفتاب نیک نامی
 بت رسم کافتاب آسمانی
 ۳۳۳ من از بد خواه او ناخواسته کین
 همی بینید کامد شب به نزدیک
 شما از بسامدادان^۹ تا به کنون
 هنوز این پیکر وارون^{۱۱} به پایست
 کنون با من زمانی یار باشید
 ۲۶۴ که من زنگ از گهر خواهم زدودن
 ۴۸ جهان را از بدش آزاد کردن
 چو ویرو با دلیران این سخن گفت

۴۱ک

می ۶۳
اس ۳۹ر

۳۳۳

۲۶۴ب

۴۸ج

۱- الك كل اس: اضافه دارد :

چنان زری فسرده بسود پشته
 (اس : روزی فسرده ، زر بد)
 ۲- پ اس : بخواری کشته و زار افتاده ۳- پ
 اس، به بینید ۴- پ: خون ۵- الك كل: همین ۶- گ: بیت حذف شده است
 ۷- الك كل: بیت حذف شده است ۸- الك كل: پیش از دو بیت ۹- پ : نامداران
 ۱۰- پ : ایدون ۱۱- كل: واژون ، گ: بیت حذف شده است ۱۲- الك كل
 اس : بیت حذف شده است

<p>۳۹۹ س ۶۴ می ۳۳۲ پ</p>	<p>ستوده خاصگان و نامداران چو آتش در سپاه^۱ دشمن افتاد کجا او را به مردی بست نتوان همیدون بازی گردان به سر بود نه مرد جنگ روی^۲ خویش و پیوند^۳ ز کینه دوست از دشمن بتر بود^۴ که پیش از شب رسیدن شب در آمد به گرد انباشته شد چشمه هور برادر را برادر کرد خسته به تیغش سر همی از تن بینداخت برو بر مرغ مسرد^۵ تیغ زن بود برسته^۶ از دو چشم شور بختان^۷ به پیشش پرده گشته خود^۸ و جوشن^۹ درخت زندگانی را بیرید زمین از خون مردم چون میستان^{۱۰} جهان پر دود و آتش بود هموار^{۱۱} سر جنگاوران می ریخت چون برگ چو دست و پای ایشان بود چوگان^{۱۲}</p>	<p>۷۵ ۸۵ ۸۵ ۹۵</p> <p>پس آنکه با پسندیده سواران ز صف خویش بیرون تاخت چون باد ز تندی بود همچون سیل طوفان سخن آنجا به شمشیر و تبر بود نکرد از بن پدر آزرم فرزند برادر با برادر کینه ور بود یکی تاریکی از گیتی بر آمد در آن دم گشت مردم پاك^{۱۳} شبکور چو اندر گردش دیدار بسته پدر فرزند خود را باز شناخت سنان نیزه گفتی با بزن بود خدنگ چارپر همچون درختان درخت زندگانی رسته از تن چو خنجر پرده را بر تن^{۱۴} بدرید هوا از نيزه گشته چون نیستان^{۱۵} ز بس گرزو^{۱۶} ز بس شمشیر خونبار^{۱۷} تو گفتی همچو باد تند شد مرگ سر جنگاوران چون^{۱۸} گوی میدان</p>
----------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

۱- اس: میان ۲- الك كل: دور ۳- الك كل: پیش از دو بیت ۴- الك كل: بیت حذف شده است ۵- الك كل: در آن شب گشت مردم جمله، اس: در آن شب گشت مردم پاك، گك: بیت حذف شده است ۶- اس پ: گرد ۷- پ اس: برستند ۸- گك: بیت حذف شده است ۹- الك كل: نرو گشته تیغ ۱۰- گك: این بیت و سه بیت آتی حذف شده است ۱۱- الك: ز آهن، اس: برهم، كل: راه تیز ۱۲- الك كل: گشته همچو میستان ۱۳- گك: پیش از دو بیت ۱۴- الك كل اس: گرد و ۱۵- الك كل اس ت: خونخوار ۱۶- ت: هنوار ۱۷- اس: بد ۱۸- الك كل: بیت حذف شده است

۲۷۵ا

یلان را مرگ بر گل خوابنیده

۴۰۵س

چو خورشید فلک^۲ در باختر شد

۴۹مح

تو گفتی بخت موبد بود خورشید

ز شب آن را ستوهی بد^۳ به گردون

هم آن بینندگان را شد ز دیدار

چو شاهنشه زدشت جنگ برگشت

یکی بدبخت و خسته شد به زاری

می ۶۵
پ ۳۴چو سروستان سغد^۱ از بن بریده

چو روی عاشقان هم رنگ زر شد

جهان از فر^۲ او^۳ برید آمیدز دشمن بود موبد را همیدون^۵

هم این کوشندگان را شد ز هنجار

جهان بر خیل او^۶ زیر و زبر گشت^۷یکی بدروز و کشته شد به خواری^۸نرستی^۹ جان شاهنشه از آن ننگز^{۱۰} تاریکی بد او را روشنایی

کشید از دینور سوی سپاهان

نه از گردان و سالاران او کس

به دام^{۱۱} ننگ و رسوایی در آویختدگر آزار^{۱۳} او جستن نیارد^{۱۴}دگرگون بود حکم آسمانی^{۱۵}بدید^{۱۶} از بخت کام نیکخواهانگرفته از سپاهش دشت تارم^{۱۷}

میانجی گرنه شب بودی در آن جنگ

نمودش تیره شب راه رهایی

عنان بر تافت از راه خراسان

نه و پرو خود مرو را آمد از پس

گمان بودش^{۱۱} که شاهنشاه بگریخت

دگر لشکر به کوهستان نیارد

دگرگون بود و پرو را گمانی

چو و پرو چیره شد بر شاه شاهان

در آمد لشکری از کوه دیسلم

۱- پ: سروبوستان ۲- اک کل: جهان ۳- اک: موبد ۴- اس: شد

۵- اک کل: زموبد بود دشمن را همیدون، گ: این بیت و پنج بیت آتی حذف شده است

۶- اک کل اس: دوستان ۷- پ: اضافه دارد عنوان: هزیمت شدن شاه موبد از و پرو

۸- پ: یکی بدروز جسته شد به خواری

اس: یکی بدبخت شد کشته به زاری

۹- می کل: برستی ۱۰- پ: که ۱۱- کل اس: بردش ۱۲- پ: بنام

۱۳- اک کل: دگرزه رزم ۱۴- اس: ز ننگ جاودان سر بر ندارد ۱۵- اک کل:

بیت حذف شده است ۱۶- اس: ندید ۱۷- پ: گرفتند آن سپه تادشت تارم: گ: ←

	سپهداری که آنجا بود بگریخت	ابا دیلم ^۱ به کوشش در ^۲ نیاویخت
	کجا دشمنش پر مایه کسی ^۳ بود	مرو را زان زمین لشکر بسی ^۴ بود
۱۱۰	چو آگه شد ^۵ از آن بد خواه و ویرو	شگفت آمدش کار چرخ بدخو
	که باشد کام و نازش ^۶ جفت تیمار	چو روز روشنست ^۷ جفت شب تار
	نه بی رنج است او را شادمانی ^۸	نه بی مرگست او را زندگانی
	بدو در انده از شادی فزونست	دل دانا به دست او زبونست ^۹
	چو از موبد یکی شادیش بنمود	به بدخواه دگر شادیش بر بود ^{۱۰}
	سپاهی شد از او پویان به راهی ^{۱۱}	ز دیگر سو فراز ^{۱۲} آمد سپاهی
۱۱۵	هنوزش بود خون آلود خنجر	هنوزش بود گرد آلود پیکر
	دگر ره کار جنگ دشمنان ساخت	دگر ره پیکر کینه بر افراخت ^{۱۳}
	دگر ره خنجر پر خون بر آهیخت	به جنگ شاه دیلم ^{۱۴} لشکرانگیخت ^{۱۵}
	چو ویرو رفت با لشکر بدان راه	ز کارش آگهی آمد بر شاه
	شهنشه در زمان از راه برگشت	براه اندر تو گفتی پرور گشت ^{۱۶}
۱۲۰	چنان بشتاب لشکر را همی راند	که باد ^{۱۷} اندر هوازو باز پس ماند
	به گوراب آمد ^{۱۸} و آورد لشکر	که آنجا بود ویس ماه پیکر

← اضافه دارد: و هنوز از اسب پیاده نشده بود که تعداد بی شمار از دیلمیان و گلانیان و کیانیان (؟) بیشتر از ریگ بیابان و موی حیوانات و قطره های باران و برگ درختان بر او حمله کردند

۱- پ اس: دشمن ۲- اس: بر ۳- اک: پر مایه شبی ۴- اک کل: لشکر کشی ۵- اک کل اس: گشت ۶- اک کل: کام مارش ۷- اک کل اس: روشنست ۸- پ: نه بی غم چرخ دارد شادمانی، گک: بیت حذف شده است ۹- اک کل: این بیت و ۱۷ بیت آتی حذف شده است ۱۰- اس: انده بفرود ۱۱- اس: سپاهی شلستوه از وی به راهی، گک: بیت حذف شده است ۱۲- اس: سوش آمد ۱۳- اس: دگر ره خنجر را پیکر بر افراخت، گک: بیت حذف شده است ۱۴- اس: دیگر ۱۵- اس: آهیخت، اس: پس از بیت آتی ۱۶- اس: براه اندر چنان ۱۷- اس: باز ۱۸- اس: بگورآبه فرو آورد

آمدن شاه موید به گوراب به جهت ویس^۱

تن خود دید همچون مرغ در دام ^۲	چو خورشید بتان ویس دلارام	۴۱ س
ز نرگس بر سمن گوهر پراگند	به فندق مشک را از سیم برکند	
به زاری نیست در گیتی مرا جفت	خروشان زار بادایه ^۳ همی گفت	
ندانم چاره خویش از که جویم	ندانم زاری خود با که گویم ^۴	
۵ ز بیداد جهان داد از که خواهم	بدین هنگام فریاد از که خواهم	
ز موید جان خود ^۵ را چون رهانم	به ویرو خویشان را چون رسانم	۶۷ می
که تا زادم به سختی او فنادم	به چه روز و به چه طالع بزادم	
ز پیش از آنکه ^۶ دیدم کام دشمن	چرا من جان ندامد پیش قارن	
بماندم من چنین ناکام و رنجور ^۷	پدر مرد و برادر شد ز من دور	} الک ۲۸ ر پ ۳۵
۱۰ چه خواهم دید گر زین پس بمانم	ز بدبختی چه بد دیدم ندانم	
که ناکام او فتم در دست موید	ازین بد تر چه باشد مرا بد ^۸	
نه در سختی مرا یاور بود کس ^۹	چو بخروشم خروشم نشود کس	
به کام دشمنان از دوستان دور	بوم تا من زیم حیران و رنجور ^{۱۰}	
همی بارید بر رخ سیل خونین ^{۱۱}	همی گفت آن صنم با دایه چونین	

۱ - اس : گفتار اندر رسول فرستادن موید بنزدیک ویس ، گک : محاصره موید قلعه‌ی ویرورا و گفتگوی با ویس ۲ - اس : اضافه دارد
 پدر کشته برادر رفته از پیش جگر خسته بتهایی و دل ریش
 ۳ - اس : مادر ۴ - اس : ندانم راز خود با کی بگویم ۵ - اس : خویشان را
 ۶ - اس : ز پیش آنکه ۷ - پ :
 پدر کشته برادر رفته از پیش بمانده من چنین تنها و دلریش ،
 الک کل : من اکنون مانده‌ام بی جان و رنجور ۸ - اس : چه بد باشد روانم را چنین
 بد ، الک کل : بیت حذف شده است ۹ - اس : خدایا زین غمان فریاد من رس ، اس : پیش
 از دو بیت ۱۰ - اس : مهجور ۱۱ - پ : بربراشک خونین ، اس : همی بارید
 بر رخ اشک خونین ، پ : اضافه دارد عنوان : رسول فرستادن شاه موید نزد ویس

} اس ۱ ۵۱ع	پیام آورد ازو نزدیک آن ماه ز نیکویی بدان رخسار ^۳ درخور که دل خرسند کن ای ماه ماهان ^۴ مکن از ^۵ ماه تابان عنبرین موی ^۶ ز تقدیری که یزدان کرد رستن ^۷ که کوشی با قضای آسمانی چه سود آید ترا از کوشش ^۸ سخت ترا جز صبر دیگر ^۹ نیست ^{۱۰} درمان کجا در مهر ^{۱۱} تو بیدل شدستم ترا از معن بر آید کام ^{۱۲} بسیار کزین پس مان دوسر باشد یکی جان به فرمان تو گویم هر چه گویم ^{۱۳} کم و بیش ^{۱۴} به دست تو سپارم که بر روی تورشک آردمه و خور ^{۱۵} شبستان مرا بانو تو باشی ^{۱۶} ز نام تو بیفزاید مرا نام ^{۱۷}	۱۵ رسولی آمد از پیش ^۱ شهنشاه سخنهای به شیرینی ^۲ چو شکر [چنین دادش پیام از شاه شاهان مزن پیلستکین ^۳ دو دست بر روی ^۴ که نتوانی ز بند چرخ جستن ^۵ نگر تا در دلت ناری ^۶ گمانی اگر خواهد به من دادن ترا بخت قضا رفت و قلم بنوشت فرمان من از بهر تو ایدر آمدستم اگر باشی به نیکی مر مرا یار ۲۵ کنم با تو به مهر امروز پیمان همه کامی ز خشنودیت جویم کلید گنجها پیش تو آرم [چنان دارم ترا با زر ^۷ و زیور دل و جان مرا دارو تو باشی ۳۰ ز کام تو بیاراید مرا کام
---------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

می ۶۸

پ ۲۳۵

ک ۲۸۱

} اس ۴۲
کل ۴۴

۱- اذکل: رسول آمد نزدیک ۲- اذکل: ز شیرینی ۳- اذکل: به زیبائی در آن رخساره،
 گت: بیت حذف شده است ۴- پ: بیت حذف شده است ۵- اذ: چون پیل کهن
 ۶- اس: مزن ماها تومشکین دست بر روی ۷- اس: ای ۸- گت: بیت حذف
 شده است ۹- اذکل اس: رستن ۱۰- اذکل اس: جستن ۱۱- اذکل
 اس: ناید ۱۲- اذکل: ترازین کوشش ۱۳- پ اذکل: کردن ۱۴- اذکل
 کل اس: چیست ۱۵- اذکل: عشق ۱۶- کل: کار ۱۷- گت: این بیت
 و بیت آتی حذف شده است ۱۸- اس: کمابیش ۱۹- پ: بیت حذف شده است
 ۲۰- اذکل اس: اضافه دارد:

چو جان و دل ترا دادم سراسر چه باشد گر دهم دینار و گوهر
 ۲۱- گت: من از تو به کام دل خومیرسم و توازمن مشهور و نامدار میشوی

بدین پیمان کنم با تو یکی^۱ بند
همی تا جان من باشد به تن در
درستیها به مهر و خط و^۲ سوگند
ترا با جان خود^۳ دارم برابر

جواب دادن ویس رسول شاه موبدرا^۴

چو ویس دلبر این پیغام بشنید
حریرین جامه را برتن زدش چاک^۶
چو او زد چاک بر تن پرنیانش
هوای فتنه عشقی^۸ نهیبی
حریری قاقمی خزی پرنندی
چو جامه چاک زد ماه دو هفته
به نوشین لب جوایی داد چون سنگ^{۱۰}
بدو گفت این پیام بد شنیدم
کنون رو موبد فرتوت را گوی
مبرزین بیش در امید من رنج
[مرا کاری^{۱۱} به رایت رهنمایست
نگر تا تا تو نپنداری که هرگز
و یا هرگز تو از من شاد باشی
مرا و پرو خداوندست^{۱۴} و شاهست

تو گفתי زو بسی^۵ دشنام بشنید
بلورین سینه را می کوفت بی باک^۷
پدید آمد ز گردن تا میانش
بنای تن گسادی دلقریبی
خرد بر صبر سوزی خواب بندی
پدید آورد نسرین شکفته^۹
به روی مهر بر زد خنجر جنگ
وزو زهر گزاینده چشیدم
به میدان درمیگن با^{۱۱} بلا گوی
به باد یافه کاری بر مده گنج
بدانستم که رایت تا چه جایست^{۱۳}
مرا زنده به زیر آری ازین دز
و گر چه جادوی استاد باشی
به بالا سرو و از دیدار ماهست

۲۵ ص

۶۹ می

{ اس ۴۲ پ
پ ۳۶ ر

ک ۲۹ ر

۱- پ اس: بسی، گد: بیت حذف شده است ۴- اک کل: به خط و عهدو ۳-
اک کل: وتن ۴- اس: موبدرا به تندی، گد اک کل: عنوان حذف شده است ۵-
اک کل: دوصد ۶- اک کل: پرندین جامه را بر تنش زد چاک، اس: بیت حذف شده
است ۷- گد: خاک و خاکستر بر سر ریخت و با مشت صورت و سینه خود را کبود کرد
۸- اک کل اس: رنجی ۹- گد: چنان آشفته و دیوانه شد که از رسول هم شرم نکرد
۱۰- اس: تنگ، گد: مانند زرداب ۱۱- پ: از ۱۲- اک کل: مرا کارت،
رایت چه رایست ۱۳- پ: بیت حذف شده است ۱۴- اک کل اس: برادر هست

<p>۱۵</p> <p>مرا او مهتر و فرخ برادر درین گیتی به جای او که بینم تو هرگز کام خویش از من نبینی کجا من با برادر یار گشتم مرا تا هست سرو خویش و شمشاد و گر ویرو مرا بر سر نبودی تو^۴ قارن را بدان زاری بکشتی مرا کشته بود باب دلاور کجا اندر خورد پیوند جویی من از پیوند جان سیرم بدین درد چو ویرو نیست در گیتی مرا کس چو کار وی بدین بنیاد باشد و گر با او خورم در مهر زنه‌ار من از دادار ترسم با جوانی بترس از بخردی از داد^{۱۱} داور مرا پیرایه و دیسبا و دینار به پیرایه مرا مفرب دیگر</p>	<p>۲۵</p> <p>۳۰</p>
<p>من او را نیز جفت و نیک^۱ خواهر برو بر دیگری را کی گزینم و گر خود^۲ جاودان اینجا نشینی^۲ ز مهر دیگران بیزار گشتم چرا آرم ز بید دیگران یاد مرا مهر تو هم در خور نبودی نبخشودی بر آن پیر بهستی که دارم خود ازو بنیاد و گوهر^۵ تو این پیغام یافه^۶ چند گویی کزو^۷ تا من زیم غم بایدم خورد ز پیوندم نباشد^۸ شاد ازین پس کسی دیگر ز من چون شاد باشد^۹ چه عذر آرم بدان سر پیش دادار^{۱۰} نترسی تو که پیر ناتوانی کجا این ترس پیران را نکوتر^{۱۱} فراوان است گنج و شهر بسیار^{۱۲} که داد ایزد مرا پیرایه بی‌مر</p>	<p>۴۵</p> <p>۷۰</p> <p>اس ۴۳ ر } ۳۶۳ ۵۳</p>

۱- اذ کل : نیز، گد : بیت حذف شده است
 ۲- اس : تا
 ۳- اذ کل : بیت حذف شده است
 ۴- اذ کل اس : که
 ۵- اذ کل : مرا کشته پدر رفته برادر، اس :
 همه بامن زیک بنیاد و گوهر ، گد : ز ناشویی بامن نشانه دیوانگی توست
 ۶- اذ کل :
 بدین پیوند یافه ، گد : بیت حذف شده است
 ۷- اذ کل : کزین ، گد : من چگونه
 بزنی تو در آیم که حتی از نظر کردن بر تو دچار رنج میشوم
 ۸- پ : نباشی
 ۹-
 گد : حالا چطور سرتو بسپارم که تو پیر و فرسوده هستی
 ۱۰- گد : بیت حذف شده است
 ۱۱- کل : از بخردی دادار
 ۱۲- گد : بیت حذف شده است
 ۱۳- پ : خداوند جهانم داد بسیار ، اذ کل : فراوانست درو گنج شهوار ، گد : مرا جامه و درو گوهر و شهر بسیار است

ب۲۹۴

مرا تا مرگه قارن یباد باشد
 اگر بفریدم دیبا و دینار^۱
 و گر من زین همه پیرایه شادم
 نه بشکوهد دل من زین سپاهت
 تو نیز از من مدار امید پیوند
 چو بر چیز کسان امید داری
 به دیدارم چنین تا کسی شتابی
 و گر گیتی به رویم سختی آرد
 تو از پیوند من شادی^۶ نبینی
 برادر کاو مرا جفت گزید دست
 تو بیگانه ز من چون کام یابی
 تن سیمین برادر را ندادم
 ترا ای ساده دل چون داد خواهم
 بلرزم چون بیندیشم ز نامت
 میان ما چو این کینه در افتاد
 اگر چه پادشاه و کامرانی^{۱۱}
 نپیوندند با هم مهر و کینه
 درخت تلخ هم تلخ آورد بر

کل ۴۶
ب ۴۲۳

می ۷۱

پ ۳۷۷

ز پیرایه دلسم کی شاد باشد
 نباشد بانوی بر من^۲ سزاوار
 نه از پشت پدر باشد^۳ نژادم
 نه نیز امید دارم بارگاهت^۴
 که امیدت نخواهد بد برومند
 ز نو میدی^۵ به روی آیدت خواری
 که نه هرگز تو بر من دست یابی
 مرا روزی به دست تو سپارد
 نه با من يك زمان خرم نشینی
 هنوز او کام خویش از من ندیدست
 و گر خود آفتاب و ماهتابی^۷
 کجا با او ز يك مادر بزادم
 که ویران شد به دستت جایگاهم
 بدین دل چون توانم جست^۸ کامت^۹
 نباشد نیز ما را دل به هم شاد^{۱۰}
 ز دشمن دوست کردن چون توانی^{۱۱}
 که^{۱۲} کین آهن بود مهر آبگینه^{۱۳}
 اگر چه مادهی آب شکر^{۱۴}

۱- پ: اگر بینم دگر دیا و دینار ۲- اس: مرا مرگه آنگهی باشد ۳-
 اس: آمد ۴- اذ کل: دارد در پناهت، اس: دارد پایگاهت، گک: بیت حذف شده است
 ۵- پ: به نو میدی ۶- اذ کل: تو از من هیچ شادی را ۷- اذ کل: و گر خود
 بر فلک چون آفتابی ۸- پ اذ کل: داد ۹- اذ کل:
 بلرزم چون براندیشم ز هجران چو گنجشکی که تر گردد ز باران
 ۱۰- گک: بیت حذف شده است ۱۱- مح: پادشاه کامرانی، اذ کل: پادشاه و
 کامرانی ۱۲- اذ کل: توانیم ۱۳- اذ کل: چو ۱۴- اذ کل: پس از
 بیت آتی ۱۵- پ: آب و شکر

۳۵

۴۰

۴۵

- ۵۰ به مهر آنکه بود با تو مرا ساز
 که باشد جفت بسا کبگک دری باز
 کرا بسا مهتری دانش بود یار
 کجا اندر خورد جفتی بدین زار^۱
 چه ورزیدن بسدین سان مهربانی^۲
 چه زهر ناب خوردن برگمانی^۳
 ترا چون بشنوی تلخ آید این پند
 چو بینی بار او شیرین تر از قند
 اگر فرزانه‌ای نیکو بیندیش
 که زود آید ترا گفتار من پیش
 چو خوی بد ترا روزی بد آرد
 پشیمانی خوری سودی^۴ ندارد^۵
- ۶۰ چو بشنید این سخن مرد شهنشاه
 برفت و شاه را زو آگهی داد
 شهنشه را فزون شد مهر در دل
 تو گفتمی شکرش بارید بر دل
 خوش آمد در^۶ دلش گفتار دلبر
 که کام دل ندید از من^۸ برادر
 همی گفت آن سخن ویسه همه راست
 وزین گفتار شه را خرمی خاست^۹
 کجا آن شب که ویرو بود داماد
 به دامادیش هر کس^{۱۰} خرم و شاد
 عروسش را پدید آمد یکی حال
 کزو داماد را وارونه شد^{۱۱} فال
 فرود^{۱۲} آمد قضای آسمانی
 که ایشان را بیست از^{۱۳} کامرانی^{۱۴}
 گشاد آن سیمتن را علت از تن
 به خون^{۱۵} آلسوده شد آزاده سوسن^{۱۶}
- ۱- گک : بیت حذف شده است ۲- اس : دوستگانی ۳- اک کل : بیت حذف شده است ۴- اس : پشیمانی ازین سودت ۵- پ : اضافه دارد عنوان : بازگشتن رسول شاه موبدرا از نزد ویس ۶- پ : شنیده پیش او کردش همه یاد ۷- اک کل : بر ۸- اس : وی ۹- اک کل : همی گفت آن دلارام این سخن راست ۱۰- اس : همی گفت آن دلارام این سخن راست ۱۱- کل : هر یک ۱۲- اک کل : وارون بدش ۱۳- اس : شادمانی ۱۴- اس : کامرانی ۱۵- اک کل : که خون ۱۶- گک : این بیت و بیت آتی حذف شده است

مج ۵۴

اک ۳۰

اس ۴۴

می ۷۲

پ ۳۷

- ۴۷ کل دو هفته ماه يك^۱ هفته چنان بود که گفتی کان یاقوت روان بود^۲ ۶۵
 زن مغ چون برین کردار باشد به صحبت مرد ازو^۳ بیزار باشد
 و گرزن حال ازو دارد نهانی همی تا ویس بست پیکر چنان بود
 عروس ارچند نغزو با وفا^۴ بود بر او گزرد^۵ حرام جاودانی^۶
 کجا داماد نادیده^۷ یکی کام جهان از دست موبد^۸ در فغان بود
 ز بس سختی^۹ که آمد پیش داماد عروسی با نهیب^{۱۰} و با بلا بود
 زبس زاری که آمد پیش لشکر جهان بنهاد بر راهش دو صد دام^{۱۱} ۷۰
 چراغی بود گفتی سور ویرو بشد داماد را دامادی^{۱۲} از یاد
 همه کس را برون شد شادی از سر برو زد ناگهان بادی به نیرو^{۱۳}

- ۷۳ می چو شاهنشاه حال ویس بشنود به جان اندر هوای ویس بفزود
 برادر بود او را دو گرامی یکی رامین و دیگر زرد نامی
 شهنشه پیش خواند آن هر دو ان را بر ایشان یاد کرد این^{۱۴} داستان را
 دل رامین ز گاه^{۱۵} کودکی باز هوای ویس را می داشتی راز^{۱۶}
 همی پرورد عشق ویس در جان ز مردم کرده حال خویش پنهان
 چو کشتی بود عشقش^{۱۷} پژمریده امید از آب^{۱۸} و از باران^{۱۹} بریده ۷۵

۱- اس: سه ۲- گک: اضافه(؟) دارد: دامادی ویرو دل خراش گشت اما چاره ای نداشت
 ۳- کل: شوی او، اک اس: شوی ازو ۴- اک کل اس: شود بروی ۵- گک: چون بر موبد معلوم شد که ویس هنوز با کره میباشد از شادی از هوش رفت و با بیصری
 راه چاره می جست تا بر او دست یابد ۶- پ: ویرو، گک: اضافه دارد: در این زمان
 لشکرهای موبد وارد شدند ۷- اک کل: بابها ۸- کل: عروسی را نهیب، گک:
 بیت حذف شده است ۹- اک کل: نارنده ۱۰- اک کل اس: اضافه دارد: بیت:
 عروسی بود چون خرم یکی باغ که بر دلها نهادندی ازو داغ
 ۱۱- مح: زاری ۱۲- گک: شاهی ۱۳- پ: اضافه دارد عنوان: مشورت کردن موبد
 با برادران بهر ویس ۱۴- اک کل اس: آن ۱۵- اک کل اس: راه ۱۶- کل: آرز ۱۷- کل اس: مهرش
 ۱۸- اک کل: باد ۱۹- اس: آب پیروزی

چو آمد با برادر سوی گوراب
 امید ویس عشقش را روان شد^۱
 چو تازه گشت مهر اندر روانش
 در آن هنگام وی را کرد پشتمی ۱۵
 کرا در دل فروزد مهر آتش
 برون آید زبان بیدل از بند
 زبان را دل بود بی شک نگهبان
 مباد آن کس که دارد بی دلی دوست
 چو رامین را هوا در دل^۲ بر آشفست ۱۵
 مبر شاها چنین رنج اندرین کار
 کزین کارت به روی^۳ آید بسی رنج
 چنین^۴ تخمی که در شوره فشانی
 نه هرگز ویس باشد دوستدارت
 چو گوهر جویی و بسیار پویی ۲۰
 چگونه دوستی جویی^۵ و پشتمی
 نه بشکوهد زیپگار و ز لشکر
 به بسیاری بلا او را بیایی
 چو در خانه بود دشمن ترا^۶ یار

۱- اک کل: امید عشق ویس در روان شد ۲- اس: در ۳- اک کل: گردد بدان
 ۴- گک: اضافه دارد: مبادا که کسی به چنین عشقی دچار شود زیرا که عشق چنین عیب بسیار
 دارد ۵- اس: به آیین ۶- اک کل: هوای دل ۷- پ: خسویش
 ۸- اک کل: به پیش ۹- اک کل: چو آن ۱۰- اک کل: باز ۱۱- اک
 کل: دوستی ۱۲- اک کل: زکارت ۱۳- اک کل: اس: چو نش ۱۴-
 اک کل: یایی ۱۵- اک کل: ترادشمن بود ۱۶- گک: اضافه دارد: اگر آب
 از خارج داخل خانه شود جلوگیری از آن ممکن است ولی اگر از داخل خانه بیرون آید بسیار
 مشکل است

{ کل ۴۸
 اس ۴۵ }

می ۷۴

اک ۳۱

پ ۲۸

مع ۵۶

- ۲۵ که تو پیری و آن^۱ دلبر جوانست
 جوان را هم جوان و پیر را پیر
 مرو را نیز باید همچنانی
 رسیدن تان به هم دشوار^۲ کارست
 ز دل در کن کزو شادی نبینی^۵
- ۳۵ نیابی درد خود را هیچ درمان^۷
 دلت هرگز نتابد^۸ زو بریدن
 نه نیز آرام یابی در جدایی
 کنار و قعر او هر دو نه پیدا است
 ولیکن گر^۹ بخواهی بد توان رست
- ۴۵ که هم فردا شود بر تو بلایی
 ولیکن زو نشاید جست بیرون^{۱۰}
 ازین گفتن همی سود تو جویم
 چو نیوشی ترا دارد زیانسی
 مرو را تلخ بود این پند شیرین
 که شکر تلخ باشد در دهانش^{۱۱}
- ۴۰ دهانش را شکر شیرین نمودی
 شهنشه را ز پندش مهر^{۱۳} افزود^{۱۴}
 بیفزاید شتابش^{۱۶} را ملامت
 هوا از سرزنش بر نار^{۱۷} گیرد^{۱۸}
- بتر کاری ترا با ویس آنست
 اگر جفتی همی گیری جز او گیر
 چنان چون مر ترا^۲ باید جوانی
 تو دی ماهی و آن دلبر بهارست
 و گریبی کام او^۴ با او نشینی
 همیشه باشی از^۶ کرده پشیمان
 بریدن زو بود پرده دریدن
 نه از تیمار او یابی رهایی
 مثال عشق خوبان همچو دریاست
 اگر خواهی درو آسان توان جست
 تو نیز اکنون همی جویی هوایی
 درو آسان توانی جستن اکنون
 اگر دانی که من می راست گویم
 ز من بنیوش پند مهربانسی
 چو بشنود این سخن موبد ز رامین
 چو بیماری بد اندر عشق جانش
 تنش را گر ز درد آهو^{۱۲} نبود
 اگر چه پند رامین مهر بر بود
 دل پر مهر^{۱۵} نپذیرد سلامت
 چو دل از دوستی زنگار گیرد

س۴۵

می ۷۵

کل ۴۹

{ ۳۱۶ پ
 ۳۹ پ }

س۴۶

۱- اس: او ۲- گک: پیرا ۳- پ: بسیار ۴- مح: از ۵- می: بینی
 ۶- مح: او ۷- اس: جدایی را نیابی هیچ درمان ۸- اک: نباید، اس: نیارد، پ:
 نیاید ۹- اس: چون ۱۰- گک: بیت حذف شده است ۱۱- کل: زبانش
 ۱۲- پ: آیین، گک: بیت حذف شده است ۱۳- اس: بند ۱۴- اک کل اس:
 بفزود ۱۵- اک کل: چو دل درمهر ۱۶- اک کل اس: ستایش ۱۷- اس:
 پرواز ۱۸- اک کل: هوا را سرزنش هموار گیرد

<p>شود عشق از ملامت صعب و دشخوار^۱ سپر پیشش جگر با او ستیز است^۲ بتفسد زو^۳ دل ارچه سرد باشد به جای سرزنش زو سنگ بارد و گر باشد^۴ به جای سنگ ژوپین مگر از عشق ورزیدن که نیکوست هوا را از دل عاشق نشوید^۵ هر آنک او نیست عاشق نیست مردم^۶ دلش را پند رامین بیشتر شد مرا با ویس چاره چیست بنگر بیفزایم به نیکی^۷ نام خود را به زشتی در جهان آواز گردم به شهرو بخش و بفریش به دینار پس آنگاهی به یزدانش بترسان گرفتاری روان را جاودانست چو در بند گنه باشد^۸ گرفتار چرا بشکستی آن پیمان که کردی</p>	<p>[چنان کز سال و مه تین شود مار ملامت بر جگر شمشیر تیزست ستیز آغاز عشق مرد باشد وگر میغی ز گیتی سر برآرد نترسد عاشق از باران سنگین هر آنچ ازوی^۵ ملامت خیزد آهوست به گفتاری که بدگویی بگوید چه باشد^۲ عشق را بدگوی کژدم^۸ چو مهر انسدر دل شه بیشتر شد نهانی گفت با دیگر برادر چه سازم تا بیایم کام خود را اگر نوید ازین دژ^{۱۱} باز گردم برادر گفت شاهها چیز بسیار به نیکویی امیدش ده فراوان بگو با این جهان دیگر جهانست چه عذر آرد روانت پیش دادار چو^{۱۳} گویندت چرا زنهار خوردی</p>	<p>۴۵ ۵۰ ۵۵ ۶۰</p>
<p>۵۷ جم پ ۳۹ می ۷۶ ک ۳۲ س ۵۰ اس ۴۶</p>		
<p>۱- پ : بیت حذف شده است ، اس : سخت دشوار ۲- پ : کجا بر عاشقان کردن ستیزست ، اس : جگر را از ۳- اس : در ، گنه : بیت حذف شده است ۴- اک کل د : بارد ۵- اک کل اس : هر آنچه ازوی ۶- پ : اضافه دارد : هوا چون آتشت و سرزنش باد چه سازد باد چون در آتش افتاد ز باد آتش فروزد هر زمانی به هر شعله ازو سوزد جهانی بین تا باد با آتش چسانست نصیحت بسر دل عاشق چنانست ۷- اک کل اس : باید ۸- اک کل اس : دردم ۹- اس : اضافه دارد عنوان : چاره آموختن زرد شاهرا و فریباندن شاه موید شهرو را ۱۰- اک کل : به گیتی ۱۱- می اک کل اس : در ۱۲- کل : باشی ۱۳- اس : چه</p>		

بمانی شرم زد^۱ در پیش داور
 از این گونه سخنها را بیارای
 بدین دو چیز بفریبند شاهان
 بدین هر دو^۵ فریید مرد هشیار
 نیننی هیچ کس را^۲ پشت و یاور
 به دینار و به دیسایش بپیرای^۳
 روا باشد که بفریبند ماهان^۴
 همه کس را به دینار و به گفتار^۶ ۶۵

نامه نوشتن هو بد نزد شهرو و فریقن به مال^۷

می ۷۷
 مح ۵۸

شهنشه را خوش آمد پاسخ زرد
 به نامه در سخنها گفت شیرین
 [فراوان دانش و گفتار زیبا
 که شهرو راه مینو را مفرموش ۳۰پ
 به یاد آور ز شرم جاودانت
 به یاد آور ز داور گاه^۴ دادار
 تودانی کاین جهان روزی^۶ سر آید ۳۷س
 همانگه نزد^۸ شهرو نامه ای کرد
 به گوهر کرده وی را گوهر آگین
 ز شیرینی سخنها فریسا^۹
 سخنهایم به گوش دلت^{۱۰} بنیوش^{۱۱}
 کجا از^{۱۲} دادگر بیند روانت^{۱۳} ۵
 زهول^{۱۵} دوزخ و فرجام کردار
 وزو رفته^{۱۷} جهانی دیگر آید

- ۱- کل: رو ۲- پ: نیایی هیچ گونه ، اس :
 بمانی شرم زد در پیش دادار از آن پیوند و سوگندت یسار آر
 ۳- اک کل :
 از این گونه سخنهایش (اک: سخنها) به پیرای به یاقوت و به دینارش بیارای
 اس: سخنها می ، اس : به دینار و به یاقوتش ، گد : دویت حذف شده است ۴- کل:
 شاهان ۵- کل : سه ۶- اک کل : به گفتار و به کردار و به دینار ۷- گد :
 نامه نوشتن موبد نزد شهرو ، اس کل : پس از بیت اول عنوان : نامه نوشتن شاه موبد به شهرو
 ۸- اس کل: سوی ۹- پ: بیت حذف شده است ۱۰- پ: اس: داد ۱۱- گد :
 این بیت و سه بیت آتی حذف شده است ۱۲- اس: خود ۱۳- اک کل: اضافه دارد:
 کجا با این جهان دیگر جهان است گرفتاری روان را جاودانست
 ۱۴- اک کل : داورهای ۱۵- اس: پول ۱۶- اک کل : برما ۱۷- اک
 کل: و زان پس مان ، اس : پس آنکه خود

	مخر ^۲ تیمار و درد جاودانی	بدین يك روزه كام این جهانی ^۱	
۳۳۳پ	مگو بر کام اهریمن سخن پاك ^۴	بدین سان پشت بر یزدان مكن پاك ^۳	
	که یزدان است با زنهار داران	مباش از جمله زنهار خواران	۱۵
۵۱کل	بران پیوند چون خوردیم سوگند ^۵	تو خود دانی که چون کردیم پیوند	
	نه ننگم من ^۶ ترا بر سر که نامم	نه دشمن کامم اکنون دوست کامم	
	به دل با دشمنانم یار گشتی	چرا از من چنین بیزار گشتی	
۷۸می	چرا اکنون به دیگر جفت دادی	تو این دختر به فر من بزادی	
	نگشت ^۷ از ویس و از پیوند اوشاد	بدان کز بخت من بود اینکه داماد	۱۵
	ز داد کردگار ^۸ این چون ^۹ سزیدی	به جفت من دگر کس چون رسیدی	
	که این بودست کار آسمانی	اگر نیکو بیندیشی بدانی	
۳۴۵پ	ازو شادی نبیند هیچ داماد ^{۱۰}	چو نام بند من بر ویس افتاد	
	همیدون دل ^{۱۱} از آن پیوند بردار ^{۱۲}	تو ^{۱۱} این پیوند نو را باد می‌دار ^{۱۲}	
۵۹مح	ز کین من رهاکن کثورت را ^{۱۵}	به من ده ماه پیکر دخترت را	۲۵
۳۴۷اس	گرفتاری ترا باشد در آن سر	به هر خونی که ما ریزیم ایدر	
	ز یزدان هیچ دست ار در ^{۱۶} دلت بیم	اگر یاور نه‌ای با دیو دژخیم	

۱- اک کل : درین دوروزه دورزندگانی (اک : بدین) ، اس : بدین دو روزه کام زندگانی

۲- اک اس : مخور ۳- اک کل : تالک ، اس : مگردان ۴- اس : به ترس از داور دادار یزدان ۵- پ : اضافه دارد

به من دادی نژاده دخترت را هنوزت در صدف می بود لولو چرا زان عهد و پیمان بازگشتی گد اس : اضافه دارد :

نو دختر را بمن آنگاه دادی

۶- اک کل اس : مر ۷- اک کل : نشد ۸- اک کل : دادگر ۹- اک

کل اس : کمی ۱۰- گد کل اک : بیت حذف شده است ۱۱- اک کل : پس

۱۲- اس : پس این پیوند را تو با پندار ، پ : یاد میدار ۱۳- کل : دلت ۱۴-

گد : بیت حذف شده است ۱۵- اک کل : بیت حذف شده است ۱۶- اک کل اس : اند

همان بهتر که این کینه بری
وگر نه بوم ماه از کین شود پست
به نادانی مدان این کینه را خرد
وگر زین^۲ کین به مهر من گرایی
سپارم پاک^۳ وی را دستگاهم^۴
تو باشی نیز بانو در کهستان
اگر ماندست لختی زندگانی
جهان از^۵ دست ما آسوده باشد
چو گیتی را به آسانی توان خورد

۲۵ که کس کین چنین را خرد نشمرد
کنم در دست ویرو پادشایی
بود مهتر سپهد بر سپاهم
چو باشد ویس بانو در خراسان^۵
گذاریمش به ناز و شادمانی^۶
۳۰ ز پرخاش و ستم پالوده^۸ باشد
چه باید باهمه کس دشمنی کرد^۹

۳۳۳ا

چو شاهنشاه ازین نامه پرداخت
به شهرو خواسته چندان فرستاد
صد اشتر بود با مهد و عماري
همیدون پانصد^{۱۳} اشتر بود پر بار
صد اسپ تازی و سیصد تخاره
دو صد سرو روان از چین و خلخ
به بالا هر یکی چون سرو سیمین
کمرها بر میان از گوهر ناب

۳۵ خزینه از گهر وز گنج^{۱۰} پرداخت
که نتوان کرد آن در دفتري یاد
دگر پانصد^{۱۱} ستر^{۱۲} بودند باری
برایشان بارها از جامه^{۱۴} شهوار
ز گوهر همچو گردون پر ستاره
بنفشه زلف و سنبل جعد^{۱۵} و گلرخ
برو بارنده هفتورنگ^{۱۶} و پروین^{۱۶}
به سر بر تاج زر و در^{۱۷} خوشاب^{۱۷}

۷۹ می

۴۱ پ

کل ۵۲
اس ۴۸ ر

۱- اک کل اس: پس ۲- اک کل: از ۳- پ: جمله ۴- اک کل: پایگام،
گک: بیت حذف شده است ۵- پ: در بیت مصراعها قلب است ۶- تا: سر آید
رنجهای این جهانی، اس: کامرانی ۷- اس: در ۸- اک کل: فرسوده
۹- پ: اضافه دارد عنوان: صفت آن خواسته که موبد به شهرو فرستاد ۱۰- اک کل
اس: جامه ۱۱- اک کل اس: سیصد ۱۲- گک: ستر ۱۳- کل: چند
۱۴- پ: برایشان بارهای در، اس: بدین سان بارها پر درو، گک: بیت حذف شده است
۱۵- اک کل: نرگس چشم ۱۶- گک اک کل: بیت حذف شده است، اس: رخساره همه
چون ماه و پروین ۱۷- گک: این بیت و چهار بیت آتی حذف شده است

ز رخسارش بدو در ^۱ گلستانی ^۲	بهاری بود ازان هر دلستانی	۴۵
سراسر چون دهن شان گوهر آگین ^۳	همه با یاره و با طوق زرین	
همان صد درج زرین ^۵ پر ز گوهر ^۶	دو صد زرینه افسر بود دیگر ^۴	
به سان ماه با زهره گه بام	بلورین بود و زرین هفتصد جام ^۷	
به گونه همچو نو بشکفته گلزار ^۸	دگر دیبای رومی بیست ^۸ خروار	۴۵
کجا از وصف و اندازه برون بود	جز این بسیار چیز گونه گون بود	
که نه موبد ^{۱۰} به شهرو برفشاندست ^{۱۱}	تو گفתי در جهان گوهر نماندست	
چه از گوهر چه از دیا و دینار ^{۱۲}	چو شهرو دید چندین گونه گون بار	
پسر را کرد و دختر را فراموش	ز بس نعمت چو مستان گشت بیهوش	
دلش زان نامه شد گفתי ^{۱۳} به دو نیم	ز یزدان نیز آمد در دلش بیم	
پس آنکه ماه تابان را بدو داد ^{۱۴}	چو گردون دیو شب را بند بگشاد	۵۵
بیامخت آنچه برج آسمان کرد	بران دز نیز شهرو همچنان کرد	
به دز در شد هم آنکه شاه دلشاد ^{۱۵}	کجا در گاه دز بر شاه بگشاد	

سیاه و سهمگین چون روز هجران

شبسی تاریک و آلوده به قطران

- ۱- اک کل : زرافشانی بدو در ، اس : ستوده
 به گیسو هر یکی مشکین کمندی
 به رخ هر یک چو ماه چارده ده
- ۳- اک کل : دهانش بود شیرین
 ۴- اک کل اس : پیکر
 ۵- کل : نسرین
- ۶- پ : اضافه دارد
 بریشان کرده مشک ناب و عنبر
- ۷- اک کل : بلورین هفتصد زرینه بد جام
 ۸- اس : شصت
 ۹- پ : گلزار ،
- کل : این بیت وسی و چهاربیت آتی حذف شده است
 ۱۰- اک اس : خسرو
 ۱۱- اس : اضافه دارد عنوان : سپردن شهرو و پس را به شاه موبد وصفت نحسی آن شب
 ۱۲- اک : چه ازدینار و ازدیبای شهوار ، اس : ازدینار بسیار
 ۱۳- پ : ناشکیبی شد ، اک :
 دلش زان بیم گفתי شد
 ۱۴- پ : پس آنکه ماه تابان را خبر داد ، گ : بیت حذف شده است
 ۱۵- پ : پس آنکه ماه تابان را خبر داد ، می : اضافه دارد عنوان : اندر صفت شب ، پ : اندر صفت شب و بردن موبد و پس را

- به روی چرخ بر چون توده^۱ نیل
 سیه چون انده و نازان^۲ چو امید
 تو گفתי شب به مغرب کنده بد^۳ چاه
 هسوا بر سوك او جامه سیه کرد
 سپه را سوی مغرب برد هموار
 سپساه آسمان اندر روا رو
 به سان چرخ ازرق چترش از بر^۴
 درنگی گشته و ایمن نشسته
 مه و خورشید هر دو رخ نهفته
 ستاره هر یکی بر جای مانده
 فلک چون آهنین دیوار گشته
 حمل با ثور کرده روی در روی
 ز بیم شیر مانده هر دو برجای
 دو پیکر باز چون دو یار در خواب
 به پای هر دو ان در خفته خرچنگ
 اسد در پیش خرچنگ ایستاده
 چو عاشق کرده خونین هر دو دیده
 زن دوشیزه را دو خوشه در دست
 ترازو را همه رشته گسسته
- ۵۵
 به روی خاک بر چون رای^۱ بر پیل
 فرو هشته چو پرده پیش خورشید
 به چاه افتاده ماه^۵ از چرخ ناگاه
 سپهر از^۶ هر سوی جمع سپه کرد
 که آنجا بود در چه مانده سالار
 شب آسوده^۷ به سان کام^۸ خسرو
 نگاریده همه چترش به گوهر^{۱۰}
 طناب خیمه را بر^{۱۱} کوه بسته
 به سان عاشق و معشوق خفته
 چو مروارید در مینا نشانده
 ستاره از روش بیزار گشته
 ز شیر آسمانی یافته بوی
 برفته روشن^{۱۲} از دست و از پای
 به یکدیگر بیچیده چو دولاب^{۱۳}
 تو گفתי بی روان^{۱۴} گشتست و بی چنگ^{۱۵}
 کمان کردار دم بر سر نهاده
 ز فر بگشاده چون نار کفیده^{۱۶}
 ز سستی مانده بر [يك] جای چون مست
 دو پله مانده و شاهین شکسته^{۱۷}
- ۶۵
 ۷۰

{ می ۸۱
 مج ۶۱ }

{ پ ۴۲
 اس ۴۹ }

۳۴۱

۱- اس: دودیر ۲- اس: خاک را چون خال ۳- اك: باران، اس: بازان،
 گ: دو بیت حذف شده است، پ: نازان ۴- اك: بر ۵- پ: مهر ۶- اس:
 سیه را ۷- اك: اس: آرامیده ۸- اس: چون نوکام ۹- اك: سان چتر
 زرین چرخش از بر ۱۰- گ: این بیت و سه بیت آتی حذف شده است ۱۱- اك:
 اندر ۱۲- اك: اس: روزشان ۱۳- اك: بیت حذف شده است ۱۴- اك:
 اس: بی روش ۱۵- اس: بی رنگ ۱۶- گ: بیت حذف شده است ۱۷-
 اس: دو کفه مانده و پله شکسته، اك: بیت حذف شده است

ز سستی همچو سرما خورده مردم ^۱	در آورده به هم کژدم سر و دم	
دوپای آزرده دست از جنگ مانده ^۲	کمان ور را کمان در چنگ مانده	
میان سبزه و لاله نهفته	بزه ^۳ از تیر ^۴ او ایمن بخته	۷۵
بزه ^۶ خسته ز ^۲ تیرش اوفتاده	ز ناگه بر بزه ^۵ تیری گشاده	
بمانده آبکش خیره ^۸ چو گمراه	فتاده آبکش را دلو در چاه	
تو گفتی ماهی است افتاده در دام	بمانده ماهی از رفتن به ناکام	
بر آوردی دگر ^۹ گونه شگفتی ^{۱۰}	فلک هرساعتی سازی گرفتی	
عجایبهای گوناگون نمودی	مشعدوار چابک دست بودی	۸۰
تو گفتی چرخ آن شب بوالعجب ^{۱۱} بود	ز بس صورت که پیدا کرد و بنمود	
به گرد قطب دنبالش چو پرچین ^{۱۳}	نمود اندر شمال ^{۱۲} خویش تین	
چو بچه پیش او از ^{۱۴} خرس کهتر	غنوده از پس او خرس مهتر	
به پیشش مرد بر زانو نشسته ^{۱۵}	زنی دیگر به زنجیری بسته	
دو پای خویش بر تیری ^{۱۶} نهاده ^{۱۷}	برابر کرگسی پر برگشاده	۸۵
به دست اندرش زرین طشت و خوانی	جوانمردی به سان پاسبانی	
یکی بط گردنش چون سرو آزاد	دو ماهی راست چون ^{۱۸} دو خیک پر باد	
یکی دیگر چو مار افسای با مار ^{۲۰}	یکی بی اسب همواره ^{۱۹} اعنان دار	
ستوری ^{۲۲} پیش او از بند رسته ^{۲۳}	یکی بر کرسی سیمین ^{۲۱} نشسته	

- ۱- اس : کژدم ، گک : چو سرما خورده مار ۲- اس : جنگ از دست مانده
 ۳- پ اک اس : بره ۴- اک : تیغ ۵- اک پ اس : بره ۶- پ اک : بره
 ۷- اک : به ، گک : این بیت حذف شده است ۸- اک : بمانده خیره و خسته
 ۹- الاکل : زهر ۱۰- گک : این بیت و بیست و نه بیت آتی حذف شده است ، پ : اضافه دارد :
 به مهره باختن چرخ سبه کار نو گفتی حقد بازی بود پر بار
 ۱۱- می : بلعجب ۱۲- اس : سماک ، کل : جمال ۱۳- اس کل : پروین
 ۱۴- پ اک : در ، اس : بیت حذف شده است ۱۵- اک کل اس : در بیت مصراعها
 قلب است ۱۶- کل : کرسی ۱۷- اک : خویشتن بر تیر نهاده ۱۸- اک
 کل : همچنان ۱۹- اک کل : پیوسته ۲۰- اک کل : بی مار ۲۱- اک کل :
 زرین ۲۲- اک کل : ستورش ۲۳- کل : خسته ، اک اس : جسته

- ۹۰ کله داری به پیشش ایستاده
 زبس پیچ وشکن چون جعدمویی^۲
 دو سگ در جستن خرگوش تازان
 کمر داری چو شاهی ایستاده
 مرو را کرده از یاقوت لنگر
 ۹۵ کلاغی در^۳ میان مرغزارې
 به جای می درو افکنده ژاله
 پر از گوهر یکی شاهانه افسر^۷
 پشیزه بر تنش چون کوکب سیم
 شکفته بر تنش گلهای زیبا^{۱۰}
 ۱۰۰ گرفته دستشیری^{۱۱} را به دودست^{۱۲}
 چوطاوسی^{۱۳} مرو را خوب دنبال
 بدان تا بد^{۱۵} بود پیوند موبد
 چو دستوری که گوید راز با شاه
 چهارم چرخ^{۱۷} طالع جای ایشان^{۱۸}
 ۱۰۵ ذنب انباز بهرام ستمگر
 ز کردار همایون گشته نوید^{۲۰}
 که فرخ بود پیوندش بدان کار

یکی بر کف سر دیوی نهاده^۱
 نمود اندر جنوبش تیره جویی
 به نزد جوی خرگوشی گرازان
 ز بند آن هر دو سگ را بر گشاده
 یکی کشتی پر از رخشنده گوهر
 چو شاخ خیزران باریک ماری
 نهاده پیش او زرین^۴ پیاله^۵
 پر از اخگر^۶ یکی سیمینه معجر
 یکی پیکر به سان ماهی شیم
 یکی استور^۸ مردم را خمانا^۹
 تو پنداری بیاشفتست چون مست
 یکی صورت چو مرغی بی پرو بال
 ز مشرق برکشیده^{۱۴} طالع بد
 به هم گرد آمده خورشید با ماه
 رفیق هر دو گشته تیر و کیوان^{۱۶}
 به هفتم خانه طالع را^{۱۹} برابر
 میان هر دو ان در مانده ناهید
 نبود از دادجویان هیچ کس یار

می ۸۳
 اس ۵۰
 ک ۳۴
 کل ۵۳
 پ ۴۳

مح ۶۳

۱- اس: بریده، ایستیده ۲- الذکل: سه بیت حذف شده است ۳- الذکل: بر
 ۴- اس: سیمین ۵- کل: پیاله پیش او زرین نهاده ۶- اس: عنبر ۷-
 الذکل اس: این بیت و بیت آتی پس از دو بیت زیر ۸- پ: اشتور ۹- الذکل
 اس: همانه ۱۰- الذکل: رعنا ۱۱- کل: شهری ۱۲- پ: پس از بیت آتی
 ۱۳- الذکل: طاوسان ۱۴- کل: کشنده ۱۵- الذکل: به ۱۶- پ: پیر کیوان
 ۱۷- پ الذکل: برج ۱۸- الذکل: بدان تا بد بود پیوند ایشان ۱۹- الذکل:
 چو هفتم خانه را طالع ۲۰- الذکل: به هم گرد آمده چون ماه و خورشید

	ندیدد از جفت خود آن کش پسندید ^۱	بدین طالع شهنشه ویس را دید	
۸۴ می	به ایدون وقت و ایدون ^۲ طالع بد	چو در دز رفت شاهنشاه موبد	
۱۵۵ س پ	ندیدد آن نو شکفته بوستان را	فراوان جست ویس دلستان را	۱۱۰
	همیدون بسوی زلف مشکبویش ^۴	ولیکن نور ^۳ پیشانی و رویش	
	که مشکین بود خاک ^۵ و عنبرین باد	شهنشه را از آن دلبر خبر داد	
۳۳ پ	بلورین دست او بگرفت ناگاه	همی شد تا به پیش او شهنشه	
۳۵ ک ر	به نزدیکان و جانداران سپردش	کشان از دز به لشکر گاه بردش	
	عماری گشت ازو باغ ^۶ بهاری	نشاندهش همانگه در عماری	۱۱۵
	گزیده ویژگان و جانسپاران ^۷	به گردش خادمان و نامداران	
	سر پیکر به دو پیکر کشیدند ^۸	همانگه نای رویین در دمیدند	
	برابر گشت با باد سبکرو ^۹	همان ساعت به راه افتاد خسرو	
۵۴ ک ل	به روی دلبر خود گشته نازان ^{۱۰}	شتابان روز و شب در راه تازان	
	ویا مفلس ^{۱۱} که یابد گنج شهوار	چنان شیری که بیند ^{۱۱} گور بسیار	۱۲۰
	که صیدش ^{۱۴} بهتر از ماه سما بود	اگر خرم بد از دلبر سزا ^{۱۲} بود	
	که ناگه یافت از خوبی یکی گنج	روا بود ار کشید از بهر او رنج	
	چو سیم ناب رخشان ^{۱۶} و سمن بوی	درو باقوت خندان ^{۱۵} و سخنگوی	

۱- پ : اضافه دارد عنوان : رفتن موبد در دز و بیرون آوردن ویس را ۲- اک کل :
چونین وقت و چونین ۳- اک کل : ولیک از نور ۴- اک کل : بوی مشک و جعد مویش
۵- اک کل : زلف ۶- گک کل : باد ۷- اک کل : استواران ۸- اک کل :
بیت حذف شده است ۹- گک : دو بیت حذف شده است ۱۰- اک کل اس : به
روی دلربای خویش نازان ۱۱- پ : گیرد ۱۲- پ اس : مردی ۱۳-
پ اس : روا ۱۴- پ : یارش ، کل : خلدش ۱۵- اس : یا قوت رخشان
۱۶- اک کل : ناب جوشان ، اس : ناب خندان

آگاهی یافتن ویرو از بردن شاه ویس را

<p>ز تارم بازگشت و تیره^۲ بشتافت^۳ به چاره ماهرویش را گرفته^۴ به جای او یکی گوهر ببرده نهاده آتش اندر جان ویرو هم از مادر هم از خواهر آزار هم از کاخ صفا^۵ رفته نگارش کنارش^۸ برج و ماه افتاده^۹ از برج قضا پرداخته از سیم کانش^{۱۰} ز گوهر چشم او کان دگر شد^{۱۱} دل موبد ز جانان بود بالان^{۱۳} گهی نالید جانش از^{۱۴} غم و درد که گفتی از تنش بگسست جانش^{۱۵} ز مغزش هوش چون مرغی بپرید^{۱۶}</p>	<p>چو ویرو از شهنشاه آگهی یافت چو او آمد شهنشه بود رفته هزاران گوهر زیبا سپرده بسخورده با پسر زنهار شهرو دل ویرو پر از پیکان^۵ تیمار هم از باغ^۶ و فارفته بهارش حصارش درج و در افتاده از درج چو کان سیم بود از ویس جانش اگر چه کان سیمش بی گهر شد^{۱۱} دل ویرو ز هجران بود نالان گهی بارید چشمش بر گل زرد چنان بگسست غم رنگ از رخانش جدایی پرده صبرش بدرید</p>	<p>{ اس ۸۱ ر می ۸۵ مج ۶۴</p> <p>۳۴۲ پ</p> <p>۳۵۱ ک پ</p>
-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------------

۱- اک کل : آگاه شدن ویرو از رفتن موبد ، اس : گفتار اندر آگاهی یافتن ویرو از بردن شاه موبد ویسه را ، گک : آگاهی یافتن ویرو از بردن زندا و گریه کردن ۲- پ اس : زود
 ۳- گک : چو ویرو از کار موبد آگاهی یافت بسی زاری و گریه کرد و بی هوش شد. چون به هوش آمد از تارم بازگشت ۴- پ : ماهرویش ببرده ۵- پ : پیکارو ۶- اک کل اس : شاخ ، گک : درخت ۷- اک کل : وفا ، اس : هوا ۸- اک کل اس : بهارش ۹- اک کل اس : مه گم گشته ۱۰- اک کل : پرداخته کرد از دیدگانش ، گک : بیت حذف شده است ۱۱- اک کل : بود ۱۲- کل : گهر بود ، اس : زگوهرهای او کانی ، اک : کان دگر بود ۱۳- اک کل اس : پس از هفت بیت ، اک کل اس : نازان ، گک : بیت حذف شده است ۱۴- اک کل : بر ۱۵- اک کل : قضا پرداخته کرد از دیدگانش ۱۶- گک : بیت حذف شده است

بسی نفیید بر گشت زمانه
ازو بستد نیازی^۱ دلبرش را
لیکن گر چه با ویرو جفا کرد
ازو بستد دلارام و بدو داد
یکی را خانه شادی کشفته^۲
یکی را سنگ بر دل خاک بر سر
که کردش تیر هجران را نشانه
به خاک افکند ناگه^۳ اخترش را^۴
بدان کردار با موبد وفا کرد
یکی بیداد برد از وی یکی داد
یکی را باغ پیروزی شکفته^۵
یکی را جام بر کف دوست در بر

۱۵

می ۸۶

۵۵ کل }
اس ۵۱ پ }

دیدن رامین ویس را و عاشق شدن بر وی^۶

چو روشن گشت شه را چشم امید
به راه اندر همی شد خرم و شاد
[ز روی ویس بت پیکر عماری
چو بادی بر عماری برگذشتی
تو گفتی آن عماری گنبدی بود
نگاریده بدو در آفتابی
گهی تابنده از وی زهره و ماه
گهی کرده درو^۷ خوبی گل افشان
ز پستازی^۸ خراسان برد^۹ خورشید
جفاهای جهانش رفته از یاد^{۱۰}
به راه اندر چو پرگوهرسماری^{۱۱}
جهان از بوی او خوش بوی گشتی^{۱۲}
ز موی ویس یکسر عنبر آلود
فرو هشته برو زرین نقابی
گهی بارنده مشک سوده بر راه^{۱۳}
زنخدان گوی کرده زلف چوگان^{۱۴}

۵

۶۵ جم }
پ ۴۴ پ }

۱- اک کل : به بازی ۲- اک کل : ناله ۳- گک : بیت حذف شده است ۴- گک : شکفته ۵- اک کل : کشفته ۶- اک کل : بازگشتن موبد از ماه آباد به خراسان، اس : گفتار اندر دیدن رامین ویس را و عاشق شدن بر وی ، گک : عنوان حذف شده است ۷- کل : ز درده با ، اک : ز درده تا ، اس : زبس بر ، پ : زبس بازی ۸- اک کل : رفت ۹- پ : اضافه دارد : ۱۰- پ : بیت حذف شده است ۱۱- پ : اضافه دارد : ۱۲- اک کل اس : پس از بیت آتی ۱۳- کل : کرد اندرو ۱۴- اک کل اس : گهی زو فتنه دلگیر جانان (اس : چوگان)

۳۶۱

عماری بود چون فردوس یزدان
 چو تنگ آمد قضای آسمانی
 ز عشق اندر دلش آتش فروزد
 برآمد تند باد نوبهاری
 تو گفتی کز نیام آهخته شد تیغ
 رخ ویسه پدید آمد ز پرده
 تو گفتی جادوی چهره نمودش
 اگر پیکان زهر آلود بودی
 کجا چون دید رامین روی آن ماه
 ز پشت اسپ که پیکر بیفتاد
 گرفته زاتش دل مغز سرجوش
 ز راه دیده شد عشقش فرو دل
 درخت عاشقی رست از روانش
 مگر زان کشت او را دیده در جان
 زمانی همچنان بود اوفتاده
 رخ گلگونش گشته^۸ زعفران گون
 ز رویش رفته رنگ زندگانی
 دلیران هم سوار و هم پیاده

اس ۵۲ ر
 می ۸۷

پ ۴۵ ر
 گل ۵۶

اس ۵۲

۱۰ عماری دار او فرخنده رضوان
 که بر رامین سر آید شادمانی
 بر آتش عقل و صبرش را بسوزد^۲
 یکایک پرده بر بود از عماری
 و یا خورشید بیرون آمد از میخ^۳
 دل رامین شد از دیدنش برده^۴
 ۱۵ به يك دیدار جان از تن ربودش
 نه زخم او بدین سان زود بودی^۵
 تو گفتی خورد بر دل تیر ناگاه
 چو برگی کز درختش بگند باد
 هم از تن دل رمیده هم ز سر هوش
 ۲۰ ازان بستد به يك دیدار ازو دل
 ولیکن کشت روشن^۶ دیدگانش
 که او را زود آرد بار^۷ مرجان
 چو مست مست بی حد خورده باده
 لب میگونش گشته^۹ آسمان گون
 ۲۵ برو پیدا نشان مهربانی
 ز لشکر گرد رامین ایستاده

۱- الكکل: فراز، اس: چنان، گک: رسید ۲- اک کل: بیت حذف شده است، گک: اضافه دارد عنوان: دیدن رامین ویس را و عاشق شدن بروی، موبد و برادران و لشکر یانش باز میگشتند و بزرگان عماری ویس را بدرقه میکردند ۳- اک کل: بیت حذف شده است ۴- د: دل رامین چو دیدش گشت برده ۵- اک کل اس: مگر زخمش نه چونان زود بودی، گک: بیت حذف شده است ۶- می: گشت روشن، اک کل: کشت ویرا، گک: از عشق او درختی رست که بار او دیوانه شدن بود ۷- اس: بار آورد، گک: بیت حذف شده است ۸- اس: گلگون او شد ۹- می: میگون او گشت، گک: مانند یاقوت سرخ

۶۶ح	امید از جان شیرینش ^۱ بریده	به دردش کرده خون آلود دیده	
	چه بددیدست و چه رنج آزمودست ^۲	ندانست ایچ کس کاورا چه بودست	
۸۸می	به زاری هر که دیدش زو بتر بود ^۳	به دردش هر کسی خسته جگر بود	
	نهیب عاشقی در دل فتاده ^۵	زبان بسته رگ از دیده گشاده ^۴	۳۵
۱۳۶ک	ز گوهر چون صدف شد دیدگانش	چو لختی هوش باز آمد به جانش	
	ز شرم مردمان دیگر ننالید ^۶	دو دست خویش بر دیده بمالید	
	که او را باد صرع از پای افکند	چنان آمد گمان هر خردمند	
	ز بس غم تلخ بودش جان شیرین	چو بر باره نشست آزاده رامین	
	چو دیوانه ز حال خود نه آگاه	به راه اندر همی شد همچو گمراه	۳۵
۴۴پ	دو چشمش سوی مهد ویس مانده ^۷	دل اندر پنجه ابلیس مانده	
	بدان جایی که باشد درج گوهر ^۸	چو آن دزدی که دارد چشم یکسر	
	نمودی بخت نیکم روی آن ماه	همی گفتی چه بودی گر دگر راه	
۵۷کل	ز روی ویس پرده در ربودی ^۹	چه بودی گر دگر ره باد بودی	
۱۵۳س	نهان از پرده رویم را بدیدی ^{۱۲}	چه بودی گر یکی ^{۱۰} آهم شنیدی ^{۱۱}	۴۵
	ببخشودی برین تیمار و دردم ^{۱۴}	شدی رحمش به دل از روی زردم ^{۱۳}	
	عماری دار او من بودمی بس	چه بودی گر به راه اندر ازین پس	
	یکایک حال من با او بگفتی ^{۱۵}	[چه بودی گر کسی دستم گرفتی	
	دروود ^{۱۶} من بدان بت روی بردی	چه بودی گر کسی مردی بکردی	

۱- اڭ کل : وازجانان ۲- گڭ : دو بیت حذف شده است ۳- گڭ : اضافه دارد :
 اومدت زیادى بى هوش بر زمین افتاده بود هیچ صدایی را نمیشنید و با این که گلاب به رویش
 پاشیدند بهوش نیامد ۴- اڭ کل : زبان بسته ز کار و کف گشاده ۵- گڭ اڭ کل اس :
 پس از بیت آتی ۶- گڭ : بنالید ۷- د : در بیت مصرعها قلب است ۸- د :
 در گوهر ۹- اڭ کل اس : بر ربودی ۱۰- اڭ کل : کسی ۱۱- پ :
 شنودی ۱۲- پ : نهان از پرده آن عارض نمودی ، پ : اضافه دارد :
 چه بودی کاو رخ زردم بدیدی فغان و آه پر دردم شنیدی
 ۱۳- اڭ کل اس : چه بودی گر بدیدی روی زردم ۱۴- گڭ : بیت حذف شده است
 ۱۵- پ : بیت حذف شده است ۱۶- اڭ کل : پیام

- چه بودی گر مرا در خواب دیدی^۱ دو چشم من^۲ پر از خوناب دیدی^۳ ۴۵
- دل سنگینش لختی نرم^۴ گشتی به تاب مهربانی گرم^۵ گشتی^۶ ۵۰
- چه بودی گر شدی او نیز چون من ز مهر دوستان به کام دشمن
- مگر^۷ چون حسرت عشق آزمودی چنین جبار و گسردنکش نبود
- گهی رامین چنین اندیشه کردی گهی با دل صبوری پیشه کردی
- گهی در چاه وسواس اوفتادی گهی دل را به دانش پند دادی
- الا ای دل چه بودت چند گویی وزین اندیشه باطل چه^۸ جویی
- تو پیچان^۹ گشته‌ای در عشق آن ماه خود او را نیست^{۱۰} از حال تو آگاه
- چرا داری به وصل ویس امید که هرگز کس نیابد وصل خورشید
- چرا چون ابلهان امید داری بدان کت نیست زو^{۱۱} امیدواری
- تو همچون تشنگان جویای آبی ولیکن در بیابان با سرابی
- ببخشایاد بسر تو کردگارت که بس دشوار و آشفته‌ست کارت
- چو رامین شد^{۱۲} به بند مهر بسته^{۱۳} امید اندر دل خسته شکسته^{۱۴}
- نه کام خویش جستن می^{۱۵} توانست نه جز صبر ایچ راه چاره دانست^{۱۶}
- به راه اندر همی شد با دلارام به همراهیش دل بنهاده ناکام
- ز همراهی جزین^{۱۷} سودی ندیدی که بوی آن سمن عارض شنیدی^{۱۸}
- چو جانش روز و شب در بند بودی به بوی مهد او^{۱۹} خرسند بودی
- ز عاشق زارتر زاری نباشد ز کار او بتر کاری نباشد ۶۰

۸۹ می

۳۷ ک

۶۷ ص

۴۶ پ

۵۳ س

۱- اس: گر به خواب اندر دیدی ۲- گد: دامن من ۳- اک کل: گرم ۴- اک کل: نرم ۵- اک کل اس: پس از بیت آتی ۶- اس: اگر ۷- اک کل اس: چند ۸- اک کل اس: بی‌جان ۹- پ: که او خود نیست ۱۰- اک کل: بی‌آنکت زو بود ۱۱- اک کل: دل ۱۲- اس: به مهر ویس بسته ۱۳- اک کل: امید از جان و زجانان گسته ۱۴- اس: خویش را جستن ۱۵- اک کل: نه جز از صبر کردن چاره دانست، اس: ایچ گونه چاره ۱۶- اک کل: چنین ۱۷- اک کل اس: که بوی دلبرش زی اورسیدی ۱۸- پ: او دلش، اس: مهر او

۵۸ک	وز آن مایه تبش بروی بترسند ^۲	کسی را کش تبی باشد ^۱ بپرسند	
	نپرسد ایچ کس وی را ازان حال	دل عاشق در آتش سال تا سال	
۹۰می	که عاشق را همی عشق ^۳ آوردپیش	خردمندا ستم باشد ازین بیش	۶۵
	که عشق اندر دلش آتش فروزد	سزد گر دل بر آن مردم بسوزد	
	بود با درد عشق و حسرت یار ^۴	بس است این درد عاشق را که هموار	
۳۷کب	نیارد راز خود ^۶ با کس بگفتن	همی بایدش درد ^۵ دل نهفتن	
	چو کبگ ^۷ خسته دل در چنگ ^۲ شاهین	چنان چون بود مهر افزای رامین	
۴۶پ	میان این و آن شخصی رونده	نه مرده بود یکباره ^۸ نه زنده	۷۰
۵۴س	ز سروین قد او مانده کمانی	ز سیمین کوه او مانده نشانی	
	سراسر راه خود را چاه ^۹ پنداشت	بدین زاری که گفتم راه بگذاشت	

رسیدن شاه موبد به مرو با ویس

و جشن عروسی^{۱۰}

عدیل شاه شاهان ماه مامان	چو در مرو گزین شد شاه شاهان
پری رویان بر آذینها ^{۱۱} نشستند	به مرو اندر هزار آذین ^{۱۱} بیستند
کهانن فندق و شکر ^{۱۴} فشانند ^{۱۵}	مهانش گوهر و عنبر ^{۱۳} فشانند
چو ریگ اندر زمینش گوهرین بود	غبارش بر هوا خود ^{۱۶} عنبرین بود
به جای خاک سیم و زر سپردند ^{۱۷}	جهان را خود همان روزی شمردند

۱- اک کل : آید ، اس : تب آیدزو ۲- کل : نترسند ۳- اس : هجر
 ۴- پ : ناله زار ۵- اک کل اس : غم در ۶- اک کل اس : دل ۷-
 کل : در دنبال ، اک در چنگال ۸- اک کل : پنداری ۹- اک کل : راه را چون چاه
 ۱۰- پ : آوردن موبد ویس را بمرو شاهجان ، اک کل : عنوان حذف شده است ، گک : عروسی
 شاه موبد و ویس ۱۱- پ : آیین ۱۲- اک کل : آذینها ، اس : بر آن آذین
 ۱۳- پ اس : جامه و گوهر ، گک : زر و در و گوهر ۱۴- گک : سیم ۱۵- اک کل اس :
 در بیت مصراعها قلب است ، گک : بیت حذف شده است ۱۶- اک کل اس : غبار
 اندر هوایش ۱۷- کل : فشرده

بهشت آن روز مرو شاهجان بود
 ز بس بر بامها از روی گل^۳ فسام
 ز بس رامشگران و رود سازان
 به دل آفت همی آمد ز دیدن^۴
 چو در شهر این نشاطگونه گون بود
 ز بس زیور چو گنج شایگان بود
 [ز بس نقش و شی چون شوشتر بود
 سرایی از^۹ فراخی چون جهانی
 ستورش^{۱۰} بود گفتی پشت ایوان
 در و دیوار و بوم و آستانه
 ز خوبی همچو بخت نیک روزان
 چو بخت شه شکفته بوستانش
 شه شاهان به فیروزی نشسته
 ز لشکر مهتران و نامداران
 یکایک با نثاری آمده پیش
 همی کرد و همی خورد و همی داد
 نشسته ویس^{۱۶} بانو در شبستان

بدو در گلستان گوهر افشان بود^۲
 همی تایید صد زهره زهر بام
 ز بس سیمین بران و دنوازان
 به جان خوشی و شادی از شنیدن^۵
 سرای شاه خود دانی^۶ که چون بود
 ز بس اختر چو چرخ^۷ آسمان بود
 ز بس سرو سهی چون غاتفر بود^۸
 بلند ایوان او چون آسمانی
 کجا بودش سر اندر تیر و کیوان^{۱۱}
 نگاریده به نقش چینانه
 ز زیبایی چو^{۱۲} روی دل فروزان
 چو روی ویس خندان گلستانش
 دل از غم پاک همچون سیم شسته^{۱۳}
 برو بارنده^{۱۴} سیم و زر چو باران
 چو کوهی توده گوهر زده پیش
 بکن وانگه خور و ده تا بود داد^{۱۵}
 شبستان زو شده همچون گلستان

۹۱ ص

{ کل ۵۹
 اس ۵۴ پ

{ کل ۲۸
 ر ۴۷ پ

۱- الك كل : شکر ۲- اس : بدو در درفشان گوهر افشان بود ، گد : باران در و گوهر
 میآمد ۳- الك كل اس : بامها روی و شی ۴- الك كل :
 بدل در آفت آمد از شنیدن بجان در خوشی و شادی ز دیدن
 ۵- گد : دریت مصراعها قلب است ، پ : بجان از خوشی ۶- پ : بنگر ۷- پ :
 برج ، گد : بیت حذف شده است ۸- گد پ : بیت حذف شده است ، الك : عاشقتر
 ۹- الك كل : سرا بود ۱۰- الك كل اس : ستوری ۱۱- پ : کجا بودی سوارش
 پیر ، کل : تیر و کیوان ، گد : دو بیت حذف شده است ۱۲- اس : دیبا همچو
 ۱۳- الك كل : دل از اندوه گیتی پاک شسته ، اس : از اندوه چو سیم پاک ۱۴- اس : بارنده
 ۱۵- اس : همی بد جان او از دار باشد ۱۶- اس : ویس

- ۶۹ج ص و لیکن ویس^۱ بنشسته به ماتم
 همه دلها به دردش گشته بریان
 گهی ناله زدی بر درد^۲ و پرو
 گهی چون بیدلان فریاد خواندی
 نه هر گوینده را پاسخ بدادی
 از انده جان او را کاروانی^۳
 به رنگ و گونه همچون زعفران گشت
 بگرد ویس همچون سوکواران^۴
 دریغ و درد او نگرفت کاهش^۵
 به جای جامه تن را بر^۶ دریدی
 نه روی خوب خود او را نمودی
 به رخ بر دیده را^۷ خونبار کردی
 ازو خرم نشد روزی شهنشاه
 ولیکن باغ را در بسته محکم
 ۲۵
 ۳۵
 ۳۵

آگاهی یافتن دایه از کار ویس و رفتن به مرو^{۱۱}

چو دایه شد ز کار ویس آگاه که چون آواره^{۱۲} برد او را شهنشاه

- ۱- اس: ویسه ۲- الذکل: یاد ۳- اس: خاموش و ۴- الذکل: کاروانی
 ۵- الذکل: هر زمانی ۶- پ: درخت ۷- پ: چو دیدنش برخ بر اشک باران
 ۸- الذکل: بیت حذف شده است، گد: بهوش نمی آید و جواب هم نمی داد ۹- گد: اس: روی و بر
 الذکل: جان خود ۱۰- الذکل: برو دو دیده را، اس: بدو دو دیده را ۱۱- الذکل:
 آگاه شدن دایه از کار ویس و رفتن او، اس: گفتار اندر آگاهی یافتن دایه از کار ویس و
 آمدن بنزدیک ویس، گد: زاری کردن دایه از بردن ویس ۱۲- پ: از راه

جهان تاريك شد برديدگانش
 بجز گريه نبودش هيچ كاري^۲
 به گريه^۴ دشتها را كرد جيحون
 همي گفت اي دو هفته ماه تابان
 چه كين دارد به جاي تو زمانه
 هنوز از شير آلوده دهانت
 نرسته نار دو پستانت از بر
 تو خود كوچك چرا نامت بزرگست
 ترا سال اندك و جوينده بسيار
 ترا از خان و مان آواره كردند
 ترا از خويش خود بيگانه كردند
 ترا كردند آواره ز شهرت
 [ترا از شهر خود بيگانه كردند
 مرا بيدار تو ايزد چو جان كرد
 مبادا در جهان از من نشاني
 پس آنكه سي جمازه^{۱۱} ساخت راهي
 ببرد از بهر دختر هر چه بايست
 به يك هفته به مروشاهجان شد

تسو گفتي دود شد در مغز جانس^۱
 بجز مويه نبودش هيچ چساري^۳
 به مويه كوهها را كرد هامون
 بتان ماهان شده تو ماه ماهان^۵
 كه كردت در همه عالم^۶ فسانه
 بشد^۷ در هر دهاني داستانت
 هوای تو برست از هفت كشور
 تو خود آهو چرا عشق تو گرگست
 تو بي غدر و هواداران غدار
 مرا بي دختر و بي چاره كردند^۸
 مرا بي دختر و بي خانه كردند
 مرا كردند آواره ز بهرت
 مرا در شهر خود ديوانه كردند^۹
 ابي جان زندگاني چون توان كرد
 اگر بي تو بخوادم زندگاني^{۱۰}
 بریشان گونه گونه ساز شاهی
 يكايك آنچه شاهان را بشايست
 تن بيجان تو گفتي نزد جان شد

{ اس ۵۵ پ
می ۹۳

۷۰ مح

۴۸ پ

۳۹ الك

- ۱- پ می مح : تو گفتی دور شد در دم روانش
 ۲- الك كل : یاری ، اس : چاری
 ۳- اس : کاری ۴- الك كل : زگریه
 ۵- الك كل اس : (شاه شاهان ، اس : شاهان شده)
 ۶- الك كل اس : گیتی ۷- اس : شده
 ۸- گك : این بیت و سه بیت آتی حذف شده
 ۹- پ : است
 ۱۰- پ اس : اگر بی تو زمان خواهم زمانی ، پ : اضافه دارد
 ۱۱- كل : آنگاهی جمازه
- ز بهر خود ترا بیگانه کردند
 مرا از بهر تو دیوانه کردند
 بمویه کوهها هامون کنم من
 پ : اضافه دارد

- ۲۵ چو ویس خسته دل را دید دایه
میان خاک و خاکستر نشسته
به حال زار گریان بر جوانی
شده نالان و گریان بر تن خویش
گهی خاک زمین بر سر همی بیخت^۳
رخانش همچو تیغ^۴ زنگ خورده
۲۵ دلش تنگ آمده همچون دهانش
چو دایه دید وی را زار و گریان
بدو گفت ای گرانمایه نیازی
چه پردازی تن از خونی^{۱۱} که جانست
۳۰ توی چشم سرم را روشنایی
ترا جز نیکی و شادی نخواهم
مکن ماها چنین با بخت مستیز
که آید زین دریغ و زارواری
ترا در دست موبد داد مادر
۳۵ کنون در دست شاه کامرانی
برو دل خوش کن و اورا میازار^{۱۶}
اگر چه شاه و شهزادست ویرو
درمی گرچه^{۱۷} از دست فتادست
- ز شادی گشت جانش نیک مایه
شخوده لاله و سنبل گسسته^۱
بریده دل ز جان و زندگانی
فگنده سر چو بو تیمار در پیش^۲
گهی خون مژه بر بر همی ریخت^۳
به ناخن سربسر افگار^۵ کرده
تنش لاغر شده همچون میانش^۶
دلش بر آتش غم گشت^۷ بریان^۸
چرا جان در تباهی^۹ می گذاری^{۱۰}
چه ریزی آنکه جان را زو زیانست
توی با بخت نیکم آشنایی
هم از تو بر تو بیدادی نخواهم^{۱۲}
چو بستیزی بدین سان^{۱۳} سخت مستیز
رخت را زشتی^{۱۴} و تن را^{۱۵} نزاری
پس آنگه از پست نامد برادر
مرو را همبر و جان و جهانی
که نازارد شهان را هیچ هشیار
به جاه و پادشاهی نیست چون او
یکی گوهر خدایت باز دادست

۱- الذکل: گلزار خسته ۲- اک کل اس: بیت حذف شده است ۳- اس:
همیکرد ۴- گک: آینه ۵- الذکل: صد کار ۶- گک: موی ۷-
الذکل: گشته ۸- الذکل: اضافه دارد عنوان: بند دادن دایه ویس را ۹- اک کل:
نیازی ۱۰- اس: چرا جان با تباهی می یازی ۱۱- الذکل: دل: پ: چه برداری تن از
خوبی ۱۲- گک: بیت حذف شده است ۱۳- اس: چنینها ۱۴- پ: زردی
۱۵- الذکل: جانرا ۱۶- اک کل: اورا نگهدار، اس: بزدل خوش کن و اورا ۱۷-
پاس: پوشیزی را که، اک: درمی را که، کل: درمی گرچه زدست او فتاداست

	برادر گر نبودت ^۱ پشت و یاور	س ۵۶۶
	و گر پیوند ویرو با تو بشکست	
۴۰	فلک بستد ز تو یك سیب سیمین	۹۵ می
	دری بست و دو در همبرش ^۴ بگشاد	
	نکرد آن بد به جای تو زمانه	کل ۶۲
	نباید ناسپاسی کرد زین ^۶ سان	
۴۵	ترا امروز روز شاد خواریست	
	اگر فرمان بری ^۹ بر خیزی از خاک	۳۹۳ ر
	نهی بر فرق مشکین ^{۱۰} تاج زرین	
	به قد از تخت سروی بر جهانی	
	ز گلگون رخ گل خوبی بسیاری	
	به غمزه جان ستانی دل ربایی	
	به شب روز آوری از لاله گون روی	
	دهی خورشید را از ^{۱۲} چهره تشویر	
	به خنده کم کنی مقدار شکر	
۵۰	دل مردان کنی بر نیکوان سرد	س ۵۷۲
	اگر بر تن کنی پیرایه خویش	ص ۷۲
	بست پشت ایزد و اقبال یاور ^۲	
	جهاننداری چنین با تو بیبوست ^۳	
	به جای آن ترنجی داد زرین	
	چراغی برد و شمعی باز بنهاد	
	که جویی ^۵ گریه را چندین بهانه	
	که زود از کار ^۷ خودگردی پشیمان	
	نه روز غمگنی و سوکواریست ^۸	
	پوشی خسروانی جامه پاک	
	بیاریی مه رخ را به پروین	
	به روی از کاخ باغی بشکفانی	
	به میگون لب می نوشین گساری ^{۱۱}	
۵۵	به بوسه جان فزایی دل گشایی	
	چو شب آری به روز از عنبرین موی	
	نهی بر جادوان از زلف زنجیر ^{۱۳}	
	به گیسو ^{۱۴} بشکنی بازار عنبر	
	رخ شیران کنی بر آهوان زرد ^{۱۵}	
۵۵	چنین باشی که من گفتم وزین بیش	

۱- الکل: نبودت گر برادر ۲- الکل: بس است ایزدت پشت و بخت یاور، اس: دولت برادر ۳- الکل: چو موبد با تو بیبوست ۴- پ: دری هم زود، گ: در کوچک بست و در بزرگ بگشاد، اس: دهد بر تو ۵- الکل: داری ۶- الکل اس: کرد ناسپاسی بدین ۷- الکل: کزودر کار ۸- پ: نروز ناله و فریاد وزارت ۹- الکل اس: کنی ۱۰- الکل: تاج نگلین ۱۱- الکل: بنوشین لب می خوشتر گساری، اس: بمیگون لب می خوشی گساری، گ: بازبان شکر بن سخن گوی و بالبان گلگون می نوش ۱۲- الکل: بر ۱۳- گ: در بیت مصرعها قلب است ۱۴- الکل: ببوسه، اس: بزلفی ۱۵- پ: بر عاشقان، اس: رخ شیران شود در عاشقی زرد، گ: رخ شیران از عشق زرد می کنی

تو در هر دل ز خوبی گوهر آری^۱ تو^۲ در هر جان ز خوشی شکر آری^۲
 ز گوهر زیوری کن گوهرت را ز پیکر جامه‌ای کن پیکرت را^۴
 کجا خوبی بیاراید^۵ به گوهر همان خوشی بيفزاید به زیور^۶
 جوانی داری و خوبی و شاعی فزون‌تر زین که تو داری^۷ چه خواهی
 مکن بر حکم یزدان^۸ ناپسندی مده بی درد ما را دردمندی
 ز فریادت نترسد حکم یزدان نگردد باز پس گردون گردان
 پس این فریاد بی‌معنی چه خوانی ز چشم این اشک بیهوده چه رانی
 چو دایه کرد چندین پندها یاد چه آن گفتار دایه بود و چه باد^۹
 تو گفتی گوز بر گنبد همی شانده^{۱۰} و یا در بادیه کشتی همی رانده^{۱۱}

الذکله
می ۹۶

ب ۴۹۹

کل ۶۲

اس ۵۷

جوابش داد ویس ماه پیکر^{۱۲} ۶۵
 دل من سیر گشت از بوی و از رنگ
 مرا جامه پلاس و تخت خاکست
 نه موبد بیند از من شادکامی
 چو با ویرو بدم خرمای بی‌خار
 اگر شویم^{۱۵} ز بهر کام باید ۷۰
 چو او را بود ناکامی به فرجام

۱- پ: آبی ۲- اس: چو ۳- پ: خوشتر آبی ۴- الذکل: بیت حذف شده است ۵- اس: بيفزاید ۶- گداك كل: بیت حذف شده است، اس: پس از بیت آتی ۷- اس: داری خود ۸- الذکل: مکن برخویش چندین ۹- اس: بیت حذف شده است ۱۰- الذکل: برفاشاند ۱۱- گد: بیت حذف شده است، پ: الذکل: اضافه دارد عنوان: جواب دادن ویس دایه را ۱۲- اس: مهر پرور ۱۳- الذکل: نخلست، گد: مثل درخت است ۱۴- پ: ندیم درد و آه دردناکست، الذکل: ندیم مویه و همزاد باکست، اس: ندیم مویه و غمراز ناکست، گد: ندیم مویه است و همراز تنهایی ۱۵- الذکل اس: بودن ۱۶- الذکل اس: خوشتر ۱۷- الذکل: هرگز ۱۸- پ: اضافه دارد عنوان: پاسخ دادن دایه ویس را، الذکل: دیگر بار نصیحت کردن دایه ویس را

	دگر باره زبان بگشاد دایه	۹۷ می
	بدو گفت ای چراغ و چشم مادر	
	که بودت هم برادر هم دلارام	۷۳ مع
	چه بدتر ^۲ زانکه دو یار و فسادار	
	به شادی روز و شب با هم نشینند	۱۰۴ پ
	پس آنکه هر دو از هم دور مانند	
	دریغ این بود با حسرت آن	۸۵ پ
	چنان ^۴ مردی که باشد خوار و درویش	
	کند سستی و آن را بر ندارد	
	چو باز آید نبیند گنج بر جای	
	چنین بودست با تو حال و پرو	
	شد آن روز و شد آن هنگام فرخ	
	به روز رفته ماند یار رفته	
	به نادانی مکن تندی و مستیز	{ اس ۵۸ ر کل ۶۴
	به آب گل سر و گیسو فرو شوی	
	پوش آن جامه بر اورنگ بنشین	۹۸ می
	کجا ای در زنان آیند نامی	
	نخواهم کت بدین زاری ببینند	
	هر آینه خرد داری و دانی	
۷۵	که بود اندر سخن بسیار مایه	
	سزد گر نالی از بهر ^۱ برادر	
	شما از یکدگر نایافته کام	
	به هم باشند سال و ماه بسیار	
	ولیکن کام دل از هم نبینند	
	رسیدن را به هم چاره ندانند	
	بماند جاودانی درد ایشان ^۳	
	ز ناگهان یکی گنج آیدش پیش	
۸۰	مر آن را برده و خورده شمارد ^۶	
	بماند جاودان ^۷ با حسرت و وای	
	کنون بد گشت و تیره فال و پرو ^۸	
	که بتوانست زد پیلی دو شه رخ	
	مخور گر بخردی تیمار رفته	
۸۵	مرا فرمان بر و زین خاک بر خیز	
	پس از گنجور ^۹ نیکو جامه ای جوی	
	به سر بر نه مرصع تاج زرین	
	هم از تخم بزرگان گرامی ^۹	
	چنین با تو به خاک اندر نشینند	
۹۰	که تو امروز در شهر کسانمی	

۱- اس: مهر ۲- اک: بهتر ۳- الذکل: بیت حذف شده است ۴- اس: چو آن
 ۵- الذکل: سخت ۶- الذکل: چه آن را خورده و برده شمارد، اس: خورده
 و برده ۷- الذکل: سال و مه ۸- الذکل: چنین برگشت با تو حال شهرو، اس:
 بگذشت تیره فال و پرو ۹- گک: بعضی مثل خورشید و ماه تابنده

<p>به نام و ننگ باید کرد ناچار^۱ زبان مردم بیگانه بستن بگوید بر تو این^۲ گفتار در حال دگر بهره ز بدرایی^۳ شمارند</p>	<p>ز بهر مردم بیگانه صدکار بهین کاریست نام و ننگ جستن هر آن کس کاو ترا بیند بدین^۲ حال^۱ یکی بهره ز رعنائی شمارند</p>	۹۵
<p>ز بهر آنکه نپسندید ما را که ما را زو بیاید برد باری^۴ که ایشان را زبان بر خود ببندی بدان کاو دشمن بسیار دارد</p>	<p>گهی^۵ گویند نشکوهید ما را گهی گویند او خود کیست باری صواب آنست اگر تو هوشمندی هر آن کاو مردمان را خوار دارد</p>	۱۰۰
<p>نباشد عیش^۶ او را هیچ خوشی ز بهر مردمان نزر بهر موبد که او از جان و دل دارد ترا دوست^۷ به دل باز آمد او را لختی آرام</p>	<p>هر آن کاو برمنش^۲ باشد به گشی ترا گفتم مدار این عادت بد کجا بر چشم او زشت تو نیکوست چو بشنید این سخن ویس دلارام</p>	۱۰۵
<p>نجست از هیچ رو^{۱۰} آزار دایه تن سیمین بشت و پس^{۱۱} بیاراست^{۱۲} همی گشترد بروی رنگ و بویش^{۱۳} ز غم بر خویشتن چون مار پیچان</p>	<p>خوش آمد در دلش گفتار دایه همانگاه از میان خاک برخاست همی پیراست دایه روی و مویش دو چشم ویس بر پیرایه گریان</p>	
<p>که یکباره ز من گشتست بیزار دهد هر يك^{۱۴} به درد من گواهی</p>	<p>همی گفت آه از بخت نگونسار چه پران مرغ و چه باد هوایی</p>	

۱- اس : کرد صد کار ۲- کل : بهر
 ۳- الذکل اس : نگوید بر توجز ، گک : هر
 ۴- الذکل اس : بی رائی ، گک : بیت
 ۵- الذکل : بیت حذف شده است ۶-
 ۷- الذکل اس : چه او را عشق دیدار تو آهوست
 ۸- گک : نزدیکان ۹- الذکل اس :
 ۱۰- اس : فزودش شادی و اندوه را کاست
 ۱۱- گک : اضافه دارد : سنجاق بر زلف او زده لباس بر روی پوشانده و عطر و گلاب بر او پاشید

۱۲- کل : سو ۱۳- الذکل : رخ
 ۱۴- پ : يك
 بعد دعا خوانده بروی دمید

ببخشایند هر دم بر^۱ غریبان
 ببخشایید بر چون من غریبی
 منم از خان و مان خویش برده
 ز شایسته رفیقان دور گشته
 به درد مادر و فرخ برادر
 جهان با من به کین و بخت بستیز
 قضا بارید^۷ بر من سیل^۸ بیداد
 اگر بودی به گیتی داد و داور
 ۵۱۳
 ۵۹ اس
 ۴۱۱ ب

بنفشه بر گل خیری^{۱۲} پیراست
 ز رخسارش فروزان ماه و خورشید^{۱۴}
 چو کیوان بدآیین زلف هندوش^{۱۵}
 همه ساله شکر بار و^{۱۶} گهر بار
 پری در زیر آن هر دو پرندش^{۱۷}
 چو زاغی اوفتاده کشته بر برف
 لبانش هست گفتی قطره^{۱۸} مل
 سرا پا هر دو چون دو یار در خور^{۱۹}
 درخت دلربایی گشته هر دو
 ۷۵ مح
 ۱۰۰ می

۱- الذکل: برمن چون، پ: مردم بر ۲- گک: این بیت و بیست و پنج بیت آتی حذف شده است ۳- الذکل اس: نیارندم ۴- الذکل: غریبی زار ۵- الذکل: پر آب ۶- الذکل: چرخ ۷- الذکل: بریده، کل: برنسنده ۸- اس: سنگ ۹- الذکل اس: آمیخته ۱۰- اس: سنگ ۱۱- پ: اضافه دارد عنوان: آرایش کردن دایه و پسر را وصف او ۱۲- اس: حمرا ۱۳- الذکل: ماه و خورشید ۱۴- الذکل: تیر و نا امید ۱۵- الذکل: بیت حذف شده است ۱۶- الذکل: خوار، تب: شکر ریز و شکر بار ۱۷- پ: بیت حذف شده است، اس: کمندی، پرندی ۱۸- اس: رخسار ۱۹- الذکل: بیوندند آن چو دو یار در خور، اس: همه زیبا و دلبر بود در خور ۲۰- الذکل: دراز و پ: دوران

	بریشان شاخها از نقره ناب	
	دهان چون غنچه گل ناشکفته	
	به سان سی و دو گوهر درفشان ^۱	
	نشسته همچو ماهی باروان بود ^۲	
۱۳۰	خسرد در روی او خیره بماندی ^۵	
	ندیددی هیچ بت چون او بی آهو	
	به خوبی ^۶ همچو بخت و کامرانی	
	ز بس زیور چو باغ نوبهاری ^۹	
	اگر فرزانه آن بت را بدیددی	
	وگر رضوان بر آن بت ^{۱۲} برگذشتی	
۱۳۵	ور آن بت مرده را آواز دادی	
	وگر رخ را در آب شور شستی	
	وگر بر ^{۱۷} کهربا لب را بسودی	
	چنین بود آن نگار سرو بالا	
۱۴۰	بتان چین و مهرویان بربر	
	رخش تابنده بر اورنگ زرین	
	ولیکن شاخها را میوه عناب	
	بدو در سی و دو لولو نهفته	
	نهان در ^۲ زیر دو لعل بدخشان	
پ ۵۱	چو بر می خاستی سرو روان بود ^۴	
س ۵۹	ندانستی که آن بت را چه خواندی	
ک ۶۶	بلند و چابک و شیرین و نیکو	
	زخوشی ^۷ همچو جان ^۸ و زندگانی	
	ز بس گوهر چو گنج شاهواری ^{۱۰}	
	چو دیوانه به تن جامه دریدی ^{۱۱}	
	به چشمش روی حوران زشت گشتی ^{۱۳}	
ک ۲۲	به خاک اندر ^{۱۴} جوابش باز دادی ^{۱۵}	
	ز پیرامنش نی شکر برستی ^{۱۶}	
	به ساعت کهربا یاقوت بودی	
س ۱۰۱	چنین بود آن بت خورشید سیما ^{۱۸}	
	به پیشش همچو پیش ماه اختر ^{۱۹}	
	میان نقش روم و ^{۲۰} پیکر چین	

۱- الذکل: کوکب درخشان، اس: کوکب درفشان ۲- الذکل: نشانده ۳- کل: بی روان بود ۴- الذکل: روان از ناز چون سرو روان بود، اس: روان در باغ چون سرو روان بود ۵- اس: هر آنکس کش بدیدی خیره ماندی ۶- د: نیکی ۷- د: بخوبی ۸- اس: کام ۹- الذکل: کامرانی ۱۰- الذکل: شایگانی ۱۱- الذکل: چو دیوانه بکه بیرون دویدی، اس: چو دیوانه بدشت و که دویدی ۱۲- الذکل: مه ۱۳- گد: اضافه دارد: چون از گریه مانده شد آرام گرفت ۱۴- الذکل: بگور اندر، اس: زگور اندر ۱۵- گد: پس از بیت آتی ۱۶- الذکل: زشوره نیشکر حالی برستی ۱۷- الذکل: او ۱۸- گد: دویبت حذف شده است ۱۹- الذکل: شاه چاکر، اس: شاه لشکر ۲۰- پ: بسان نقش روم و، الذکل: اس: میان نقش روم و

	چو ماهی در چمن گاه بهاران	
	که داند کرد يك يك در سخن یاد	
	ز تخت جامها و درج گوهر	ص ۶۶
۱۴۵	همه کافور رویان مشک میوان	اس ۶۰
	ندیده روی شیر مرغزاری	پ ۵۲
	بدیشان نارسیده چنگک بازان	
	مشاطه گشته مرخوبیش را بخت ^۳	
	چو سروستان زده ^۶ پیش گلستان	
۱۵۰	به گوشش آفرین مانند نفرین	
	گهی می خورد و گه ^۷ چوگان همی زد	
	نیامد ^۸ از کمانش بر زمین تیر	
	نه روز صید کردن جانور ماند	کل ۶۷
	که گسویش ^۹ از زمین بر آسمان زد	
۱۵۵	سم اسپش همی بسوسید میدان ^{۱۰}	ک ۴۲ پ
	که دريك روز دخل يك جهان خورد	
	به ابراندر قدح چون برق رخشان ^{۱۳}	می ۱۰۲
	چو ماهی در چمن گاه بهاران	
	که داند کرد يك يك در سخن یاد	
	ز تخت جامها و درج گوهر	
	ز چینی و ز رومی ماه رویان	
	یکایک چون گوزن رودباری	
	بخوبی همچو طاووسان گرازان	
	نشسته ویس بانو از ^۲ بر تخت	
	نیستان ^۴ گشته پیش او شبستان ^۵	
	جهان زو شاد و او از مهر غمگین	
	یکی هفته به شادی شاه موبد	
	وزان پس رفت يك هفته به نخچیر	
	نه روز باده خوردن سیم و زر ماند	
	چو چوگان زد به پیروزی چنان زد	
	کف دستش همی بسوسید چوگان	
	چو باده خورد با مردم ^{۱۱} چنان خورد	
	کف دستش چو ابری ^{۱۲} بود باران	

۱- الذکل اس : زجام عطرها و طبل ۲- پ: عنبرموی ۳- د : به چاوشی ستاده
 بردش بخت ۴- الذکل: شبستان، اس: بتستان ۵- الذکل: بتستان ۶- اس:
 رده ، گک : بیت حذف شده است ۷- پ : خوردگه ۸- الذکل اس : نیفتاد
 ۹- الذکل اس : کجاگوی ۱۰- گک: بیت حذف شده است ۱۱- گک: بزرگان
 ۱۲- گک : زر ۱۳- الذکل : بیت حذف شده است، پ : اضافه دارد :
 چنین خورد و چنین کرد و چنین داد که او بسودی همیشه راد و دلشاد

اندر بستن دایه هر شاه موبد را بر ویس^۱

اس ۶۰ پ	که خورشید از رخ او نور می خواست ^۲	چو دایه ویس را چونان بیاراست	
	تو گفתי هر زمانش درد بفرود ^۳	دو چشم ویس از گریه نیاسود	
پ ۵۲ پ	که بخت شور من با من بر آشفتم	نهان از هر کسی مر دایه را گفت	
	وزو بر کند بیخ شادمانی	دل را سیر کرد از زندگانی	
	به کشتن رسته کردم زین دل ریش ^۴	ندانم چاره ای جز کشتن خویش	۵
	وزین اندیشه جانم را ^۵ نشویی	اگر تو مرا چاره نجویی	
ص ۷۷ ص	بدو کوتاه کنم رنج درازم	من این چاره که گفتم زود سازم	
	تو گویی بر سر آتش نشینم	کجا هر گه که موبد را بینم	
	که روزش باد همچون روز من بد	چه مرگ آید به پیش من چه موبد	
	هوای دل هنوز از من نجستست	اگر چه دل به آب صبر شستست	۱۰
	نهفته راز دل ^۶ روزی بگوید	همی ترسم که روزی هم ^۶ بجوید	
	ترا گسترد باید در رهش دام	ز پیش آنکه او جوید ^۸ ز من کام	
	پرهیزم ز پادافراه دشمن ^۹	که من يك سال نسیارم بدو تن	
می ۱۰۳	مرا يك سال بینی هم بدین حال	نباشد سوک قارن کم ز يك سال	
	کجا او را ز من نه بیم و نه شرم ^{۱۰}	ندارد موبدم يك سال آزم	۱۵

۱- گد: بستن ویس و دایه مردی موبد را، اک: گفتار اندر بستن دایه شاه موبد، اس: بستن دایه شاه را بر ویس و یافسون ۲- اک کل: پیش از عنوان، اک کل اس: که خوراز روی او خوبی همی خواست، گد: بیت حذف شده است ۳- اک: دو چشم ویس بر پیرایه گریان بدرویس (؟) گشته مردم جمله بریان، گد: بیت حذف شده است ۴- اک: تن خویش ۵- اک: جان من ۶- اک: از آن ترسم که هم روزی ۷- اک: هم ۸- اک: جوید او ۹- پاس: به پرهیزم ز پادافراه و کشتن ۱۰- اس: کجا از منش نه بیم است نی شرم

اس ۶۱ ر
ک ۴۳۱ ر

یکی نیرنگ ساز از هوشمندی
چو سالی بگذرد پس برگشایی
[مگر چون زین سخن سالی برآید
وگر این چاره کت گفتم نسازی
شما را باد کام اینجهانی
که من نیکی به ناکامی نخواهم
بهل تا کام موبد برنیاید
به بی کامی نگویی^۶ کام او ده
چو گفت این راز را^۸ با دایه^۷ پیر
دوچشم دایه بروی ماند خیره^۹
بدو گفت ای چراغ و چشم دایه
سیه دل گشتی از رنج آزمودن
سپاه دیو جادو^{۱۴} بر توره یافت
ولیکن چون تسو بی آرام^{۱۶} گشتی
ندانم چاره جز کام تسو جستن
کجا این^{۱۷} دیو کاندر تو نشستست
پس آنکه روی و مس هر دو بیاورد
به آهن هر دو ان را بست بر هم

مگر مردیش را بر من ببندی
رهی گرددت چون یابسد رهایی
به من بر روز بدبختی سرآید^۱
تو نیز از بخت من هرگز ننازی
تو با موبد همی کن شادمانی^۲
همان شادی و بدنامی نخواهم^۳
و گر جانم^۴ برآید نیز شاید^۵
که بی جسانی ز بی کامی^۶ مرا به
تو گفتمی بردلش زد ناو کی تیر
جهان بر هر دو چشمش گشت تیره^{۱۰}
نبینم با تو از داد ایچ^{۱۱} مایه
سیاهی از شبه^{۱۲} نتوان زدودن^{۱۳}
ترا از راه داد و مهر^{۱۵} بر تافت
بیکباره خرد را در نوشتی
به افسون شاه را بر تو بیستن^{۳۰}
ترا خود بر همه کامی بیستست
طلسم هر یکی را صورتی کرد
به افسون بند هر دو کرد محکم

پ ۵۳

اس ۶۱ اس

ص ۲۸

می ۱۰۴

۱- پ: بیت حذف شده است ۲- الك:ك: بیت حذف شده است ، اس: پس از بیت

آتی ۳- الك: اس:

که من بی کام دل گهوان نخواهم ز جان بیزار کردم جان نخواهم

۴- الك: جانش ۵- گ: بیت حذف شده است ۶- الك: نگویم ، اس: تو گوئی

۷- اس: ز بی نامی ۸- الك: اس: راز دل با ۹- الك: خیره مانده ۱۰-

الك: تیره مانده ۱۱- پ: داد از هیچ ۱۲- پ: سیه ۱۳- اس: پس از بیت آتی

۱۴- الك: اس: وارون ۱۵- اس: مهر و داد ۱۶- پ: ک: بی آرم ۱۷-

پ: آن

	ز بندش بسته ماندی مرد بر زن	همی تا بسته ماندی بند آهن	
	همان گه مردم بسته برستی	وگر بندش کسی برهم شکستی	۳۵
	ببرد آن بند ایشان را سحرگاه	چو بسته شد به افسون شاه بر ماه	
۱۳۳ پ	مرآن را زیر خاک اندر نهان کرد	زمینی بر لب رودی نشان کرد	
	که آن افسون کدامین جای بنهفت	چو باز آمد یکایک ویس را گفت	
۵۳ پ	اگر چه من ز فرمانت بدردم	بدو گفت آنچه فرمودی بکردم	
	چنین آزاد مردی را بیستم	ز فرمان تو خشنودیت جستم	۴۵
	ترا این روز بد خوئی ^۱ سر آید	به پیمانی که چون یک مه بر آید	
	ستیز و کینه از دل در ^۲ نوردی	به حکم ایزدی خرسند گردی	
	که نپسندد خرد بر تو ^۳ چنین حال	نگویی همچنین باشد یکی ^۴ سال	
	من آن افسون بنهفته بیارم ^۵	چو تو دل خوش کنی با شهریارم	
	شما را دل به شادی برفروزم	بر آتش بر نهیم یکسر بسوزم	۴۵
	بود همواره بند شاه محکم	کجا تا آن بود در آب و درنم	
۱۳۲ س	به سردی بسته ماند ^۶ زور مردی	به گوهر آب دارد طبع سردی	
	دگر ره شمع مردی برفروزد	چو آتش بند افسون ^۷ را بسوزد	
	که تا یک ماه نگشاید ز شه ^۸ بند	چو دایه ویس را دل کرد خرسند	
۶۸ کل	نگر تا زهر چون بر شکر آلود ^۹	قضای بد ستیز خویش بنمود	۵۵
۱۰۵ می	به آب سیل ^{۱۰} دریا کرد صحرا	بر آمد نیلگون ابری ز دریا	
	پدید آمد چو جیحون رودیاری	رسید آن آب ^{۱۱} در هر مرغزاری	
	که نمی مرو شد ^{۱۲} از آب ویران	به رود مرو بفزود آب چندان	

۱- الذکل: این خوی بلدروزی، اس: بدبختی ۲- اس: کینه را ازدل ۳- اس: باشیم یک، گد: بیت حذف شده است ۴- الذکل: از تو ۵- اس: بیت حذف شده است ۶- اس: باشد ۷- الذکل: آهن ۸- الذکل: مه زشه نگشاید، پ: بگشاید ۹- پ: نگر چون زهر بر شکر بر آلود ۱۰- الذکل: دیدن ۱۱- الذکل: اس: زسیل آب ۱۲- الذکل: اس: گشت.

- تبه کرد آن نشان و آن زمین را
 قضا کرد آن زمین را رودخانه
 به چشمش در بماند آن دلبر خویش^۱
 چو شیر گرسنه بسته به زنجیر
 هنوز او زنده بود از بخت خود کام^۲
 به راه شادی اندر گشت گمراه
 به کام دشمنان در وصلت^۳ دوست
 به شب در برگرفته دوست را تنگ
 همان دو شوی کرده ویس بتروی
 نه موبد کام ازو دیده نه ویرو
 پیروردش به ناز و شادکامی
 چو قدش آفت سرو سهی شد
 شکفته شد به رخ بر لاله زارش
 جهان با او ز راه مهر برگشت
 بگویم با تو یک یک حال آن ماه
 به گفتاری که چون عاشق بخواند
 بگویم^{۱۳} داستان عاشقانه
- ۵۵
 بماند آن بند بر شه جاودانه
 چو دینار کسان در چشم^۲ درویش
 چران^۳ در پیش او بی باک نخچیر
 فرو مرد از تنش گفתי^۵ یک اندام
 ز خوشی دست کامش گشت کوتاه
 چو زندان بود^۸ گفתי بر تنش پوست
 تو گفתי دور بودی شصت^۹ فرسنگ
 به مهر دختری مانده چو بی شوی
 جهان بنگر چه بازی کرد با او
 بر آوردش به جاه^{۱۰} و نیکنامی^{۱۱}
 دو هفته ماه رویش را رهی شد
 به بار آمد زبر سیمین دونارش
 سراسر حالهای او دگر گشت^{۱۲}
 چه با دایه چه با رامین چه با شاه
 به درد دل ز دیده خون چسکاند
 بدو در عشق را چندین فسانه^{۱۴}
- ۶۰
 اس ۶۲ پ
 می ۱۰۶

۱- الکل اس : بمانده دلبر خویش ۲- اس : جیب ۳- الکل : دوان ۴-
 الکل : ناکام ۵- الکل : گوئی ۶- الکل اس : دستگامش ۷- الکل
 کل : فرقت ۸- الکل : گشت ۹- الکل اس : چنان بودی کز بر شصت
 ۱۰- الکل : بکام ۱۱- الکل اس : اضافه دارد
 ز ناکامی روانش داشت پر درد زید نامی رخانش داشت پر گرد
 (اس : بی درد ، رخانش داشتی زرد) ۱۲- گت : بیت حذف شده است ۱۳-
 الکل : نخواندم ، اس : بخوان این ۱۴- الکل : بدرد عشق را چندین بهانه ، گت :
 چنین رنج و مرارت های گوناگون عشق شنیده نشده است

بغایت رسیدن عشق رامین بر ویس

ک ۶۹

<p>ب ۵۴ پ</p> <p>ک ۴۴ پ</p> <p>س ۶۳ ر</p> <p>م ۸۰ ح</p> <p>می ۱۰۷</p>	<p>به عشق اندر مرورا خوار شد بخت که بنشستی به تنهایی گرسی همه شب تا به روز اختر شمردی چو گور و آهو از مردم رمیدی کجا سروی بدیدی سجده بردی به یاد روی او بر گل گرسی به یاد زلف او بر دل نهادی^۳ که یکباره قرارش می بپردی^۴ ندیمش عاشق مهجور بودی سراسر بر فراق یار گفتی^۵ به نیشان باد^۶ دی ماهی دمیدی که بلبل را ز شاخ اندر فگندی که از خون پای او در گل بماندی به زیرش خز و دیبا خار^۹ بودی نگفتی^{۱۰} کس که بیماریت از چیست سپرده دل به مهر دلنوازان</p>	<p>چو بر رامین بی دل کار شد سخت همیشه جای بی انبوه جستی به شب پهلو سوی بستر نبردی به روز از هیچ گونه نارمیدی ز بس کاو قد^۲ دلبر یاد کردی به باغ اندر گل صد برگ جستی بنفشه برچمدی هر بامدادی ز بیم ناشکیبی می نخوردی همیشه مونسش طنبور بودی [به هر راهی سرودی زار گفتی چو باد حسرت از دل برکشیدی به ناله دل چنان از تن^۷ بکندی به گونه^۸ اشک خون چندان براندی به چشمش روز روشن تار بودی بدین زاری و بیماری همی زیست چو شمعی بود سوزان و گدازان</p>	<p>۵</p> <p>۱۰</p> <p>۱۵</p>
-----------------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------

۱- گد: وصف عشق رامین، الککل: دیدن رامین دایه را در باغ و حال خودگفتن، اس: گفتار اندر بغایت رسیدن عشق رامین بر ویس، پ: گردیدن رامین در باغ و زاری کردن از عشق. ویس ۲- اک کل اس: کز قد ۳- پ: باد دادی ۴- گد: پس از هفت بیت ۵- پ: بیت حذف شده است ۶- اس: ماه ۷- الککل: بن ۸- اک کل اس: بگریه ۹- اک: خور (?) ۱۰- اس: نگفتش

به چشمش خوارگشته زندگانی
 ز گریه جامه خون آلود گشته
 ز رنج عشق جان بر لب رسیده
 خیال دوست در دیده^۱ بمانده
 به دریای جدایی غرقه گشته
 ز بس اندیشه همچون مست بیهوش
 گهی قرعه زدی بر نام یارش
 گهی در باغ شاهنشاه رفتی
 همی گفتی گوا باشید^۵ بر من
 چو ویس ایدر بود با وی^۲ بگویند
 گهی با بلبلان پیگار کردی
 همی گفتی چرا خوانید فریاد
 شما با جفت خود بر شاخسارید
 شما را ار^{۱۰} هزاران گونه باغست
 شما را بخت جفت و باغ دادست
 شما را ناله پیش یار^{۱۲} باشد
 مرا زیبات ناله^{۱۴} گاه و بیگاه

دش پدرود کرده شادمانی
 ز ناله روی زرانسود گشته
 امید از جان و از جانان بریده
 ز چشمش^۲ خواب نوشین را برانده
 جهان بر چشم او چون حلقه گشته
 جهان از یاد او گشته فراموش^۳
 که با او چون بود فرجام کارش
 ز هرسروی^۴ گوا بر خود گرفتی
 ببینیدم چنین^۶ بر کام دشمن
 دلش را از ستمگاری بشویند
 بدیشان سرزنش بسیار کردی
 شما را از^۸ جهان باری چه افتاد
 نه چون من مستمند و سوکوارید^۹
 مرا بر دل هزاران گونه داغست
 مرا در عشق درد^{۱۱} و داغ دادست
 چرا بساید که ناله زار^{۱۳} باشد
 که یارم نیست از درد من^{۱۵} آگاه^{۱۶}

اس ۶۳ پ
پ ۵۵ پ

کل ۷۰

ا ۴۵

م ۸۱

م ۱۰۸

۱- پ اس کل : چشمش ۲- الذکل : دیده ۳- گک: بیت حذف شده است
 ۴- پ : سویی ، اس : زهرسروی گواهی بر گرفتی ۵- اذ کل : که دردم را گوا
 باشید ۶- اذ کل : که ببینم کنون با ۷- پ : چو ویس آید بوی حالم
 ۸- اس : در ۹- اذ کل اس گک: دل فکارید ۱۰- اذ کل : خود، اس: گر ۱۱-
 اذ کل : مرادگونه درد و ، اس: مراد در دل ز عشق و ۱۲- پ: باغ ۱۳- پ: درد
 و داغ ، پ: اضافه دارد:

شما را ناله نرسد یار خویشست چنین از ناله دلتان از چه ریشت
 ۱۴- اذ کل : باید که نالم ۱۵- اس : از من هیچ ۱۶- پ : اضافه دارد :
 مرا می شاید این افغان و زاری که دورم زان گل باغ بهاری ←

چنین گویان^۱ همی گشت اندران باغ

دو دیده پر زخون و دل پر از داغ^۲

۳۵ قضا را دایه پیش آمد یکی روز

چنو گردان در آن باغ دل افروز

چو رامین دایه را دید اندر آن جای

چو جان اندر خور و چون دیده دروای

ز شادی خون ز رخسارش بجوشید

رخش گفتی ز لاله جامه پوشید

ز شرم دایه رویش گشت پر خوی

بسان در فشانده بر سر می

گل ارچه سخت نیکو بود و بر بار

رخ رامین نکوتر بود صد بار

۴۰ هنوزش بود سیمین دو بناگوش

نگشته سیمش از سنبل سیه پوش

هنوزش بود کافوری ز نخدان

دوزلفش بود چون مشکین دو چوگان^۳

هنوزش بود پشت لب چو ملحم^۴

لبش چون انگبین و باده درهم

هنوزش بود خنده همچو شکر

وزان شکر^۵ فرو بارنده^۶ گوهر^۷

به بالا همچو شمشاد روان بود

ولیکن بار شمشاد ارغوان بود

۴۵ به پیکر همچو ماه جانور بود

ولیکن با کلاه و با کمر بود

قبا بروی^۸ نکوتر بود صد بار

که نقش چینیان بر بت فرخار^۹

کلاه او را نکوتر بود بر سر

که شاهان جهان را بر سر

به گوهر تا به آدم نامور شاه

به پیکر در زمانه^{۱۱} سیمبر ماه

به دیدار آفت جان خردمند

به آفت جان^{۱۲} هر کس آرزومند

۱- مرا در خور بود این آه دلسوز

که دورم زان گلستان دل افروز

مرا باید چنین بی خویش بودن

ز هجر سرو خود دل ریش بودن

مرا شاید بخواری جان سپردن

ز درد دلبر خود جان نبردن

۱- اک کل : گریان ۲- پ : اضافه دارد عنوان : دیدن رامین مردایه را اندر باغ و حال

گفتن ۳- الکل : زدو زلفش برومشکین دو چوگان ، اس : مشکین چون ۴- پ :

هنوزش بود رخ چون لاله خرم ، اک اس : چو مرهم ۵- الکل : خنده ۶- اک

کل اس : باریده ۷- گک : بیت حذف شده است ۸- کل : با بروی ۹- اک کل اس :

درچین و فرخار ۱۰- اک کل : تاج گوهر ، اس : تاج و افسر ۱۱- گک : بروی

رامین ۱۲- الکل : گشته

اس ۶۴ر

الک ۴۵پ

کل ۲۱ }
می ۱۰۹

حج ۸۲ }
پ ۵۶ر

پ ۵۵

اس ۶۶۴ پ

هم از خوبی هم از کشور خدایی
برادر بود موبد را و فرزند
چو چشمش دید جادو گشت خستو
چو رویش دید رضوان داد اقرار
چنین رویی بدین زیب و بدین نام^۲
چو تنها دایه را در بوستان دید
نمازش برد و بسیار آفرین کرد
پرسیدند چون دو مهربان یار
پس آنگه دست یکدیگر گرفتند
زهر گونه سخن گفتند با هم
فرو درید رامین پرده^۳ شرم
بدو گفت ای مرا از جان فزونتر
تو شیرینی و گفتار تو شیرین
ترا از بخت خواهم روشنایی
مرا تو مادری و یسه خداوند
چنو خورشید چهر و ماه پیکر
نبود اندر جهان و هم نباشد

{ ۲۴۶ ر
می ۱۱۰

{ کل ۷۲
اس ۶۵ ر
پ ۵۶ پ

۵۰ سزا بروی دو گونه پادشایی
ولیکن ماه را شاه و خداوند
که بهتر زین نباشد هیچ جادو
که بر حوران^۱ جزین کس نیست سالار
ز مهر ویس بی دل بود^۳ و بی کام^۴
تو گفתי روی بخت جاودان دید
۵۵ مرو را نیز دایه همچنین کرد
بخوشی یکدگر را مهربان وار
به مرز سوسن آزاد^۵ رفتند
سخن شان ریش^۶ دل را گشت^۷ مرهم
که بودش جان شیرین برده^۸ شرم^۹
۶۰ منم^۹ پیش تو از برده^{۱۰} زبون تر
تو نوشینی و دیدار^{۱۱} تو نوشین
مرا با بخت نیکت آشنایی
به جان وی خورم همواره سوگند
۶۵ چنو بانونژاد و شاه گوهر
کرا او جفت باشد غم نباشد

که آتش بر کشد از هفت کشور
که آتشگاه خرداد^{۱۳} است و برزین
دل او بر چنین آتش مسوزاد

بدان زادست پنداری ز مادر
به خاصه زین دل بد بخت رامین
اگر چه من همی سوزم ز بیداد

۱- الکل : خوبان ۲- الکل : فام ۳- الکل : ز عشق ویس بیدل گشت
۴- گنک : اضافه دارد : بالاتر از هر فیلسوفی بود ولی چاره کار خود را نمی دانست ۵-
گنک : بجائی که کسی آنها را نمیدید ۶- الکل : درد ۷- پ : بود ۸- الکل :
پرده شرم ، اس : خورده شرم ، پ : بر تنش گرم ۹- کل (الک؟) اس : تنم ۱۰-
الکل : درمان ۱۱- الکل اس : گفتار ۱۲- کل : در ۱۳- مح : خراد

۷۰ وگر چه بخت با من خورد زنهار
همی گویم چو از عشقش^۱ بنالم
همی گویم^۲ چو از مهرش بسوزم
به هر دردی که من بینم ز مهرش
چنین خواهم که باشد جاودانی^۵
۷۵ خوش آمد دایه را گفتار رامین
به خنده گفت راما جاودان زی
درود و تن درستی^{۱۰} مر ترا باد
به فرت من درست^{۱۱} و شاد کامم
همیدون دخترم^{۱۲} روشن خور و ماه^{۱۳}
۸۰ چو رویش باد نیکو ماه و سالش^{۱۵}
همه گفتار تو دیدم بی آهو
جز آن کاو مر ترا بدبخت کردست
ندارم از تو این گفتار باور
دگر باره جوابش داد رامین
۸۵ دل او را دشمنی باشد ز خانه
گهی نالد به درد و حسرت^{۱۸} دوست

مرو را بخت فرخ باد و بیدار
مبادا حال او هرگز چو حال^۲
مبادا روز او هرگز چو روزم^۴
کنم صد آفرین بر خوب چهرش
مرا زو رنج و او را شادمانی^۶
ز بیجاده پدید^۷ آورد پروین^۸
به کام دوستان دور از بدان زی^۹
مباد از بخت بر جان تو بیداد
به کامت نیک بخت و نیک نام
که بسته باد بر وی چشم^{۱۴} بدخواه
چو مویش باد پیچان بدسگالش^{۱۶}
چو دیدار تو جان افزای و نیکو
که بر بیداد تو دل سخت کردست
که او بر تو نه شاهست و نه داور^{۱۷}
که چون عاشق نباشد هیچ مسکین
بر او جوینده هر روزی بهانه
گهی گیرد^{۱۹} به داغ فرقت^{۲۰} دوست

ص ۸۳

می ۱۱۱

ب ۵۷
ا ۴۶
س ۴۵

۱- اذ کل: مهرش ۲- اس: بیت حذف شده است ۳- اس: گریم ۴- اذ کل: بیت حذف شده است ۵- اس: باشم، اذ کل: باشی شادمانه ۶- اذ کل: تو خوش جاودانه ۷- اذ کل: برون ۸- اس: نسرين ۹- اس: چنانچون کام تو باشد چنان زی ۱۰- پ: بلندی و درستی، کل: دوروزی و درستی ۱۱- اذ کل: تندرست ۱۲- اذ کل: اس: دخت من ۱۳- اس: روشتر از ماه ۱۴- اذ کل: اس: دست ۱۵- پ: سال و ماهش ۱۶- پ: چو لعلش باد خندان نیک خواهش پ: اضافه دارد: چو مویش بدسگالش باد پیچان ۱۷- پ: چو لعلش باد خندان نیک خواهش باد رخشان ۱۸- اذ کل: مهتر ۱۹- اس: سوزد ۲۰- اذ کل: حسرت

حسرت

به دست عشق گر چه زار ^۱ گردد
 [وگر چه زاو بلا بسیار بیند
 ۷۳ کل دو چشم مرد را از کام نایاب
 همی ^۶ آن چیز جوید ^۷ کش نیابد
 ۹۰ بلای عشق را بر تن گمارد
 اگر با عشق بودی ^۹ مرد را خواب
 کجا خوشیش با تلخیش یارست
 چه عاشق باشد اندر عشق چه مست
 به عشق اندر چو مست آشفته باشد
 ۹۵ خرد باشد که زشت از خوب ^{۱۳} داند
 ستنبه ^{۱۵} دیو ^{۱۶} بروی زور دارد
 خرد با مهر هرگز ^{۱۷} چون بسازد
 نفرماید خرد آن را گزیدن ^{۱۹}
 ۱۰۰ مرا از عشق شد پرده دریده
 برآمد ناگهان يك روز بادی ^{۲۳}
 چو دیدم ویس بود آن ماه پیکر

۷۳ کل

مح ۸۴
 اس ۶۶

می ۱۱۲

پ ۵۷۲

ک ۴۷۴

- ۱- الذکل : اگر دل خوار ، اس : اگر چه خوار کردست ۲- اس : بیزار کردست
 ۳- پ : بیت حذف شده است ۴- اس : پر خواب ۵- الذکل : پر آب ۶-
 پ اس : همه ۷- الذکل اس : خواهد گک : بیت حذف شده است ۸- الذکل اس :
 خوشی ۹- پ : باشد ۱۰- گک : بیت حذف شده است ۱۱- اس : خست ،
 الذکل : بیت حذف شده است ۱۲- الذکل : چوناخته ۱۳- الذکل : خوب وزشت
 اس : خوب از بد بداند ۱۴- اس : تن ۱۵- پ : همیشه ۱۶- اس : مهر
 ۱۷- الذکل : هر کس ۱۸- الذکل : آئین نیازد ، اس : آنرا بتازد ۱۹- الذکل :
 فرماید خرد را کان گزیدن ۲۰- پ : همه ۲۱- گک : جان ۲۲- الذکل اس :
 رمیده ۲۳- الذکل : يك روز يك باد ۲۴- الذکل : بمن بنمود روی آن پریزاد
 ۲۵- گک : بیت حذف شده است

- ۱۰۵ دو چشم تا بهشتی دید خرم^۱
 نه بادی بود گفתי آفتی بود
 مرا در کودکی تو پروریدی
 ندیدی حال من هرگز بدین سان
 تو گویی شیر من روباه گشتست
 تنم دیگر شدست و گونه دیگر
 مژه برچشم من گشتست مسمار^۶
- ۱۱۰ اگر روزی کنم با دوستان بزم
 که رامش چنان دلتنگ و زارم
 اگر کردم بهرامش در گلستان
 به شب در بستر و بالین دیبا
 به روز اندر میان غمگساران
 به شبگیران چنان نالم به زاری
 ۱۱۵ سحرگاهان چنان گریم^{۱۲} به تیمار
 بیاری دست از آن دو چشم دلگیر
 یفتادست از آن دو زلف دلبنده
 به گور خسته مانم در بیابان
- دلم چون دوزخی افتاد درغم^۲
 مرا ناگاه روی فتنه بنمود^۳
 وزان پس مر مرا بسیار دیدی
 ز درد دل نه باجان و نه بی جان^۴
 ازین سختی و کوهم^۵ کاه گشتست
 یکی مویست پنداری یکی زر
 همیدون موی بر اندام من مار^۷
 تو^۸ گویی می کنم با دشمنان رزم^۹
 که گویی با بلا در کارزارم
 به گمره گشته مانم در بیابان^{۱۰}
 تو گویی غرقه ام در ژرف دریا
 چو گویم پیش چوگان سواران
 که بلبل بر گلان نوبهاری^{۱۱}
 ۱۱۲ که^{۱۳} ابر دی مهی بر شخ^{۱۴} کهسار
 پ ۵۸ مرا بر دل هزاران ناوکی تیر
 مرا بر دل^{۱۴} هزاران گونه گون بند
 به دل بر خورده زهر آلوده پیکان^{۱۵}

{ اس ۶۶ پ
کل ۷۴ }

۱- اس : تا بدید آن خوب خرم ۲- پ: دلم در دوزخی افتادم محکم ۳- ک: کل :
 نه بادی گفתי آن باد آفتی بود ۴- کل : نه با درد دل و بی جان باجان ، ک : نه در درد دل نه بی جان و نه باجان ۵- پ :
 وزین سختی رخم چون ، اس : رخانم ۶- اس : مسمار گشتست ۷- اس : موی
 بر من مار گشتست ۸- الکل : که ۹- گ: بیت حذف شده است ۱۰- پ :
 ۱۱- الکل : که بر گل بریزد باد بهاری (ک: برزند) ، اس : که بر گل زند و اف
 نوبهاری ، گ: بیت حذف شده است ؛ اما اضافه دارد : حالا برای من زمان شاد است ولی من بجای
 شادی غمگینم ۱۲- ک: کل : نالم ۱۳- الکل : چو ۱۴- اس : جان
 ۱۵- گ: این بیت و بیت آتی حذف شده است ، گ: اضافه دارد : من مانند گور خسته ای هستم
 که در صحرا تیر زهر آگین خورده باشد

۱۲۰	خروشان بچه گمگشته ^۱ جویان ^۲ هم از مادر هم از دایه گسسته قضای آسمان او را شکسته ^۳ جوانمردیت را من ^۴ یار خواهم ز چنگک شیر مردم خوار بستان ^۵	به شیر تند مانم پوی پویان به طفل خرد مانم دل شکسته به شاخ مرد مانم نغز رسته کنون از تو همی زنهار خواهم [مرا زین آتش سوزنده برهان جوانمردی چنان کت هست بنمای ببخشاید دلت ^۶ بیگانگان را تو چونان دان که من بیگانه ای ام به هر حالی به بخشایش سزایم تو نیز از مردمی بر من ببخشای پیام من بگو سرو روان را ^{۱۰} [پری دیدار خورشید زمین را سیه زلفین بت یاقوت لب را بگو ای از نکویی آفریده ترا خوبان به خوبی مهر داده سپاه جادوان از تو رمیده دو هفته ماه پیشت سجده برده رخانت ^{۱۶} خسروان را بنده کرده	ص ۸۵ پ ۴۷۲۱ س ۶۷ کل ۷۵
۱۲۵	بر این فرزند بیچاره ببخشای همان رحم آورد ^۷ دیوانگان را ویا از بیهشی دیوانه ای ام که چونین در دم سرخ ^۸ اژدهایم به نیکی در دلت مهم ^۹ بیفزای		
۱۳۰	بت گویا ^{۱۱} و ماه باروان را ^{۱۲} شکرگفتار حور راستین را ^{۱۳} بهار خرمی باغ طرب را به ناز و شادکامی ^{۱۴} پروریده بتان پیش تو سر بر خط نهاده نگار چینیان از تو شمیمه فروغ خویش رویت را سپرده ^{۱۵} لبانت ^{۱۷} مردگان را زنده کرده		

{ می ۱۱۴
پ ۵۸۵ }

۱- الکل : برگم کرد، اس: گم کرده ۲- الکل اس : پس از بیت آتی، گک: بیت حذف شده است ۳- گک: بیت حذف شده است ۴- الکل اس: می ۵- پ: بیت حذف شده است ۶- الکل : ببخشایندهم ۷- الکل : رحمت کنند، اس: همان زحمت برد ۸- پ: تند ۹- الکل : نیکی ۱۰- الکل : سرو سهی را ۱۱- پ : بت خندان ۱۲- الکل : ماه خرگهی را، الکل : اضافه دارد : پیام من بگو سرو روان را بت زیبا و ماه آسمان را ۱۳- پ: بیت حذف شده است ۱۴- الکل : شادمانی ۱۵- کل: بیت حذف شده است ۱۶- گک: لبانت ۱۷- گک: رخانت

<p>۴۸۱ س ۶۷ پ</p>	<p>همان بتگر ز بت بیزار گشته چو برف کوهسار از تاب خورشید شتابان همچو گوری مانده در دام دل اندر تن نه بیدار و نه خفته نه از رامش به دل شادم نه از گنج^۲</p>	<p>بت بربر ز رویت خوار گشته گدازان شد تنم از بیم و امید دلَم افتاد در مهرت^۱ به ناکام خرد آواره گشته هوش رفته نه ز اسایش خبر دارم نه از رنج</p>	<p>۱۴۰</p>
<p>س ۶۶ پ ۸۶ مح</p>	<p>نه چونان گیرم و نه گوی بازم نه بازان را سوی کبگان پرانم نه جز وی^۴ در جهان کس را گزینم نه یک روزی^۵ به چیزی شاد باشم نبینم دوستدار و^۶ دستگیرم</p>	<p>نه با یاران به میدان اسپ تازم نه یوزان را سوی گوران^۳ دوانم نه می گیرم نه با خوبان نشینم نه یک ساعت ز درد آزاد باشم به خان^۶ خویش در چونین اسیرم</p>	<p>۱۴۵</p>
<p>پ ۵۹ می ۱۱۵</p>	<p>چو ماری چوب خورده در^۹ میانم دلَم دارو ز^{۱۰} دیدار تو یابد که خوش گفتار تو آید به گوشم چنین با اشک سرخ و روی زردم و گرچه جان من زوگشت رنجان^{۱۱}</p>	<p>به شب تا روز بیجان و نوانم^۸ تنم درمان ز گفتار تو یابد من آنکه باز یابم صبر و هوشم اگر چه سال و مه از تو به دردم مرا عشق تو در جان خوشتر از جان</p>	<p>۱۵۰</p>
<p>کل ۷۶ س ۶۸ ر</p>	<p>نجویم بی وفایت شادمانی^{۱۳} به سر بر موی من شمشیر گردد به پیش بندگانت بنده باشم سیاهی شب هم^{۱۵} از موی تو باشد</p>	<p>نخواهم بی هوایت زندگانی^{۱۲} اگر جانم ز مهرت سیر گردد همی دانم^{۱۴} که تا من زنده باشم سپیدی روزم از روی تو باشد</p>	<p>۱۵۵</p>

۱- کل: در مهرت افتاده
۲- کل: نه از شادی فزاید او نه از غنج
۳- کل: اس: غرمان
۴- کل: اس: بروی
۵- کل: لحظه، اس: ساعت
۶- کل: بجان، پ: بکار
۷- پ: اس: دوستداری
۸- کل: بی جان و توانم
۹- کل: بر
۱۰- اس: دلَم را روز
۱۱- کل: و گرچه حال من زوگشت بیجان (اس: جان من)
۱۲- کل: شادمانی
۱۳- کل: نخواهم بی مرادت زندگانی
۱۴- کل: گد: چنین
۱۵- مح: کل: چشم

۴۸۱

رخ رنگینت باشد نوبهارم
 ز رخسار تو تابد^۱ آفتابم
 ز اندام^۴ تو باشد یاسمینم
 بهشت جاودان آن روز بینم
 ز دولت کام خود آنگاه یابم
 ز یزدان این همی خواهم شب و روز
 دلت بر من نماید مهربانی
 [اگر کین ورزد و با من ستیزد
 چه باید ریختن خون جوانی
 ز بس کاو بر تو دارد مهربانی
 ببرد دل ز جان وز تو نبرد
 ز گیهان مر ترا خواهد^{۱۰} به ناچار
 اگر خوبی^{۱۲} کنی تن پیش دارد
 چو بشنید ایسن سخنها دایه پیر
 نهانی دلش بر رامین^{۱۵} ببخشد

می ۱۱۶
 اس ۶۸

۱۶۰

لب نوشینت باشد غمگسارم
 ز گیسوی^۲ تو بوید^۳ مشک نابم
 ز گفتار تو باشد آفرینم
 که آن رخسار جان افرروز بینم
 که با^۵ پیوند رویت راه یابم
 که گردد بختم از روی تو فیروز^۶
 نجوید سرکشی و بد گمانی^۷
 به جان من که خون من بریزد^۸
 که هرگز بر تو نامد زو زبانی^۹
 تو او را خوشتری از زندگانی
 به دیده خاک پایت را بخرد
 ازیرا کش تو بردی دل به آزار^{۱۱}
 و گرنه بر سر دل جان سپارد^{۱۳}
 تو گفتمی خورد بر دل ناوکی تیر^{۱۴}
 ولیکن آشکارا هیچ نمود

۱۶۵

۱۷۰

۱- پ: باشد ۲- کل اس: زلقین ۳- پکل: باشد ۴- پ: ديلدار
 ۵- اس: زی ۶- اس: بهروز ۷- کل: تو او را خوشتری از زندگانی
 ۸- اس: ورزی ... ستیزی، بریزی، پکل: بیت حذف شده است ۹- کل اس: دوییت
 حذف شده است ۱۰- اس: زگیتی مر ترا جوید ۱۱- کل اس: ازیرا کش تو
 بردی دل باوار ۱۲- پ: چونین، کل: اگر خواهی کشی تن پیش دارد ۱۳-
 اس: اضافه دارد عنوان: پاسخ دادن دایه رامین را، پ: اضافه دارد:
 بگفتم حال زار خویش یکسر اگر باشد ترا این گفته باور
 اگر لطف نگردد دستگیرم ز پسا افتاده و سرگشته میرم
 ۱۴- پ: اضافه دارد:

پ ۵۹
 ج ۸۷

چو شیر ماده شد زین گفته در تاب
 ۱۵- کل: دلش رامین را، اس: نهان از دل برامین هم

مرو را گفت راما نیکناما
نگر تا تو ننداری هرگز امید
نگر تا تو نپنداری که دستان
نگر تا در دلت ناید که نیرو
ترا آن به که دل در وی نبندی
نیمایمی به دل راه تباهی
خردمندی و شرم و دانش و رای
که زشت از خوب^۷ و نیک از بد بدانی

نگردد^۱ همچو نامت ویس راما^۲
که تابد بر تو آن تابنده خورشید^۳
بکار آیدت با آن سرو بستان^۴
توانی کرد با فرزند شهرو
کزین دل‌بندی آید مستمندی^۵
کزو رسته نیامد^۶ هیچ راهی
به کار آید روان را در چنین جای
به دل کاری سگالی کش توانی^۸

۶۰۵ پ

۱- کل: بگردد ۲- پ: اضافه دارد:

هزاران آفرین برجان تو باد
ترا من دوستر می‌دارم از جان
۳- کل: بیت حذف شده است ۴- کل: اس: نارپستان ۵- اس: پس از بیت آتی،
پ: اضافه دارد:

مکن بیهوده بر خود کار دشوار
دل خود را درین انده مرنجان
درین بر مر ترا کس نیست رهبر
ازین سودا نینسی جز زیانی
۶- کل: نیایی، اس: نیاید، گ: بیت حذف شده است ۷- کل: که خوب از زشت
۸- پ: اضافه دارد:

بشاخی دست زن ای مرد عاقل
براهی روکه بر پای تو باشد
تو زین گلزار هرگز گل نچینی
نخندد بر رخت از باغ لاله
درین بستان کسی را دسترس نیست
ز سرو این چمن سایه نینی
نیارد بر تو این مه مهربانی
اگر جان می‌سبازی اندرین درد
کسی بر تو نخواهد گشت دلسوز

کز آن جا برتواند یافتن دل
بجایی شو که مأوای تو باشد
ز نخل کامرانی بر نینی
ز گریه بارد از چشم تو زاله
گلی زین باغ چیدن حد کس نیست
ز ریحان سمن وایه نینی
اگر صد راه جان را بر فشانی
نخواهد هیچ کس بهر تو غم خورد
نخواهی شد بکام خویش پیروز

می ۱۱۷

مع ۸۸

۱۸۰	وگر ^۱ دریا بینباری ^۲ به مردی ز روی سنگ لاله بشکفانی زمینش بر سر مویسی بداری ^۴ به کار ویس هم خیره بمانی ^۵ که شاخ ارغوان ^۶ خرما بر آرد	اگر تو آسمان را در نوردی میان بادیه جیحون برانی ^۳ جهانی دیگر از گوهر بر آری ابا این جادوی و نیک دانی به مهرت ویسه آنکه سر در آرد	
۱۸۵	که او ماهست پیوندش نیابی ^۷ که یارد جستن این آزار با وی ز خوی خود چگونه دیر رامست ^۸ پیامت پیش او گفتن نیارم به زشتی راه یابد گفت ^۹ دشمن	سزد گردل ز پیوندش بتابی که یارد گفتن این گفتار با وی ندانی کاو چگونه خویش کامست اگر من زهره صد شیر دارم هر آینه تو نپسندی که در من	پ ۶۰ اس ۶۹
۱۹۰	به خوبی از همه خوبان فزونست به رسوایی بریزد آب رویم که خسرو در میان نیک بختان ^{۱۱} و با مردم نیامیزد به خوشی همش در گنج شهوارست جوهر ^{۱۲}	تو خود دانی که ویس امروز چونست هر آن که کاین سخن با وی بگویم چنانست او میان ویس ^{۱۰} دختان منش بر آسمان دارد به گشتی همش در تخمه پر مایه است گوهر	
۱۹۵	بدین جوهر ^{۱۴} ز مردم بی نیازست نه از کار بزرگ آید نه پیش ^{۱۶}	بدان گوهر ز شاهان ^{۱۳} سرفرازست نه از کار بزرگ آید نه پیش	می ۱۱۸

۱- الکل اس : همان ۲- پ : دنیا بیمنائی ۳- کل : دوانی، پ : خنجر برانی

۴- کل : بر آری ۵- پ :

وگر تو جادوی بس نیک دانی ز کار ویس هم خیره بمانی

د : ایا این ۶- گ : صنوبر ۷- گ : این بیت حذف شده است، پ : اضافه دارد:

نگر تا در دل این هرگز نیاری که او باتو در آرد سر به یاری

۸- پ : زخوی بد چگونه نیک نامست، اس : زخوی بد چگونه دژ نامست، گ : ز خوی

خود رنجیده است ۹- کل : کام، اس : کام یابد گفت دشمن . ۱۰- پ : خوب

۱۱- گ : بیت حذف شده است ۱۲- کل اس : گوهر، گ : بیت حذف شده است

۱۳- کل : تخمه ۱۴- کل اس : گوهر، گ : بیت حذف شده است ۱۵- کل

اس : بزرگ ۱۶- پ : اضافه دارد :

۸۹حج	به‌تنهایی و بی شهری نژندست	کنون خود دلش لختی مستمندست	
۶۱پ ر	هم از رامش هم از مردم نفورست	ز خان و مان و شهر خویش دورست	
۴۹ك	گهی از بخت نالد گه زگردون	گهی آب از مژه بارد گهی خون	۲۰۰
۶۹س	بجوشد همچو عود تر بر آذر ^۲	چو یسار آرد ز مادر روز برادر	
	که دوری دادش از آرام و از بوم ^۳	کند نفرین بر آن سال و مه شوم	
	به‌خوبی نامدار ^۵ هفت کشور	بدین سان بانوی جمشید گوهر ^۴	
۷۸كل	پروورده میان ناز و فرمانش ^۶	به‌لایه خواسته مادر ز یزدانش	
۱۱۹می	ز همزادان بریده وز همالان ^۷	کنون پر درد و پر تیمار و نالان	
	که یارد گفتن ^۸ این یافه پیامت	به پیش وی که یارد برد نامت	۲۰۵
	که سر هرگز نداند رفت چون پای ^۹	مرا این کار بیهوده مفرمای	
	زبانى این سخن گفتن دریغست	زبانم گر فزون از قطر میغست	
	ز آب دیده کردش خاک را گل ^{۱۰}	چو بشنید این سخن رامین بیدل	
	شکنج گریه گفتارش فرو بست	ز سختی گریه اندر برش بشکست	
	بران بخشای کاو باشد چنین زار ^{۱۱}	هم از گریه بماند و هم ز گفتار	۲۱۰

→ نه از گوهر توانش بردن از راه ندارد قدر نزدش هیچ چیزی بسدام آورد نتوانش بدستان

۱- کل: گهی از چشم بارد سیل پر
از زاد و بر و بوم، اس: داده است از زادش و بوم
کل: نامور در، گک: بیت حذف شده است
درمان ۷- پ: اضافه دارد:

ز خویش و دوستانش دور مانده
شب و روزش بود افنان و زاری
نمی‌خندد بشادی پسته او

۸- کل اس: دادن (کل: داد)
۹- پ: ندارد رفتن پای، پ: اضافه دارد:

ز من هرگز چنین کاری نیاید
که از عاقل چنین کاری نشاید

۱۰- کل: گشتش پای درگل
۱۱- کل: کش چونی بود کار، گک: چون مرغ سر
بریده بلرزیدو یارای آن نداشت که زبان را به حرکت آورده سخنی گوید

چه گوهر پیش او چه خاک درگاه
نمی‌گیرد جهان را بر پیشیزی
که جادویست با چشمان فتان

۳- کل: دادش
۴- کل: خورشید پیکر
۵- کل: یزدان، فرمان، اس: یزدان،

ز یاران کهن مهجور مانده
بگریه همچو ابر نوبهاری
گره دارد زغم دایم برابر و

	به مغزش بر شد از دل آتش مهر	۴۶۱ پ
	چو يك ساعت زبانش بود بسته	
	دگر باره سخنها گفت زیبا	
	بسی زاری و لابه کرد و خواهش	
۲۱۵	چو رامین بیش کردی زارواری	اس ۷۵ ر
	به فرجام اندرو آویخت رامین	مخ ۹۰
	همی گفت ای انوشین ^۵ دایه زنهار	می ۱۲۰
	مبر امیدم از جان و جوانی ^۶	ک ۵۵ ر
	توی از دوستان پشت و پناهم	
	چه باشد گر کنی مردم ستانی	
	در بسته ز پیشم برگشایی	
	گر اکنون از تو نومیدی پذیرم	
	مکن بی جرم را در چاه مفگن ^۹	
	ترا بنده شدستم بنده پذیر	کل ۷۹
	توی درمان دردم در جهان بس	
	بجز تو در جهان کس را ^{۱۱} ندانم	
۲۲۵	پیام من بگو با آن سمنبر	پ ۶۲ ر

۱- کل اس: جان ۲- کل اس: اضافه دارد:

زرنجی در فزونی گشته وستام ز صبیری در جدائی گشته سوتام

۳- اس: ستیزش ۴- پ: اضافه دارد:

همان سنگین دل و نامهربان بود همان جادو نهاد و جان ستان بود

۵- کل: انوشه ۶- کل اس: میر یکباره جانم را به آزار (اس: به آوار) ۷- پ:

جهانی ۸- گ: بیت حذف شده است ۹- اس: بی رحمی و چاهم میفگن، گ: بیت حذف

شده است ۱۰- کل: تو یکره ۱۱- کل: من کس ۱۲- کل اس: دل، گ:

بیت حذف شده است ۱۳- اس: اضافه دارد:

چنین بد دل مباش از کار و ترسان کجا باشد از اینها بر تو آسان ←

۹۱م
س ۷۰ پ
بر آرند از میان رود بنیاد
ز دریا ماهیان آرند بیرون
به بند آرند^۱ پیلان دمان را
به افسونها کنندش رام^۲ و گستاخ^۳
همیدون چاره‌ها کردن توانی^۴
هنر داری بسی در وقت^۵ کردار
وزیشان هر دو برنه ویس را بند^۶
ترا پیشم نیاوردی در این جای^۷

بچاره آسیا سازند بر باد
به زیر آرند مرغان رازگردون
به دام آرند شیران ژیان را
برون آرند ماران را ز سوراخ
تو نیز^۴ افسون ز هر کس بیش دانی^۵
سخن دانی بسی هنگام گفتار
سخن را با هنر نیکو بیوند^۶
اگر نه بخت من بودی نکورای^۷ ۲۳۵

← پ : اضافه دارد:

ندارم يك زمان دست ز دامن
نجویم من ز کس غیر از تو چاره
بلطف تو بود امید بیشم
غم این خسته بی چاره خوردن
که بر فرزند مادر هست دلسوز
به انکارم نباید هیچ دم زد
ازین غصه دلی دارم جگسر خون
که نی از سر همی ترسم نه از جان
نگیرم ترک تا هر دو بجایست
که صد جانم فدای آن پریچهر
مکن جانم بقر غم نشانه
۲- اس : با فسونشان کند خود رام

مرا تا جان بود ای دایه در تن
بشمیرم کنی گر پاره پاره
اگر صد بار می رانی ز پیشم
تو دانی درد ما را چاره کردن
روا چون داریم آخر بدین روز
ترا باید بکارم من قدم زد
که کارم رفته است از دست بیرون
مرا از سرزنش ترساندت توان
سرو جانم بر راه او فدایست
نه از جان دادم بیمست در مهر
مجو در کار من زین پس بهانه
۱- کل : به بیندازند، گ: بیت حذف شده است

۳- پ : اضافه دارد :

۱۲۱ می
بنیرو قاف را سازند هامون
۶- کل : همیدون چاره کردن نیک دانی ،
همه رایست بجای خویش باشد
نباشد هیچ مثلت هوشمندی
۹- کل : نگه کن راست را با چپ پس و

ز سنگ خاره راه آرند بیرون
۴- اس : خود ۵- کل : خوانی
اس : چاره کردن به توانی ، پ : اضافه دارد :
ترا دستان هزاران بیش باشد
نباید از تو هرگز ناپسندی
۷- کل اس : هنگام ۸- کل : بیندیش
پیش ۱۰- پ : اضافه دارد :

بدیدار توم گگرداند فیروز

چو بختم یآوری بنمسود امروز

ک ۴۵۰
می ۱۲۲

	چنان چون تو مرا یاری ^۱ درین کار	
	بگفت این و پس او را تنگ دربر ^۳	
	وزان پس داد بوسش بر لب ^۴ و روی	
	زدایه زود کام خویش برداشت	
۲۴۵	چو بر زن کام دل راندی یکی بار	
	چو رامین از کنار دایه برخاست	
	دریده شد همانگه پرده شرم	
	بدو گفت ای فرینده سخن گوی	س ۷۱ ر
	دلت از هر کسی جو یای کامست	
	مرا تو دوست بودی ای ^۵ دل افروز ^{۱۰}	ب ۶۳ ر
۲۴۵	گسسته شد میان ما بهانه	کل ۸۰
	ازین پس هر چه تو خواهی بفرمای	
	کنم بخت ترا بر ویس پیروز	ع ۹۲
	چو بشنید این سخن دلخسته رامین	
	ترا زین پس نگر تا چون پرستم	
۲۵۰	همی بینی که پیچان همچو مارم ^{۱۷}	
	خدا بادا به هر کاری ترا یار ^۲	
	کشید و داد بوسی چند بر سر	
	بیامد دیو و رفت اندر تن او	
	تو گفتی تخم مهر اندر دلش کاشت ^۵	
	چنان دان کش نهادی بر سر افسار ^۶	
	دل دایه به تیمارش ^۷ بیاراست	
	شد آن گفتار سردش در زمان گرم	
	ببردی از همه کس در سخن گوی	
	ترا هر زن که بینی ^۸ ویس نامست	
	ولیکن دوستر گشتم ^{۱۱} از امروز	
	که ^{۱۲} شد تیر هوا سوی نشانه	
	که از فرمانت بیرون ناورم پای ^{۱۳}	
	ستانم داد مهرت زان دل افروز ^{۱۴}	
	بدو گفت ای مرا روشن ^{۱۵} جهان بین	
	به پیشت جان به خدمت ^{۱۶} چون فرستم	
	چگونه صعب و آشفته ست کارم ^{۱۸}	

۱-کل: هستی ۲-کل اس: خدایت یار بادا در همه کار، پ: خدا بادت، گ: بیت حذف شده است ۳-کل: دایه را و تنگ دربر ۴-کل: سر، گ: بیت حذف شده است ۵-کل: مهرش در جگر کاشت ۶-اس: اضافه دارد عنوان: دلخوشی دادن دایه رامین را ۷-کل: به پیغامش ۸-کل: بینم، گ: بیت حذف شده است ۹-کل: و ۱۰-اس: تا با امروز ۱۱-کل: گشتی ۱۲-اس: چو ۱۳-کل اس: اضافه دارند: به پیروزی بیابم فرخ امید بینم ماه پیوسته به خورشید ۱۴-اس: بیت حذف شده است ۱۵-اس: چشم ۱۶-کل: مکهری (؟) اس: بگیری ۱۷-کل: که چون بر نسک؟ مارم، اس: چون زار و نزارم ۱۸-اس: هم آشفته کارم، گ: بیت حذف شده است

{ می ۱۲۳ ک ۵۱ }	چو بام آید ندارم طمع تا شام ^۱ ز دریا باد و موج سخت بیند که يك ساعت امید جان ندارد ^۲	به‌شب‌گویم نمانم زنده تا بام بدان مانم که در دریا نشیند نگر تا او زمانه چون گذارد	۲۵۵
	شبان ^۳ از روز و روز از شب ندانم مگر گیری درین ^۴ آسبب دستم تو دادی بند شادی را کلیدم ^۵	من از تیمار ویسه همچنانم کنون امید در کار تو بستم چو از تو این نوازشها شنیدم	۲۶۰
اس ۷۱ پ	که بی‌کردار ناخوبست گفتار بدیدارم دگر باره کی آیی همیشه دیدنت را چشم دارم	جوانمردی بکار آور به‌کردار بگو تا روی فرخ کی نمایی کجا من روز و ساعت می‌شمارم	۲۶۵
پ ۶۳	بر آتش خسیم و بروی نشینم که يك ساعت قرار تن نیابم ^۶ چو دیوانه نیایم بر یکی جای ^۷	همی تا شادمانت باز بینم به‌دیدارت چنان باشد شتابم چو ^۸ آشفته نمانم بر یکی رای ^۹	۲۷۰
ک ۸۱	تو ^{۱۰} هستی در سخن بسیار مایه به‌مغز بیهشان باز آوری هوش چو جانم را بدین زنهار بستی ^{۱۱}	بخنده گفت جادو کیش دایه بدین گفتار نغز و لابه چون نوش ^{۱۲} دلم را تو بدین گفتار خستی	
	بیاوردی و بر جانم ^{۱۳} نهادی کزین اندوهت آید ^{۱۴} رستگاری به‌نیکی روی کارت ^{۱۵} چون نگارم	ز جان خویش بندی بر گشادی نگر تا هیچ گونه غم نداری تو خود بینی که کامت چون بر آرم	
	به‌چشم دشمنان بر ^{۱۶} چون دوام	ترا بر اسپ تازی چون نشانم	

۱- کل: باشام، اس: صبر تا شام، پ: پس از بیت آتی ۲- گد: بیت حذف شده است
 ۳- کل: که شب ۴- کل: که گیری تو در این ۵- گد: بیت حذف شده است
 ۶- گد: بیت حذف شده است ۷- کل: نگر ۸- کل: جای ۹- کل: پای، گد:
 بیت حذف شده است ۱۰- پ: که ۱۱- کل: گفتار خوب و لابه خوش، اس:
 خوب و ناله نوش، گد: تو دشمنت را نیز بطرف خود جلب میکنی ۱۲- کل: جستی
 ۱۳- گد: پای من ۱۴- گد کل اس: آمد ۱۵- پ: روزگارت ۱۶- اس: دشمنانت

تو هر روزی بدین هنگام يك بار
 که من خود^۱ آگهی پیش تو آم
 چو هر دو دل برین وعده نهادند
 به پیمان دست یکدیگر گرفتند
 گذر کن هم^۱ بدین فرخنده گلزار
 زهر کاری که دارم^۲ یا گذارم
 رخان یکدگر را بوسه دادند
 بدین گفتار و پس هر دو برفتند

۹۳ مح
 می ۱۲۴
 اس ۷۲
 ۵۱۲ پ

فریفتن دایه ویس را به جهت رامین^۴

چو دایه پیش ویس دلستان شد
 سخنهای فریبنده بیبیراست
 چو ویس دلستان را دید غمگین
 به درد مادر و هجر^۸ برادر
 بدو گفت ای مرا چون جان شیرین
 چه دیوست این که برجانت نشستست
 گمان کردی به رنج اندر سهی سرو
 سبکتر کن ز دل بار گران را
 نه بس کاری بود آسیب بردن^{۱۲}
 ز غم خوردن بتر پتیاره ای نیست
 اگر فرمان بری^{۱۵} خرم نشینی
 چو جادو بد گمان و بد نهان^۵ شد
 به دستان و به نیرنگش بیبیراست^۶
 از آب دیدگان^۷ تر کرده بالین
 گسسته عقد مروارید بر بر^۹
 نه بیماری چه داری سر به بالین^۵
 در هر شادایی بر تو بیستست^{۱۰}
 تو پنداری که^{۱۱} در چاهی نه در مرو
 کزو آسیب سخت آید روان را
 گذشته یاد کردن درد خوردن^{۱۳}
 ز خرسندی^{۱۴} به او را چاره ای نیست
 به بخت خویش خرسندی گزینی^{۱۵}

۶۴ پ

۱- کل: میکن ۲- اس: هم ۳- کل اس: بندم ۴- اس: فریفتن دایه ویس
 را، گد: گذاشتن دایه رامین را و رفتن به پیش ویس، کل: عنوان حذف شده است ۵-
 اس: بدنشان ۶- کل: به پرداخت، اس: بیبیراست ۷- کل: دیده ها ۸-
 پ: فرخ ۹- کل: هار مروارید پرز (اس: پرز) ۱۰- کل: شادمانی بر تو
 بستست، گد: بیت حذف شده است ۱۱- کل: نه ۱۲- کل اس: تیمار خوردن
 ۱۳- کل: رنج بردن، اس: گرم خوردن، گد: بیت حذف شده است ۱۴- گد: صبر
 ۱۵- اس: کنی

	[ز خرسندیت جان را نیک یار است	
۳۷۲س	چو بشنید این سخن ویس دلارام	
	چو خورشیدی ^۲ سر از بالین ^۳ بر آورد	۱۵
	زمین از رنگ رویش نقش چین گشت	
می ۱۲۵ کل ۸۲ }	چه ایوان بود و چه روی دلارام ^۵	
	چو باغ خوب رنگ اردیبهشتی	
	رخانش بود گفتی نوبهاران	
	شخوده نیلگون گشته رخانش	
۵۲ک	در آب اشک او دو چشم بی ^{۱۰} خواب	۲۰
ص ۹۴	به گریه دایه را گفت این چه ^{۱۳} روزست	
	به هر روزی که نو گردد ز گردون	
۶۴پ	گناه از مرو بینم یا ز اختر	
	که گویی کوه چون البرز هفتاد	
	نه مروست این که بوم تن ^{۱۶} گدازست	۲۵
	نگارستان و باغ ^{۱۸} و کاخ شهوار	
	تن من دردها را راه گشتست	
	نه خرسندیت با جان کارزار است] ^۱	
	تو گفتی یافت لختی در دل آرام	
	ز عنبر سلسله بر گل بگسترد	
	هوا از بوی مویش ^۴ عنبرین گشت	
	به رنگ یکدگر هر دو وشی فام ^۶	
	بهشت ایوان ^۷ و ویس او را بهشتی	
	هم از چشمش برو باریده ^۸ باران	
	چو نیلوفر بد اندر آبدانش ^۹	
	نکو تر بود از ^{۱۱} نرگس که در آب ^{۱۲}	
	که ^{۱۴} گویی آتش آرام سوزست	
	مرا نو گردد اندوهی دگرگون	
	و یا زین چرخ خود کام ستمگر	
	نگون شد ^{۱۵} ناگهان و بر من افتاد	
	نه شهرست این که چاه شست بازست ^{۱۷}	
	مرا هستند همچون دوزخ تار ^{۱۹}	
	تو گویی جانم آتشگاه گشتست ^{۲۰}	

۱- پ: بیت حذف شده است، گد: چون شخصی خود را بخدا سپارد نیکوست ولی چون بخدا اعتقاد نکند ناپسند است ۲- کل: خرسندی ۳- گد: انک: زانو ۴- کل: اس: زلفش ۵- کل: اس: چه ایوان و چه روی آن دلارام ۶- اس: پام ۷- کل: اس: آئین، گد: بیت حذف شده است ۸- کل: اس: بارنده ۹- کل: چو: آب افتاده بد در آب دانش، انک: چو آب افتاده بد در آب و آتش، گد: بیت حذف شده است ۱۰- اس: پر ۱۱- اس: چون ۱۲- انک: کل: بیت حذف شده است ۱۳- انک: کل: گفنا چه ۱۴- انک: کل: تو ۱۵- انک: کل: بیامد، گد: بیت حذف شده است ۱۶- انک: کل: دل ۱۷- انک: کل: جامی شصت بازست، کل: جای شست ۱۸- اس: نگارستان گاه ۱۹- انک: کل: مراد جمله گوی چون دوزخ تار، اس: مرا آید همی چون دوزخ تار، پ: دوزخ تار ۲۰- گد: این بیت و بیت آتی حذف شده است، پ: اضافه دارد: دل من ز آتش حیرت چنانست که ماهی بر سر تابه طپانست ←

	ز شب بینم بلا وز روز تیمار	س۷۳ر
	به جان من که گر آید مرا هوش	می ۱۲۶
۳۰	من امید از جهان اکنون بریدم نشسته بر سمند ^۳ کوه پیکر زنخچیر آمده با شادکامی به شادی باره را ^۵ پیشم بتازید	
	مرا گفستی ^۲ به آواز چو شکر به بیگانه زمین در دست دشمن	پ ۶۵
۳۵	وزان پس دیدمش با من بخرفته لب طوطی و چشم گاویشم مرا گفتار او کم دوش ^{۱۰} خواندست	کل ۳۸ پ ۵۲
	هنوز آن بوی خوش زان پیکر نغز بتر زین کی ^{۱۲} نماید بخت کینم	حج ۹۵
۴۰	چو گردونم نماید روز چوئین مرا تا من زیم ^{۱۵} این غم بسنده است ^{۱۶}	پ ۷۳
	تو دیدی دایه اندر مرو گنده	

→ گهی می سوزم از تیمار مادر
شب چون موی خود تار و درازست
نه روزم هست آرام و نه شب خواب
۱- الکل : هزمان یکی بار، اس : هرزمانی بردلم بار ۲- گد : بیت حذف شده است
۳- الکل اس : نوندی ۴- پ : مراورا خودیرسر تیغ در بر ۵- الکل : تا
۶- الکل اس : اضافه دارد :

چو بردارد زبند آن بسدین لب
(اک : قیرگون ، کل : تیرگون) ۷- اس : گوید ۸- الکل : دوست ، پ : عمر
۹- اس : با ۱۰- کل اس : دوست ۱۱- الکل اس : هنوزم در ۱۲-
پ : کم ۱۳- گد : بیت حذف شده است ۱۴- الکل : باشد ۱۵- الکل :
بوم ۱۶- کل اس : بسند است ۱۷- کل اس : زند است

می ۱۲۷	شده دو چشم خونریزش گهر بیز همی گفت ای چراغ و چشم ^۲ مادر غم تو مشنواد و بد میناد فتاد اندر دلم چون آهن و روی	همی گفت این سخنهاى دل انگیز ^۱ نهاده دایه دستش بر سر و بر ترا دایه زهر دردی فدا ^۲ باد شنیدم هرچه گفتی ای پری روی	۴۵
پ ۶۵	مرا درد تو بر دل بیش از آنست ^۳ به تلخی مگذران این عمر شیرین که دو روزست ما را زندگانی درنگ ما درو ^۴ در يك زمانست ناید دیر همچون سایه میغ ^۵	اگرچه درد بر تو بی کرانست میر اندوه ^۵ کت بردن نه آیین بهرامش دار دل را تا توانی جهان چون خان راه ^۶ مردمانست بود شادیش یکسر انده آمیغ جهان را نام او ^۹ زیرا جهانست	۵۰
اس ۷۴	که هست ای در ^{۱۲} جهان چون تو گذاری به صد کام دگر داری بهانه به شاهی بر جهان فرمان روایی مکن در بند جاویدان روان را ^{۱۳}	چرا از بهر آن اندوه داری اگر کامی ز تو بستد زمانه جوان و کامگار و پادشایی مکن پدرود یکباره جهان را به گیتی در جوانان هر که ^{۱۴} مردند یکایک دل به چیزی رام دارند	۵۵
س ۵۳	همه جویان کام و کرد ^{۱۵} و خوردند بهرامش روز خود پدرام دارند گروهی چنگ و بربط ساز جویند ^{۱۶} غلامان و بتان نارپستان به چیزی هر یکی شادی کتاند ^{۱۷}	گروهی صید یوز و باز جویند گروهی خیل دارند و شبستان همیلون هر چه پوشیده زنانند	۶۰

۱- اس: دلاویز پ: پرا انگیز ۲- اس: چراغ چشم ۳- گک الذکل: فرا
 ۴- گک: بیت حذف شده است ۵- الذکل: اندیشه ۶- پ: راه و خان، الذکل:
 خان و راه ۷- الذکل اس: بدو ۸- الذکل: بیاید نیز مه همسایه میغ ۹-
 اس: خود، گک: دوبیت حذف شده است ۱۰- اس: از ۱۱- الذکل: برق
 ۱۲- الذکل اس: اندر ۱۳- الذکل اس: بیت حذف شده است ۱۴- پ اس: هرچه
 ۱۵- الذکل: کام کرد ۱۶- گک: بیت حذف شده است ۱۷- گک: اضافه دارد:
 با آنکه شوهران خوبرو و پادشاه دارند بادیگران هم معاشقه میکنند

نخواهی درجهان جستن جز او کس	تو با ^۱ تیمار و پرو مانده و بس ^۲	مع ۹۶
خدایت را چو و پرو نیست بنده ^۳	مرا گفتی که اندر مرو گنده	
۶۵ فرشته نیست پرورده به مینو ^۴	[اگر چه شاه و خود کام است و پرو	
دلیران جهان کشور ستانان	به مرو اندر بسی دیدم جوانان	می ۱۲۸
به چهره همچو سرو جویباری	به بالا همچو سرو جویباری	
به مردی از جهانی ^۵ برگزیده ^۶	ز خوبی و دلیری آفریده	
یکایک را ز و پرو برگزینند ^۷	خردمندان که ایشان را بینند	
۷۵ کجا در هر ^{۱۰} هنر گویی جهان نیست	وز ^۸ ایشان شیر مردی کامران نیست ^۹	پ ۶۶ ر
ور ایشان عنبرند او مشک ناست ^{۱۱}	گر ایشان اخترند او آفتابست	
به گوهر شاه موبد را برادر	به تخمه تا به آدم شاه و مهتر	اس ۷۴ پ
فرشته بر زمین و دیو در زین	خجسته نام و فرخ بخت رامین	
گروگان شد همه دلها به مهرش	به و پرو نیک ماند خوب چهرش	
۷۵ که روز جنگ ^{۱۲} با او بر نیابند	دلیران جهان او را ستایند	
شکافنده به ژوپین و سنان موی	به ایران نیست همچون او هنرجوی ^{۱۳}	
به فرمانش رونده مرغ ^{۱۴} با پر	به توران نیست همچون او کمان ور	
ز یاران بیش گیرد می گه بزم	ز گردان بیش ریزد خون ^{۱۵} گه رزم	پ ۵۳ ک۱
به بخشش همچو ابر نوبهارست	به کوشش همچو شیر کینه دارست	
۸۵ به دل این داغ دارد کش تو داری	ابا ^{۱۶} چندین که دارد مردواری	
تو گویی کرده شد سببی به دونیم	ترا ماند به مهر ای گنبد سیم	

۱- الکل: بر ۴- الکل اس: مانده بس ۳- الکل: بیت حذف شده است

۴- پ: بیت حذف شده است ۵- کل: جهانش ۶- اس: جهان یکسر گزیده

۷- گک اس: خردمندی، به بیند، گزیند ۸- الکل: از، اس: در ۹- الکل:

خویشدانیست ۱۰- اس: که او در هر ۱۱- گک الکل: پس از بیت آتی، گک:

دیگران مانند ریگند و او مانند یاقوت ۱۲- الکل: رزم ۱۳- اس: چون او

یک هنرجوی ۱۴- اس: مرگ ۱۵- الکل: پیش خون ریزان، گک: بیت حذف

شده است ۱۶- پ: و با

نگه کن تا تو چوتی او چنانست
 ترا دیدست و عاشق گشته بر تو
 همان چشمش که چون نرگس به بارست
 همان رویش که تابنده چو^۳ ماهست
 دلی دارد بلا بسیار برده^۴
 جهان نادیده در مهر اوفتاده
 ترا بخشایم اندر مهر و او را
 شما را دیده ام در عشق^۲ بی یار
 چو ویس ماه روی حور^{۱۰} دیدار
 ندادش تا زمانی دیر^{۱۱} پاسخ
 ز شرم دایه سر در بر فگنده^{۱۳}
 پس آنکه سر بر آورد و بدو گفت
 چه نیکو گفت خسرو با سپاهی
 ترا گر شرم و دانش یار بودی
 هم از ویرو هم از من شرم بادت
 مرا گر موی بر ناخن برستی
 اگر تو مادری من دختر تو
 مرا شوخی و بی شرمی^{۱۸} میاموز
 دلم را چه شتاب و چه نهیبست

۸۵

۹۰

۹۵

۱۰۰

چوزر اندود شاخ خیزرانست^۱
 امید مهربانی بسته در تو
 چو ابر نوبهاران^۲ سیل بارست
 ز درد بیدلی همرنگ کاهست
 نهیب عاشقی بسیار خورده^۵
 دل و جان را به دیدار تو داده^۶
 که بخشودن سزد روی نکورا
 دو بیدل هر دو بی روزی^۸ ازین کار^۹
 شنید از دایه این وارونه گفتار
 سرشک از چشم ریزان برگل رخ^{۱۲}
 زبان بسته ز پاسخ لب ز خنده
 روان را^{۱۴} شرم باشد^{۱۵} بهترین جفت
 چو شرم نیست گو^{۱۶} آن کن که خواهی
 زبانت را نه این گفتار بودی
 که از ما^{۱۷} سوی رامین گشت یادت
 دل من این گمان بر تو نبستی
 و گر تو مهتری من کهنتر تو
 که بی شرمی زنان را بد کند روز
 که در وی مر ترا^{۱۹} جای فریبست

کل ۸۵

می ۱۲۹

پ ۶۶
اس ۷۵

مج ۹۷

ک ۵۴

۱- گن: موی ۲- الکل اس: نوبهاری ۳- الکل: چون مانند ۴- پ: خورده
 ۵- پ: برده ۶- الکل: اوفتاد است، داد است، گن: بیت حذف شده است
 ۷- الکل: درمهر ۸- الکل اس: پیروزی ۹- اس: اضافه دارد عنوان: پاسخ
 دادن ویس دایه را ۱۰- پ: خوب ۱۱- پ: نیک ۱۲- اس: نکورخ، پ:
 برگل سرخ ۱۳- کل: ته فگنده ۱۴- الکل: زناندا ۱۵- اس: باد از
 ۱۶- پ الکل: رو، د: روکن هرچه خواهی ۱۷- الکل: چو ازمن، اس: چوازما
 ۱۸- الکل: بی شرمی و شوخی ۱۹- اس: خود مرا

۱۰۵	که ناز و ^۳ شرم ^۴ خود را درنوردم هم از مینو بشویم دست او مید به مردی و هنر پیرایه ^۵ مرو ترا ^۶ جز مهر رامین کار بادا برادر نیست گرچه همچو ^۸ و پروست نه تو بفرییدم هرگز به دیدار ^۹ چو بشنیدی به پیشم آوریدن ^{۱۱} چنانچون با پیامش بود درخور زنان را آزیش از شرم و فرهنگ ازیرا ^{۱۲} خویش کام و زشت نامند چو کام آمد نجویند از خرد نام بین تا کام چه ننگ آورد پیش ز مردان لابه پذیرند و گفتار که کام خویش را گیرد بدان دام بسگیرد مرد او را سخت آسان به امید و نوید و سخت سوگند به شیرین لابه و نیکو نوازش ^{۱۸} ز ترس ایمن بیود ^{۱۹} و آز بنشانند به ناز اندر ^{۲۱} بلند آواز گردد	ز چه ^۱ بیچاره ام وز چه ^۲ به دردم هم آلوده شوم در ننگ جاوید اگر رامین به بالا هست چون سرو هم او را به خدایش ^۶ یار بادا مرا او نیست درخور گرچه نیکوست نه او بفرییدم هرگز به دیدار ^۹ نبایستی تو گفتارش ^{۱۰} شنیدن چرا پاسخ ندادی هرچه بتر چه نیکو گفت موبد پیش هوشنگ زنان در آفرینش نا تمامند دو گیهان ^{۱۳} گم کنند از بهر یک کام اگر تو ^{۱۴} بخردی با دل بیندیش زنان را گرچه باشد گونه گون چار ^{۱۵} هزاران دام جوید مرد بی کام شکار مرد باشد زن به هراسان به رنگ گونه گون آرد فرا بند ^{۱۶} هزاران گونه بنماید نیازش ^{۱۷} چو در دامش فگند و کام دل راند به عشق اندر نیازش ناز ^{۲۰} گردد	اس ۷۵ پ می ۱۳۰ ۶۷ پ کس ۸۶
۱۱۰		مع ۹۸	
۱۱۵		اس ۷۶ ر ک ۵۴ پ	

- ۱- الکل: زکه ۲- الکل: وزکه ۳- اس: که تاخود ۴- الکل: نام و شرم، گک: بیت حذف شده است. ۵- گک: رستم ۶- الکل: کردگارش ۷- اس: مرا، گک: بیت حذف شده است ۸- اس: او گر همچو ۹- گک: پ: دینار ۱۰- اس: گفتار ۱۱- پ: ناوریلن ۱۲- پ: از آن رو ۱۳- اس: دو گیتی ۱۴- اس: خود، گک: این بیت و بیت آتی حذف شده است. ۱۵- الکل: کل: کار، اس: خار ۱۶- الکل: اس: آردش در بند ۱۷- پ: نمازش ۱۸- گک: بیت حذف شده است ۱۹- کل: نمود ۲۰- پ: آز ۲۱- الکل: بزبانش را

۱۳۱ می	که خاکستر شود سوزنده آتش ^۱	تو گویی رام گردد عشق سرکش	۱۲۰
۶۶۷ پ	فسونگر مرد ازو بیزار گردد	زن مسکین به چشمش خوار گردد	
	گرفته ننگ و آب روی داده ^۲	زن بدبخت ^۳ در دام اوفتاده	
	کمان سرکشی آهخته برزن ^۴	زن مسکین فروتن مرد برتن	
	نه در نامردمی دارد ازو شرم	نه مرد بی وفا داردش ^۵ آزم	
	نگوید خوب و ننگش ^۶ برشمارد	نورزد مهر و نیز افسوس دارد	۱۲۵
	گدازد همچو برف از تاب خورشید	زن امیدوار از داغ امید	
۸۷ کل	دل و جانش به بند مهر ^۷ بسته	به مهر اندر بود چون گور خسته	
	گاهی کاهد ز بیم و شرم یزدان ^۸	گاهی ترسد ز شوی و گه ز خویشان	
	بدان سر آتش دوزخ برابر ^۹	بدین سر ننگ و رسوایش بی مر	
	ز شاهان و جهانداران ^{۱۰} نترسند	بدان جایی که نیک و بد پرسند	۱۳۰
۷۶ پ	که شرم خلق باشد بیم دادار	مرا کی دل دهد کردن چنین کار	
	بسوزد مر مرا گیهان خدیوم	اگر کاری کنم بر کام دیوم	
	همه کس تخم مهرم برفشانند	وگر ^{۱۱} راز مرا مردم بدانند	
	ز کام خویش جستن جان سپارند	گروهی در تن من طمع دارند	
۱۵۵ هـ	بجز زشتی مرا چیزی نگویند	گروهی ننگ و رسوایم جویند	۱۳۵
	بجز دوزخ مرا جایی نشاید	چو کام هر کسی از من بر آید	
۹۹ مح	کزو آید نهیب جاودانم ^{۱۲}	پس آن در چون گشایم بر روانم	

۱- گک: بیت حذف شده است ۲- الکل: بیچاره ۳- الکل اس: پس از بیت آتی

۴- گک: بیت حذف شده است ۵- الکل: آردش ۶- الکل: زشتش ۷-

پ: بمهر و بند، اس: به بندشرم ۸- گک الکل اس: ایشان ۹- پ اس: بدان

سرنگ و رسوایش بدتر (اس: بربر) ۱۰- کل: جهانداری ۱۱- گک: بیت حذف

شده است ۱۲- پ الکل: اگر ۱۳- الکل:

من آن در چون گشایم برتن خویش کز آن هرگونه رنج آید مرایش
(الکل: صدگونه)، گک: بیت حذف شده است

{ ۶۸۳ ر
۱۳۲ می

پناه من به هر کاری خرد^۱ باد
امید من به یزدان باد جاوید
چو بشنید این سخن دایه از آن^۵ ماه
ز دیگر در^۹ سرو را داد پاسخ
ز چرخ آید قضا نر کام^{۱۰} مردم
تو پنداری به مردی و دلیری
ویا هرگز به زور سرفرازی^{۱۱}
ز چرخ آمد همه چیزی نوشته
نوشته جاودان دیگر نگرود
چو بخت آمد^{۱۴} ترا بستد ز ویرو
کنون نیز آن بود کت بخت خواهد
جوابش داد ویس ماه پیکر
ولیکن هر که^{۱۷} او بد کرد بد دید
نخستین کار بد آمد ز شهر و
بدی او کرد و ما این بد نکردیم
منم بد نام و ویرو نیز بد نام
مرا این پند بس باشد که دیدم

اس ۲۷۷

کل ۸۸

اک ۵۵ ب

که جوید راستی^۲ و پرورد داد^۳
که جز او نیست شایسته به امید^۴
ز ویسه دست کامش^۶ دید^۷ کوتاه^۸
که باشد کار نیک از بخت فرخ
ازیرا بنده آمد نام مردم
ز شیران برد شاید طبع شیری
به کبگان داد شاید طبع بازی^{۱۱}
نوشته با روان ما^{۱۳} سرشته
به رنج و کوشش از ما برنگردد
برید از شهر و از دیدار شهرو^{۱۵}
نه کام بخت بفزاید نه گاهد^{۱۶}
که نیک و بد همه بخت آورد بر
بسا مردم^{۱۸} که یک بد کرد و صد دید
که دادش جفت موبد را به ویرو
نگر تا درد و انده چند خوردیم
منم بی کام^{۱۹} و ویرو نیز بی کام^{۲۰}
ز بد نامان^{۲۱} و بد کاران بریدم

۱۴۵

۱۴۵

۱۵۵

۱- گک: خدا ۲- کل: دوستی ۳- پ: اس: باد ۴- اس: اضافه دارد عنوان: پاسخ
دادن دایه ویس را ۵- اس: سخنها دایه زان ۶- گک: دست امید رامین ۷- پ: گشت
۸- کل: اضافه دارد عنوان: پاسخ دادن دایه ویس را ۹- الکل: دگر باره ۱۰-
الکل: قضای کام ۱۱- اس: سرفرازان ۱۲- اس: بازان ۱۳- د: بار
اول ما ۱۴- پ: ما ۱۵- اس: از ویرو و دیدار ویرو، گک: بیت حذف شده
است ۱۶- کل: اس: اضافه دارد عنوان: پاسخ (کل: جواب) دادن ویس مردایه را (اس:
با دایه) ۱۷- الکل: ولی هر کس که ۱۸- الکل: شخصا ۱۹- الکل
اس: نوکام ۲۰- الکل: اس: نوکام ۲۱- پ: اس: کاری، گک: بیت حذف
شده است

ب ۶۸	بِهانه زان بدی بر بخت ^۱ بندم	چرا من خویشتن را بد پسندم	۱۵۵
می ۱۳۳	چو در کار بد او را ^۲ یار باشم ^۳	من از بخت نکو نه ^۴ خوار باشم	
	نه فرزند منست آزاده رامین	دگر ره دایه گفت ای سرو سیمین ^۵	
اس ۷۷	بدان کز بند مهرش برگشایم	که من فرزند را پستی نمایم	
	نبیند زاسمان هرگز درشتی	اگر وی را کند دادار پستی	
	که هست ایزد بهرکاری توانا	شنیدستی مگر ^۶ گفتار دانا	۱۶۰
ص ۱۰۰	همه کاری ^۷ به اندازه بریدست ^۸	جهان را زیر فرمان آفریدست	
	که راز آن شگفتی یافت نتوان ^۹	بسی بینی ^{۱۰} شگفتیهای گیهان	
	بسا قارون که گردد خوار و درویش	بسا بد کیش کاو گردد نکو کیش	
	بسا میدان که گردد باغ و بستان ^{۱۱}	بسا ویران که گردد کاخ و ایوان	
	بسا کهنتر که گردد شاه و مهتر	بسا مهتر که گردد خوار و کهنتر	۱۶۵
کل ۸۹	سر از چنبرش توانی ^{۱۲} کشیدن	ز مهر ار تلخیت باید چشیدن	
	نباشد جز قضای آسمانی	قضا گیر تو راند مهربانی	
	نه هشیاری و نه پرهیزگاری ^{۱۴}	نه دانش سود دارد نه سواری ^{۱۳}	
	نه گنج و گوهر و نام و بزرگی	نه تندی سود دارد نه سترگی	
	نه پرهیز و گهر نه پارسایی	نه تدبیر و هنر نه پادشاهی	۱۷۰
	نه اندرز نکو نه راستی پند ^{۱۵}	نه شهر و دیدن و نه خویش و پیوند	
پ ۶۹	ببردن کام و ناکام از کسان بار	چو مهر آمد ^{۱۶} بیاید ساخت ناچار	

۱- ال: کل: چرخ ۲- الکل: اس: نمونه ۳- اس: نمونه ۴- کل: اضافه دارد عنوان: پاسخ دادن دایه و سیرا ۵- گد: روشن ۶- کل: یکی ۷- ال: همان کاری ۸- ال: گزیدست ۹- ال: کل: دیدی، اس: ديلم ۱۰- پ: که بهتر زان شگفتی دید نتوان، گد: این بیت و بیت آتی حذف شده است ۱۱- ال: کل: اس: ۱۲- پ: اس: چنبر بتوانی ۱۳- ال: اس: جوانی ۱۴- اس: نه بی پرهیز کاری، گد: بیت حذف شده است ۱۵- گد: بیت حذف شده است ۱۶- کل: اس: آید

۵۶۶ر

می ۱۳۴
اس ۷۸

به یاد^۱ آید ترا گفتار من زود
چو مهری زین فزونتر آزمایی
تو^۴ بینی روشن و من نیز بینم
ز بخت آید بهانه یانه از بخت

کزین آتش ندیدی^۲ تو مگردود
سخنهای مرا آنکه^۳ ستایی
که من با تو به مهرم یا به کینم
زمانه نرم باشد با تو یاسخت^۵

۱۷۵

اندر باز آمدن دایه به نزدیک رامین به باغ^۶

چو سر بر زد ز خاور روز دیگر
به جای وعده گه شد باز^۷ دایه
مر و را دید رامین سخت خرم
بدو گفت ای سزاوار^{۱۰} فزونی
تو شادی زانکه^{۱۱} روی ویس دیدی
خنک چشمی که بیند روی آن ماه
خنک چشم و دلت را با چنان^{۱۵} روی
پس آنکه گفت چونست آن نگارین
رسانیدی بدو پیغام زارم
به پاسخ دایه گفت ای شیر جنگی

مع ۱۰۱

کل ۹۰

خور تابان چو روی ویس دلبر
نشستند او و رامین^۸ زیر سایه
چو کشتی خشک^۹ گشته یافته نم
نگویی تا خود از دی باز چونی
ز نوشین لب سخن نوشین^{۱۲} شنیدی
خنک مغزی که یابد^{۱۳} بوی آن ماه^{۱۴}
خنک همسایگان را در آن کسوی
که کهتر^{۱۶} بساد پیشش جان رامین
مر و را یاد کردی حال و کارم^{۱۷}
شکیبا باش در مهر و درنگی

۵

۱۵

۱- گک پاس: پدید ۲- الذکل: نبینی ۳- الذکل: من آنکه تو ۴- کل: به
۵- گک: بیت حذف شده است ۶- گک: باز آمدن دایه بنزدیک رامین، کل: باردیگر
یکجاشدن رامین و دایه و پرسیدن حال ویس از دایه، اس: رفتن دایه به وعده گاه پیش رامین،
الذ: عنوان حذف شده است ۷- الذکل: رام و ۸- الذکل: دایه، اس: نشست او
رام و دایه زیر سایه ۹- الذکل اس: تشنه ۱۰- پاس: سرافراز ۱۱-
الذکل: تراشادی که ۱۲- الذکل: نیکو ۱۳- الذکل: بوید، گک: بیت حذف شده است
۱۴- اس: شاه ۱۵- کل: آنچنان ۱۶- الذکل: کهری، اس: گریان
۱۷- کل اس: اضافه دارد عنوان: پاسخ دادن دایه رامین را

س۷۸پ	گشادن بند سرما از زمستان	که نتوان برد مستی را زمستان ^۱	
پ۶۹ر	بدو بر باد و دریا را بیستن	زمین را از گلاب و گل بشستن	
می۱۳۵	ز مهر مادر و ویر بریدن	دل ویسه به دام اندر کشیدن	
	ز نو بند دگر بر وی نهادن	دلش زان بند دیرین برگشادن	
	بجوشید و به زشتی برد نامم	بدادم هر چه گفستی آن ^۲ پیام	۱۵
ک۵۶پ	چنین گفت و چنین گفت ^۳	ندادش پاسخ و با من بر آشفت	
	به چشمش روز روشن تیره گردید ^۵	چو رامین ^۴ هر چه دایه گفت بشنید	
	نه یکسر بی وفا باشند و بی باک ^۶	مر و را گفت مردان جهان پاک	
	نباشد هر کسی را دل به یک خو ^۸	نباشد هر کسی را تن پر ^۷ آهو	
	نه هر کس را به نامی خواند باید	نه هر خر را ^۹ به چوبی ^{۱۰} راند باید	۲۰
	مرا نشمرد باید هم ز ایشان ^{۱۲}	گر او دیدست راه ^{۱۱} زشت کیشان	
	به دل در زو ^{۱۳} گمانی هم نبردم	گناهی را که من هرگز نکردم	
	نه خوب آید ملامت بر سلامت	چه باید کرد بیهوده ملامت	
	شکسته زلفکان پر شکن ^{۱۴} را	پیام من بگو آن سیمتن را	

۱- اک کل: که دشوار است کندن سوزمستان (اک: شورمستان)، اس: کند از شیرستان ۲- پ کل اک: تو دادی ۳- گ: اضافه دارد: «ای رامین راستی جوی و کژی مخواه تا کار تو بکزی نگراید، آسوده بنشین که کوشش بیش از حد نکو نیست. بدیدار من امید مدار و بخاطر آن رنج مبر. بی کار خود رو و اگر خواهان عاشقی هستی جز من زنان دیگر هم هستند مثل این که تو هیچ مرا نشناخته و نامم را هم بیاد مدار، در پی دیو مرو و نسبت بخدا و برادرت خطا مکن. میدانم که اگر از من نام خود را بیایی چنان بیزار خواهی شد که شنیدن نامم را هم نخواهی خواست» پس از آن بمن چنین فرمود که «ای دایه، بر خیز و تازنده هستی در این باره سخن مگوی و اگر گویی تازنده هستم روی مرا نخواهی دید» چون این سخنها شنیدم نتوانستم چیزی بگویم زیرا که ترسیدم از من هم بیزار شود ۴- اس: دایه: ۵- اک کل: بچشم تیره گیتی تیره تر دید، اس: بچشم تیره گیهان تیره گون دید، گ: از عشق چون بید از باد بلرزید، گ: اضافه دارد: دلش بجوش آمد و از شدت درد دیر پاسخ داد ۶- پ: ناباک ۷- اک کل: در بر ۸- گ: این بیت و چهار بیت آتی حذف شده است. ۹- پ: کسر را ۱۰- اک کل: بخوبی ۱۱- اک کل: کار ۱۲- اس: این بیت و یکصد و هفتاد و هشت بیت حذف شده است ۱۳- اک کل: زین ۱۴- اک کل: دلشکن را

۲۵ پری^۲ رویا بهسارا تیز^۳ خشما^۴
 مبر بر من گناه بی وفایی
 کنم با تو بدان سوگند پیونده^۵
 نیاهنجم^۶ سر از فرمان مهرت
 بود با جان من مهر تو بر جای
 ۳۵ نه روز رام^۷ نه روز هزاهز
 فرو بارید بر دو خرمن گل
 بدان مهری که اندر دل نهان کرد^۸
 کجا از بیدلی بخشودنی بود
 به مهر اندر پیوش از صبر جوشن
 ۳۵ ز رسوایی ترا شیدایی آمد^۹
 ترا بخشم ز بخشش در نمانم
 ز بی شرمی یکی خفتان^{۱۰} پیوشم
 که جان خویش در کار تو کردم
 بر آید کام دل چون دل بود راست^{۱۱}
 ۴۵ سخن در دل نگاریده ز ده روی^{۱۲}
 میان عقده هجران گرفته
 چو تنوری کزو برخاست طوفان
 به زیرش خز و دیبا چون سیه مار

بگو ماها نگارا حور چشم^۱
 به مهر اندر بیوند آشنایی
 که من با تو خورم صد گونه سوگند
 که دارم تا زیم پیمان مهرت
 همی تا جان من باشد تن آرای
 نفرموشم ز دل یاد تو هرگز
 بگفت این و ز نرگس اشک چون مل
 تو گفתי دیدگانش در فشان کرد
 دل دایه بدان بیدل ببخشود
 بدو گفت ای مرا چون^۹ چشم روشن
 ز گریه عشق را رسوایی آمد^{۱۰}
 به جای ویس اگر خواهی روانم
 شوم با آن صنم بهتر بکوشم
 مرا تا جان بود زو برنگردم
 ندانم^{۱۳} راست تر زین دل که ماراست
 دگر ره شد بسه نزد ویس مهروی
 مرو را دید چون ماه دو هفته
 دلش بریان و آن^{۱۶} دو دیده گریان
 به چشمش روز روشن چون شب تار

{ ۷۵ پ
 کل ۹۱

مجم ۱۵۲

می ۱۳۶

ک ۵۷

۱- گک: حورشید ۲- الککل: نکو ۳- اک کل: زود ۴- الککل: پس از
 بیت آتی ۵- گک: اضافه دارد: تا من زنده ام خاک پای تو بسوده و از خاک پایت هم
 خوارترم ۶- کل: بسایبچم ۷- اک کل: رزم ۸- گک: چشمه‌هایش
 مانند ابر بهاری رگبار باران میبارید، پ: نشان کرد ۹- پ: از ۱۰- اک کل: آید
 ۱۱- الککل: آید ۱۲- اک کل: جوشن ۱۳- پ: نینم ۱۴- پ: کار تو
 چون دل، کل: اضافه دارد عنوان: باز آمدن دایه نزد ویس ۱۵- الککل: دوروی، پ: بت
 روی، ز ده روی ۱۶- اک کل: بدو

<p>که چون دریا ز گوهر داشت مایه کسی کاو مر ترا کردست پیچان چنان^۱ کاندوه و درد تو گران کرد جدا کرد و به دام دوری افگند یکی با جان یکی بادل^۲ برابر</p>	<p>دگر باره زبان بگشاد دایه همی گفت از جهان گم باد و بی جان گران بادش به جان برانده و درد ترا از خان و مان و خویش و پیوند ز نوشین مادر و فرخ برادر</p>	۴۵
<p>در انده ناتوان و ناشکیبا نشوید دلت را از داغ و تیمار^۳ چو دردت را نخواهد بود درمان پیچم چون ترا پیچان^۴ بینم به دست چاره بگذارد همه کار</p>	<p>درین گیهان توی بوده همانا^۳ نبرد^۴ جانانت را از درد و آزار چه باید این خرد کت داد یزدان بسوزم چون ترا سوزان^۵ بینم خردمند از خرد جوید همه چار</p>	۵۰
<p>وزین^۶ دانش ندادت هیچ رامش ندارد سود وی را^{۱۱} چون رسد شیر چنین بیجاده بر دینار باری^{۱۲} چنین اندوه برانده میفزای مکن بر بخت و بر اورنگ نفرین</p>	<p>ترا یزدان^۸ خرد دادست و دانش به خرمانی^{۱۰} که دارد بار شمشیر کنون تا کی چنین تیمار داری مکن بر روز بُرنایی ببخشای به بیگانه زمین مخروش چندین</p>	۵۵
<p>به گفتارت همیشه گوش دارست به گفتاری که باشد نا سزاوار خداوند بتان خورشید حوران تن سیمین به تاب رنج مگداز نپاید دیر عمر این جهانی</p>	<p>سروشت سال و مه اندر کنارست سروش و بخت را^{۱۳} چندین میازار توی بانوی ایران ماه توران^{۱۴} جوانی را به دریا در مینداز که^{۱۵} کوتاهست ما را زندگانی</p>	۶۰

۱- پ: هران ۲- اذکل: یکی بادل یکی باجان ۳- اذکل: در این شهر کسان
برده همانا ۴- اذکل: نپوزد ۵- اذکل: پس از بیت آتی، گد: بیت حذف شده
است ۶- اذکل: پیچان ۷- اذکل: سوزان ۸- کل: ایزد ۹- اذکل:
درین ۱۰- پ: بخرمانند ۱۱- اذکل: چه سود آید مراورا ۱۲- اذکل:
داری ۱۳- اذکل: سروش بخت را ۱۴- گد: عراق و خراسان ۱۵- د: چو

پ ۷۰

} می ۱۳۷
کل ۹۲} اذ ۱۷۵
مع ۱۰۳

پ ۷۱

۶۵	چرا ^۱ نزدت کم از نیمی پیشیزست همیشه خسته و غمگین نمدارند رفیقی با تو وی را جاودانست که یار مهربان را خوار داری به چشمت خاک راه شایگان گشت جهان را چون درختی ^۲ میوه بر باش هم او را هم تن خود را مفرسای ^۳ پروور مهر آن کاو مهر پرورد ^۴ چه روی تو چه چشمای روی ^۵ بر بام ^۶ به تندی سخت ^۷ گفتارش بسی گفت مه ^۸ تو بادیومه ^۹ ویسومه ^{۱۰} رامین مه ^{۱۱} این گفتار و این دیدار شومت ز تسخم تو نیاید جز فسونگر همه دیوان بوند و بادساران ^{۱۲} نه شان گفتارها بتوان شنودن ^{۱۳} که فرزندش دهد بددایه زین سان ^{۱۴} به آلوده نژاد و خوی بی باک ^{۱۵} از آن گوهر که او دارد فروتر ^{۱۶}	روان بس ارجمند و بس عزیزست عزیزان را بدین آیین نمدارند روانت با تو یاری مهربانست مگر تو سال و مه این کار داری کجا رامین که ^۱ با تو مهربان گشت مکن با دوستان زین رام تر باش بدان بُرنای دلخسته ببخشای مکن بیگانگی ^۲ با آن جوانمرد چو از تو کس نیابد خوشی و کام چو بشنید این سخن ویسه بر آشفست بدو گفت ای بد اندیش ^۳ و بنفرین مه ^۴ خوزان باد و ارون جای و بومت ز شهر تو نیاید جز بد اختر ^۵ اگر زاینده از آن تخمه هزاران نه شان کردار بتوان آزمودن مبادا هیچ کس از نیک نامان ^۶ چو از دایه بگیرد شیر ^۷ ناپاک ^۸ کند ویژه نژاد پاک گوهر	می ۱۳۸	کل ۹۳	الذکر ۵۸	مجم ۱۰۴	پ ۷۱۶
----	----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------	-------	----------	---------	-------

۱- پ: خرد ۲- اک کل: چو ۳- الذکل: جوانی را درخت میوه ۴- الذکل: پس از بیت آتی ۵- اک کل: دژکامگی ۶- الذکل: آنرا که به پرورد
۷- گک: قیر ۸- اک کل: اضافه دارد عنوان: بر آشفتن ویس بردایه و ملامت کردن
(اک: کردن وی را) ۹- الذکل: سرد ۱۰- اک کل: برومند ۱۱- کل: نه
۱۲- کل: مر ۱۳- گک: میانجی ۱۴- الذکل: زشت کاران ۱۵- گک: بیت
حذف شده است ۱۶- پ: دانان ۱۷- پ: بود بددایه، اک کل: بددایگانان
۱۸- الذکل: چه آن دایه بکنده شیر ۱۹- الذکل پ: فروتر، گک: بیت حذف شده است

اگر شیرش خورد فرزند خورشید
 از ایزد شرم بادا مادرم را
 مرا در دست چون تو جادوی داد
 تو بد خواه منی نه دایه^۱ من
 مرا فرهنگ و نیکو نامی^۲ آموز
 تو چندان خویشان را می ستودی
 بدان خوی سترگ و چشم بی شرم
 همه نامت به خاک اندر فگندی
 ندارد مر ترا مقدار و آزم
 چه گفتارت مرا چه نامه^۳ مرگ
 مرا گویی به کوتاه زندگانی
 اگر نیکی کنم تا زنده مانم
 بهشت روشن و دیدار یزدان
 جهان در چشم دانا هست بازی
 پس ای دایه تو جانم را مرنجان
 که من نیوشم این گفتار خامت
 نه من طفلم که بفربیم به رنگی
 سخن که شنیده ای از بی خرد رام
 نگر تا نیز پیش من نگویی
 که من دل زین جهان بیزار کردم

۸۵

۹۰

۹۵

۱۰۰

به نور او نباید داشت امید
 که کرد آلوده ویژه گوهرم را
 که با تو نیست شرم و دانش و داد
 بخواهی برد آب و سایه^۴ من
 مرا پاینده باش از بد شب و روز
 به نام نیک و خود بد نام بودی
 بدین گفتار و کردار بی آرم
 همه مهر خود از دلها بکندی^۵
 جز آن کاو چون تو باشد شوخ و بی شرم
 همی ریزم ازو چون از خزان برگ
 چرا خوشی و کام دل نرانی
 از آن بهتر که کام خویش رانم
 به کام این جهانی یافت نتوان
 نباشد هیچ بازی را درازی
 ز بهر من مخور زنهار با جان^۶
 نیفتم^۷ هرگز اندر پایدامت
 و یا مرغم که بر پر^۸م به سنگی
 به گوش من فسونست آن نه پیغام
 ز من خشنودی دیوان نجویی^۹
 خرد را بر روان سالار کردم

می ۱۳۹

۱۰۸۵
 کل ۹۴

پ ۷۲۲

۱- پ: نام و نیکی، گ: خدا مرا از بیداد چون تو رها خواهد ساخت ۲- ا: کل: این
 بیت و بیت آتی حذف شده است ۳- ا: کل: در ۴- ا: کل: چندان ۵-
 پ: نیایم ۶- ا: کل: کردم ۷- گ: اضافه دارد: اگر من بگفته تو عمل کنم از تخمه

- ۱۰۵ مح ۱۰۵
 به هر سانی خدای دانش^۱ و دین
 نیازم خدای آسمان را
 ز بهر دایه^۲ بی شرم و بی دین
 چو دایه خشم ویس دلستان دید
 زمانی با دل اندیشه همی کرد
 نیارامید دیو دژ برامش
 جز آن گاهی که کار ویس و رامین
 چو افسونها به گرد^۳ آورد بی مر
 دگر باره زبان از بند بگشاد
 بدو گفت ای گرامی تر ز جانم
 همیشه دادجوی و راست گو باش
 من اندر چه نیاز و چه نهیم^۴
 چرا گویم سخن با تو^۵ به دستان
 مرا رامین نه خویشست و نه پیوند
 نگویی تا^۶ چه خوبی کرد با من
 مرا از دو جهان کام تو باید
 بگویم با تو این راز آشکاره
 هر آینه تو از مردم بزادی
 ز جفت پاک چون ویرو گسستی^۷
- ۱۰۵
 به از دیوان^۸ خوزانی و رامین
 نه بفروشم بهشت جاودان را^۹
 بداده هر دو گیتی را به رامین
 سخنها^{۱۰} از خدای آسمان دید
 که درمان چون پدید آرد بدین درد
 همان می بود^{۱۱} خوی خویش کامش
 بیامیزد به هم چون چرب و شیرین^{۱۲}
 ز هر رنگ^{۱۳} و زهر جای و ز هر در
 سخنها گفت همچون نقش^{۱۴} نوشاد
 به زیب و خوبی افزون از گمانم
 همیشه نیک نام و نیک خو^{۱۵} باش
 که چون تو پاکزادی را فریبم
 که بر چیز کسانم نیست^{۱۶} دستان
 نه هم گوهر نه هم زاد و نه فرزند
 که با او دوست گردم با تو دشمن
 وز آن کامم همی نام تو باید
 کجا اکنون جزینم نیست چاره
 نه دیوی نه پری نه حور زادی^{۱۷}
 به افسون نیز موبد را بیستی^{۱۸}

۱- الذکل: بهر سالی خدا و دانش ۲- الذکل: بهندازدیو ۳- گد: ابن بیت و بیت
 آتی حذف شده است ۴- الذکل: سخنهای ۵- الذکل: آسته ۶- گد:
 بیت حذف شده است . ۷- الذکل: پدید ۸- الذکل: جنگ ۹- الذکل:
 گفت چون نیرنگ ۱۰- می مح:

همیشه راست گو و راست گر باش همیشه نیک نام و نیک خور باش
 پ: رازگر باش ۱۱- الذکل: فریبم ۱۲- الذکل: چرا با تو سخن گویم ۱۳- الذکل:
 که از چیز جهانم نیست ۱۴- الذکل: او ۱۵- گد: اضافه دارد: حالا من نیروئی
 ندارم و راز خود را با او بزوق آشکار میکنم ۱۶- الذکل: گسته ۱۷- الذکل: بیسته

می ۱۴۱	<p>که تا امروز تن کس را ندادی نراندی کام با مردان تمامی^۲ چه ایشان و چه پولی زان سوی رود نیایی همچو رامین يك جوانمرد که کامی زین نکو رویی نیایی که بی او^۴ خوش نباشد زندگانی</p>	<p>ندیده هیچ^۱ مردی از تو شادی تو نیز از کس ندیدی شادکامی دو^۳ کردی شوی و هردو از تو پدرود اگر خود دید خواهی در جهان مرد چه سود از تو به چهره آفتابی</p>	۱۲۵
مخ ۱۰۶	<p>توی هم ماده^۵ از نر بزاده بزرگان جهان و کامگاران جوانانی چو سرو و مرد و شمشاد^۶ نهانی دیگری را یار دارند^۷ به کام خویش و گاهی یار دلبر^۸ نیایی کام چون بی شوی و یاری چه گوهرهای نیکورنگ و زیبا که مردان را نشاط دل فزاید چرا باشی همی در سرخ و در زرد ز تو دشنام و نفرینم نه زیباست</p>	<p>خدا از بهر نر کردست ماده زنان مهتران و نامداران همه با شوهرند و با^۵ دل شاد اگر چه شوی نام بردار دارند گاهی دارند شوی نغز در بر اگر گنج همه شاهان تو داری چه زیورهای شاهانه چه دیا زنان را این ز بهر مرد^۹ باید چو نه مرد از تو نازد نه تو از مرد اگر دانی که گفتم این سخن راست</p>	۱۳۰
پ ۷۲۳ ک ۵۸۹	<p>ز مهر مادری و دایگانی تو او را دوستگانی^{۱۱} او ترا یار چو او سروست و تو شاخ شکفته^{۱۲}</p>	<p>من این گفتم ز روی^{۱۰} مهربانی که رامین را به تو دیدم سزاوار تو خورشیدی و او ماه دو هفته</p>	۱۳۵

۱- الذکل: ندیدست ایچ ۲- الذکل: ندادی کام و مردم را تمامی ۳- الذ: تو
 ۴- کل: این ۵- الذکل: شوی نازانند ۶- گک: این بیت و پنج بیت آتی
 حذف شده است ۷- گک: پیش از ۱۹۵ بیت ۸- الذکل:
 گهی دارند در بر سر یار دلبر گهی دارند شوی نغز در بر
 ۹- الذکل: زنان را از برای مرد ۱۰- الذکل: بهر ۱۱- الذکل: دوستدارو
 ۱۲- الذکل: چو تو سروی و او شاخ شکفته

- ۱۴۰ بسازید و به یکدیگر^۱ بنازید
 نباشد در جهان زان پس مرا غم
 به یاری آمدش با لشکر ابلیس
 هزاران در^۲ ز پیش دلش بگشاد
 نشسته شاد با دلبنده و یاران^۳
- ۱۴۵ ترا همواره درد و وای^۴ و آهست
 تو نا دیده زمانی شادمانی
 در آنده چون توانی بود چندین
 دل سنگینش لختی نرم تر شد
 زبانش داشت پوشیده نهانش
- ۱۵۰ نباشد هیچ زن را چاره از جفت
 نکردی با من اندر مهر زفتی
 دل آرای دلیران جهانند
 سزد گردل نبندد کس بریشان
 که تندی کردن از طبع زنانست
- ۱۵۵ که در دل رفته زهر آلوده^۵ پیکان
 که گفتار از در تندی شنودم
 پشیمانی کنون بسیار خوردم
 نهانت را ببایستم نهفتن
 جواب من خود او را درد من بس^۶
- ۱۶۰ که باشد مرا از بد نگهدار
 بساز اندر چو شیر و می بسازید
 چو من بینم شما را هر دو با هم
 چو دایه این سخنها گفت با ویس
 هزاران دام پیش ویس بنهاد
 بدو گفت این زنان نامداران
 همه کس را به شادی دستگاهست
 به پیری آیدت^۷ روز جوانی
 هر آینه نه سنگینی نه روین
 ازین اندیشه مهرش گرم تر شد
- بسه دام آمد همه تن جز زبانش
 به گفتاری چو شکر دایه را گفت
 سخنها هر چه گفتی راست گفتی
 زنان هر چند سست^۸ و ناتوانند
 هزاران خوی بد باشد دریشان
 مرا نیز آنکه گفتم هم ازانست
 مرا بود آن سخن در گوش چونان
 ازیرا لختکی تندی نمودم
 زبان خویش را بد گوی کردم
- نبایستم ترا آن زشت گفتن
 چو من کاری نخواهم کرد با کس
 کنون آن خواهم از بخشنده دادار^۹

پ ۷۷۳

الک ۶۰
 ص ۱۰۷

می ۱۴۳

کل ۹۷

۱- الک کل : بساز اندر یکدیگر ۲- گک : چاه ۳- الک کل : بین پیوسته بادلند
 یاران ۴- الک کل : همواره گوئی درد ۵- پ : آمدت ۶- الک کل :
 زفت ۷- الک کل : رفت زهر آلود ۸- الک کل : جواب او خود او را دست من بس
 ۹- الک کل : کنون نیز آن خواهم ز دادار (کل : همی خواهم)

<p>نگه دارد ز آهوشان زبانم^۱ به کام دوستان و درد^۲ دشمن که شاگردان تو باشند بدروز^۳ فروغ مهر در وی گلستان شد بیامد دایه پس با درد^۴ و غمگین در آتش آب روشن چند جویی نه دربارا به مستی برگرفتن نه با او سر به یک بالین نهادن به مهر اندر که^۵ خار ازو به مر آواز ترا پاسخ دهد باز به خوی^۶ بدهمی ماند به کژدم بلی دشنام صد گونه به من داد که در وی نیست افسون مرا راه بود پیشش چو حکمت نزد^۷ مستان نه آغارش پذیرد ز اب آهن چو کبگ خسته شد در چنگ شاهین امیدش دور و بیم مرگ نزدیک</p>	<p>نیالاید به آهوی زنانم بدارد تا زیم روشن^۱ تن من مرا دوری دهد از تو بد آموز چو دیگر روز گیتی بوستان شد به جای وعده شد آزاده رامین مرورا گفت راما^۲ چند گویی نشاید باد را در بر گرفتن نه ویس سنگ دل را مهر دادن ز خارا آب مهر آید وزو نه چو برداری میان^۳ شورم آواز دل ویسه بسی سختتر ز شورم ترا^۴ پاسخ نداد آن سرو آزاد عجب ماندم من از فرهنگ آن ماه^۵ فریب و حيله^۶ و نیرنگ و دوستان نه او خواهش پذیرد هرگز از من چو بشنید این سخن آزاده رامین جهان در پیش چشمش تنگ و تاریک</p>	<p>۱۶۵ ۱۷۰ ۱۷۵</p>
---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	----------------------------------------------

پ ۷۴

ک ۶۰

مح ۱۰۸

می ۱۴۴

۱- می مح: روانم، کل:

نیالاید به آهوی زبانم نگه دارد ز آهوشان زمانم

پ:

نیالاید همی ز آهو زبانم نگه دارد ز آهوشان روانم

۲- کل: ندارد تا بود روشن، ال: ندارم تا بود روشن ۳- ال: کل: درد دست ۴-

گ: اضافه دارد عنوان: گذاشتن دایه ویس را و دیدار سوم از رامین ۵- ال: کل: بس

ناشاد ۶- ال: کل: پورا ۷- کل: رگ ۸- ال: چه برداری بسان

۹- ال: کل: زخوی ۱۰- ال: کل: مرا ۱۱- پ: گ: عجب ماندم از دشنام آن ماه

۱۲- ال: کل: تبیل ۱۳- ال: کل: پیش

تنش ابر بلا را گشته منزل
 هم از خشم و^۱ هم از گفتار جانان
 به فریاد آمد از سختی دگر بار
 مرا فریاد رس یك بار دیگر
 نگیرم باز دست از دامن تو^۲
 گسراز امید تو نومید گسردم
 شوم بر راز خود پسرده بدترم
 اگر رنجه شوی یك بار دیگر
 سپاس جاودان باشدت بر من
 مگر سنگین دلش بر من بسوزد
 مگر زین خوی بد گردد پشیمان
 درودش ده درود مهربانان
 دل من داری و شاید که داری^۵
 توریزی خون من شاید که ریزی
 تو بر جان و تن^۶ من پادشایی
 اگر جان مرا با من بمانی
 تو دانی من پرستش را بشایم
 اگر بسیار کس باشند یارت
 اگر با من در آمیزی بدانی
 تو خورشیدی و گر^{۱۰} بر من بتابی

کل ۹۸

ب ۷۴

ک ۱۶

می ۱۴۵

نم اندر دیدگان و برق در دل
 زده بر جان و دل دو گونه پیکان
 مگر صد بار گفت ای دایه زنهار
 که من چون تو ندارم یار دیگر
 منم با خون خود در گردن تو^۳
 بساط زندگانی درنوردم
 هم از جان و هم از گیتی بیرم
 بگویی حال من با آن سمن بر
 که آهر من نیابد راه در من
 چراغ مهربانی برفروزد
 نریزد خون و نستاند ز من^۴ جان
 بگو ای کام پیران و جوانان
 که بر دل داشتن چابک سواری
 که جان عاشقان را رستخیزی^۶
 به چونین پادشایی هم تو شایی^۸
 گذارم در پرستش زندگانی
 نه آن باشم که مردم را ربایم^۹
 یکی چون من نباشد دوستدارت
 که چون باشد وفا و مهربانی
 مرا یاقوت مهر خویش یابی

۱۸۰

۱۸۵

۱۹۰

۱۹۵

۱- الذکل: حسرت ۲- الذکل: ندارم دست باز از دامن تو ۳- کل: توئی تا خون
 من در گردن تو، الذ: تودادی خون من در گردن تو ۴- الذکل: خونم و نستاندم ۵-
 الذکل: دلم داری و شاید که توداری ۶- کد: بیت حذف شده است ۷- پ: دل
 ۸- الذکل: خودسزائی ۹- الذ: نبایم، پ: نشایم ۱۰- پ: اگر، کل: مگر

۱۰۹ ص	زمن بردار بار گرم و خواری	اگر شایم به مهر و دوستداری	
۷۵ ب	کنم در کار مهتر رایگانی	مرا زنده بمان تا زندگانی	
	هر آن روزی که خواهی خودتوانی ^۱	پس از خواهی که جان من ستانی	۲۰۰
	ز جان خویشتن بیزار گردم ^۲	وگر با خوی تو بیچار گردم	
	جهم در موج آب ژرف دریا	فرو افتم ز کوه تند بالا	
۹۹ ک	بدان سر جان خویش از تو ستانم ^۴	گرفتاری ترا باشد به جانم ^۲	
	همه داد جهان او داد خواهد	به پیش داوری کاو داد خواهد	
۷۹ اس	گوا بر ما دو تن بس باد یزدان	بگفتم آنچه دانستم تو به دان	۲۰۵
	دل دایه به درد آورد ^۵ رامین	ز بس زاری و از بس اشک خونین	
	مرورا درد بردل زان او بیش ^۶	بشد دایه ز پیشش با دل ریش	
۶۱ ک	دل از تیمار و اندیشه پر از جوش	چو پیش ویس شد بنشست خاموش	
	چو در پیوسته کرد از بهر رامین	دگر باره سخنهای نگارین	
	ترا مردند ^۷ نزدیکان و دوران	بگفت ای شاه خوبان ماه حوران	۲۱۰
۱۴۶ می	مرا شرمت فرو بستست آواز	بخوادم گفت با تو یک سخن راز ^۸	
	که ترسد هر کسی از مردم بد	همی ترسم ازین ^۹ از شاه موبد	
	کزیشان تیره گردد روزگارم	ز ننگ و سرزنش ^{۱۰} پرهیز دارم	
	که در دوزخ شوم ^{۱۱} بدروز و بدنام	ز دوزخ نیز ترسانم به فرجام	
	وز آن رخسار زرد و اشک خونین	ولیکن چون برانديشم ز رامین	۲۱۵
۷۵ ب	که شد جان و جهان بر چشم من خوار ^{۱۲}	وز آن گفتن مرا ای دایه زنهار	

۱-الذکل: بهروقتی که خواهی میتوانی، اس: تا این بیت ندارد ۲-الذکل: زخان و مان خویش
 آواره گردم ۳-الذکل: بفرجام ۴-الذکل: چو بینی مرده گشته دشمنان کام ۵-الذکل: آمدن
 ۶-الذکل: این بیت و دو بیت آتی حذف شده است ۷-الذکل: هستند، اس: کهریست
 ۸-پ اس: باز ۹-الذکل: بنیز ۱۰-اس: زجنگ و شورش ۱۱-
 اس: شود ۱۲-اس: پس از بیت آتی

- خرد را در دو دیده او ^۱ بدوزد
 بسدان مسکین چنان بخشایش آرم
 بسی دیدم به گیتی عاشق زار
 ندیدستم بدین بیچارگی کس
 سخنهایش تو پنداری که تیغست
 بریده ^۵ شد قرار من بسدان ^۶ تیغ
 همی ترسم که او ناگه بمیرد
 مکن ماها بسدان مسکین ببخشای
 چه بفزایدت گر خونش بریزی
 نه اکنون و نه زین پس تا به صد ^{۱۰} سال
 جوان و چابک و راد و سخن دان
 ترا یزدان چو این روی ^{۱۲} نکو داد
 ترا چون حورو ^{۱۳} دیبا روی ^{۱۴} بنگاشت
 بسدان تا مهر تو بخشد به رامین
 به جان من که جز چونین نباشد
 همی تا دایه سوگندان همی خورد
 فزون ^{۱۷} شد در دلش بخشایش رام
 ستیزش کم شد و مهرش بیفزود
- ۲۲۰
 دگر باره دلم بر وی بسوزد ^۲
 که با زاریش جان را ^۳ خوار دارم
 مژه پراشک خون و دل پر آزار
 به صد عاشق یکی تیمار او ^۴ بس
 همان چشمش تو پنداری که میغست
 نگون شد خانه صبرم بدان میغ
 به مرگ او مرا ^۷ یزدان بگیرد
 به خون او روانت ^۸ را میالای
 که باشد در خورت چون ^۹ زوگریزی
 جوان باشد بدان برز و بدان یال ^{۱۱}
 بدو پیدا نشان فر یزدان
 به جان من که خود از بهر او داد
 پس اندر مهر و در سایه همی داشت
 پس او خسرو بود مارا ^{۱۵} تو شیرین
 ترا سالار جز رامین نباشد ^{۱۶}
 یکایک ویس را باور همی کرد
 گرفت از دوستی آرایش رام
 پدید آمد از آتش لختکی دود
- ۲۲۵
 اس ۷۹ پ
 ص ۱۱۰
 کل ۱۰۰
 { ۶۲۱ ر
 { ۱۴۷ می
 پ ۷۶ ر

۱- پ: در دل و دیده، اس: در دلم دیده ۲- اس: دلم از زاریش بروی بسوزد، گک: اضافه دارد: رامین از من چنان خواهشی نموده است که من از هیچ چیز نمیتروسم و از رنج رامین چنان در درنجم که از زندگی بیزار شده‌ام ۳- الکل: با آزار وی جان ۴- پ: من ۵- پ: بدیده ۶- الکل: اس: از آن ۷- الکل: ترا ۸- گک: دامت ۹- الکل: گک: گر ۱۰- پ: پانصد ۱۱- کل: بران برز و برویال، الکل: بران برز و فرو بال، گک: این بیت و دو بیت آتی حذف شده است ۱۲- پ: روز ۱۳- الکل: مانند ۱۴- اس: حور زیباروی ۱۵- اس: خسرو مارا ۱۶- گک: اضافه دارد: تو طعم عشق بچش و از وصل یکدیگر دلشاد خواهید شد ۱۷- الکل: فرو

اس ۸۰

وزان پس روز^۱ مهرش سر بر آورد
 که بودش^۲ خامشی همداستانی^۳
 گهی دیدی زمین گه آسمانه
 گهی میگون و گاهی زرد گشتی
 چکان زوخوی چو^۴ مروارید خوشاب^۵
 که^۶ بخشایش کنند بر نیک یاران^۷
 چنان چون^۸ سنگ مغناطیس زاهن
 چو خرکش بار بر یک سو نیاید
 کزین بار از کمانش راست شد تیر
 وز افسونش به بند آمد سر باد^۹

وفا چون صبح در جانش اثر کرد
 بشد^{۱۰} در پاسخش چیره زبانی
 همی پیچید سر را بر بهانه
 رخس از^{۱۱} شرم دو^{۱۲} گونه برشتی
 تنش از^{۱۳} شرم همچون چشمه آب
 چنین باشد روان مهرداران
 دل اندر^{۱۴} مهر می بر^{۱۵} هنجد از تن
 به یک دل مهر پیوستن نشاید^{۱۶}
 همی دانست جادو دایه پیر
 رمیده گور در داهولش افتاد

۲۳۵

۲۴۰

۱۱۱ مح }
 ۱۴۸ می }

دیدن ویس رامین را و عاشق شدن بر او^{۱۷}

نبرد آراست^{۱۸} یا گردان لشکر
 ز بس خوبان و سالاران درگاه
 همه دستی چونرگس بود با جام

چو روز رام شاهنشاه کشور
 سرایش پر ستاره گشت^{۱۹} و پرمه
 همه طبعی چو خسرو^{۲۰} بود با کام

پ ۷۶ }
 ا ک ۶۲ }
 ب }

۱- ا ک کل: آثار، گک: بیت حذف شده است ۲- ا ک کل اس: نشد ۳- ا ک کل:
 نمود از ۴- پ: پس از بیت آتی ۵- ا ک کل اس: رخس را ۶- ا ک کل
 اس: ده ۷- ا ک کل: تنش را، اس: تن از تشویر ۸- ا ک کل: چکان از وی چو
 ۹- اس: پس از بیت آتی ۱۰- اس: چو ۱۱- گک: بیت حذف شده
 است ۱۲- ا ک کل اس: پر (اس: پر مهر دل آهنجد) ۱۳- اس: دل ۱۴-

ا ک کل: بسان ۱۵- ا ک کل: نباید ۱۶- می مح:
 وز افسون نرم شد آن سرو آزاد رمیده گور در دام وی افتاد
 ۱۷- ا ک کل اس: دیلن ویس رامین را و عاشق شدن، گک: دیلن ویس رامین را بدرگاه موبد و
 عاشق شدن برو ۱۸- گک اس: بمجلس شست، پ: بمی بنشست ۱۹- اس: بود

۲۰- اس کل: مردی

کل ۱۰۱

پ ۸۰س

ز جام می همی بارید شادی
 سپهداران و سالاران لشکر
 دریشان آفتابی بود رامین
 دوزلف انگور و رخ چون آب انگور
 به بالا همچو سرو جویباری
 دلش تنگ و دهان تنگ و میان تنگ
 به بزم اندر نشسته با می و رود
 ز عشق و جام می^۴ او را دو مستی
 رخ از مستی بسان زر^۵ در تباب^۶
 به چشم اندر چو^{۱۰} باد روی دلبر
 نشسته ویس بر بالای گلشن
 بیاورده مرو را دایه پنهان
 نشاندش^{۱۲} بر میان بام گلشن
 همی گفتش بین ای جان مادر
 نگر تا هست شیرین و بی آهو
 نه رویست این که یزدانی نگارست
 سزد گر با چنین رخ عشق بسازی
 همی تا ویس رامین را همی دید
 چو نیک اندر رخ رامین نگه کرد

می ۱۴۹

اس ۸۱ ر
پ ۷۷ رالک ۳۳ ر
مج ۱۱۲

چو از مستی جوانمردی و رادی
 یکبارک همچو مه بودند و اختر
 دو چشم از نرگس و عارض ز نسرین
 غلام هر دو گشته مشک و کافور^۲
 فراز سرو باغ نوبهاری
 زدلتنگی شده بروی جهان^۳ تنگ
 به سان غرقه افتاده در رود
 ز مستی و ز هجرانش دو مستی^۵
 دل از مستی^۷ بسان خفته^۸ در خواب^۹
 به مغز اندر چو^{۱۰} ریحان بوی دلبر
 ز روی ویس گلشن گشته روشن
 به بسیاری فریب و رنگ^{۱۱} و دستان
 نهاده چشم بر سوراخ روزن^{۱۳}
 که تا کس دیدی از رامین نکوتر^{۱۴}
 چسو مسادر گفت مانده به و پرو^{۱۵}
 سرای شاه ازو خرم بهارست
 سزد گر با چنین دلبر بسازی
 تو گفتی جان شیرین را همی دید
 وفا و مهر و پرو را^{۱۶} تبه کرد

۱ - الک کل اس: عارض ۲- گد: این بیت و بیت آتی حذف شده است ۳- الک:
 بروگشته جهان، کل: ز بس تنگی بروگشته ۴- اس: بود ۵- اس: زمستی بوده
 هجرانش دو مستی ۶- گد: خشخاش ۷- اس: مستی ۸- الک کل: مست
 ۹- اس: آب ۱۰- الک کل پ اس: ز ۱۱- اس: مکر ۱۲- پ: نشاند
 ۱۳- پ: برزن ۱۴- پ: که باشد هیچ کس از وی نکوتر ۱۵- پ:
 بین تا هست اندر حسن چون او محب و هملمت و پروی شهرو
 ۱۶- الک کل: رامین را

<p>چه^۱ بودی گر شدی رامین مرا جفت که ویرورا ازو^۲ بشکست بازار^۳ جدا ماندم چرا سوزم بسر آذر بلا تا کی کشم^۴ نه آهینم سراز پیمان و فرمانش^۵ نتابم دریغ روزگار رفته می خسورد اگر چه گشته بود از عشق^۶ شیدا که تو گفתי و بس روشن روانست به فرخ بخت و برو نیک مانند رخم گرمه^۷ بود بر وی نتابد نه نیز او را درین^۸ تیمار خواهم نه او شاید به رنج و مستمندی^۹ برفته نام و مهر من زیادش به چشمش تیره شد خورشید روشن بزد بردش زهر آلوده^{۱۰} چنگش زجان هوش^{۱۱} وزدل صبروزرخ رنگ زجان آرام و از دل خون گسسته^{۱۲} هوا چشم خرد را^{۱۳} کور کردی</p>	<p>پس اندیشه کنان با دل همی گفت [چه خواهم دید گویی زین دل آزار کنون کز مسادر و فرخ برادر چرا چندین^۱ به تنهایی نشینم ازین بهتر دلارامی^۲ نیابم چنین اندیشهها با دل همی کرد نکرد این دوستی بر دایه پیدا مرو را گفت رامین همچنانست هنرهای بزرگ و^۳ نیک داند ولیکن آنکه می جوید^۴ نیابد نه خود را همچین^۵ تیمار خواهم نه من شایم به ننگ و ناپسندی خدا از بهر من نیکی دهداش چو ویس آمد به زیر از بام گلشن ستنبه دیو مهر آمد به چنگش ربود و برد و بسترش بدان چنگ چو بد دل بود ویس دل شکسته گهی اندیشه بسر وی زور کردی</p>
-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

۱- مح: چو ۲- اس: چنین ۳- پ: بیت حذف شده است ۴- اس: چرا
 من خود ۵- الکل اس: خورم ۶- پ: دلارایی ۷- الکل اس: فرمان و
 پیمان ۸- الکل: مهر ۹- اس: بزرگان ۱۰- پ اس: می خواهد
 ۱۱- گک: مهر ۱۲- گککل: همچو او ۱۳- الکل: نه وی را اند این، اس:
 بیت حذف شده است ۱۴- الکل: دردمندی ۱۵- الکل: خون آلود ۱۶-
 پ اس: زتن زور ۱۷- الکل اس: در آن چنگ و (اس: چنگش) زرخ گونه گسسته
 ۱۸- اس: هوای چشم خود را

۱۵۲ پ

می ۱۵۰

اس ۸۱ پ

پ ۷۷ پ

<p>جز آن کز من بر آید کام دشمن^۲ ویسا کام دلی رنجی نیززید^۳ چرا پرهیزد از بدخواه چندین خرد اندیشه را دستور^۵ کردی</p>	<p>گهی گفתי چه خواهد بود بر^۱ من نه هرگز مهربانی کس نورزید اگر^۴ آزاده‌ای باشد چو رامین گهی شرمش هوا را دور کردی</p>	۶۶۳ک
<p>ز پادافراه کار آسمانی^۸ خرد مر شرم را بر^۹ مهر بگزید گزید آزادگی و ترسگاری نیسوندد به کردار نمونه</p>	<p>بترسیدی^۶ ز ننگ این جهانی^۷ چو از یزدان و از دوزخ بترسید پشیمان شد ز مهر و مهرکاری بران بنهاد دل کز^{۱۰} هیچ گونه</p>	<p>مج ۱۱۳ کل ۱۰۳</p>
<p>نیارد سر به ناشایست بالین روان را ترسگاری^{۱۱} پارسا کرد که او جان را ز نیکی داد مایه^{۱۲} که شاخ بخت سر بر آسمان برد</p>	<p>خرد را دوستر دارد ز رامین چو بر دل راستی را پادشا کرد نبود آگه ز کار ویس دایه به رامین شد مرو را مؤذگان برد</p>	<p>اس ۸۲ می ۱۵۱</p>
<p>وزان تندی و بد سازی دگر شد درخت اندهت شادی بر آرد که مرده باز یابد^{۱۵} جان شیرین بدو گفت ای به دانش نیک مایه که کردی مر مرا از مرگ بی بیم ترا داشن^{۱۸} دهاد ایزد به مینو</p>	<p>رختی رام تر شد چنان دانم که با تو سر در آرد چنان دلشاد شد آزاده^{۱۴} رامین زمین را بوسه داد او پیش دایه سپاست بر سرم بهتر^{۱۶} ز دیهیم بدین رنج و بدین گفتار^{۱۷} نیکو</p>	پ ۷۸

- ۱- الذکل: کردبا ۲- گک: این بیت و سه بیت آتی حذف شده است ۳- اس: بیت حذف شده است ۴- کل: کجا ۵- الذکل: گهی چشم خرد را کور ۶- اک: نه پرسیدی ۷- پ: جاودانی، اس: آن جهانی ۸- پ: این جهانی، اس: جاودانی ۹- پ: از ۱۰- اس: کز دل ۱۱- الذکل: رستگاری، گک: بیت حذف شده است ۱۲- گک: رفتن دایه به پیش ویس ۱۳- پ: اس: ویس ۱۴- اک کل اس: دل خسته ۱۵- اس: که گویی مرده یا بد، گک: نیم مرده ۱۶- پ: مهتر ۱۷- الذکل اس: کردار ۱۸- پ: روشن، اس: دانش

۶۰

که من داشن^۱ ندانم^۲ در خور تو
توی مادر منم پیش تو فرزند
سر از فرمان تو بیرون نیارم
هر آن کامی^۴ که تو خواهی بجویم
چو زین سان نیکویها گفت بسیار
دگر شاهانه درجی از زرناب
بسی^۸ انگشتری از زر و گوهر
نپذرفت ایچ داشن دایه از رام^۹
ترا نر بهسر چیزی دوستدارم^{۱۱}
توی چشم مرا خورشید روشن
یکی انگشتری برداشت سیمین^{۱۳}

۶۵

و گر جان بر فشانم بر سر تو
ترا دارم همیشه چون خداوند^۳
تن و جان را دریغ از تو ندارم
به کردار و به گنج و آبرویم
نهاد^۵ از پیش او سه^۶ بدره دینسار
دروشش هار^۷ مروارید خوشاب
بسی مشک و بسی کسافور و عنبر
بدوگفت ای شه فرخنده بر کام^{۱۰}
که من خود خواسته بسیار دارم
مرا دیدار تو باید نه داشن^{۱۲}
که دارد یسادگار شاه رامین

اک ۴۴ پ

اس ۸۲ پ

رفتن دایه یار دیگر به پیش و پس و حال گفتن^{۱۴}} مع ۱۱۴
می ۱۵۲

چو پیش و پس رفت^{۱۵} اورا دژم دید
دگر ره و پس با دایه بر آشت
که من خود^{۱۹} چون براندیشم ز یزدان

ز گریه در کنارش آب زم^{۱۶} دید^{۱۷}
ز شرم و بیم یزدانش^{۱۸} سخن گفت
نه رامین بایدم نه شرم گیهان

کل ۱۰۴

پ ۷۸ پ

۱- پ اس: دانش ۲- پ اک کل اس: ندارم ۳- گک: دو بیت حذف شده است
۴- اک کل: جایبی ۵- لک: نهاده ۶- اس: صد ۷- پ: عقد، اس: در و
درها و ۸- اک کل: ده و دو انگشتری از ناب گوهر (اک: دوده) گک اس: دو صد انگشتری
۹- پ اس: نپذرفت آنچه دادش دایه را رام ۱۰- اک کل: مرافرخنده تر کام ۱۱-
اک کل اس: ترا نر بهر داشن (اس: دانش) خواستارم ۱۲- اس: گلشن ۱۳-
اس: زرین ۱۴- اک کل اس: عنوان حذف شده است ۱۵- پ: شد ۱۶-
اک کل: جوی نم، اس: رود نم ۱۷- گک: اضافه دارد: بدو گفت تا کی اینچنین هستی و
اکنون ترا چه شده است ۱۸- اک کل: زبیم و ترس یزدانی می ۱۹- اک کل اس: هر

	چرا زشتی کنم زشتی سگالم	
	بدین سر چون کسان من بدانند	
	بدان سر چون شوم پیش خدایم	
	چه گویم ، گویم ^۱ از بهریکی کام	
	اگر رامین خوشست و مهربانست	
	و گر رامین بود بر من دلازار	
	چو در دوزخ شوم از بهر رامین	۱۰۶۴ ب
	نه کردم نی کنم هرگز تباهی	
	چو بشنید این سخن دایه از آن ماه	
	بدوگفت ای نیاز جان دایه	۱۰۸۳ س
	چرا بر یک سخن هرگز نپایی	
	بگردد روزگار ^۹ و تو بگردی ^{۱۰}	
	چو پیروزه بگردانی همی رنگ	۱۵۲ می
	تو از فرمان یزدان کی ^{۱۲} گریزی	
	اگر تو این چنین بدخو بمانی	
	زمین مرو با موبد ترا بساد	۱۷۹ پ
	مرا در مرو جز تو هیچ کس نیست	
	مرا چون بد سگالان خوار داری ^{۱۵}	
	شوم با مادرت خرم نشینم	۱۱۵ ج
	که از زشتی بسود روزی وبالم	
۵	مرا زان پس چه گویند و چه خوانند	
	چه عذر آرم چه پوزشها ^۱ نمایم	
	به صد ^۳ زشتی فرو بردم سرو نام	
	ازو بهتر ^۴ بهشت جاودانست	
	چه باشد چون ^۵ بود خشنود دادار	
۱۰	مرا کی سود دارد مهر رامین	
	اگر روزم چو شب گیرد ^۶ سیاهی	
	گرفت از چاره کردن ^۷ طبع روباه	
	بجز تندی ندادی هیچ مایه	
	به ^۸ گردانی چو چرخ آسیائی	
۱۵	به سان کعبتین برتخت نردی ^{۱۱}	
	چو آهن هر زمان پیدا کنی زنگ	
	و باگردون گردان کی ^{۱۳} استیزی	
	نشاید کرد با تو زندگانی	
	زمین ماه با شهرو مراباد	
۲۰	تو خود دانی که با تو دیو بس ^{۱۴} نیست	
	به روزی چند بارم بر شماری ^{۱۶}	
	ترا با این همه تندی نبینم	

۱- الذکل: چه عذر آرم من و پوزش ۲- پ: من که ۳- الذکل: بدین ۴-
 الذکل اس: خوشتر ۵- الذکل اس: گر ۶- الذکل: آرد ۷- اس: جستن
 ۸- الذکل اس: ز ۹- پ: بگردد آسیا ۱۰- الذکل اس: بگردد روزگار و
 تو نگردی، گد: نگردد روزگار ۱۱- اس: پشت نردی، الذکل: وتخت ۱۲-
 الذکل اس: چون ۱۳- الذکل اس: چون ۱۴- الذکل: پیش و پس ۱۵-
 الذکل: کردی ۱۶- الذکل: شمردی

۱۰۵ ک	مرا از مرو و از ^۱ کردار تو بس چرا در دل گرفتی مهر رامین ز بهر او زمن بیزار گردی ^۳ برفتم با دگر کس آرمیدن که تو هستی مرا همتای مادر چه بد فرجام و دشوارست ^۶ کارم هم از پر مایه ^۷ خویشان و برادر مرا از داغ تنهایی رهاننده و با زنهار خواران یار گشتی فگندی نام و ننگ ^{۱۰} خویش در رود نیابی درد خود را هیچ درمان مشو گمراه تو ^{۱۲} از راه خوبی ^{۱۳} چه سود اکنون ^{۱۴} ازین گفتار بی سود بگو ^{۱۵} تا کی ببینی روی رامین درین کارش چگونه دست گیری درازی سخت بی معنی و بی بر جوانی را ز خواب خوش برانگیز به بار آور درخت خرمی را ^{۱۷} به پیروزی و شادی ^{۱۹} روز بگذار ^{۲۰}	تو دانی با خدا و با دگر کس جوابش داد ویس و گفت چندین همی بیگانه‌ای را یار گردی ^۲ ترا دل چون ^۴ دهد از من بریدن ابی تو چون توانم بود ایدر چه ^۵ آشفست بخت و روزگارم هم از خانه جدا ام هم ز مادر تو بودی از جهان ^۸ با من بمانده تو نیز اکنون ز من ^۹ بیزارگشتی مرا کردی چنین یکباره پدرود بسا روزا که تو باشی پشیمان دگر ره دایه گفت ای ماه خوبی ^{۱۱} قضا بر کار تو رفت و بیاسود به يك سونه سخنهاى نگارین مرو را در پناهت کی پذیری دراز آهنگ شد گفتار بی مر سخن را با جوانمردی بیامیز پدید آور بهار مردمی را ^{۱۶} ز شاهی ^{۱۸} و جوانی بهره بردار	۲۵ ۳۰ ۳۵ ۴۰
-------	--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	----------------------

۱- اس: مرا با مرو خود ۲- ال کل: بودن، د: گشتن
 ۳- ال کل: بودن، د: گشتن
 ۴- ال کل اس: چون دل دهد ۵- ال: چو ۶- ال کل: بدحالت
 ۷- اس: یاران و ۸- اس: بزین جهان ۹- ال کل: تو نیز از من کنون ۱۰-
 اس: نام نیک ۱۱- اس: حوری ۱۲- ال کل: گمره کنون، اس: گمره چنین ۱۳- اس:
 دوری ۱۴- ال کل اس: آیدت ۱۵- ال کل: نگر، اس: به بین ۱۶-
 پ: خرمی را ۱۷- پ: نهال مردمی را ۱۸- کل: شادی ۱۹- اس: شاهی
 ۲۰- گ: اضافه دارد: توهم اورا بعشق پاسخ ده از خدا بترس چونکه بیخدائی خوب نیست

	به گوهر نه خدایی ^۱ نه فرشته	اس ۸۴ر
	همیشه آزمیند و آرزومند	
	خدای ما سرشت ما چنین کرد	
۴۵	تو از مردان ندیدی شادمانی ^۲	کل ۱۰۶
	گر آمیزش کنی با مرد يك، بار	ص ۱۱۶
	جوابش داد ویس ماه پیکر	
	اگر تو کم کنی پند و فرییم	ک ۶۵
	مرا آزار تو سختست بر دل	
	مرا گر بیم آزارت بودی	
	نه گر شاهین شدی در من رسیدی ^۳	
	کنون کوشش بدان کن تا توانی	می ۱۵۵
	تو خود دانی که موبد چون بزرگست	ر ۸۰۴
	گنه نادیده چون تیغست بران	
	اگر روزی برد بر من گمانی	
	همی تا این سخن باشد نهفته	

رسیدن ویس و رامین به هم^{۱۳}

چو خواهد بسد درختی راست بالا چو بر روید بود ز آغاز پیدا^{۱۴} اس ۸۴ر

- ۱- گک: پری هستی ۲- کل: یکی هستی چو، اس: یکی شخصی چو ۳- اکل: شادکامی
 ۴- اکل: خوشی ۵- اس: شادی مردان ناشکیم ۶- اکل: اضافه دارد:
 ۷- اس: پریلی ۸- پ: ویا ۹- کل: ماند ۱۰- پ: ناکرده ۱۱-
 اکل: از او باشد بجان مازا زبانی، کل: از او باشد بجان ما زبانی ۱۲- اس: بود چشم
 بلا بر ما بخته ۱۳- اکل: گفتار اندر رفتن شاه موبد بکستان و رسیدن ویس و رامین بهم،
 اس: رسیدن ویس و رامین بیکدیگر ۱۴- گک: دوبت حذف شده است

همیدون چون بود سالی دل افروز
چنان چون بود کار ویس و رامین
اگر چه درد دل بسیار بردند^۲
چو ویس از مهر بر رامین ببخشد
در آن هفته به یکدیگر رسیدند
شهنشه بار بر بست از خراسان
وز آنجا سوی کوهستان سفر کرد
بماند آسوده رامین در خراسان
برادر تخت و جای خود بدو داد
شهنشه رفته از مرو نو آیین
نخستین روز بنشست آن پری روی
میان گنبدی سر بر دو پیکر
نهادش همچو مهر رام محکم
ازو سه در گشاده در گلستان
نشسته ویس چون خورشید بر تخت
میان گوهر و زیور سراپای
هزاران گل شکفته بر رخانش
دمان بوی بهشت از ویس بتروی

پدید آیدش خوشی هم ز نوروز^۱
که هست آغازش^۲ آئنده به آیین
به وصل^۴ اندر خوشی بسیار کردند^۵
زمانه زنگ کین از دلش بزود
چنان کز هیچ کس رنجی ندیدند
سرا پرده بزد بر راه گرگان^۶
چو آمد بر ری و ساوه^۷ گذر کرد^۸
کجا او خویشان را ساخت نالان
بفرمودش که مردم را دهد داد
به مرو اندر بمانده ویس و رامین
پراز ناز و پراز رنگ و پراز بوی
نگاریده به زرین نقش بتگر^۹
نگارش همچو روی ویس خرم^{۱۰}
سه دیگر در^{۱۱} به ایوان و شبستان
هم از خوبی به آزادی^{۱۲} هم از بخت
بتان را زشت کرده زیب و^{۱۳} آرای
نهفته سی^{۱۴} ستاره در دهانش
چنان چون بوی خوش^{۱۵} از باغ خوشبوی

کلی ۱۰۷

مجموع ۱۱۷
قصی ۱۵۶
پ ۸۰
ک ۶۶

س ۸۵

۱- الذکل: بیت حذف شده است ۲- الذکل اس: هم از آغاز ۳- اس: دیدند
۴- پ اس: بدرد ۵- اس: دیدند ۶- الذکل: کجا او خویشان را ساخت نالان
۷- اس: گرگان ۸- الذکل: این بیت و بیت آتی حذف شده است ۹- الذکل:
بربر، اس: گوهر ۱۰- گک: بیت حذف شده است ۱۱- الذکل اس: سه در
دیگر، گک: این ایوان سه در دارد: یکی بطرف شاه نشین دوم بطرف باغ و سوم بجانب راه
۱۲- اس: هم آزادی ۱۳- الذکل می: زی بت ۱۴- گک: سی و دو ۱۵-
الذکل اس: ویس، گک: بیت حذف شده است

- ۲۵ نسیم باغ و بسوی ویس در هم شکفته گل به خوبی چون^۱ رخ ویس چو ابری بسته دود^۲ مشک و عنبر ز روی دلبران او را بهاران بهشتی بود گفتی کاخ^۳ و ایوان گهی آراست ویس دلستان را چو گنبد را ز بیگانه تهی کرد چو رامین آمد اندر گنبد شاه اگر چه دید روی ویس دلبر دل بیمارش از شادی چنان شد تن نالانش از شادی دگر شد روانش همچو کشت پژمیریده ز بوی ویس آب زندگانی چو با ماه^۴ جهان افروز بنشست بدو گفت ای بهشت کام و شادی^۵ به گوهر بانوان را بانوی تو گل کافور رنگ مشک بویی تو از خوبی کنون چون آفتابی
- ۲۵ گهی ایوان و خرم بوستان را ز راه بسام رامین را در آورد نه گنبد دید گردون دید با ماه نیامد دلش را^۶ دیدار باور که گفتی پیر بود از سر^۷ جوان شد تو گفتی مرده بود او جانور شد امید از آب و از باران بریده بخورد و مانند نامش جاودانی^۸ ز جانش دود آتش سوز^۹ بنشست^{۱۰} به تو یزدان نموده اوستادی^{۱۱} به غمزه جادوان را جادوی تو بت شمشاد قد لاله رویی^{۱۲} خنک آن کس^{۱۳} که تو بروی بتابی^{۱۴}

اس ۸۱ پ
می ۱۵۷ پ

اس ۸۵ پ
ک ۶۶ پ
کل ۱۰۸

مح ۱۱۸

۱- الك كل : بر ۲- اس كل : ویس ۳- الك كل اس : بوی ۴- كل : كبود
۵- الك كل اس : باغ ۶- كل : درد لش ۷- الك كل : نو ، گد : این بیت و دو
بیت آتی حذف شده است ۸- اس : اضافه دارد عنوان : سخن گفتن رامین با ویس
۹- گد : مهر ۱۰- الك كل : آتش دلسوز ، گد : آتش و دود ۱۱- اس : اضافه
دارد :

بدو گفت ای بهشت شادمانی بغمزه جادوئی جساودانی
۱۲- پ : جاودانی ۱۳- پ : نیک نامی ۱۴- گد : ماهروئی ۱۵- الك كل
اس : آنرا ۱۶- اس : پس از بیت آتی

۴۰. به بالای تو ماند سرو و شمشاد
تو در زیبایی آن رخشنده ماهی
ترا دادست بخت آن روشنایی
اگر باشم ترا از پیشکاران
وگر پیشت پرستش را بشایم
چو بشنید این سخن ویس پری زاد
بدو گفت ای جوانمرد جوانبخت
ندیدم هیچ تیماری بدین سان
تن پاکیزه را آلوده کردم
زدو کس یافتم این زشت ۲ ماهه
مرا دایه درین رسوایی افکنند
بکرد او هر چه بتوانست ۹ کردن
بگو ۱۱ تا تو چه خواهی کرد با من
به مهر اندر چو گل یک روزه باشی
بگردد سال و ماه و تو بگردی ۱۴
اگر پیمان چنین خواهدت بودن
به یکروزه مرادی کش برانی
نیرزد کام صد ساله یکی ۱۶ ننگ
پس آن کامی که او ۱۷ یکروزه باشد
- اگر بر هر دو ماند نقش نوشاد ۱
کجا تاریکی و تیمار ۲ کاهی
که زنگ از جان ۳ بدبختان زدایی
خداوندی کنم بر کامگاران ۴
بجز با مشتری پهلو نسایم ۵
به شرم و ناز و گشی پاسخش داد
سی ۶ تیمار دیدم در جهان سخت
که شد بر چشم من رسوایی آسان
وفا و شرم را نابوده کردم
یکی از بخت بد ۸ دیگر زدایه
به نیرنگ و به دستان و به سوگند
ز خواهش کردن و تیمار خوردن ۱۰
ز کام دوستان وز ۱۲ کام دشمن
نه چون ۱۳ یاقوت و چون فیروزه باشی
پشیمانیت باشد زین که ۱۵ کردی
چه باید این همه زاری نمودن
چه باید برد ننگ جاودانی
کزو برجان بماند جاودان زنگ
سزدگر جان ازو با روزه باشد ۱۸
- س ۸۶ ر
پ ۸۱ پ
می ۱۵۸
ک ۶۷ ک
ک ۱۰۹ ک

۱- گک الکل: بیت حذف شده است ۲- گک اس: ازبیدل و تیمار، اک کل: بارنگی
و تیمار ۳- کل: رنگ جان، پس ازدو بیت ۴- اک کل: کاهداران، گک: این بیت
و بیت آتی حذف شده است ۵- اس: اضافه دارد عنوان: پاسخ دادن ویس رامین را
۶- الکل: نه این ۷- پ: راست ۸- پ: خود ۹- اک کل: نتوانست
۱۰- الکل اس: بردن ۱۱- اس: نگر ۱۲- الکل: یا ۱۳- اس: و یا
۱۴- الکل اس: نگر دی ۱۵- الکل: چه ۱۶- الکل: یک ۱۷- اس:
خود، کل: آن ۱۸- اس: اضافه دارد عنوان: پاسخ دادن رامین ویس را

	دگر باره زبان بگشاد رامین	اس ۸۶ پ
	ندانم کشوری چون کشور ماه	
۶۰	ندانم مادری چون پاك شهرو	۱۱۹ ج ۵
	هزاران آفرین بسر كشورت باد	
	هزاران آفرین بر مادر تو	
	خنك آن را كه هست نيك مادر	
	دگر آن را كه روزی با تو بودست	۸۲ پ
	دگر آن را كه كردت دايگانی	
	بسست این فخر مرو شاهجان را	۱۵۹ می ۵
	بسست این نام ^۴ و این اورنگ شه را	
	مرا این خرمی بس تا به جاوید	
	بدین گوشی كه آوازت شنیدم	
	ازین پس ^۶ نشنوم جز نیکنامی	
۷۰	پس آنكه ویس و رامین هر دو با هم	
	نخست آزاده رامین خورد سوگند	
	به ماه روشن و تابنده خورشید	
	به نان و بانمك ^{۱۰} با دین یزدان	
	كه تا بادی وزد ^{۱۱} بر كوهساران	
۷۵	بماند ^{۱۲} با شب تیره سیاهی	

اس ۸۷ ر
اك ۶۷ پ

۱- اس: ویس دخت، الككل: بیت حذف شده است ۲- الككل: بیت حذف شده است
 ۳- اس: پس از بیت آتی ۴- پ: فخر ۵- پ: این بیت قبل از بیت ۶۷ آمده است
 ۶- الككل: سر ۷- الككل: وفا ۸- الككل: بیوند ۹- اس: در بیت مصرعها قلب است، كك: بیت حذف شده است ۱۰- اس: نعمت و،
 د: بدین وداد وهفت و نيك ۱۱- الككل اس د: جهد ۱۲- پ اس: نماند
 ۱۳- پ: نبوسد ۱۴- الككل: بیبوند بجوی و رود ماهی، اس: به نبوسد بجوی
 و رود ماهی

	روش دارد ستاره آسمان بر ^۱	همیدون مهر دارد تن به جان بر
	نگردد بر وفا رامین پشیمان	نه هرگز بشکند با دوست ^۲ پیمان
	نه جز بر روی ویسه مهر بندد ^۳	نه کس را دوست گیرد نه پسندد
۸۰	چو رامین بر وفا سوگندها خورد	به مهر و دوستی پیمانها ^۴ کرد
	پس آنکه ویس با وی خورد سوگند	که هرگز نشکند با دوست پیوند
	به رامین داد یک دسته بنفشه	به یادم دار گفتا این ۵ همیشه
	کجا بینی بنفشه تازه بر بار	ازین پیمان و این سوگند یاد آ ^۶
	چنین بادا کبود و کوژ بالا	هر آن کاو بشکند پیمانش از ما
۸۵	که من چون گل بینم در گلستان	به یاد آرم ازین سوگند و پیمان
	چو گل یک روزه بادا جان آن کس	که از ما بشکند پیمان ازین پس
	چو زین سان هر دو ان سوگند خوردند ^۷	به مهر و دوستی پیمان بکردند
	گوا کردند یسزدان جهان را ^۸	همیدون اختران ^۹ آسمان را
	وزان پس هر دو ان با هم بختند	گذشته حالها ^{۱۰} با هم بگفتند
۹۰	به شادی ویس را بد شاه ^{۱۱} در بر	چو رامین را دو هفته ماه در بر
	در آورده به ویسه دست رامین	چو زرین طوق گرد ^{۱۲} سرو سیمین
	گر ایشان را بدیدی چشم رضوان	ندانستی که نیکوتر ایشان
	همه بستر پر از گل ^{۱۳} بود و گوهر	همه بالین پر از مشک و ز عنبر ^{۱۴}
	شکرشان در سخن ^{۱۵} همراز گشته	گهرشان در خوشی انباز گشته

کل ۱۱۰

پ ۸۲ ب

} مع ۱۲۰
می ۱۶۰

س ۸۷ ب

الش ۶۸

۱- د: بی آسمان بر ۲- اس: د: سوگندو، الذکل: سوگند جانان ۳- پ: ورزد
 ۴- الذکل: پیوندها ۵- اس: گفت این را ۶- الذکل: سوگند و این پیمان یاد آر،
 اس: از این روز و از این سوگند یاد آر ۷- الذکل اس: هر دو سوگندان بخوردند ۸-
 د: دادار جهان را ۹- اس: نیرین ۱۰- الذکل: بمهر و دوستی ۱۱- الذکل
 کل: ویسه را نوشاه ۱۲- الذکل اس: بددر، گک: بیت حذف شده است ۱۳-
 پ: در ۱۴- الذکل: بالش پر از مه بودو شکر، اس: مه بودو شکر ۱۵- الذکل:
 سخن شان در شکر، گک: بیت حذف شده است

- ۹۵ لب اندر لب نهاده روی بر روی
 ز تنگی دوست را در برگرفتن
 اگر باران بر آن هردو سمن بر
 دل رامین سراسر خسته^۳ از غم
 ز نرگس گر زیان بودی^۶ فراوان
 به هر تیری که ویسه بسر دلش زد
 چو در میدان شادی سرکشی کرد
 بدان دلبر فزونتر شد پسندش
 بسفت آن نغز در^{۱۰} پر^{۱۰} بها را
 چو تیر از زخمگاه آهیخت بیرون
 به تیرش خسته شد ویس دلارام^{۱۳}
 چو کام دل بر آمد این و آن را
 وزان پس همچنان^{۱۴} دو مه بماندند
- ۱۰۰ هزاران بوسه رامین برگکش زد
 کلید کام در قفل خوشی کرد
 کجسا با مهر یزدان دید^۹ بندش
 بکرد آن پارسا نا پارسارا^{۱۱}
 نشانه بود و تیرش هر دو پر خون^{۱۲}
 بر آمد دلش را زان خستگی کام
 فزون شد مهربانی هردوان را
 بجز خوشی و کام دل نراندند^{۱۵}
- ۱۰۵ چه سر برداشت نالنده ز بالین
 که ما بی تو دل آزاریم و ناشاد
 همه بی روی تو بدرام و دلگیر^{۱۷}

پ ۸۳

{ کل ۱۱۱
 می ۱۶۰
 اس ۸۸۸

ص ۱۲۱

۱- الك كل اس: بمیدان خوشی گوی ۲- الك كل: نکردی ۳- الك كل: بود، پ: جسته ۴- الك كل: دل برو ویسه ۵- اس: ویس بروی دل ۶- الك كل اس: بودش ۷- الك كل: زیانش ۸- گک: بیت حذف شده است ۹- پ: بود ۱۰- الك: با، کل: بی ۱۱- پ: اس: بکرد از پارسائی پارسا را ۱۲- گک: بیت حذف شده است ۱۳- الك كل اس: گل اندام ۱۴- الك كل: هردوان ۱۵- الك كل اس: بیاسودند و کام دل براندند(اس: کام خویش رانندند): پ: اضافه دارد عنوان: اندر رفتن ویس و رامین بکوهستان نزد موبد ۱۶- پ: نزد رامین کس، اس: نامه زی او ۱۷- الك كل: همه بی تونه پدرامست و دلگیر، اس: همه بی توهمی بینم دلگیر، پ: الك كل اس: در بیت مصرعها قلب است.

ک ۶۸ پ	بیاساییم و زنگ از دل بشویم همی تابد ز خاکش زهره و ماه کلاه قاسم از تارک بیفگند	بیا تا چند گه نخچیر جویم که سبزیست از بهاران کشور ماه قصب پوشیده رومی ^۱ کوه اروند ^۲	۱۱۵
پ ۸۳ ب	همان رنگش تن اندر گل نهفتست ^۴ نگیرد یوز آهو بی سماری ^۶ بهاران را به کام خویش دریاب	کنون غرمش ^۳ میان لاله خفتست ز بس بردشت غرقاب ^۵ بهاری چو این نامه بخوانی زود بشتاب	
می ۱۶۲	که می خواهد ز ما دیدار مادر به درگاهش دمان شد نای ^۷ روین	همیدون ویس را با خود بیاور چو آمد نامه موبد به رامین به راه افتاد رامین با دلارام	
س ۸۸ ب	به روی ^۸ دوست راهش خوش بد و رام پذیره رفت شاه و لشکر شاه شده شرمنده ^۹ از روی برادر	چو آمد شادمان در کشور ماه هم از ره ویس شد تا پیش مادر به دیدار ^{۱۰} یکایک شادمان شد	۱۲۰
ک ۱۱۲	برو ^{۱۱} دیدار رامین گشت بسته به نزد شاه یادر راه دیدی فزوننی جست اندوهان نمودش ^{۱۴}	کجا از روی رامین شد گسته به هفته ^{۱۲} روی او یک راه ^{۱۳} دیدی بر آن دیدار خرسندی نبودش	۱۲۵
	که یک ساعت همی از رام نشکیفت چه خوش باشد به دل یار نخستین	هوا او را چنان یکباره بفریفت ز جانش خوشتر آمد مهر ^{۱۵} رامین	

۱- اس: روی ۲- اک کل اس: الوند ۳- پ: جرمش ۴- گ: بیت
حذف شده است ۵- اک کل: عرق ابر ۶- پ: آهو ی شکاری ۷- اس:
دمان نای ۸- اک کل: براه ۹- اک کل: نو مید ۱۰- اس: بدیدارش
۱۱- اک کل اس: در ۱۲- پ اک کل اس: نهفته ۱۳- اک کل: یکباره، پ:
گه گاه ۱۴- اک کل اس: فزوننی جست اندوهان فرودش ۱۵- اک کل اس: عشق

آگاه شدن شاه موید از کار ویس و رامین^۱

۱۲۲۳۵

چو رامین بود با خسرو یکی ماه
 پس از يك مه به موقان خواست رفتن
 شهنش خفته بود و ویس در بر
 که در بر داشت چونان دلفروزی
 بیامد دایه پنهان ویس را گفت
 که رامین رفت خواهد سوی ارمن
 سپه را از شدنش^۴ آگاه کردند
 هم اکنون بانگ کوس و نای روین
 اگر خواهی که رویش باز بینی
 یکی بر بام شو بنگر ز بامت
 به تیر و یوز و باز و چرخ^۵ و شاهین
 بخواهد رفتن و دوری^۶ نمودن
 قضا را شاه موید بود بیدار
 بجست از خوابگاه و تند بنشست
 زبان بگشاد بر دشنام دایه
 به گیتی نی ز تو^۸ ناپارساتر

به نخچیر و به رامش گاه و بیگاه
 درو نخچیر دریایی^۲ گرفتن
 دل اندر داغ^۳ آن خورشید دلبر
 ز پیوندش نشد دلشاد روزی
 به چونین روز ویسا چون توان خفت
 به نخچیر شکار و جنگ دشمن
 سرا پرده به دشت ماه بردند
 ز درگاهش رسد بر ماه و پروین
 بسی نیکوتر از دیبای چینی
 که چون ناگه بخواهد رفت کامت
 شکار دلت خواهد کرد رامین^۶
 ز تو آرام وز من جان ربودن
 شنید از دایه آن وارونه گفتار
 چو پیل خشمناک آشفته و مست
 همی گفت ای پلید خوار مایه
 ز سگ رسواتر و زو بی بها تر

الذکر

۸۴ پ

می ۱۶۳
اس ۸۹ ر

۱- اذ کل: آگاه شدن شاه موید از حال ویس و رامین، اس: گفتار اندر آگاه شدن موید از ویس و رامین ۲- الذکل: صحرائی ۳- الذکل: بند ۴- الذکل: اس: شدن ۵- پ اذ: چرخ ۶- اس: شکار تو نخواهد گشت رامین ۷- اس: زاری ۸- اس: ز گیتی در جهان، اذ کل: ز کبی

- ۱۱۳ کل } بلایه گندپیر سگ^۱ منش را
 دهم مر دایگانی را جزایش
 نبارد^۲ جاودان جز سنگ باران
 ز بی شرمی و شوخی بر جهان شوم
 بد اندیشی کند مر مهتران را
 تباهی جوی^۳ و بد کردار و بد کیش
 وزیشان دوست^۴ جوید^۵ دایه گیرد
 سرای خویش را پر کرد زاهو^۶
 چه ناینا به گاه دیدبانی
 به گورستان بود همواره^۷ جایش
 ز بهر دیو^۸ گشته زشت ناما
 نه رایت^۹ راستی نه کارت آزر
 به ننگ اندر زدی خود را و مارا
 به چشم هر که بودی^{۱۰} خوار گشتی
 نه نزدیکان و خویشان^{۱۱} و نه مادر^{۱۲}
 که و مه را به ننگ آلوده کردی
 بود دیسو تباهی همسرایت^{۱۳}
 کند کودک به پیشش^{۱۴} پای بازی
 بخواند و کرد با او یک به یک یاد
 به شفهاهنگ^{۱۵} فرهنگش^{۱۶} در آهنج
- ۲۵
 بیارید این پلید بد کنش را
 که من کاری کنم بسا وی سزایش
 سزد گر ز آسمان بر شهر خوزان
 که چونین روسپی خیزد از آن بوم
 بد آموزی کند مر کهتران را
 ز خوزان خود نیاید جز بد اندیش
 مبادا کس کسه ایشان را پذیرد
 کزیشان دایگانی جست شهرو
 چه خوزانی به گاه دایگانی
 هر آن کاو زاغ باشد رهنمایش
 پس آنکه گفت ویسا خویشکاما
 نه جانت را خرد نه دیده را شرم
 بخوردی ننگ و شرم و زینهارا
 ز دین و راستی بیزار گشتی
 ز تو نپسندد این آیین برادر
 به گونه رویشان چون دوده کردی
 همی تا دایه باشد رهنمایت^{۱۳}
 معلم چون کند دستان نوازی
 پس آنکه نزد^{۱۶} ویرو کس فرستاد
 بفرمودش که خواهر را بفرهنج
- ۲۵
 ۳۰
 ۳۵

۱- الکل: بد ۲- اس: بیارد ۳- اس: گوی ۴- اس: دوستان را
 ۵- الکل: خواهد ۶- اس: بر کرده پر آهو ۷- کل ال: پیوسته ۸- الکل اس:
 دوست ۹- الکل: گفتت، اس: ختمت ۱۰- الکل اس: هستی ۱۱- الکل: نه
 خویشان ۱۲- اس: تو مادر ۱۳- الکل اس: راه بینت ۱۴- الکل اس:
 همشیت ۱۵- الکل: همیون ۱۶- کل: پیش ۱۷- الکل: فرهنگش

پ ۸۴ پ
اس ۱۸۹ پ

الک ۶۹ ب

مع ۱۲۳

می ۱۶۴

اس ۹۰

- ۸۵پ ر همیدون دایه رالختی پپیرای
 اگر^۲ فرهنگشان من کرد بایم
 ۱۱۴ کل دو چشم ویس با آتش بسوزم
 ۷۵ر ز شهر خوبش رامین را برانیم
 ۱۶۵ می پپردازم ز رسوایی^۶ جهان را
 نگه کن تاسمن بر ویس گل رخ
 اگر چه شرم بی اندازه^۷ بودش
 ز تخت شاه چون شمشاد^۸ برجست
 مرو را گفت شاها کامگارا
 ۱۲۴ ص سخنها راست گفتمی هر چه^{۱۲} گفتمی
 کنون خواهی بکش خواهی برانم
 وگر^{۱۴} خواهی بیند جاوداندار
 ۶۹۵ اس که رامینم گزین دو جهانست
 چراغ چشم و آرام دلم اوست
 چه باشد گر به مهرش جان سپارم
 من از رامین وفا و مهربانی
 مرا آن رخ بر آن^{۱۷} بالای چون سرو
 مرا رخسار او ماهست و خورشید
 ۶۸۵ پ

۱- کل: بر حالش بیخشای ۲- الکل: که گر ۳- الکل: اندیشه، اس: فزون از رحم
 یازنده ۴- الکل: پس آنکه ۵- اک: دام ۶- الکل: اس: سه رسوا
 ۷- اس: بی آرم ۸- گک: مار ۹- الکل: زپیشش ۱۰- اس: بازوان
 ۱۱- اس: اضافه دارد عنوان: پاسخ دادن ویس بشاه موبد ۱۲- پ: هر چه گفتمی
 راست ۱۳- الکل: آهویت نهفتی ۱۴- اس: کنون ۱۵- گک: اضافه
 دارد: هر چه میخواهی بکن چونکه تو نیرومندی و من چاره‌ای جز اعتراف ندارم ۱۶-
 الکل: که من جان را ۱۷- اس: روی و آن ۱۸- الکل: بیم است

۵۵	مرا رامین گرامی ترز شهروست بگفتم راز پشت آشکارا اگر خواهی بکش خواهی بر آویز تو با ویرو به من بر پادشایید گرم ویرو بسوزد یا بیند	مرا رامین نیازی تر ^۱ ز ویروست تو خواهی خشم کن خواهی مدارا ^۲ نه کردم نه کنم از رام ^۳ پرهیز به شاهی هر دوان فرمان رواید پسندم هر چه او بر من پسندد ^۴
۶۰	وگر تیغ تو از من جان ستاند که جان بسپرد ویس از بهر رامین ولیکن تابود بر جای زنده که دل دارد کنامش را شکفتن ^۵ هزاران سال اگر رامین ^۶ بماند	مرا این نام جاویدان ^۵ بماند به صد جان می خرم من ^۶ نام چونین شکاری شیر جان گیر و دمنده ^۷ که یارد بچگانش را گرفتن که دل دارد که جان من ^{۱۰} ستاند
۶۵	چو در دستم بود دریای سرکش مرا آنکه توانی زو برییدن مرا نر مرگ بیمست و نه از درد ^{۱۱} چو بشنید این سخن ویروز خواهر برفت و ویس را در خانه‌ای برد که تو در پیش من باشاه کردی ^{۱۲} ترا از شاه و از من شرم ناید	چرا پرهیزم از سوزنده آتش که تو مردم توانی آفریدن بین تا ^{۱۲} که ^{۱۳} چه چاره بایدت کرد برو آن حال شد ^{۱۴} از مرگ بدتر بدو گفت این نبد ^{۱۵} پتیاره‌ای ^{۱۶} خرد هم آب خود هم آب من ^{۱۸} ببرد که رامین بایسدت ^{۱۹} موبد نباید

۱- پ اس : گرامی تر ۲- گک : بیت حذف شده است ۳- اس : نیاشم هیچ از
رامین به ۴- اک : بیت حذف شده است ۵- پ : در گیتی، اس : تا گیتی ۶-
الکل : بسید جان بخرم، اس : بسید جان بخرم مهر چونین ۷- اک : بند دمنده، کل : بند رمنده
۸- اس : برگرفتن ۹- الکل : هر آن سالی که رامین را ۱۰- الکل : روا دارم که جان از
من ۱۱- الکل : پرهیز است و نزدد، اس : نه من از مرگ پرهیزم که از مرد ۱۲- الکل :
خود ۱۳- اس : تا خود ۱۴- اک کل اس : بود ۱۵- پ اک اس : ای بید
۱۶- کل : «پتیاره‌ای خرد» حذف شده است ۱۷- پ : گیتی ۱۸- الکل اس :
هم آب من هم آب او ۱۹- گک الکل : بایدم، اس : رامین بایدم

می ۱۶۶

اک ۷۰ ب

کل ۱۱۵

اس ۹۱

مع ۱۲۵

پ ۸۶

نگوویی تا تو از رامین چه دیدی
 به گنجش در چه دارد مرد گنجور
 همین داند که طنپوری بسازد
 نبیندش مگر مست و خروشان
 جهودانش خریف و دوستانند
 ندانم تو بدو چون افتادی
 کنون از شرم و از مینو بیندیش
 چو شهرو مادر و چون من برادر
 نماندست از نیاکان تو جز نام^۴
 مشو یکباره کام^۶ دیو را رام
 اگر رامین همه نوش است و شکر^۸
 بگفتم آنچه من دانستم از پیش^{۱۰}
 همی گفت این سخن و پرو به خواهر
 بدو گفت ای برادر راست گفתי
 روانم نه چنان در آتش افتاد
 دل من نه چنان در مهر بشکست
 قضا بر من برفت و بودنی بود

می ۱۶۷

اس ۱۹۱ پ
الک ۱۸۱

کل ۱۱۶

پ ۸۶

۱- الککل: که اورا بر همه کس ۲- کل: بهای ۳- اس: رنج ۴- پ
 اس: جان ۵- پ اس: بزشتی جان ایشان را مرنجان، گک: بیت حذف شده است
 ۶- الک کل اس: کار ۷- الککل اس: کام ۸- الککل: گوهر ۹- اس:
 از رام بهتر ۱۰- الککل: بدانستم بگفتم هرچه در پیش، اس: بگفتم هرچه
 من دانستم از پیش ۱۱- گک: اضافه دارد: اگر به آنچه میگویم گوش فراندهی من جز
 این چاره ای ندارم که از تو بیزاری گزینم، اس: تو دانی و خدا و ۱۲- الک
 کل اس: چشم ۱۳- الک کل: برگرفتی، اس: براتوزفتی ۱۴- اس:
 روانم نه چنان در مهر بشکست که داند مومیائی باز پیوست

۷۵

۸۰

۸۵

۹۵ در خانه کنون بستن چسه سودست
 مرا رامین به مهر اندر چنان بست
 اگر گویی یکی زین هر دو بگزین
 به جان من که رامین را^۶ گزینم
 چو بشنید این سخن ویرو ز خواهر
 ۹۵ برفت از پیش ایشان دل پر آزار^۸
 چو خورشید جهان^{۱۰} بر چرخ گردان
 شهنشه گوی زد با نامداران
 ز يك سو شاه موبد بود سالار
 ز يك سو^{۱۳} شاه ویرو بود مهتر
 رفیدا^{۱۶} یار موبد بود و رامین
 ۱۰۰ دیگر آزادگان و نامداران
 پس آنکه گوی در میدان فگندند
 هنر آن روز ویرو کرد و رامین
 ز چندان نامداران هنر جوی
 ۱۰۵ ز بام گوشك ویس ماه پیکر
 برادر را و رامین را همی دید
 ز بس اندیشه کردن گشت دلتنگ

که دزد^۱ هر چه^۲ در خانه ربودست
 که نتوانم ز بندش^۳ جاودان رست^۴
 بهشت جاودان و^۵ روی رامین
 که رویش را بهشت خویش بینم
 دگر برخوگ^۷ نشانند ایچ گوهر
 سپرده کار ایشان را به دادار^۹
 چو زرین گوی شد بر روی میدان
 بجوشیده در آن میدان^{۱۱} سواران
 ز گردان بر گزیده بیست همکار^{۱۲}
 ۱۲۶ م } ز گردان^{۱۴} بر گزیده بیست یاور^{۱۵}
 چوارغش^{۱۷} یار ویرو بود و شروین^{۱۸}
 بزرگان و دلیران و سواران^{۱۹}
 به چوگان گوی بر کیوان فگندند
 که این زان گوی برد و گاه آن زین
 به از رامین و ویرو کس نزد گوی^{۲۰}
 نگه می کرد با^{۲۱} خوبان لشکر
 ۱۶۸ م } ز چندان مردم ایشان را پسندید
 ۱۷۱ ک } رخس بی رنگ و پیشانی پر آژنگ

۱-اس: دزدت ۲-کل: دزدش هر چه ۳-کل اک: ز مهرش ۴-اس: که
 آرام ز مهرش جاودانست ۵-الکل اس: یا ۶-الکل: اورا بر ۷-پ
 الکل اس: خاك ۸-الکل: با دل زار، اس: پر درد و دل زار ۹-اس: اضافه
 دارد عنوان: گوی باختن شاه موبد و لشکر ۱۰-الکل: فلک، گک: بیت حذف شده است
 ۱۱-الکل اس: به بخشیدند بر میدان ۱۲-اس: سردار ۱۳-الکل: دگر سو
 ۱۴-اس: گرگان ۱۵-الکل: زیاران بود یاری بیست یاور ۱۶-اس: زین
 ۱۷-الکل: آغش، اس: ارش ۱۸-کل اس: شیرین ۱۹-گک: بیت حذف
 شده است ۲۰-گک اس: بیت حذف شده است ۲۱-الکل اس: نظاره بر همه

تن سیمینش را لرزه بیفتاد^۱
 خمارین نرگسان را کرد پر آب
 به شیرین لابه دایه گفت با ویس
 چرا با جان خود چندین ستیزی
 نه بابت قارنست و مام شهرو
 نه تسو امروز ویس خوب چهری
 نه ایران را توی بانوی مهتر^۲
 به ایران و به توران نامداری
 به روی از گل به موی از مشک نابی
 به شاهی و به خوبی نام داری^{۱۰}
 اگر صد گونه غم داری به دلبر
 فلك خواهد که چون تو^{۱۲} ماه دارد
 چرا خوانی ز یزدان خیره فریاد
 مکن بر بخت چندین ناپسندی
 چه دانی خواست از بخشنده یزدان
 خداوندی و خوبی و جوانی
 چو چیزی زین که داری^{۱۶} بیش خواهی
 مکن ماها به بخت خویش ببسند^{۱۸}

اس ۹۲ پ

می ۱۶۹

{ ک ۲۲۲
 ص ۱۲۲ }

پ ۸۷۳

توگفتی سرو بد^۱ لرزنده از باد
 به گل بر ریخت مروارید خوشاب
 چرا بر تو چنین شد چیره ابلیس
 چرا بیهوده چندین اشک ریزی^۳
 نه شویت^۴ موبدست و پشت و پرو
 میان ماه رویان همچو مهری^۵
 نه توران را توی خاتون دلبر^۷
 که بر ایران و توران کامگاری^۸
 ستیز ماه و رشک آفتابی^۹
 چورامین دوستی خود کام داری^{۱۱}
 نماند چون بینی روی دلبر
 جهان^{۱۳} خواهد که چون او شاه دارد
 که درگیتی بهشت خود ترا داد
 که آرد ناپسندی مستمندی^{۱۴}
 ازین بهتر که دادست به گیهان
 تن آسانی و ناز و کامرانی^{۱۵}
 ز بیشی خواستن یابی^{۱۷} تبااهی
 بدین کت داد یزدان باش خرسند

۱- اس: درافتاد ۲- اس: شد ۳- اس: بیت حذف شده است ۴- پ: اس: شاهت ۵- اس: چون سپهری ۶- پ: بانو و مهتر، الذکل: مرایان را توئی بانوی مهتر، اس: مرایان را توئی بانو و مهتر ۷- الذکل: چو توران را توئی خاتون دلبر، اس: چو توران را توی خاتون و دلبر، پ: نه توران را توی خاتون و دلبر ۸- اس: این بیت و سه بیت آتی حذف شده است ۹- گ: بیت حذف شده است ۱۰- کل: کامگاری ۱۱- پ: که بر ایران و توران کامگاری ۱۲- کل: او ۱۳- الذکل: زمین ۱۴- گ: بیت حذف شده است ۱۵- اس: بیت حذف شده است ۱۶- اس: چه... که زاری ۱۷- اس: بینی ۱۸- الذکل: نپسند، اس: مپسند

۱۱۵

۱۱۵

۱۲۵

۱۲۵

	به تندی شاه را چندین میازار	برادر را مکن بر خود دل آزار
	که این آزارها چون قطر باران	چو گرد ^۱ آید شود یک روز طوفان
۱۳۰	جوابش داد خورشید سخن گوی	نگار سرو قد ^۲ یاسمین بوی
	بگفت ای دایه تاکی یافه گویی	ز نادانی در آتش آب جویی
	مگر نشیدی از ^۳ گیتی شناسان	که باشد جنگ بر نظاره ^۴ آسان
	مگر نشیدی این زرینه گفتار ^۴	که بر چشم کسان درد کسان خوار ^۵
	منم همچون پیاده تو سواری	ز رنج رفتن آگاهی ^۶ نداری
	منم بیمار و نالان تو درستی	ندانی چیست بر من درد ^۷ و سستی
	مرا شاه جهان سالار و شویت	و لیکن بسدسگال و کینه جویست
۱۳۵	اگر شویت بس نا دلپذیرست ^۸	کجا بد رای و بد کردار و پیرست
	و گر و پروست ^۹ بر من بد گمانست	به چشم من چو دینار کسانست
	و گر و پرو بجز ماه سما نیست	مرا چه سود باشد چون مرا نیست ^{۱۰}
	و گر رامین همه خوبی و زیست	تو خود دانی چگونه ^{۱۱} دل فریست ^{۱۲}
	ندارد مایه جز شیرین زبانی	نجوید راستی در مهربانی
۱۴۰	زبانش را شکر آمد نمایش ^{۱۳}	نهانش حنظل اندر آزمایش ^{۱۴}
	منم با یار در صد کار بی کار	به گاه مهر با صد ^{۱۵} یار بی یار ^{۱۶}
	همم یارست و هم شو هم برادر ^{۱۷}	من از هر سه همی سوزم بر آذر

ک ۷۲ پ
ر ۸۸ پ

۱- اس: بگرد ۲- گک: ما، پ: خوشست این نکته از ۳- کل: بر
نظاره جنگ ۴- اس: و یا نشیدی از دیرینه گفتار ۵- گک الکل: بیت حذف
شده است ۶- الکل: رفتن آگه ۷- اس: رنج ۸- اس: نادلپسندست
۹- پ: شهروست ۱۰- کل الکل: بیت حذف شده ۱۱- الکل: که
چون او ۱۲- اس: که خود چون دل فریست ۱۳- الکل: زبانش با شکر
باشد فرازش ۱۴- الکل: حنظل آمدز، اس: نهانش را بودتنگ آزمایش ۱۵-
پ: باشد ۱۶- الکل:

منم درکار خود صدکار و بی کار بگاه مهر دل صد بار و بی بار
اس: منم بدنام و با صدکار بی کار بگاه مهر باشد یار بی یار
۱۷- الکل: مرا شویت و هم یارو برادر (الکل: هم شویت)

مج ۱۲۸

مرا نامی رسید از ^۱ شوی داریمرا رنجی رسید از ^۲ مهر کارینه شوی من چو شوی بانوانست ^۳نه یار من چو یار نیکوانست ^۴چه باید^۵ مر مرا آن شوی و آن یارکزو باشد به جانم رنج و تیمار ^۶

مرا آن طشت زرین نیست درخور

که دشمن خون من ریزد ^۷ درو ^۸

اگر بختم مرا یاری نمودی

دلارامم بجز ویرو نبودی

نه موبد جفت من بودی نه رامین

نبهره ^۹ دوستان دشمن آیینیکی با من چو غم با جان ^{۱۰} به کینهیکی دیگر چو ^{۱۱} سنگ و آبگینه

یکی را بازبان دل نیست یاور

یکی را این و آن هر دو ^{۱۲} ستمگر

می ۱۷۱

بازگشتن ^{۱۳} شاه موبد از کهستان به خراسان ^{۱۴}

ک ۱۱۹

درو باش و جهان را می خور آسان

خوشا جایا بر و بوم خراسان ^{۱۵}خراسان آن بود کز وی خور آسد ^{۱۸}زبان ^{۱۶} پهلوی هر کاو شناسد ^{۱۷}عراق و پارس را خور زو بر آید ^{۲۱}خور آسد ^{۱۹} پهلوی باشد خور آید ^{۲۰}

کجا از وی خور آید سوی ایران

خوراسان را بود ^{۲۲} معنی خور آیان

- ۱- الذکل: نامیست اندر ۲- الذکل: رنجیستاندر ۳- الذکل: دیگرانست
 ۴- الذکل: دلبرانست، گک: بیت حذف شده است ۵- اس: نباید ۶- اس:
 رنج و آزار، الذکل: کزایشانم همه رنج است و تیمار ۷- اس: پ: بیند ۸-
 الذکل: پ: بدو در ۹- الذکل: ندیده، پ: اس: نبهره دوستان و ۱۰- الذکل:
 جان با غم ۱۱- الذکل: مانند، اس: دایم چو ۱۲- کل: سه ۱۳- الذکل:
 باز آمدن ۱۴- گک: بردن موبد ویس را و بازگشتن او بمر و، اس: عنوان حذف شده
 است ۱۵- اس: کل: خوشا جایا بد آن شهر خراسان، اس: خوشا مروا خوشا خرم
 خراسان، د: خوشا جایا که شد ملک خراسان، گک: بیت حذف شده است ۱۶- الذکل
 کل اس: بلفظ ۱۷- الذکل: کس سراید ۱۸- الذکل: آید ۱۹- الذکل:
 خراسد (الک: خراشد) ۲۰- کل: خور آمد ۲۱- گک: خوراک از او آید، الک
 کل اس: زو خور بر آمد ۲۲- الذکل: خراسان است

۱۴۵

۱۵۰

	چه خوش نامست ^۱ و چه خوش آب و خاکست	۵
	به خاصه مرو در شهر خراسان ^۲	
پ ۸۸	روان اندر هوای او بنازد	
۱۳۳۱	تو گفندی رود مروش کوشر آمد	
	چو نیک اختر شهنشاه ^۳ سرافراز	
	به بام گوشک شد ^۴ با سیمتن ویس	۱۰
	نگه کرد آن شکفته دشت و در دید ^۵	
	به ناز و خنده آن بت روی را گفت ^۶	
	نگه کن دشت مرو و مرغزارش ^۷	
	زر اندر زر شکفته ^۸ باغ در باغ	
	نگویی تا کدامین خوشتر ای ^۹ ماه	۱۵
	به چشم من زمین مرو خوشتر	
	زمین مرو پنداری بهشتست	
	چنان کز ماه خوشتر مرو شهجان	
	مرا چون ماه بسیارست کشور	
	نگر تا ویس چون آزرم برداشت	۲۰
	مرو را گفت شاهها مرو آباد ^{۱۰}	
	زمین و آب و خاکش هر سه پاکست ^۱	
پ ۸۸	چنان آمد که اندر سال نیسان	
۱۳۳۱	که آب و باد او با این ^۲ بسازد ^۳	
	همان بومش بهشتی دیگر آمد ^۴	
	ز که هستان به شهر مرو شد باز	
	نشسته چون سلیمان بود و بلقیس ^۵	
	جهان ^۶ چون روی ویس سیمبر دید	
اس ۹۴	جهان بنگر که چون روی تو بشکفت ^۷	
	همیدون بوستان و رودبارش ^۸	
مع ۱۲۹	ز خوبی و خوشی وی را که و راغ ^۹	
می ۱۷۲	به چشم نرگسینت مرو یسا ماه	
	که گریسی آسمانستی پر اختر	
	خدایش ز افرین خود سرشتست	
	ز ویرو نیز من بیشم به هر سان	
	چو ویرو نیز بسیارست چاکر	
	کجا در مهر چون شیران جگر داشت	
کل ۱۲۰	اگر نیکست ور بد مر ترا باد ^{۱۰}	

۱- الکل: جایست ۲- اس: بیت حذف شده است ۳- ک کل اس د: بخاصه
 شهر مرو اندر خراسان ۴- الکل: هردو ۵- اس: که باد و آب او تن را بسازد
 ۶- گ: بیت حذف شده است ۷- الکل: به نیک اختر جهاندار ۸- الکل اس:
 بر ۹- اس: نشسته با سلیمان پیش بلقیس ۱۰- اس: دشت بر دید، الکل:
 دشت و بر دید ۱۱- کل: چنان ۱۲- الکل: بناز و خنده بابت روی میگفت
 ۱۳- اس: جهان را بین که چون مینوست بشکفت، الکل: که چون خوبیت بشکفت ۱۴-
 الکل: و صحرا رودبارش ۱۵- الکل: بوستان و مرغزارش ۱۶- الکل: نشانه
 ۱۷- اس: کاغ ۱۸- الکل: خوش بود ۱۹- پ: آزاد ۲۰- الکل
 اس: اگر خوش است و گر ناخوش ترا باد (اس: اگر خوب)

- ۲۵ که هستم گوروار^۱ افتاده در دام تو^۲ نام ویس از آن گیهان شنودی
مرا چه مرو باشد جای و چه ماه بیابانم بود^۳ با او گلستان^۴
تو تا اکنون مرا زنده ندیدی^۵
که دل در مهر آن بسی^۶ مهر بستم پرستم خار گل را بر پی گل^۷
پدید آمدش^۸ رنگ خشم بر رخ به زردی روی او چون زعفران شد
تنش از کینه شد چون بید لرزان^۹ خرد با مهر بر کین چیره گشتی^{۱۰}
خرد تندیش^{۱۱} را آرام^{۱۲} دادی زدی دست قضا آبی^{۱۳} بر آتش
به زشتی شاه ازو چون بستدی جان^{۱۴} نبرد هر کرا او^{۱۵} هست یساور
جهد^{۱۶} از پای پیل و از دم شیر^{۱۷} قضا دست بلا بر وی همی بست^{۱۸}
- من اینجا دل نهادستم به ناکام اگر دیدار رامین را نبودی
چو بینم روی رامین گساره و بی گاه گلستانم بود^{۱۹} بسی او^{۲۰} بیابان
مرا گردل نه با او آرمیدی^{۲۱} ترا از بهر رامین می پرستم
منم چون باغبان اندر پی گل^{۲۲} شهنشه چون شنید این سخت^{۲۳} پاسخ
به سرخی چشم او چون ارغوان شد دلش در تن چو آتش^{۲۴} گشت سوزان
چو از کین خواستی او را بکشتی^{۲۵} چو تنیدی هوش را اندام^{۲۶} دادی
چو گشتی آتش تیزیش^{۲۷} سرکش چو نیکو بود روی^{۲۸} خواست یزدان
خبر دارد ز یزدان تیر و خنجر نگرده هیچ بد خواهی بر او چیر
چنان چون ویس بت پیکر همی جست^{۲۹}
- پ ۸۹ ر
ک ۷۳ پ
س ۹۴ پ
می ۱۷۳
مح ۱۳۰

۱- کل: همچو گور ۲- اس: که ۳- اس: شود ۴- الذکل: باتو
۵- اس: شود ۶- گک: بیت حذف شده است ۷- اس: که چندین مرمر از زنده بدیدی
۸- اس: بد ۹- اس: باغبان در باغ بلبل ۱۰- الذکل: همچو بلبل ۱۱-
پ: از ویس، اس: آن تلخ ۱۲- اس: آورد ۱۳- کل: در کین چو هیزم
۱۴- کل: تنش در جان چو آتش گشت لرزان ۱۵- کل: و بر خشمش هم بدون بر
نگشتی ۱۶- الذاس: انجام ۱۷- الذکل: اس: خردمندیش ۱۸- الذکل:
فرجام ۱۹- الذکل: تندیش ۲۰- الذکل: دست تحمل را ۲۱- الذکل:
کل: نیکویش دروی، اس: چه نیکوئی بدو میخواست، پ: روزی ۲۲- الذکل:
هر که اورا ۲۳- کل: رهد ۲۴- اس: بیت حذف شده است ۲۵- اس:
چو ویس ماه پیکر را همی خست ز دست خود بلا بروی همی بست

- ۴۰ چو گنجی بود در بنسدی نهاده
چو شاهنشہ زمانی بود دژمان^۲
نکردش هیچ پادافراه کردار^۳
بدو گفت ای ز سگک بوده نژادت
بریده باد بند از جان شهرو^۴
که جز بدکیش از آن مادر نزیاید
- ۴۵ نباشد مار را بچه بجز مار
بچه بودست شهرو را سی و اند
[چو آذرباد و فرخ زاد و ویرو
چو ایزد یار و گردان شاه^۵ و رویین
یکایک را^۶ ز ناشایست زاده
- ۵۰ ازیشان خود تو از جمشید زادی
کنون سه راه^۷ در پیشت نهادست
یکی گرگان دگر راه دماوند
برون رو تو^۸ به هر راهی که خواهی
همیشه بادت از پس چاهت از پیش
- ۵۵ کهش پر برف باد و دشت پرمار^۹
به روزت شیر همراه و به شب غول
به هر^۱ کس بسته بر رامین گشاده
به خشم اندر خرد را برد فرمان
زبان بگشاد بر وارونه گفتار
به بابل دیو بوده اوستادت
کشفته بادخان و مان و ویرو
بجز جادو از آن گوهر نیاید
نیارد شاخ بد جز تخم بد بار
نژادست او ز یک شوهر دو فرزند^{۱۰}
چو بهرام یل و ساسان و گیلو^{۱۱}
چو آب ناز و همچون ویس و شیرین^{۱۲}
بلایه دایگانی^{۱۳} شیر داده
تو نیز آن گوهرت بر باد دادی
به هر جایی که خواهی ره گشادست
سه دیگر راه همدان و نهاوند
رفیقت سختی و رهبر تباهی
همه راهت ز نان و آب^{۱۴} درویش
نبات او کبست و آب او قار
نه آبت را گذر نه رود را پول^{۱۵}

{ اس ۹۵
کل ۱۲۱ }

۷۴۲۱

می ۱۷۴

۱- الذکل اس: زهر ۲- الذکل: پیچان، اس: چونان ۳- الذکل اس: پادافره بکردار
۴- اس: بندجان بشهرو: الذکل: بندجان شهرو ۵- گک: بیت حذف شده است ۶-
پ: بیت حذف شده است، گک: آذربادو (Adrabad) فرخ زاد و ویرو و روئین ۷- پ:
ایران شاه ۸- پ: چونار و آب ناز و ویس شیرین، اس: چونازہ باب نازو ویس و
شیرین ۹- اس: یکایک خود ۱۰- الذکل اس: دایگانش ۱۱- اس: جای
۱۲- الذکل: زاید، اس: آید ۱۳- الذکل: آب و نان ۱۴- پ: گهت پر برف
دشت و گاه پرمار، اس: خار ۱۵- گک: اضافه دارد: خدا ترا جزا خواهد داد چونکه از
زمانی که با به این جهان گذارده ای کسی جز رنج از تو چیزی ندیده است

رفتن ویس از مرو و شاهجان به کوهستان^۱

	چو بشنید این سخن آزاده شمشاد	شد از گفتار موبد خرم و شاد	
	نمازش برد و چون گلنار بشکفت	ز پیشش بازگشت و دایسه را گفت	
	برو دایسه بشارت بر به شهرو ^۲	همیدون مژده خواه از شاه و پرو ^۳	
۱۳۱	بگو آمد نیازی خواهر ^۴ تو	گرامی دوستگان و دلبر تو	
	بر آمد مر ترا تابنده خورشید	از آن سو کت نبود هیچ ^۵ امید	۵
	امیدت را پدید آمد نشانی	از آن سو کت ^۶ نبد در دل گمانی ^۷	
	کنون کت روز تنهایی سر آمد	دو خورشید از خراسانت ^۸ بر آمد	
	همیدون مادرم را مژدگان خواه	که رسته شد ز چنگ ^۹ ازدها ماه	
	بریده شد ز خار تیز خرما	بهار تازه شد ایمن ^{۱۰} ز سرما ^{۱۱}	
	در آمد ^{۱۲} دولت فرخنده از خواب	بر آمد گوهر رخشنده از آب ^{۱۳}	۱۰
	مرا چون ایزد از موبد رهانید	چنان دانم که از هر بد رهانید	
	پس آنکه گفت شاهها جاودان زی	به کام دوستان دور از بدان زی	
	ترا از من درود و خرمی باد	روانت آفتاب مردمی باد	
	زنی کن زین سپس بر تو سزاوار	که باشد همچو ویسه صد پرستار ^{۱۴}	
	ز بت رویان بدل آن جوی بر من	که از دیدنش گردد کور دشمن	۱۵

{
ر ۹۰ پ
اس ۹۵ ب

{
ا ۷۴ پ
کل ۱۲۲

۱۷۵ می

۱- الككل: رفتن ویس از خراسان به ماه آباد، اس: گفتار اندر آمدن ویس شاه موبد، گک:
 طلاق ویس از موبد ۲- پ: بویرو ۳- پ: مام شهرو ۴- پ: دختر
 ۵- ا ک کل: نبود هرگز در، اس: نبود هرگز ۶- اس: آنجا کت ۷- الككل: بیت
 حذف شده است ۸- اس: خراسانی ۹- ا ک کل: دست، اس: دم ۱۰-
 ا ک کل اس: ایمن شد ۱۱- گک: بیت حذف شده است ۱۲- ا ک کل اس: پیامد
 ۱۳- ا ک کل: تاب ۱۴- ا ک کل: که همچون ویس دارد صد پرستار

اس ۶۶ر	هم از پاکی هم از خوبی ^۲ ستوده	چراغ گوهر ^۱ و خورشید دوده	چومه ^۳ در هر زبانی ^۴ گشته نامی
پ ۹۰ب	مرا بی تو درستی باد و شادی ^۶	ترا بی من بزرگی باد و رادی	چنین بادا ازین پس هر دو را ^۷ روز
	که باشد بخت ما بر کام پیروز	چنان در خرمی گیتی گذاریم	۲۰ پس آنکه بردگان را کرد آزاد
	که هرگز یکدگر را یاد ناریم	بدو گفت این ^۸ به گنجوری دگر ده	ترا بی من مبادا هیچ تیمار
	کلید گنجها مر شاه را داد	بگفت این پس ^۹ نمازش برد و برگشت	۲۵ ز هر کنجی ^{۱۱} بر آمد زار واری
	که باشد در شبستان ز من به	کسان شاه و سرپوشیدگانش	ز اشک چشم خونین رود کردند
	مرا بی تو مبادا هیچ آزار	بسا چشم که بر وی گشت گریان	همه کس دل در آن تیمار بسپرد
	سرای شاه ازو ^{۱۰} زیر و زبر گشت	۳۰ ز هجرش هر کسی خسته جگر بود	نیار امید روز و شب ز تیمار
	ز هر چشمی روان شد ^{۱۱} رودباری ^{۱۳}	ز گریه گر چه جاننش را نبد سود	
	به زاری سوخته کردند جاننش		
ک ۷۵ا	سراسر ویس را پدرود کردند ^{۱۴}		
مع ۱۳۲	بسا دل کز فراقش گشت بریان		
عی ۱۷۶ کل ۱۲۳	تو گفتی سبیل هجران دل ^{۱۵} همی برد		
اس ۹۶ب	وزیشان شاه ^{۱۶} رامین خسته تر بود ^{۱۷}		
	ز درد دل دگر ره گشت بیمار		
	همی يك ساعت از گریه نیاسود		

۱- اڪ كل : چراغی کشور ، اس : چراغ روشن ۲- اڪ كل : هم از گوهر هم از پاکی ۳- گك : خورشید ۴- گك : چشم ، اڪ كل : زمانی ۵- اڪ كل : در ۶- گك : دریت مصراعها قلب است ۷- اڪ كل : هر دو ان ۸- اڪ كل : بگفت این را ۹- اڪ كل اس : بگفت این و ۱۰- اڪ كل : بس ۱۱- پ : سویی ۱۲- اس : بر آمد ۱۳- پ : جویباری ۱۴- اڪ كل اس : اضافه دارد :
 براه اندر نه تنها بود آن ماه هزاران دل مر اورا بود همراه
 ۱۵- اڪ كل : هجرانش ، اس : هجرش دل ، گك : بیت حذف شده است ۱۶- اڪ كل اس : باز ۱۷- گك : اضافه دارد : چون از رفتن ویس باخبر شد بی هوش شد و مانند مرغ سرکنده
 میلرزید

گهی بر دل گریست و گاه بر جفت
 چه خواهی ای دل از جانم چه خواهی
 سیه کردی به داغ عشق روزم
 تو تلخی عشق را اکنون بدانی
 نبند در هجر یک روزه قسارت
 بسا تلخا^۲ که تو خواهی چشیدن
 کنون بپسیج تا تیمار بینی
 کنون کت^۵ ناگه^۶ آمد فرقت یار
 بپیچ ای دل که ارزانی به دردی
 بریز ای چشم خون دل ز دیده
 سرشکت را کنون باشد روایی
 بدین غم درخوری چندانکه یاری
 نگارین روی آن دلبر تو دیدی
 کنون هم تو ز دیده خون بپالای
 به خون مصقول کن رنگ رخانم
 جهان را شاید از دیگر بینی
 چه باید مر ترا دیدار^{۱۱} ازین پس
 گر از دیدار او بردارم امید
 دو چشم خویش را از بن^{۱۳} بر آرم
 چو دیدار نگارینم نباشد

۹۱۳

{
 الك ۷۵ ب
 اس ۹۷ ر

۱۷۷ می

{
 ۱۲۴ ک
 ۹۱۳ پ
 ۱۳۳ ج

۱- الکل: توزم ۲- الکل اس: تلخی ۳- الکل: سختی ۴- الکل:
 شبها یار، کل اس: شیما مار ۵- اس: کنونت ۶- الکل: ناله
 ۷- الکل: به پیش آمد ترا هرید، اس: یار آمد هر آن بدرا ۸- الکل اس: پشت
 شد آن یار ۹- پاس: خط ۱۰- الکل: خود ۱۱- الکل: دیدن، کل:
 دیده ۱۲- الکل: دیگر ۱۳- الکل اس: سر

<p>تو شیر خشناکی^۲ منت گورم درو با من به هم شایسته یاری مرا بی مونس و بی یار کردی چو من بدبخت جز^۴ بی جان نشاید که نتوانست با هم دید ما را پس آن کام مرا از من جدا کرد چرا بستد همان چیزی که او داد^۶ تن^۸ از آرام دور و سر^۹ ز بالین که چون یابد ز اندوهش^{۱۰} رهایی به شاهنشاه پیغامی فرستاد منم بسته که بیماریست بندم نشاط تندرستی در^{۱۲} من آمد همه مانده چو من شش ماه بیکار سراسر خفته اند آسوده از تگ نه بازانم سوی کبگان پریزند چه^{۱۵} آسایش بود بنیاد^{۱۶} خواری کنم يك چند گه نخچیرگانی^{۱۸} بپرانم درو باز شکاری^{۲۱}</p>	<p>الا ای تیره^۱ گشته بخت شورم به^۳ پیشم بود خرم مرغزاری کمین کردی و یارم را ببردی کنون جانم ببر کم جان نباید ستمگارا و زفتا^۵ روزگارا به گیتی خود یکی کامم روا کرد اگر پیشه ندارد جور و بیداد همی گفתי^۷ چنین دلخسته رامین بسی اندیشه کرد اندر جدایی به دست چاره دومی کرد و بنهاد که شش ماهست تا من دردمندم کنونم زور^{۱۱} لختی در تن آمد ندیدم^{۱۳} اسپ و ساز خویش هموار سمند و رخس^{۱۴} من با یوز و باسگ نه یوزانم سوی غرمان دویدند دلم بگرفت ازین آسوده کاری اگر شاهم دهد^{۱۷} همداستانی روم^{۱۹} زینجا سوی گرگان و ساری^{۲۰}</p>	<p>۵۵ ۶۰ ۶۵ ۷۰</p>
----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------

۱- الذکل : چیره ۲- اس: تو شیر خشناک و ۳- الذکل اس: ز، گد: بیت حذف شده است ۴- اس: خود، گد: بیت حذف شده است ۵- پ اس: رفته، گد: بیت حذف شده است ۶- پ: چرا با درد من او هست دلشاد ۷- الذکل اس: گمت این ۸- پ: دل ۹- پ: تن ۱۰- الذکل: تیمارش ۱۱- کل: امروز ۱۲- اس: بر ۱۳- پ اس: بدیدم ۱۴- الذکل: سپاه و اسپ من، اس: سپاه و رخس ۱۵- الذکل اس: که ۱۶- اس: پتیار ۱۷- الذکل: کند ۱۸- پ: نخچیر بانی ۱۹- الذکل اس: شوم ۲۰- گد: آمل و گرگان و ساری ۲۱- الذکل اس: اضافه دارد:

{ اس ۹۸
کل ۱۲۵
۱۳۴ج ۵

چو شش مه بگذرد روزی بیایم^۱
 چو شاهنشه شنید این یافه^۲ پیغام
 بدانست او که گفتارش دروغست
 مرورا عشق بد نه خانه دلگیر
 زبان بگشاد بردشنام و نفرین
 شدن بادش به راه و آمدن نه
 بگو هر جا که خواهی^۸ رو هم^۹ اکنون
 رخت مارین و کھسارت^{۱۰} پلنگین
 تو پیش ویس جان خود سپرده
 ترا این خوی بد با جان بر آید
 ترا گفتار من امروز پندست
 اگر پند مرا در گوش گیری
 به کوهستان زنی نامی^{۱۴} بجویی

ز کوهستان به سوی شه گرایم^۲
 به زشتی داد یکسر^۴ پاسخ رام
 ز دستان کرده چاری^۵ بی فروغست
 دلش را ویس بایستی^۶ نه نخچیر
 ۷۵ همی گفت از جهان گم باد رامین
 که او را مرگ هست از^۷ آمدن به
 رفیقت فال شوم و بخت وارون
 گیا و سنگش از خون تو رنگین
 همیدون ویس در چشم تو مرده
 ۸۰ وزین خوی^{۱۱} بدت دوزخ^{۱۲} نماید^{۱۳}
 چو می تلخست لیکن سودمندست
 ازو بسیار گونه هوش گیری
 مرو را هم^{۱۵} بزرگی هم نکویی

می ۱۷۹

{ الکل ۷۶ پ
پ ۹۲ پ

→ تذروان را بازان آزمایم (اس : بکیگ و کوه بازان آزمایم)

سگان را نیز بر خوگان (الکل : غرمان) گشایم
 گهی یشه کنم بر خوگ زندان
 وز آنجا سوی کوهستان گسرایم
 (اس : جهنده یوز را دم برگشایم)
 چو غرم آید پیش اندر شکارم
 (اس : گوزن کوهی از کوه اندر آرم)
 بدیدم شش مه این ایوان دلگیر
 ۱ - ال اس : نیایم ۲ - کل اس : شاهنشه آیم ۳ - اس : گونه ۴ - اس :
 يك يك ۵ - الکل : ز دستان چاره او ۶ - الکل اس : میباید ۷ - الکل :
 بیشک ز، اس : سخت از ۸ - اس : جای خواهی ۹ - الکل : رفت ۱۰ - ال
 کل اس : کھسارش، گک : بیت حذف شده است ۱۱ - الکل اس : تخم ۱۲ -
 کل : تخم بدت درخ ۱۳ - اس : بر آید ۱۴ - الکل : ز کوهستان زن نیکو، اس :
 ز کوهستان زنی نامی ۱۵ - اس : خود

۱۸۸س پ	بدان پیوند باشی شاد و خرسند که پس کشته شوی در ^۱ دامن ویس برو هم زن بسوزم هم برادر همان بهتر که زیر سنگ باشد که بازی نیست با شیر شکاری ^۲ به زودی از گذار سیل برخیز بسی بر زشت کیشان کرد نفرین به جان شاه و جان خویش و پیوند نه بیرون آیم ^۳ از پند شهنشاه نه با کسها و خویشانش نشینم ^۴ که من با تو دگر دارم نهانی ز دیگر روی ^۵ ما را چون ^۶ خدایی ^۷ سراندر پیش خود ^۸ افکنده یابم یکی دارم ^۹ شمارا گاه فرمان ولیکن در دلش چیزی دگر ^{۱۰} بود به راه اندر شکار ماه گیرد	کنی با او به فال نیک پیوند نگردی بیش ازین پیرامن ویس بر افروزم ز روی خنجر آذر برادر چون مرا زو ننگ باشد نگر ^۱ تا این سخن بازی نمداری چو ابر آید ^۲ تو با بارانش مستیز چو بشنید این سخن آزاده رامین به ماه و مهر تابان خورد سوگند که هرگز نگذرم ^۳ بر کشور ماه نه روی ویس را هرگز بینم ^۴ پس آنکه گفت شاهها تو ندانی تو از يك روی بر ما ^۵ پادشایی گر از فرمانت لختی سر بتابم چنان ترسم ز تو کز پاك یزدان همی داد این پیام شکر آلود شتابش بود ^۶ تا کی راه گیرد	۸۵
۱۲۶س			۹۰
۱۳۵س			۹۵
۱۸۰س			
۱۹۳پ			

۱- الکل اس : بر ۲- اک : ترا ۳- گد : یاری (۴) ۴- الکل اس : آمد ،
 گد : بیت حذف شده است ۵- الکل پ : نگذرد ۶- پ الکل : آید ۷-
 پ الکل اس : بیند ۸- الکل : نه با کسهای او خرم نشیند ، اس : نه با خویشان و
 کسهایش نشینم ، پ : نه با کسها و خویشانش نشیند ۹- الکل : یکسوی بر من
 ۱۰- الکل : دیگر سوی ۱۱- اس : تو خدائی ۱۲- گد : بیت حذف شده است
 ۱۳- الکل : پای ۱۴- الکل : دانم ۱۵- الکل اس : در دلش پنهان نه این ،
 گد : دل بر خون ۱۶- کل : نشاید بد که ، اک : بد

رفتن رامین به همدان به جهت ویس^۱

اس ۹۹
الک ۷۷

چو بیرون آمد از دروازه خرم
چو بادی از کهستان بردمیدی^۲
خوشا راها که باشد راه ایشان
اگر چه صعب راهی پیش دارند
هر آن کش^۳ راه باشد بی کسران تر
اگر چه راه ناپدرام^۴ باشد
چنان چون راه مهر افزای رامین
وزو ناکام ویس^۵ ماه پیکر
زمین ماه بر وی چاه^۶ گشته
سراسر زیور از تن برگشاده
ز خورد و خواب^۷ و ازشادی بریده
همه کام جهان در دل شکسته
به چشمش روی مادر مار گشته
به روزش مهر بودی مونس روز

۵
۱۰

شد از تیمار هجرش نیمه‌ای کم
بهشتی بوی خوش زی او^۳ رسیدی
که دارند در سفر هنجار جانان
مران را گلشن و طارم شمارند
به روی دوست باشد شادمان تر^۵
پدرامد^۲ چو خوش فرجام باشد
چو کاری تلخ کش انجام^۸ شیرین
پیژمرده چو برگ از ماه آذر
گل رویش به رنگ کاه گشته
همه پیرایه‌هایک سو^{۱۱} نهاده
هوای دل برو پرده دریده
دل از کام و لبان از خنده بسته^{۱۳}
همیدون مهر^{۱۴} و برو خوار گشته^{۱۵}
چو روی رام تابان و دل افروز

می ۱۸۱

پ ۹۳
کل ۱۲۷

۱- الککل: رفتن رامین از مرو شاهجان به ماه آباد، اس: گفتار اندر رسیدن رامین از پس ویس
بکوهستان، گک: رفتن رامین به ماه به پیش ویس ۲- اس: بر بریدی ۳- پ: رو،
اس: بر وی ۴- کل: کس ۵- گک: این بیت و دو بیت آتی حذف شده است
۶- اس: نپدرامی ۷- پ: پدرا می ۸- الککل: فرجام ۹- الککل: وز
آن سو بود ویس، اس: وزوناگاه ویس ۱۰- اک: وی را جای، کل: وی را چاه
۱۱- کل: همه پیرایه را یکسر نهاده ۱۲- الککل: خواب و خورد ۱۳- الککل:
لب ازشادی و از خنده گسسته ۱۴- الککل: همان پیوند ۱۵- گک: اضافه دارد:
هیچ چیزی اورا خوش نیامد وبا احدی سخن نمیگفت

۱۵	شب تاریک بودی غمگسارش ^۱	ز مشکین موی رامین یادگارش ^۲	اس ۹۹ ب
	نشسته روز و شب بالای ^۳ ایوان	بمانده چشم در ^۴ راه خراسان	
	همی گفتی چه بودی گر یکی روز	ازین راه آمدی باد ^۵ دل افروز	ص ۱۳۶
	سحرگاهان نسیمی خوش دمیدی	پگاه ^۶ بام رامین در رسیدی	
۱	ز پشت رخس رسته چون سهی سرو	مرو را روی بر من پشت بر مرو	ک ۷۷ ب
۲۵	گرازان رخس چون طاووس صدرنگ	به پشتش بر نشسته نقش ارتنگ ^۷	
	درین اندیشه مانده ویس هموار	سپرده تن به رنج و دل به تیمار	
	یکی روزی ^۸ نشسته بر لب بام	پگه آنکه ^۹ که خور ^{۱۰} بیرون نهدگام	
	دو خورشید از خراسان روی بنمود	که از گیتی دو گونه زنگ بزود	
	یکی بزود زنگ ^{۱۱} شب ز گیهان	یکی بزود ^{۱۲} زنگ ^{۱۳} غم ز جانان	
۲۵	چنان آمد به نزد ^{۱۴} ویس بانو	که آید دردمندی پیش ^{۱۵} دارو ^{۱۶}	
	بیچیدند بر هم مرد و ^{۱۷} شمشاد	ز شادی هر دو ان را گریه ^{۱۸} افتاد	
	ببوسیدند هر دو ارغوان را	پس آنکه بستین نوشین لبان را ^{۱۹}	
	ز شادی هر دو چون گل بر شکفتند	گرفته دست هم در ^{۲۰} خانه رفتند ^{۲۱}	
	به رامین گفت ویس ماه پیکر	رسیدت دل به کام و کان به گوهر ^{۲۲}	اس ۱۰۵
۳۵	ترا باد این سرای خسروانی	درو بنشین به ناز و شادمانی	می ۱۸۲

۱- اذ کل اس: یادگارش ۲- اذ کل: چو مشکین زلف رامین غمگسارش ۳- اذ کل اس: بر پشت ۴- اذ کل اس: نهاده چشم بر ۵- اذ کل: گرد، اس: یار ۶- اس: بکام ۷- اس: شاه اورنگ، گد: دیگر او را که برتر ازستم است بخوام دید، کل: ارزنگ ۸- اذ کل اس: روزاو ۹- کل اس: بگاه آنکه ۱۰- اذ کل اس: بگاه آنکه خور ۱۱- کل: رنگ ۱۲- پ: بر بود ۱۳- اذ: دود و ۱۴- اذ کل اس: به پیش ۱۵- اذ کل: سوی ۱۶- گد: اضافه دارد: رامین آن بود که جان بلب آمدن ویس را بازگردانید ۱۷- اذ کل: سرو، اس: هر دو ۱۸- اذ کل: هر دو را گریه بر ۱۹- گد اذ کل: بیت حذف شده است ۲۰- اذ کل: رنگ در، اس: گرفته هر دو دست ۲۱- اس: اضافه دارد عنوان: رسیدن رامین به همدان بزودیک ویس ۲۲- اس: دل بکان کانت بگوهر، گد: ماهی بآب رسید.

۹۴پ	گهی در خانه زلف و جام می گیر به نخچیر آمدستی از خراسان ترا من هم گوزنم هم تذروم گهی ^۴ بنشین به پای ^۵ سرو و شمشاد من و تو روز در ^۶ شادی گذاریم چو روز ^۸ خوش بود خرم نشینیم ^۹ به روز پاک جام نوش گیریم زمانی دل زشادی بر نتاییم هوای دل به پیروزی برانیم پس آنکه هر دو کام دل براندند زمستان بود و سرمای کهستان میان نعمت و فرمان روایی نگر تا کام دل چون خوش ^{۱۴} براندند	۱۲۸کل	۷۸۵ا	۱۳۷مع
۳۵	گهی در دشت مرغان گیر ^۱ و نخچیر به پیش آمد ترا نخچیر آسان چو هم شمشادم و ^۲ هم زاد سروم ^۳ به نخچیری چومن می کن دلت ^۶ شاد ز فردا هیچ گونه یاد ناریم که خود جز خرمی کاری ^{۱۰} نبینیم ^{۱۱} به شب معشوق در آغوش گیریم همسه کامی بجویم و بیاییم که هم پیروز بخت و هم جوانیم به شادی هفت مه با هم بمانند ^{۱۲} دو عاشق مست و خرم در شبستان نشاط ^{۱۳} عاشقی و پادشایی ز شادی ذره ای باقی نمانند ^{۱۵}	۴۰		

آگاه شدن موبد از رفتن رامین نزد ویس^{۱۶}

۱۸۳می

چو آگه گشت شاهنشاه موبد که پیدا کرد رامین گوهر بد اس ۱۰۵پ

۱- اس: یوز، گد: بیت حذف شده است ۲- اس: شمشاد قد ۳- الذکل: که هم
شمشاد و هم آزاده سروم ۴- اس: کنون ۵- الذکل اس: بسایه ۶- الذکل
کل اس: من کن دلت را ۷- پ: روز و شب ۸- اس: روزم ۹- الذکل: نشینم
۱۰- الذکل: کامی ۱۱- الذکل: نه بینم، اس: چون خرمی بسیار بینم، گد: این بیت و بیت
آتی حذف شده است ۱۲- اس: بیت حذف شده است ۱۳- پ: نشاط و
۱۴- اس: پس آنکه هر دو کام دل ۱۵- الذکل: در این گیتی چنان بایک بمانند
۱۶- الذکل: آگاه شدن شاه موبد از حال ویس و رامین، کل: آگاهی یافتن شاه موبد از حال
ویس و رامین، اس: گفتار اندر آگاه شدن شاه موبد از شدن رامین بکوستان، پ: آگاه شدن
موبد از رفتن رامین نزد ویس و شکایت کردن ب مادر و نامه نوشتن بویرو

دگر باره بشد با ویس بنشست
 دل رام آنگهی بشکید از ویس
 اگر خرگوش روزی شیر گردد
 وگر گنجشک روزی باز گردد
 همان گه شاه شد تا پیش^۲ مادر
 مرو را گفت نیکو باشد این کار^۴
 که رامین با زنم جوید تباهی
 یکی زن چون بود با دو برادر
 دلم یکباره برگشت از مدارا
 من این ننگ^۹ از تو بسیاری نفتم
 بدان تا تو بدانی حال رامین
 که من زان سان کشم او را بهزاری
 مرا تو دوزخی هم تو بهستی
 سپید آنگه شود از^{۱۱} ننگ رویم
 جوازش داد مادر گفت هر گز
 مکش او را که او هست برادر
 نه در رزمت بود انباز و یاور

گسته مهر دیگر ره پیوست
 که از کردار بد بشکید ابلیس
 دل رامین ز ویره سیر گردد
 دل رامین ازین خو^۱ باز گردد
 به^۲ دلتنگی گله کرد از برادر
 نگه کن تا پسندد هیچ هشیار
 کند بدنام بر من گاه شاهی^۵
 چه باشد^۶ در جهان زین ننگ بدتر
 ازیرا کردم این راز^۷ آشکارا^۸
 چو بیچاره شدم با تو بگفتم
 نخوانی مرا بیهوده نفرین
 که گردد چشم تو ابر بهاری^{۱۰}
 تو نپسندی به من این نام زشتی
 که رویم^{۱۲} را به خون وی بشویم
 دو دست خود نبرد^{۱۳} هیچ گربز
 ترا چون او برادر نیست دیگر
 نه در بزمتم بود خورشیدانور^{۱۴}

پ ۹۴

۵

۱۰

۱۵

الک ۷۸ پ
 کل ۱۲۹

اس ۱۰۱ ر

حج ۱۲۸
 می ۱۸۴

۱- د: ز ویره ، الک کل: بیت حذف شده است ۲- الک کل اس: نزد ۳- الک کل: ز ۴- الک کل: دیدی این چنین کار ۵- الک کل: کند بدنام من در پادشاهی ، اس: بر من پادشاهی ۶- الک کل: چه دیدی، اس: چه دانی ۷- الک کل: کرد رازش ۸- گک: بیت حذف شده است ۹- الک کل: راز ۱۰- اس: پس از بیت آتی ۱۱- الک کل اس: زین ۱۲- الک کل: خنجر را ، گک: بیت حذف شده است ۱۳- کل: به برد ۱۴- الک کل:

نه در رزمت بود همای و یاور
 نه در رزمت بود روشن بی برادر
 نه در رزمت بود انباز و یاور
 نه در رزمت بود روشن برادر
 اس:
 نادر بزمتم بود روشن برادر

- چو بی رامین شوی بی کس بمانی
چو بنشینی نباشد همنشینت
ترا ایزد ندادست ایچ فرزند
بمان تا کاو بود پشت و پناخت
نباشد عمر مردم جاودانی
چو فرمان خدا آید به جانت
همان بهتر که او بر جای باشد
مگر شاهی درین گوهر بماند
برادر را مکش زن را گسی کن
بتان و خوب رویان بی شمارند
یکی را برگزین و دل برو نه
مگر کت زان صدف دری بیاید^۲
چه داری از نژاد^۱ ویسه امید
نژادش گرچه شهوارست و نیکوست^{۱۰}
مکن شاهها خرد را کار فرمای
هزاران جفت همچون^{۱۳} ویس یابی
من این را آگهی^{۱۴} دیگر شنیدم
شنیدستم که آن بدمهر بدخو^{۱۶}
به خوردن روز و شب با او نشستست
- ۲۰ همان انباز و^۲ پشت راستینت^۳
که روزی بر جهان باشد خداوند
به دست او بماند جایگاهت
برو روزی سر آید زندگانی
به دست دشمن افتد خان و مانت
مگر چون تو جهان آرای باشد
نژاد ما درین کشور بماند
کلید مهر^۴ در دست کسی کن
که زلف از مشک و بر^۵ ازسیم دارند
کلید گنجها در دست او ده^۶
که شاهی را و شادی را بشاید
جز آن کاو آمدست از تخم^۹ جمشید
ابا این نیکوی صدگونه آهوست^{۱۱}
روانت را بدین کینه میلای^{۱۲}
چرا دل زان بلایه برنتابی
چنان دانم که من بدتر^{۱۵} شنیدم
دگر باره شد اندر بند و پرو
ز می گه هوشیار و گاه مستست
- ۲۵
۳۰
۳۵
- ۹۵ پ
۱۰۱ س
۷۹ ک
۱۸۵ می
۱۳۰ کل

۱- گک اذ کل اس : پیش از دو بیت ۲- اذ کل : همان آزاده ۳- اس : بیت حذف شده است ۴- پ اذ کل : گنج ۵- پ اذ کل : روی ، اس : تن ۶- اذ کل : نه ۷- اذ کل : بر آید ۸- کل : در نژاد ۹- اذ کل : پشت ۱۰- اس : نجادش ... نیکو ۱۱- اس : آهو ۱۲- پ : میاری ۱۳- اذ کل : به از ۱۴- اذ کل اس : که من این آگهی ۱۵- پ اذ کل : بهتر ۱۶- اذ کل اس : آن بسیار آهو

پ ۲۹۵	کنون چون دید درد دلش برخواست ^۱ کت از ویرو همی آید تباهی کسه او بر ویسه چون تو مهربانست که ویسه مهر او از دل براندست] ^۲ بود هر روز دیگر دوستان را ^۵	همیشه ویس از بختش ^۱ همی خواست تو از رامین بیچاره چه خواهی اگر رامین به همدانست ازانست [ولیکن زین سخن آنجا بماندست همین آهوست ویس بد نشان را ^۴	۴۰
مع ۱۳۹	که مهرش بر کسی ماهی ^۷ نباید نپاید دیر و مهرش بی درنگست دلش خوش گشت لختی بر برادر که گشت از خشم ^۸ دل رنگ رخس زرد ^۹ ز تندی کرد چون ^{۱۰} شمشیر خامه ^{۱۱}	چنان زیبایی و خوبی ^۶ چه باید به گل ماند که گر چه خوب رنگست چو بشنید این سخن موبد ز مادر چنان بر ویس و بر ویرو بیازرد همان گه نزد ویرو کرد نامه	۴۵
س ۱۰۲	که بر من بیشی و بیداد جویی؟ که رایت بس بلند و خویش کامست که روباهی و طبع شیرگیری ^{۱۳} که با گور دمنده بر نیایی بدین بیچارگی و ناتوانی ^{۱۴}	بدو گفت این ^{۱۲} که فرمودت نگویی پناهت کیست یا پشتت کدماست نگویی تا که دادت این دلیری تو با شیران چرا شیری نمایی تو از من بانوم را چون ستانی	۵۰
ک ۷۹	زن من چون نشیند در بر ^{۱۵} تو بدین کار از تو نیشوم ^{۱۶} بهانه دو پیل کینه ور بسته به یک موی	اگر چه هست ویسه خواهر تو چرا داری مرو ^{۱۶} را تو به خانه کجا دیدی یکی زن جفت دو شوی	۵۵

۱- اک کل: از تو این ۲- اک کل: کنون چون یافت گرد از دلش برخواست، اس: یافت درد ۳- پ گک: بیت حذف شده است ۴- اک کل: دلستان را ۵- اس: دوستان را ۶- اک کل اس: خوبی و زیبایی ۷- کل: که مهرش بیدرنگست و، اک: که مهرش بر کسی سالی ۸- اک کل: کین، اس: کینشان رنگ ۹- کل اس: اضافه دارد عنوان: نامه نوشتن شاه موبد نزدیک ویرو (اس: بویرو) ۱۰- اک کل: با ۱۱- اک: اضافه دارد عنوان: نامه نوشتن موبد بویرو ۱۲- پ: گفتش، اس: گفتنا ۱۳- اک کل اس: وداری طبع شیری ۱۴- گک: بیت حذف شده است ۱۵- اک کل اس: هم بر ۱۶- اک کل: چه داری تو همی او ۱۷- اک کل: که بنیوشد

۹۶ پ	مگر تا من ندیدم ^۱ جایگاهت	فزون شد زانکه بد پشت و پناحت
کل ۱۳۱	همی تا تو دلیر و شیر مردی	ندیدم در جهان نامی ^۲ که کردی
	نه روزی پادشاهی را ببستی	نه روزی بد سگالی را شکستی
	نه باجی بر یکی کشور نهادی	نه شهری را به پیروزی ^۳ گشادی
۶۰	هنرهای ^۴ ترا هرگز ندیدم	نه نیز از دوست وز دشمن شنیدم
اس ۱۰۲	نژاد خویشتن ^۵ دانی که چونست	به هنگام بلندی سرنگونست
	تو از گوهر همی مانی به استر	که چون پرسند فخر آرد به مادر ^۶
	ترا تیر افگنی بینم به هر کار	به نخچیر و به بازی ^۷ نه به پیکار
	به میدان اسپ تازی نیک تازی	همیدون ^۸ گوی تنها ^۹ نیک بازی
۶۵	همی تا در شبستان و سرایسی	هنرهای یلان نیکو نمایی
	چو در میدان شوی با هم نبردان	گریزی چون زنان از پیش مردان
	همی ^{۱۰} شیری کنی در کشور ماه	ازورفته زبون داردت ^{۱۱} روباه
مج ۱۴۰	همانا زخم من کردی فراموش	که از جانت خرد برد از تنت هوش
	همیدون زخمهای نامداران	ستوده مرغزی چابک سواران
	به کینه همچو شیر مرغزاری	به کوشش همچو رعد نوبهاری ^{۱۲}
الک ۸	هنوز از مرزهای کشور ماه	همی آید همانا آوخ و آه
	مرا آن تیغ و آن بازو به جایست	که از روی زمین دشمن زدایست
	چو این نامه بخوانی گوش من دار	که شمشیرم به خون تست ناهار
پ ۹۶ می ۱۸۷	شنیدم هر چه تو گفتی ازین پیش	نمودی مردمان را مردی خویش
	همی گفتی که شاه آمد ز ناگاه	چو شیر تند جسته ^{۱۳} از کمینگاه

۱- کل: بدیدم ۲- کل: کامی ۳- الککل: بمردی بر ۴- کل: خبرهای
 ۵- الککل اس: نژاد (اس: نجاد) تو تو خود ۶- الککل: چو پرسند از تو فخر آری بمادر ۷-
 الککل: بخانه ۸- الککل: بچوگان ۹- الککل اس: پهنه ۱۰- کل اس:
 همه ۱۱- اس: زبون گیر تو ۱۲- پ اس: پیل کارزاری، گک: بیت حذف شده است
 ۱۳- اس: گشته

ازیرا برد ویسم را زگوراب
 اگر من بودمی در کشور ماه
 کنون باری نه مستی هوشیاری
 ز کار خود ترا آگاه کردم
 به هر راهی برون کن دیدبانی
 به گرد آور سپاه از بوم ایران
 همی کن ساز لشکر تا من آیم
 برافشان تو به باد کینه گنجت
 به جنگت نه چنان آیم من این بار
 کنم از کشتگان^۵ کشورت هامون
 بیارم ویس را بی کفش^۶ و چادر
 چنان رسوا کنم وی را کزین^۸ پس
 چو شاه این نامه زی ویرو^{۱۰} فرستاد
 ز راه ماه وز پیگار ویرو^{۱۱}

۸۵

۸۵

که من بودم به سان مست^۱ درخواب
 نبردی ویس را هر گز شهنشاه
 به جای خویش فرخ شهریاری
 به پیگار تو دل یکتاه کردم
 به هر مرزی همیدون مرزبانی
 از آذربایگان وری و^۲ گیلان^۳
 که من خود زود بندت برگشایم
 که همچون باد باشد یافه^۴ رنجت
 که تو یابی به جان از جنگ زنهار
 به هامون بر برانم دجله خون
 پیاده چون سگان در پیش^۷ لشکر
 نجوید دشمنی با مهتران کس^۹
 همان گه مهتران را آگهی داد
 همه^{۱۲} کردند ساز خویش نیکو^{۱۳}

اس ۱۵۳ ر

۱۳۲ ک

می ۱۸۸

الذک ۸۵ پ
 پ ۹۷ ر
 مع ۱۴۱
 اس ۱۵۳ پ

سحرگاهان برآمد ناله نای
 توگفتی رود جیحون از خراسان
 هر آن جایی که لشکرگه زدی شاه
 زمین از بار لشکر بود بستوه

۹۵

۱- پ اس: خفته ۲- پ اس: دشت ۳- اذ کل: گرگان ۴- اس: یاوه
 ۵- پ: کشته آن ۶- کل: باکیش، اذ: بی کیش ۷- اس: از پیش ۸- اذ
 کل اس: ازین ۹- اذ کل: که هرگز خود نجوید دشمن کس ۱۰- اذ کل: این
 نامها زی وی ۱۱- اذ کل: ویروی ۱۲- اس: مهان ۱۳- اذ کل: نیکوی،
 پ: اضافه دارد عنوان: رفتن موبد از خراسان بجانب همدان ۱۴- اذ کل: آید
 ۱۵- گ: بیت حذف شده است

تو گفتی سد یا جوجست^۱ لشکر
 همی شد پیگ در پیش شهنشاه
 چو پیگ آمد به نزد شاه ویرو
 جهان بر چشم ویرو تیره گون شد
 همی گفت ای عجب چندین سخن چیست
 نشانده خواهرم را در شبستان
 هم او زد پس همو برداشت فریاد
 گزیده خواهرم اکنون زن اوست
 به صد خواری ز پیش خود براندش
 گناه او کرد و بر ما کینه ور گشت
 نه سنگینست شاهنشاه نه روین
 سپاه آورد یک بار و مرا دید
 ز^{۱۰} پیش من به بدروزی چنان شد
 نه پنهان بود جنگ ما دو سالار
 از آن پس^{۱۲} کاو ز دست ما بیفتاد
 عجبتر زین ندیدم داستانی
 چه ترساند مرا کاو بود ترسان

۱۳۳ کل

۱۸۹ می

 { ۹۲ پ
 ۱۵۴ اس }

۱۸۱ کل

هم ایشان باز چون مأجوج^۲ بی مر
 شهنشه از قفای پیگ در راه
 بشد وی را ز دست و پای نیرو^۳
 ز خشم شاه چشمش همچو خون شد
 مرو را این همه^۴ پر خاش با کیست
 برون کرده به دی^۵ ماه زمستان
 بدان تا باشد از دو گونه بیداد^۶
 تو گویی^۷ بدسگال و دشمن اوست
 به یک نامه دگر باره نخواندش
 چنین باشد کسی کز داد برگشت^۸
 چه بایستش بگفتن لاف^۹ چندین
 چنان کم دید دانم کم پسندید
 که از خواری به گیتی^{۱۱} داستان شد
 که دیگرگون توان کردن به گفتار
 چرا پیمود بر ما این همه باد
 دو تن ترسد ز بشکسته کمانی
 ندارد هیچ بخورد جنگم آسان^{۱۳}

۹۵

۱۰۰

۱۰۵

۱۱۰

۱- اک کل: یا جوجند، اس پ: راست یا جوجست ۲- اک کل: باز یا جوجند، اس:
 چون با جوج ۳- اک کل: بشد نیرو ز دست و پای ویرو ۴- اس: جنگ و این
 ۵- اک کل اس: برون کردش بدی ۶- اس: تا ز دو گونه بود بیداد ۷- اک کل:
 تو گفتی، اس: نکوئی ۸- اک کل: بیت حذف شده است ۹- پ: لابه
 ۱۰- اک کل: به ۱۱- اک کل: که در عالم بخواری ۱۲- کل: رو ۱۳-
 گد: بیت حذف شده است

پاسخ فرستادن و پرو پیش موبد^۱

۱۴۲۴

- پس آنکه پاسخی کردش بآیین
 مرو را گفت شاهما نیکناما
 چه پیش آمد^۲ ترا از خویش کامی
 تو شاه و شهریار و^۳ پادشایی
 چنان باید که تو آهسته باشی
 ۵ تو از ما مهتری باید که گفتار
 خردمندان سخن بر داد گنویند
 خرد از هر کسی تو بیش داری
 میان ما همی کینه نباید
 ۱۰ اگر تو یافه گویی ما نگوئیم
 تو بفرستاده ای زن را ز خانه^۴
 نه نامه باید ایدر^۵ نه پیمبر
 اگر فرمان دهی فرمانپرستم
 به جان من^۶ که تا ایدر رسیدم^۷
 ۱۵ و گر بینم چه ننگ آید ز دیدن
 مرا از خواهرم نتوان بریدن
 به پایان تلخ و از آغاز شیرین
 بزرگا کینه جويا خویش کاما
 بجز اندهگنی^۸ و زشت نامی
 به کام خویشتن فرمان روایی
 همه کاری نکو دانسته باشی^۹
 نگویی جز بآیین و سزاوار
 همیشه نام نیک از داد جویند
 چرا دل را ز کینه^{۱۰} ریش داری
 که کین با دوستی درخور^{۱۱} نیاید
 وگر تو کینه جویی ما نجوئیم^{۱۲}
 چه بندی بر کسی دیگر^{۱۳} بهانه؟
 زن اینک هر کجا خواهی همی بر
 مرو را در زمان زی تو فرستم
 مگر او را سه بار افزون ندیدم^{۱۴}
 مرا از خواهرم نتوان بریدن

می ۱۹۰
 اس ۱۰۴
 پ ۹۸
 کل ۱۳۴

۱- الکل: پاسخ نامه شاه موبد از ویرو، اس: پاسخ شاه موبد از شاه ویرو ۲- الکل: آید
 ۳- الکل: اندوه و کین، اس: انده کنی ۴- پ: توشاها شهریارا ۵- اس:
 بیت حذف شده است ۶- الکل: گفتن، گد: بیت حذف شده است ۷- پ:
 دوستان نیکو ۸- الکل: وگر تو سردگونی ما نگوئیم ۹- کل ال: بخانه
 ۱۰- الکل: چرا بردیگری بندی ۱۱- الکل: اکنون ۱۲- الکل: تو
 ۱۳- الکل: رسید است ۱۴- الکل: مگر او مرا سه بار دید است

- چو باشد بانوی تو خواهر من
نگر تا بر من این تهمت نبندی
اگر عقلت مرا نیکو بسنجد
ز ویسه پاسخ این آمد که دادم
سخن اکنون ز نام خویش گویم
سخن آن گوچه با دشمن چه با دوست
بدین نامه که کردی سوی کهنتر
زدستی لافهای گونه گونه
به جنگ دینور تو فخر کردی
مرا گفתי همان تیغم به جایست
اگر تیغ تو از پولاد کردند
اگر تیغ تو بر د خود و خفتان
مرا^۶ گفתי مگر کردی فراموش
مگر زخم مرا در خواب دیدی
سخنها کان مرا^۹ بایست گفتن
درین نامه تو گفتستی سراسر^{۱۱}
دو چشم شوخ به باشد ز دو^{۱۲} گنج
گر این نامه به لشکر بر بخوانی
- ۲۵
۳۵
- چه باشد گر نشیند هم بر من
که هرگز ناید از من ناپسندی^۱
بدانند کاین سخن در من نگنجد
تو خود دانی که من بر راه دادم^۲
که هر یک در هنرها^۳ نام جویم
که هر کو^۴ بشنود گوید که نیکوست
تو خود تنها شدستی پیش داور
بسی گفته^۵ سخنهای نمونه
مرا بوده درو آیین مردی
که از روی زمین دشمن زدايست
نه شمشير من از شمشاد کردند
ببرد تیغ من خارا و سندان
که زخم چون ببرد^۷ از جان توهوش
که در بیداریش نایاب دیدی^۸
به نام خویش و نام تو نهفتن^{۱۰}
نهادستی کله بر جای افسر
بگوید هرچه خواهد شوخ بی رنج
شود پیدابسی^{۱۳} ننگ^{۱۴} نهانی
- ب۸۱۲۱
مج ۱۴۲
اس ۱۰۵
ب ۹۸
ص ۱۹۱

۱- الذکل: بیت حذف شده است ۲- پ: حدیث او همه بر رو نهادم، الذکل: بدانستی
که من بر راه دادم ۳- الذکل اس: چه ۴- پ اس: کس، گد: بیت حذف شده است
۵- الذکل: گفתי ۶- اس: وگر ۷- الذکل: که زخم من ببرد ۸- الذکل
اس: بیت حذف شده است ۹- الذکل: سخنهایی که من ۱۰- اس:
سخنهایی که کم باید بگفتن بنام خویش ننگ تو نهفتن
اس: پس از بیت آتی ۱۱- اس: مرآتو گفته سر ۱۲- الذکل: زدر، پ: بد
باشد ز دو، گد: بیت حذف شده است ۱۳- الذکل اس: بسی پیداشود ۱۴- اس: راز

- ۳۵ دگر^۱ طعنه زدی بر گوهر من
گهر مردان ز نام خویش گیرند
به گاه رزم گوهر چون پژوهند^۴
اگر پیش آیم^۵ بردشت^۶ پیگار
به آب تیغ گوهر را بشویم
چه گوهر چه سخن دانگی نیرزند
۴۰ به يك سو نه سخن مردی بیاور
به جا آریم هریك نام و كوشش
چو پیگ از نزد و پرو شد بر شاه
هوا چون بیشه دید^{۱۴} از رمح و نیزه
چو شاه آن پاسخ دلگیر بر خواند
کجا او را گمان آمد که ویرو
۴۵ چو در نامه سخنهادید چونان
همان گه نزد ویرو کس فرستاد
ترازی من به زشتی یاد کردند
کنون از پشت رخس^{۱۷} کین بجستم
- ۱- الکل اس: وگر ۲- الکل: که قارن بهتر است از مادر من ۳- اس: چنانچون
مردی خود پیش ۴- اس: کی بجوهند ۵- الکل: آیمت ۶- اس: آیدم
بر دست ۷- الکل: خود دانی ۸- پ: بمیدان ۹- الکل اس: بر آن
دشتی ۱۰- اس: نیرزد، گردی، ورزد ۱۱- الکل: درخور، اس: داور
۱۲- پ: اضافه دارد:
- چو نامه آمد از گفتن پابان
پیگش گفت این گرو پرو زود
۱۳- الکل: بالشکر در این راه ۱۴- اس: شد، گک الکل: بیت حذف شده است
۱۵- الکل اس: بیت حذف شده است
بزاری من بزشتی یاد کردم
۱۶- الکل: نه دانستم که بری یاد کردم
۱۷- الکل اس: بور
- که بهتر بد ز بایم مادر من^۲
چو مردی و خرد را پیش^۳ گیرند
ز گرز و خنجر و ژوپین شکوهند
تو خود بینی^۷ که با تو چون کنم کار
کنم مردی به کردار^۸ و نگویم
در آن میدان^۹ که گردان کینه ورزند^{۱۰}
که ما را مردی است امروز یاور^{۱۱}
که تا خود چون کند دادار بخشش^{۱۲}
مرو را یافت بالشکرش در راه^{۱۳}
چو سرمه گشته در ره سنگریزه
از آن پاسخ به کار خویش در ماند^{۱۴}
کند با وی ز بهر ویس نیرو
شد از آزار و از تندی پشیمان
که ما را کردی از اندیشه آزاد
بدانستم که بر بیداد کردند^{۱۶}
به خنگ مهربانی بر نشستم
- اس ۱۳۵ ک
اس ۸۲ ک
اس ۱۰۵ ب
پ ۹۹
می ۱۹۲ }
ص ۱۴۴ }

- منم مهمان تو يك ماه در ماه
 بكن اكنون تو ساز ميزبانی^۲
 كه من يك ماه زی تو میهمانم
 نگر تا در دل آزارم^۴ نداری
 كه ویسم خواهر^۵ آمد تو برادر
 چو آمد پاسخ موبد به ویرو
 دگر ره دیو کینه^۶ روی بنهفت
 دو چشم رامش از خواب اندر آمد
 دگر ره ویس بانو را بردند
 دل هر کس بدیشان شادمان بود
 یکی مه شادی و نخچیر کردند
 پس از يك مه ره خانه گرفتند
- ۵۵ چنان چون^۱ دوستانان نکو خواه
 در آن ایوان و باغ خسروانی
 ترا يك سال از آن پس میزبانم^۳
 هم اكنون ویسه را پیش من آری
 همان شهرو جهان افروز مادر^۶
 درود و هدیه بی مر به شهرو
 گل شادی به باغ مهر بشکفت
 به جوی آشتی آب اندر^۸ آمد
 چو خورشیدی به شاهنشہ سپردند^۹
 تو گفתי خود عروسی آن زمان بود
 گهی^{۱۰} چوگان زدند گه باده خوردند
 ز بسوم ماه سوی مرو رفتند

{ ۱۸۲۲ پ
 اس ۱۵۶ ر
 { ۱۹۹ پ
 کل ۱۴۶ ر

سرزنش کردن موبد ویس را

می ۱۹۳

چو در مرو گزین شد شاه شاهان
 ز روی ویس بودی آفتابش
 دلش خرم به روی ماه ماهان
 ز موی^{۱۲} ویس بودی مشک نابش
 نشسته شاد^{۱۳} روزی با دلارام
 سخن گفت^{۱۴} از هوای ویس با رام

۱- اذ: کت، کل: که ۲- پ: میهمانی، اذکل: بکن سازی کنون در میزبانی، اس:
 بکن تو ساز و برگ میهمانی ۳- اس: بیت حذف شده است ۴- اذکل اس:
 آزاری ۵- اذکل: دختر، گد: جان ۶- اس: بیت حذف شده است ۷-
 اذکل: فتنه ۸- اس: از سر ۹- اس: اضافه دارد عنوان: رسیدن شاه موبد
 بکستان و آشتی کردن با ویس ۱۰- کل: همی ۱۱- اذکل: گفتار اندر سو گندادن
 شاه موبد ویس را و آشتی (اذ: جشن) کردن، گد: آتش افروختن موبد برای سوگند
 ویس، اس: عنوان ندارد ۱۲- اس: بوی ۱۳- پ: بود ۱۴- اذکل: کل: رفت

- ۵ که بنشستی به بوم ماه چندین
اگر رامین نبودی غمگسارت^۱
جوابش داد خورشید سمن بر
گهی گویی که^۲ با تو بود و پرو
گهی گویی که با تو بود رامین
مدان دوزخ بدان گرمی^۳ که گویند
۱۵ اگر چه دزد را دزدی بود کار
تو خود دانی که و پرو چون جوانست
ندانند^۴ کار جز نخچیر کردن
به عادت نیز رامین همچین است
به هم بودند هر دو چون برادر
۱۵ جوان را هم جوان باشد دلارام
جوانی ایزد از مینو^۵ سرشتست
چو رامین آمد اندر کشور ماه
به ایوان و به میدان و به نخچیر
اگر و پروست او را بد^۶ برادر
۲۵ نه هر کاو دوستی ورزید جایی
نه هر کاو جایگاهی^۷ مهربانی
نه هر دل چون دلست ناپاک باشد
- ز بهر آنکه جفت بود رامین
نبودی نیم روز آنجا قرارت
مهر چندین گمان بد به من بر
کنی دیدار و پرو بر من آهو^۸
چرا بر من زنی^۹ بیغاره چندین
نه اهریمن بدان زشتی که جویند^{۱۰}
دروغش نیز هم^{۱۱} گویند بسیار
به دشت و کوه بر نخچیر گانست^{۱۲}
نشستن با بزرگان باده خوردن
س ۱۰۶ پ
مرو را دوستدار راستین است
نشسته روز و شب با رود و ساغر
کجا باشد جوانی خوشترین کام
مرو را بوی چون بوی بهشتست
پ ۱۰۵
می ۱۹۴
ک ۸۳
به رامش^{۱۳} جفت و پرو بود شش ماه
به اندوه و به شادی و به تدبیر
ک ۱۳۷
و گر شهروست او را بود^{۱۴} مادر
به زیر^{۱۵} دوستی بودش خطایی
کند، دارد^{۱۶} به دل در بد گمانی
نه هر مردی چو تو بی باک^{۱۷} باشد

۱- اذکل : دوستدارت ۲- اس: گویی که گویی ۳- پ: بیت حذف شده است
۴- اس: کنی ۵- اذکل: سردی ۶- اذکل: گویند ۷- اس: می
۸- اس: نخچیر دانست ۹- پ اذکل: ندارد ۱۰- پ: خوبی ۱۱-
اذکل اس: بشادی ۱۲- اس: بد او را ۱۳- اس: هست، گد: بیت حذف شده
است ۱۴- اس: نه زیر ۱۵- کل: جایگاه ۱۶- اذکل: آرد ۱۷-
کل اذکل: ناپاک

	دل رامین سزای آفرینست	شهنشه گفت نیکست از چنینست	
	که رامین را نبودش با تو پیوند ^۲	بدین پیمان ^۱ توانی خورد سوگند	
۲۵	نباشد در جهان چون تو جوانمرد	اگر سوگند بتوانی بدین خورد	
	خورم شاید بدین نابوده پیوند ^۴	جوابش داد ویس و گفت سوگند ^۲	
	به سوگندان نمایم خوب راهی ^۶	چرا ترسم ز ناکرده گناهی ^۵	مع ۱۴۶
	نگندد سیر ناخورده دهانی ^۷	نیچند جرم ناکرده روانی	س ۱۰۷ ر
	که دارد بی گنه سوگند آسان	به پیمان ^۸ و به سوگند مترسان	
۳۰	چه سوگندی خوری ^۹ چه سرد آبی	چو در زیرش نباشد ناصوابی	
	به پاکی خود جزین ^{۱۱} درخورچه ^{۱۲} باشد	شهنشه گفت ازین بهتر چه ^{۱۰} باشد	
	روان را از ملامتها بشتی	بخور سوگند وز تهمت برستی	
	برو بسیار مشک و عود سوزم	کنون من آتشی روشن ^{۱۳} فروزم	پ ۱۰۰
	بدان آتش بخور سوگند محکم	تو آنجا پیش دینداران عالم	می ۱۹۵
۳۵	روان را از گنه پاکیزه کردی	هر آن گاهی که تو سوگند خوردی	
	نه پرخاش و نه پیگار و نه آزار	مرا با تو نباشد نیز گفتار	ک ۳۲ ا
	برابر دارمست با زندگانی	ازین پس تو مرا جان و جهانی	
	ترا بخشم سراسر پادشایی ^{۱۴}	چو پیدا گردد از تو پارسایی	
	که پسندد مرو را پارسایی ^{۱۵}	چه باشد خوبتر زان پادشایی	
۴۰	مرا و خویشتم را پاک دین کن	مرو را گفت ویسه همچنین کن	ک ۱۳۸
	از آن در مر ^{۱۶} ترا باشد زیانسی	همی تا تو به من برید گمانی	

۱ - الذکل: بر این پنهان ۲ - الذ: نبودست ، کل: خورم شاید بدین نابوده پیوند ، اس: که بارامین نبود هیچ پیوند ۳ - پ: ماه پیکر ۴ - پ: بت آزاد سرو یاسمن بر ، اس: خورم یکصد بدین نابوده پیوند ۵ - پ: تباهی ۶ - پ الذ کل: بی گناهی ۷ - اس: بیت حذف شده است ۸ - الذکل: زپیمان ۹ - اس: خورد ۱۰ - الذ کل اس: نه ۱۱ - اس: هم چو تو ۱۲ - الذکل اس: نه ۱۳ - الذکل: آتش سوزان ۱۴ - اس: که پسندد مرا هر پادشائی ۱۵ - گد اس: بیت حذف شده است ۱۶ - الذکل: از این دین مر ، اس: از این دینم

گناه بوده بر مردم نهفتن
شهنشه خواند یکسر موبدان را
بسی نیکوتر^۱ از نابوده گفتن
ز لشکر سروران و کهبدان را^۲

به آتشگاه چیزی بی کمران داد
ز دینار و ز گوهرهای شهوار
که نتوان کرد آن را سر بسر یاد
گزیده مادبانان تگاور^۳
همیدون گوسفند و گاو بی مر^۴
به آتشگاه لختی آتش آورد

س ۱۰۷ ب

۴۵

بسی از صندل و عودش خورش داد
ز میدان آتش سوزان^۶ بر آمد
به کافور و به مشکش پرورش داد
چوزرتین گنبدی بر چرخ یازان
که با گردون گردان^۷ همبر آمد
به سان دلبری در لعل و ملحم

پ ۱۰۱ ر

۵۰

همو سوزنده^۹ چون روز جدایی
ز نورش باز^{۱۱} تاریکی رمنده^{۱۲}
گرازان و خروشان مست و خرّم
چو روز وصلت او را روشنایی
که شاهنشاه آن آتش چرا کرد^{۱۳}
ز چهره نور^{۱۰} در گیتی فگنده

} ۱۴۷ ص ۱۹۶ می

چو از میدان بر آمد آتش شاه
ز بام گوشک^{۱۶} موبد ویس و رامین
همی سود^{۱۴} از بلندی سرش با ماه^{۱۵}
بزرگان خراسان ایستاده
بدیدند آتشی یازان^{۱۷} به پروین
ز چندان مهتران يك تن نه آگاه
سراسر روی زی آتش نهاده
بدان آتش چه خواهد سوختن شاه^{۱۸}

۵۵

۱- پ: آسانتر ۲- اس: مهتران و کهنتران را، پ: اضافه دارد عنوان: رفتن موبد با آتشگاه و گریختن ویس و رامین بهری ۳- الذکل: تجاور مادبانان تگ آور، اس: تجاره باد پایان تگاور ۴- گک: بیت حذف شده است ۵- اس: در ۶- گک: پ: آتشی چون که ۷- پ: خسرو، الذکل: سروی ۸- اس: برگش، گک: بیت حذف شده است ۹- الذکل: همی سوزید، اس: همی نالید ۱۰- گک: دود ۱۱- اس: تار ۱۲- الذکل: رمنده ۱۳- اس: بیت حذف شده است ۱۴- اس: همی شد ۱۵- الذکل: بر سرش ماه، اس: سرا بر ماه ۱۶- اس: قصر ۱۷- اس: سوزان، گک: بیت حذف شده است ۱۸- گک: بیت حذف شده است

ر ۸۴ ک

<p>۶۰ مرو را گفت بنگر حال^۱ این مرد بدین آتش بخواهد سوخت ما را بسسوزانیم او راهم به آذر به شیرینی سخنها گفت چون قند نه آن بودم که در دام او فتادم^۲ که رامین را نبید با ویس پیوند دلش بفریتم ناگه به دستان ۶۵ ز من خواهد نمودن بی گناهی جهان را از تن پاکت خبر کن کجا در ویس و رامین بدگمانند ورا این راستی در دل بماند^۵</p>	<p>همان‌گه ویس در رامین نگه کرد که آتش چون بلند افروخت ما را بیا تا هر دو بگریزیم از ایدر مرا بفریفت موبد دی به سوگند مرو را نیز دام خود نهادم^۲ بدو گفتم خورم صد باره سوگند چوزین^۴ با وی سخن گفتم فراوان کنون در پیش شهری و سپاهی مرا گوید به آتش بر گذر کن بدان تا کهتر و مهتر بدانند بیا تا پیش ازین کاومان بخواند پس آنکه دایه را گفتا^۶ چه گویی تو دانی کاین نه هنگام ستیزاست تو چاره دانی و نیرنگ بازی کجا در جای چونین چاره بهتر^۹ جوابش داد رنگ آمیز دایه من این را چاره چون دانم نهادن مگر ما را دهد دادار یاری کنون افتاد کار^{۱۲}، ایدر مپایید</p>	<p>اس ۱۰۵۸ کل ۱۳۹ پ ۱۰۱۳ می ۱۹۷ هج ۱۴۸ ک ۸۴۴ اس ۱۰۵۸ پ</p>
-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------------

۱- کل: کار ۲- الکل: هم دامی نهادم ۳- الکل اس: در دامش فتادم
گد: این بیت و دو بیت آتی حذف شده است ۴- پ: جزاین، اس: چوبسادی زاین
۵- گد: بیت حذف شده است ۶- اس: گفتمی ۷- الکل: کجا ۸- الکل:
در این تیمارمان چاره چه سازی، اس: زگردون کارما چه چاره سازی ۹- پ: باید
۱۰- پ: که اینجا هیچ استادن نشاید، اس: که دیگر جایها مردی و لشکر ۱۱- الکل
کل می: بگفتان نیست کاری ۱۲- اس: کار او فتاد ۱۳- الکل: مبشوم

- ۸۰ پس آنکه رفت بر بام^۱ شبستان
 فراوان زر و گوهر برگرفتند
 رهی از گلخن اندر بوستان بود
 بدان ره هر سه اندر باغ رفتند
 سبک بر رفت رامین روی^۴ دیوار
 به چاره برکشید آن هر دو ان را
 پس آنکه خود فرود آمد ز دیوار
 چو دیوان^۶ چهره از مردم نهفتند
 ۸۵ همی دانست رامین بوستانی
 همان گه پیش مرد باغبان شد
 فرستادش به خانه باغبان را
 بفرمودش که رو اسپان بساور
 ۹۰ همیدون خوردنی چیزی که داری
 بیاوردند آن چیزی که او خواست
 ز مرو اندر بیابان رفت چون باد
 بیابانی که آرام بلا^{۱۱} بود
 ز روی ویس و رامین گشته فرخار^{۱۱}
 ۹۵ کویر^{۱۳} و شوره و ریگ رونده
 دو عاشق را شده چون باغ^{۱۴} خرم
- نگر زانجا چگونه ساخت دستان
 پس آنکه هر سه در^۲ گرمابه رفتند
 چنان راهی که از هر کس نهان بود
 ز موبد با دلی پرداغ رفتند^۳
 ۱۰۲۳ فرو هشت از سردیوار دستار
 به دیگر سو فرو هشت این و آن را
 ۱۴۰ کل به چادر هر سه بر بستند رخسار^۵
 ۱۹۸ می به آیین زنان هر سه برفتند
 بدو در کار^۷ دیده باغبانی
 بیار امید چون در بوستان شد
 بخواند از خانه پنهان^۸ قهرمان را
 گزیده هر چه آن باشد تگاور
 سلاحم^۹ با همه ساز شکاری
 نماز شام رفتن را بیاراست^{۱۰}
 ۱۸۵۱ ندیده روی او را آدمی زاد
 ز ناخوشی چو کام ازدها بود
 ۱۰۹۹ اس ز بوی هر دو ان چون طبل عطار
 سموم جان کش و شیر دمنده
 از آن شادی کجا بودند با هم^{۱۵}

۱- الذکل: زانجا در، اس: شد زبام اندر، گک: از خزینه ۲- اس: زی در ۳-
 اس: بیت حذف شده است ۴- کل: بر به، الذ: اس: رامینه به ۵- پ: فرو بست از سر
 دیوار دستار، پ: در بیت مصرعها قلب است ۶- الذکل اس: زیبا ۷- کل: گاه
 ۸- الذکل: بیاوردش ز خانه، اس: بیت حذف شده است ۹- الذکل اس: سلجیم
 ۱۰- الذکل: اضافه دارد عنوان: گریختن ویس و رامین ودایه از مرو شاهجان و رفتن بهری
 ۱۱- کل: بدو ۱۲- الذکل: فرغار ۱۳- اس: کویر ۱۴- اس: وقت
 ۱۵- الذکل اس: اضافه دارد:

<p>تو گفتی هیچ شب^۱ در ره نبودند که دوزخ عاشقان را چون بهشتست همه زشتی به چشمش سخت^۲ نیکوست</p>	<p>ز گرما و کویر آگه نبودند به چین اندر به سنگی برنشتست^۳ چو باشد مرد عاشق در بر دوست</p>	<p>مع ۱۴۹ ب ۱۰۲۲</p>
<p>۱۰۰ فراز برف همچون^۴ گلستانست که در مستی غم و شادی^۵ نداند ز مرو شاهجان زی^۶ ری رسیدند</p>	<p>کویر^۴ و کوه او را^۵ بوستانست کجا عاشق به مرد مست ماند به ده روز آن بیابان را بریدند</p>	<p>کل ۱۴۱ می ۱۹۹</p>
<p>به گاه مردمی با او زیك پوست^۹ مرو را دستگاهی سخت نیکو که خود بهروز شیرو بود نامش</p>	<p>جوانمرد هنرمند و بی آهو^{۱۰} به بهروزی^{۱۱} بداده بخت کامش ز خوشی چون بهشتی خان و مانش^{۱۲}</p>	<p>س ۱۰۹ ب ۱۰۹</p>
<p>همیشه شاد از وی^{۱۳} دوستانش^{۱۴} ز بیننده نهفته اختران چهر هوا با تیرگی انباز گشته</p>	<p>شبی تاریک بود و ماه با مهر جهان چون چاه سیصد باز گشته^{۱۵} همی شد رام تا درگاه بهروز</p>	<p>س ۱۰۹ ب ۱۰۹</p>
<p>۱۰۵ نبودش دیده را دیدار باور^{۱۷} که یابد نیک مهمانی چو رامین پپوش این راز ما در زیر چادر</p>	<p>چو رامین را بدید آن مهر پرور^{۱۶} همی گفت ای عجب هنگام چونین مرو را گفت رامین ای برادر</p>	<p>ک ۸۵</p>
<p>مکن کس را ز مهمانانت آگاه ترا بختم به مهمان من آورد^{۱۸} صبا گشته سموم از سوی ایشان</p>	<p>مگو کس را که رامین آمد از راه جوایش داد بهروز جوانمرد → وشی گشته کویر از روی ایشان</p>	<p>س ۱۰۹ ب ۱۰۹</p>
<p>۱- پ: سو ۲- کل: نشستست ۳- پ: خوب و ۴- اس: کویر ۵- کل: همچون، اک: او چون ۶- الکل اس: فرازش همچنان چون ۷- پ: سختی، اس: بیت حذف شده است ۸- اس: بر ۹- پ: بگاہ دوستی شایسته اوست، الکل: شایسته تراوست ۱۰- اک اس کل: جوانمردی هنرمندی بی آهو ۱۱- الکل پ</p>	<p>اس: به پیروزی ۱۲- اس: مان داشت ۱۳- الکل: دروی ۱۴- اس: همیشه شاد روی دوستان داشت ۱۵- اس: چنانچون چاه بیژن تارگشته، گد: بیت حذف شده است ۱۶- اس: آن نامبردار ۱۷- اس: باور بیدار ۱۸- اک کل:</p>	<p>س ۱۰۹ ب ۱۰۹</p>
<p>مرا بختم بیدار تسو آورد</p>	<p></p>	<p></p>

	خداوندی و من پیش تو چاکر	۱۱۵
	ترا فرمان برم تا زنده باشم	
	اگر فرمان دهی تا من ^۲ هم اکنون	
	سرای و جز سرایم مر ترا باد	
	پس آنگه ویس با رامین و بهروز	
	گشاده دل به کام و در بسته	۱۲۰
	به روز اندر نشاط و شادمانی ^۶	
	گاهی می بر کف و گه دوست در بر	
	چراغ نیکوان ویس گل اندام	
	به شب چون زهره شبگیران بر آمد	
	هنوز از باده بودی مست و در ^۹ خواب	۱۲۵
	نشسته پیش او رامین دلبر	
	همی ^{۱۱} گفتی سرود مهربازان ^{۱۲}	
	همی ^{۱۴} گفتی که ما دو نیک یاریم	
	به هنگام وفا گنج و فایم	
	چو ما را خرمی و شاد خواریست	۱۳۰
	به رنج از دوستی سیری نیایم ^{۱۷}	
	نه چاکر بل ز چاکر نیز کمتر ^۱	
۱۰۳۳ر	به پیش بندگانت بنده باشم	
	شوم با چاکران از خانه بیرون	
	یکی خشنودی جانت مرا باد	
	به کام ^۲ خویش بنشستند هر ^۴ روز	
	به می گرد از رخان خویش ^۵ شسته	
می ۲۰۰ } هج ۱۵۰ }	به شب در خرمی و کامرانی ^۶	
	شده می نوش بر رخسار دلبر ^۸	
	به شادی و به رامش با دلارام	
اس ۱۱۰ } کل ۱۴۲ }	به بانگ مطرب از خواب اندر آمد	
	نهادندیش بر کف باده ناب	
	گاهی طنبور و گاهی چنگ در بر ^{۱۰}	
	به دستان و نوای دلنوازان ^{۱۳}	
الک ۸۶ر	به یاری یکدیگر را جان ^{۱۵} سپاریم	
	به چشم دشمنان تیر جفایم	
	بد اندیشان ما را رنج و زاریست ^{۱۶}	
	ز راه مهربانی رخ نتایم ^{۱۸}	

۱-اس : نه چاکر بلک از چاکر کمین تر ۲-اس : بامن ۳-ا ک کل : بکار

۴-پ : صد ، اذکل : چند ۵-پ اذکل : کام ۶-اذکل : کامرانی ۷-ا ک کل :

شادمانی ۸-گک : این بیت و سه بیت آتی حذف شده است ، اذ کل : شده بیهوش ز عشق

دوست دلبر ، اس : شده بیهوش زان دوزلف دلبر ۹-ا ک کل : پر ۱۰-ا ک کل :

بر بر ۱۱-ا ک کل اس : گهی ۱۲-اس : مهربانان ۱۳-ا ک کل : گهی

گفتی سرود دلنوازان ، اس : بدستان و نوای دلستانان ، اذکل : اضافه دارد : سرود گفتن رامین

۱۴-ا ک کل اس : گهی ۱۵-ا ک کل : بیاد یکدیگر ماجان ۱۶-ا ک کل : بد

ایشان ما را گرم و خواریست ۱۷-اس : نیاریم ۱۸-ا ک کل : برنتایم : اس : سر

نلاریم ، گک : بیت حذف شده است

	به مهر اندر چو دو روشن چراغیم	به ناز اندر چو دو بشکفته باغیم
پ ۱۰۳ پ	ز مهر خویش جز شادی نبینیم ^۱	که از پیروزی ارزانی بدینیم ^۲
	خوشا ویسا ^۳ نشسته پیش رامین	چنان کبگ در پیش شاهین ^۴
۱۳۵	خوشا ویسا نشسته جام بر دست	هم از باده هم از خوبی شده مست ^۵
	خوشا ویسا به کام دل نشسته	امید اندر دل موبد شکسته ^۶
	خوشا ویسا به خنده لب گشاده	لب ^۷ آنکه بر لب رامین نهاده ^۸
می ۲۰۱	خوشا ویسا به مستی پیش رامین	ز عشقش کیش همچون کیش رامین ^۹
	زهی رامین نکو تدبیر کردی	که چون ویسه یکی نخچیر کردی ^{۱۰}
اس ۱۱۰ پ	زهی رامین به کام دل همی ناز	که داری کام دل را نیک انباز
	زهی رامین که در باغ بهشتی	همیشه با گل ارد بهشتی
	زهی رامین که جفت آفتابی	به فرش هر چه تو خواهی بیایی
	هزاران آفرین بر کشور ماه	که چون ویس آمدست از وی یکی ماه ^{۱۱}
	هزاران آفرین بر جان شهر و	که دخترش ویسه بود و پور و یرو
۱۴۵	هزاران آفرین بر جان قارن	که از پشت آمدش این ^{۱۲} ماه روشن
	هزاران آفرین بر خنده ویس	که کردست این جهان را بنده ویس
	بیسار ای ویس ^{۱۳} جام خسروانی	درو می چون رخانت ارغوانی ^{۱۴}
ک ۸۶ پ	چو ^{۱۵} از دست تو گیرم جام مستی	مرا مستی نیارد هیچ سستی
	ندانم مست چون گشتم به کامت ^{۱۶}	ز رویت یا ز مهرت یا ز جامت ^{۱۷}

{ ۱۵۱ مع
کل ۱۴۳

- ۱- اک کل : نه بینم، اس: چون شادی به بینم ۲- اک کل : نه بینم، اس: ارزانی چنین
 ۳- اک کل : ویسه ۴- اس: ز عشقش کیش همچون کیش رامین ۵- گد اس: بیت
 حذف شده است ۶- اک کل اس: پس از بیت آتی، گد: بیت حذف شده است ۷-
 اک کل: پس ۸- اس: بیت حذف شده است ۹- اس:
 خوشا ویسا نشسته پیش رامین که چون کبگ در پی در چنگ شاهین
 ۱۰- اک کل: پس از سه بیت ۱۱- پ اس: پس از بیت آتی، گد: بیت حذف شده است ۱۲- اک
 کل اس: آمدستش، گد: بیت حذف شده است ۱۳- اس: ای ماه ۱۴- اس: بجام اندر نید
 ارغوانی ۱۵- پ: گر ۱۶- کل: تمامت ۱۷- اک: ز رویت یا ز رویت یا ز نامت

۱۵۰	گر ^۱ از دست تو جام هوش گیرم نشاط من ز تو آرام یابد دل ^۲ درج است و در وی گوهری تو ای گوهر مبادا هرگز این درج همیشه ^۳ باد باغ رویت آباد بسا روزا که نام ما ^۴ بخوانند چنان خوبی و چونین مهربانی دلا بسیار درد و ریش ^۵ دیدی دلی چون خویشتن دیدی پر از مهر تو روز ^۶ و شب بدین چهره همی ناز که خرما در جهان با خار باشد کنون ^۷ از جان ^۸ کنی در کار مهرش روان از بهر چونین یار ^۹ باید تو اکنون می خور از فردا میندیش مگر کارت بود در مهر کاری هران گاهی که رامین باده خوردی ازین سو و بس با کام و هوا ^{۱۰} بود گر ایشان را به ناز اندر خوشی ^{۱۱} بود	چنان دانم که جام نوش گیرم ^۲ غمان من ز تو انجام ^۳ یابد کنارم برج و در وی اختری تو ابی اختر ^۴ مبادا هرگز این برج دو دست من به باغت باغبان باد خردمندان شگفت از ما بمانند سزد گر نام دارد جاودانی کنون از دوست کام خویش دیدی ^۵ و یا این ^۶ گل رخی تابان تر از مهر نبرد بد سگالان ^۷ را همی ساز نشاط عشق با تیمار باشد نباشد در خور ^۸ دیدار ^۹ مهرش ^{۱۰} جهان از بهر چونین کار ^{۱۱} باید که جز فرمان یزدان نایدت پیش ازان بهتر که تو امید داری چنین گفتارها را یاد کردی وزان سو شاه با رنج و بلا بود ^{۱۲} شهنشه را شتاب و ناخوشی بود	پ ۱۰۴ س ۱۱۱ می ۲۰۲
۱۶۰			
۱۶۵			

کل ۱۴۴
الک ۸۷
پ ۱۰۴

- ۱- کل: که، پ: گر از دست تو جام نوش
 ۲- الک: فرجام ۳- الک کل: چسویی، پ: ابی اختر میادم ۴- الک کل: همیدون
 ۵- الک کل: تو ۶- کل الک: دردویس ۷- کل: کام خود چشیدی ۸- پ: پ:
 از، اس: و با آن دل، الک کل: و با این دل ۹- الک کل: پ: روز ۱۰- الک کل:
 بدسگالت ۱۱- الک کل: اس: هنوز ۱۲- اس: ازدل ۱۳- الک کل: چون
 یکی ۱۴- گک: بوسه ۱۵- اس: نباشد حق یکدیندار چهرش ۱۶- اس: پ:
 کار، الک کل: کام ۱۷- اس: پ: یار، الک کل: نام ۱۸- پ: و بس را کام بلا بود
 ۱۹- پ: شاه را کام عنا بود ۲۰- اس: گشی

اس ۱۱۱ پ
ص ۱۵۲

که او سوگند ویسه خواست دادن
چو ویس ماه پیکر را طلب کرد
همی جستش ز هر سو یک شبانروز
دل از بند گمانی برگشادن^۱
زمانه روز او را^۲ تیره شب کرد
به دل در آتشی مانده خردسوز^۳

۱۷۰

گر دیدن شاه موبد به گیتی در طلب ویس^۴

چو از دیدار ویسه گشت نومید
سپردش زرد را شاهی سراسر
گزید از هر چه او را بود تیغی
به سختی چون دل کافر^۸ کمانی
بشد تنها به گیتی ویس جویان
همی روی زمین آباد و ویران
نشان ویسه هر جایی پیرسیند
گهی چون رنگ^{۱۱} بود در^{۱۲} کوهساران
گهی چون دیو^{۱۳} بود اندر بیابان
به کوه و بیشه و هامون و دریا
به چشمش تیره شد تابنده خورشید
که هم دستور بودش هم برادر^۵
تگاور^۶ باره ای چون تند میغی^۷
پر از الماس پیران^۹ تیر دانی
ز درد دل زبانش ویس گویان
چه روم و هند چه ایران و توران^{۱۰}
نه خود دید و نه از کس نیز بشنید
گهی چسبون شیر بود در مرغزاران
گهی چون مار بود اندر نیستان
همی شد پنج مه چون مرد شیدا^{۱۴}

می ۲۰۳

۱۰

- ۱- الذکل: اضافه دارد عنوان: گفتار اندر رفتن شاه موبد بطلب ویس و رامین، اس: رفتن شاه موبد در پی ویس و آواره شدن ۲- الذکل: روز را چون ۳- پ: جهان سوز ۴- الذکل اس: عنوان حذف شده است ۵- اس: اضافه دارد: چو شاه از ویس نومیدی بر آمد نمانش هیچگونه صبر و آرام ۶- الذکل: بزیرش ۷- گک: این بیت و بیت آتی حذف شده است ۸- الذکل: زنتان ۹- الذکل: ز تیغ الماس تر آن، گک: بیت حذف شده است ۱۰- گک: چین و ماچین و ایران و عراق ۱۱- پ: لنگ ۱۲- کل: بدبر ۱۳- گک: آهو ۱۴- الذکل: پس از دو بیت

	گهی شمشیر زد بر تنش سرما ^۱	گهی آسیب زد بر جانش گرما ^۲
	گهی خوردی فطیر راهبانان	گهی انگشت و گه شیر ^۳ شبانان
	نخفتی ور بختی شاه مسکین	زمینش فرش بودی دست ^۴ بالین
۱۵	بدین سان پنج مه بردشت و برکوه شده بدبختی وی ^۵ بخت رامین	رفیقش راه بود و جفتش اندوه
	بسا سنگا که دستش کسوفت بر سر	همه ^۶ تلخیش وی را گشته شیرین
	چو بی راهی همی رفتی به راهی	بسا خونا که چشمش ریخت بر بر
	به بخت خویشتن ^۷ چندان گرتی	و یا تنها بماندی جایگاهی
	همی گفندی دریغا روزگارم	کجا افزونتر از باران گرتی
۲۰	ز بهر دل سراسر برفشاندم هم از دل دورماندستم هم از دوست ^۸	سپاه و گنج و رخت بی شمارم
	چو بر جستنش بردارم یکی گام	کنون بی شاهی و بی دل بماندم
	مرا آنده ازان بسیار گشتست	به چونین روزمردن سخت نیکوست
	تو گویی باد پیشم آتشینست ^{۱۰}	جدا گردد همی از من يك اندام
۲۵	ز گیتی هر چه بینم دل کشایی دلم چونست چون ابری کشیده ^{۱۱}	که خود ^۹ جانم ز من بیزار گشتست
	به پیری گر ^{۱۴} نبودی عشق شایست	زمین در زیر پایم آهینست ^{۱۱}
	بدین غم طفل گردد پیر دلگیر ^{۱۶}	همی آید به چشم ازدهایی
	بهشتی را ز گیتی ^{۱۷} برگزیدم	هوا چونست چون زهری چشیده ^{۱۳}
		مرا این عشق با این غم ^{۱۵} چه بایست
		نگر چون زار گردد مردم پیر
		که با هجران او دوزخ بدیدم

۱- پ گه اذ کل اس: سرما ۲- پ گه الکل اس: گرما ۳- اس: گهی انگشت
 بانان، اذ کل: گهی بودی شب پیش ۴- پ: دشت ۵- اذ کل: بخت
 وی زی ۶- الکل: همان، گه: بیت حذف شده است ۷- کل: خویش می، اس:
 خویش بر ۸- گه: هم از دوست وهم از پادشاهی دورماندستم ۹- پ: چون
 ۱۰- پ اس: آتشینست ۱۱- پ اس: آتشینست ۱۲- پ اس: اسپ کشنده
 ۱۳- پ اس: کشنده ۱۴- اس: بر ۱۵- اس: زن ۱۶- اذ کل اس:
 پیر گردد طفل بر شیر (اس: باشیر) ۱۷- اس: دوزخ

۳۵	یفزاید مرا مهر و ^۱ وفایش تو گویی عیب او را دوست دارم نبیند هیچ کام این جهانی ^۲ بکار خویشان بیبا و دانا چنان گشتم که گر ^۳ بینم ندانم ^۴	چو یاد آرم به دل جور و جفایش بتر گردم چو عیش بر شمارم دل من کور گشت از مهربانی ز پیش عاشقی بودم توانا کنون در عاشقی بس ناتوانم	ب۱۰۵پ ۸۸۱ر
۳۵	دریغا رنج من در مهر کاری همان آتش به جان من در ^۶ افتاد همه کس دل ز مهر من بشویند که دیوانه چو من باشد به هر حال چنین با گور و آهو آرمیده ^۹	دریغا نام من در هوشیاری ^۵ که رنجم را ببرد از ناگهان باد مرا اندر جهان اکنون چه گویند مرا دیوانه پندارند و بی حال ^۷ هم از شادی هم از شاهی ^۸ بریده چرا ^{۱۰} چون یار دلبر بود با من چو با هجرش همی طاقت ندارم اگر روزی رخانش باز بینم	می ۲۵۵ کل ۱۴۶
۴۵	شنیدم بیهده گفتار دشمن چرا فرمانش را طاعت ندارم ^{۱۱} ؟ بدو بخشم همه تاج ^{۱۲} و نگینم خداوند او بود من بنده باشم هر آن چیزی که او را خوش مرا نوش ^{۱۳}	چرا ^{۱۰} چون یار دلبر بود با من چو با هجرش همی طاقت ندارم اگر روزی رخانش باز بینم بفرمانش بوم تا زنده باشم کنون کز مهر دارم حلقه در گوش چو ماهی پنج و شش گرد جهان گشت همی ترسید از آسیب زمانه به بد روزی و تنهایی بمیرد صواب آن دید کز ره باز گردد	اس ۱۱۳ مح ۱۵۴
۴۵	تنش یکباره سست و ناتوان گشت که مرگش را کند ^{۱۴} روزی بهانه پس آنکه دشمنی جایش بگیرد هوای ویس جستن در نوردد	به بد روزی و تنهایی بمیرد صواب آن دید کز ره باز گردد	پ ۱۰۶ر

۱- الذکل اس: در دل ۲- پ: پس از چهار بیت ۳- الذکل: می ۴-
اس: نی بینم ندانم ۵- اس: زشتکاری ۶- الذکل: در آن نام من ۷-
ذکل: بدحال ۸- الذکل اس: هم از شاهی هم از شادی ۹- الذکل: چنین و
بدسگالم آفریده (ذکل: آرمیده)، اس: چنین با گور و آهووان رمیده ۱۰- الذکل: مرا
۱۱- الذکل: بیت حذف شده است ۱۲- پ: گنج ۱۳- اس: هر انجش خوش
بود مارا بود نوش ۱۴- الذکل: بود

۵۰

به امیدش گذارد زندگانی
همان‌گه سوی مرو شاهجان^۱ شد
توگفتی کشت بی نم گشته نم یافت
به مرو^۲ شایگان مژده^۳ در افتاد
همه بازارها آذین^۴ بیستند
برافشانند چندان زر و گوهر
مگر روزی بیابد زو نشانی^۱
دگرباره جهان زو شادمان شد
و یا درویش بی‌مایه^۳ درم یافت
که آمد شاه موبد با دل شاد^۴
پری رویان بر آذین‌ها نشستند^۵
که شد درویش آن کشور توانگر

کتاب ۸۸

نامه نوشتن رامین به مادر و آگاه شدن موبد^۱

می ۲۰۶

بدان گاهی که شاهنشاه موبد
دل از شاهی و شهرخویش برداشت
بدان زاری و بد روزی همی گشت
ز ری رامین به مادر نامه‌ای کرد
کجا رامین و شه هر دو برادر
وزیشان زرد را مادر دگر بود
فرستاده به مرو آمد نهانی
همی تا شاه رفته بود و رامین
گهی بر روی خون دیده راندی
برون رفت از نگارین کاخ و گنبد
بیابان برگزید و کاخ^{۱۰} بگذاشت
چوماهی پنج‌وشش بگذشت برگشت^{۱۱}
ز شادی جان او را جامه‌ای^{۱۲} کرد
به هم بودند ازین پاکیزه مادر
شنیدستم که او هندو گهر بود
شتابان‌تر ز باد مهرگانی
همیشه اشک مادر بود خونین
گهی از درد دل فریاد خواندی

اس ۱۱۳ پ

پ ۱۰۶
ک ۱۴۷

۵

۱- پ: زندگانی ۲- اس: شایگان ۳- الکل: بی‌نعمت، گد: بیت حذف شده است ۴- الکل: شاهجان ۵- گد پ: اس: شادی ۶- پ: گد: اس: بشادی هرکسی مژده همی داد ۷- پ: آیین ۸- پ: اس: بر آیین رودسازان برنشستند (اس: بر آذین) ۹- الکل: عنوان حذف شده است، اس: نامه نوشتن رامین بمادر، گد: آمدن موبد بمرو و آگاهی یافتن از حال ویس ۱۰- الکل: شهر ۱۱- الکل: ماهی چند بر رفتنش بگذشت، اس: چوماهی شش بر آذینش بگذشت، گد: بیت حذف شده است ۱۲- الکل: خانه‌ای

- ۱۵ ازو یکباره بگسستند پیوند
هم از مادر هم از شاهی^۲ بریدند
تنش را آن خبر همتای جان شد
مرا ببرید از گیتی^۳ برادر
به من برسال و مه چون تیغ تیزست
همی جوید به ما بر کام دشمن
۱۵ گرامی تر ز چون او صد برادر^۴
ازو جز برتری و سرکشی نیست
بجز خوشی و کام دل نرانم
ز بیمش گویسی اندر چاه باشم^۵
۲۵ کجا بامن هم از یک مام و بابست
به میدان در^۶ چنو پنجاه خواهم
نیاسودم ز بازی و ز خنده^۷
که گفתי آهوم در پنجه یوز
که آتش نیز بایستش^۸ به فرجام
۲۵ که دوزخ دار و^۹ پادافره نمایست
ز ویسه شادم و از باده مستم
بدان تا حال و کار من بدانی
که تیمار جهان باشد گذاری
وزین پس هر چه^{۱۰} باشد هم نمایم
۳۰ که گردد جایگاه شاه بی شاه
کجا چون شاه و چون رامین دو فرزند^۱
زنی را از دو گیتی بر گزیدند
چو آگه شد ز رامین شادمان شد
به نامه گفته بود ای نیک مادر
کجا او را به جان من ستیزست
هم از ویس است آزرده هم از من
مرا یک موی ویس ماه پیکر
مرا از ویس باری جز خوشی نیست
هر آن گاهی که از وی دور مانم
هر آن گاهی که بسر درگاه باشم
نه چرخست او نه ماه و آفتابست
به هر نامی که خواهی زو نکاهم
همی تا رفته ام از مرو گنده
به مرو اندر چنان بودم شب و روز
نه بس بود آن بلا خوردن به ناکام
به آتش مان چه سوزد نه خداست
کنون اینجا که هستم تندرستم
فرستادم به تو نامه نهانی
نگر تا هیچ گونه غم نداری
نمودم حال خویش و روز و جایم
همی کردم به گیهان^{۱۱} تا بدان گاه

ص ۱۵۵

می ۲۰۷
اس ۱۱۴ ر

ص ۸۹

ص ۱۰۷ پ

ص ۱۴۸ ک

۱- اس: کجا چون شاه و رامین هر دو فرزند
گیتی از ۴- اس: پس از بیت آتی ۵- گک: بیت حذف شده است ۶-
الکل: بر ۷- الکل اس: نیاسودم از بازی و خنده ۸- الکل: بایستم
۹- پ: آتش دارو، الکل، آتش کار ۱۰- الکل: آنچه ۱۱- الکل اس: بگیتی

- چو تخت موبد از وی باز ماند^۱ نه او راجان به کوهی باز بستست^۲
 و گر زین پس بماند چند گاهی فرود آرم مرو را^۵ از سرتخت
 ۳۵ نباشد دیر، باشد زود^۶ این کار
 چو گفتارم پدید آید تو گو^۹ زه
 درود ویس جان افزای بپذیر
 چو مادر نامه فرزند بر خواند
 ۴۰ چو از ره اندر آمد نامه آن روز^{۱۱}
 دل مادر برست از رنج دیدن
 جهان را کارها چونین شگفتست
 نماید چند بازی بلعجب^{۱۳} وار
 نگر تا از بلای او تنالی
 ۴۵ نگر تا از هوای او ننازی^{۱۵}
 مرا خود بخت بر تختش نشاند
 و یا^۳ در چشمه حیوان بستست^۴
 به جان من که گرد آرم سپاهی
 نشینم با دلارامم بر^۶ تخت
 تو گفتار مرا در دل نگه دار^۸
 نباشد هیچ دانایی ز تو به^{۱۰}
 بسی خوشتر ز بوی گل به شبگیر
 ز شادی دل بر آن نامه برافشاند
 شهشه نیز باز آمد دگر روز
 توگفتی خواست از شادی پریدن^{۱۲}
 خنک آن کس کزو عبرت گرفتست
 پس آنکه نه طرب ماند نه تیمار^{۱۴}
 ۱۰۷ پ که گر نالی ز ناله بر محالی
 که گر نازی^{۱۶} ز نازش بر مجازی^{۱۷}
 ز^{۱۸} تنهایی همیشه تنگدل بود
 چو شاهنشه یکی هفته بیاسود

- ۱- الك كل : مرو و ری از وی بماند ، اس : مردمی از وی بماند ۲- الك كل اس : بستند
 ۳- الك كل : تنش ۴- الك كل اس : بستند ۵- الك كل : من او را ۶- الك كل
 اس : بادلارام از بر تخت ۷- الك كل : نخواهد بود ما را دیر ، اس : نخواهد بود دیرو
 زود ۸- الك كل : همی دار ۹- الك كل اس : آید بگو ۱۰- اس : کم از به ،
 گد : بیت حذف شده است ۱۱- الك كل اس : امروز ۱۲- گد : بخانه بازگشته
 بخشش بسیار کرد ۱۳- پ الك كل اس : بوالعجب ۱۴- گد : بیت حذف شده است ،
 گد : اضافه دارد : مادر پیر بسبب فرزندانش گاه گریسته گاه میخندید ۱۵- كل : در
 هوای او ننازی ۱۶- كل : که گر نازی ۱۷- پ : اضافه دارد عنوان : آگاهی
 دادن مادر موبد را از ویس و رامین و نامه نوشتن برامین ۱۸- الك كل اس : به

مرورا دیو اندیشه گرفتی	چو دستورش ز پیش او برفتی	
چرا از رنج و انده می‌گذازی ^۱	شبی مادر بدو گفت ای نیازی	س ۱۱۵
نه بر ایران و توران پادشایی؟	چنین غمگین و درمانده چرایی	می ۲۵۹
دل و دیده بفرمان تو دارند	نه شاهان جهان باژت گزارند	
به هر کامی ^۲ که خواهی کامگاری	جهان از قیروان تا چین ^۳ داری	
چرا این سست جانت را ^۴ پسندی ^۵	چرا همواره چونین مستمندی	
کجا از خواب برنایی درآیند ^۶	به پیری هر کسی نیکی فزایند ^۷	کل ۱۴۹
ز پیری کام برنایی ^۹ نجویند	دگر بر راه ناخوبی نپویند ^۸	
همان موی سپیدش بهترین پند ^{۱۱}	کجا پیریش باشد سخت‌ترین ^{۱۰} بند	
دلم زین آز تو بسیار ریش‌است ^{۱۲}	ترا تا پیر گشتی آز بیش‌است	ص ۱۵۷
دلم گویی که هم‌بامن ^{۱۴} به‌کین‌است	شهنشه‌گفت ^{۱۳} ای مادر چنین‌است	
همی از وی ^{۱۶} نیارامم ^{۱۷} زمانی	زنی را برگزیدم ^{۱۵} از جهانی	پ ۱۰۸ ک ۹۰
نه با شادی و ناز آرام گیرد	نه گر پندش دهم پندم پذیرد	
چه مایه رنج‌زی ^{۱۸} جانم رسانید	مراشش ماه در گیتی دوانید	
که او بی یار ^{۲۰} زنده در جهان‌است ^{۲۱}	کنون غمگین و آشفته بدان‌است ^{۱۹}	

- ۱- الکل: چرا از بخت چو مردم ننازی، اس: چرا از رنج چون مرد نیازی
 ۲- الکل اس: چین تو ۳- اس: کاری ۴- اس: چرا این مستمندی را
 ۵- الکل: چرا این درد بر جانت پسندی، گک: برمن مادر پیر رحم کرده گریه‌و زاری مکن
 ۶- الکل اس: فزاید ۷- الکل اس: در آید ۸- الکل: برنایی نپویند
 ۹- الکل: کسام و ناخوبی، گک: بیت حذف شده است ۱۰- الکل: بهترین
 ۱۱- گک: اضافه دارد: پیربکار بد دست‌نزند و در پیری جوانی نجوید ۱۲- اس:
 بیت حذف شده است، گک: اضافه دارد: زنه‌ار به من گوش ده ۱۳- الکل: گفتش
 ۱۴- الکل: گوئی همین‌بامن، اس: که‌بامن هم ۱۵- الکل اس: گزیلست ۱۶-
 الکل اس: همی بی او ۱۷- اس کل: نیارامد ۱۸- کل: بر ۱۹- پ:
 بدانم ۲۰- کل: بی او یار ۲۱- پ: که من بی یار دیدن در جهانم

همی تا باشد این دل در تن^۱ من
 اگر جانم ز ویس آگاه گشتی
 پذیرفتم که گر رویش بینم
 ز فرمانش دگر^۲ بیرون نیام^۳ ۶۵
 گناه رفته را اندر گذارم
 به رامین نیز جز نیکی^۴ نخواهم
 چو این گفتار ازو بشنید مادر
 ز دیده اشک خونین بر رخان ریخت
 گرفتش دست آن پر مایه^۵ فرزند ۷۰
 که خون ویس و رامینم نریزی
 به جا آری سخنهایی که گفستی
 کجا من دارم آگاهی از ایشان
 چو مادر با شهنش این سخن گفت
 به دست و پای مادر اندر افتاد ۷۵
 همی گفت ای مرا با جان برابر
 به نیکویی بکن یک کار^۶ دیگر
 که فرمان ترا بر دل نگارم^۷
 بخورد آنگاه با مادرش سوگند

نپردازم به جنگ هیچ دشمن
 دراز اندوه من کوتاه گشتی
 به دست او دهم تاج^۸ و نگینم
 چنان دارم^۹ که فرمان خدایم^{۱۰}
 دگر هرگز به روی او نیارم^{۱۱}
 برادر باشد و پشت و پناهم
 تو گویی در دلش افتاد آذر^{۱۲}
 تو گفستی ناردان بر زعفران^{۱۳} ریخت
 بخور گفتا برین گفتار سوگند
 نه هرگز نیز با ایشان ستیزی
 چنان کاندرا و فانا یدت زفتی^{۱۴}
 بگویم چون بیابم^{۱۵} راست پیمان
 ز شادی روی او چون لاله بشکفت
 هزاران بوسه بر دستش^{۱۶} همی داد
 مرا از دوزخ سوزان بر آور
 روانم باز ده یک بار دیگر
 سراز فرمانت هرگز بر ندارم^{۱۷}
 به دین روشن^{۱۸} و جان خردمند

- ۱- الکل: بر ۲- الکل اس: مهر ۳- اس: دلم ۴- اس: نیارم
 ۵- الکل: دانم ۶- اس: همه کاری بفرمانش گذارم ۷- الکل: برویش باز نام،
 اس: بیت حذف شده است ۸- اس: برامین جز همه نیکی ۹- الکل: تو گفستی
 بردل او ریخت آذر، اس: تو گفستی بردلش بر ریخت آذر ۱۰- اس: ارغوان
 ۱۱- الکل: آزاده ۱۲- اس: چنان کار هوا بایدت رفتی، کل: نایدت رفتی
 ۱۳- پ: بیندی ۱۴- پ: پایش ۱۵- اس: بینیکی نیکوی کن بار دیگر
 ۱۶- الکل: گمارم ۱۷- الکل اس: سراز فرمان تو بیرون نیارم ۱۸- اس:
 بدین روشن تن و جان

اس ۱۱۵ ب

می ۲۱۰

پ ۱۰۸
 کل ۱۵۰

الک ۹۰ ب

{ اس ۱۱۶
ص ۱۵۸

ص ۲۱۱

ص ۱۰۹ ب

اس ۱۱۶ ب

- ۸۰ به یزدان جهان و دین پاکان
به آب پاک و خاک و آتش و باد
که بر رامین ازین پس بد نجویم^۱
نخواهم بر تن و جاننش زبانی
شبستان مرا بانو بود ویس
گناه رفته را زو در گذارم
چو شاهنشاه بدین سان^۲ خورد سوگند
همان گه^۳ مادرش نامه فرستاد
سخنها گفت نیکوتر^۴ ز گوهر
به نامه گفته بودای جان مادر
ز فرمانم نگر تا سرتابی
چو این نامه بخوانی زود بشتاب
که چشمم کور شد^۵ از بس گریستن
چراغ جانم اندر تن فرو مرد
همی تا روی تو بینم چنینم
ترا خواهم که بینم در جهان بس
شهنشه نیز همچون من نوانست^۶
چو بی تو گشت او قدرت بدانست^۷
- ۸۵ به روشن جان نیکان و نیاکان
به فرهنگ و وفا و دانش و داد
دل از آزار و کردارش بشویم^۲
ز دل نمایش جز مهربانی^۳
دل و جان مرا دارو بود ویس
دگر هر گز به رویش باز نارم
به کار ویس دل را کرد خرسند^۴
به نامه کرد رفته یک به یک یاد
به گاه طعم^۵ شیرین تر ز شکر^۶
بهشت و دوزخ^۷ فرمان مادر
۹۰ که از دادار جز دوزخ نیابی
مرا یک بار دیگر زنده^۸ دریاب
تم خواهد همی از جان گسستن
بهار کام^۹ اندر دل بیژمرد
به پیش دادگر رخ^{۱۰} بر زمینم
۹۵ که بر من نیست فرخ تر ز تو کس^{۱۱}
تنش گویی زیادت بی روانست^{۱۲}
به گیتی گشت چندان کاوتوانست^{۱۳}

- ۱- اس: نخواهم ۲- اس: نکاهم ۳- اس: بیت حذف شده است ۴-
الذکل: از این گون ۵- اس: اضافه دارد عنوان: نامه فرستادن مادرش برامین
۶- پ: پس آنگه ۷- اس: رفته رنگین تر ۸- اس: سمع ۹- گ: کل
ا: بیت حذف شده است ۱۰- پ: دوزخست ۱۱- اس: زود ۱۲-
الذکل اس: گشت ۱۳- گ: گل جانم ۱۴- الذکل: سر ۱۵- گ: بیت
حذف شده است ۱۶- پ: نه آنست
۱۷- گ: الذکل: مصراع حذف شده است
۱۸- گ: الذکل: مصراع حذف شده است ۱۹- اس: بیت حذف شده است

- ۹۱ ک ا نگر چه روزگار ناسزا دید^۱
- ۱۵۱ ک ل بجز دیدارت او را نیست درمان
که هرگز نشکند در مهر پیوند
وزین دیگر برادر برگزیده
چنان چون ویسه را اندر شبستان
شما را چون پدر آزاده موبد^۲ می ۲۱۲
- ۱۵۹ م ج دلت جوید به گفتار و به کردار^۳
مکن تندی و چونین^۴ سخت مستیز
وگرچه مایه^۵ بسیار داری
چرا جویی دگر جا ایرمانی^۶
ترا ایزد ز خاک^۷ او سرشتست
چرا جویی همی از وی جدایی
چه خواهی جستن^۸ از شاهی فزوتتر
به چرخ اندر چه یابی^۹ به زخورشید^{۱۰}
چرا جویی به سختی کان^{۱۱} دیگر^{۱۲}
ببردندش به پشت بادپایان
ز حال مادر و موبد^{۱۳} بپرسید
عنان از ری به سوی^{۱۴} مرو برتافت^{۱۵} پ ۱۵۹ س ۱۱۷ ر
- ۱۰۰ چه مایه در جهان رنج و بلا دید
کنون برگشت و باز آمد پشیمان
بخورد از راستی پاکیزه سوگند
گرامی داردت چون جان^۱ و دیده
ترا باشد ز بیرون داد و فرمان
هم او بانو بود هم تو سپهبد
نباشد نیز هرگز خشم و آزار
تو نیز از دل برون کن بیم و پرهیز
که از بیگانگی سودی نیاری^۲ ۱۰۵
- چو داری در خراسان مرزبانی
خراسانی که چون^۳ خرم بهشتست
ترا دادست بر وی پادشایی
درین بیگانگی و رنج بی مر
به طبع اندر چه داری^۴ به ز امید
چو در پیشت بود کانی ز گوهر
چو آمد پاسخ نامه به پایان
دل رامین از آن نامه بتفسید
چو از پیمان و سوگند^۵ آگهی یافت ۱۱۵

۱- الکل اس: چه مایه روزگار ناسزا دید ۲- کل: چشم ۳- اس: فرزند
۴- الکل: بکردار و بگفتار ۵- الکل: باوی ۶- الکل: نزاری ۷-
اس: میزبانی، گد: مزد ۸- اس: که او ۹- الکل: یزدان زخاکوی، گد: دو
بیت حذف شده است ۱۰- الکل: یافت، اس: جست ۱۱- الکل: یابی
۱۲- الکل: جوئی ۱۳- گد: بیت حذف شده است ۱۴- گد: ریگ ۱۵-
الکل: اضافه دارد عنوان: گفتار اندر باز آمدن از ری و بس و رامین بخراسان ۱۶-
گد الکل اس: موبد و مادر ۱۷- الکل اس: سوگند و پیمان ۱۸- اس: براه
۱۹- کل: بشتافت

۱۲۰	چو اندر تاج در شاهواری ^۱ چو مشک و لاله شد خاک همه راه همی تایید چون ماه دو هفته چو سروی بود رسته خسروانی ^۲ هزاران رشته در پروین ^۳ گسسته برو ناتافته نور ^۴ خور و ماه ز تری همچو سروی سبز و شاداب نه کس دیده چو او ^۵ نه خود ^۶ شنوده ^۷ همه شغل جهان او را شد از یاد مرو را نیز مهر دل بیفزود تو گفتی دیو موبد شد فرشته جهان را بازی و سخره ^۸ شمردند زمی دادند کشت کام را نم ^۹	نشانده دلبرش را در عماری ز بوی زلف و رنگ روی آن ماه اگرچه بود در پرده نهفته وگرچه بود در ره کاروانی هوا او را به آب مهر ^{۱۰} شسته به کام خود ^{۱۱} نشسته پنج شش ماه شده از نازکی ^{۱۲} چون قطره آب یکی خوبیش را صد برفزوده چو چشم شاه موبد بر روی افتاد چنان کان خوبی و یسه ^{۱۳} فزون بود فرامش کرد آزار گذشته دگر باره به رامش دست بردند به کام دل همی بودند خرم	ص ۱۱۷ ص ۱۱۳ ص ۱۱۲ ص ۱۱۷ ص ۱۱۵ ص ۱۱۰ ص ۱۰۶
-----	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------

نشستن موبد در بزم با ویس و رامین

و سرود گفتن رامین به حال خود^{۱۴}

چوشاه و ویس و رامین هر سه با هم دگر باره شدند از مهر بی غم

۱- گد: بیت حذف شده است ۲- الکل: بوستانی، گد: این بیت و سه بیت آتی حذف شده است ۳- الکل اس: دیده ۴- الکل: رشته پروین ۵- الکل اس: یکام دل ۶- الکل: هورو ۷- الکل: تازگی ۸- الکل اس: چو ۹- الکل اس: کس ۱۰- کل: نه کس شنیده، اس: ک: نه کس شنوده، گد: پیش از دو بیت ۱۱- الکل: جهان چون خوبی و یسه، اس: چنان خوبی که بر ویسه ۱۲- اس: سخره و بازی، گد: خشمهای پیشین را بیاد نیاورده از دیدار برادر شاد شد و مادر از دیدار رامین خنا را شکر کرد ۱۳- الکل: دشت تشنه رانم ۱۴- کل: گفتار اندر شفاعت کردن ویس پیش شاه موبد از بهر دایه، اس: شراب خوردن شاه و ویس و رامین و دایه، گد: آوردن رامین ویس را به مرو و مجلس آراستن از موبد

<p>به پوزش کینه را از دل زدودند نشسته شاد با ویس دل افروز چو روی ویس در وی لعل باده به روی هر دو کام دل همی راند</p>	<p>گناه رفته را پوزش نمودند شه شاهان به پیروزی^۱ یکی روز بلورین جام^۲ را بر کف نهاده بخواند آزاده رامین را و بنشانند</p>	۵
<p>نصیب چشم رخسار نگارین ز شادی^۴ بر سر آب آمدی سنگ^۵ که روی ویس مثل گل شکفتی^۶ که نه یکباره سنگینی نه روین^۸</p>	<p>نصیب گوش بودش چنگ رامین چو رامین گه گهی^۳ بنواختی چنگ به حال خود سرود خوش بگفتی مدار ای خسته دل اندیشه چندین</p>	۱۰
<p>ز دل منماید چندین مستمندی به جام باده بنشان گرد تیمار سر آید رنجهای این جهانی به عذر آید ترا روزی دهد^۹ داد</p>	<p>مکن با دوست چندین ناپسندی زمانی دل به رود و باده خوش دار اگر ماندست لختی زندگانی همان گردون که بر تو کرد بیداد</p>	۱۵
<p>وزین اندیشهها^{۱۰} آزاد باشی مرو را هم نماند^{۱۱} حال یکسان خرد را مغز او^{۱۲} بسا می بر آمیخت به حال عشق از آن پیشین نکوتر^{۱۳}</p>	<p>بسا روزا که تو دلشاد باشی اگر حال تو دیگر کرد گیهان چو شاهنشاه را می در سر آویخت ز رامین خوش سرودی خواست دیگر</p>	۲۰
<p>که از دل برگرفت اندوه دیرین سخنور^{۱۴} ماه دیدم آسمانی^{۱۵} سزای آنکه در وی مهرکاری</p>	<p>رونده سرو دیدم بوستانی شکفته باغ دیدم نوبهاری</p>	

۱- کل: به پیروزی ۲- الکل: جام می ۳- کل: گرگهی ۴- اس: کل: خوشی
 ۵- گد: مرغان خاموش میشدند ۶- الکل: اس: چون گل بر ۷- الکل: اضافه
 دارد عنوان: سرود گفتن رامین بر حسب حال خود، اس: سرود گفتن رامین در مجلس
 ۸- الکل: که یکباره نهروئی و نه سنگین ۹- اس: دهلروزی ترا ۱۰- الکل: اس: کل:
 اندیشگان ۱۱- اس: نماند هم مر او را ۱۲- الکل: خرد مغز ورا، پ: بامغز
 او، اس: خرد در مغز او ۱۳- اس: اضافه دارد عنوان: سرود گفتن رامین بار دیگر
 ۱۴- الکل: رونده ۱۵- پ الکل: اس: پس از بیت آتی

۲۲۱

می ۲۱۴

کل ۱۵۳

اس ۱۱۸ ر

پ ۱۱۵

مع ۱۶۱

<p>نسیم و رنگ او هر دو بهشتی گه شادی سزای شاد خواری ز هر کاری گزیدم^۱ باغبانی همی بینم شکفته نو بهارش</p>	<p>گلی دیدم درو اردیبهشتی به گاه غم سزای غمگساری سپردم دل به مهرش جاودانی همی گردم میان لاله زارش</p>	<p>{ ک ۹۲۲ س ۱۱۸ می ۲۱۵</p>
<p>۲۵ بد اندیشم چو حلقه مانده بر در به هر کس آن دهد یزدان که شاید ازیرا مه بدو دادست یزدان ز شادی گشت عشق اندر دلش نو</p>	<p>من اندر باغ روز و شب مجاور حسودان را حسد بردن چه باید سزاوارست با مه چرخ گردان چو بشنید این سرود^۲ آزاده خسرو</p>	
<p>۳۰ ز ویس ماه پیکر جام می خواست فرو شوید ز دل زنگار^۳ هستی^۴ به شادی زی به کام نیکخواهان همه کارت سزای آفرین باد</p>	<p>دریغ هجر ویس از دلش برخواست بدان کز می کند یکباره مستی سمن بر ویس گفت ای شاه شاهان همه روزت به پیروزی چنین باد</p>	<p>ر ۱۱۱</p>
<p>به نیکی آفرین بر شاه کردن به شادی^۶ ساعتی با ما^۷ نشیند ۳۵ کنیم^۸ او را ز حال خویش آگاه که چون او نیست شه را مهربانی</p>	<p>سزد گردایه روز^۵ ما بیند اگر فرمان دهد پیروز گر شاه به بزم شاه خوانیمش زمانی پس آنکه دایه رازی شاه خواندند</p>	<p>س ۱۱۹</p>
<p>به پیش ویس^۹ بر کرسی نشاندند که می خوردن ز دست دوستان به به شادی می همی داد و همی خورد ۴۰ دل پر مهر او را گشت^{۱۰} یاور</p>	<p>شهنشه گفت رامین را تو می ده جهان افروز رامین همچنان کرد می اندر مغز او بنمود گوهر چو ویس لاله رخ را می همی داد</p>	

۳- الذکل : فرو شوید دل از زنگار

۱- کل : گزیده

۴- اس : بخوشی

۲- الذکل : سخن

۵- الذکل : روی

۳- اس : سستی

۶- اس : کرد

۷- الذکل : شاه

۸- الذکل : کنم

۹۳۱ } می ۲۱۶ } ص ۱۶۲	که کشت عشق را از می دهیم آب نهان از شاه با رامین بخندید به بسوم مهر ^۱ کشتت نیک بر باد دل ما هر دو مهرافزای باشد کجا من بر تو نگزینم روان را مرا تو یسادی باشی ^۲ من ترا یادی	به شادی و به رامش خور می ناب دل ویس این سخن نیکو پسندید مرو را گفت بختت راهبر باد همی تا جان ما بر جای باشد به دل مگزین تو بر من دیگران ^۳ را تو از من شاد باشی من ز تو شاد	۴۵
ص ۱۱۱۳	دل موبد ز تیمار آتشی باد سخنهایی که می گفتند پنهان به مردی داشت دل را آرمیده به رامین گفت رامین ^۶ چنگ بردار ^۷	دل ما هر دو ان ^۴ خوشی باد شهنشه را به گوش آمد از ایشان شنیده کرد بر خود ^۵ ناشنیده به دایه گفت دایه می تو بگسار	۵۰
ص ۱۵۵	سخن کم گوی و شادی مان بیفزای شده رامین ^۹ ز مهر دل خروشان تو نیز از می همی گیری چنان ^{۱۰} گیر به می زردی ز روی من فروشوی	سرود عاشقان بر چنگ بسرای وزان پس داد دایه می ^۸ بدیشان سرودی گفت بس شیرین و دلگیر مرا از داغ هجران زرد شد روی	۵۵
ص ۱۱۹	ز یاد زنگ اندیشه ز جانم نداند دشمنم درد نهانی مگر درد دل از دشمن ^{۱۲} بپوشم که جز ^{۱۵} مستی دگر ^{۱۶} چاره نیابم	از آن رو ^{۱۳} روز و شب مست و خرابم ^{۱۴} چه خوشی باشد آن میخوارگی را	۶۰

۱- الذکل: عشق ۲- کل اس: دیدگان ۳- الذکل اس: بادی ۴- الذکل
 اس: هر دو را کام ۵- الذکل اس: بردل ۶- اس: مارا ۷- اس: اضافه
 دارد: سرود گفتن رامین بار دیگر ۸- اس: دادمی ۹- گد: موبد و رامین
 ۱۰- اس: بدو ۱۱- اس: همی ۱۲- الذکل: مردم ۱۳- الذکل اس: تا:
 ازیرا ۱۴- اس: خوابم ۱۵- اس: چون ۱۶- الذکل اس: تا: همی
 ۱۷- گد: این بیت و بیت آتی حذف شده است، تا: این بیت حذف شده است

{
 ۲۱۷ می
 ۹۳۳ پ

پ ۱۱۲

{
 ۱۶۲ ص
 ۱۲۰ ر

کل ۱۵۶

می ۲۱۸

بدان تا از غم آگاهی ندارم
 که من^۱ چونین به داغ مهر اویم
 همی بستاند از من عشق جانم
 مرا و جز مرا چاره^۲ تو دانی
 ۶۵ ازین محنت^۳ بر آری شادی من
 همی از ناله او نرم شد سنگ
 پدید آمد نهانی را نشانی
 چگونه یافتی در آتش آرام
 دو آتش را^۴ فروزنده جوانی
 ۷۰ به چونان جای چون بر جای بودی^۵
 نشسته یار^۶ پیش یار دیگر
 پدید آید ز حال مهربانی
 بسند زیر بند خویش ناچار
 به پیشش پند و دانش خوار گردد
 ۷۵ به شادی در شبستان رفت با ماه
 مرو را خار^۷ بستر سنگ^۸ بالین
 در آن مستی مرو را سرزنش کرد
 که با او نیست لختی مهرجویی
 شکفته نغز در باغ بهاری
 ۸۰ ولیکن تلخ باشد در^۹ چشیدن

همیشه مست باشم می گسارم
 خبر دارد تو گویی ماه رویم
 اگرچه من ز شیران جان ستانم
 خدایا چاره بیچارگانی
 چنان کز شب بر آری روز روشن
 چو رامین چند گه نالید بر چنگ
 اگر چه داشت مهر دل نهانی
 دلی در تف آتش مانده ناکام
 چو مستی جفت شد با مهربانی^{۱۰}
 دل رامین صبوری چون نمودی
 جوان و مست^{۱۱} و عاشق چنگ در بر
 نباشد بس عجب گرزو نشانی
 چنان آبی که گردد سخت بسیار
 ۱۵۶ همیدون مهر چون بسیار گردد
 چو از می مست شد پیروزگر شاه
 به جای خویش شد^{۱۲} آزاده رامین
 دل موبد ز ویسه بود پر درد
 بدو گفت ای دریغ این^{۱۳} خوبروی
 تو چون زیبا درختی آبداری
 گل و برگت^{۱۴} نکو باشد ز دیدن

۱-اس: این ۲-اس: درمان ۳-الکل:اس:انده ۴-الکل:دومستی بود
 جفت مهربانی،اس: جفت باومهربانی ۵-الکل:دروآتش ۶-ک:بیت حذف
 شده است ۷-الکل:اس:جوانی مست ۸-الکل:اس:دوست ۹-
 الکل:اس:رفت ۱۰-الکل:خالک ۱۱-الکل:خاره، گد:اس:مار
 ۱۲-الکل:دریغا ۱۳-پ:گل نرگس ۱۴-الکل:از

۷۹۴ک۱	به حنظل ماندت آیین و کردار	به شکر ماندت گفتار و دیدار ^۱	
ب۱۱۲پ	یکی چون تو نه دیدم نه شنیدم	بسی شوخان و بی شرممان بدیدم	
اس۱۲۰پ	گرفته گونه گونه دوستگاران	بسی دیدم به گیتی مهربانان ^۲	
	نه همچون دوستگانت دوستگانی ^۳	ندیدم چون تورا سوا مهربانی	
	که پندارید تنها هردوانید	نشسته راست پیش من چنانید	۸۵
	ز بخت شور چشمش ^۴ کور ^۵ باشد	همیشه بخت عاشق شور باشد	
	ابا صد یار ^۶ پندارد که تنهاست	بود پیدا و پندارد ^۶ نه پیدا است	
	مرو را چون که البرز بیند	کلوخی را که او در پس نشیند	
	خوشی بیند و رسوایی نبیند ^۷	شما هر دو به عشق اندر چنینید	
	که گستاخی کند از دوست دشمن ^۸	مباش ای بت چنین گستاخ بر من	۹۰
	مکن گستاخی و منشین برو بر	اگر گرددت روزی پادشا خر	
ص۱۶۴	به طبع آتش همیشه سرکش ^{۱۰} آمد	مثال پادشا چون آتش آمد	
	مکن با آتش سوزان دلیری	اگر با زور پیل و طبع ^{۱۱} شیری	
	بدان گه بین که بی آرام باشد	بدان منگر که دریا رام باشد	
	چو بر لجوشد تو با جوشش نتابی	اگر چه آب او را رام یابی	۹۵
	که تو با خشم من طاقت نداری	مکن با من چنین ^{۱۲} گستاخ واری	
می ۲۱۹ ککل ۱۵۷	کجا بر تو فرود آید به یک بار	مکن بنیاد این بر رفته دیوار	
	زهجرانت بسی تلخی چشیدم	من از مهرت ^{۱۳} بسی سختی بدیدم	
	به تیغ کین دلم را خسته داری ^{۱۵}	مرا تا کی بدین سان ^{۱۴} بسته داری	
پ۱۱۳ر اس۲۱۱ر	کجا زین هم ترا دارد زیانی	مکن با من چنین نامهربانی	۱۰۰

۱- د: دیدار و گفتار ۲- پ: مهر تابان ۳- الذکل اس: بیت حذف شده است
 ۴- اس: مسکین ۵- الذکل: ازیرا چشم بختش کور ۶- الذکل: بود پیدا و گوید
 خود، اس: به بیند او پنداری ۷- اس: و باشد یار ۸- الذکل اس: بیت حذف شده
 است ۹- اس: کند با کام دشمن ۱۰- پ: سرخوش ۱۱- د: با طبع پیل
 و زور ۱۲- الذکل: تو این ۱۳- پ: بهرت ۱۴- الذکل: چنین خود
 ۱۵- گ: الذکل اس: پس از بیت آتی

- اگر روزی ز بندم بر گشایی
وفا و مهر تو بر جان نگارم
ترا بخشم خراسان و کهستان
جهان را جز به چشم تو نیبم
ترا باشد همه شاهی و فرمان
چو بشنید این سخنها ویس دلکش
دلش آن شاه بیدل را ببخشد
بدو گفت ای گرانمایه خداوند
مرا پیوند تو خوشتر ز کامست^۶
نهم بر خاک پای^۷ تو جهان بین
نگر تا تو نپنداری که هرگز
مرا در پیش چون تو آفتابی
توی دریا^۸ و شاهان جویبارند
اگر من^{۱۱} پرستاری را سزایم
نگر تا در دل اندیشه نداری
مرا مهر تو با جان هست یکسان
یکی تاموی اندام تو بر من
گذشته رفت شاهها بودنی بود
شهنشه را شگفت آمد ز دلبر
- ۱۰۵
ستیزه بفگنی مهرم نمایی
ترا بخشم ز شادی^۱ هر چه دارم^۲
تو باشی آفتابم در شبستان
تو باشی مایه^۳ تخت^۲ و نگینم
مرا يك دست^۴ جامه يك شکم نان
فتاد اندر دلش سوزنده آتش
جوابش را به شیرینی بیالود
میراد از سوم^۵ يك روز پیوند
دگر پیوندها بر من حرامست
۱۱۰
که خاک پای تو بهتر ز رامین
به من خرم بود رامین گریز^۸
چرا جویم فروغ ماهتابی
تو خورشیدی و شاهان گل بیارند^{۱۰}
ازین پس^{۱۲} تو مرا بی من ترایم^{۱۳}
۱۱۵
که تو بینی ز من زنهار خواری
تو خود دانی که بی جان زیست نتوان
گرامیتر ز هر دو چشم روشن
ازین پس دارم تو خود کام^{۱۴} و خشنود
ز گفتار^{۱۵} چنان زیبا و در خور

۶۹۴ پ

{ می ۲۲۵
اس ۱۲۱ پ
ب ۱۱۳ پ
ص ۱۶۵

کل ۱۵۸

۱- الك كل اس : شاهی ۲- گك : این بیت و دو بیت آتی حذف شده است ۳-
الككل : سایه تاج ۴- الككل اس : پوست ۵- كل : سزاوار توام ۶- الككل :
زجانست ۷- الككل : پیش ۸- الككل : بود پیروز بر من رام گریز ۹- الككل
اس : تو دریائی ۱۰- كل : زین آرم را سیری ندارند، الك : زتن آرم را سیری ندارند،
گك : ماه ۱۱- اس : اگر خود، الك : مگر من ۱۲- الككل اس : ز گیتی ۱۳-
گك : این بیت و بیت آتی حذف شده است ۱۴- الككل : دلشاد ۱۵- الككل اس :
سخنهای

- یکی بادش به دل بر جست چونان
 امیدش تازه شد چون شاخ^۱ نسرین ۱۲۰
 شهنشه خفته بود و ویس بیدار
 گهی زان کرد اندیشه^۵ گهی زین
 در آن اندیشه جنبش^۶ آمد از بام
 هوا او را ز بستر بر جهانده
 شبی تاریک همچون جان مهجور ۱۲۵
 سراپرده کشیده ابر دی ماه
 هوا چون چشم رامین گشته گریان
 نهفته ماه در ابر زمستان
 نشسته بر کنار بام رامین
 زمهر^۹ ویس برف او را گل افشان^{۱۰} ۱۳۰
 کنار بام وی را کاخ و طارم
 اگرچه دور بود از روی دلبر
 چو با دلبر نبودش روی پیوند^{۱۱}
 چه دانی خوشتر از عشقی بدین سان^{۱۴}
 ازان ترسد که روزی بد سگالش ۱۳۵
 پس آنکه دوست را آید ملامت
 چو رامین چند گه بر بام بنشست
- که خوشتر زان نباشد باد نیسان
 ز مستی^۲ در بودش خواب شیرین^۳ ۹۵
 ز رامین و ز موبد^۴ بردش بار
 نبودش هیچ کس همتای رامین
 مگر بر بامش آمد خسته دل رام
 ز دل صبر و ز دیده خواب رانده
 ز مشکین ابر او بارنده کافور
 چو روی ویس گشته پردگی ماه^۷
 به درد آنکه زو شد ماه پنهان
 چو روی ویس بانو در شبستان^۸ ۱۲۲
 امید اندر دلش مانده چو ژوپین
 شب تاریک او را روز رخشان
 زمین پر گل او را^{۱۱} خز و ملحم
 همی آمد به مغزش بوی دلبر
 به بوی جانفزایش بود^{۱۳} خرسند
 که باشد عاشق از بدخواه ترسان
 بداند ناگهان با دوست حالش
 ورا آن روز برخیزد قیامت
 شب تاریک با سرما پیوست

۱۱۴۳
 ۲۲۱

۱- کل: باغ ۲- الکل: زشادی ۳- الکل: خواب نوشین، اس: اضافه
 دارد عنوان: آمدن رامین در شب بام شاه موبد ۴- پ: ویسه ۵- الکل: گهی
 اندیشه زان کردی ۶- الکل: اندیشه خوش، اس: جرش ۷- گک: بیت حذف شده است
 ۸- گک: بیت حذف شده است ۹- الکل: زبهر ۱۰- الکل: گلستان، گک: کافور
 ۱۱- اس: آور ۱۲- الکل: اگر دلبر نبود از روی پیوند ۱۳- الکل: گشت،
 گک: بیت حذف شده است ۱۴- الکل: چه دانی عشق زین خوشتر نگهان

	نبرد او را زیان از برف و باران	اگر هر قطره‌ای صدرود ^۱ گشتی	که اندر جانش آتش بود سوزان	از آن آتش یکی اخگر ^۲ نکشتی
۱۳۰	جهان را بود آن شب بیم طوفان	دل اندر تاب و جان در یوبه ^۳ جفت	که اشک چشم او شد جفت باران	غریوان با دل نالان همی گفت
	نگاریناروا داری بدین سان	تو دیگر دوست را در بر گرفته	تو در خانه من اندر برف و باران	میان قاقم و سنجاب خفته
	من اینجا بی کس و بی یار مانده	تو در خوابی و آگاهی نداری	دو پای اندر گل تیمار مانده	که عاشق چون همی گرید بزاری
۱۴۵	بیار ای برف ^۴ بر جان من ^۵ آتش	گر آهی بر زخم ابرت بسوزد ^۶	که بی دل را همه رنجی ^۷ بود خوش	جهان همواره ز آتش بر فرورد ^۸
	الا ای باد تندی کن زمانی	بجنبان گیسوانش را ^۹ ز بالین	در آن تندی بهم بر زن جهانی	ز چشمش زاستر کن ^{۱۰} خواب نوشین
۱۵۰	به گوشش در فگن آواز ^{۱۰} زارم	به تنهایی نشسته بر چه حالم	بگو با وی که من چون ^{۱۱} دل فگارم	به برف اندر به کام بسد سگالم
	مگر لختی دلش بر من بسوزد	اگر زین ابر بیرون آید اختر	که بر من خود دل دشمن بسوزد ^{۱۲}	به درد من ز من گرید فزونتر
	چو ویس آگاه شد ^{۱۳} از جنبش بام ^{۱۴}	شتاب دوستی در جانش افتاد	به گوش آمد مرو را زاری رام ^{۱۵}	همان دم دایه را پیشش ^{۱۶} فرستاد

۱- اس: هر لحظه صد روز، گت: جیحون ۲- الذکل: یکی زان آتش مهرش ۳-
 الذکل: ابر ۴- پ اس: پر ۵- الذکل: دردی ۶- پ: گر آهی بر کشم
 برفت بسوزم ۷- پ اس: آتش بر فرورزم ۸- الذکل: گیسوانش سر ۹-
 الذکل: زان بدرکن، اس: دورتر کن ۱۰- الذکل اس: آوای ۱۱- الذکل:
 که چونان ۱۲- گت: بیت حذف شده است ۱۳- الذکل اس: گشت
 ۱۴- اس: از جرش بام: الذکل: جنبش رام ۱۵- الذکل: جوشش از رام، اس: جنبش
 رام ۱۶- الذکل اس: همانگه دایه را زی او

} کج ۱۶۷ اس ۱۲۳	<p>که گفتی بی‌شکيب و بی‌روان بود زرامین داشت^۱ نزد ویس پیغام به خون عاشقان خوردن دلیرا چه خوردی^۲ تا ز مهرم سیر گشتی که تو دیدی ، چرا پس تو نه آنی^۳ من از تو ناشکیبا تو شکيبا تو با خوشی و من با درد و آزار</p>	<p>همی تا دایه باز آمد چنان بود فرود آمد به زودی^۱ دایه از بام نگارا ماهرویا زود سیرا چرا یکباره بر من چیر گشتی من آنم در وفا و مهربانی من اندر برف و تو در خز و دیبا تو در شادی و من در رنج و تیمار</p>	۱۶۵
} کج ۱۶۷ کل ۱۶۰	<p>ترا آسودگی داد و مرا درد مرا شاید ، همیشه همچنین باد که تو نازک دلی غم برتابی^۲ مرا باید همیشه اندهان خورد^۳ بران کامت که بر من پادشایی^۴ به دل در بند آن مشکین کمندم ز دیده خواب رفته وز دل آرام شده جمله^۵ جهان بر چشم من تار^۶ مسوزان این دل امیدوارم کنار تو^۷ مرا جان بوز^۸ گردان نشاید جز کنار دوست جان بوز^۹ به من برسای زلف مشک سایت</p>	<p>مگر دادارمان^۵ قسمت چنین کرد اگر یزدان همه کامی^۶ ترا داد ازو خواهم که هر کامی بیابی مرا بساید همیشه بندگی کرد تو شادی کن که شادی را سزایی همی دانی که من چون مستمندم شب تاریک و من بی‌صبر و بی‌کام چو دیوانه دوان بر بام و دیوار به دیدارت همی^{۱۱} امید دارم شب تاریک بر من روز گردان به سرمای چنین سخت جهان^{۱۵} اسوز مرا بنمای روی جان فرایست</p>	۱۶۵
پ ۱۱۵	<p>اس ۲۲۳</p>	<p>۱۶۵</p>	۱۷۰

۱- الکل اس : همانگه ۲- اس : داد ۳- پ : چه کردم ۴- الکل : بیت حذف شده است ۵- کل اس : ما ۶- پ : کاری ۷- گک : پس از بیت آتی ۸- الکل : بیت حذف شده است ۹- گک : بیت حذف شده است ۱۰- الکل اس : جان و ۱۱- گک : این بیت و دو بیت آتی حذف شده است ۱۲- اس : همه ۱۳- الکل : کنار را ، اس : کنار خود ۱۴- الکل : توز ، اس : یوز ۱۵- پ : روان ۱۶- الکل : یار جان توز ، اس : دو بیت حذف شده است

- ۱۷۵ کجا خود سیم و زر هر دو بهم به
براهم^۲ بر فراقت چاه گشتست^۳
مرا در چاه رنج افتاده میسند
هم اکنون پرده صبرم بدری^۵
میر امیدم از مهر و وفایت^۶
- ۱۸۰ به پیش بندگانت بنده باشم
دلش چون شیره بی آتش^۸ بجوشید
مرا از دست موبد چون رهانی
سراسر کار ما دشخوار^{۱۲} گردد
شود بیسدار و حال من بدانند
- ۱۸۵ بر آیینی که خسپد^{۱۳} یار با یار
که او مستست و باشد مست نادان
اگر بپسایدت^{۱۵} کی باز داند
چگونه باز داند پوست از پوست^{۱۷}
به چاره دایه را با شوی^{۱۸} بگذاشت
- ۱۹۰ به بوسه^{۱۹} ریش او را ساخت مرهم
بگستردهش میان آن گل و آب
ز تن جامه ز دل اندوه برکنند
- بر سیمینت بر زرین برم نه
دلیم در مهر تو گمراه گشتست^۱
به درد من مشو یکباره خرسند
گر امیدم ز دیدارت بسبری^۴
مزن بر جان من تیغ^۶ جفایت
که من تا در زمانه زنده باشم
چسو ویس دلبر این پیغام بشنید
به دایه گفت چار من تو^۹ دانی
که او خفتست^{۱۰} اگر^{۱۱} بیدار گردد
اگر تنها درین خانه بماند
ترا با وی بیاید خفت ناچار
بدو کن^{۱۴} پشت و رو از وی بگردان
تن تو بر تن من نیک ماند
بدان مستی و بیهوشی همی کاوست^{۱۶}
بگفت این و چراغ از خانه برداشت
به پیش دوست شد سرمست و خرم
بر آهخت از بر سیمینش سنجاب
سیه روباهی از بالا برافگند

الذکر

پ ۱۱۵

{ کل ۱۶۱
می ۲۲۴
۱۶۸

اس ۱۲۴

۱- الذکر: گشته ۲- اس: براقم ۳- الذکر: گشته ۴- اس: ببرد
۵- اس: بدرد ۶- الذکر: تیر ۷- الذکر: از بهر خطایت، گت: گزوم (؟) دوری
۸- پ: بر آتش، الذکر: چون خم پرشیره ۹- گت پ اس: چه ۱۰- کل:
که او جفتست ۱۱- الذکر: گر، اس: چون ۱۲- اس: دشوار ۱۳-
الذکر: بدان آئین که خفتند (ک: خسپد) ۱۴- کل: بروکن ۱۵- الذکر: اس:
بساودت ۱۶- الذکر: بدین مستی و بیهوشی کجا اوست، اس: بدان مستی و با آن بیهوشی
کوست ۱۷- الذکر: داند دشمن از دوست، گت: بیت حذف شده است ۱۸-
الذکر: باشاه ۱۹- الذکر: اس: زبوسه

- ۱۹۵ گل و نرگس به هم دیدی به نوروز^۱
 بسان مشتری پیوسته با ماه^۲
 زمین پر لاله بود از روی ایشان
 برفت ابر و پدید آمد ستاره
 هوا چون آن دو گوهر دید شهوار
 دو عاشق در خوشی^۳ همراز گشته
 گهی بودی ز دست ویسه بالین
 تو گفתי شیرو می بودند در هم
 بیبچیده بهم چون مار بر مار
 لب اندر لب نهاده روی بر روی
 همه شب هر دوان در راز بودند
 هم^۴ از بوسه^۵ شکر بسیار خوردند
 چو از مستی در آمد شاه شاهان
 به دست اندام هم بسترش پیسود
 چه مانستی به ویسه دایه پیر
 به دستش دایه بود از ویس دیدار
 بجست از خواب شاهنشاه چون بپر^۶
 گرفته دست آن جادو همی گفت
- چنان بودند آن هر دو دل افروز
 ویا چون دانشی پیوسته با جاه^۳
 هوا پر مشک بود از بوی ایشان
 همانا شد به بازی شان^۴ نظاره
 ببرد از شرمشان ابر گهر بار^۵
 به خوشی هر دوان انباز^۶ گشته
 گهی از دست مهرافزای^۷ رامین
 ویا بر هم فکنده خز و ملحم^۸
 چه خوش باشد که پیچد یار بر یار
 نگنجیدی میان^۹ هر دوان^{۱۰} موی^{۱۱}
 گهی در راز و گه در ناز بودند
 هم از بازی خوشی^{۱۲} بسیار کردند
 نبود اندر کنارش ماه ماهان
 به جای سرو سیمین خشک نی بود
 کجا باشد کمان ماننده تیر
 بلی دیدار باشد ملحم از خار
 زخشم دل خروشان گشته^{۱۳} چون ابر^{۱۴}
 چه دیوی تو که هستی^{۱۵} در برم جفت
- ۱۹۷۱ ر
 ۱۱۱۶ پ
 ۱۲۴ س }
 ۲۲۵ می }
 ۱۶۲ کل

۱- الذکل: تونوروز ۲- الذکل: باهم ۳- پ: ویا خود آتشی پیوسته باکاه،
 الذکل: ویا چون آتشی پیوسته در هم ۴- الذکل: شد برایشان بر، اس: بیاریشان
 ۵- گه: بیت حذف شده است ۶- الذکل اس: د: درسخن ۷- اس: هنباز
 ۸- اس: مهرافروز ۹- گه: این بیت و بیت آتی حذف شده است ۱۰- اک
 کل: نگنجد در میان ۱۱- الذکل: دوشان ۱۲- اس: این بیت پس از بیت آتی
 آمده ۱۳- الذکل: گه ۱۴- اس: خوشی ۱۵- الذکل: گه از باده
 خوشی، اس: بوسه خوشی، گه: بیت حذف شده است ۱۶- اک کل: تیز
 ۱۷- اس: تند ۱۸- الذکل: زخشم دل فروزان گشته خون ریز ۱۹- کل: نهی

حج ۱۶۹

ترا اندر کنار من که افکنند
 بسی از پیشکاران سرایی
 بسی پرسید وی را تو کدामी
 نه دایه هیچ گونه پاسخ داد
 مگر رامین که بود اندر سر یار
 همی بوسید بیجاده به شکر
 ز بام و^۴ روز اندیشه همی کرد
 سرودی سخت خوش با دل همی گفت
 شباً^۵ بس خرمی ، بس دلفروزی
 چو هر کس را بر آید^۶ روز روشن
 به نزدیک آمد اینک بام شبگیر
 خوشا کارا که بودی آشنایی
 جهانان جز بدی کردن نسدانسی
 گر از نوشم دهی یک بار کامی
 بدا روزا که بود آن روز پیشین
 من آنکه کشتی اندر موج بر دم
 قضای بد مرا در مهری افکنند
 چه دردست اینک نتوان گفت با کس

{ پ ۱۱۶
 آ ۹۷ }
 اس ۱۲۵

اس ۱۲۵

می ۲۲۶

۲۱۵ مرا با دیو چون افتاد پیوند
 چراغ و شمع جست و^۱ روشنایی
 بگو تا تو^۲ چه چیزی و چه نامی
 نه کس بشنید چندان بانگ و فریاد
 بخفته یار او او^۳ مانده بیدار
 همی بارید بر گلنار گوهر
 که چون بام^۵ آید^۶ انده^۶ بایدش خورد^۷
 به درد آنکه تنها ماند از جفت
 همه کس را شبی مارا چو روزی
 ز تاریکی پدید آمد شب من
 ۲۲۰ دلا^{۱۰} بسیج تا بر دل خوری تیر
 اگر با وی نبودستی^{۱۱} جدایی
 دهی شادی و بازش می^{۱۲} ستانی
 به پایانش دهی از زهر جامی
 ۲۲۵ که عشق اندر دل من گشت شیرین
 که دل بر هر بدی خرسند کردم^{۱۳}
 فزون از مهر مام^{۱۴} و مهر فرزند
 کرا^{۱۵} گویم که تو فریاد من رس

۱- گنگ : خواست و ، گنگ : پس از دو بیت ۲- الکل : تا خود ۳- الکل : یار
 و او خود ، اس : او ناخفته بیدار ۴- پ : زیم ۵- پ : روز ۶- الکل :
 آید و غم بایدش خورد ۷- گنگ : اضافه دارد : ویس که آن روز شراب نوشیده و شب را
 بی خواب گذرانده بود اکنون به خواب رفته بود ۸- الکل : شها ۹- الکل :
 باید ۱۰- الکل : بیا ۱۱- الکل : نیبوستی ۱۲- الکل : ویس تو
 هم ، اس : وهم پس تو ۱۳- گنگ : این بیت و بیت آتی حذف شده است ۱۴-
 پ الکل : مال ۱۵- اس : اگر

۲۳۵	چو نزدیکم همی ترسم ز دوری نه همچون خویشتن دائم اسیری خدایا هم تو فریاد دلم رس همی نالید رامین بر دل ریش ^۳	چو دورم نیست بر دردم صبوری نه جز دادار دائم ^۱ دستگیری که جز تو نیست درگیتی مرا کس ^۲ به اندیشه فزایان انده ^۴ خویش
۲۳۵	ر بوده دلبرش را خواب نوشین خروش شاه بشنید از شبستان تو گفתי ناگه آتش در دلش ریخت بدو گفت ای نگارین زود ^۸ بر خیز	پر از گلنار و سنبل کرده ^۵ بالین شده آگه ^۶ از آن ^۷ نیرنگ و دستان ز نوشین خواب دلبر را برانگیخت بود آن بد کزو کردیم پرهیز
۲۴۵	تو از مستی شدی در خواب نوشین در آن غم مانده کز ^{۱۱} تو دور مانم من از يك بد چنین ترسان و لرزان خروش و بانگ شه آمد به گوشم	زهی ^۹ بیدار و دلخسته به بالین ^{۱۰} دلم امید بگسسته ز جانم بدی دیگر پدید آمد ^{۱۲} بتر زان جدا کرد از دلم ^{۱۳} یکباره هوشم
۲۴۵	همی گوید درین ساعت مرا دل فرو رو سرش را ^{۱۴} از تن بینداز به جان من که ^{۱۵} خون این برادر جوابش داد ویس و ^{۱۷} گفت مشتاب چو رنجت را ^{۱۹} سرآید روز هنگام	که برکش پای خود یکباره از گل جهان را زین فرو مایه بپرداز ز خون گربه ای ^{۱۶} بر من سبکتر بر آتش ریز لختی از خردآب ^{۱۸} ابی خون خود برآید مر ترا ^{۲۰} کام

۱- الذکل اس: دارم ۲- گک: بیت حذف شده است ۳- اک: بادل خویش، کل: با
دل ریش، اس: بردل خویش ۴- اس: دردل ۵- گک: از رسیدن صبح می
ترسیدو از هجر محبوب در رنج بود ۶- اس: نید آگه ۷- الذکل: شده آگاه
از ۸- پ اس: روی ۹- اک (؟) اس: زهی ۱۰- پ: زهی
بیداری و اندوه رامین، کل اس: زهی ۱۱- الذکل: در آن مانده که از ۱۲- کل:
بد دیگر به پیش آمد ۱۳- کل: تنم ۱۴- اک کل: سر این ناسزا ۱۵-
الذکل: که فردا هست ۱۶- پ اس: پشه ۱۷- اک کل: چو این بشنید
ویسه ۱۸- گک: بی خردی مکن، اس: از جگر آب ۱۹- اک کل: که اندوهت
۲۰- اس: دل ترا

پ ۱۱۷ ر
اس ۱۲۵ ب

ص ۱۷۰

ک ۹۸

می ۲۲۷

- پس آنکه همچو گوری جسته از شیر^۱ نکه کن^۲ تا چه نیکو ساخت دستان شهنشه بد هنوز از باده سر مست مرو را گفت دستم ریش کردی یکی ساعت بگیر این دست دیگر شهنشه چون شنید آواز بت روی رها کرد از دو دستش دست دایه^۳ سمن بر ویس را گفت ای نگارین چرا چون خواندمت پاسخ ندادی چو دایه رسته گشت از دام تیمار فغان در بست و گفت ای وای بر من چو مار کج روم گرچه روم راست^۴ مبادا هیچ زن را رشک بر شوی به بستر خفته ام^۵ با شوی خود کام به پوزش گفت وی را شاه مسوبد که تو جانی مرا وز جان فزونی ز مستی کردم این کاری که کردم مرا در بزمگه می بیش دادی به نیکی در مبادم زندگانی
- س ۱۲۶ پ
پ ۱۱۷ پ
س ۱۶۴
س ۱۹۸ پ
می ۲۲۸
م ۱۷۱
س ۱۲۶ پ
- ز بام گوشك تازان آمد او زیر^۶ ز ناگه رفت پنهان^۷ در شبستان سمن بر رفت و بر بالینش^۸ بنشست ز بس کاو را کشیدی و فشردی^۹ پس آنکه هر کجا خواهی همی بر نبود آگه^{۱۰} ز محکم چاره اوی بجست^{۱۱} از دام رسوایی بلایه چرا بسودی همی خاموش چندین دلم بیهوده بر آتش نهادی دلیری یافت ویس ماه رخسار که هستم سال و مه در دست دشمن نشان رفتنم ناراست پیداست که شوی رشك بر باشد بلاجوی به رسوایی همی از من برد^{۱۲} نام مکن با من گمان دوستی بد که جانم را به شادی رهنمونی چرا می خوردم و ژوپین^{۱۳} نخوردم از آن بیشی بلای خویش دادی اگر من بر تو بس دارم گمانی^{۱۴}
- ۲۵۰
۲۵۵
۲۶۰

۱- الذکل: هم آنکه جست رامین راست چوشیر ۲- الذکل اس: شد فرو زیر
۳- الذکل: رهاکن ۴- الذکل: رفت تازان، گک: بیت حذف شده است ۵-
گک: بیالین دایه ۶- کل: ز بس کانرا کشیدی بر فشردی ۷- پ: اواقف
۸- اس: رها کرد آن دو دست از دست دایه ۹- الذکل: برست ۱۰- الذکل
اس: چو مارگرزه ام گرچه بود راست (اس: روم راست) ۱۱- اس: بیشتر برده ام
۱۲- اس: برد از من همی، الذکل: بیت حذف شده است ۱۳- گک: زهر ۱۴-
الذکل: دارم بدگمانی

۲۶۵	بخوادم ^۱ عذر اگر کردم گناهی گناه آید به نادانی ز مستان خرد را می بیند چشم را خواب چو شاهنشاه پوزش کرد بسیار به عشق اندر چنین بسیار باشد
۲۷۰	گناه دوست را پوزش نماید بسا آهو که دیدم ^۴ مرغزاری بسا ^۵ دل سوخته دیدم خداوند اگر عاشق شود شیر دژ آگاه ز مهر دل شود تیزیش کندی
۲۷۵	هر آن کاو عشق را نیکو نداند مکاراد ^۸ ایچ کس در دل نهالش
۱۱۸۳	نکوکن عذر چون من عذر خواهی ^۲ چو عذر آرند ازیشان داد مستان گنه را عذر شوید جامه را آب ازو خشنود شد ویس گنهکار همیشه مرد عاشق خوار باشد چو نپذیرد به پوزش در ^۳ فزاید خروشان پیش وی شیر شکاری فکنده مهر بنده بر دلش بند به عشق اندر شود هم طبع ^۶ روباه نیارد کرد با معشوق تندی ^۷ اسیر عشق را دیوانه خواند که زود آن کشته بار آرد ^۹ وبالش

۹۹۵۱
کل ۱۶۵

می ۲۲۹

آگاهی یافتن موبد از قیصر روم و رفتن به جنگ^{۱۰}

جهان را گوهر و آیین چنین است هر آن کس را که او خواند براند ^{۱۲} بود تلخش همیشه جفت ^{۱۴} شیرین	که با هم ^{۱۱} گوهران خود به کین است هر آن چیزی ^{۱۳} که او بخشد ستاند چنان چون آفرینش جفت نفرین
-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

س ۱۲۲۷

۱ - الکل اس: بکردم ۲ - کل: عفوکن عذر چون من عفو خواهی ۳ - الکل: بپذیرد
پوزش بر، گند: بیت حذف شده است ۴ - اس: دیدی ۵ - اس: بسی ۶ - اس:
هم رنگ ۷ - پ: کندی، گند: بیت حذف شده است ۸ - الکل: مکار از ۹ -
کل: کشته آرد ۱۰ - اس: رفتن شاه موبد بجنگ قیصر و صفت دز اشکفت، گند الکل:
عنوان حذف شده است ۱۱ - الکل: اباهم ۱۲ - کل: همانکس را که ار خواهد
بخواند، اس: همانکس کش بخواند پس براند ۱۳ - الکل: همان چیزی
۱۴ - کل: بود

بلا با خرمی بدخواه با گنج ^۱	شیش با روز باشد ناز با رنج	مع ۱۷۲
نه پیروزی بود بی مستندی	نباشد شادمانی بی نژندی	
بدو در گونه‌گون کار جهان بین ^۲	بخوان این داستان ^۲ ویس و رامین	
گهی بدخواه و گاهی دوست بوده	گهی اندوه و گه شادی نموده	پ ۱۱۸ ب
دگر ره در میان افتاد ابلیس	چو شاهنشاه دل خوش کرد با ^۴ ویس	
بکند از بن درخت شادمانی	فرو کشت آن چراغ مهربانی	
که قیصر دل ز راه مهر بر ^۶ تافت	شهنشه موبد از قیصر ^۵ خبر یافت	
به خود کامی ^۸ سر از چنبر بر آورد	ز بدراهی نهادی ^۲ دیگر آورد	
بسی کسهای موبد را فرو بست	همه پیمانهای کسوده ^۹ بشکست	
بسی آباد را کردند ویران	ز روم آمد سپاهی ^{۱۰} سوی ایران	
به تارک بر فشانان خاک درگاه	نفیر آمد به درگاه شهنشاه	
ز بیداد زمانه داد خواهان	خروشان سربسر فریاد خواهان	می ۲۳۰
ز باغ ملک بر کنند همه ^{۱۲} خار	شهنشه رای زد رفتن به پیگار ^{۱۱}	
ز هر شهری یکی لشکر بیاورد	به شاهان و بزرگان نامه ها کرد	س ۱۲۷ ب
که دشت مرو تنگ آمد بریشان	سپه گرد آمد اندر مرو چندان	ک ۹۹ ب
به راه افتاد شاه لشکر آرای ^{۱۳}	ز درگاهش بر آمد ناله نای	
چو باد آمد نه گلشن ماند ^{۱۴} و نه بار ^{۱۵}	سفر باد خزان شد مرو گلزار	
به یاد آمدش کار ویس دلبر	چو بیرون برد شاهنشاه لشکر	

۱- کل: بلا بر خرمی و مار با گنج، الک: و دوست با گنج ۲- الک: اس: در زکار

۳- گک: پس از بیت آتی، گک: اضافه دارد عنوان: رفتن موبد بجنگ روم و سپردن ویس و

دایه را بزرگ ۴- الک: کل: بر ۵- اس: نیز از قیصر ۶- پ: دل ز مهر ماه بر

۷- الک: نشانی: الک: خود رانی ۸- الک: پیمانها و عهد ۹- پ: آورد

لشکر، اس: ز روی روم آمد ۱۰- الک: رفتن زدیگبار ۱۱- الک: کل: ز باغ

دهر بر کنند همی ۱۲- الک: کل: شاه و لشکر از جای، گک: بیت حذف شده است

۱۳- الک: کل: بیت حذف شده است ۱۴- اس: بود ۱۵- الک: کل: بیت حذف شده است

- ۱۶۶ کل دلش با وی چگونه سازگارست^۲ که رامین را چگونه دوستدارست^۱
- مرا بی صبر و بی دل کرد و بی یار^۳ به نادانی ز من بگریخت يك بار
- ۱۱۹ پ به تیغ هجر خون من^۴ بریزد اگر يك ره دگر چونان گریزد
- کجا غم خوردم از جستش بسیار ۲۵ پس آن به کش نگه دارم بدین بار
- همین يك ره که دیدستم مرا بس جدایی را نیارم^۵ دید ازین پس
- ز سوراخی دو بارش کی گزد مار هر آن گاهی که باشد مرد هشیار^۶
- ۱۷۳ ح بسی آسان تر از گم گشته^۷ جستن^۸ شتر را بی گمان زانو بیستن
- همان گه زرد فرخ زاده را خواند^{۱۱} چو زین^۹ اندیشه با دل همی^{۱۰} راند
- مرا با جان و با دیده برابر ۳۰ بدو گفت ای گرانمایه برادر
- ویا از هیچ داننده شنیدی نگر تا تو چنین کردار دیدی
- ۱۲۸ س دلم را سیر کرد از جان شیرین که چندین بار با من کرد رامین
- ۲۳۱ ص ز دست^{۱۲} دایه و ویس و برادر همه ساله همی سوزم بر آذر
- برین دردم نیفتد هیچ دارو^{۱۳} بماندستم به دست این سه جادو
- نه از دوزخ نه از یزدان بترسند ۳۵ نه از بند^{۱۴} و نه از زندان بترسند
- که نزشرم آگهی دارند و نزشیم^{۱۵} چه شاید کرد با سه دیو دژخیم
- نترسد زانکه آب او بکاهد کند بی شرم هر کاری که خواهد
- ز خود بیچاره تر کس را^{۱۶} ندانم اگر چه شاه شاهان جهانم

۱- کل: دوستدارش، اس: دوست دارد ۲- کل: سازگارش، اس: سازگارد ۳- کل: الکل: مرا بی صبر کرد و بی دل و یار، اس: مرا بی صبر و بیدل کرد و بیچاره ۴- الکل: خونم را ۵- الکل: ندانم ۶- اس: باشد هشیار ۷- اس: گم بوده ۸- الکل: بیت حذف شده است ۹- الکل: چو این، اس: چنین ۱۰- اس: بسی ۱۱- اس: فرخ را خواند ۱۲- پ: درد ۱۳- پ: اس: پس از بیت آتی ۱۴- گ: بند ۱۵- گ: بیت حذف شده است، اس: اضافه دارد: از این سه هست کسارم را تباهی مرا زین هر سه رنج آمد بجان بر ز هر سه دلفگار و دردمندم ۱۶- الکل: من کس

	که روزم همچو قیرست از سیاهی	چه سودست این خداوندی و شاهی	الذکل ۱۰۵۵ر
۴۵	مرا از بخت خود صد گونه فریاد ^۱	همه کس را به گیتی من دهم داد	ب ۱۱۹پ
	کنون گشته زنی ^۲ بر من ستمگر ^۳	ستم دیده ز من مردان صف در	
	که گشت از عاشقی همدست ^۴ دشمن	همه بیداد من هست از دل من	ب ۱۲۸اس
	که خون من ^۵ همی در جام خواهد	جهان از بهر آن بد نام خواهد	
	نشوید آب صد دریا ازو زنگ	سیه شد روی نام من به یک ^۶ ننگ	
۴۵	وزو ^۷ خورشید نام من گرفته	ز یک سو زن مرا دشمن گرفته	کل ۱۶۷س
	ز کین ^۸ برجان من آهخته خنجر	ز دیگر سو کمین کرده برادر	
	که چون دشمن به قتل ^۹ من شتابد	نهاده چشم تا کی دست یابد	
	چه خواهد کرد با من روزگارم	ندانم چون بود فرجام کارم	
	که با من نیست پنداری روانم	درین اندیشه روز و شب چنانم	
۵۵	که دشمن هست هم در خانه ^{۱۰} من	چرا جویم به صد ^{۱۰} فرسنگ دشمن	
	که آب من بر آمد هم ز خانه ^{۱۱}	به در بستن ^{۱۱} چرا جویم بهانه	می ۲۳۲
	کجا با او بشد گیتی زیادم	به پیری در بلایی او فتادم	مع ۱۷۴
	بماندن ویس را ایدر بناچار	کنون باید همی ^{۱۳} رفتن به پیگار	
	بسنبد تا ببیند ^{۱۵} روی رامین	حصار آهنین و بند ^{۱۴} روین	
۵۵	که رامین را برم با خود به پیگار	ندانم هیچ چاره جز یکی کار	
	ببسته در دز اشکفت دیوان	بمانم ویس را ایدر غریوان	
	نیابند ^{۱۶} ایچ گونه روی پیوند	چو باشد رام در ره ویس در بند	

۱- الذکل اس : بیداد	۲- الذکل : زنان	۳- اس : اضافه دارد:
ز دیگر کس چرا جویم بهانه		که آب من بر آمد هم ز خانه
۴- اس : دردست	۵- پ : که همچون من	۶- پ : بصد
۷- الذکل : بس	۸- الذکل اس : بجان	۹- الذکل : زصد
ز دیگر کس	۱۰- اس : پیش از نه بیت	۱۱- اس : آتشین
وکوه	۱۲- پ : بیابد، الذکل : بتابد	۱۳- اس : مرا
		۱۴- کل : آتشین
		۱۵- اس : نیابد

} الك ۱۰۵ پ ۱۲۵ پ اس ۱۲۹ ر	ترا باید همی ^۱ تیمار خوردن ^۲ که در هر کار داری هوشیاری زهر کاری تو هشیاری فزون کن ^۳ ز رنگ و چاره رامین گربز به نیکی نام خود ^۴ بفزود ^۵ خواهم شود نامی که می جویم همه ننگ مر ایشان را شکافنده یکی بس که در نیرنگ جستن سه ^۶ سپاهند بهستان این سه جادو برتر ^۷ آیند	ولیکن دز به تو خواهم سپردن دل من بر تو دارد استواری نباید مر ترا گفتن که چون کن ننگه دار این دوجادو را در آن دز دو صد منزل زمین پیمود ^۸ خواهم چو رامین نزد ویس آید ^۹ به نیرنگ اگر چه خانه کن ^{۱۰} باشد دو صد کس مرا سه جادو اندر ^{۱۱} خانگاهند ز دیوان گر هزاران لشکر آیند	۶۰
کل ۱۶۸	امید شادیم در دل شکستند به زشتی پرده ^{۱۲} نسام دریدند ^{۱۳} سه یك زان ^{۱۴} بد که من ^{۱۵} دیدم از ایشان بدو گفت ای به دانش ^{۱۶} برتر از ماه که از تیمار گردد مرد بیمار ازو افغان کنی با اشک خونین زبوتر زو کسی در دست من نیست	مرا پونان که تو دیدی ^{۱۷} بیستند به تنبل ^{۱۸} جامه صبرم بریدند ^{۱۹} نبیند غرقه از دریای جوشان چو بشنید این سخن زرد از شهنشاه منه بر دل تو ^{۲۰} چندین بسار تیمار زنی باری که باشد تا تو چندین گر او در جادوی جز ^{۲۱} اهرمن نیست نیابد هیچ بادی نزد او راه	۷۰
اس ۱۲۹ پ	نتابد بر رخانش بر خور و ماه ^{۲۲} در آن دز هیچ خلق و هیچ دیار	نیابد هیچ بادی نزد او راه نبیند تا تو باز آیی ز پیگار	۷۵

- ۱- الكکل: همه ۲- اس: تیمار بردن ۳- الكکل اس: هشیواری فزون کن ۴-
 الك کل: نه من پیموده ۵- اس: نامرا ۶- الكکل: بستوده ۷- الكکل: آمد
 ۸- اس: خانه گر ۹- الكکل: سه جادو مر مرا در ۱۰- کل: صد ۱۱- اس:
 بهتر ۱۲- اس: بینی ۱۳- الكکل: زتیل، اس: بتن بر ۱۴- الكکل:
 دریدند ۱۵- کل: رنجم دریدند، الك: رنجم بریدند ۱۶- الكکل: سه یك آن، پ: سبک
 ۱۷- اس: زبید چندانکه من ۱۸- الكکل: ای برادر ۱۹- الكکل: دلت
 ۲۰- اس: چون ۲۱- کل: نباید نیز بروسه خور و ماه، الك: بر رویش خور و ماه

نگه دارم من آن جادو صنم را ۱۷۵ع
 گرامی دارمش همواره چونان ۱۷۵ع
 شهنشه در زمان با هفتصد گرد
 برفت و ویس بانو را به دز برد

بردن شاه موبد ویس را به دز اشکفت و صفت دز و خبر یافتن رامین از ویس^۲

دز اشکفت بر کوه کلان بود^۳ نه کوهی بود^۴ برجی زاسمان بود
 ز سختی سنگ او مانند سندان ز کردی کار بر وی هیچ سوهان^۵
 ز بس پهنا یکی نیم^۶ جهان بود ز بس بالا ستونی زاسمان بود
 به شب بالاش بودی شمع پیکر به سر بر آتش او را ماه و اختر^۷
 برو^۸ مردم ندیم ماه بودی^۹ ز راز^{۱۰} آسمان آگاه بودی
 چو بر دز برد موبد^{۱۱} دلستان را^{۱۲} مهی دیگر بیفزود آسمان را
 به پیکر دز چو سنگین مجمری بود^{۱۳} نگه کن تا چه نیکو پیکری بود
 به مجمر در رخان^{۱۴} ویس آتش بر آن آتش عبیر آن خال دلکش^{۱۵}
 حصار از روی آن ماه حصاری شکفته همچو باغ نو بهاری
 سمنبر ویس با دایه نشسته شهنشه پنج در بر وی بیسته
 همه درها به مهر خویش کرده همه مهرش برادر را سپرده^{۱۶}

۱- اس: دژم ۲- اک (؟) کل: صفت دز اشکفت دیوان: گد اس: عنوان حذف شده است
 ۳- اس: در اشکفته بر کوهی کلان بود، کل: در اشکفت در کوه کلان بود
 ۴- کل: نه کوهی بلکه ۵- پ: طوفان، گد: این بیت و بیت آتی حذف شده است
 ۶- اک کل: چویک نیمه ۷- کل: بسر بر آتش او ماه و اختر ۸- الاکل: دزو
 ۹- گد: نه از آتش بلکه از آفتاب گرم میشد ۱۰- اس: ز راه ۱۱- پ: ویس
 ۱۲- کل: گلستان را ۱۳- الاکل: دز سنگین که گوئی پیکری بود، اس: به پیکر دز
 چنانچون پیکری بود، گد: این بیت و بیت آتی حذف شده است ۱۴- کل: بردخانش
 ۱۵- الاکل اس: بر آتش برسیه زلفش بدی خوش (اس: زلفین) ۱۶- گد: مهر و کلیدها را با خود برد

<p>۱۲۱۳ ر ۱۷۶ مع ۱۰۱۵ ک ۲۳۵ می ۱۳۰ س ۱۲۱۳ پ</p>	<p>در آن جا^۱ ساز صد^۲ ساله نهاده مگر پیوند یار و دیدن رام^۳ سوی مرو آمد و کار سفر ساخت بتر مردی درو^۴ بهتر ز بیژن مگر رامین که گریان بود و نالان^۵ چو کبگی باز در مقلب گرفته امید وصلتش در^۶ دل شکسته به زیرش خزو دیبا^۷ خار گشته به کام دشمنان افتاده بی کام همی گفתי نهانی با دل خویش دلم روزی ازو خرم نگردد نبیند چشم بختم روشنایی خدنگ زهر پیکان زد ازین^۸ بار که بی او نیست در تن^۹ صبر و آرام چو روز^{۱۰} هجر او دیدم نمردم که گیتی را همی بی او بینم همان بهتر که باشم نیز بی جان^{۱۱} که مرگم خوشترست از زندگانی^{۱۲} همان خوشتر^{۱۳} که جان در تن نباشد</p>	<p>در صد گنج بر ویسه گشاده در آن دز بود بختش را همه کام چو شاهنشاه ز کار دز^۴ پرداخت سپاهی بود^۵ همچون کوه آهن به رفتن هر یکی خندان و نازان ز تاب^۶ مهر سوزان تب گرفته غبار حسرتش بر رخ نشسته به جسمش^۷ جان شیرین خوار گشته نه روز او را قرار و نه شب آرام جگر پر ریش گشته دل پر از نیش چه عشقت اینکه هر گز کم نگردد مرا تا هست با عشق آشنایی اگر هر بار می زد بر دلم خار برفت از پیش چشم آن دلارام به عشق اندر وفاداری^۸ نکردم چه سنگینه دلم چه آهنینم اگر باشد تنم بی روی جانان رفیقا حال ازین بتر چه دانی اگر جانان من با من نباشد</p>	<p>۱۵ ۲۰ ۲۵ ۳۰</p>
---------------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------------

۱- اس : در ایشان ۲- اذکل: بیک ۳- اذکل اس: بیت حذف شده است
 ۴- اذکل: او ۵- اذکل: برد ۶- اذکل: از او ۷- اذکل: نالان
 بودوگریان ۸- اس زناز ۹- اذکل: وصلش اندر ۱۰- پاذکل:
 بچشمش ۱۱- اذکل: فاقم ۱۲- اذکل اس: بدین ۱۳- اذکل اس: خور
 ۱۴- اذکل: هوا داری ۱۵- اذکل: روی ۱۶- اذکل: تیر برجان ۱۷-
 گد: این بیت و بیت آتی حذف شده است ۱۸- اذکل: بهتر

چنان کز بهر دیدارش جهان بین ^۱ ز جان و دیدگان بیزار ^۲ گشتم به دل کردی سرودی دیگر آغاز ^۳ کسه بیداد هوا را نیست داور	ز بهر دوست خواهم جان شیرین کنون کز بخت خود بی یار ^۲ گشتم چو نالیدی چنین از بخت بد ساز دلاگر عاشقی ناله بیاور	کل ۱۷۰				
۳۵ که بخشایش کند درد کسان را که ببردند شادی را نهالم ز هجرش پر نمک کردند ریشم کدامین روز را داری همی ^۴ خون سزدکت ^۵ اشک جز خونین نباشد	که بخشاید به گیتی عاشقان را اگر نالم همی ^۵ برداد نالم ببرند آفتابم را ز پیشم بیار ای چشم من خونابت اکنون مرا هرگز غمی چونین نباشد	ک ۱۰۵				
۴۰ سزدگر جان ^۶ فرو باری بدین بار ^۷ چرا پژمرده شد رویم ز باران به چشم آورد و بر زرین رخمتاخت زمن نیکوست در هجر چنان دوست ^۸ ز حال ویس، رامین گشت آگاه ^۹	اگر بودی به غم زین پیش خونبار به باران ^{۱۰} تازه گسرد روی گیهان دلیم را آتش ^{۱۱} تیمار بگداخت گرستن گر چه از مردان نه نیکوست چو باز آمد ز راه دز شهنشاه	<table border="0"> <tr> <td>{</td> <td>۱۷۷ ص</td> </tr> <tr> <td>{</td> <td>۲۲۶ ص</td> </tr> </table> اس ۱۳۱	{	۱۷۷ ص	{	۲۲۶ ص
{	۱۷۷ ص					
{	۲۲۶ ص					
۴۵ نشستش گرد هجران بر رخ زرد بشست از روی زردش گرد هجران ^{۱۵} که باشد مرد عاشق را دل آویز ز بخت آزرده ام وز دل نفورم	غمش بر غم فرود و درد بر درد چو طوفان از مژه ^{۱۴} بارید باران همی گفتی ^{۱۶} سخنهای دل انگیز من آن خسته دلم کز دوست دورم	اس ۱۲۲				

۱- گش: اضافه دارد: من زبان برای آن دارم که با او سخن گویم و دست برای آن دارم که به او خدمت کنم ۲- اک کل: بخت بد بیزار، اس: بخت بد ۳- اک کل: دیدگان بی یار ۴- اک کل: اضافه دارد عنوان: سرود گفتن رامین در فراق ویس ۵- اس کل: کنون ۶- کل: داری تو این ۷- اک کل: کم ۸- اک کل: خون ۹- گش: بیت حذف شده است ۱۰- اک کل: ز باران ۱۱- اس: آتشین ۱۲- کل: اضافه دارد عنوان: آگاه شدن رامین از حال ویس ۱۳- اک: اضافه دارد عنوان، اس: شد رامینه آگاه ۱۴- اک کل: در غمش ۱۵- اک کل: وصلش، اس: بشست از گرد هجرش روی زردان ۱۶- اس: همی گفت این

- ۵۰ چنانم تا حصارى گشت یارم
بسر بادا پیام من به دلبر
مرا در دیده دیدار تو ماندست
یکی خواب از دو چشم من سردست
درین سختی اگر من آهینم
اگر درد مرا قسمت توان کرد
- ۵۵ چنان گشتم ز درد و ناتوانی
مرا زین درد کی باشد رهایی
چو رامین را به روی آمد چنین حال^۴
همان دشمن که دیرین دشمنش بود
به يك هفته ز بیماری چنان شد
فتاده در عمارى زار و نالان
- ۶۰ چنان شد کز جهان امید برداشت
بزرگان پیش شاهنشاه رفتند
به خواهش باز گفتند ای خداوند
نیایى^{۱۱} در جهان چون او سواری
همه کس را چو او کهتر بیاید
ترا در پیش چون او يك برادر
ازو^{۱۲} دندان دشمن بر تو کندست
اگر روزی ازو آزرده بودی
- ۱- الذکل: پشه دروی ۲- اس: بگویش داغ ۳- الذکل: مرا درگوش، گد:
برزیان نام تو ۴- الذکل: چورامین را پدید آمد در آن حال ۵- گد: بیت حذف
شده است ۶- اس: که آن سیمین تنش زرین، الذکل: سیمین سرو او ۷- ساک
کل: نولک، گد: هزار زهر پیکان، الذ: بیست ۸- الذکل: باوی ۹- اس: سراسر
حال او همرا بگفتند ۱۰- الذکل: تورامین را برادر دان و فرزند ۱۱- ساک کل اس:
نیینی ۱۲- الذکل: بلو
- که گویی بسته در روین^۱ حصارم
بگو صد داغ^۲ تو دارم به دل بر
چو اندر یاد^۳ گفتار تو ماندست
یکی گیتی زیاد من ببردست
نمانم تا رخانت باز بینم
نماند در جهان يك جان بی درد
که مرگم خوشترست از زندگانی
که درمانم توی وز من جدایی
شد از مویه چوموی از ناله چون نال
چو روی او بدید او را ببخشود^۵
که سیمین تیروی زرین^۶ کمان شد
بیامد با شهنشه تا به گرگان
تو گفתי زهر^۷ پیکان در جگر داشت
یکایك حال او با شه^۸ بگفتند^۹
ترا رامین برادر هست و فرزند^{۱۰}
به هر فرهنگ چون او نامداری
کزو بسیار کام دل بر آید
اگر دانی به از بسیار لشکر
که او شیر دمان و پیل تندست
عفو کردی و خشنودی نمودی
- ۱۷۱ ک
۱۶۰۲ ک
۱۳۱ س
۲۲۷ م
۱۲۲ پ
۱۷۸ م

- کنون تازه مکن آزار رفته
 کزو تا مرگ بس راهی نماندست
 همین يك بار بر جانش ببخشای
 سفر خود^۳ خوش نباشد با درستی
 بمانش تا بیاساید یکی ماه
 چو گردد درد لختی بروی آسان
 مگر به سازدش آن آب و آن شهر
 چو بشنید این سخن شاه از بزرگان
 چو شاهنشه بشد رامین^۸ بیاسود
 دگر ره زعفرانش ارغوان گشت
 فتادش یوبه^۹ دیدار^{۱۱} دلبر
 برفت از شهر گرگان يك سواره
 سرایان بود چون بلبل همه راه
 نخواهم بی تو یسارا زندگانی
 نترسم چون ترا جویم^{۱۶} ز دشمن
 و گر راهم سراسر مار باشد
 همه آتش بود جای نهنگان
- ۷۰ به کینه مشکن این شاخ شکفته^۱
 ز کوهش^۲ باز جز گاهی نماندست
 مرو را این سفر کردن مفرمای
 نگر تا چون بود با درد و سستی^۴
 که بس خسته شد او از شدت راه^۵
 به دستورت شود سوی^۶ خراسان
 که این کشور چو زهرست آن چوپا زهر
 بماند آزاده^۷ رامین را به گرگان
 همه دردی از اندامش پپالود
 کمانش باز شمشاد جوان گشت^۹
 چو آتش در دل و چون تیر در بر^{۱۲}
 به زیرش تندرو بادی تخاره^{۱۳}
 به گوناگون سرود^{۱۴} گونه گون راه
 نه آسانی نه کام^{۱۵} این جهانی
 اگر باشد جهانی^{۱۶} دشمن من
 بسرو صد آهنین دیوار باشد
 همه کوهش بود جای پلنگان^{۱۸}
- ۷۵
 ۸۰
 ۸۵
- اس ۱۳۲ ر {
 کل ۱۷۲ ر
 می ۲۳۸
 پ ۱۲۳ ر

۱- کل: شکسته ۲- کل: زکوهی
 الکل: بگو تا چون بود با نادرستی، پ:
 نباشد خوش سفر در تن درستی
 ۳- الکل: گز، اس: کو ۴-
 ۵- الکل: شد از بیماری راه، اس: از بیماری راه ۶- الکل: بدستوری شود تازی،
 اس: بدستوری شود سوی ۷- الکل: از درد، پ: آزرده ۸- پ: برفت رامین،
 اس: برفت او خود ۹- پ: قدش بد چون کمان سرو روان گشت، اس: شمشاد روان
 ۱۰- پ: اس: کل: بویه ۱۱- اس: دلدار ۱۲- الکل: دبر ۱۳- الکل: تازی
 اسپی خوش تجاره (رك: مقاله دکتر زریاب خوئی، مجله سخن 59-1958 ص 1189-1178)
 ۱۴- اس: نوا ۱۵- کل: آسانی کام، گک الکل: و کام ۱۶- الکل: اس:
 بینم ۱۷- الکل: و گر باشد زمانه، اس: اگر باشد زمانه ۱۸- گک: بیت حذف شده است

گیا بردشت اگر شمشیر باشد
 سمومش باد باشد صاعقه میخ
 بود مر باد او را^۳ گرد پیکان
 به جان توکز آن ره^۵ بر نگرדם
 اگر دیدار تو باشد در آتش
 و گروصل تو باشد در دم شیر
 ره وصلت مرا کوتاه باشد
 چه باشد گر بود شمشیر در راه

وگر ریگش چو^۱ ببر و شیر باشد^۲
 نبارد بر سرم زان میخ جز تیغ
 چنان چون ابر او را سنگ^۴ باران
 وگر چونانکه بر گردم نه مردم
 نهم دو چشم بینایم^۶ بر آتش
 مرا با او سخن باشد به شمشیر
 سه ماهه^۷ راه گامی راه باشد
 شهاب و برق بارد بر سر ماه^۸

۱۳۲۲ س

۱۷۹ ج

۱۰۳۲ ک

۹۵

زاری کردن ویس از رفتن رامین^۹

۱۷۲ ک }
 ۲۳۹ م }

چو آگه گشت ویس از رفتن رام
 فراقش زعفران بر ارغوان ریخت^{۱۱}
 جدایی بر رخانش زرگری کرد
 زنان بر روی دست پر نگارش^{۱۴}
 کبودش جامه بد چون^{۱۶} سوکواران

به چشمش بام تیره^{۱۵} گشت چون شام
 چو مژگانش گهر بر کهر با بیخت^{۱۲}
 ولیکن چشم او را جوهری کرد^{۱۳}
 بنفشه کرد تازه گل انارش^{۱۵}
 رخانش لعل همچون لاله زاران

۱۱۲۳ پ

۵

۱- اس : چنانکش ریگ ۲- الکل : بیت حذف شده است ۳- الکل : برباد
 او را ۴- الکل : سنگ او را تیغ ۵- الکل : که از ره ۶- الکل اس :
 بینارا ۷- الکل : سه ساله ، گد : دو ماهه ۸- پ : سنان و تیر گردد زهره و ماه ،
 اس : شهاب و برق باشد در ره ماه ، گد : اضافه دارد : چنین میگفت و راه را کوتاه میکرد
 ۹- الکل : آگاه شدن ویس از رفتن رامین ، اس : آگاه شدن ویس از رفتن رامین بامو بد ،
 گد : زاری کردن ویس از هجر رامین ۱۰- الکل : روز روشن ۱۱- الکل :
 بیخت ۱۲- الکل : بر زعفران ریخت ۱۳- گد : بیت حذف شده است
 ۱۴- الکل : زنان دو دست بر روی نگارش ۱۵- اس : بنفشه تازه کرده گل بنارش
 ۱۶- الکل : جامه همچون ، اس : بود جامه

ز بس بر جامه راندن اشک خونین ^۱ رخس چون جامه کرد ^۲ و جامه چون رخ خروشان زار با دایه همی گفت فدای مهر جانان زندگانی ^۳	ز بس بر رخ زدن دست نگارین ازو بستد فراقش رنگ ^۴ فرخ همی نالید بر تنهایی از جفت ^۵ فدای عاشقی کردم جوانی	اس ۱۳۳ ر
هر آن کامی که دل خواهد برانیم جدایی پرده ^۶ رازم ^۷ بدرید به نوشین خواب خوش بد ^۸ بستر من مرا زان خواب خوش بیزار ^۹ کردی ^{۱۰} کنارم را پر از خواب کردی ^{۱۱}	گمان کردم ^{۱۲} که ما با هم بمانیم قضا پیوند ما از هم بپرید نگارا تا تو بودی در ^{۱۳} بر من کنون تا بستم پر خار کردی چو چشمم راز غم بی خواب کردی	
که تو ناچار ^{۱۴} جویی جنگ بدخواه نشیند گرد بر زلف سیاهت ^{۱۵} کمان ^{۱۶} گیری به جای رود و ساغر ^{۱۷} بفرسایدت آن اندام زیبا بریزی خون بدخواهان به خنجر	ازان ترسد دل من گاه و بیگاه بتابد ^{۱۸} مهر بر روی چو ماهت نهی بر جای افسر خود بر سر ^{۱۹} زره پوشی به جای خز و دیبسا چنان چون ریختی خونم به عبهر	م ۲۴۰
چرا با تو نرفتم چون تو رفتی شدی مشکین از آن زلف سیاهت ^{۲۰} ز هجرت خسته و در خون غریق است ^{۲۱} فزوتر زین که آزرده میازار	چرا نشنیدم از تو هر چه گفتی مگر بر من نشستی گرد راحت دلم با تو به راه اندر رفیق است رفیقت را به راه اندر نگه دار	کل ۱۲۴ ر

۱- گد : بیت حذف شده است ۲- الکل : فراق اورنگ ، اس : آن رنگ ۳- الکل : گشت ۴- الکل : تنهایی جفت ، اس : تنهایی بر از جفت ۵- الکل : مهربانی زندگانی ۶- الکل : بردم ۷- الکل : پرده مارا ، اس : پرده را بر ما ۸- الکل : هم ۹- الکل : خواب بود این ، اس : خواب در بود این بر ۱۰- پ : اس : بیدار ۱۱- گد : این بیت و بیت آتی حذف شده است ۱۲- الکل : ناگاه ۱۳- پ : نتابد ۱۴- گد : پس از بیت آتی ۱۵- الکل : ترک و مغضر ۱۶- گد : شمشر ۱۷- گد : پیش از دو بیت ۱۸- الکل : زلف دو تاهت ۱۹- الکل : ز هجران خسته و در غم غریقست ۲۰- الکل : گد : پیش از دو بیت ۲۱- الکل : زلف دو تاهت ۲۲- الکل : ز هجران خسته و در غم غریقست

س ۱۳۳۳

نمودن دوستان را دوستداری
 که باشد باخور روی تو^۲ درخور^۳
 توانگر هم بیندیشد ز درویش [
 کنون آتش پدید آمد از آن دود]^۴
 همه دردی به چشم گشت بازی [
 که جیحون می رود از دیدگانم^۵
 که بر^۶ عنوان او این روی زردست
 که بر عنوان او دریای خونست^۷
 ز بس تیمار پیچان گشت چون مار
 مرو را جز شکیبایی نیاموخت
 به کام دل رسد يك روز صابر
 ز تخم صابری شادی بر آید
 بسی آسانتر است از صبر کردن^۸
 که صبر تلخ بار آرد ترا نوش]^۹
 ازین بندت^{۱۰} رهاندن او توانده^{۱۱}

س ۱۳۴۲

نکو باشد ز خوبان خوب کاری
 [تو آن کن بامن ای باروی^۱ چون خور
 مرا یاد آر از حالم بیندیش
 مرا دیدی که دود عشق چون بود
 [از این هجرت^۲ بدین هول و درازی
 چه طوفانست گویی بر روانم
 دلم چون نامه^۳ پسر رنج و دردست
 نگر تا زاری اندر نامه چونست
 چو و بس از درد دل نالید بسیار
 دل دایه بر آن دابر همی سوخت
 همی گفتش^۴ صبوری کن که آخر
 همه اندوه^۵ و تیمارت سر آید
 اگر چه بیدلان را صبر خوردن
 [تو صابر باش و پند دایه بنیوش
 ترا درمان بجز یزدان^۶ که داند

۲۵

۳۰

۳۵

۱- الکل: ای رخسار ۲- الکل: زان دو رخسار تو ۳- پ: این بیت و سه بیت
 آتی حذف شده است ۴- الکل: بیت حذف شده است ۵- اس: هجری
 ۶- الکل: زوبررخانم، اس: که خونم میرود زوبررخانم ۷- الکل اس: کجا
 ۸- الکل: که گوئی نامه چون دریای خونست ۹- پ: گهی گفتمی ۱۰- الکل
 اس: رنجی ۱۱- می:

اگر چه بیدلان را صبر کردن
 پ: اگر چه بی دلان را صبر کردن
 الکل: اگر چه بیدلان را صبر کردن
 اس: اگر چه بیدلان را زهر خوردن
 ۱۲- پ: بیت حذف شده است ۱۳- پ: دایه ۱۴- پ: محنت ۱۵-
 الکل: اضافه دارد:

تو خرسندین بکار آور در این بند که بی انده بود همواره خرسند

- همی خوان کردگارت را به یاری^۱ مگر یزدان شما را دست گیرد
 [به اندرزت همین گفتن توانم
 به پاسخ گفت وی را ویس دلکش
 [تو نشنیدی چه گفت آن مرد تیمار^۲
 رفیقا^۳ بیش ازین پسندم میاموز
 بشد یار و مرا^۴ نا کرده پدرود
 [دل من با دل تو نیست یکسان
 [ترا زان چه که من پیچم به تیمار
 مرا گویی ترا صبرست چاره
 تو معذوری کنه تو همچون سواری
 تو قارونی ز صبر و من تهی دست
 تو نیز ای دایه با من همچینینی
 همانا^۵ گر چو من بیدل بمانی
 تو بنشین و از من صبر جویی
 [اگر بیدل بود شیر دژ آگاه
 تو پنداری مرا باید که چونین
 نخواهد هیچ کس بدبختی خویش
 برم^۶ این چاه بدبختی تو کندی
- همی کن با همه کس خوبکاری
 ۴۰ ز ناگه آتش دشمن بمیرد
 که چاره جز شکیبایی ندانم^۷
 صبوری چون توان کردن^۸ در آتش
 که داد او را رفیقی پند بسیار^۹
 برین گنبد نباید مر ترا گوز
 ۴۵ چه این پندو چه^{۱۰} پولی زان سر رود
 ترا دامن همی سوزد مرا جان^{۱۱}
 بود درد کسان بر دیگران خوار
 چه آسانست کوشش بر نظاره^{۱۲}
 ز رنج رهرو^{۱۳} آگاهی نداری
 ۵۰ بود بر چشم سیران گرسنه مست
 ز بهر من شکیبایی گزینی
 فغان در گیتی از من^{۱۴} بیش رانی
 صبوری چون کنم بی دل نگوئی
 برو چیره شود در دشت روباه^{۱۵}
 ۵۵ همی بارد^{۱۶} ز دیده سیل خونین
 نجوید هیچ دانا سختی خویش
 به صد چاره مرا در وی فگندی

اس ۱۳۴ ر
ص ۲۴۱ م

ص ۱۷۵ ل

پ ۱۲۴ پ

ص ۱۸۱ م

اس ۱۳۴ پ

ص ۱۰۵ ل

۱- الکل اس: بزاری ۲- پ: بیت حذف شده است ۳- الکل: توانم من
 ۴- اس: بی یار ۵- پ: بیت حذف شده است ۶- پ: کرم کن ۷- الکل اس:
 یارم مرا ۸- الکل اس: پندت چه ۹- پ: این بیت و بیت آتی حذف شده
 است ۱۰- الکل: ایسن بیت و دو بیت آتی حذف شده است ۱۱- اس: رفتن
 ۱۲- الکل اس: بدانی ۱۳- الکل: فغان از من بگیتی ۱۴- پ: بیت حذف
 شده است ۱۵- الکل: همی ریزم، اس: همی رانم ۱۶- الکل اس: مرا

کنون آسان نشستی بر سر چاه
 [بجز یزدان ترا چاره که داند
 نمد باشد در آب افگندن آسان
 همی گویی ز یزدان یاوری خواه
 ترا زین بند سختی او رهاند]^۱
 نباشد زو بر آوردنش از آن سان]

۶۰

آمدن رامین به دز اشکفت دیوان پیش و پس^۲

می ۲۴۲

چو رامین آمد از گرگان سوی مرو
 ندید آن قد^۳ و پس اندر شبستان
 نه گلگون دید طارم را ز رویش
 بدان خوشی و خوبی جایگاهی
 تو گفتمی همچو رامین باغ و ایوان
 چو رامین دید جای دوست بی دوست
 فرو بارید چشمش نارदानه
 بر آن باغ و بر آن ایوان بنالید
 [چنان بلبل که نالد زار برجفت
 سراپا تو همان خرم سرایی
 تو گردون بودی و خوبان^۴ ستاره
 [روان بد در میان شان آفتابی

تهی بد باغ شادی از گل و سرو
 بهشتی سرو و بار او^۵ گلستان
 نه مشکین یافت^۶ ایوان را ز مویش
 ابی دلبر به چشمش بود چاهسی
 ز بهر آن^۷ صنم بودند گریان
 چو ناری بشکفید اندر^۸ تنش پوست
 چو قطر باده^۹ ریزان از چمانه
 نگارین رو بر آن بومش^{۱۰} بمالید
 همی نالید و در ناله همی گفت]^{۱۱}
 که بودت آن صنم^{۱۲} کبگک سرایی
 ولیکن مشرق ایشان را نظاره^{۱۳}
 خرد را فتنه ای دل را عذایی]^{۱۴}

۵

۱۵

۱- پ: این بیت و بیت آتی حذف شده است
 و پس کردن، ال (؟) اس: آمدن رامین بدز اشکفت دیوان
 الکل: بار او سرو ۵- الکل: دید ۶- الکل اس: بهمجر آن ۷- اس:
 شد کفیده بر ۸- اس: چو برگه از باد ۹- الکل: روی برجانش، اس: روی بر
 خاکش ۱۰- پ: بیت حذف شده است ۱۱- الکل اس: همه ۱۲- ۱۳- اس:
 گردون ۱۴- الکل: ایشان سیاره، اس: ایشان راستاره ۱۵- پ: این بیت
 و بیت آتی حذف شده است

پ ۱۲۵

کل ۱۷۶

اس ۱۳۵

	[زمین از روی او ^۱ بت روی گشته	
	بهر کنجی همی نالید رودی	
	به درگاه تو بر شیران رزمی	
	کنون در تو نینم آن حصاره ^۵	
	نه شیرانند بر جا ^۶ و نه گوران ^۷	{ ۱۸۲ ص الفصل ۱۰ ب
	نه آنی آنکه من دیدم نه آنی	
	جهان جادو و خود سازست ^{۱۱} و خود کام ^{۱۲}	۳۳۳ ص
	ز تو بردست روز شادمانی	
	دریغا آن گذشته روزگارا	
	نپندارم که روزی باز بینم	۱۲۵ ص ب
	[که روز کامرانی گر بدان حال	
	چو بسیاری بگفت و گشت نومید	
	برون آمد ز دروازه غریوان ^{۱۸}	
	بیابان کوه بود ^{۱۹} و راه دشوار	
	[به راه اندر شب و روشن یکی بود	۱۷۷ ص ک
	به نزد دز چنان آمد که شب بود	۱۲۵ ص
۱۵	هوا از بوی او ^۲ خوشبوی گشته	
	سرایان لعبتی با او ^۳ سرودی	
	بر ایوان تو بر ^۴ گوران بزمی	
	کزو آمد معی ماه و ستاره	
	نه چندانی ^۸ سپاه و خنگ و بوران ^۹	
	کزین گیتی به رامین خود تومانی ^{۱۰}	
	ستم کردست بر تو همچو بر رام	
۲۵	ز رامین برده روز کامرانی ^{۱۳}	
	که چندان کام و شادی بود مارا ^{۱۴}	
	ترا شادان ^{۱۵} و بر تخت نشینم	
	از آن بهتر که بی کامی به صدسال ^{۱۶}	
	ز روی ^{۱۷} آن جهان آرای خورشید	
۲۵	نهاده روی زی اشکفت دیوان	
	به چشمش بود گلزار و سمنزار	
	که جانش را صبوری اندکی بود ^{۲۰}	
	شبش دیدار دلبر را سبب بود	

۱- اس : از روی تو ۲- اس : هوا از خاک تو ۳- الکل : لعبتان او ۴- هاک کل : بایوان در همه ۵- الکل : ستاره، اس : پلنگم آن حصاره ۶- الکل اس : نه شیرانت بجایند ۷- پ : گورانند ۸- اس : چندانت ۹- گک : بیت حذف شده است ۱۰- پ : ایسن بیت و بیت آتی حذف شده است ۱۱- اس : سازو ۱۲- اس : بد کام ۱۳- الکل : برد کام و زندگانی ۱۴- الکل اس : اضافه دارد:

ترا شب زلف بود اندر شبستان (اس : مرا) ترا گل روی بد اندر گلستان (اس : روی بود)
 ۱۵- الکل : چنان شادی ۱۶- پ : بیت حذف شده است ۱۷- اس : ز سرو
 ۱۸- الکل : شتابان ۱۹- الکل : بیابانها و کوه، اس : بیابان و کوئیز ۲۰- پ : بیت حذف شده است، اس : که جانش را شتایدن بسی بود

	<p>ندیدندی^۱ به روزش دیده بانان که دلبندهش کجا باشد در آن دز به تاری شب نشان خویش بنمود نه نیز از جنگیان چون او دلاور چو برق تیز بگشادش ازو دست^۵ رسول من توی نزدیک جانان بسر اکنون ز من پیغام وصلت^۸</p>	<p>[ندیدندی^۱ به روزش دیده بانان همی دانست خود رامین گریز بدان سو^۲ شد که جای دلبرش بود نبود اندر جهان چون او کمان ور خدنگگ چار پر بر زه پیوست^۴ بدو گفت ای خجسته مرغ بیجان^۶ تو هر جایی بری پیغام^۷ فرقت</p>	۳۰
<p>۱۰۶۶ هـ ۱۳۶۶ س</p>	<p>به بام آفتاب نیکوان شد نشست اندر سریر شیر پایش^۹ ز شادی تیره شب را روز پنداشت بدو گفت این همایون تیر بنگر ازان رویین کمان او بجسته همش^{۱۱} فرخندگی زین نام دارد^{۱۳} ازو روشن شد این تاریک ایوان^{۱۴}</p>	<p>چنان کاو خواست تیرش همچنان شد فرود آمد ز بام اندر سرایش سبک دایه برفت^{۱۰} و تیر برداشت ببرد آن تیر^{۱۱} پیش ویس دلبر رسول است این ز رامین خجسته کجا فرخ نشان رام دارد سروش آمد سوی اشکفت دیوان بر آمد آفتاب نیکبختی</p>	۳۵
<p>۲۴۴ می ۱۸۲۵ هـ</p>	<p>ببرد از ما شب اندوه و سختی بجز شادی و کام دل نه بینی^{۱۵} برو نامش نگاریده نشان را</p>	<p>برود آن تیر^{۱۱} پیش ویس دلبر رسول است این ز رامین خجسته کجا فرخ نشان رام دارد سروش آمد سوی اشکفت دیوان بر آمد آفتاب نیکبختی [ازین پس با هوای دل نشینی چو ویسه دید تیر دوستگان را</p>	۴۰
			۴۵

۱- الذکل: بدیدندی پروزش، ندیدندش شب، گک: مصراع اول حذف شده است ۲-

پ: بیت حذف شده است ۳- الذکل: بلدانجا ۴- الذکل: بر باره پیوست ۵-

الذکل اس: تیز رو بگشادش از دست ۶- پ: پران، ان کل: پیچان ۷- اس:

هرجایی پیغام، ان کل: بهرجا می بری پیغام ۸- الذکل اس: اضافه دارد:

بسر پرو پیام ویس نشین نشان ده ویس را از خسته رامین

(اس: بدز بررو) ۹- پ: اضافه دارد:

چو دایه دیدش آن تیر خجسته چنان در تخت ویسه در نشسته

۱۰- پ: سبک بر پای جست ۱۱- الذکل اس: مرآن را برد ۱۲- کل: همه

۱۳- اس: امید وصل ما زو کام دارد ۱۴- گک: این بیت و بیت آتی حذف شده است

۱۵- پ: بیت حذف شده است، گک: از این پس غم مخور و بادوست شادی کن

گهی بر رخ نهاد و گه به دل بر ^۱ گرامی تر مرا از دو جهان بین مرا از خستگی کردی تو رسته ^۲ که تا جاوید طوق گردنم باد	هزاران بوسه زد بر نام دلبر گهی ^۲ گفت ای خجسته تیر رامین [همه کس را کند زخم تو خسته رسولی ^۴ تواز آن دست و کف راد	۱۲۶پ ۱۷۸ک
چو سوفارت ز در نابسوده خداوندت بدان ترکش بودگش ^۶ درو صد تیر چون تو بیش دارم همه پیکانم از دل بر کشیدی	کنم پیکانت از یاقوت سوده [کنم از سینه ام سیمینه ^۵ ترکش دل از هجران رامین ^۷ ریش دارم ولیکن تا تو نزد من رسیدی	اس ۱۲۶ ۱۰۶ک
پيامی چون پیامت خوش ندیدم سپاه دیو اندیشه برو تاخت روا شد کام من یا ناروا شد بصد چاره بجستی مرمرا راه	جز از تو ^۸ تیر پیکان کش ندیدم چو رامین تیر پرتابش ^۹ بینداخت که تیر من کنون یارب ^{۱۰} کجاشد اگر ویسه شدی از حالم آگاه	۵۵
بده جان و مترس از هیچ دشمن بدان مینو کجا داریم امید ^{۱۱} که یابم سوی کام خویشتن راه به آتش تافته همچون دل من	به یزدان جهان و ماه و خورشید کزین دز ^{۱۲} برنگردم تا بدان گاه اگر دیوار او باشد ^{۱۳} از آهن [به گردش کنده ای ^{۱۴} پر زهر جان گیر سر دیوار او پر مار شیب ^{۱۶}	می ۲۴۵

۱- الذکل: گهی بر دل نهاد و گاه بر سر، اس: و گاه بر بر
 ۲- کل اک: بدو ۳-
 پ: بیت حذف شده است ۴- پ: درود ۵- اس: کنت از زر سرخ و سیم
 ۶- پ: بیت حذف شده است، اس: کنت از زر سرخ و سیم ترکش ۷- اک کل:
 هجران تو من ۸- الذکل اس: بجز تو ۹- اس: تیر بر بامش ۱۰- اک
 کل: کنون گوئی ۱۱- الذکل: که جانم دارد امید ۱۲- کل: در ۱۳- الذکل
 اس: بودی ۱۴- اس: بگردش کردم ۱۵- پ: بیت حذف شده است، اس: سوی
 مردم جهان پیوسته چون تیر ۱۶- پ: باشد، اس: شیدا ۱۷- پ: کزیشان خلق را
 آزار باشد، اس: جهان از زخم ایشان ناشکیبا

	[بدو در مردمش ^۱ همواره جادو	یکایک برق چنگک و کوه بازو ^۲]
۶۵	[دمان باد سموم از زهر ^۳ ایشان	میان باد زهر آلوده پیکان]
	دل ^۴ از مردی درو هم راه جستی	در و دیوار او در هم شکستی
	نترسیدی دلم زان مار جادو	به فر ^۵ کردگار و زور بازو
	برون آوردمی زو دلبرم را	زمانه سجده کردی ^۶ خنجرم را
	بیوسیدی دلیری هر دو دستم	ز بس که گردن گردان شکستم ^۷
۷۰	مرا تا جان شیرین یار باشد	وفای ویس ^۸ جستن کار باشد
	نترسم گر چه بینم یک ^۹ جهان مرد	همه دشمن چو شاهنشاه و چون زرد
	منم کیوان گر ایشانند سرکش	منم دریا گر ایشانند آتش
	ز یک تخمیم در ^{۱۰} هنگام گوهر	بداند هر کسی ^{۱۱} به را ^{۱۲} ز بدتر
	ازین سو ^{۱۳} مانده در اندیشه در ^{۱۴} رام	وزان سو ویس بسانو مانده در دام
۷۵	زبان از دوستداری رام گویان	روان از مهربانی رام جویان
	[بر آتش ^{۱۵} روی اندیشه همی شست	وصال دوست رادر چاره می جست] ^{۱۶}
	فسون گر دایه گفت ای جان مادر	ترا بخت است جفت و چرخ یاور
	[ز بخت آنکه اکنون وقت سرماست	جهان همواره چون بفسرده ریاست] ^{۱۷}
	کنون از دست سرمای زمستان ^{۱۸}	نشینند دیدبان در خانه لرزان ^{۱۹}
۸۰	نباشد پاسبان بر بام اکنون ^{۲۰}	دو بار آید به شب از خانه بیرون ^{۲۱}

۱- اس: بلزدر مردمان ۲- پ: این بیت و بیت آتی حذف شده است ۳- اس: از سهم ۴- ذکال اس: من ۵- پ: بفکر ۶- الذکل اس: بردی ۷- الذکل اس:

بیوسیدی دو دستم را دلیری زبس کزوی هنردیدی و شیری، گک: بیت حذف شده است ۸- اس: دوست ۹- الذکل: پیشم صد ۱۰- کل ذک: چون، اس: جز ۱۱- کل: نداند هیچ کس ۱۲- پ: بدرا ۱۳- الذکل: سر ۱۴- اس: اندیشگان ۱۵- اس: بدانش ۱۶- اس: وصال دوست را چاره همی جست، پ: بیت حذف شده است ۱۷- پ: بیت حذف شده است ۱۸- الذکل اس: زمانه ۱۹- الذکل اس: نشینند پاسبان در پاس خانه ۲۰- پ: اکنون بر بام ۲۱- پ: ز پیروزی بر آید مر ترا کام، کل: ز پیروزی بر آید هر دورا کام

اس ۱۳۷ ب

چو مرد پاسبانت^۱ نیست بر بام

نکو گردد همه کارت سرانجام

می ۲۴۶

کجا رامین درین نزدیکی ماست

اگر چه او ز تاریکی نه پیدا است

بسی بود او درین دز با شهنشاه^۲

همی داند که ما در دز کجاییم

نشسته در سرای پادشاییم

فلان تاوانه^۴ کاو را دل گشاده استدرش^۶ بگشا و پس آتش برافروزبه هر سنگی بر او داند دو صد راه^۳

دوان آید ز هامون سوی دیوار

کجا چون او ببیند روشنایی

سوی دیوار دز در بر نهاده است^۵

۱۳۷ ب

دوان آید ز هامون سوی دیوار

به شب بنمای رامین را یکی روز

بگفت این دایه آنگه همچنین^۸ کرددلش یابد از اندیشه رهایی^۷

چو رامین روشنایی دید و آتش

بدانست او که آن خانه کجاست^{۱۰}

بر آوردنش را آنگه کنم چار

چو زرین دید از آتش افسر کوه

نرفتی غرم پوینده در آن جای

به تنبل دیو را زیر نگین کرد

چنین باشد دل اندر مهربانی

ز آرز و وصل دیگر کیش گیرد^{۱۴}به پیش روشنایی ماه دلکش^۹وز آتش مهربانش را چه رایست^{۱۱}

دوان آمد ز هامون بر سر کوه

تو گفתי گشت پران مرغ را پای^{۱۲}نه از سختی بنالد نه زیانی^{۱۳}

غم عالم به جان خویش گیرد

چو شیر تندراروبه شمارد

سرایش^{۱۶} همچو دشت سوسن آید^{۱۷}چه پر از شیر نر بیند گلستان^{۱۸}چو سیر طاووس نر بیند گلستان^{۱۹}

اس ۱۳۸ ر

۱- الذکل : پاسبانش ۲- اس : بی شهنشاه ۳- کل اس : یکی راه ، اک : یکی ماه

۴- اک کل : ماوانه ۵- الذکل : سردیوار او بردر نهاده است ۶- اس کل : سرش

۷- ساک : این بیت و بیت آتی حذف شده است ۸- الذکل : ویس اینچنین ، اس : و پس

۹- الذکل : سرکش ۱۰- اس : آن کجاست ۱۱- پ : در آتش ، الذکل اس : ز آتش

دلربایش را چه رایست ۱۲- اک کل : پرشدهی مررام راپای ، اس : زبس تندی واز

بس شیب و بالای ۱۳- پ : گهی سودش بود گاهی زیانی ۱۴- پ :

چو راه وصل جانان پیش گیرد ، کل (اک ؟) : ز آرز وصل دیگر کیش گیرد

۱۵- پ : دراز ۱۶- پ : سرایش ۱۷- ساک کل : کاخ گلشن آرد ، باغ و گلین آرد ،

اس : شب تارش چو روز روشن آید ۱۸- اس : شستان ۱۹- (اک ؟) کل اس :

چو طاوسی که بیند در گلستان ، گد : بیت حذف شده است

الذکل ۱۰۷ ب
کل ۱۸۰

۱۸۵ج	چه کهسارش به پیش آید چه موی ^۲	چه دریا پیش او آید چه جوی ^۱	
	که گویی از جهان آمدش سیری ^۳	هوا او را دهد چندان دلیری	۱۰۵
۲۴۷می	ازیرا بر دل کس ^۴ داوری نیست	هوا را بهتر از دل مشتری نیست	
	چنان داند که چیزی یافت ارزان ^۵	هوا خرد ^۵ به آرام دل و جان	
	خرد زیرا هوا را کور خواند ^۶	هوا زشتی و نیکی را ^۶ نداند	
۱۲۷پ	نبودی هیچ زشتی را خریدار	اگر بودی هوا را نور ^۷ دیدار	
	بدیدش ویسه از بالای دیوار ^۸	چو رامین تنگ شد در پای دیوار	۱۰۵
	دو تو بر هم فکنده سخت محکم	چهل دیبای چینی بسته در هم	
	برو بر رفت رامین همچو شاهین ^۹	فرو هشتند بر ^{۱۱} دل خسته رامین	
	که ماه و زهره را با هم قران بود	چو بر دز رفت بام دز چنان بود	
	به يك باغ اندر آمد سوسن و گل	به يك جام اندر آمد شیر با مل	
	چو اندر هم سرشته مشک و عنبر	بهم آمیخته شد زر و گوهر	۱۱۰
۱۰۸۸ر اس ۱۳۸پ	تو گفستی عشق و خوبی بر هم آویخت ^{۱۵}	جهان ^{۱۳} نوش و گلابی در هم آمیخت ^{۱۴}	
	مه دی گشت چون هنگام گلشن	شب تیره درخشان گشت و ^{۱۶} روشن	
	دو بیجاده ^{۱۷} لب از بوسه بفرسود	دو عاشق را دل از ناله بیاسود	
۱۸۱کل	بیچسیده بهم چون سرو و شمشاد	دو دیبا روی چون فرخار و نوشاد ^{۱۸}	
	به سیمین دست جام ^{۱۹} زر گرفتند	بشادی هر دو در کاشانه رفتند	۱۱۵

- ۱- الذکل اس: چه يك جوی ۲- الذکل: چه کهساری برش چه ریگکتابوی ۳-
گد: بیت حذف شده است ۴- الذکل: دلی کش ۵- پ: حرم ۶- الذکل:
آسان، گد: بیت حذف شده است ۷- الذکل: نیکوئی ۸- الذکل: هوا زیرا
خرد را مهر خواند ۹- پ الذکل: روی، گد: بیت حذف شده است ۱۰- اس:
از بلاش دیدار ۱۱- اس: زی ۱۲- گد: شیر ۱۳- الذکل: چنان
۱۴- الذکل: آویخت ۱۵- الذکل: آمیخت، گد: بیت حذف شده است ۱۶- اس:
زرویش گشت ۱۷- الذکل اس: دویدل را ۱۸- کل: دوزیا رخ چو فرخار و چو
نوشاد، گد: بیت حذف شده است ۱۹- کل: جام دست

	بیفگندند بار فرقت از دوش	
	گهی مرجان ^۲ به بوسه شاد ^۳ کردند	
	گهی رامین بگفتی زاری خویش	
	گهی ویسه بگفتی آن همه بد	می ۲۴۸
۱۲۵	شب دی ماه و گیتی در سیاهی	
	سه گونه آتش از سه جای رخشان	۱۲۸۲ ر
	یکی آتش از آتشگاه خانه	
	دگر ^۹ آتش ز جام می فروزان ^{۱۰}	۱۸۶ ص
	سیم آتش ز روی ویس و رامین	
	سه یار پاک ^{۱۲} دل با هم نشسته	
	نه ^{۱۴} بیم آنکه دشمن گردد آگاه	۱۳۹ س ر
	نه ^{۱۶} بیم آنکه روزی ^{۱۷} دور گردند	
	شبی چونان، به از عمری نه چونان	
	چو رامین روی ویس ^{۱۸} دلستان دید	
	سرودی گفت خوش بر رود طنبور	۱۰۸۱ پ
	چه باشد عاشقا گز رنج دیدی	
	به آسانی نیابی شادکامی	
	به هجر دوست گز دریا بریدی	
	ز می دادند کشت عشق را نوش ^۱	
	گهی حال گذشته یاد کردند	
	ز درد عشق ^۴ وهم بیماری خویش ^۵	
	که با او کرد شاهنشاه موبد	
۱۲۵	چو ^۶ دیوی گشته از مه تا به ماهی	
	به خانه در ^۷ گل افشان بود ازیشان	
	چو سرو بسدین او را زبانه ^۸	
	نشاط او چو بخت نیک روزان	
	نشان ^{۱۱} دود آتش زلف مشکین	
۱۲۵	در کاشانها چون ^{۱۳} سنگ بسته	
	نشاط و عیش را ^{۱۵} بسته شود راه	
	ز روی یکدگر مهجور گردند	
	چه خوش بود اندر آن شب و وصل ایشان!	
	به کام خویش هنگام چنان دید	
۱۳۵	به آوازی که بر کنندی دل حور:	
	بلا بردی ^{۱۹} و ناکامی کشیدی	
	به بی رنجی نیابی نیکنامی	
	ز وصل دوست بر گوهر رسیدی ^{۲۰}	

۱- گز: بیت حذف شده است ۲- الذکل: برجان ۳- پ: راد ۴- الذکل: خویش ۵- گز: این بیت و بیت آتی حذف شده است ۶- کل اس: چه ۷- الذکل: بجان اندر ۸- کل: زمانه ۹- الذکل: یکی، اس: دوم ۱۰- کل: فروشان ۱۱- الذکل اس: بسان ۱۲- الذکل: نیک ۱۳- الذکل اس: کاشانه همچون ۱۴- کل: ز ۱۵- الذکل اس: کام را ۱۶- کل: ز ۱۷- پ اس: فردا ۱۸- پ: وصل ۱۹- الذکل اس: بلا دیدی ۲۰- الذکل: کنون خوشتر کهزی وصلش رسیدی، الذکل: پس از بیت آتی

	دلا گر در جدایی رنج بردی	۱۳۵
	ترا ^۱ گفتم بجا آور صبوری	
۱۸۲ کل	چنان چون ^۲ تیره شب را عاقبت روز	
۲۴۹ می	ز وصلت بیش باشد ^۳ شادمانی	
۶۱۲۸ پ	چو کام دل بیابی بیش نازی ^۴	
	بهشتی گشته با حوران نشسته	
	به دی مه از رخانت گلشانست ^۵	۱۴۰
۶۱۳۹ اس	مه تابان به مهرم سر در آورد	
	ازیرا شد جهان ^۶ با من وفادار	
	به یاد دوست پر می کرد ساغر	
	چو شمشاد روان از جای برجست	
	وفادار و وفاجوی و وفا بین	۱۴۵
	دو چشم را فزون از روشنایی	
۱۸۷ ج۵	که دارد مردم گیتی به خورشید	
	وفاداریش را باشم پرستار	
۱۰۹۹ ک	شود نوش روان و داروی دل	
	ز رامین جام را ^۷ صد ^۸ بوسه در پی	۱۵۰
	به نقل از بوسگان شکر چشیدی ^۹	
	به مشکین زلف جانان لب ستردن	
	چه خوش باشد به خلوت باده خوردن	

۱- پ: زوصل دوست ۲- پ الکل: همی ۳- کل: انجام ۴- پ-اس: چو باشد، گک: بیت حذف شده است ۵- الکل: یابی ۶- الکل: شادی ۷- الکل: رادی، گک: بیت حذف شده است ۸- الکل: زویسه ۹- الکل: رخانت گلستان است، گک: بیت حذف شده است ۱۰- پ: چنین ۱۱- الکل: جام زرین داشت ۱۲- پ: بگفت این پر عشق گرد رامین، الکل د: بگفت این باده یاد شاه رامین ۱۳- الکل: بدو ۱۴- الکل: نقل با، د: نقل را ۱۵- اس: سه ۱۶- الکل د: کشیدند ۱۷- الکل د: مزیدند، گک: بیت حذف شده است

	چومی خوردی لبش زی خود کشیدی	
	گهی مستان غنودی در بر یار	
۱۵۵	بدین سان بود نه مه پیش رامین	{ ۱۲۹ پ ۲۵۰ می اس ۱۴۰ ر
	عقیقش آوریدی گنج مستی	
	عقیق از جام زرین گشته رخشان	
	به شادی بود هر شب تا سحرگاه	
	سحر گاهان بجستندی از آرام	۱۸۳ کل
۱۶۰	چو ویسه جام باده ^۷ بر گرفتی	
	می خون رنگ ^۹ بزداید ز دل زنگ	
	هوا دردست و می درمان دردست	
	گراندهست می انده ربایست ^{۱۱}	
	کجا انده بود انده سوزست	
۱۶۵	مرا امروز دولت پایدارست	
	گهی هستم میان سوسن و گل	
	لبم را شکر میگون شکارست	
	ز دولت هست بوم ^{۱۳} سخت شاطر	
	من آن بازم که پروازم بلندست	۱۰۹ ک ب
	تذرو و کبگ نپسندم که گیرم	
۱۷۰	نشاط من چو شیرچنگ ^{۱۵} روین	{ ۱۸۸ پ اس ۱۴۰ ب

۱- د : پس از می ۲- اس : بسی شکر ز میگون لب ۳- تا : پس از
میگون نبی شکرگزیدی، گد : بیت حذف شده است ۴- اک کل : بیت حذف شده
است ۵- اس : بریدی ۶- الاکل : بریدی رنج هستی، گد : این بیت و بیت آتی
حذف شده است ۷- الاکل : جام پر می ۸- اس : درگرفتی ۹- پ : خوش
رنگ، اس : گلرنگ، کل : چون رنگ ۱۰- تب : هوا ۱۱- د تا تب : زدايست
۱۲- پ : مستم ۱۳- الاکل : مست بودم ۱۴- گد : بیت حذف شده است
۱۵- اک کل : چنگ شير

ب۱۲۹	نهادم پای در بازار ^۱ رامش ^۲	فرو کردم ز سر افسار دانش	
می ۲۵۱	نباشد ساعتی آسوده کام ^۳	نباشد ساعتی بی کار جامم	
	گل و مشک و شکر بینم ^۵ به خروار	همه سال از رخ و زلف و لب یار ^۴	
	نخواهم مشک با خوش بوی مویش	نخواهم باغ ^۶ با رخشنده رویش	۱۷۵
	که در وی حور با من همنشینست	مرا این جای فردوس برینست	
	چرا پس می نگیرم گاه و بیگاه	ندیمم خور ^۷ گشت و ساقیم ماه	
	به گفتاری بسی خوشتر ^۸ ز شکر	پس آنگه گفت با ویس سمنبر	
	چورویت لعل و چون وصلت همایون	بیار ای ماه جام نوش گلگون	
	نه نیکوتر ز رویت نو بهاری	نه خوشتر زین بودمان روزگاری	۱۸۰
	به روز خرمی خرم نباشیم ^۹	بهانه چیست گر بی غم نباشیم	
کل ۱۸۴	که فردا هر چه باشد خود ببینیم ^{۱۰}	بیا تا ما کنون خرم نشینیم	
	که هر گز باز ناید روز امروز ^{۱۱}	بیا تا بهره برداریم ازین روز	
	نه من خواهم ز عشق ^{۱۲} تو رهایی	نه تو خواهی ز روی من جدایی	
	چنین باید ^{۱۴} نشاط و زندگانی ^{۱۵}	چنین باید ^{۱۳} وفا و مهربانی	۱۸۵
اس ۱۴۱	ببینم آنچه او راندست ناچار	اگر بخشش چنین ^{۱۶} راندست دادار	
	مرا بیمار در گرگان بماندند ^{۱۸}	ترا در بند و در زندان نشانند ^{۱۷}	
	مرا بر آسمان بنشانند با تو	چو یزدان بخشش من ^{۱۹} راند با تو	
	که یاور نیستش در هیچ کاری	که داند کرد این جز ^{۲۰} کردگاری	

{
پ ۱۲۰
ک ۱۱۰
ار

۱- الکل اس د: دریای ۲- پ: دانش، گد: دو بیت حذف شده است ۳- کل: در
بیت مصرعها قلب است ۴- ال کل: از لب و زلف و رخ یار، گد: هر روز از رخ و زلف
یار ۵- کل: پیشم ۶- پ: ماه ۷- پ ال کل اس: حور ۸- الکل
اس: بگفتاری که خوشتر بد ۹- الکل: بیت حذف شده است ۱۰- گد:
بیت حذف شده است ۱۱- پ: این چنین روز ۱۲- ال کل: ز پیش تو ۱۳-
پ: باشد ۱۴- پ: باشد ۱۵- ال کل: نشاط و شادمانی ۱۶- اس: جز
این ۱۷- پ: نشانند ۱۸- پ: نمانند ۱۹- پ: ما ۲۰- الکل:
کرد جز آن

- ۱۹۰ به شادی و به رامش گاه و بیگاه
در آسایش همان رنجور^۱ بودند
نبایست هیچ چیزی شان ز بیرون
بکنند از جگر خار جدایی
نه ویسه سیرگشت از ناز و کامش
- ۱۹۵ بجز خوردن ندانستند و خفتن
نشاط مهر در دل باده در سر
به می پرورده شاخ زندگانی
سرخم با سر توبه شکسته
ز گیتی کار ایشان راز گشته^۶
- ۲۰۰ مگر در مرو زرین گیس^۷ خاقان
به پیکر^۸ مهتر خوبان کشور
دلش استاد گشته جادوی را
که لاله^{۱۰} بشکفانیدی ز فولاد
برفت اندر سرای و^{۱۲} گلشن شاه
- ۲۰۵ به رود دجله^{۱۳} روی خویش را شست
نه مغزش^{۱۴} یافت مهر انگیز^{۱۵} بویش
چو دیوانه به هر کنجی^{۱۶} دوان بود
چو راه خستگان راهش پر از خون
- وزان پس همچنین ماندند^۱ نه ماه
گهی مست و گهی مخمور بودند
نهاده خوردنی صد ساله افزون
بدیدند از همه کامی^۳ روایی
نه دل بگرفت رامین را ز رامش
دو تن در مهربانی همچو یک تن
گهی می در کف و گه دوست در بر
به رامش برده گوی مهربانی
در دز با در^۴ اندوه^۵ بسته
سه کس در خر می انباز گشته
ندانست هیچ دشمن راز ایشان
به گوهر دختر خاقان مهتر
رخش خورشید گشته نیکوی را
چنان در جادوی او بود^۹ استاد
چو رامین باز مرو آمد ز ناگاه^{۱۱}
غریوان از همه سو ویس را جست
نه چشمش دید جان افزای رویش
به یاد ویس گریبان و نوان بود
پس آنگه زود رفت از مرو بیرون
- ۲۵۲ می
- ۱۸۹ مح
- اس ۱۴۱ ب
- کل ۱۸۵
- پ ۱۳۰ پ

۱ - الذکل اس : بودند ۲ - الذکل : همی رنجور ، اس : زترس و رنج و انده دور
۳ - پ : کاری ، اس : کام و روانی ۴ - الذکل : بادرا ۵ - اس : بادا نده را ۶ -
گد الذکل : بیت حذف شده است ۷ - الذکل اس : زرین کیش ۸ - الذکل :
بخویی ۹ - الذکل : گشته بد ، اس : کردن بد ۱۰ - الذکل اس : کسوسن ۱۱ -
الذکل : بازمی آمد از آن راه ۱۲ - الذکل اس : بگشت تا نلد سرا و ۱۳ - پ : بخون
دیده ۱۴ - اس : نه مهرش ۱۵ - الذکل : روح افزای ۱۶ - اس : سویی

۱۱۰هـ ک }
۲۵۲ می

عنان بر تافت از راه ییابان
پلنگی بود گنتی جفت^۱ جویان
نشیبش را کشیده بن^۲ به قارون
چنان^۳ دشتی که با وی بادیه باغ
گهی رامین چو یوسف بود در چاه
همی دانست زرین گیس^۴ جادو
به یاد ویس گریان و نوانست
گرفته راه صعب و دور در پیش

۲۱۰

۲۱۵

۱۳۲ اس }
۱۹۰ هـ

آمدن شاه موبد از روم و رفتن به دز اشکفت دیوان

نزد ویس^{۱۰}

چو شاه اندر سفر پیروزگرگشت
سراسر ارمن و اران گرفته
شهانس زیر دست و او^{۱۲} زبر دست
سپهرش جای تاج و جای پیکر
ز تاجش رخنه دیده روی^{۱۶} گردون

به پیروزی و کام خویش برگشت
چو باژ از قیصر و خاقان گرفته^{۱۱}
هم از شاهی هم از شادی^{۱۳} شده مست^{۱۴}
زمینش جای تخت^{۱۵} و جای لشکر
ز رختش کوه گشته روی هامون

۱۳۱ پ

۵

۱- الك كل : راه ، اس : جنگ
اس : پس از بیت آتی ۴- الاكل : چه آن ۵- الاكل : چه آن ۶- الك كل :
زرین کیش ۷- اس : این بیت حذف شده است ۸- اس : کوه و در روانست ، گک :
این بیت و بیت آتی حذف شده است ۹- اس : ییابد راه و یابد دلبر خویش ، گک : اضافه
دارد : و در دل خویش این را بیاد آوردتا برای موبد نقل کند ۱۰- الك كل : باز آمدن
شاه موبد از روم بخراسان ، اس : گفتار اندر آمدن شاه موبد از روم و جستن رامین ، گک : آگاهی
یافتن موبد از دیدار ویس و رامین بهم ۱۱- پ اس :
سراسر ارمن و اران برفته نوا و باژ از قیصر گرفته
۱۲- الك كل : شده او زیر دست و این ۱۳- الاكل : هم از شادی هم از شاهی
۱۴- گک : بیت حذف شده است ۱۵- الاكل اس : رخت ۱۶- اس : چرخ ، الك كل :
گشته روی

- ز بخت خویش دیده روشنایی
 ۲۵۴ می زهر شاهی و هر کشور خدایی
 به بند آورده^۳ شاهان جهان را
 ۱۸۶ کل چو شاهنشاه شد در مرو خرم
 کجا گفتمار زرین گیس^۵ بشنود
 ۱۱۱۱ ک ز کین دل همی جوشید^۶ بر جای
 نقیسان را به سالاران فرستاد
 پس آنکه کوس غران شد به درگاه
 تبیره بر در خسرو^۸ فغان کرد
 ۱۴۲ پ همیدون نای روین شد غریوان
 همی دانست گفتی حال رامین
 شه شاهان همی شد کین گرفته
 سپاهش^{۱۲} نیمی از ره نارسیده
 دگر نیمه کمرها ناگشاده
 به ناکامی همه با وی برفتند
 ۱۹۱ مع یکی گفتی که ره مان ناتمامست
 یکی گفتی همیشه راهواریم^{۱۴} ۱۳۱ پ
 یکی گفتی که شه را ویس بدتر
 همی شد شاه با لشکر شتابان
 ۲۵۵ می به راه اندر چو دیوی گرد لشکر

۱- الذکل: ز درگاهش ۲- الذکل اس: بانوایی ۳- الذکل اس: پدید آورد
 ۴- ذک: بیت حذف شده است ۵- الذکل اس: زرین کیش ۶- الذکل اس: چون
 شیر ۷- الذکل: زمانی بود، اس: زمانی ماند ۸- اس: جنده ۹- کل:
 شاهان ۱۰- کل: رویاه ۱۱- اس: اضافه دارد عنوان: رفتن شاه موبد بنز
 اشکفت دیوان ۱۲- پ: سپاهی ۱۳- الذ: بیت حذف شده است ۱۴-
 کل: راه داریم ۱۵- پ: بیجان

<p>سبه ابری بدید از لشکر و گرد همی آید^۲ به پیروزی شهنشاه چنان کاند در درختان او فتد باد</p>	<p>ز دیده دیدبان از دز^۱ نگه کرد سپهبد زرد را گفتند ناگاه خروش و بانگ و غلغل در دز افتاد</p>	س ۱۴۳	۳۵
<p>به درگاهش در^۳ آمد شاه موید دو چشم از کین دل کرده چو آتش^۴ تو گفستی لاله باد سرد را دید^۵</p>	<p>پذیره ناشده او را سپهبد شتابان تر به راه^۴ از تیر آرش^۵ چو بر درگاه روی زرد را دید</p>	کل ۱۸۷	
<p>بدو گفت ای دلَم را بدترین درد رهاناد از شما هر دو برادر بود با سگ وفا و با شمانه</p>	<p>ز کین زرد روی اندر هم آورد مرا اندر جهان دادار داور به هنگام وفاسگ از شما به</p>	ک ۱۱۱	
<p>ندانم کز کدام اختر سرشتند^۸ یکی از ابلهی با خر برابر چگونه ویس را از رام پایی</p>	<p>شمارا چون همی گوهر سرشتند یکی در جادوی با دیو همبر^۹ تو با گاوان به گه پای سزایی^{۱۰}</p>		۳۵
<p>چو^{۱۱} گاوی را به دزداری گزینم درون رامین به کام دل نشسته به کار من بسی تیمار خوردی^{۱۵}</p>	<p>سزاوارم به هر دردی که بینم تو از^{۱۲} بیرون نشسته در^{۱۳} بیسته تو پنداری که کاری نیک^{۱۴} کردی</p>	پ ۱۳۲	۴۵
<p>کسه رامین بر تو می خندد نهانی به خانه او نشسته شاد خواران^{۱۲} به چون تو کس دریغ آید چنین گاه</p>	<p>ز نادانی که هستی می ندانی^{۱۶} تو از بیرون نشسته بانگ داران جهان آگاه گشته تو نه آگاه</p>	می ۲۵۶	

۱- کل اک: بدیده دیده بان اندر، اس: ز دیده دیده بان در ۲- اس: کمی آید ۳-
الکل: اس: بدرگاه دز ۴- کل: زراه، اس: شتابان شدبراه ۵- پ: سرکش
۶- کل: دو چشم از کین دل کرده جوابش ۷- گک: بیت حذف شده است ۸- کل:
شکستند ۹- کل: همسر ۱۰- کل: تو گاوان را بکه پای سزایی، اک: بیت
حذف شده است، اس: باری سزایی ۱۱- کل: که ۱۲- پ: در ۱۳-
کل: دل ۱۴- اس: کاری خوب ۱۵- الکل: بیت حذف شده است ۱۶-
کل: که بینی خود ندانی، اس: هستی خود ۱۷- اک: کل: وی اندر خانه خفته مست
و شادان، اس: درون رامین نشسته شادخواران

	سپهبد زرد گفت ای شاه فرخ	اس ۱۴۳ ب	
۴۵	مده در خویشان راه اهرمن را ز نیکی و بدی گفتن توانی شهان دانسد باز ماده از نور ^۲ نترسند و بگویند آنچه خواهند که یارد مر ترا گفتن چنین نیست ^۳ مرا در وی نبوده هیچ راهی چه دانم کاوچه کرد و تو چه کردی جهانی را به پروازی بدرید ^۴ بدین درهای ^۵ بسته چون در آمد بدو بر ^۶ گرد یکساله نشسته ^۷ درو بند ^۸ آهنین و مهر زرین به هر بامی نشسته پاسبانان چنین درها گشادن چون توانست گشاید بندهای بسته چونین ^۹ دگر ره مهر تو چون بر نهادند ^{۱۰} خرد را کن درین اندیشه داور ^{۱۱} خرد او را به يك جو بر نسجد ز بند در بهانه چند جویی ^{۱۲}	مکن غمگین به یافه خویشان را تو شاهی آنچه دانی یا ندانی مثل شدد در زبان ^۱ هفت کشور کجا شاهان جهان را پیشگاهند اگر چه آنچه تو گفتی یقین نیست ^۲ تو بر جانم همی بندی گناهی تو رامین را ز پیش من ببردی نه مرغی بود کز پیشت ^۳ بپرید نه تیری بد بدین دز چون ^۴ بر آمد بین مهرت بدین درهای بسته دزی کش کوه سنگین باره روین به هر راهی نشسته دیدبانان اگر رامین هزاران چاره دانست کرا باور فتد ^۵ هرگز که رامین گر این درهای بسته برگشادند مکن شاهها چنین گفتار باور مگو چیزی که در دانش نگنجد شهنشه گفت زردا چند گویی	ص ۱۹۲ ک ۱۱۲ کل ۱۸۸ پ ۱۳۲ س ۱۴۴ می ۲۵۷

۱- الکل: زمان ۲- گک: این بیت و آتی حذف شده است ۳- کل: اگرچه آنچه گفته نه چنین است، اک: گفتی نه چنین است ۴- الکل: نه این است ۵- اک: پیشم ۶- الکل: بیوئید ۷- الکل: نه پیری بد که بر این دز ۸- کل: بدین دزهای ۹- اس: برایشان ۱۰- الکل: بت حذف شده است ۱۱- کل: دویند ۱۲- الکل: اس: کند ۱۳- الکل: اس: چنین، گک: بیت حذف شده است ۱۴- پ: دگر ره مهر بسته چون نهادند ۱۵- الکل: یاور ۱۶- الکل: بر این راه از ندانی چندپوئی

<p>چو تو با او ^۲ نکردي ^۳ هوشیاری بسی بهتر ز قفل و بند ^۴ بسیار شهاب او را نگهبان کرد. یزدان سپرده جای خویشتر با بدخواه ^۵ که بی شلوار خود ^۶ شلوار بندست که بی شلوار ازو نایدت پوشش</p>	<p>چه سود ^۱ از بندسخت و استواری به دزها بر نگهبانان هشیار اگر چه هست والا چرخ گردان بیستی ^۵ خانه را از پیش ^۶ درگاه چه سود این بند اگر چه دل پسندست ^۸ چه بندی بند شلوارت به کوشش</p>	۶۵
<p>که چون تو سست رایبی را ^{۱۰} سپردم سراسر ننگ من کردی بدین حال ^{۱۱} سیه کردی درو دیوارش از ننگ کلید درگه ^{۱۳} از موزه بر آورد که نه زین بند سود آمد نه زین جای ^{۱۵} شنید آواز گفتار شهنشاہ</p>	<p>چه سود از در بیستم مهر کردم هر آن ^{۱۱} نامی که من کردم به یک سال سرایبی بود نامم بوستان رنگ چو لختی دل گرانی کرد بازرد بدو افگند گفتا بند بگشای ^{۱۴} شده از جرس ^{۱۶} درها دایه آگاه</p>	۷۰
<p>ز شاهنشہ مرو را آگهی داد ز خاور سر بر آورد اختر بد ز کوه کین در آمد سیل تیمار که باوی جادوی را کند بینی ^{۱۷} که بادودش جهان را شب بود روز ^{۱۸} فرو هشتند رامین را به دیوار</p>	<p>به پیش ویس بانو تاخت چون باد بدو گفت اینک آمد شاه موبد از ابر غم جهان شد برق آزار هم اکنون ازدهایی تند بینی هم اکنون آتشی بینی جهان سوز چو درماندند ویس و دایه از چار</p>	۷۵
		۸۰

۱- اس : بود ۲- کل اس : با آن ۳- اس : بکردی ۴- الکل اس : بند و قفل ۵- اس : بیستم ۶- الکل : بیستی خانه را ازخانه ۷- الکل : زپس درپیش بودت رخنه و راه (الک : بودن) اس : زپس ده جای بودش رخنه و راه : گک : بیت حذف شده است ۸- الکل : بند سخت دل پسندت ۹- الکل : بد ۱۰- الکل : مست را راهی ۱۱- الکل : بهر ۱۲- اس : سراسر ننگ کردی تو بدین حال ۱۳- کل : دز که ۱۴- اس : بردار ۱۵- الکل : نه چندین بند سود آمد در این جای، اس : که ز این نه سودت آید هیچ نه چار ۱۶- الک : شد از جاسوس، اس : آواز، پ : بیت حذف شده است ۱۷- گک : این بیت و بیت آتی حذف شده است ۱۸- کل : بیت حذف شده است

مع ۱۹۳

الک ۱۱۲
پ ۱۳۳

اس ۱۴۴ پ

کل ۱۸۹

می ۲۵۸

بشد رامین دوان بر کوه چون غرم
 خروشان بیدل و بی صبر و بی جفت
 چه خواهی ای قضا^۱ از من چه خواهی
 همی خواهی^۲ که با بختم ستیزی
 گهی جان مرا سختی نمایی
 چو تیرانداز شد گشت زمانه
 قرارم چون شکسته کاروانیست
 بدم برگاه دی چون شهر یاران
 [دو چشمم ابر بارندست بر کوه
 بنالم تا ز پیشم^۳ بترکد سنگ^۴
 بنالد کبگ با من گاه شبگیر
 نباشد با خروشم^۵ رعد همبر
 نباشد با دو چشمم ابر همتا
 [مرا دل بود و دلبر هر دو در بر
 چنان کاری بدین خوبی چنین گشت
 بهاران بود آن خوش روزگارم^۶
 چو رامین رفت لختی بر سر کوه
 غم هجران و یاد دلربایش

اس ۱۴۵ر

پ ۱۳۳ب

ک ۱۱۳ر

ح ۱۹۴

روانش پر نهیب و دل پر از گرم
 دوان در کوهها با دل همی گفت
 که کارم را نیاری^۱ جز تباهی
 به تیغ هجر خون من بریزی
 گهی عیش مرا تلخی فزایی^۲
 فراقش تیر و جان من نشانه
 روانم چون کشفته^۳ دودمانیست^۴
 کنون گرمی شدم بر کوهساران
 فتاده بردلم صد گونه اندوه^۵
 بگریم تا شود سنگ^۶ ارغوان رنگ
 تو گویی کبگ بم گشتست و من زیر^۷
 که آن از دود^۸ خیزد این از آذر
 که آن قطره است و این آشفته دریا^۹
 کنون نه دل بماندستم نه دلبر^{۱۰}
 تو گویی آسمان من زمین گشت
 نیابم بیش در گیتی قرارم^{۱۱}
 دو چشم از گریه چون میخ از بر کوه
 فرو بستند^{۱۲} گویی^{۱۳} هر دو پایش

۸۵

۹۰

۹۵

۱- گک: دل ۲- اذک کل: نخواهی ۳- اذک کل: همی دانم، اس: همین دانی
 ۴- اذک کل اس: نمایی ۵- اذک اس: شکفته ۶- کل: خاندانیست، اذک: ناردانیست،
 گک: شهریست ۷- پ: بیت حذف شده است ۸- کل: به پیشم ۹- اس: بنالم
 تا بگرید پیش من سنگ ۱۰- پ: برف ۱۱- گک: بیت حذف شده است ۱۲-
 اس: بر غریوم ۱۳- گک: از باد، پ: بیت حذف شده است ۱۴- اذک: بیت حذف
 شده است ۱۵- پ: این بیت و بیت آتی حذف شده است ۱۶- پ اس: روزگاران
 ۱۷- پ اس: نباید دیر در گیتی بهاران ۱۸- اس: فرو بست ۱۹- کل: گفتی

	نبودش هیچ چاره جز نشستن ^۱	زمانی بر دل و دلبر گریستن
۱۰۰	[کجا چون دیده ریزد اشک بسیار	گشاده گردد از دل ابر تیمار] ^۲
	[نه بینی کابر پیوسته بر آید	چو باران زو بیارد بر گشاید]
	به هر جایی که بنشست آن وفاجوی	همی راند از سرشک دیدگان جوی
	به تنهایی سخنهايي ^۳ سرايان	که گویند آن سخن مهر آزمایان:
	همانا دلبرا حالم ندانی	که چون تلخست بی تو زندگانی
۱۰۵	چنانم در فراق ای دلارام	که بر من می بگرید کبک در دام ^۴
	که زیرا ^۵ مستمند و دل فگارم	وز احوال ^۶ تو آگاهی ندارم
	ندانم چه ^۷ نهیب آمد به رویت	چه سختی دید جان مهر جویت
	مرا شاید ^۸ که باشد درد و آزار	مبادا مرا ترا خود هیچ تیمار ^۹
	فدای روی خوبت ^{۱۰} باد جانم	فدای من ^{۱۱} سراسر دشمنانم
۱۱۰	[مرا با جان برابر گشت مهرت	که بر جانم نگاریده ست چهرت] ^{۱۲}
	اگر خوبیت يك يك بر شمارم	سر آید زان ^{۱۳} شمردن روزگارم
	اگر گریم مرا گریه سزا شد	که چونان خوب رو از من جدا شد ^{۱۴}
	به صد لابه همی خواهم ز دادار	بمانم ^{۱۵} تا ترا بینم دگر بار
	ولیکن چون ز تو تنها بمانم	نپندارم که تا فردا بمانم ^{۱۶}
۱۱۵	چو ویس دلبر از رامین جدا ماند ^{۱۷}	تو گویی ^{۱۸} در دهان ازدها ماند ^{۱۹}
	چو دیوانه دوید اندر ^{۲۰} شبستان	زنان دو دست سیمین بر گلستان ^{۲۱}

۱- اس: نبودش چاره جز با غم نشستن ۲- پ: این بیت و بیت آتی حذف شده است

۳- اس: بر آن که بد ۴- گ: این بیت و بیت آتی حذف شده است ۵- کل اک

اس: ازیرا ۶- الذکل اس: که از حال ۷- الذکل: چون ۸- اس: مرا باید

۹- الذکل اس: ترا هرگز مبادا هیچ تیمار ۱۰- اس: جانان ۱۱- الذکل اس:

تو ۱۲- پ: بیت حذف شده است، اس: نگارنده است ۱۳- الذکل اس: درد

۱۴- الذکل اس: که چندان خوبی از چشمم جدا شد ۱۵- اس: که مانم ۱۶-

الذکل: اضافه دارد عنوان: گریختن رامین از دزد و زدن شاه موبد و یس را ۱۷- الذکل

اس: شد ۱۸- اس: گفنی ۱۹- الذکل اس: شد ۲۰- الذکل: دوان گرد

۲۱- الذکل: دوستان

اس ۱۴۶ر

کل ۱۹۱

می ۲۶۰

مح ۱۹۵

پ ۱۳۴ب

گه از روی نگارین گل همی کند
 جهان پر مشك و عنبر شد ز مویش^۳
 چو از دل بر کشیدی آذرین هو^۶
 دز اشکفتش شدی مانند^۸ مجمر
 همی زد مشت بر سینه^{۱۰} بی آزر
 دلش بسد همچو تفته آهن و روی
 هم از دیده رونده سیل گوهر
 زمین چون آسمان گشته ازیشان
 ز تن برکنده زربفت بهاری
 دلش پر درد گشته روی پر گرد
 همه تیمارش از بهر دلارام
 چو آمد شاه موبد در^{۱۵} شبستان
 چهل تا جامه وشی و بیرم^{۱۷}
 به پیش ویس بانو اوفتساده
 نهان گشته ز شاهنشاه دایه^{۱۹}
 به خاک اندر^{۲۱} نشسته ویس بانو

گه از زلف^۱ سیه سنبل همی کند^۲
 هوا پر دود و آذر^۴ شد ز هویش^۵
 روان^۲ از سر بکنندی عنبرین مو
 درو آتش ز مشك و هم ز عنبر^۹
 همی راند از مژه خونابه^{۱۱} گرم^{۱۲}
 که گاه کوفتن آتش جهد زوی
 هم از گردن گسسته عقد زیور^{۱۳}
 برو گوهر چسو کوبهای رخشان
 سیه پوشید جامه سوکواری
 نه از موبدش یاد آمد نه از زرد
 کجا زو دور^{۱۴} شد ناگاه و ناکام
 بدیدش کنده روی چون^{۱۶} گلستان
 بسان رشته درهم بسته محکم
 هنوز از وی گرهها نا گشاده^{۱۸}
 که خود پتیاره را او بود مسایه^{۲۰}
 دریده جامه و خاییده بازو^{۲۲}

- ۱- الذکل: مشك ۲- الذکل: پراگند ۳- اک کل: بویش ۴- اس: آتش
 ۵- الذکل: مویش ۶- اس: آتشین هوی موی ۷- الذکل اس: همان
 ۸- الذکل: دزاشکفت گیتی همچو: اس: دزاشکفت گشته همچو ۹- اک کل اس:
 دروهم آتش وهم عود و عنبر (اس: هم مشك و عنبر) ۱۰- الذکل اس: همی زد
 دسترا بردل (اس: بربر) ۱۱- گت: فرات ۱۲- اک کل: پس از بیت آتی
 ۱۳- پ: گوهر، الذکل اس: اضافه دارد:
 ز درد دل همی غلطید در خاک دورخ دیبای چین گسترده بر خاک
 ۱۴- کل: درد ۱۵- پ: از ۱۶- اک کل اس: بدید آن روی چون کنده
 ۱۷- الذکل اس: ملحم ۱۸- اک: این بیت وهشت بیت آتی حذف شده است ۱۹-
 کل: موبد ۲۰- اس: او را بود مایه، کل: را او بود دایه ۲۱- اس: بخانه در
 ۲۲- کل: خوابنده آهو

۱۲۰

۱۲۵

۱۳۰

۱۳۵	شهنشه گفت ویسا دیوزادا نه از مردم بترسی نه ز یزدان فسوس آید ^۴ ترا اندرز و پندم ^۵ نگویی تا چه باید کرد با تو زبس کت هست در سر رنگ و افسون اگر بر چرخ با این عادت گست ^۶	کمندین گیسوان از سر بکنده همه خاک زمین بر سر فشانده پرندین جامه‌ها از بر فگنده زدو نرگس دو رود خون دوانده ^۱ که نفرین دو گیتی بر تو ^۲ بادا نه نیز از بند بشکوهی و زندان ^۳ چو خوار آید ^۴ ترا زندان و بندم بجز کشتن چه شاید کرد برگو چه کوه و دز ترا چه دشت و هامون شوی ^۸ گردد ستاره با تو همدست ^۹
۱۴۰	ترا نه زخم دارد سود و نه بند ترا زین پیش بسیار آزمودم نه از پاداش من رامش پذیری مگر گرگی ^{۱۰} همه کس را زیانکار ز منظر همچو گوهر با کمالی ^{۱۱}	نه زنهار و نه یمان و نه سوگند چه پاداش و چه پادافره نمودم نه از پادافره‌م پرهیز گیری مگر ^{۱۱} دیوی ز نیکی گشته بیزار ز مخبر همچو بشکسته سفالی ^{۱۳}
۱۴۵	بخوبی و لطیفی چون روانی دریغ این صورت و دیدار نیکو بسی کردم به دل با تو مدارا مکن ویسا مرا چندین میازار ز نادانی بکشتی تخم زشتی	ز غدر و بی وفایی چون جهانی بیالوده به چندین گونه آهو بسی گفتم نهان و آشکارا که آزارم هلاکت آورد بار به بار آمد کنسون تخمی که کشتی اگرچه تونی ^{۱۴} اجزماه و خورشید ^{۱۵}
۱۵۰	ندارم بیش ازین در مهرت امید	

۱-کل: دو جوی خون برانده ، اس: دورود خون برانده ۳-کل: با تو ۳-کل:
 نه از بندم شکوهی نه ز زندان، گن: خرد از جان و شرم از چشمان تو دور است ۴-کل اس:
 آمد ۵-پ: خود روز پندم، کل: افسون و پندم ۶-کل: چه جور آمد
 ۷-الکل: عاده کت هست، پ: عادت و کشت ۸-کل: شود ۹-کل: هم پست، پ: هم
 دشت ۱۰-اس: تو چون گرگی ۱۱-الکل اس: و یا ۱۲-اس: باجمالی
 ۱۳-الکل: بیت حذف شده است ۱۴-الکل: و گرنه خود نه ۱۵-گن: این
 بیت و بیت آتی حذف شده است

اس ۱۴۶ پ

} الکل ۱۱۴
می ۲۶۱

کل ۱۹۲

مج ۱۹۶

اس ۱۴۷ ر

پ ۱۳۵ ر

<p>که گشت آهوت یکسر آشکارا^۱ زبس خواری که جستی^۲ خوار گشتی که من نه آهنم نه سنگ و رویم چه آن نقشی که بر آبی نگارم چه آن تخمی که در شوره فشانم ز تو آید وفا و مهربانی^۳</p>	<p>نجویم بیش ازین با تو مدارا به چشم ماه بودی مار گشتی نجویم نیز مهر تو نجویم چه آن روزی که من با تو گذارم چه آن پندی که من بر تو بخوانم اگر هرگز ز گرگ آید شبانی</p>	<p>می ۲۶۱</p>
<p>نهال صابری در دل بکشتم ز دیدارت همه تلخی چشیدم خورم زنهار با تو چون تو خوردی کجا هرگز نیندیشی ز رامین نه هرگز در دلت زو یاد باشد نه تو با او نشینی مست و مخمور نه تو او را^۴ نمایی دل نوازی^۵</p>	<p>اگر تو نوشی از تو سیر گشتم چنان چون من ز تو شادی ندیدم کنم کردار با تو چون تو کردی چنان سیرت کنم از جان شیرین نه رامین هرگز از تو شاد باشد نه او پیش تو گیرد چنگ و طنبور نه او با تو نماید رود سازی</p>	<p>ب ۱۱۴۵</p>
<p>که بر هر دو بنالد^۶ سنگ خارا مرا دشمنترین دشمن شمایید بجز تدبیر جان من نسازید دل از دشمن بپردازم به یک بار چرا دو دشمن اندر خانه^۸ دارم چه آن کش^{۱۰} خفته باشد شیردر راه^{۱۱} چه آن کش مار باشد در گریبان^{۱۳} گرفتش هر دو مشک آلود گیسو^{۱۴}</p>	<p>به جان چندان نهیب آرم شما را شما تا^۲ دوستی با هم نمایید هر آن گاهی که با هم عشق بازید من اکنون بر شما گردانم این کار اگر رای و دل فرزانه دارم چه آن کش^۹ باشد اندر خانه بدخواه چه آن کش^{۱۲} دشمنی باشد نگهبان پس آنکه رفت نزد ویس بانسو</p>	<p>{ کل ۱۹۳ س ۱۴۷ پ }</p>
<p>ب ۱۳۵</p>	<p>ب ۱۳۵</p>	<p>مج ۱۹۷</p>

۱- اس : بیت حذف شده است ۲- اک کل اس : کردی ۳- گک : این بیت و
بیت آتی حذف شده است ۴- اک کل اس : با او ۵- گک : بیت حذف شده است
۶- اک کل : بگرید ۷- کل : شما دو، اک : شما خود ۸- گک : بغل ۹- کل :
چه آن کس ۱۰- کل : چه آن کس ۱۱- اک کل : پس از بیت آتی ۱۲-
کل : چه آن کس ۱۳- گک : پرده ۱۴- پ : بیت حذف شده است

۱۷۵	ز تخت شیر پا اندر کشیدش بپیچیدش بلسورین بازو و دست پس آنگه تازیانه زدش چندان که اندامش چو ناری شد کفیده همی شد خونش از اندام سیمین ز کافوری ^۱ تنش شنگرف می زاد تنش بسیار جای از زخم چون نیل ^۲ کبودی اندر آن ^۳ سرخی چنان بود پس آنگه دایه را زان بیشتر زد بی آرمش همی زد تا بمیرد بیفتادند ویس و دایه بیهوش چو بیجاده به نقره بر نشانده ندانست ایچ کس کایشان بمانند وزان پس هردو ^{۱۱} را در خانه افکند در خانه بریشان سخت بسته پس آنگه زرد را از در ^{۱۳} بیاورد به یک هفته به مرو شایگان شد ^{۱۵} پشیمان گشته بر آزدن جفت چه دوداست ^{۱۷} این که از جانم بر آمد ^{۱۸}	میان خاک و خاکستر کشیدش چو دزدان هردو دستش باز پس بست ابر پشت و سرین و سینه و ران وزو چون ناردانه خون چکیده چو ریزان باده از جام بلسورین چنان از کوه سنگین ^۲ لعل و بیجاد روان از نیل خون سرچشمه نیل ^۴ که گفتی لاله زار و زعفران ^۶ بود کجا زخمش ^۷ همه بردوش و سر زد و یا از زخم چونان پند گیرد ^۸ ز خون اندام ایشان ارغوان پوش و یا خیری به سوسن بر فشانده ^۹ دگر ره نامه روزی ^{۱۰} بخوانند به مرگ هردوان دل کرد خرسند جهانی دل به درد ^{۱۲} هردو خسته زگردانش یکی او ^{۱۴} را بدل کرد ز غم خسته دل و خسته روان شد نهانی ^{۱۶} روز و شب با دل همی گفت ازو ناگه جهان بر من سر آمد ^{۱۹}
۱۸۰	۱۸۵	۱۹۰
۱۹۵	۲۰۰	۲۰۵
۲۱۰	۲۱۵	۲۲۰
۲۲۵	۲۳۰	۲۳۵
۲۴۰	۲۴۵	۲۵۰
۲۵۵	۲۶۰	۲۶۵
۲۷۰	۲۷۵	۲۸۰
۲۸۵	۲۹۰	۲۹۵
۳۰۰	۳۰۵	۳۱۰
۳۱۵	۳۲۰	۳۲۵
۳۳۰	۳۳۵	۳۴۰
۳۴۵	۳۵۰	۳۵۵
۳۶۰	۳۶۵	۳۷۰
۳۷۵	۳۸۰	۳۸۵
۳۹۰	۳۹۵	۴۰۰
۴۰۵	۴۱۰	۴۱۵
۴۲۰	۴۲۵	۴۳۰
۴۳۵	۴۴۰	۴۴۵
۴۵۰	۴۵۵	۴۶۰
۴۶۵	۴۷۰	۴۷۵
۴۸۰	۴۸۵	۴۹۰
۴۹۵	۵۰۰	۵۰۵
۵۱۰	۵۱۵	۵۲۰
۵۲۵	۵۳۰	۵۳۵
۵۴۰	۵۴۵	۵۵۰
۵۵۵	۵۶۰	۵۶۵
۵۷۰	۵۷۵	۵۸۰
۵۸۵	۵۹۰	۵۹۵
۶۰۰	۶۰۵	۶۱۰
۶۱۵	۶۲۰	۶۲۵
۶۳۰	۶۳۵	۶۴۰
۶۴۵	۶۵۰	۶۵۵
۶۶۰	۶۶۵	۶۷۰
۶۷۵	۶۸۰	۶۸۵
۶۹۰	۶۹۵	۷۰۰
۷۰۵	۷۱۰	۷۱۵
۷۲۰	۷۲۵	۷۳۰
۷۳۵	۷۴۰	۷۴۵
۷۵۰	۷۵۵	۷۶۰
۷۶۵	۷۷۰	۷۷۵
۷۸۰	۷۸۵	۷۹۰
۷۹۵	۸۰۰	۸۰۵
۸۱۰	۸۱۵	۸۲۰
۸۲۵	۸۳۰	۸۳۵
۸۴۰	۸۴۵	۸۵۰
۸۵۵	۸۶۰	۸۶۵
۸۷۰	۸۷۵	۸۸۰
۸۸۵	۸۹۰	۸۹۵
۹۰۰	۹۰۵	۹۱۰
۹۱۵	۹۲۰	۹۲۵
۹۳۰	۹۳۵	۹۴۰
۹۴۵	۹۵۰	۹۵۵
۹۶۰	۹۶۵	۹۷۰
۹۷۵	۹۸۰	۹۸۵
۹۹۰	۹۹۵	۱۰۰۰

۱-الذکل: نگارین ۲-الذکل:اس: سیمین ۳-اس: از زخم نیلین ۴-الذکل:
کل: خونین دجته نیل، اس: خونین چشمه نیلین، گت: بیت حذف شده است ۵-پ: وندرو
۶-اس: ارغوان ۷-اس: چوبش، بیت درپ نیست ۸-الذکل: بیت حذف شده است
۹-گت: بیت حذف شده است ۱۰-الذکل: وزان پس نامه دوستی ۱۱-الذکل: هم
آنگه هردو ۱۲-اس: بناده ۱۳-کل: دز ۱۴-کل: یکی دیگر
۱۵-الذکل:اس: شاهجان ۱۶-کل: خسروشان ۱۷-کل: چه در دست
۱۸-کل: بر آید ۱۹-کل: سر آید

چه بود این خشم و این آزار چندین	به جانانی ^۱ که چون جان بود شیرین
اگر چه شاه شاهان جهانم	درین شاهی به کام دشمنانم
چرا با دلبری تندی نمودم	که در عشقش چنین دیوانه بودم
چرا ای دل شدستی دشمن خویش	به دست خویش سوزی خرمن خویش ^۲
همانا عاشقا با جان به کینی	که با امروز فردا را نبینی ^۳
به نادانی کنی امروز کاری	که فردا زو گزد بر دلت ماری
مبادا هیچ عاشق تند و سرکش	که تندی افکند او را در آتش
چو عاشق را نباشد بردباری	نبیند خرمی از ^۴ مهر کاری ^۵
چرا تندی نماید مهربانی	که از دلدار نشکاید زمانی
گناه دوست عاشق دوست دارد	ز بهر آنکه تا زو در گذارد ^۶

می ۲۶۴

اس ۱۴۸ ب

مع ۱۹۸

ک ۱۱۵ ا

پ ۱۳۶ ب

هویه کردن شهر و پیش موبد^۷

چو باز آمد ز قلعه شاه شاهان	نبد همراه بسا او ماه ماهان
به پیش شاه شد شهر و خروشان	به فندق ماه تابان را خراشان
همی گفت ای نیازی جان مادر	به هر ^۸ دردی رخت درمان مادر
چرا موبد نیاوردت بدین بار	چه بد دیدی ازین دیو ستمگار
چه پیش آمد ترا از ^۹ بخت بد ساز	چه تیمار و چه سختی دیده ای باز
پس آنکه گفت موبد را بهزاری	چه عذر آری که ویسم را نیاری

۱- اس: زجانانم ۲- الکل: پس از بیت آتی، گک: بیت حذف شده است ۳- الکل: اضافه دارد:

چرا ای دل شدستی دشمن من چرا آتش زدی در خرمن من

۴- الکل: در ۵- گک: بیت حذف شده است ۶- گک: بیت حذف شده است

۷- الکل: آگاهی یافتن شهر و ازکار ویس و موبد کردن، اس: آگاهی یافتن شهر و ازخشم

شاه موبد بر ویس و آمدن ۸- الکل اس: زهر ۹- الکل: زین

۱۹۵

۲۰۰

اس ۱۴۹ ر
می ۲۶۵
کل ۱۹۵

چرا بی ماه^۲ کردی اختران را
کنون چه این شبستان چه بیابان^۴
بهشت را همی بی حور بینم
وگر نه خون کنم دریا بهزاری
خورد تا جاودان اندوه با من
جهان گردد ترا همواره دشمن
وگر نه زین شهنشاهی بر آبی
شود انگشت پایت بند پایت
شهنشه نیز هم بسیار بگریست
مرا زشتی ویا خوبی^۸ سگالی
شکوه^{۱۰} خویش و آب تو ببردم^{۱۱}
میان خاک بینی^{۱۲} نقش چینی
میان خاک و خون در خوابیده
چو خوبی بر رخ گلگونش گریان
بخورده زنگ خون^{۱۴} زنجیر مویش
چو کوهی خویشان را بر زمین زد^{۱۵}
سرای از اشک^{۱۶} او شد ساغر مل
به خاک اندر همی پیچید چون مار^{۱۹}

چه کردی آفتاب دلبران^۱ را
شبستان بدو بودی شبستان^۲
سرایت را همی بی نور بینم
اگر دخت مرا با من سپاری^۵
بنالم تا بنالد کوه با من
بگیرم تا بگرید دهر با^۶ من
اگر ویس مرا با من نمایی
بگیرد خون ویس دلربایت
چو شهر و پیش موبد زار بگریست
بدو گفت ار بنالی ورنالی^۷
بکردم آنچه پیش و پس^۹ نکردم
اگر تو روی آن بت روی بینی
یکی سرو سهی بینی بریده
جوانی بر تن سیمینش نالان
نهفته ابر^{۱۳} گل خورشید رویش
چو بشنید این سخن شهر و ز موبد
زمین ز اندام او شد خرمن گل
ز گیتی خورده^{۱۷} بر دل تیر^{۱۸} تیمار

۱۰

۱۵

۲۰

ک ۱۱۶ ر
پ ۱۲۷ ر
م ۱۹۹

اس ۱۴۹ پ

- ۱- اک کل: نیکوان را ۲- اس: بی ماه
کل: بتستان، اک: نستان، : گدایت حذف شده است
اس: بر ۷- کل اس: نالی ورنالی
و به، کل: پیش وید، اس: آنکه پیش و به
۱۱- کل: نبردم ۱۲- پ: یابی
اک: چون، اس: همیدون نیز آن ۱۵- پ: اضافه دارد عنوان: جواب دادن موبد شهر و
را و گفتن ازلت کردن ویس و دایه ۱۶- اک کل: هوا از چشم ۱۷- اک اس:
خورد ۱۸- اک کل: نیز ۱۹- اک کل: به پیچید او بخاک اندر چنان مار

- ۲۵ همی گفت ای فرومایه زمانه مگر گفتست^۱ با تو هوشیاری مگر چون من بدان در سخت شادی مگر چون دیدی آن سرو بهشتی چرا برکنندی آن سرو سمن بار ۱۹۶ک
- ۳۰ به زیر خاک عنبر چون بیوید خوری ماه و نگار و خسرو و کی کنون خوردی چنان ماه دل افروز کجا بی شک بریزد سیم در خاک که در خاک است ریزان گوهر من ۱۱۶ک
- ۳۵ که سرو من بریده گشت در مرو^۵ که ماه من نهفته گشت در چاه که گرد آمد بهم چندین ستاره بتا زنجیر مویا مشک بویا کنون اندوه تو با که^۶ گسارم من این بیداد را داد از که جویم ولیکن زان همه بدتر مرا کشت مگر درد مرا دانند^۹ درمان ندیدی^{۱۰} هیچ کس را با تو همتا به مینو در سزا جفتی گرفتی ۱۲۷
- همی گفت ای فرومایه زمانه مگر گفتست^۱ با تو هوشیاری مگر چون من بدان در سخت شادی مگر چون دیدی آن سرو بهشتی چرا برکنندی آن سرو سمن بار نگون گشته صنوبر چون بروید الا ای خاک مردم خوار تا کی نه بس بود آنکه خوردی تا به امروز بریزد ترسم آن سیمین تن پاک چرا تیره نباشد اختر من به باغ اندر نیالد^۴ بیش ازین سرو به چرخ اندر نتابد بیش ازین ماه مگر پروین به دردم شد نظاره نگارا سرو قدا ماه رویا تو بودی غمگسار روزگام من این مُست^۲ گران را با که گویم جهانی را بکشت آنکه^۸ ترا کشت پزشک آرم ز روم و هند و ایران نگارا در جهان بودی تو تنها دلت بگرفت از گیتی برفتی

۱-پ: هماناگشت، اس: هماناگفت ۲-پ اس: اگر ۳-ا ک کل: کردی
 ۴-ا ک کل: بنالد، اس: نیالد ۵-ا ک کل: اضافه دارد
 بیباغ انسد بنالد سرو و شمشاد که سرو من بریده شد به بیداد
 ۶-اس: اندوه با که ۷-ا ک کل: ظلم ۸-ا ک کل اس: انکو ۹-پ:
 سازند، اس: یابند ۱۰-پ ا ک کل: ندیدم

	۴۵	بتا تا مرگ جان تو ببردست ^۱ کرا شاید کنون پیرایه ^۲ تو به که ^۳ شاید پرند پرننگارت که یارد بردن ^۴ آگاهی به و پرو بشد ویس آفتاب ماهرویان ^۵
۱۳۸۸ پ		بزرگ امید من با تو بمر دست ^۲ کرا یابم به سنگ و سایه ^۳ تو قبا و عقد و تاج ^۴ و گوشوارت که گریان شد به مرگ ویسه ^۵ شهرو بماندم ویس گویان ویس جویان ^۶
کل ۱۹۷	۵۵	بشد ویس و ببرد آب خور و ماه مه ^{۱۱} کوه غور بادا مه ^{۱۱} دز غور به کوه غور ماهم را بکشند به کوه غور در ^{۱۳} اشکفت دیوان همه دانند زین خون خود چه خیزد ^{۱۵}
اس ۱۵۰ پ کل ۱۱۷ ر		چنان کشته در اشکفتی بهشتند ^{۱۱} همی شادی کنند امروز دیوان ^{۱۴} چه مایه خون آزادان بریزد ز خون دشمنان وز دیدگانم ^{۱۸} که آمد زان رخان لاله گونش ^{۱۹} مدار این خون و این پتیاره آسان بجای آب زین پس خون نماید ^{۲۱} بلا روید ز کوه و مرغزارت ^{۲۳} سنان بینی و تیغ نامداران ^{۲۴}
	۵۵	به خون ویسه گر ^{۱۶} جیحون برانم ^{۱۷} نباشد قیمت یک قطره خونش الا ای مرو پیرایه خراسان ز کوه غور گر آب تو زاید ^{۲۰} شود امسال خونین جویبارت ^{۲۲}
	۶۰	فزون از برگها بر شاخساران

۱- پ: گرفتست، اس: جان من ببردست ۲- پ: برفست ۳- اس: مایه
 ۴- الکل: کرا ۵- الکل: قصبو عقد ودر ۶- کل: که باید برد ۷-
 الکل: اس: ویس ۸- الکل: مهر جویان ۹- الکل: اس: پس از بیت آتی
 ۱۰- گ: بیت حذف شده است، الکل: که بود از روی اوتاب خور و ماه ۱۱- اس: کل: نه
 ۱۲- الکل: چنان ماهی (الک: ماهم) بزرگ نرفتند ۱۳- الکل: دز ۱۴- الکل:
 شوند امروز از شادی غریوان ۱۵- الکل: همی دانند کز این خون چه خیزد ۱۶-
 اس: ویس اگر ۱۷- الکل: بخون ویس خود دریا برانم ۱۸- پ: ز خون دیدگان
 وز دشمنانم ۱۹- گ: اضافه دارد: چه کنم که قادر نیستم انتقام خون ویس را از موبد
 بگیرم ۲۰- الکل: اگر من (الک: می) آب زاید، اس: کر آب تو آید ۲۱- الکل:
 کل: در آید، اس: بر آید ۲۲- الکل: رود بارش، اس: رود بارت ۲۳- الکل:
 کل: مرغزارش ۲۴- اس: بیت حذف شده است

	نیارآمد شه تو تا به شاهی ^۱	می ۲۶۸
	کمر بندد به خون ویس دلبر	
	چو آیند از همه گیتی سواران	مع ۲۰۱
	جهان بر دست موبد گشت ویران	پ ۱۳۸۳
	شکر اکنون بود خوش طعم و شیرین	
	به باغ اکنون ببالد ^۶ سرو و شمشاد	
	کنون خوشبوی باشد مشک و عنبر ^۸	
	کنون لاله دمد بر کوه و هامون ^۹	س ۱۵۱
	حسود ویس بودی روز ^{۱۱} نوروز	
	کنون امسال گل زیبا بر آید ^{۱۲}	
	بهار امسال نیکوتر ^{۱۴} بخشد	
	دریغا ویس من بانوی ایران ^{۱۶}	پ ۱۱۷۲
	دریغا ویس من مهر خراسان	
	دریغا ویس من امید شاهان	کل ۱۹۸
	دریغا ویس من ماه سخن گوی	
	دریغا ویس من خورشید کشور	
	کجایی ای نگار ^{۱۹} من کجایی	
۶۵	بیارد ^۲ زی تو طوفان تباهی	
	ز بوم باختر تا بوم ^۳ خاور	
	بسایندت به سم راهواران	
	نیازی دخترم چون شد ز گیهان ^۴	
	که مانده نیست آن یاقوت رنگین ^۵	
	که مانده نیست آن شمشاد آزاد ^۶	
	که مانده نیست آن دو زلف دلبر	
	که مانده نیست آن رخسار گلگون ^۹	
	که نه چون روی او بودی دل افروز	
۷۰	نبیند چون رخس رعنا تر آید ^{۱۳}	
	که شرم ویس بر وی ره نبندد ^{۱۵}	
	دریغا ویس من خاتون توران ^{۱۲}	
	دریغا ویس من ماه کهستان	
	دریغا ویس من اورنگ ماهان	
۷۵	دریغا ویس من سرو سمن بوی	
	دریغا ویس من امید مادر ^{۱۸}	
	چرا جویی همی از من جدایی ^{۲۰}	

- ۱- پ: نیارآمد سپه تاتو سپاهی
 ۲- پ: نیارد، کل: بیارد
 ۳- اک: کل: حد
 ۴- اک: کل: اس: نیازی دخت من ندم بکجهان (کل: بدم، اس: بستد)
 ۵- پ: اک: کل: نوشین، می: شیرین، پ: پس از دو بیت
 ۶- اس: نیالا
 ۷- اک: کل: بیت حذف شده است
 ۸- اس: کنون خوش بوی مشک و بوی عنبر
 ۹- پ: از کوهساران
 ۱۰- پ: ماه سواران
 ۱۱- اک: کل: اس: باغ
 ۱۲- اس: زیبا تر آمد
 ۱۳- اک: کل: اس: که روی او نه بیند چون در آمد، گد: بیت حذف شده است
 ۱۴- اک: کل: نیکو رخ
 ۱۵- گد: بیت حذف شده است
 ۱۶- پ: اس: خاتون توران
 ۱۷- پ: اس: بانوی ایران
 ۱۸- اس: اضافه دارد
 ۱۹- اک: کل: اس: نیاز
 ۲۰- گد: این بیت و یازده بیت آتی حذف شده است

	کجا جویم ترا ای ماه تابان	
	هر آن روزی که بنشستی به طارم	۸۵
	هر آن روزی که بنشستی به گلشن	
	هر آن روزی که بنشستی به ایوان	
	اگر بی تو بینم لاله در باغ	
	اگر بی تو بینم در چمن گل	
	اگر بی تو بینم بر فلک ^۶ ماه	۸۵
	ندانم چون توانم زیست بی تو	
	ببایستم ^۹ همی مرگ تو دیدن	
	اگر بر کوه خارا باشد این درد	
	وگر بر ژرف دریا باشد این غم	
	چرا زادم چنین بدبخت ^{۱۱} فرزند	
	نبایستم ^{۱۴} به پیری ماه زادن	۹۰
	روم ^{۱۵} تا مرگ بنشینم غریبوان	
	بر آرم زین دل سوزان یکی دم ^{۱۷}	
	دزی کان جای دیوان بود [و] گر بز ^{۱۸}	
	روم ^{۲۱} خود را بیندازم از آن کوه	
	به طارم یا به گلشن یا به ایوان	
می ۲۶۹	به طارم در تو بودی باغ ^۱ خرم ^۲	
	به گلشن در نگشتی ^۳ ماه روشن	
پ ۱۳۹	به ایوان در نبود ^۴ تاج کیوان	
	نهد لاله برین خسته دلم داغ	
س ۱۵۱	شود آن گل همه ^۵ در گردنم غل	
	به چشم ماه مار است و فلک ^۶ چاه	
	که چشم رود خون بگریست بی تو ^۸	
	به پیری زهر هجرانت چشیدن	
مح ۲۰۲	به يك ساعت کند مر کوه را گرد	
	به يك ساعت کند ^{۱۰} چون سنگ بی نم	
	چرا کردم چنین ^{۱۲} وارونه ^{۱۳} پیوند	
	بپروردن به دست دیو دادن	
ک ۱۱۸	بنالم ^{۱۶} بر دز اشکفت دیوان	
	بدرم سنگ آن دز یکسر از هم	
	چرا بردند حورم ^{۱۹} را در آن دز ^{۲۰}	
	که چون جشنی بود مرگی به انبوه	

۱- الك: کل: ماه ۲- اس: بیت حذف شده است ۳- الك: کل: اس: تو بودی
 ۴- الك: کل: اس: تو بودی ۵- الك: کل: اس: همی ۶- الك: کل: اس: با آسمان ۷-
 الك: کل: اس: آسمان ۸- اس: اضافه دارد:
 ندانم ویس بی تو چون توانم که چشم رود خون بگریست جانم
 ۹- الك: کل: نبایستم ۱۰- الك: کل: اس: شود ۱۱- می: جواو، پ: چو آن
 بی بخت ۱۲- الك: کل: من این ۱۳- کل: ویرانه ۱۴- الك: اس: چه بایستم،
 کل: چه بایستی ۱۵- الك: کل: اس: شوم ۱۶- الك: کل: بگریم ۱۷- الك: کل:
 غم ۱۸- پ: اس: هرگز ۱۹- الك: کل: ماهم، گک: خورم ۲۰- الك: کل: بدان
 دز، گک: پیش از بیست و یک بیت ۲۱- الك: کل: اس: شوم

۹۵	به ناکامی ^۲ چنین زنده چرام بر آمیزم ^۵ به خاک ویس خاکم که دود از جان شاهنش بر آرم شهنشه دیگری در بر گرفته ^۶ شهنشه می خورد در برگ ریزان ^۲	نبینم ^۱ کام دل تا زو جدا م روم ^۳ آنجا سپارم ^۴ جان پاکم ولیکن جان خویش آنگه سپارم نشاید ویس من در خاک خفته نشاید ویس من در خاک ریزان شوم فتنه برانگیزم ز گیهان شوم با باد گویم تو همانی به حق آنکه بو از وی گرفتی مراد در خون آن بت باش یاور ^{۱۰} شوم با ماه ^{۱۲} گویم تو همانی به حق آنکه بودی آن ^{۱۳} دلارام مرا یاری ده اندر خون آن ماه شوم با مهر گویم کامگارا کجا خود ویس را افسر تو بودی به حق آنکه تو مانند اویی به شهر دوستانش نور ^{۱۹} بفرزای روم ^{۲۱} با ابر گویم تو همانی دو دست ویس با تو یار بودی	۱۹۹ ک س ۱۵۲ ر می ۲۷۰ پ ۱۳۹ پ
۱۰۰	بگویم با همه کس راز ^۸ پنهان که بوی از ویس ^۹ من بردی نهانی هر آن گاهی که بر زلفش برفتی هلاک از دشمنان او بر آور ^{۱۱} که بر ویسم حسد بردی نهانی ترا اندر جهان هم چهر ^{۱۴} و هم نام که من ^{۱۵} خونسهمی خواهم ز بدخواه به نام خویش یاور باش مارا و یا بر افسرش ^{۱۶} گوهر تو بودی چواو ^{۱۷} خوبی چواو ^{۱۸} رخشنده رویی		
۱۰۵	به شهر دشمنانش روی ^{۲۰} منه ای که چون گفتار ویسم در فشانی همیشه چون تو گوهر بار بودی		

ک ۱۱۸ پ

مج ۲۰۳

س ۱۵۲ پ

- ۱- کل: بیینم ۳- ا: ای کامی، کل: ای کام ۳- ا: کل اس: شوم ۴-
 ا: کل: بر آرم ۵- ا: کل: بیامیزم ۶- ا: کل: پس از بیت آتی ۷- اس:
 بیت حذف شده است ۸- ا: کل: درد ۹- پ: ا: کل: بوی ویس ۱۰-
 اس: یار باشی ۱۱- اس: ز مهر دشمنش بیزار باشی ۱۲- اس: مهر
 ۱۳- ا: کل: او بودت، اس: بودت آن ۱۴- اس: مهر ۱۵- ا: کل: تا
 ۱۶- ا: کل: و با افسرش هم ۱۷- ا: کل: اس: چنو ۱۸- ا: کل: اس: چنو
 ۱۹- ا: کل: تو ۲۰- اس: نور ۲۱- ا: کل: اس: شوم

پ ۱۴۰ ر
می ۲۷۱

کل ۲۰۰

به جای برق خندهش بود و شادی^۲
به سیل اندر جهنده برق رخشان^۴
به خاک اندر بمالم هر دو رخسار^۵
که بر موبد همی آتش^۶ نیاری^۷
که هست اندر بدی هر روز بدتر
به بیدادی همی سوزد جهانت
چو گرگ آمد همه رایش^۸ دریدن^۹
تهی کن زو سرای و خان و مانش
تو دود از شادی^{۱۰} و جانش بر آور^{۱۱}

به حق آنکه او بود^۱ ابر رادی
به شهر دشمنش بر بار^۳ طوفان
شوم لابه کنم در پیش دادار
خدایا تو حکیم و بردباری
جهان دادی به دست این ستمگر
نبخشاید همی بر بندگان
چو تیغ آمد همه کارش بریدن
خدایا داد من بستان ز جانش
چو دود از من بر آورد این ستمگر

۱۱۵

۱۲۰

هم از وی بيمش آمده هم ز ویرو
ز من بسیار گونه رنج دیده
سمنبر و سهام بانو و دلبر^{۱۳}
فزون از^{۱۵} جان و چیز^{۱۶} و پادشایی
که او را دوستر دارم ز جانم^{۱۷}
به کام دل ز مهرم بر بخوردی
ازیرا با تو این بیهوده گفتم

چو موبد دید زاریهای شهر و
بدو گفت ای گرامی تر ز دیده
مرا تو خواهی^{۱۲} و ویرو برادر
مرا و بس است^{۱۴} چشم و روشنایی
بر آن بی مهر چونان مهر بانم
گر او ناراستی با من نکردی
کنون حالش همی از تو نهفتم

۱۲۵

اس ۱۵۳

۱- الكکل: بود او ۲- اک کل: بود شادی، اس: بیت حذف شده است ۳- پ:
برابر، اک: دشمنانش بار طوفان، کل: دشمنانش باد، اس: دشمنان بر سیل ۴- اک کل:
بطوفان بر جهنده برق سوزان، اس: سوزان ۵- اک کل: بمالم پیش او در خاک رخسار،
اس: اضافه دارد:

بگویم پیش او اندر بزاری
۶- پ: مرگی ۷- پ: بیاری، اس: نیاری ۸- اک کل: کارش ۹- اس: بیت حذف
شده است ۱۰- اک: تو از دوشاهی، کل: تو دودشاهی از، اس: تو دود از شاهی، گه: دل.
۱۱- می: اضافه دارد عنوان: جواب دادن موبد شهر و را و گفتن از لت کردن و بس ودایه
۱۲- اس: مادری ۱۳- پ: اس: مهتر ۱۴- اک کل: او هست ۱۵- اس:
فروزان ۱۶- اک: چشم، کل: جسم ۱۷- اک کل: که از عشقش همی دیوانه مانم

{ ۱۱۹۹ ر
می ۲۷۲ }

- ۱۳۵ من آن کس را بکشتن چون توانم
اگر چه من به دست او اسیرم
اگر چه من به داغ او چنینم
تو بر دردش مخوان^۵ فریاد^۶ چندین
کجا من نیز همچون تو نژندم
فرستم ویس را از دز بیارم
ندانم زو چه خواهد دید جانم
بسا تلخی که من خواهم چشیدن
مرا تا ویس باشد در شبستان
مرا تا ویس جفت و یار باشد
هر آن رنجی^{۱۴} که از ویس آیدم پیش
دلی دارم که در فرمان من نیست
به تخت پادشاهی بر نشسته
در کامم شده بسته به صد بند
مرا کز دست دل روزی طرب نیست
پس آنگه زرد را فرمود خسرو
بیر با خویشتن دو صد^{۲۴} دلاور
- ۱۳۵ که جانش دوستر دارم ز جانم^۱
همی^۲ خواهم که در^۳ پیشش بمیرم
همی خواهم که او را شاد بینم
مزن بر روی زرین^۴ دست سیمین^۵
نژندی خویشتن را کی^۶ پسندم
که با دردش همی طاقت ندارم
خطا گفتم ندانم نیک دانم
بسا سختی که من خواهم کشیدن
نبینم زو مگر^{۱۵} نیرنگ و دستان^{۱۱}
همین اندوه خوردن^{۱۲} کار باشد^{۱۳}
همی بینم سراسر زین دل ریش^{۱۵}
تو پنداری^{۱۶} که این دل زان^{۱۷} من نیست
چنان گورم^{۱۸} به چنگ شیر^{۱۹} خسته
به بخت من مزایاد ایچ^{۲۰} فرزند
گر از ویسم نباشد بس^{۲۱} عجب نیست^{۲۲}
که چون باد شتابان سوی^{۲۳} دز رو
دگر ره ویس را از دز بیاور

۲۵۴ صج

ب ۱۴۵ پ

کل ۲۵۱ پ

اس ۱۵۳ پ

۱- پ: که دارم دوستراورا ز جانم ۲- الکل: جان ، اس: همان ۳- الکل: من
۴- الکل: اس: وگر ۵- اس: مزن ۶- کل: بسیار ۷- الکل: سیمین
۸- الکل: زرین ۹- الکل: چون ۱۰- الکل: بجز ۱۱- اس: بیت حذف شده است ۱۲- اس: خوردم ۱۳- گک: این بیت و چهار بیت
آتی حذف شده است ۱۴- الکل: دردی ۱۵- اس: زی دل خویش ۱۶- الکل: گوا دارم ۱۷- اس: او خود آن
الکل: یوز ۲۰- اس: نراید هیچ ۲۱- الکل: هم ۲۲- اس: اضافه دارد عنوان: آوردن ویس را از دز اشگفت
خود دو صدمرد ۲۳- الکل: نزد ۲۴- الکل: با

می ۲۷۲	به يك مه ^۱ ویس را پیش شه آورد چنانچون خسته گوری ^۲ جسته از دام به خان زرد متواری نشسته سخن گفت از پی رامین فراوان دریده بخت رامین را رفو کرد گل شادی به باغ ^۳ مهر ^۴ بشکفت فروزان گشت روی ماه ماهان به باده بود دست ماه رنگین گرفته باز رادی کبگک شادی ^۵ که جز رامش نکردند ایچ کاری ^۶ روان را در می نوشین گرفتند ^۷ برفت آن رنجه از یاد ایشان فنا فرجام باشد هردوان را که بفرزاید ز شادی زندگانی درو بیهوده غم خوردن چه باید	بشد زرد سپهبد با دو صد مرد هنوز از زخم ^۸ شه آزرده اندام بد آن يك ماه رامین دل شکسته پس آنکه زرد پیش شاه شاهان دگر ره شاه رامین را ^۹ عفو کرد دگر ره دیو کینه ^{۱۰} روی بنهفت دگر ره در سرای شاه شاهان به رامش گشت ^{۱۱} عیش شاه شیرین گشاده دست شادی ^{۱۲} بند رادی ^{۱۳} دگر باره برآمد روزگاری زمین را در گل و نسرین گرفتند جهنده شد به نیکی باد ایشان نه غم ماند نه شادی این جهان را به شادی دار دل را تا توانی چو روز ما همی بر ما نباید	۱۵۰	۱۵۵	۱۶۰
--------	--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----	-----	-----

مح ۲۰۵

اس ۱۸۴

کل ۲۰۲

سپردن موبد ویس را به دایه و آمدن رامین در باغ^{۱۴}

شب دوشنبه^{۱۵} و روز بهاری که شه باز آمد از گرگان و ساری

- ۱- اس: دگر ره، گد: يك دم ۲- اک کل: خشم ۳- اک کل اس: چنان خسته
 که گوری ۴- اک کل: شاه شاهانش ۵- اک کل: فته ۶- پ: زشاخ
 ۷- اک کل: وصل ۸- اک کل اس: بود ۹- اس: رادی ۱۰- اس: شادی
 ۱۱- اک کل: بیت حذف شده است ۱۲- اک کل: بیت حذف شده است ۱۳-
 کل اس: گد: بیت حذف شده است ۱۴- گد: عنوان حذف شده است، اک کل: رفتن شاه
 موبد به زابل و سپردن ویس بدایه، اس: اندر رفتن ویس بی باغ و یافتن رامین را ۱۵- پ: اک:
 دوشنبه

	سرای خویش را فرمود پرچین	۲۷۴ می
	کلید رومی و قفل الانسی	
	هر آنجا کش دریچه ^۲ بود و روزن	ب ۱۴۱ پ
	چنان شد ز استواری خانه شاه	
	بیست آنگاه درها را سراسر	
	کلید بندها مر دایه را داد	
	بدیدم نا جوانمردیت بسیار	ر ۱۲۰ ک۱
	به زاول رفت خواهم چند گاهی	
	نگه دار این سرایم تا من آیم	
	کلید در ترا دادم به زنه‌سار	
	تو خود دانی که در زنه‌ساری ^۲	
	بدین بارت بخوادم ^۹ آزمودن	س ۱۵۴ پ
	همی دانم که رنج خود فزایم	
	ولیکن من ترا زان برگزیدم	
	چو چیز خویش دزدان را ^{۱۱} سپاری	م ۲۰۶
	چو شاه اندرز دایه کرد بسیار	
	به روز نیک و هنگام همایون	
	به لشکر گه فرود آمد یکی روز	
	غم دوری و تیمار جدایی	می ۲۷۵

۱- الکل: پولادش ۲- اک: درزه (؟) ۳- الکل: مهرسیم بر سر، اس: مهرش
 سربقزر ۴- کل: دایه ۵- اک: جوانمردی پدید آر، کل: جوانمردیت دیدار
 ۶- اس: یکی ره زینهار من بجای آر ۷- کل: از زنه‌ساری ۸- کل: زنه‌سار
 داری ۹- کل: نخواهم ۱۰- اک کل: نیکت ۱۱- کل: در دزدان
 ۱۲- الکل اس: کلید خویش وی را (اس: اورا) داد هموار ۱۳- الکل: به شادی
 رفت از دروازه بیرون ۱۴- اک کل: پس از بیت آتی

به لشکر گاه رامین بسود با شاه
 شهنشه جست رامین را گه شام
 چو گفتند او به شهر اندر شد اکنون
 شبانگه رفتن رامین ز لشکر
 به باغ شاه شد رامین هم از راه ۲۵
 غمیده^۴ دل همی گشت^۵ اندر آن باغ
 خروشان و نوان با^۸ یوبه^۹ جفت
 نگارا تا مرا از تو^{۱۱} بریدند
 یکی بر طرف بام آی و مرا بین
 شب تاریک پنداری که دریاست ۳۵
 منم غرقه درین دریای منکر
 اگر چه در میان بوستانم
 ز دیده آب دادم بوستان را
 چه سود از من همی گریم بهزاری
 بر آرم زین دل سوزان یکی دم ۳۵
 ولیکن آن سرا را چون بسوزم
 اگر آتش رسد وی را به دامن
 ز دو چشمت همیشه دو کمان ور

نهان از وی^۱ به شهر آمد شبانگه
 بدان تا می خورد با او دو سه جام
 بدانست او که آن چاره ست و افسون
 برانست^۲ تا ببیند روی دلبر
 درش چون سنگ بسته بود^۳ بر ماه
 ز یاد ویس او را دل^۶ پر از داغ^۷
 ز بی صبیری و دلتنگی^۹ همی گفت^{۱۰}
 حسودانم به کام دل رسیدند
 ز غم دستی به دل دستی^{۱۲} به بالین
 کنار و قعر او هر دو^{۱۳} نه پیدا است
 بدو در^{۱۴} اشک من مرجان و گوهر
 ز اشک خویش در موج دمانم
 ز خون گلنار کردم گلستان را
 که از حالم تو آگاهی^{۱۵} نداری
 بسوزم این سرای و بند محکم
 که در وی جای دارد^{۱۶} دلفروزم
 پس آن سوزش^{۱۷} رسد^{۱۸} هم در دل^{۱۹} من
 نشستند^{۲۰} جانم را^{۲۱} برابر

پ ۱۴۲
کل ۲۰۲

اس ۱۵۵
الک ۱۲۰ پ

پ ۱۴۲
می ۲۷۶

۱- اس: نهان وی ۲- الک: بران بد، کل: اس: بدان بد ۳- الک: اس: بسته دید
 (کل: دیده) ۴- الک: اس: شمیده ۵- کل: گفت ۶- اس: با یکدل
 ۷- الک: زبانش ویس گو و دل پر از داغ ۸- کل: بر ۹- الک: کل: زدلتنگی و
 بی صبیری ۱۰- اس: اضافه دارد عنوان: زاری کردن رامین در باغ شاه موبد ۱۱-
 الک: تب: تا ترا از من ۱۲- کل: دیگر ۱۳- پ: اس: بگیتی در کنار او
 ۱۴- کل: بدریا ۱۵- پ: پروایی ۱۶- الک: باشد ۱۷- پ: آتش
 ۱۸- الک: اس: بود ۱۹- اس: تن ۲۰- پ: نشستند هر دو ۲۱- اس:

	کمان ابروت ^۱ بر من کشیده	
۴۰	اگر بختم ز پیش تو برانداست	ص ۲۰۷
	گهی خوابم همی از دیده راند ^۲	
	چرا خسپم ^۳ سوم در بر نخفته	اس ۱۵۵ پ
	چو رامین يك زمان نالید بر دل	ص ۲۰۴
	میان سوسن و شمشاد و نسرین	
	به خواب اندر شد آن بارنده ^۴ نرگس	
۴۵	بیاسود ^۵ آن دل پر درد و پر غم	
	دلش زیسرا یکی ساعت بیاسود	
	شه ^۶ بی دل به باغ اندر غنوده	ص ۱۲۱ ک
	چو دیوانه دوان گرد شبستان	
	همی دانست کش رامین به باغست	
۵۰	به زاری دایه را خواهش همی کرد	
	هم از جانم هم از در بند بگشای	
	شب تاریک و بختم نیز تاریک	
	زیس درهای بسته سخت چون سنگ	
	دریغا کاش بودی راه دشوار	پ ۱۴۳
۵۵	بیا ای دایه بر جانم ببخشای	ص ۲۷۷

۱- الك: ابروت شد، اس: کمان از ابروان
 ۲- پ: فشانده، الك: چکاند
 ۳- الك: جسم، اس: چشم
 ۴- پ: دیده خون دل
 ۵- پ: در
 ۶- اس: دل
 ۷- ک: که
 ۸- الك: نازنده
 ۹- اس: بارنده
 ۱۰- گ: بیاسود
 ۱۱- گ: شده
 ۱۲- گ: اشک خونین میریخت، الك: ز نرگس بر من یا قوت ریزان
 ۱۳- اس: بتاری شب
 ۱۴- گ: اضافه دارد: او براه دور می رود و امید مرا با خود میبرد
 ۱۵- گ: و من ازین یاد خواهم کرد
 ۱۶- گ: بودی گری این راه دشوار
 ۱۷- الك: نبودی بندهای بسته بسیار

س ۱۵۶ر	هزاران بند بر جانم نهادند دری بسته چه باید نیز پیشم ^۱ تنی خسته دگر باره بخشند به مشکین سلسله جانم بیستست ^۲ به چشمم در بماند ^۳ آن تیر بالاش بین جانم به مشکین بند بسته ^۴ نبیند نا جوانمردی ز من کس به من چندین ^۵ نصیحتها بگفته چو خشم آورد با او ^۶ چون بر آیم نپندارم که با موبد بر آیند نگویی چون کنم ز نهار خواری ز من این نا جوانمردی نیابی نرفته نیم فرسنگ از بر ^۷ شهر ^۸ دگر کرد آزمایش را نمایش هم امشب وقت شبگیر او ^۹ بیاید ^{۱۰} که بد را بد جزا ^{۱۱} آید ز موبد بدی يك روز پیش آید بدان را	مرا خود از بنه بدبخت زادند بستت این بندهای عشق خویشم دلی ^۱ بسته چو در بروی بیستند ^۲ نگارم ^۳ تا دوزلفش بر شکستست ^۴ چو از پیشم برفت آن روی ^۵ زیباش بین چشمم به سیمین تیر خسته جوایش داد دایه گفت زین پس خداوندی چو شه زین در ^۶ برفته هم امشب بند او چون برگشایم اگر پیشم هزاران لشکر آیند خود این جست او ز من ز نهارداری به رامین ار تو صد چندین شتابی نشسته شاه شاهان بر در شهر چه دانی گرنه خود ^۷ کرد آزمایش چنان دانم که او آنجا نیاید ^۸ نیاید کرد ما را این همه بد چه خوبست این مثل مر بخردان را	۶۰	۶۵	۷۰
--------	-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	----	----	----

۱- الذکل: چه باید این در بسته به پیشم، کل: پس از بیت آتی ۲- اس: در ۳-
 اس: بر روی بستند ۴- الذکل: نگارش ۵- الذکل: شکستند ۶- الذکل: بیستند، اس:
 بیت حذف شده است ۷- اس: ببرد آن چهر ۸- کل: نماند ۹- گک:
 اضافه دارد: بر جوانی من رحم کن و مگذار که در غم و اندوه بمانم یکدم این در بگشای تاروی
 رامین را بینم ۱۰- الذکل: زاید ۱۱- الذکل: اس: مرا (الذکل: چرا) چندان ۱۲-
 الذکل: آرد ابا او ۱۳- اس: در ۱۴- الذکل: بیت حذف شده است ۱۵-
 الذکل: کوی خود ۱۶- الذکل: چنان دانم (کل: دانی) که او امشب نماند ۱۷-
 الذکل: اس: شبگیران ۱۸- الذکل: دواند ۱۹- الذکل: بد را هم بدی

- ۷۵ بهخشم دل ازو^۱ برگشت ناگاه
 مکن شه را دگر اندر بدی تیز^۲
 وزان پس تا^۵ توانی داوری کن
 که پیش آید ترا از وی یکی بد
 که امشب کسور گردد چشم ابلیس
 همی گشت وهمی زد دست^{۱۱} بربر^{۱۲}
 ۸۵ نه بر بام سرایش دید راهی
 ز دانش خویشتن را چاره ای یافت^{۱۵}
 یکی سربر زمین دیگر^{۱۲} به کیوان
 یکایک ویس را درمان و تیمار^{۱۸}
 بدو بر رفت چون پرنده شاهین^{۲۰}
 ۸۵ ربودش باد^{۲۲} از سر لعل و اشام^{۲۳}
 گسسته عقد و درش برفشانده
 ابی زیور بمانده روی نیکوش
 روانش پرشتاب^{۲۴} و دل پر از داغ
 درو^{۲۵} زد دست و از باره فروجست
 چو دایه این سخنها گفت با ماه
 بدو گفت ای صنم تو نیز برخیز^۲
 به تیمار این یکی^۴ شب صابری کن
 که من^۶ امشب همی ترسم ز موبد
 یکی امشب مرا^۷ فرمان کن^۸ ای ویس
 بشد دایه نشد^۹ آن ماه پیکر^{۱۰}
 نه روزن دید و رخنه^{۱۳} جایگاهی
 چو تاب مهر جاننش راهمی تافت^{۱۴}
 سرا پرده که بود از پیش^{۱۶} ایوان
 برو بسته طناب سخت بسیار
 فگند^{۱۹} از پای کفش آن کوه سیمین
 چو پران^{۲۱} شد ز پرده جست بر بام
 برهنه سر برهنه پای مانده
 شکسته گوشوارش پاک در گوش
 پس آنگه شد شتابان تالاب باغ
 قصب چادرش را در گوشه ای بست

۱۲۲۵ر

 کل ۲۰۶
 اس ۱۵۲
 مع ۲۰۹

پ ۱۴۴ر

- ۱- الذکل: بخشم از ویسه او ۲- الذکل اس: برگرد ۳- الذکل اس: مکن
 مفزای شه را درد بردرد ۴- الذکل: به تیماری یکی شب ۵- الذکل: پس آنگه تا
 ۶- الذکل اس: کجا ۷- الذکل: يك امشب مر مرا ۸- کل: بر ۹- الذکل:
 بشد ۱۰- الذکل: با اوسمن بر، اس: دایه سمن بر ۱۱- پ الذکل: سنگ
 ۱۲- الذکل: برسر ۱۳- الذکل: دید وی نه ۱۴- کل: تاخت ۱۵- الذکل
 اس: ساخت ۱۶- الذکل: پشت ۱۷- اس: یکسر ۱۸- الذکل: درمان
 تیمار ۱۹- اس: بکند ۲۰- گک: اضافه دارد: چون مهر نسبت به کسی شدید شود
 از دادن سرد راه وی دریغ نخواهد کرد همچون جنگجویان که از دادن سرد جنگ مضایقه
 نمیکنند ۲۱- الذکل اس: چو برسر ۲۲- اس: ربنده بادش ۲۳- پ:
 فرجام ۲۴- الذکل اس: پرزدرد ۲۵- الذکل: بدو

- ۹۰ گرفتش دامن اندر خشت پاره
اگرچه نرم و آسان بود جایش
گسسته بند کستی^۲ بر میانش
نه جامه برتنش مانده نه زیور
برهنه پای گرد باغ گردان
هم از چشمش روان^۳ خون وهم از پای
کجا جویم نگار سعتری را
همان بهتر که بیهوده نویم^۴
به حق دوستی ای باد شبگیر
اگر بابی دلان هستی نکورای
که پایت گر جهانی بر^۵ نوردد
نه راهی دور می بایدت رفتن
گنر کن بر دو^۶ نسریں شکفته
نگه کن تا کجا یابی^۷ کسی را
هزاران پردگی را پرده برداشت
هزاران دل بخشم^۸ از جای^۹ بر کند
بین حال^{۱۰} مرا در مهر کاری
- قبا شد برتنش بر پاره پاره
به درد آمد ز جستن هر دو پایش^۱
چو شلوارش دریده بر دو رانش^۲
دریده بود یا^۳ افتاده یکسر^۴
به هر مرزی دوان و دوست^۵ جویان
همی گفتمی ازین بخت نگون وای^۶
کجا جویم بهار دلبری را
به شب خورشید تابان را نجویم
برای من^۷ زمانی رنج برگیر
منم بی دل یکی^۸ بر من بیخشای
چو نازک پای من خونین^۹ نگردد
نه رنجی سخت ناخوش^{۱۰} بر گرفتن
یکی پیدا یکی از من^{۱۱} نهفته
که رسوا کرد همچون من بسی را
ببرد و در میان راه بگذاشت
به همجران دادا^{۱۲} بر آتش افگند^{۱۳}
بدین سختی و رسوایی و زاری
- می ۲۷۹
- اس ۱۵۷ پ
- ک ۱۲۲ پ
پ ۱۴۴ پ
- ۹۵
- ۱۰۰
- ۱۰۵

بیا بد تو را بر لبی کوس و بی نام
پیام من بدان روی نکو بسر
ازو مشک آر و برگلنارم آلی^۱
بگو ای نوبهار بوستانی^۲
بگو ای آفتاب دلربایی
مرا آتش به جان اندر فگنده
نکرده با من بی دل مواسا^۳
مرا بخت بد^۴ از گیتی^۵ برانده
اگر من مردمم یا زین جهانم
کنم از بیدلی و بخت فریاد^۶
مرا گفتی چرا ای در^۷ نیایی
چرا پیشم نیایی از که^۸ ترسی
گر از دیدار تو نومید گمردم
به جای روی تو گر ماه بینم
به جای زلف تو گر مشک بویم
به جای دو لب تو گر نوش یابم
مرا جانان توی نه مشک و عنبر

{ می ۲۸۵
گل ۲۵۷

مع ۲۱۵

اس ۱۵۸

پ ۱۴۵

بیا بد تو را بر لبی کوس و بی نام
که خوبی انجمن دارد بدو بسر
ز من عنبر بر و بر^۱ سنبلش سای
سزای خرمی و شادمانی^۲
به خوبی یافته فرمان روایی
به تاری شب به بسام و در فگنده
نجسته با من مسکین مدارا^۳
جهان در خواب و من ببخواب مانده
چرا هرگز^۴ نه همچون مردمانم
مگر مادر مرا^۵ بی بخت و دل زاد^۶
من اینک آمدستم تو کجایی
چرا بیمار هجران را نپرسی^۷
به جان اندر بماند تیر^۸ دردم
چنان دانم که تاری چاه بینم
نماید مشک سارا^۹ خاک کویم
به جان تو که باشد زهر نابم
مرا درمان توی نه نوش^{۱۰} و شکر

۱۱۵

۱۱۵

۱۲۵

	دلم را مار زلفینت گزیدست	خلیده جان من بر لب رسیدست ^۱
۱۲۵	بود تریاک جان من لبانت	همان خورشید بخت من ^۲ رخانت
	بدا بخت منسا امشب کجایی	چرا بیریدی از من آشنایی ^۳
	بیخشاید به من بر دوست و دشمن	چرا هرگز نبخشایی تو بر من
	کجایی ای مه تابان کججایی	چرا از باختر برمی ^۴ نیایی ^۵
	چو سیمین آینه سر برزن از کوه	بین بر جان من صد گونه اندوه
۱۳۰	جهان چون آهن ^۶ زنگار خورده ^۷	هوا با جان من زنهار خورده ^۸
	دل من ^۹ رفته و دلبر ز من دور	دو عاشق هر دو بی دل مانده مهجور
	به فرخویش ما را یاوری کن	به نور خویش ما را رهبری کن
	تو ماهی وان ^{۱۰} نگارم نیز ماهست	جهان بی رویتان بر من سیاهست ^{۱۱}
	خدایا بر من مسکین بیخشای	مرا دیدار آن ^{۱۲} دو ماه بنمای
۱۳۵	یکی مه را فروغ و روشنایی	یکی مه را شکوه و پادشایی ^{۱۳}
	یکی را جای برج چرخ گردان	یکی را جای تخت وزین و میدان ^{۱۴}
	چو یک ^{۱۵} نیمه سپاه ^{۱۶} شب در آمد	مه تابنده از خاور برآمد
	چو سیمین زورقی در ژرف دریا	چو دست ابرنجی ^{۱۷} در دست حورا ^{۱۸}
	هوارا دوده از چهره فروشت ^{۱۹}	چنانچون ^{۲۰} و پسر را از جان و روشست ^{۲۱}
۱۴۰	پدید آمد مرو را یار خفته	میان گل بسان ^{۲۲} گل شکفته

۱- اک کل: بیت حذف شده است ۲- اس: من بخت ۳- اک اس: چرا از باختر برمی نیایی ۴- کل: بر من ۵- اک اس: بیت حذف شده است ۶- کل: آینه ۷- اس: خورد دست ۸- اس: خورد دست ۹- اک کل اس: دل از من ۱۰- پ: و ۱۱- پ: تباهست ۱۲- اس: این ۱۳- اک کل: شکوه پادشایی، اس: فروغ پادشایی، گد: بیت حذف شده است ۱۴- اک کل اس: زین و تخت و میدان (کل اس: تخت میدان) ۱۵- اس: یکی ۱۶- کل: سپاه ۱۷- اک: اورنجی، کل: اورنجی ۱۸- اک کل: جوزا ۱۹- اک: دروشت ۲۰- اک: جهان ۲۱- اک کل: از دل فروشت، اس: جان و دل مست ۲۲- اس: میان باغ همچون

اک ۲۲۳ ر

می ۲۸۱

کل ۲۵۸

اس ۱۵۸ پ

مع ۲۱۱

پ ۱۴۵

<p>ز نسرين و بنفشه کرده بالين بهارى باد مشکين از گلستان به بالين ديد سروى ياسمين بار^۲ پس آن دو زلف چون عنبر^۴ گرفتش ۱۴۵ دو هفته ماه شد پيوسته با خور^۶ گهى از لعل او شکر فشان کرد^۲ بر هر دو بسان^۸ سيم بر سيم چو دو ديبا^۹ نهاده روى بر روى و يا گلنار و سوسن برهم آويخت ۱۵۰ ز شادى روزشان نوروز گشته همه شب^{۱۱} عشق ايشان را ستايان^{۱۲} به دست اندرش ياقوتين^{۱۳} پياله چنان چون تازه نرگس ناز^{۱۴} و گشى به خوشى کام يکديگر بدادند^{۱۵} ۱۵۵ به تيغ رنج^{۱۷} کشت ناز بدرود که باغش داغگاه هردوان کرد^{۱۸} چرا زو مهربانى گوش دارى که بى مهرست و بى قدرست و بى شرم^{۲۰}</p>	<p>بنفشه زلف و نسرين روى رامين مه از کوه آمد و ويس از شبستان ز بوى^۱ ويس رامين گشت بيدار بجست از جاى^۳ و اندر بر گرفتش بهم آميخته شد^۵ مشک و عنبر گهى از زلف او عنبر فشان کرد لب هر دو بسان ميم بر ميم پيچيدند بر هم دو سمن بوى توگفتى شير و باده در هم آميخت ۲۸۲ مى ۱۲۳۲ ب ۱۵۹ اس ۲۵۹ کل ۱۴۶ پ ۲۰۹ کل ۱۴۶ پ ۲۵۹ کل ۱۴۶ پ ۲۰۹ کل ۱۴۶ پ ۲۵۹ کل ۱۴۶ پ ۲۰۹ کل</p>
<p>۱- الكکل اس: بوى ۲- کل: زار ۳- اک کل: از خواب ۴- الكکل: سر زلفين پرعنبر، اس: بر عنبر ۵- اس: آمخته شد و ۶- پ اس: پيش از دويت ۷- الكکل: بيت حذف شده است، اس: گهى از دولپش گوهر فشان کرد ۸- الكکل: چنان که ۹- پ: چو ديباى ۱۰- پ اس: هردوان ۱۱- پ: هميشه ۱۲- الكکل اس: سرايان ۱۳- کل: ياقوتى ۱۴- اک کل: زيب ۱۵- کل: برانندند، گد: بيت حذف شده است ۱۶- اک کل: زشت خوى، اس: زشتكار ۱۷- اس: هجر ۱۸- گد: بيت حذف شده است ۱۹- پ: بنزد ۲۰- اک کل اس: که بى قدرست و بى مهرست و بى شرم</p>	

آگاهی یافتن موبد از رامین و رفتن او در باغ^۱

۲۱۲ص

چو شاهنشاه آگه شد ز رامین
همه شب با دل او را بود پیگار
همی تادر جهان يك تن بماند^۴
سپردم نام نیکو اهرمن را
اگر ویسه نه ویست^۵ آفتابست
نیززد جور او چندین کشیدن
چسود^۸ ارتنش خوشبو چون گلابست^۹
چه سودست ار لبش نوش جهانست
چه سودست ار بخوبی حور عینست
مرایی بر بود زو مهر جستن^{۱۳}
چه دل بردن به مهر او سپردن
چرا من آزموده آزمایم^{۱۶}

دگر ره تازه گشت^۱ اندر دلش کین
که تا کی زین فرو مایسه کشم^۳ بار
به نام زشت یاد^۵ من بماند^۶
علم کردم به زشتی خویشتن را
چو مینو نیک بهختان را ثوابست
ز مهرش این همه تیمار دیدن
که چون آتش روانم را عذابست^{۱۵}
که جانم را شرنگک جاودانست^{۱۱}
که با من مثل^{۱۲} دیو بد به کینست
چنان کز بهر پاکی خشت^{۱۴} شستن
چه آن کز بهر خوشی زهر^{۱۵} خوردن
چرا من رنج بیهوده فزایم^{۱۷}

۲۸۳ می

اس ۱۵۹ ب

ک ۱۲۴ ر

۵

۱۵

۱- گک: آگاهی یافتن موبد از ملاقات ویس و رامین، اک کل: آگاه شدن شاه موبد از کار رامین و هم در شب باز آمدن، اس: آگاهی یافتن شاه از رفتن رامین بمر و ۴- الذکل: شد
۳- الذکل اس: برم ۴- اس: نماند ۵- اک کل: نام ۶- الذکل: بخواند، اس: بزاند ۷- الذکل اس: ویسه است ۸- الذکل اس: چه سودست ۹- گک: دلخواه چو آبست، اک کل: ارتنش روشن جهانست، اس: نازک چو آبست ۱۰- گک: که چون مرگ، اک کل: که جانم را شریک جان ستانست، گک: پس از بیت آتی، الذکل: اضافه دارد:

چه سودست ار لبش با رنگ و آبست
۱۱- کل: جاودانست، اس: جان ستانست
الذکل: بود مهرش بجستن، اس: زویی مهر
صبر (گک: ماماتساویلی) ۱۶- اس: آزمودم
رنج خود نمایم، اس: چرا بر رنج بیهوده فرودم

که چون آتش تنم را زو عذابست
۱۲- الذکل اس: همچو ۱۳-
۱۴- الذکل اس: خاک ۱۵- پ:
۱۷- الذکل: چرا بیهوده

	چرا از دیو جستم مهربانی	چرا از خرس ^۱ جستم دلگشائی	۵۱۴۶۶ پ
۱۵	چرا از کور جستم دیدبانی	چرا از ویس جستم مهرکاری	
	پس آنکه بند و مهر او را سپردم	هزاران در به بند و مهر کردم	
	که چندین آزموده آزمایم	چه آشفته دلم چه سست ^۲ رایم	۲۱۰ کل
	همیدون میش خود گرگ ^۴ ژیان را ^۵	سپردم مشک خود باد بزبان را ^۶	
	نشستم همچنان ^۷ کایشان نشینند ^۸	گزیدم آنکه ^۹ نادانان گزینند	
۲۰	نشیند زان سپس کور و پشیمان ^{۱۰}	گزیند کارها را ^۹ مرد نادان	۱۶۰ س
	که هم کورم به کارخویش هم کر ^{۱۲}	سزایم گر نشینم ^{۱۱} هرچه بدتر	۲۸۴ می
	که جان را از خرد یاور ^{۱۳} ندارم ^{۱۴}	بینم دیده را بساور ندارم	۲۱۳ مع
	همیشه نه چنین نا شاد بودی	دلم را گر خرد استاد بودی	
	همه لشکر شونند از رازم ^{۱۵} آگاه ^{۱۶}	گر اکنون باز پس گردم از این راه	
۲۵	که تا اکنون همی خوانند ^{۱۷} ناکس ^{۱۸}	ندانم تا چه خواندم از ین پس	
	همه یکسر مرا نامرد خوانند	سپاهم گر کهان و گر ^{۱۹} مهانند ^{۲۰}	۱۲۴ ک
	چه مردم من که با زن بر نیایم	اگر نامرد خواندم سزایم	
	از اندیشه همی پمود صد راه	همه شب شاه شاهان تا سحرگاه	
	به بدنای و رسوایی ^{۲۲} نکوشم ^{۲۴}	گهی گفتمی که این ^{۲۱} زشتی بپوشم ^{۲۲}	
۳۰	بهل تا در جهان آواز گردم	گهی گفتمی هم اکنون باز گردم	

- ۱- الذکل اس: زهر ۲- الذکل: خیره ۳- کل اس: برانرا ۴- اس: شیر
 ۵- گک: بیت حذف شده است، الذکل: پس از دو بیت ۶- الذکل اس: آنچه ۷-
 الذکل: آنچه آنچنان ۸- گک: بیت حذف شده است ۹- اس: کار بدرا ۱۰-
 گک: بیت حذف شده است ۱۱- الذکل: سزاوارم که هستم ۱۲- گک: بیت حذف شده
 است ۱۳- الذکل اس: داور ۱۴- گک: بیت حذف شده است ۱۵- الذکل
 اس: حال ۱۶- گک: بیت حذف شده است ۱۷- الذکل: همی خواندند
 ۱۸- گک: بیت حذف شده است ۱۹- پ: ور ۲۰- اس: گرمهان و گر کهانند
 ۲۱- الذکل: من ۲۲- کل: نیوشم ۲۳- الذکل: برسوائی و خود کامی
 ۲۴- کل: بکوشم

- ۳۵ گهی او را خسر د خشنود کردی
گهی چون آب گشتی روشن و خوش
چو اندیشه به کار اندر فزون شد
چو از خاور بر آمد ماه تابان
نبردش^۴ در سرای خویشان راه
بیامد دایه بند و مهر^۵ بنمود
سراسر بندها چونانکه او بست
قفص را دید در چون سنگ بسته
سر رشته به مهر و ناگشاده
به دایه گفت و یسم را چه کردی
چو^۶ آهر من شماراره نماید
درم با بند^۸ و ویس از بند رفتست
چرا رفتست کاو خود نامدارست
پس آنکه تازیانه زدش چندان
سرای و گلشن و ایوان سراسر
بگشت و ویس را جست از همه جای
قبایش^{۱۳} دید جایی اوفتاده
کرا هرگز گمان بودی^{۱۴} که آن ماه
چو اندر باغ شد شاه جهاندار
خجسته ویس چون آن شمعها دید
- ۴۰ گه او را دیو خشم آلود کردی
گهی چون دود گشتی تند و سرکش^۱
خرد در دست خشم^۲ کین زبون شد
شهنشه سوی^۳ مرو آمد شتابان
کجا با بند و مهرش بود درگاه
بدان چاره دلش را کرد خشنود
یکایک دید نابرده بدو دست
سرایسی کبگک او از بند جسته
ولیکن گوهر از عقد اوفتاده
بدین درهای بسته چون ببردی
در بسته شما را کی باید^۲
مگر امشب به دنباوند^۹ رفتست
چو ضحاکش هزاران پیشکارست
که بیهش^{۱۰} گشت دایه همچو^{۱۱} بیجان
نهفت و نا نهفتش زیر و از بر^{۱۲}
ندید آن روی دلیند و دلارای
چو جایی کفش زرینش نهاده
از اطناب سراپرده کند راه
به پیش اندر چراغ و شمع بسیار
کبوتروار دلش از تن^{۱۵} پیرید
- ۴۵ پ: تند سرکش، اس: تلخ و ناخوش
باز ۴- پ: بنزدش، الذکل اس: نبودش
۶- اس: نگر ۷- اس: که گشاید
۸- الذکل: بسته ۹- الذکل: بدیماوند،
اس: بدیماوند ۱۰- الذکل: بی جان
۱۱- اس: گشت همچون مرده ۱۲-
اس: شیبستان و درو دهلیز یکسر ۱۳- اس: وقایش، کل: وتایش ۱۴- اس:
کرا بودی گمان هرگز ۱۵- الذکل: اند (ک: اندر بر)، اس: از بر
- پ ۱۴۲ ر
س ۱۶۵ ب
می ۲۸۵
کل ۲۱۱
ک ۲۵۵ ر
ص ۲۱۴
پ ۱۴۲ پ
س ۱۶۱ ر

به رامین گفت خیز ای یار و بگریز
 نگر^۱ تا پیش من دیگر نیایی
 به جنگ^۲ ماهمی آید شهنشاه
 ترا باید که باشد رستگاری
 هر آن دردی که تو خواهی کشیدن
 چه آن درد و چه آن تلخی مرا باد
 کنون رو در پناه پاک یزدان
 که من گشتم ز بخت بد فسانه
 نخواهم خورد يك خرمای بی خسار
 دل رامین بیچاره چنان گشت^۳
 به سان صورتی بد مانده بر جای
 ز بهر^۴ ویس بودش درد بر دل
 پس آنگاه از برش برخاست ناکام
 کجا چون دام بود او را شهنشاه
 گر از دام گزند آور^۵ برون جست
 کجا^۶ پیسوند گیرد آشنایی
 همه محنت^۷ بود بر عاشق آسان
 دلش را هر بلایی خوار باشد
 مبادا هیچ کس را عشق^۸ چونان^۹

می ۲۸۶

کل ۲۱۲

{ ۱۲۵۵ پ
 اس ۱۶۱ پ
 ۱۴۸ پ

۱- کل: مگر ۲- گد: بیت حذف شده است ۳- اس: بخون ۴- الکل
 اس: زخم و خواری ۵- الکل: همه درد وهمه ۶- الکل: ندیدی ۷-
 اس: شد ۸- اس: شد ۹- اس: هم از دستش شده زور وهم از پای ۱۰-
 اس: مهر ۱۱- کل: نیز ۱۲- اس: اضافه دارد عنوان: گر بختن رامین از نزد
 ویس وزاری نمودن وی ۱۳- الکل اس: همان ۱۴- اس: نزد ۱۵-
 الکل اس: او ۱۶- الکل: ژرف جان گیر ۱۷- الکل: کرا ۱۸- الکل:
 دردی ۱۹- گد: این بیت و بیت آتی حذف شده است ۲۰- الکل اس: دردی
 ۲۱- الکل: هجر ۲۲- اس: جو یان

۲۱۵ع	چو تیری از کمان‌خانه بدر جست ^۱	چو رامین از کنار ویس برجست	۷۰
	که ^۲ غرم تیز تنگ بر شاخ ^۳ کهسار	چنان بر شد بروی ساده دیوار	
	نکو آمد به دام و بس ^۵ نکو جست ^۶	چو بر سر شد ز دیگر ^۴ سو فرو جست	
	به یگ زاری ^۷ که از کشتن ^۸ بتر بود	سمنبر ویس هم بر جای بغنود	
	به زیر زلف مشکین دست سیمین	به یاد رفته رامین کرده بالین ^۹	
۲۸۷ می	ده انگشتش چوماهی بود درشت ^{۱۲}	به زیر زلف تاب ^{۱۰} شست برشت ^{۱۱}	۷۵
	رخش می‌خوار ^{۱۴} بر خیری و لاله	دلش ساقی و دو دیده ^{۱۳} پیاله	
	چو زلفینش سیاه و نغز و شیرین ^{۱۶}	نگار دست ^{۱۵} آن روی نگارین	
	چو باغ شاه شاهان بد بآیین ^{۱۸}	نگارین روی آن ماه حصارین ^{۱۷}	
اس ۱۶۲ر	به باغ افتاده دید از آسمان ماه	به بالینش فراز آمد شهنشاه	
	نگشت از خواب ماه خفته بیدار	پا او را بجنبانید بسیار	۸۰
	که باجانانش ^{۱۹} گفتی زو بشد جان ^{۲۰}	چنان بیهوش بود از درد هجران	
ب ۱۴۸ب	به هر سو هم پیاده هم سواران	شه شاهان فرستاد استواران	
۱۲۶ک } ۲۱۳کل }	سراسر باغ را جستن گرفتند	به هر راهی و بی راهی برفتند	
	مگر بر شاخ مرغان نواگر	به باغ اندر ندیدند ایچ جانور	
	میان هر درختی بنگرستند	دگر باره درختان را بجستند	۸۵

۱-اس: نکو آمد بدام و هم نکو جست ۲-الکل: چو ۳-ک: هیچ، اس: شاخ ۴-الکل:س: بدیگر ۵-الکل: هم ۶-اس: چو تیری از کمان‌خانه بدر جست ۷-الکل: بآزاری، اس: بدان زاری ۸-الکل:س: کشته ۹-اس: بالین کرده رامین ۱۰-الکل: بزیر تاب زلف، اس: گره برتار زلفش ۱۱-پ:الکل: شست در شصت (پ: بر) ۱۲-الکل: ماهی بر سر شست، اس: بود بردست ۱۳-الکل: چشمش ۱۴-اس: می‌خورده ۱۵-پ: نگار بدست، اس: نگارین روی ۱۶-اس: پرچین ۱۷-الکل:س: حصار ۱۸-الکل:س: چو باغ شاه پر رنگ بهاری ۱۹-اس: که باجانان تو ۲۰-الکل: که جانانش تو گفتی زوستد جان

همی جستند رامین را به صد دست
 شهنشہ گفت با ویس سمنبر
 بیستم بر تو پنجه در به مسمار
 چو من رفتم یکی شب^۵ نارمیدی
 چو دیوی کت نبندد هیچ استاد
 خرد دور از تو مثل^۶ آسمانست
 ز بهر آنکه بخت شور داری
 بود بی سود با تو پند چون در^{۱۰}
 اگر من بر زبان پند تو رانم
 چو^{۱۳} گویم با تو چندین پند بی مر
 ز بس کز تو پدید آمد مرا بد
 همانا یادگار بيمشی تو^{۱۵}
 اگر در پیش تو صورت شود داد^{۱۶}
 سر نیکی اگر بینی^{۱۷} بسبری
 همیشه راستی را دشمنی تو
 تو يك دیوی ولیکن آشکاری

{ ۲۸۸ می
 اس ۱۶۲ پ

ص ۲۱۶

پ ۱۴۹

ک ۱۲۶ ب

ندانستند کز دیوار چون^۱ جست^۲
 نگویی تا چه کارت^۳ بود ایدر
 گرفتم روزن صد^۴ بام و دیوار
 چو مرغی از سرایم بر پریدی
 به افسون و به نیرنگ و به فولاد^۶
 هوا نزدیک تو همچون^۸ روانست
 دو گوش و چشم کر و کور داری^۹
 چو دیگ^{۱۱} سفله و چون کفش^{۱۲} گازر
 خرد بیزار گردد از روانم
 زبانم بر سخن باشد ستمگر
 نه يك يك بینم آه که^{۱۴} صد صد
 که از نیکی همیشه سر کشی تو
 بخواند جانت از دیدنش فریاد
 دل پاکی اگر یابی^{۱۸} بدری^{۱۹}
 دو چشمش گریبینی بر کنی تو^{۲۰}
 تو يك^{۲۱} غولی ولیکن چون نگاری^{۲۲}

۹۰

۹۵

۱۰۰

۱-ك: کواز دستشان، كل: گور از دستشان، اس: کواز بندشان ۲-الكل اس: اضافه دارد:
 دو صد ره هر درختی بنگریدند بجز ویسه کس دیگر ندیدند،
 گد: اضافه دارد: پادشاه گیسوان ویس را گرفت و شمشیر از غلاف کشید ۳-پ: کاری ۴-ك:
 كل: روزن و هر ۵-پ: يك امشب ۶-الكل: نه افسون و نه نیرنگ و نه فولاد
 ۷-الكل اس: همچون ۸-الكل اس: نزدیک با تو چون ۹-الكل: همیشه
 چشم بخت کور داری ۱۰-الكل: تو بند آزر ۱۱-پ: کفش ۱۲-
 پ: دیگ ۱۳-پ اس: چه ۱۴-اس: چه ۱۵-الكل اس: بار کار
 (اس: نابکارا) بیهی تو ۱۶-اس: اگر پیش تو صورت بشنود داد ۱۷-ك:
 كل: یابی ۱۸-الكل: بینی ۱۹-ك: در بیت مصراعها قلب است
 ۲۰-ك: بیت حذف شده است ۲۱-الكل اس: تو خود ۲۲-الكل اس: در
 بیت مصراعها قلب است

دو ^۲ چشم نیکنمایی را تو دوزی ^۲	سرای پارسایی را تو سوزی ^۱	۱۰۵
و یا خود من که ^۴ بر تو مهربانم	ز تو بی شرم تر کس را ندانم	
س ۲۱۴	که گرزشتی کنی باشی بهشتی ^۵	مگر گفتست با تو دیو زشتی
	نه آنکت دایه و نه آنکه یارست	نه تو بادی نه آن کت دوستدارست
	که جانت بر بسی جانها وبالست	به جان من که خون تو حلالست
	که مرگت بخشد و جانت ستانم ^۶	ترا در مان بجز تیغم ندانم ^۶
	به خنجر من ^۸ ترا برهانم از تو ^۹	هم اکنون جان تو بستانم از تو
س ۲۱۳	کشید آن ازدهای جان ستانش	گرفت آنکه کمندین گیسوانش
	به دیگر دست مشکین تاب داده	به یک دستش پرندآب داده
می ۲۸۹	که دید از مشک و از عنبر کمندی	که دید از آب و از آهن ^{۱۰} پرندی
	گلش را باز ^{۱۱} با گل گستریدن ^{۱۱}	مهش را خواست از سروش بریدن
	ز درد هجر دلبر بود کمتر ^{۱۳}	سمبیر ویس را شمشیر بر سر
	بزی خرم به کام نیک خواهان	سپهد زرد گفت ای شاه شاهان
	تو ^{۱۶} درد خویش را دارو بریزی	مکش گر ^{۱۴} خون این بانو ^{۱۵} بریزی
پ ۱۴۹ ب	ازیرا هیچ دانا ^{۱۷} خون نجوید	بریده سر دگر باره نروید
	چنین زیبا رخی دیگر نزیاید ^{۱۸}	بساروزا که در گیتی برآید
ص ۲۱۷	بیبچی بیشتر زین مار ^{۲۰} مویش	چو یساروزا ترا زین ^{۱۹} ماه رویش

۱- اس: بسوزی ۲- الذکل اس: چو ۳- الذکل اس: بدوزی ۴- الذکل: ویا از خود که، اس: ویا از من ۵- گک: این بیت و بیت آتی حذف شده است ۶- پ الذکل: نداند ۷- پ الذکل: ستاند ۸- اس: هم ۹- گک: کل: بیت حذف شده است ۱۰- اس: آتش ۱۱- الذکل: خواست ۱۲- اس: خوانیندن ۱۳- الذکل: ز درد هجر آرمه بود غم خور، اس: ز درد دل بدل بر بود کمتر ۱۴- الذکل: اگر تو، اس: به بین گر ۱۵- اس: تاتو ۱۶- الذکل: چو ۱۷- اس: بخرد ۱۸- الذکل: رخی فرخ برآید ۱۹- الذکل: آن ۲۰- الذکل: زان رنگ

۱۲۰	به مینو در چنین ^۱ حورا ^۲ نیابی پشیمان گسردی و سودت ^۵ ندارد یکی بار آزمودی زو جدایی ^۶ اگر خوب آمدت ^۷ آن ^۸ رنگ منکر چو او از تو ببرد ^۹ این خوب چهرش گهی با آهوان بودی به صحرا گهی با گور بودی در بیابان فراش کردی آن درد و بلا را ترا زو بود و ما را از تو آزار از آن پیمان ^{۱۲} و زان ^{۱۳} سوگندیاد آ مخور زنهار شاهاکت نباید به یاد آور ز حرمتهای شهرو اگر دیدی گناهی زو یکی روز اگر تنها به باغی در بختت چرا بر وی همی بندی گناهی چنین باغی به پروین برده دیوار ^{۱۷} اگر با وی بدی ^{۱۸} در باغ جفتی ^{۱۹} نه زین در ^{۲۱} مرغ بتواند پریدن	۱۲۷۷ اس ۱۶۳ پ کل ۲۱۵ می ۲۹۰ ۱۵۰ پ
۱۳۰	به گیتی در ازین ^۳ زیبا ^۴ نیابی بسی خون مر ترا از دیده بارد نپندارم که دیگسر آزمایی فرو زن هم بدو این دست دیگر ترا دیدم که چون بودی ز مهرش گهی با ماهیان بودی به دریا گهی با شیر بودی در نیستان که از مهرش ^{۱۰} ترا بودست و ما را چه مایه ما و تو ^{۱۱} خوردیم تیمار کجا کردی و خوردی ^{۱۴} پیش دادار یکی روز این ^{۱۵} خورش جان را گزاید به یاد آور ز خدمتهای و سرو تو دانی کش گناهی نیست امروز ز مردم این نه کاری بس ^{۱۶} شگفتست که در وی آن گنه را نیست راهی درش را بر زده پولاد مسمار بدین هنگام ^{۲۰} ازیدر چون برفتی نه دیو این بند بتواند دریدن ^{۲۲}	۱۲۵ ۱۳۵ ۱۵۰ پ

۱- الذکل اس : چنو ۲- پ : خورا، الذکل : حوری ۳- اس : چنو ۴-
 الذکل : نوری ۵- الذکل : سودی ۶- الذکل اس : آزمودستی جدایی ۷-
 کل : آیدت ۸- پ اس : این ۹- پ : چو از تودور بود ۱۰- پ : در
 هجرش ، الذکل : از بهرش ۱۱- الذکل : که ما و توبسی ۱۲- پ : پیوند
 ۱۳- الذکل : و آن ۱۴- الذکل : خوردی و کردی ۱۵- الذکل : که این بار
 این ۱۶- الذکل : نه بس کاری ۱۷- الذکل : تیمار ۱۸- الذکل : کسی
 ۱۹- کل : خفتی ۲۰- الذکل : بچونین وقت ۲۱- الذکل اس : زیسدر
 ۲۲- الذکل : بریدن

	مگر دل‌تنگ بود آمد درین ^۱ باغ	تو خود اکنون نهادی داغ بر داغ
	پیرس از وی که چون بودست حالش	پس آنکه هم به گفتاری بمالش
۱۴۰	گر این خنجر زنی بر ویس دلبر	شود زان ^۱ زخم درد تو فزوتتر
	ز بس گفتار زرد ^۲ و لابه ^۳ زرد	شهنشه دل بدان بت روی خوش کرد
	برید از گیسوانش حلقه ای چنسد	بدان گیسو بریدن گشت خرسند ^۴
	گرفتش دست و برد اندر شبستان	شبستان گشت ^۵ از رویش ^۶ گلستان
	به یزدان جهانش داد سوگند	که امشب چون بجستی زین ^۷ همه بند
	نه مرغی و نه تیری ^۸ و نه بادی	درین ^۹ باغ از شبستان چون فتادی
۱۴۵	مرا در دل چنان آمد گمانی ^{۱۰}	که تو نیرنگ و جادو ^{۱۱} نیک دانی
	کسی باید که افسون نیک داند	وگر نه کار چونین کی تواند
	سمنبر ویس گفتش ^{۱۲} کردگارم	همی نیکو کند همواره کارم
	چه باشد گر تو م زشتی نمایی	چو یزدانم نماید نیک رایی
	گهی جان من از تیغ رهند	گهی داد من از جانت ستاند
	توم کاهی و یزدانم فزاید	توم بندی و دارم گشاید
۱۵۰	چرا خوانی مرا بدخواه و دشمن	تو با یزدان همی کوشی نه با من
	کجا او هرچه تو دوزی ^{۱۳} بدرد	همیدون هر چه تو کاری ببرد
	گهم ^{۱۴} در دزکنی گه در شبستان	گهم تندی نمایی گاه ^{۱۵} درستان
	خدایم در بلای تو نماند	ز چندین بند و زندانت ^{۱۶} رهند

۱- اس: بدین ۲- الذکل اس: بود زین(اس: زان) ۳- الذکل: زبس گفتارها و
 ۴- گد: بیت حذف شده است ۵- الذکل: بود ۶- الذکل: ازوخرم، اس: ازان
 دلبر ۷- الذکل: برستی زان ۸- اس: پری ۹- پ: دران، اس: بدین
 ۱۰- الذکل: مرا ایدون همی آیدگمانی، اس: مرا درد گمان آیدچنانی ۱۱- الذکل
 کل: که تو از جادوانی، اس: که تو از جادوی هم ۱۲- الذکل اس: گفتا ۱۳-
 اس: کجا هرچه تو دوزی او ۱۴- الذکل اس: گهی ۱۵- الذکل: گهم بندی
 گهی داری به بستان، اس: گهی بندی نمایی گاه ۱۶- پ الذکل: زندانت

- ۱۵۵ وگر تو خسروی او خان^۲ من بس^۳
همو^۵ یاور بود بسی یاوران را^۶
بدو نالیدم از جور و جفایت
در آن زاری و دل تنگی بخفتم
جوانی خوب رویی سبزپوشی
بخوابانید در باغ و گلستان
چنان کاندر تنم مویی نیازرد^۸
جهان افروز رامین در بر من^۹
همی گفتم راز خویش با هم
بگرد ما گل و نسرين^{۱۱} شکفته^{۱۳}
از آن خوشی به ناخوشی فتامد
چو آتش بر کشیده تیغ بران
به خواب اندر سروشم همنشین بود
تو خود دانی که برخته قلم نیست^{۱۵}
کجا گفتش دروغی ماه پیکر^{۱۷}
بر آن حال گذشته غم همی خورد^{۱۸}
گزیده جامها و گوهران داد
- اگر تو دشمنی او جان^۱ من بس
[بس است او چاره^۴ بیچارگان را
چو من دلتنگ بودم در سرایت
ستمهای^۷ تو با یزدان بگفتم
به خواب اندر فراز آمد سروشی
مرا برداشت از کاخ شبستان
مرا امشب ز بند تو رها کرد
ز نسرين بود و سوسن بستر من
همی^{۱۰} بودیم هر دو شاد^{۱۱} و خرم
[بدان خوشی بکام خویش خفته
چو^{۱۴} چشم از خواب نوشین برگشادم
ترا دیدم بسان شیر غران
اگر باور کنی ورنه چنین بود
اگر کردار تو بر من ستم نیست
شهنشه این سخن زو^{۱۶} کرد باور
گناه خویش را پوزش بسی کرد
به ویس و دایه چیزی^{۱۹} بیکران داد
- ۱۶۵
۲۹۲ می
۲۱۹ مع
۱۵۱۳
اس ۱۶۵
کل ۲۱۷

۱- الکل اس: چار ۲- الکل اس: یار ۳- الکل: در بیت مصراعها قلب است
گک: اضافه دارد: آنچه بخاطر من انجام میدهی در راه خدا خواهد بود تو دشمن خدا هستی نه
دشمن من ۴- اس: چاره گر ۵- اس: کجا ۶- پ: بیت حذف شده است
۷- الکل: سخنهای ۸- پ اک کل اس: پیش از چهاربیت ۹- گک: بیت حذف
شده است ۱۰- اک کل: بهم ۱۱- اک: شاخ ۱۲- اس: سوسن
۱۳- پ: بیت حذف شده است ۱۴- پ: دو ۱۵- اس: پس از دو بیت
۱۶- اک کل: را ۱۷- الکل: کجا گفت اودروغی راست منکر ۱۸- الکل:
بسی کرد ۱۹- اک اس: چیز

گذشته رنج نابوده گرفتند
چنین باشد دل فرزند آدم
بدان^۲ روزی که از تو شد چه نالی
چه باید رفته را اندوه خوردن
نه زانده تو دی با تو بیاید^۵
اگر صد سال باشی شاد و پیروز
اگر سختی بری گر کام^۸ جویی
پس آن بهتر که با رامش نشینی

می لعین^۱ آسوده گرفتند
نیارد^۲ یاد رفته شادی و غم
وز آن روزی که نامد چه^۴ سگالی
همان نابوده را تیمار بردن
نه از تیمار تو فردا بیاید^۵
همیشه عمر تو باشد یکی روز^۶
ترا آن روز باشد کاندراویسی
ز عمر خویش روز خوش گزینی^۹

۲۱۲۸۱

بزم ساختن موبد در باغ و سرود گفتن رامشگر گوسان^{۱۰}

مه^{۱۱} اردیبهشت و روز خرداد
بیابان از خوشی همچون گلستان^{۱۲}
درخت رود باری سیم ریزان
چمن مجلس^{۱۴} بهاران مجلس آرای
درو نرگس چو ساقی^{۱۶} جام بردست

جهان از خرمی چون کرخ بغداد
گلستان از صنم همچون بتستان^{۱۳}
نسیم نو بهاری مشک بیزان
زنان بلبش چنگ و فاخته نای^{۱۵}
بنفشه سر فرو^{۱۷} افکنده چون^{۱۸} مست

۲۹۳ می

۱۶۶۵ س

۲۱۵۱ پ

۵

۱- الکل اس: نیند لعل ۲- الکل اس: ندارد ۳- الکل: ازان، اس: بران
۴- کل: چون ۵- الکل: نه ازانده تو سودی فزاید، اس: نه ازانده دی ۶-
الکل اس: به آید ۷- گد: اضافه دارد: و یکلحظه رنج و اندوه برابر صدسال خواهد
بود ۸- پ: نام، الکل اس: و کام ۹- پ: نشینی، الکل: به بینی، پ الکل
اس: پیش از دویست ۱۰- گد: دعوت موبد از شهر و ویر و برپا ساختن بزم، الکل:
جای بزم ساختن شاه موبد و شراب خوردن با ویس و رامین، اس: صفت بزمگاه شاه موبد
با ویس و رامین و در کوشان رامشگر ۱۱- الکل: شب ۱۲- الکل: شبستان
۱۳- الکل: شبستان ازگشی همچو گلستان، اس: گلستان از خوشی همچون چستان (۹)
۱۴- پ: اندر ۱۵- الکل: زبان بلبش گشاده فاخته نای، ق: زنان بلب رباب فاخته
نای ۱۶- اس: دونرگس چون دوسافی ۱۷- الکل: به پیش ۱۸- ق: اس: سر

ز گوهر شاخها چون تاج کسری
 ز سبزه روی هامون چون^۲ زمرد
 همه صحرا ز لاله^۵ روی حورا
 بهشت آسا^۶ زمین با زیب و خوشی
 به باغ اندر نشسته شاه شاهان
 به دست راست بر^۹ آزاده ویرو
 نشسته گرد رامینش برابر
 همی زد راههای خوشگواران^{۱۰}
 می آسوده^{۱۱} در مجلس همی گشت
 سرودی گفت گوسان نو آیین
 اگر نیکو بیندیشی بدانی

۲۲۰ صج
 ۲۱۸ کل
 ۱۲۹۹ ر

که از دلها زدید زنگ اندوه
 گرفته زیر سایه نیم^{۱۸} گیهان
 جهان در برگ و بارش بسته امید
 که آبش نوش^{۱۰} و ریگش درخوشاب
 بنفشه رسته و خیسری و سنبل

درختی رسته^{۱۶} دیدم بر سر کوه
 درختی سر کشیده تا^{۱۷} به کیوان
 به زیبایی^{۱۹} همی ماند به خورشید
 به زیرش سخت روشن چشمه آب
 شکفته بر کنارش^{۲۱} لاله و گل

اس ۱۶۶ ر
 می ۲۹۴
 پ ۱۵۲ پ

۱- پ: به ۲- پ: پر ۳- اکل: رنگین ۴- پ: پرزسد، کل: رنگین ترازید، اس: بیت حذف شده است ۵- اکل: اس: سوسن ۶- اکل: آئین ۷- پ: اس: غنج ۸- پ: اس: بنزدیکش نشسته ۹- اکل: راستش ۱۰- اکل: اس: شادخواران ۱۱- کل: بمی آسوده ۱۲- اکل: لاله در دشت، اکل: می خوره، اس: دشت ۱۳- اکل: اس: پوشیده ۱۴- اکل: اندروی، اس: زیراو ۱۵- پ: اکل: اس: اضافه دارد عنوان: مثل زدن کوسان رامشکر، (اکل: سرود گفتن کوسان مطرب بر حسب حال ویس و رامین، اس: سرود گفتن کوشان رامشکر) ۱۶- پ: سبز ۱۷- اکل: اس: سر بر آورده ۱۸- پ: فتاده سایه اش بر جمله، اکل: گرفته سایه اش نیمی ز) کل: نیمی بکیوان) ۱۹- اس: زبیدی ۲۰- پ: خوب ۲۱- پ: رخانش، کل: در کنارش

	چرنده ^۱ گاو کیلی بر کنارش	
	همیشه آب این چشمه روان باد ^۲	
	[شهنشه گفت با گوسان نائی ^۵	
۲۵	[سرودی گوی بر رامین بد ساز	
	[چو بشنید این سخن ویس سمبیر	
	[به گوسان داد و گفت این ^۶ مر ترا باد	
	[سرودی گوی هم بر راست پرده	
	[چو شامت راز ^۹ ما فرمود گفتن	
۳۰	[دگر باره بزد گوسان نوائی	
	[همان پیشین سرود نغز ^{۱۳} را باز	
	[درخت بسارور شاه شهانست ^{۱۵}	
۳۵	[برش عزاست و برگش نیکنامی	
	[جهان را در بر و برگش امید است	
	[به زیرش ویس بانو چشمه آب	
	[شکفته بر رخانش لاله و گل	
	[چو کیلی گاو رامین بر کنارش	
	[بماناد این درخت سایه گستر	
	[همیشه آب این چشمه رونده	
	گهی آبش خورد گه نو بهارش ^۲	
۱۲۹۵ک	درختش بارور گاوش جوان باد ^۴	
	زهی شایسته گوسان نوائی]	
	بدر بر روی مهرش پرده راز]	
	بکند از گیسوان صد حلقه ^۶ زر]	
	به حال من ^۸ سرودی نغز کن یاد]	
	ز روی مهر ما بردار پرده]	
	ز دیگر کس چرا باید ^{۱۰} نهفتن ^{۱۱}]	
	نوائی بود بر رامین ^{۱۲} گوائی]	
۲۱۹کل	بگفت و آشکارا کرد او ^{۱۴} راز]	
	که زیر سایه اش نیمی جهانست ^{۱۶}]	
۱۶۶س	سرش جاهست و بیخش شاد کامی]	
۱۲۹۵ک	میان هر دو ^{۱۷} پیداتر ز شید است]	
	لبانش نوش و دندنان در خوشاب]	
	بنفشه رسته و خیری و سنبل]	
	گهی آبش خورد گه نو بهارش]	
	ز مینو باد وی را سایه خوشتر]	
	همیشه گاو کیلی زو چرنده]	

۱- الذکل: جریده ۲- پ: اضافه دارد:

بماناد این درخت سایه گستر ز مینو باد وی را سایه خوشتر
 ۳- پ: رونده ۴- پ: همیشه گاو کیلی زو چرنده، اک کل: درختش سبز و گاو وی
 جوان باد ۵- پ: این بیت و شانزده بیت آتی حذف شده است، اس: کوشان مای ۶-
 اک: صد چارده، اس: سرخاره ۷- کل: ای ۸- اس: ز حال ما ۹- اک
 کل: حال ۱۰- اس: چرا باید ز دیگر کس ۱۱- اس: اضافه دارد عنوان: معنی
 گفتن کوشان در مجلس شاه موبد ۱۲- اس: حال رامین را ۱۳- اس: خویش
 ۱۴- اس: ازو ۱۵- اک کل: جهانست ۱۶- اک کل: گهانست ۱۷- اس: دهر

[چو گوسان این نوارا کرد پایان
 شه شاهان به خشم از جای بر جست
 به دیگر دست زهر آلود خنجر
 بخور با من به مهر و ماه سوگند
 و گرنه سرت را^۴ بردارم از تن
 یکی سوگند خورد آزاده رامین
 که تا من زنده باشم در دو گیهان
 مرا قبله بود آن روی گلگون
 مرا او جان شیرینست و از جان
 شهنشه را فزون شد کینه^۵ رام^۶
 بیفگندش بدان تا سر ببرد
 سبک رامین دودست شاه بگرفت
 ز شادروان به خاک اندر فگندش
 شهنشه مست بود از باده بیهوش
 نبودش آگهی از کار رامین
 خرد را چند گونه رنج و سستی^۷
 گر این دورنج بر موبد نبودی

{ ۲۲۱ ص
 ۱۶۷ ر

{ ۱۵۲ پ
 ۲۹۵ می
 ۱۳۵ ر
 ۲۲۰ کل

به یاد دوستان و دل ربایان^۱ [
 گرفتش ریش^۲ رامین را به یک دست
 بدو گفت ای بداندیش و بد اختر
 که با ویست نباشد مهر و^۳ پیوند
 که از^۵ ننگ تو بی سر شد تن من
 به دادار جهان و ماه و پروین^۶
 نمی خواهم که بر گردم ز جانان^۷
 چنان چون دیگران را مهر^۸ گردون
 به کام خویشتن بیرید نتوان^۹
 زبان بگشاد یکباره^{۱۱} به دشنام
 به خنجر جای مهرش را^{۱۲} بدرد^{۱۳}
 تو گفستی شیر نر روباه بگرفت
 ز دستش بستند آن هندی پرندهش
 گسسته آگهی و رفته نیروش^{۱۴}
 نماند^{۱۵} اندر دلش آزار رامین^{۱۶}
 پدید آید همی از عشق و مستی^{۱۸}
 سرو را هیچ گونه بد نبودی

۱- اس: بیت حذف شده است، اضافه دارد عنوان: خشم گرفتن شاه مسوبد بر رامین
 ۲- پ: حلق (گد: موی) ۳- پ: اس: نیز ۴- اک: نه تا سرت ۵-
 اککل: اس: با ۶- پ: رهبر دین ۷- اک کل: اس:
 که تا من بودم و باشم بگیهان نه برگشتم نه بر گردم زجانسان
 ۸- اس: مهر ۹- گد: اضافه دارد: خواهی بکش و خواهی ببخش من از مهر اودست
 بردار نخواهم بود ۱۰- اککل: کینه بردار، اس: خشم بردار ۱۱- اککل: اس:
 دیگره ۱۲- اک کل: مهر و کین ۱۳- اس: اضافه دارد عنوان: گریختن رامین
 و انداختن شاه را از تخت ۱۴- اک کل: برفت از آگهی و شد از هوش ۱۵-
 پ: اککل: بماند ۱۶- پ: چندین ۱۷- کل: رنج دستی ۱۸- گد: اس: در
 بیت مصراعها قلب است

۴۵

۴۵

۵۵

۵۵

نصیحت کردن به گوی رامین را^۱

چو سر برزد خور تابان دگر روز
 هوا مانند تیغی شد زدوده
 یکی فرزانه بود اندر خراسان
 سخنگویی که نامش بود به گوی
 گه و بیگانه با رامین نشستی
 همی گفتی که تو يك روز شاهی
 درخت کام تو گردد برومند
 چو آمد پیش رامین بامدادان
 پرسیدش که در مانده چرایی
 جوانی داری و اورنگ شاهی
 خرد را در هوا چندین مرنجان^{۱۱}
 ترا خصمی کند جان^{۱۳} پیش دادار
 بدین مایه درنگ و زندگانی^{۱۵}

فروزان روی او شد^۲ گیتی افروز^۲
 زمین چون زعفرانی گشت سوده^۴
 در آن کشور مه اختر شناسان
 نبودی مثل او دانا و نیکوی^۵
 به آب پند جانش را بشتی
 به چنگ آری هر آن کامی^۶ که خواهی
 تو باشی در جهان مهتر^۷ خداوند
 مرو را دید بس دلتنگ و گریان^۸
 چرا شادی و رامش نه فزایی^۹
 چو این هر دو بود دیگر چه خواهی^{۱۰}
 روان را در بلا چندین مبیجان^{۱۲}
 ز بس کاو را همی داری^{۱۴} به تیمار
 چرا کاری کنی جز شادمانی

اس ۱۶۷ پ

پ ۱۵۳ ر
 می ۲۹۶
 مع ۲۲۲

- ۱- الك كل: آمدن به گوی پیش رامین و پند دادن او را، اس: اندر نصیحت به گوی ۲-
 الك كل: گشت روی ۳- پ كل اس: این بیت و بیت آتی پیش از عنوان ۴-
 گن: اضافه دارد: روز بعد همه بستگان بیدار و مهمانی رامین آمدند او را افسرده دیدند
 پرسیدند چه شده است وی سبب افسردگی خود را برای آنان شرح داد ۵- الك كل: نبود
 آنگاه چون او يك سخن گوی، اس: برده از همه کس درسخن گوی ۶- الك كل: و هر
 کامی، اس: تو هر کامی ۷- گن الك كل: شاه و ۸- الك كل اس:
 چو آمد بامدادان پیش رامین مرو را دید بس ناشاد و غمگین
 ۹- الك كل اس: چرانه شادی و رامش فزایی ۱۰- اس: ازین بهتر که تو داری چه خواهی
 ۱۱- الك كل: مبیجان (کل: نیبجان) ۱۲- الك كل: مرنجان ۱۳- گن: تن
 ۱۴- اس: برنجانی ۱۵- کل: درنگ زندگانی

- ۱۵ اگر حکم خدا^۱ دیگر نگردد
 چه باید بیهده^۲ اندوه خوردن
 چو بشنید این سخن دل خسته رامین
 نکو گفתי تو با من هر چه گفתי
 دل مردم نه از سنگست و پولاد
 تنی^۳ را چند باشد سازگاری
 جهان را زشت کاری بیش از آنست
 قضا بر هر کسی بارید بساران
 نه بر من^۴ بگذرد هر گز یکی روز
 اگر روزی مرا کامی نماید
 جهان گر بر سر من گل فشانند
 به کام خویش جامی می نخوردم^۵
 به چوین حال^۶ و چوین زندگانی
 اگر خواری همین يك راه دیدم
 سزد گر من نصیحت نه^۷ پذیرم
 پس آنکه کرد با او يك بيك یاد
 چه خواری کرد با من^۸ شاه شاهان
- ۲۵ همان ناسوبده را تیمار بگردن^۹
 بدو گفت ای مرا چشم جهان بین
 ولیکن چون نماید چرخ زفتی
 که گر غمگین شود^{۱۰} باشد ازو شاد^{۱۱}
 دلی را چند باشد بردباری
 که ما را کوشش^{۱۲} و صبر و توان است
 ولیکن بر دلم بارید طرفان
 که نماید مرا داغ جگر سوز
 به زیر کام در دامی نماید
 ز هر گل بر دلم^{۱۳} خاری^{۱۴} نشاند
 که جام زهرش اندر پی نخوردم^{۱۵}
 کرا از دل بسر آید شادمانی
 که دی از خشم^{۱۶} شاهنشاه دیدم
 به بخت خویش گریم^{۱۷} تا بمیرم
 که دیگر باره ایشان را چه افتاد
 به پیش ویس بانو ماه ماهان^{۱۸}

کده ۱۳۵ پ

کل ۲۲۱

اس ۱۶۸ ر

پ ۱۵۲ ب

ص ۲۹۷

۱- اس: قضا ۲- ساك كل: خوردن ۳- اك كل: این همه ۴- اك: همه باید
 بیهوده تیمار خوردن، كل اس: چه باید بیهوده تیمار بردن، اك كل اس: اضافه دارد عنوان:
 پاسخ دادن رامین به گوی را (اس: پاسخ رامین) ۵- اك كل: بود ۶- اس:
 گهن غمگین بود گاهی بود شاد ۷- كل: دلی ۸- اك كل اس: دانش، گك:
 بیت حذف شده است ۹- اك كل اس: بمن بر ۱۰- گك: چشم ۱۱- پ:
 تیری ۱۲- اك: بخوردم ۱۳- ساك: بخوردم، اس: که بامتن زهرش
 ۱۴- كل: سال ۱۵- اك: چشم ۱۶- ساك كل: کم ۱۷- كل: گیرم
 ۱۸- پ: با او، اس: باوی ۱۹- اك كل اس: اضافه دارد:
 پس آنکه گفت با این ننگ و خواری چراخواهی (اس: چراجویی) توازن بردباری

دو چشم من چنین پتیاره دیده	چرا پر خون ندارم هر دو دیده
به آید مردن از خواری کشیدن	صبوری کردن و تلخی چشیدن
به هر دردی شکسیم جز به خواری	مجو از من به خواری بردباری ^۱
چو حال خود به به گو گفت رامین	جگر ریش و دو چشم از گریه خونین ^۲
نگر تا پاسخش چون داد به گوی	نو نیز از پاسخی گویی چنان ^۳ گوی
بدو گفت ای ز بخت خویش نالان	تو شیری چند نالی ^۴ از شغالان
ترا دولت رسد روزی به فریاد	از آن پس کت نماید چند بیداد
ترا تا باشد اندر دل هوا خوش	تن تو همچین باشد بلاکش ^۵
به جانان دل نبایستی سپردن	چو نتوانستی ^۶ اندوهانش خوردن ^۷
ندانستی که هر چون مهر کاری ^۸	به روی آید ترا ^۹ هر گونه خواری
هر آن گاهی که داری گل چدن کار	روا باشد که دست را ^{۱۰} خلد خار
به مهر اندر تو چون بازار گانی	ازو ^{۱۱} گه سود بینی ^{۱۲} گه زیانی
تو گفתי بی زیانی سود بینی	ویا نه آتشی بی دود بینی ^{۱۳}
کسی کاو تخم کشتن پیشه دارد	همیشه دل در آن اندیشه دارد
ز کشتن تا برستن تا درودن	بسارنجا که باید ^{۱۴} آزمودن
تو تخم عاشقی در دل بکشتی	که بار آید ^{۱۵} ترا حور بهشتی ^{۱۶}

۱ - اک کل اس: اضافه دارد عنوان: پاسخ دادن به گوی رامین را (اس: پاسخ به گوی)

۲ - گداک کل: بیت حذف شده است، اس:

چو بشنید ایسن سخن بهگو ز رامین که دیگر ره چنان از چیست غمگین

۳ - الکل: جواو، اس: چنین ۴ - پ: پیچی، اس: ترسی ۵ - اس: تنت باشد

بمهر اندر بلاکش ۶ - پ: چو نتوانستی تو ۷ - اس: بردن ۸ - پ: همچون، الکل: که

چون مهری بکاری ۹ - الکل: بر آردم ترا ۱۰ - الکل: اگر دست ۱۱ -

اس: کزو ۱۲ - الکل: یایی ۱۳ - پ:

تو گفתי آتشی بی دود بینی و یا خود بی زیانی سود بینی

الکل: تو گفתי نه زیان نه سود بینی و بسا تو آتشی بی دود بینی

۱۴ - اس: بایدش ۱۵ - اک کل اس: بر آرد ۱۶ - پ: پیش ازش بیت

بسی رنج و بسی آزار ^۲ یابی مکن بیداد بر نازک تن خویش] ^۴ درو رفتن نه کار مرد داناست ^۵	ندانستی کزو تا ^۱ بار یابی [مگر صد ره ترا گفتم ازین پیش ^۳ هوای دل چو موج انگیز دریاست	اس ۱۶۹ ر می ۲۹۸
در آتش عیش کردن چون بود خوش] ^۶ همان دشمنت باشد شاه شاهان کنی نا کام صبر و بردباری دلت همواره باشد ^۸ جای تیمار ندانم چونت باشد رستگاری	[چه عشق اندر دل و چه تیز آتش ترا تا دوست باشد ماه ماهان تو در دل کن که بینی ^۷ رنج و خواری تنت باشد همیشه جای آزار تو با پیل دمان در کارزاری	اس ۱۳۱ ک ب ۱۳۱ ک
ندانم چونت باشد شیر مردی ازو جوینده در ^۹ شاهواری چه نیک و بد نماید روزگارت که از وی نیست دشمن ^۹ راهایی ز کین دل ترا ناگاه گیرد ^{۱۱}	تو با شیر ژیان اندر نبردی تو بی کشتی همی دریا گذاری ندانم چون بود فرجام کارت تو سال و ماه با آن ازدهایی مگر یک روز ^{۱۰} بر تو راه گیرد	ک ۲۲۳
درو خفته بسان مست ^{۱۲} در خواب ترا با خانه ناگه در رباید] ^{۱۳} چو بخت یار بود ^{۱۵} از دام جستی] روانت را نباشد روی رستن] کجا خونت بود در گردن خویش	تو خانه کرده ای بر راه سیلاب [مگر یکروز طوفانی در آید [تو صد باره به دام اندر نشستی ^{۱۴} [مگر یک روز نتوانی بجستن پس آن خواری ازین خواری بودیش	اس ۱۶۹ ر
که در دوزخ بسمانی جاودانی	روان را بیش ازین خواری چه دانی	

۱- اذ کل اس: که تازو ۲- اذ کل اس: تیمار ۳- اس: مگر صد بار گفتم
 ترایش ۴- بیت حذف شده است ۵- کل: بیت حذف شده است ۶- پ:
 بیت حذف شده است ۷- کل: تو اندر گریه بینی، اذ: تو در دل به که بینی ۸-
 اذ کل اس: باشد همیشه ۹- ساک کل: مردم ۱۰- پ: یک بار ۱۱- پ: پس از
 بیت آتی ۱۲- پ: مرد، اذ کل: خوش خواب ۱۳- اس: ترا و خانه را ناگه رباید، پ:
 این بیت و دو بیت آتی حذف شده است ۱۴- اس: شکستی ۱۵- اذ کل: بخت بود باز

۲۲۴ج	بدان سر باشدت وارونه فرجام	بدین سر باشدت حسرت سر انجام	
پ۱۵۴	شکیبایی کنی در صبر کوشی	اگر فرمان بری ^۱ پندم نیوشی	
	بخاصه روز هجر و وقت ^۲ دوری	نباشد هیچ مردی چون ^۳ صبوری	
	به صبر این زنگ ^۴ را از دل بشوی ^۵	اگر مردی کنی و صبر جویی	
۱۳۲۲ا	به دل جویی برو دیگر ^۶ گزینی	اگر تو ویس را سالی نبینی	۷۵
می ۲۹۹	چنان گردی که خود یادش نیاری ^۷	به گاه هجر تیمارش نَداری ^۸	
	به از دوری نباشد هیچ درمان	چو بر دل چیر ^۹ گردد مهر جانان	
	کرا ^{۱۰} دیده نبیند دل نخواهد	همه مهری ز نادیدن بکاهد	
	چنان کردش که گفتی خود نبودست ^{۱۱}	بسا عشقا ^{۱۱} که نادیدن زدودست	
	نمانده ^{۱۲} یاد ویس او را کم و بیش	بسا روزا که تو بینی دل خویش	۷۵
	به دست آرند کام ^{۱۳} خوبش ناچار	به روی مردمان آید همه کار	
س ۱۷۰	به تدبیر و به دستان و به نیرنگ	به شمشیر و به دینار و به فرهنگ	
کل ۲۲۴	نه تدبیرش همی دانی ^{۱۴} نه درمان	ترا کاری به روی آید به ^{۱۵} گیهان	
	همیشه خسوار بر چشم برادر	فسانه گشته ای در ^{۱۶} هفت کشور	
	ترا در نا حفاظان ^{۱۷} نام گیرند	که و مه چون به مجلس جام گیرند	۸۵
	همی جز نا جوانمردت نخواهند	ز گیتی ^{۱۸} بدگمان چون ندانند	
	که در گوهر ^{۱۹} برادر را نشاید	همی گویند چون او کس چه باید	
	خرد را کام و جان را ناز و امید	اگر خود ویسه بودی ماه و خورشید	
پ ۱۵۵	ابا ویسه بکردی ^{۲۰} مهر و پیوند	نبایستی که رامین خردمند	

۱- اس: کنی ۲- پ: جز ۳- الذکل: اس: گاه ۴- اس: ننگ
 ۵- گک: اضافه دارد: داوری عشق آنست که بدیگری دل بندی تنها از این راه دلت تسکین
 خواهد یافت ۶- اس: دگر بروی ۷- اس: نیاری ۸- کل: اس: نَداری
 ۹- الذکل: اس: چیره ۱۰- الذکل: اگر ۱۱- کل: عاشق ۱۲- الذکل:
 چنان کز اصل گوئی خود نبودست ۱۳- پ: بماند، گک: بیت حذف شده است
 ۱۴- الذکل: اس: کار ۱۵- الذکل: پدید آمد ز، اس: بروی آمد ز ۱۶- الذکل:
 سازی ۱۷- پ: گشته در، کل: گشت اند ۱۸- کل: بیوفائی، اس: ترا از
 ۱۹- الذکل: بگیتی ۲۰- اس: گیتی ۲۱- الذکل: اس: زین با ویس کردی

- ۸۵ کزو آید روان را^۲ زشتی نام^۳ به نام بد بیالودست گوهر نشوید آب صد دریا ازوزنگگ بماند نام بد تا جان بماند که او را باز دارد از چنین کار
- ۹۰ دلی آسان گذار از کشوری^۴ به ز شاخ مهربانی بر گرفتگی نه حورالعین و ماه آسمانست هزاران بیش یابی گر بجویی بسر بردن به یک زن چون توانی به دل پیوند او را خوار گیری ازیرا بر بتانش^۵ برگزیدی که با ماهت نبودست^۶ آشنایی یکی ره خویشان را آزمون کن به پیروزی توداری با^۷ برادر و یا جز ویس بانو دلبری^۸ نیست ۱۰۰ ز هر شهری نگاری سیم برجوی که یابی دلبری نیکوتر از ماه شود ویسه ز یاد تو فراموش
- مبادا در جهان آن شادی^۱ و کام چو رامین شیرمرد^۲ نام^۳ گستر چو آلوده شود^۴ گوهر به یک ننگ چو جان ماکه^۵ جاویدان بماند همانا نیست رامین را یکی یار رفیقی نیک رای^۶ از گوهری^۷ به تو کام دل ز ویسه برگرفتگی اگر صد سال بینی او همانست ازو^۸ بهتر به پاکی و نکویی بدین بی^۹ مایگی عمر و جوانی اگر تو دیگری را یار گیری تو در گیتی جز^{۱۰} او دلبر ندیدی ستاره نزد تو دارد روایی هوا را از دل گمره برون کن جهان از هند و چین تاروم و بربر^{۱۱} نه جز مرز خراسان کشوری^{۱۲} نیست نشست خویش را مرز^{۱۳} دگرجوی همی بین دلبران را تا بدان گاه نگارینی که با آن روی^{۱۴} نیکوش

{ می ۳۰۰
ک ۱۳۲ پ }

مح ۲۲۵

اس ۱۷۰ ب

کل ۲۲۵

پ ۱۵۵ ب

۱- الذکل اس : خوشی ۲- الذکل : کران آید خردا ۳- پ: زشتی و نام، گد:
این بیت و بیت آتی حذف شده است ۴- الذکل: چورام سرفراز ۵- اس: مردی رام
۶- کل: اگر آلوده شد ۷- الذکل: پاک ۸- الذکل: نیک یار ۹- گد:
کشوری ۱۰- گد: گوهری ۱۱- الذکل: ازین ۱۲- الذکل اس: برین پر
۱۳- الذکل: چو ۱۴- الذکل: از میانش ۱۵- الذکل: نبودت ۱۶- الذکل:
روم و چین و هند و بربر ۱۷- اس: و ۱۸- الذکل: کشورت ۱۹-
الذکل: دلبرت ۲۰- پ: جای ۲۱- الذکل: رخسار، اس: دیدار

{ اس ۱۷۱ ر
الک ۱۳۳ ر
می ۳۰۱

بران همواره کام ^۲ اینجهانی ^۲	ز دولت برخور و از ^۱ زندگانی	۱۰۵
نهیب جان شیرین چند بینی	بدین غمخوارگی تا کی نشینی ^۴	
برادر را تو نیز ^۶ آزم داری	گه ^۵ آمد کز بزرگان شرم داری	
ز بزم و رزم کردن ^۷ نام جویی	گه آمد کز جوانی کام جویی	
به فال نیک راه داد ^۸ گیری	گه آمد کز بزرگی یاد گیری	
کجا جز پادشاهی را نشایی ^{۱۱}	تو اکنون پادشاهی جست بایی ^۹	۱۱۰
کزیشان آب روی خود بپردی	به گرد دایه و ویسه چه ^{۱۱} گوردی	
تو سال و ماه جویان ویس و دایه	همالان تو جویان جاه و پایه	
تو جویان ^{۱۲} بازی و ناپارسایی	رفیقان تو جویان پادشایی	
تو در میدان بازی چند تازی	شد از تو روزگار لهو و بازی ^{۱۳}	
ترا یکبارگی چونین ^{۱۴} زبون کرد	چه دیوست اینکه بر جانت فسون کرد	
نه اندر طاعت گیهان خدیوی	تو اندر خدمت ^{۱۵} وارونه ^{۱۶} دیوی	۱۱۵
چنان گردد که یابد دشمنت کام	همی ترسم که کار تو به فرجام	
شوی رسته ز چندین مستمندی ^{۱۷}	اگر پند رهی را کار بندی	
بلا خوشی و نادانیت دانش	غمت شادی شود سختیت ^{۱۸} رامش	
نه من گفتم سخن نه تو شنیدی	اگر سیریت نامد زانکه ^{۱۹} دیدی	
جهان بازی را بازی نماید	همی کن همچنین تا خود چه آید	۱۲۰

۱- الکل: برخور وز ۲- الکل: کار

اگر سیرت نباید زانکه دیدی

۴- الکل اس: بدینسان تنگدل تا کی نشینی

بنیز ۷- اس: جستن ۸- اس: داد راه

کل: مایی ۱۰- اس:

ترا خود ملک و شاهی جست باید

۱۱- الکل اس: ویس و دایه چند ۱۲- اس: جویی

۱۳- الکل: ترا زینسان بیکباره، اس: ترا چونین بیکباره ۱۴- الکل اس: طاعت

۱۶- الکل: قارون ۱۷- پ: نجویی بیش ازین باشاه تندی ۱۸- الکل:

شادیت ۱۹- الکل: وگر سیرت نباید زانچه

کل ۲۲۶

اس ۱۷۱ ب

می ۳۰۲
ب ۱۳۳

تو باشی در میان ما بر^۱ کناره
چو بشنید این سخن رامین بیدل
گهی چون لاله شد رویش ز تشویر
بدو گفت این که تو گویی^۶ چنینست
شنیدم پند خوبت را شنیدم^۲
نبینی تو مرا زین پس هوا^۸ جوی
منم فردا و راه ماه^{۱۰} آباد
نیام در میان مهر جویمان
چنان کاری چرا ورزم^{۱۱} به امید

نباشد جز درودی بر^۲ نظاره^۳
تو گفתי چون خری شدمانده در گل^۴
گهی چون زعفران و گاه چون قیر^۵
دل من با روان من به کینست
بریدم زین دل نادان بریدم
نراند نیز بر رویم هوا جوی^۶
بگردم در جهان چون گور آزاد
نورزم نیز مهر ماهرویان
که جانم را از او ننگست جاوید

اندر پند دادن شاه هوبد ویسه را و سرزنش کردن^{۱۲}

چو با رامین سخنها گفت به گوی
به هشیاری سخنهای نکو گفت
ز هر گونه سخن را ساز می کرد
بدو گفت ای بهار مهر جویمان^{۱۵}

شهنشه نیز با ویس پری روی^{۱۳}
که بر وی نرم شد سنگین دل جفت
به بن می برد و باز آغاز می کرد^{۱۴}
به چهره آفتاب ماهرویان^{۱۶}

پ ۱۵۶

۱- الذکل: در ۲- اس: نباشد مان بکارت جز نظاره ۳- گه: اضافه دارد: ببخشید
از آنچه من گفتم، آنچه میدانستم اظهار داشتم تو هر چه میخواهی آن کن ۴- الذکل:
چنان شد چون خری پی کرده (کل: در مانده) در گل، اس: خربد مانده در گل ۵- الذکل:
زعفران شد گاه، الذکل: اضافه دارد:

بدو گفت ای سزای دانش و دین رسیده دانش بر مساه و پروین
۶- الذکل: سراسر این که تو گفתי، اس: گفתי ۷- الذکل: پیاسخ گفت پندت را شنیدم
۸- پ: نبینی زین سپس ما را هوا ۹- پ: تراند بیر بر رویم هوا پوی، الذکل: نیارد
بر زخم زین پس هوا جوی (کل: خوی) ۱۰- الذکل: مسرو ۱۱- الذکل: اس:
چرا ورزم چنین (اس: همی) کاری ۱۲- پ: نصیحت کردن هوبد ویس را، الذکل:
پند دادن هوبد ویس را بطریق آزر ۱۳- کل: اس: سمن بوی ۱۴- گگ الذکل: اس:
بیت حذف شده است ۱۵- الذکل: ماهرویان، اس: دلفروزان ۱۶- الذکل: مهر جویمان

چه مایه درد خوردم از جفایت	چه مایه رنج بردم در هوایت	۵
که تو بر باد دادی روزگارم	دراز آهنگ شد در مهر کارم	
ندانم هیچ نیکی کان مرا نیست	ندانم هیچ خوبی کان ترا نیست	
تو بر خوبان شهی و من ^۱ شهان شاه	به از ما نیست اکنون در جهان شاه	
به شادی هر دو گیتی دار باشیم	بیا تا هر دو با هم یار باشیم	
که من باشم شه شاهان ^۲ ز بیرون	به پرده در تو بانو باش و خاتون ^۲	۱۵
ترا باشد همی ^۵ فرمان روایی	مرا نامی بود زین ^۴ پادشایی	
کجا باغی و راغی پر ^۶ نگارست	کجا شهری و جایی نامدارست	
که اکنون تو به صد چندان سزایی ^۸	ترا بخشم سراسر پادشایی ^۲	
دیرانم دیران تو باشند	وزیرانم وزیران تو باشند	
که ارزانی توی برداد و فرمان ^۹	به هر کاری تو فرمان ده بریشان	۱۵
به جان و دل هوایت را خریدار	چو من باشم به مهر تو گرفتار	
دل از پیمان و فرمانت ^{۱۱} بریدن	که یارد ^{۱۰} در جهان با تو چخیدن	
که من نیکم به تو نیکی پسندم	نگارینا ز من بپذیر پندم	
همه ^{۱۲} ناراستی باشد نهانم	نه آنم من که چون تو بدگمانم	
زبانم راستی را ترجمانست ^{۱۵}	روانم دوستی ^{۱۳} را مهربانست ^{۱۴}	۲۵
زبانم هر چه گوید راست گوید ^{۱۲}	روانم هر چه گوید مهر ^{۱۶} گوید	
ترا ^{۱۸} يك راست چون گفتار من نه	ز پاکی مهر بر گفتار من نه	

۱- اذ : تو شاه خوب رویان من ، کل : تو خوبان شاه گشتی من ، اس : توشاه نیکوان و من

۲- اس : پیرده اندر ، اذکل اس : باش خاتون ۳- اذکل : که من شاه جهان باشم ، اس :

که من شاه جهان باشم ۴- اذکل : در ۵- اس : همه ۶- اذکل : چون

۷- اذکل اس : سراسر تو همی دار ۸- اذکل اس : که تو هستی بصد چندین سزاوار ۹-

می : داد فرمان ۱۰- اذکل : آرد ۱۱- اس : فرمان و پیمان ۱۲- اذکل :

چرا ۱۳- گک : راستی ۱۴- اذکل اس : پاسبانست ۱۵- اذکل کل : پس از

بیت آتی ۱۶- اذکل : راست ۱۷- اذکل کل : در بیت مصراعها قلب است ۱۸-

اذکل اس : کجا

- اگر با من به مهر دل بسازی چنان گردی که شاهان زمانه
وگر با من نگه داری همین راه مکن ماها ز خشم من پرهیز
نگارا شرم دار از روی و پرو چرا بر^۴ خود پسندی کان هنر جوی
ترا گرزان برادر شرم بودی ۳۰۴ می
چو تو مهر^۸ برادر را ندانی ۲۲۸ مج
چو تو^{۱۰} نام نیاکان را نیایی
من از تو مهر چون امید دارم
مرا یکباره اکنون پاسخی ده
بگو تا در دل سنگین چه داری
که من در مهر تو گشتم زجان سیر^{۱۲}
نشاید بیش ازین کردن مدارا
- دگر ره نرد بی راهی^۱ نبازی
به درگاهت بیوسند آستانه
ز من بدتر^۲ نباشد هیچ بدخواه ۲۵
که پرهیزد ز خشم^۳ آتش تیز
کجاکس را برادر نیست چون او
همیشه باشد از ننگت سیه روی^۵
مرا پیشت بسی^۶ آزرم بودی^۷
من از تو چون نیوشم^۹ مهربانی ۳۰
برادر را و مادر را نشایی
وگر تاج از مه و خورشید دارم
به کام دشمنان با بخت مسته
نهال^{۱۱} دشمنی یا دوستداری
ترا زین پس نپرسم جز به شمشیر ۳۵
که رازم در جهان شد^{۱۳} آشکارا

{ اکل ۱۳۴ پ
کل ۲۲۸ }

پاسخ^{۱۴} دادن ویس موبدرا^{۱۵}

چو بشنید این سخن ویس دلارای چو سرو بوستانی جست از جای^{۱۶} { اس ۱۷۳ ر
پ ۱۵۷ پ }

- ۱- اذکل: بدرائی، اس: بی مهری ۲- اذکل: خوشدل ۳- اذکل اس: که از
خشم بسوزد ۴- اس: از ۵- اذکل: بیت حذف شده است ۶- اذکل: هزار
۷- اس: این بیت و بیت آتی حذف شده است ۸- اذکل: چو مهر این ۹-
اذکل: بجویم ۱۰- اذکل اس: تو چون ۱۱- پ: نهانی ۱۲-
اذکل: که در مهر تو گشتم من چنان سیر ۱۳- اذکل اس: گشت ۱۴- پ:
جواب ۱۵- اذکل: پاسخ دادن ویس موبدرا، اس: پاسخ ویس بانوشاه موبدرا
۱۶- اس: بر پای، گد: دل سنگینش بگردار موم شد

<p>گران‌تر حکمت از کوه دماوند کف تو پیشه کرده در^۲ باری^۳ هنرهایی که اورنگت^۴ فزاید کنشهای تو زیاتر ز امید بمان اندر^۵ زمانه جاودانه به دولت آفتاب کامگاری^۶</p>	<p>بدو گفت ای گرانمایه خداوند دل تو پیشه کرده^۱ بردباری ترا دادست یزدان هر چه باید هنرهای تو پیداتر^۵ ز خورشید توی فرخ شهنشاه زمانه به همت آسمان نامداری^۶</p>
<p>رونده حکم چون تقدیر^۹ یزدان کند هر ساعتی لونی^{۱۰} دگرگون بود بر حکم و بر فرمان دادار کم و بیشش بر آن اندازه ماندست^{۱۱} به رفتن سربسر یکسان^{۱۲} نهد گام چنان چون خواست او را راه بنمود چنان چون نیک و بد بر ما نبشتست</p>	<p>خجسته نام چون خورشید تابان خداوندا تو خود دانی که گردون کنشهایی کزو بینیم همسوار خدا او را^{۱۱} به اندازه براندست ز آغاز جهان تا روز فرجام چنان گردد که دادارش بفرمود بهی و بتری در ما سرشتست</p>
<p>نه از مردی دگر گردد نوشته به کار خویش حیرانند و عاجز چنانست او که یزدان آفریدست بدان اندازه گشتم پروریده^{۱۵} مگر^{۱۷} جان مرا بدروز کردست^{۱۸} کجا من خویشتن را بد نخواهم</p>	<p>نه از دانش دگر گردد سرشته درین گیتی چه نادان و چه گریز اگر پاکست طبعم یا پلیدست چو از آغاز گشتم آفریده^{۱۴} چو یزدان مرا ترا پیروز کردست^{۱۶} من از خوبی و زشتی بی گناهم</p>

۱- الذکل اس: دلتدپشه گشته ۲- الذکل اس: گفت را پیشه گشته ز ۳- الذکل:
این بیت ودویت آتی پس از چهار بیت ۴- الذکل: فرهنگت ۵- الذکل: والانتر
۶- الذکل: بمانی در ۷- الذکل: کامگاری ۸- الذکل: نامداری ۹- الذکل:
فرمان ۱۰- پ اس: کار ۱۱- اس: خدای آنرا ۱۲- الذکل: بیت حذف
شده است ۱۳- الذکل اس: بر رفتن کار (اس: کرد) مایکسر ۱۴- الذکل: پروریده
۱۵- الذکل: آفریده، پیش از دو بیت ۱۶- اس: اگر یزدان مرا بدروز کردست
۱۷- الذکل: می ۱۸- اس: از آغازست تا امروز کردست

می ۳۵۵

مجم ۲۲۹

اس ۱۷۳ ب

پ ۱۵۸

ک ۱۳۵

نه من گفتم که نپذیرم^۱ سلامت
 مرا از بهر سختی آفریدند
 نه من گفتم که گونه زرد خواهم
 هر آن روزی که گفتم^۴ شادمانم
 مرا چه چاره چون بختم چنینست^۵
 ز گمراهی دلم همرنگ نیلست
 کنون از جان خود گشتم چنان سیر
 به ناخن پرده دل^۸ را بدرم
 نه دل باید مرا زین بیش نه جان^۹
 نه اندر دل مرا روزی وزد^{۱۱} باد
 چو کار من چنین آشفته ماندست
 چرا ورزم بدین سان مهربانی
 مرا دشمن شده چون تو خداوند
 ز رازم دشمنان آگاه گشته
 بدین سختی چه باید مهر کاری
 ز بس کامد به گوش من ملامت
 دری در جان تاریکم گشادند^{۱۷}
 فتاد اندر دل من روشنایی

می ۳۰۶

کل ۲۳۰

س ۱۷۴

ب ۱۵۸

همه غم خواهم و رنج و ملامت
 چنان کز^۲ بهر خواری پروریدند
 همیشه جان و دل پر درد خواهم^۳
 شکنجه گشت شادی بر روانم
 تو گویی چرخ با جانم به کینست
 همانا غول^۶ بختم را دیلست
 که خواهم خویشتن را خورده شیر^۷
 به دندان رشته جان را ببرم
 که خود تیمار^{۱۰} و دردم هست ازیشان
 نه جان اندر تنم^{۱۲} روزی شود شاد
 همیشه چشم بختم خفته ماندست^{۱۳}
 کزو در دست^{۱۴} و ننگ جاودانی^{۱۵}
 ز من بیزار گشته خویش و پیوند
 جهان بر چشم من چون چاه گشته
 بدین خواری^{۱۶} چه باید دوستداری
 شدم یکباره در گیتی علامت
 چراغی اندر آن در گه نهادند^{۱۸}
 خرد از^{۱۹} جان من جست^{۲۰} آشنایی

۲۵

۳۰

۳۵

- ۱- کل: پذیرم: ۲- الکل: ویا از ۳- الکل: پیش از سه بیت، اس: پیش از یک بیت
 ۴- الکل: کشتم ۵- الکل: مرا چاره چه بختم اینچنین است ۶- الکل: همان
 چون غول، گد: بیت حذف شده است ۷- گد: اضافه دارد: بخت من مانند زنگی حبشی
 از آفتاب سوخته است و صبرم را دیوان ربودند ۸- اس: خود ۹- الکل: اس:
 بیش و نه جان ۱۰- الکل: مرو(کل: مرا) تیمار ۱۱- الکل: اس: وزد(اس: بزد)
 روزی مرا ۱۲- کل: نه جانم از تنم ۱۳- الکل: پس از پانزده بیت
 ۱۴- الکل: ننگ است ۱۵- الکل: این بیت و شش بیت آتی پیش از بیست و سه بیت
 ۱۶- الکل: سختی ۱۷- اس: گشادی ۱۸- اس: نهادی ۱۹- الکل
 اس: با ۲۰- اس: کرد

۲۳۰هج
۲۲۹کل

ز رخت^۱ مهر دل پرداز گشتم^۲
نیاید جز هلاك هر دو گیهان
کنار و قعر او هر دونه پیداست
بدو دیده کنارش را نیبم
یکی^۶ جان را ازو بیرون نیارم
چرا بیهوده خون خویش ریزم^۸
چرا راه سلامت بر نگیرم
بکن با من ز کینه^{۱۰} هرچه خواهی
نپندارم که بر من چیر گردد
گذر بر بام و کوی من نیابد
و گر کیدست^{۱۱} از چارم بماند^{۱۲}
که هرگز نشکنم این عهد و پیمان
ازین پس تو مرا یی من ترایم
کزین پس با تو باشم همچو شکر
ازو آیدت بوی^{۱۴} راستگویی
که^{۱۵} بشنید آنکه زو هرگز^{۱۶} بشنید^{۱۷}
به نیکی و ستایش بر فزودش

می ۲۰۷

اس ۱۷۴

ب ۱۵۹

س ۱۳۵

ز راه مهر جستن باز گشتم
بدانستم^۳ که از مهرم^۴ به پایان
مثال مهر همچون^۵ ژرف دریاست
اگر تا جاودان دروی نشینم
اگر جان هزاران نوح دارم
چرا^۶ با جان بیچاره ستیزم
چرا از تو نصیحت نه پذیرم
اگر بینی ز من دیگر^۷ تباهی
اگر رامین ازین پس شیر گردد
اگر بادست بوی من نیابد
اگر جادوست از کارم بماند
پذیرفتم هم از تو هم ز یزدان
اگر کار پرستش را سزایم^{۱۳}
دلت خشنود کن يك بار دیگر
همانا گر دهانم را بیویی
شهنشه چشم و رویش را ببوسید
دگر باره نوازشها نمودش

۴۰

۴۵

۵۰

۵۵

۱- پ الذکل: درخت ۲- اک: مهر را بردار گشتم، کل: مهر تو بردل بکشتم ۳-
پ اک: ندانستم ۴- الذکل: مهرت ۵- پ: من چون ۶- پ: که من
۷- اک: کجا ۸- الذکل: خود بریزم ۹- اک کل: روزی ۱۰- اک کل
اس: بکینه ۱۱- اک اس: کندست ۱۲- گک: بیت حذف شده است، اک کل: اضافه
دارد:

بدانثائی مرا رشته نتابد بکیدائی (اک: بکندایی) سوی من ره نیابد
۱۳- الذکل اس: بشایم ۱۴- پ اک کل: یابی نشان ۱۵- الذکل اس: چو
۱۶- الذکل: آنچه هرگز زو ۱۷- اس: نه بشنید

ز یکدیگر جدا گشتند خرم^۱ میان دل شکسته لشکر غم^۲

رفتن رامین به گوراب و دور افتادن از ویس^۳

<p>پدید آید نشان از بامدادان ز باد تند^۴ گیتی خیره گردد پدید آرد ز پیش او را بهانه ز پیش تب شکستن گیرد اندام شب و روز از پی جانان دویدن شنیدن سرزنش از هر زبانی که خواهم شد به بوم^۵ ماه آباد بود کم^۶ آن هوا بهتر بسازد^۷ که من باشم در آن کشور سپهبد رها گردد تم از رنج و سستی^۸ بجویم خوشترین نخچیر گاهی^۹ گهی گیرم به بازان کبگک و تیهو</p>	<p>چو خواهد بود روز برف و باران هوا از ابر بستن تیره گردد چو فرقت خواهد افکندن زمانه کرا خواهد گرفتن تب به فرجام چو رامین سیر گشت از رنج دیدن به دامی اوفتادن^{۱۰} هر زمانی به شاهنشاه پیغامی فرستاد تنم را^{۱۱} درد مندی می گدازد^{۱۲} همی خواهم ز شاهنشاه موبد مگر یابم نشان تندرستی به دشت و کوه بر من^{۱۳} چند گاهی^{۱۴} گهی گیرم بیوزان غرم و آهو</p>	<p>کل ۲۳۱ می ۳۰۸ { ۲۳۱ اس ۱۷۵ پ ۱۵۹</p>
------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------

۱- اس: دگر باره جدا گشتند از هم ۲- الکل: اضافه دارد:

ز یکدیگر چنان خشنود گشتند
 جهان را رنگ و نیلی بیشمارست
 نه بر نیک و نه بر بد پایدارست
 (کل: پس از عنوان) ۳- گک: رنجیدن و دور افتادن ویس و رامین از یکدیگر، الکل: اجازت خواستن
 رامین از موبد و رفتن بکشور ماهور نجیدن از ویس (الک: پس از چهار بیت)، اس: دستوری خواستن رامین
 از موبد و رفتن بکوهستان ۴- الکل: ورعد ۵- اس: بدام افتادن او ۶-
 الکل: بمرز، اس: رفت سوی ۷- الک کل: از ۸- کل: واگدازم ۹-
 پ: بودمان ۱۰- کل: بسازم ۱۱- اس: دام سستی ۱۲- اس: او بر
 ۱۳- الک کل: یاشم اندر آنجا چند گاهی ۱۴- الک کل: در بیت مصرعها قلب است

- ۱۵ [گوزن کوهی از کوه اندر آرم
تندروان را به بازان آزمایم
هر آن گاهی که فرماید شهنشاه
خوش آمد شاه را پیغام رامین
ری و گرگان و کوهستان بدو داد
چو رامین خیمه بیرون زد به شاهی
به پیش^۵ ویس شد کاو را ببیند
چو پیش ویس شد بر تخت بنشست
بگفت از جای شاهنشاه برخیز
ترا بر جای شاهنشاه نشستن
ترا این کار^۹ جستن سخت زودست
ز پیش وی دژم برخاست رامین
همی گفت ای دل نادان^{۱۰} و ناراست
ز مهر ویس چندان رنج دیدی
مبادا کس که از زن مهر جوید
بود مهر زنان همچون^{۱۱} دم خر
بپسودم دم خر چند گاهی
سپاس از ایزد دادار دارم
- ۲۵
۳۰
- به هامون یوزرا بروی گمارم^۱
سگان را نیز بر غرمان گشایم
به چشم و سر دوان آیم به درگاه
بساد از پادشاهی کام رامین
به شاهی مهر و منشورش فرستاد^۲
ز ناگه مرد بی^۳ ره گشت راهی^۴
چو او را دیده باشد بر نشیند
برافشاند آن بت خندان برو دست
چو^۶ که باشی ز جای مه بپرهیز
چنان باشد که گاه^۷ او بجستن^۸
مگر این راه بد دیوت نمودست
کننده زیر لب بر بخت نفرین
نگه کن تا نهیبت از کجا خاست
کنون بنگر که از وی چه شنیدی
که از^{۱۱} شوره بیابان گل نروید
نگردد آن ز پیمودن^{۱۳} فزونتر
گرفتم^{۱۴} بر هوای دیو راهی
که اکنون چشم و^{۱۵} دل بیدار^{۱۶} دارم
- ۱۳۶۱ ر
اس ۱۷۵ ب
کل ۲۳۲
می ۳۰۹
پ ۱۶۰ ر
مع ۲۳۲
- ۱- پ اس: این بیت و بیت آتی حذف شده است ، گک: اضافه دارد: اسپهیم سرکش شده اند
وسلاحم این شش ماه است بیکار مانده و زنگ زده است ۲- پ: بفرمودش که مردم را دهد
داد (گک: (Manšuri) ۳- پ: بز می ۴- کل: ماهی، گک: اضافه دارد: پس از
شنیدن این ویس میل نداشت دیگر زنده بماند دلش گرفته و از آن ناله آمد ۵- کک: کل:
به نزد ۶- الکل: تو ۷- الکل: کام ، اس: جای ۸- کل: نجستن
۹- می: گاه ۱۰- الکل: بدبخت ۱۱- الکل: در ۱۲- پ: مثل
۱۳- پ: هرگز از یک گز ، اس: که نه گردد ۱۴- پ: گرفته ۱۵- الکل: کل:
چشم دل ۱۶- کل: بیزار

همیدون زشت را از نغز ^۱ و نیکو ^۲ چرا بر باد دادم زندگانی دریغا آن ^۳ دل امسیدوارم به از بیغاره ^۴ ناکس شنیدن	هنر را باز دانستم ز آهو چرا بیهوده گم کردم جوانی دریغا آن گذشته روزگارم به دست خود گلوی خود بریدن	ک ۱۳۶ ب
بهل تا هر چه ویران تر شود زود ^۵ غمانم ^۶ را پدید آمد کرانه به صد گوهر بیایستم خریدن که باری زو دلم را سرد ^۷ تر کرد ^۸ چرا نالم ز بیغاره شنیدن	سرایبی کاو ز فال شوم بنمود ^۹ جدایی را پدید آمد بهانه چنین بیغاره از بهر بریدن به هنگام آمد این ^{۱۰} بیغاره سرد چو من زو دل همی خواهم بریدن	اس ۱۷۶ ر
گریز ای دل ز سختی ^{۱۱} تا توانی گریز ای دل ز ننگ جاودانه گر اکنون نه گریزی کی گریزی چو ریشی بود آکنده به پلبل دل خود را پر از پیکان غم دید کز آن گفتار شد رامین ^{۱۲} دل آزار	کنون کم داد دولت رایگانی گریز ای دل ز آسیب زمانه دلا بگریز تا خونم نریزی درین اندیشه مانده رام را دل سمنبر ویس چون او را دژم دید پشیمان شد بر آن ^{۱۳} بیهوده گفتار	می ۳۱۰
به زر ^{۱۴} کرده صد و سی تخت مدهون همه منسوج روم و ششتر و چین برو کرده دگرگونه نگاری فرستاد آن همه زی تخت رامین	ز گنج شاهوار آورد بیرون دریشان جامهای بسته ^{۱۵} رنگین به پیکر هر یکی همچون بهاری ^{۱۶} به خوبی ^{۱۷} هر یکی چون بخت رامین	کل ۲۳۳
		پ ۱۶۵ ب

۱- پ: نغز را از زشت ۲- الذکل: بیت حذف شده است ۳- پ: این ۴-
 الذکل اس: سرایی (کل: سزای) کو ز شومی فال بنمود ۵- الذکل اس: پس از سه بیت
 ۶- کل: محیطم ۷- اس: آن ۸- گک: سخت، پ: سیر ۹- الذکل: دلم
 را زود شد سرد، الذکل اس: پیش از سه بیت ۱۰- اس: دشمن ۱۱- الذکل اس:
 گشت ازان ۱۲- الذکل اس: رامین شد ۱۳- کل: بلد ۱۴- پ: خوب و
 ۱۵- پ: نگاری، اس: چون نو بهاری ۱۶- الذکل اس: ز خوبی

اس ۱۷۶ پ	قبای لاله گون و لعل دستار چو روی بیدل ^۲ و رخسار دلبر به تنها هر دوان در باغ رفتند	پس او را جامها پوشید شهوار به نقش لعل در وی بافته ^۱ زر پس آنکه دست یکدیگر گرفتند	۵۵
} مع ۲۳۳ الذک ۱۳۷ ر	بپیچیده به هم هر دو ^۳ نیازی ز بوی زلف ایشان باد مشکین که از درد جدایی هر دو گریان رخان هم رنگ خون آلوده دینار جهان بر حال او دلسوز گشته یکی جان ^۴ و هزاران گونه تیمار ز خون آلوده نرگس در نموده	زمانی خرمی کردند و بازی ز رنگ روی ایشان باغ رنگین که از پیوند و بازی هر دو خندان سمنبر ویس کرده دیده خونبار عقیق دو ^۵ لبش پیروز گشته یکی چشم و هزار ابر گهربار به مشک آلوده فندق گل شخوده	۵۵
ص ۲۱۱	چرا روزم کنی همچون شب تار نه این بستی تو با من عهد پیشین که دلت از مهر ما سیری ^۶ گرفتست ^۸ همان سرو سهی و ^۹ یاسمین بر	همی گفت ای گرامی بی وفا یار نه ایسن گفتمی مرا روز نخستین هنوز از مهر ما خود چند رفتست ^۶ همان ویسم همان خورشید پیکر	۶۰
پ ۱۶۱ ر	که یکباره دل از مهرم بریدی کهن مهر مرا مفکن به دریا مکن رامین مرا با کام ^{۱۰} دشمن گسسته دوستی بشکسته پیمان	بجز مهر و وفا از من چه دیدی اگر مهر نوت گشتست پیدا مکن رامین جفای هجر با من مکن رامین که باز آیی پشیمان	۶۵

۱- الذکل: یافته، اس: تافته ۲- اس: دلبر ۳- اس: بردو ۴- الذکل
اس: عقیقین ۵- کل: جسم ۶- الذکل: چندین نرفتست ۷- الذکل: دلت از
مهر ما سیر (کل: مهر سیری)، اس: که دلت از من چنین سیری ۸- گد: اضافه دارد:
این رسم مردان است که دل داده و دل دیگران را ریش میکنند پس دل خود را مانند سنگ می
نمایند اما سنگدلی برای جنگ شایسته است نه برای فریفتن دل عاشق. چرا فکر نمیکنی
که این بدرگاه خداگاه خواهد بود ۹- الذکل اس: آزاده سرو ۱۰- کل: کار

چو روی خویش از پیشم بتابی
 به دل با درد هجرانم^۲ نتابی
 کنون گرگی و آنکه میش باشی^۴
 چو زیر^۶ چنگک پیش من بنالی
 ز من بینی همین غم کز تو دیدم
 همین^۸ گشی کنم با تو همین^۹ ناز
 جوابش داد رامین سخن دان
 همی دانی^{۱۰} که از تو ناشکیم
 جهان از بهر تو شد دشمن من
 پلنگ من شدست^{۱۲} آهو به صحرا
 نتابد مهر بر من جز به خواری
 ز بس بیغاره کز مردم شنیدم
 همی ترسم ز دلخواهان و یاران
 ز دست هر که گیرم شربتی آب
 به خواب اندر همه^{۱۴} شمشیر بینم
 همی ترسم که شاهنشاه پنهان
 هر آن گاهی که خود^{۱۵} جانم نباشد
 هر آن گاهی که بستاند جانم
 چه خوشتر ز آنکه باشد^{۱۷} در تنم جان

۲۳۴ک

پ ۱۳۷ک

 { می ۳۱۲
 مع ۲۳۴ }

پ ۱۳۷س

۱- الذکل اس: بیت حذف شده است ۲- الذکل: بدل در آتش هجرم ۳- الذکل اس: بجان دیدار من جوئی نیابی ۴- الذکل: گردی ۵- الذکل: گردی، گک: بیت حذف شده است ۶- الذکل: چونای و ۷- گک الذکل: پیش از یک بیت ۸- الذکل: همان ۹- الذکل: همان ۱۰- پ اس: داند، الذکل: دانم ۱۱- پ: بیم دشمن ۱۲- کل: شده ۱۳- کل اس: شده ۱۴- الذکل اس: همی ۱۵- الذکل اس: خوش ۱۶- پ: تو جانان ۱۷- الذکل: مردم ۱۸- الذکل: در برم باشی

	پس آن بهتر که جان ^۱ برجای دارم	به جان مهر ترا بر پای دارم ^۲
	به گیتی نیز شب ^۳ آ بستن آید	ندانند ^۴ کس که فردا زوجه ^۵ زاید ^۶
	چه باشد گر بود سالی جدایی	وزان پس جاودانه آشنایی
۹۵	جهان را چند گونه رنگ ^۷ و بندست	که داند باز کاورا بند ^۸ چندست
	چه دانی ^۹ کز پس تیره ^{۱۰} جدایی	چه مایه بود خواهد روشنایی ^{۱۱}
	اگر چه دردمند روزگارم ^{۱۲}	به درمانش همی امید دارم ^{۱۳}
	اگر چه مستمند سال و ماهم	امید از روز پیروزی نکاهم
	خدای ما ^{۱۴} که با عدلست ^{۱۵} و دادست	همه کس را چنین امید دادست
۹۵	که روز رنج و سختی در گذاریم ^{۱۶}	پس اورا ناز و شادی در پس آریم ^{۱۷}
	مرا تا جان بود او امید باشد	که روزی جفت من خورشید باشد
	توی خورشید و تا رویت نباشد ^{۱۸}	جهانم جز چنان مویت نباشد ^{۱۹}
	بسی سختی بدیدم از زمانه	مر آنرا پاک ^{۲۰} مهر تو بهانه ^{۲۱}
	چنان دانم که این سختی پسینست	دلم زین پس به شادی بر یقینست
۱۰۰	گشاده آنگهی گردد همه کار ^{۲۲}	که سختی بیش آرد ^{۲۳} بند و مسمار ^{۲۴}
	گشاید باد چشم نوبهاران	چو بندد برف راه کوهساران ^{۲۵}

۱-کل: آن ۲-الذکل اس: پیش از دو بیت ۳-الذ: برشی، کل: هرشی، اس:
جهان هر شب همی ۴-پ: چه داند، اس: که داند ۵-الذکل: کزو فردا چه، اس:
در جهان کز شب چه ۶-الذکل اس: پس از بیت آتی ۷-کل: رنج ۸-
کل اس: رنگ ۹-پ: که داند ۱۰-الذکل: هجرو ۱۱-اس: آشنائی
۱۲-پ: و خوار و زارم ۱۳-الذکل: امیدوارم، اس: بدرمانم به نیز امیدوارم
۱۴-الذکل: خداندندی ۱۵-الذکل: مهرست، اس: رحمت ۱۶-الذاس:
گذارم ۱۷-الذکل: پس آنکه نازوگشی در بر آرم (کل: آریم)، اس: پس اورا
ناز و خوشی از پس آرم ۱۸-پ: بارویت، الذکل: تو خورشیدی، اس: روی تو باشد
۱۹-اس: رخت روز و شبم موی تو باشد ۲۰-کل: مرا تریاک، الذ: جهانرا پاک
۲۱-پ: این جا دوازده صفحه از نسخه ساقط شده است. ۲۲-گن: در
۲۳-الذکل: پیش اورا ۲۴-اس: که اورا سخت بر بندی بمسمار، گن: اضافه دارد:
فرازی نیست که در پی آن نشیبی نباشد ۲۵-اس: بندد ابر آب از کوهساران

سمنبر ویس گفت آری چنینست
 نپندارم که چون یارم^۱ ربایند
 از آن^۲ ترسم که تو روزی به گوراب
 به بالا سرو و سروش یاسمن بسر
 پس آزرم و فسای من نسداری
 نگر تا نگذری هرگز به گوراب
 ز بس خوبان و مهرویان که بینی
 چو روی خویش مردم را نمایند
 چنان چون باد هنگام بهاران
 بگیری نندت به زلف و چشم^۳ جادو
 اگر داری هزاران دل چو سندان
 و گر تو پیشه داری دیو بستن
 جهان افروز رامین گفت اگر ماه
 سهیلش یاره باشد تاج خورشید
 همه گفتار^۴ او باشد به فرهنگ

اس ۱۷۸ ب

{ اس ۱۲۸ ب
 می ۳۱۴
 کل ۲۳۶

ولیکن بخت من با من به کینست^۱
 دگر ره روی او^۲ با من نماید
 بینی دختری چون در خوشاب
 به چهره ماه و ماهش مشک پرور
 دل بی مهر خویش او را سپاری^۵
 که آنجا دل همی گردد چو^۶ دولا ب^۷
 ندانی زان کدامین بر گزینی^۸
 بدروی و سوی زیبا دل ربایند
 رباید برگ گل از شاخساران
 چو گیرد شیر گور و یوز آهو
 بمانی بی دل از دیدار ایشان
 ندانی خود^{۱۰} از ایشان باز رستن^{۱۱}
 بیاید گرد من گردد یکی ماه^{۱۲}
 سماکش عقد باشد طوق ناهید
 همه کردار^{۱۴} او باشد به نیرنگ

۱- اس: اضافه دارد:

که تو روزی مرا تنها بمانی
 نه پندارم که دیگر با من آیی
 ندانم چرخ چنماید شگفتی
 ۴- اس: همی ۵- اس: پر مهر،

نیامد در دلم هرگز گمانی
 تو بی آزار چون جستی جدایی
 تو از من بی سبب دل بر گرفتی
 ۲- ال: یادم، کل: بازم ۳- کل: تو
 اس: اضافه دارد:

چو از پیشم بخواهی رفت زنهار
 وفا و عهد و پیمانرا نکودار
 ۶- اس: دل بگردد همچو

چو از پیشم بخواهی رفت زنهار
 ۷- اس: اضافه دارد:

کجا در بوم او هرچه زنانند
 سراسر همچو ماه آسمانند

کجا در بوم او هرچه زنانند

۸- اس: پس از دویت ۹- اس: بچشم و زلف
 ۱۰- الکل: ندانی دل، اس:

۸- اس: پس از دویت ۹- اس: بچشم و زلف

۱۱- الکل اس: پیش از دویت ۱۲- الکل اس: بیاید پیش من
 ۱۳- اس: دیدار

۱۱- الکل اس: پیش از دویت ۱۲- الکل اس: بیاید پیش من

۱۳- اس: کردار ۱۴- اس: دیدار

۱۳- اس: کردار ۱۴- اس: دیدار

۱۰۵

۱۱۰

۱۱۵

رخانش فتنه باشد چشم جادو لبانش مردگان را زندگانی به جای مهر تو مهری ^۲ نخواهم ز ماهی ^۳ با چنان اورنگ و زیور هزاران بار رخ بر رخ نهادند چو یکدیگر همی پدرود کردند به گردون بر همی آذر ^۵ کشیدند به دشت اندر ^۶ همی گوهر فشاندند ^۷ زمین از اشکشان دریای عمان ^۸ میان دوزخ و دریا بماندند ^۹ ز روی صبر ویسه ^{۱۱} پرده برداشت که رامین را چو تیر از وی بینداخت کمان برجای و تیر آلوده خوناب ^{۱۲} شکیب از من جدا شد تا تو آیی هوای دل مرا در چه فگنده هواجوی ^{۱۴} تو باشد ^{۱۵} مانده در چاه گهم بر خاک دارد گاه بر تخت	لبانش نوش ^۱ باشد بوسه دارو دهد دیدنش پیران را جوانی به جان تو که مهر تو نکاهم ز بهر تو مرا دایه فزونتر پس آنکه یکدیگر را بوسه دادند دو ^۴ چشم خویش خونین رود کردند چو آه حسرت از دل برکشیدند چو سیل فرقت از دیده برانندند هوادوزخ شد از بس آه ایشان دو بیدل هر دو چون شیدا بماندند ^۹ چو رامین برنشست و رخت برداشت قضا از قامت ویسه کمان ساخت شده رامین چو تیری دور پرتاب همی نالید ویسه در جدایی ^{۱۳} قضای بد ترا در ره فگنده نگارا تا تو باشی مانده در راه چه بختست این که گم بادا چنین بخت	۱۲۰ ۱۲۵ ۱۳۰
-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-------------------

اس ۱۷۹ر

مج ۲۳۶

می ۳۱۵
ک ۱۳۹ر

ک ۲۳۷

۱- اس: درد ۲- اس: مهرش ۳- کل: زپای ۴- اس: ز ۵-
ک: گوهر، کل: گردون، مح: اخگر، اس: پس از بیت آتی ۶- الکل: بکشتی در
۷- اس:

ز اشک چشم خونین سیل رانندند ز بس کر دیدگان گوهر فشاندند
اس: پیش از یک بیت ۸- الکل: جوشان، الکل: پیش از یک بیت ۹- اس:
بمانده ۱۰- اس: بمانده، الکل: اضافه دارد عنوان: رفتن رامین بگوراب ۱۱-
الکل: دلبر ۱۲- اس: کمان برجای آلوده بخوناب ۱۳- کل اس: همی
گفت ای زمن جسته جدایی، گ: همی نالید ویسه و میگریست که ای زمن جسته جدایی
۱۴- اس: هواخواه ۱۵- کل: باشم

به^۱ چندان غم بیاگند^۲ این دل تنگ
 چو دریا کرد چشمم را ز بس نس
 سزد گر خواب در چشمم نیاید
 به دریا در که یارد بود مادام
 چه بدتر زان گر^۴ از دشمن کنم یاد
 چو از در گه به راه افتاده رامین
 چو ابر تیره شد گرد سواران
 اگر چه بسود آزرده ز دلبر
 همی پچید بر درد جدایی
 نباشد هیچ عاشق را صبوری
 چو باشد در جدایی دل شکیا

که در دشتی ننگد^۳ شصت فرسنگ
 چو دوزخ کرد جانم را ز بس غم
 سزد گر صبر در جانم نیاید
 به دوزخ در که آرد کرد آرام
 که گویم دشمن من^۵ همچو من باد^۶
 به پروین شد خروش نای روین
 که او را اشک رامین بود باران
 کجا داغ جفا بودش به دل بر
 نشسته بر رخان گرد جسدایی
 بخاصه روز هجر و گاه^۷ دوری
 مرو را نیست نام^۸ عشق زیبا

اس ۱۷۹ ب

۱۳۵

رفتن رامین به گوراب و دیدن گل و عاشق شدن بروی^۹

می ۲۱۶

اگر چه یافت رامین مرزبانی
 دلش بی ویس^{۱۰} با فرمان و شاهی
 به هر شهری و هر جای^{۱۳} گذر کرد
 به درگاه برادر پهلوانی
 به سختی بود چون بی آب ماهی
 گرفته رای فرمانش^{۱۲} روایی
 بدان را از جهان زیر و زبر کرد

ص ۲۲۷

الک ۱۲۹ ب

۱- الک: نه ۲- اس: بیالود ۳- الک: بگنجد، کل: نباشد ۴- الک: اس:
 زانک (کل: زانکه) ۵- الک: همی گویم که، اس: همیگریم ۶- کل: ماباد،
 اس: که دشمن همچو من باد، الک: اس: اضافه دارد:
 نگویم کش چنان (اس: چنین) باد و چونون (اس: چنان) باد

همی گویم چو من زار و زیون (اس: نوان) باد،
 اس: اضافه دارد عنوان: گفتار اندر رفتن رامین از خراسان بکوهستان ۷- اس: درد
 ۸- الک: آتین ۹- الک: عنوان حذف شده است ۱۰- اس: باویسه ۱۱-
 اس: برآمد ۱۲- اس: رادی و فرمان ۱۳- اس: مرزی

- ۵ چنان بی‌بیم و ایمن کرد گرگان
عقاب و بازُ بد در حد ساری
ز بس می خوردن و خوشی در آمل
ز داد او همه مردم به کامش
ز بیم تیغ او در مرز^۴ گوراب
نشسته با سپاهی در سپاهان ۱۵
ز گرگان تاری و اهواز و بغداد
جهان چون خفته آسوده ز سختی
زمانه از نیاز آزاد گشته
حسودان از جهان دل بر گرفته
۱۵ گرفته روز و شب دست^۵ سران جام
چو رامین گرد مرز خویش برگشت
سر افرازان چو شاپور و رفیدا
یکایک ساختندش میهمانی
سحر گاهان همه به‌شکار رفتند
۲۵ گهی در صیدگه با تیر و خنجر
گهی شیران گرفتند از نیستان
بدین خوبی^{۱۳} که گفتم روزگاری
دل رامین به هشیاری و مستی
- اس ۱۸۵ ر
ک ۲۳۸
می ۳۱۷
اس ۱۸۵ پ
ک ۱۴۵ ر

۱- اس: آب شد در رودها ۲- الکل: پل ۳- اس: کام ۴- اس: بوم
۵- اس: جنگی ۶- اس: اندر جهان ۷- اس: دست روز و شب ۸- الکل:
کل: بچین آورد، اس: بخیر آورده ۹- اس: دولشان ۱۰- الکل: چوماه و
مهر ۱۱- الکل: جامهای ۱۲- الکل: بکام نیک روزان ۱۳- اس:
خوشی ۱۴- اس: بجز رامش نکردند ایچ کاری، الکل: اضافه دارد عنوان: دیدن رامین
گل را و عاشق شدن و زن کردن

۲۵	گر او تیری ^۱ به نخچیری فگندی	مع ۲۲۸
	به شب کز دوستان تنها بماندی	
	بدین سان بود حالش تا یکی روز	
	نگاری نوبهاری غمگساری	
	به خوبی پادشایی دل ربایی	
	به دورخ بوستانی گلستانی	
۳۰	دو زلفش ^۲ خوانده نقش ^۳ هر فسونی	س ۲۳۹
	لبش گشته شفای هر گزندی	
	دهان تنگ چون میمی عقیقین	ک ۱۴۵
	به چشم آورده تیر افگن ز ابخاز ^۴	
	رخانش تخت دیباهای شتر	می ۳۱۸
۳۵	یکی چون گل که بروی مشک بیزد ^۵	
	زره را در میان پروین فگنده	س ۱۸۱
	یکی ^۶ بر سنبلش ^۷ گشته زره گر	
	رهی گشته دلش را سنگ و فولاد	
	رخش را نام شد گلنار بربر	
۴۰	یکی را چشمه نوش آب داده	
	زقند و نوش و شهد ^۸ و در دهانی ^۹	

۱- اس: اگر تیری ۲- کل: فشانی ۳- اک اس: دو چشمش ۴- اک:
 زلفش، کل اس: کتب ۵- الکل: باب ۶- اک: گرفته نساب، اس: گرفته طعم
 ۷- می: دو دندان رسته چون رخشنده پروین، الکل: دو دندان که چون رخشنده پروین (اک:
 چون پروین سیمین)، اک کل اس: پس از هفت بیت ۸- کل اس: به انجام ۹-
 اس: نشکر ۱۰- اس: بیزند ۱۱- اس: یکی چونانک در درباه ریزند
 ۱۲- الکل اس: توزمشکین بر فگنده، الکل اس: پس از بیت آتی ۱۳- اس: بکل
 ۱۴- کل: سینه اش ۱۵- اس: بجه ۱۶- اس: قامتش ۱۷- می: پس از
 چهار بیت ۱۸- کل اس: رخانش ۱۹- اس: شهد و نوش ۲۰- کل اس: دهانش

یکی را بر کران مشکین جباره^۱ یکی را بر کران مشکین جباره^۱
 نهفته در قصب اندام چون سیم نهفته در قصب اندام چون سیم
 به سر بر افسری از مشک و عنبر به سر بر افسری از مشک و عنبر
 فرو هشته ز سر تا پای گیسوی فرو هشته ز سر تا پای گیسوی
 چنانک آویخته شب از^۲ شباهنگ چنانک آویخته شب از^۲ شباهنگ
 بنا گوشش چو دیبای^۳ پر از گل بنا گوشش چو دیبای^۳ پر از گل
 برین^۴ سان تن گدازی دل نوازی برین^۴ سان تن گدازی دل نوازی
 چو باغی از مه و پروین بهارش چو باغی از مه و پروین بهارش
 نگاری بود^۵ بنگاریده دادار نگاری بود^۵ بنگاریده دادار
 تنش دیبا و درپوشیده دیبا تنش دیبا و درپوشیده دیبا
 ز بس زیور چو گنجی پر ز زیور^۶ ز بس زیور چو گنجی پر ز زیور^۶
 همی باریدش از مرغول عنبر همی باریدش از مرغول عنبر
 به يك^{۱۰} فرسنگ او را روشنایی به يك^{۱۰} فرسنگ او را روشنایی
 مهش از تاج و مهر از روی تابان مهش از تاج و مهر از روی تابان
 ز خوشی^{۱۴} همچو شاهی و جوانی ز خوشی^{۱۴} همچو شاهی و جوانی
 ز خوبی^{۱۶} همچو باغ نوبهاری ز خوبی^{۱۶} همچو باغ نوبهاری
 ز خوبان گرد او هشتاد دلبر ز خوبان گرد او هشتاد دلبر
 همه گردش چو گرد سرو نسرین همه گردش چو گرد سرو نسرین
 چو رامین دید آن سرو روان را چو رامین دید آن سرو روان را

۱- اک: نظاره، اس: مشک سیاره ۲- اک: کل: از شب ۳- اس: بد ۴- می: اس: بدین ۵- اس: نیازی ۶- اس: نغز ۷- اس: گنجی بود پر ز
 ۸- اس: پس از چهاربیت ۹- اس: زر ۱۰- اس: یکی ۱۱- اس: رسیده ۱۲- کل: تا پیشم ۱۳- اس: دلربایی ۱۴- اس: خوبی
 ۱۵- اس: جان ۱۶- اس: خوشی ۱۷- اک: ز کف آرمت کبک کوهساری ۱۸- کل: بت گویا

حج ۲۳۹

اس ۱۸۱ ب

می ۳۱۹
کل ۲۴۰

ک ۱۴۱ ر

- تو گفתי دید خورشید جهان تاب
 دو پایش^۱ سست شد خیره فروماند
 نبودش دیده را دیدار باور
 بهشتست این که دیدم یا بهارست
 به باغ دلبری آزاده سروسست
 بتان چون لشکرند او^۲ شاه ایشان
 درین اندیشه بود دیرین رامین
 تو گفתי بود دیرین دوستدارش
 بدو گفتم ای جهان را نامور شاه
 شب آمد تو^۴ به نزد ما فرود آی
 ز ما پذیر یک شب میهمانی
 می گلگونت آرم روشن و خوش
 ز بیشه شبلید آرمت خود روی
 ز بیشه مرغ و دراج^۶ بهاری
 ز باغ آرم گل و آزاده سوسن
 گرامی دارم چون جان شیرین
 جهان افروز رامین گفت ای^{۱۰} ماه
 به گوراب از کدامین تخم زادی
- ۶۵
 که از دیدار او چشمش گرفت آب
 ز سستی تیرها از دست بفشاند
 که بت بیند همی یا ماه یا خور
 بهشتی حور یا چینی نگارست
 به دشت خرمی نازان تذروست
 ویا چون اخترند او^۳ مساه ایشان
 که آمد نزد او آن سرو سیمین
 فراز آمد گرفت اندر کنارش
 ز تو چون ماه روشن کشور ماه
 غمین گشتی^۵ یکی ساعت بیاسای
 که داریمت به ناز و شادمانی
 که دارد بوی مشک و رنگ آتش
 بنفشه آرمت همچون تو خوش بوی
 ز کوه آرمت کبک کوهساری^۷
 کنم مجلس چو دیبای ملون^۸
 که ما خود میهمان داریم چونین^۹
 مرا از نام و از گوهر کن آگاه
 تن سیمین بدادی یا ندادی^{۱۱}
- ۷۵
 ۱۸۲۲س
 ۳۲۵می
 کل ۲۴۱
 ج ۲۴۰
 ۱۳۴۱ب

۱- گک: دلش، اس: دستش ۲- اس: اخترند این ۳- اس: این ۴-
 الذکل: یکی امشب ۵- تب: غم گیتی ۶- کل اس: برف و ریواج ۷- کل
 اس: مصراعها قلب است ۸- الذکل اس: اضافه دارد:
 ز دجله آرمت شنبوط (کل: شبوط) ماهی چو از حلوان بره نوروزگماهی
 ۹- گک: اضافه دارد: چنان رامین بمهر گل گرفتار شد که ویس را از یاد برد و نظر او مانند
 جهان فریبده شد، پس بیم و هراس ویس بیهوده نبود. وای بر آن دل که بر چنین دوست
 پیمان شکنی امید بندد و وای بر مردی که چنین پیمان شکن و سست عهد باشد ۱۰- اس:
 گفتمش ای ۱۱- اس: بیت حذف شده است، الذکل: پس از دو بیت

<p>اس ۱۸۲ ب</p>	<p>مرا خواهی به جفتی یا نخواهی ازو مادرت کاوین چند جوید نگویی تا ازان قندی به چندست به جان تو که باشد سخت ارزان سروش دلکش آن^۴ حور پری روی کسی را گفت باید من کدام^۵ همه کس مهر تابان^۶ را بداند درین کشور به نام نیک^۸ پیدا که آذربایگان را پهلوانست^۹ گل خوشبوی نام من نهادست که این از همدانست آن ز گوراب گلم چهره گلم گونه گلم نام که من هستم کنون گوراب بانو^{۱۱} مرا دایه^{۱۳} به مهر و ناز پرورد به نرمی قاقم و بر بوی نسرين^{۱۶} ۱۷ که من نام و نژادت^{۱۹} نیک دانم^{۲۰}</p>	<p>چه نامی وز کدامین جایگاهی^۱ اگر با تو کسی پیوند جوید لب شیرین^۲ تو پر شهد^۳ و قندست اگر قند ترا باشد بها جان جوابش داد خورشید سخن گوی نه آنم من که پوشیدست نامم که مهر از هیچ کس پنهان نماند مرا مامک گهر بابا^۷ رفیدا مرا فرخ برادر مرزبانست مرا مادر به زیر گل بزادست ستوده گوهرم از مام و از باب منم گل برگ گل بوی^{۱۰} گل اندام به من شد هر که در گوراب خستو^{۱۱} مرا هست این نکویی مادر آورد مرا گردن^{۱۴} بلورین سینه سیمین^{۱۵} چه پرسی از من و از خاندانم ۱۸</p>	<p>۸۵</p> <p>۸۵</p> <p>۹۵</p> <p>۹۵</p>
-----------------	----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----------------------------------------

می ۳۲۱

۱۴۲۵۱

۱۴۲۵۱
اس ۱۸۳ ر
کل ۲۴۲

۱- اس : زگوراب از کدامین خانگامی ۲- الکل اس : نوشین ۳- اس :
شهدست و ۴- اس : و ۵- اس : پس از بیت آتی ۶- گک : من و نامم ، الکل :
مهر بانان ۷- اس : بابک ۸- اس : چوماه و مهر ۹- گک : بیت حذف شده
است ۱۰- اس : گلبو و گلرنگو ۱۱- کل : خشنو ۱۲- گک : بیت حذف
شده است ۱۳- گک : پند ۱۴- کل : سیمین ۱۵- الکل اس : مرا سینه بلورین
دست سیمین ۱۶- الکل اس : اضافه دارد :
بهای بوسه ام ری است و گرگان چو کاوینم همه مرز خراسان
۱۷- گک : که تمام جهان آنرا خوب میداند ۱۸- گک : چرا تو نام مرا نمیدانی ۱۹-
اس : نشانت ۲۰- الکل اس : مصراعها با هم است (می)

تو رامینی شهنشہ را برادر
 تو بشکیبی ز دیدارش به گوراب
 جدا مانی تو زان شمشاد آزاد
 شود شسته ز جانت این تباهی
 دلت بستست بر وی دایهٔ پیر
 تو توانی که از وی باز گردی
 چوزو نشکیبی او را باش تنها^۳
 شهنشہ از تو ننگ^۴ آلود گشته
 چو بشنید این سخن آزاده رامین
 کجا از بیدلی گشت او علامت
 دگر باره به نرمی گفت با ماه
 بدو گفت ای نگار سرو بالا
 مکن مرد بلا دیدہ^۵ ملامت
 همه کار خدای^۶ از خلق رازست
 مرا بر سر مزن کم کار زشتست
 مکن یاد^۷ گذشته کار گیہان
 اگر فرمان بری ماه دو هفته
 ز دی نندیشی و امروز بینی

۲۴۱ص

۲۲۲می

۱۸۳ص

۱۴۲ص

۲۴۳کل

که مهر ویس با جانت برابر
 اگر هرگز شکبید ماهی از آب
 اگر دجله جدا مانند ز بغداد
 گر از زنگی شود شسته سیاهی
 به افسون ساخته مسمار و زنجیر^۱
 و بایار دگر انباز^۲ گردی
 تو زورسوا و او نیز از تورسوا
 خدا از هر دو ناخشنود گشته
 به دل مر^۵ بیدلی را کرد نفرین
 شنید از هر که در گیتی ملامت
 سخنهایی که برد او را دل از راه
 بت خورشید چهر ماه سیم^۶
 ز یزدان خواه تا یابد^۸ سلامت^۹
 قضا را دست بر مردم درازست
 قضا بر من مگر چونین نبشتست
 که کار رفته را دریافت نتوان
 نباشی یادگیر از کار^{۱۲} رفته
 مرا از هر که بینی برگزینی^{۱۳}

۱- الذکل: پیش از سه بیت ۲- اس: و یا با دیگری همراز ۳- اس: همتا

۴- الذکل: خشم ۵- اس: در ۶- الذکل اس: اضافه دارد:

ز تسو گوراب چرخ و آفتابست سرایت از توکان (کل: نگاه) سیم تابست
 ز تو پیراهنت گنج جمال است نداند کس که در گنجت چه مالست

۷- اس اک: بلاها را ۸- الذکل: باشی، اس: وز ایزد خواه تاباشی ۹-

گک: اضافه دارد: حالا من بر عقل و خرد خود لعنت میفرستم ۱۰- اک کل: جهان

۱۱- الذکل اس: یاداز ۱۲- اس: روز ۱۳- اک: پس از بیت آتی

۱۰۰

۱۰۵

۱۱۰

به انبازی مرا دمساز گردی ^۲	به نیکی مر مرا انباز گردی ^۱	
رخت باشد بهار اندر کنارم ^۳	تو باشی آفتاب اندر حصارم	۱۱
بیایی تو ز من کامی که داری	اگر من یابم از تو کامگاری	
مرا نگزیرد از رخشنده ماهی	ترا نگزیرد از بخشنده شاهی	
که من باشم به کام دل ترا شاه	تو باش اکنون به کام ^۴ دل مرا ماه	
وگر جانم بخوانی پشت آرم	ترا بخشم ز گیتی هر چه دارم	
روانم را نباشد ^۵ جز تو دارو ^۶	سرایم را نباشد جز تو بانو	۱۲
خورم بر ^۷ راستی پیش تو سوگند	هر آن گاهی که یابم از تو پیوند	
رود جیحون و دجله سوی دریا ^۸	که تا باشد به گیتی کوه و صحرا	
نماید خور فروغ و شب سیاهی ^۹	ز چشمه آب خیزد زاب ماهی	
بیالد زاد سرو بوستانی	بتابد مهر و ماه آسمانی	
چرد گور ژیان در مرغزاران	جهد باد صبا بر کوهساران	۱۲
به مهر یکدگر داریم اومید	تو با من باشی و من با تو جاوید	
کنم آنرا که دیدستم فراموش	نگیرم جز تو یاری را در آغوش	
به دو گیتی شدم زو نیز بیزار ^{۱۰}	نبود از ویس نیکوتر مرا یسار	
منه راما مرا از جادوی دام	جوابش داد خورشید گل اندام	
چنین بی رنج در کام تو آیم	نه آنم من که در دام تو آیم	
نه خودکامی و نه فرمانروایی	مرا از تو نیاید ^{۱۱} پادشایی	
نه ایوانی پر از دینار و گوهر	نه میدانی پر از آشوب لشکر	
سر از فرمان و رایت برنتابم ^{۱۲}	مرا کامیست از تو گر بیابم	

۱-اس : باشی ۲-اس : باشی، کل : بیت حذف شده است ۳-اس : بهار
 ۴-اس : بمهر ۵-اس : نشاید ۶-کل : نیرو ۷-اس : از ۸-
 گد : این بیت و شش بیت آتی پس از بیست و نهم
 ۹-اس : پس از بیت آتی ۱۰-
 کل اس : اضافه دارد عنوان : جواب (اس : پاسخ) دادن گل بر امین (اس : رامین را) ۱۱-
 الکل اس : نباید ۱۲-اس : دل از فرمان و پیمانیت نتابم

	تو باشی پیش من شاه جهاندار	۲۴۴ک
۳۵	اگر مهرم بپروردن توانی	
	نیابی در جهان چون من یکی یار	
	نباید مرترا مرز ^۱ خراسان	پ ۱۸۴
	مشو دیگر به نزد ویس جادو	
	مکن زو یاد گرچه مهربانست	
۴۰	بکن پیمان که نه مهرش ^۲ پرستی	
	اگر با من کنی زین گونه پیمان	می ۲۲۴
	چو بشنید این سخن رامین از آن ماه ^۳	
	پذیره ^۴ کرد از گل ^۵ این بهانه	
	چو رامین شد در ایوان رفیدا	
۴۵	گهر صد جام در پایش فشاندند	
	در و دیوار در دیا گرفتند	ج ۲۴۲

عروسی کردن رامین با گل^۶

	پس آنکه نامداران را بخواندند	پ ۱۶۲
	[جهان افروز رامین کرد پیمان	پ ۱۴۳
	[که تا جانم بماند در تن من	
	[نجویم نیز ویس بدگمان را	
	دگر ره ^{۱۰} در ^{۱۱} و گوهر بر فشاندند	
	به سوگندی که بود آئین ایشان] ^{۱۲}	
	گل خورشید رخ ^{۱۳} باشد زن من]	
	نه جز وی نیکوان این جهان را]	

۱- اس: مرو و ۲- الذکل: شاید زن تو ۳- اس: آن ۴- اس: مهرش نه ۵- اس: رامینه از ماه ۶- اس: بریده ۷- اس: کل: گل را ۸- اس: مرو را ۹- الذکل: تزویج رامین با گل، اس: خواستن رامین گسل را بزنی ۱۰- اس: دگر باره ۱۱- الذکل: اس: زر ۱۲- اس: شاهان، پ: این بیت و پنج بیت آتی حذف شده است ۱۳- اس: رو

<p>۱۸۸۵س دلم از دیگران بیزار باشد زمین کشور بود گوراب جایم] همین تا^۱ مه بود اختر نجویم] همه کس را ازین کار^۲ آگهی داد ز خوزستان و کوهستان و اران^۳ ز هر مرزی بیامد شهریاری هم^۴ ایوان پر شد از انبوه شاهان به شادی ماه را بر شاه دادند^۵ همه جایی به می خوردن نشستند تو گفתי بود یکسر دشت لاله به گوش آمد ز هر گونه سرودی^۶ به هر دستی^۷ ز جام می^۸ چراغی چو نوشین بود آب جویباران بیامختند گوران لعب سازی^۹ بدانستند^{۱۰} مرغان می گساری^{۱۱} همه خرخیز و ششتر^{۱۲} گشت صحرا همه مرغان شده چنگی و نایی^{۱۳} ز می سیل آمد اندر جویباران^{۱۴}</p>	<p>۵ [مراتا من زیم گل یار باشد [گل گلبوی باشد دل گشایم [مراتا گل بود سوسن نبویم پس آنگه گل به خویشان کس فرستاد ز گرگان و ری و قم و صفاهان ۱۵ ز هر شهری بیامد شهریاری شبستان پر شد از انبوه ماهان سراسر دل به رامش برگشادند چهل فرسنگ آذینها بیستند ز بس بر دستها پُرمی پیاله ۱۵ چو روز آمد به هر دشتی و رودی چو شب بودی به هر دشتی و راغی عقیقین^۹ بود سنگ کوهساران ز بس بر راغ دیدند لهو بازی^{۱۰} ز بس بر کوه دیدند شاد خواری ۲۵ ز بس بر روی صحرا مشک و دیا ز بس در مرغها^{۱۵} دستان نوایی^{۱۶} ز بس می ریختن در کوهساران</p>
-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

۱۸۸۵س ب

۱- اس: همان چون ۲- الکل: حال ۳- پ: همدان، کل: آلان، پس از بیت آتی
 ۴- الکل: اس: چو ۵- پ: بنای عشرت و شادی نهادند، پیش از چهاربیت، الکل:
 پیش از یازده بیت، اس: بیت حذف شده است ۶- گد پ: اس: بیت حذف شده است
 ۷- پ: دشتی، الکل: جایی ۸- الکل: اس: زمی بودی ۹- الکل: عقیقش
 ۱۰- الکل: اس: لهو بازی ۱۱- الکل: اس: پای بازی ۱۲- اس: بیامختند
 ۱۳- الکل: بیت حذف شده است ۱۴- الکل: همه چون خزو (کل: خز) ششتر، اس: همه
 پر خزو ششتر ۱۵- پ: اس: باغ ۱۶- کل: سرائی ۱۷- اس: اضافه دارد:
 ز بس می ریختن بر روی هامون همانامست شد در خاک قارون
 ۱۸- اس: رود باران، گد: این بیت و بیت آتی حذف شده است

	بخار ^۱ بوی خوش چون ابر بسته	۲۱۴۴ا
	که و مه پاك مرد و زن یکی ماه ^۲	
۲۵	گهی ژوپین زدند و گناه طنبور	۲۱۶۲ب
	گهی ساغر زدند و گناه چوگان	
	گهی آهو رمایندند ^۳ از کوه	۲۴۴ح
	گهی غرم و گوزن و رنگ کھسار	
	گهی آهو و گور از روی صحرا	
۳۵	جهان بی غم نباشد گاه و بی گاه	۲۴۶کل
	جهانی ^{۱۱} عاشق و معشوق با هم	
	گشاده دل به ^{۱۲} بخشش مهتران را	
	سرایان هر یکی بر نام رامین	۳۲۶می
	همی گفتند راما شاد و خرم	
۳۵	به هر کامی که داری ^{۱۷} کامگاری	
	به پیروزی فزوده گشت کامت	۳۱۸۶اس

۱- پ: بجای ۳- الذکل: بمی خوردن همه گردان نشسته ، اس: همه گردا همه گیتی نشسته

۳- الذکل اس: که و مه مرد وزن بودند يك ماه ۴- الذکل: اضافه دارد:

گهی چوگان زدند و گناه نخچیر گهی در رامش و گاهی بدل گیر

۵- اس: پرده ۶- پ: دستان ۷- پ: رهایندند ۸- پ اس: رمایندند

۹- اس: هموار ۱۰- اس: زبالا ۱۱- گک: جوانان ۱۲- الذکل: دست

۱۳- الذکل: خنیاگران را ۱۴- الذکل: اضافه دارد:

بزرگان و امیران و فقیران ضعیفان و غریبان و اسیران

بهر چیزی شده معشوق هر يك سگ و یسوزان و آهو از پی تك

برین شادی همی بودند یکماه فرامش کرده چرخ و شمس با ماه

همی بودند يك مه همبرین سان نبود از چرخ چشم بد برایشان

۱۵- الذکل اس: نو آیین ۱۶- الذکل اس:

همی گفتند راما جاودان زی بکام دوستان دور از بدان زی

۱۷- الذکل: خواهی ۱۸- الذکل: خواهی

- ۱۴۴۴ پ }
 به نخچیر آمدی با بس شگفتی^۱ چو گل بایسته^۲ نخچیری گرفتی
 به نیکی آفتاب آمد شکارت گل خوبی شکفت اندر کنار
 کنون همواره گل در پیش^۳ داری همیشه گل پرستی کیش^۴ داری
 بهشتی گل نباشد چون گل تو ۴۵ که گلزار آمد این گل را دل تو^۵
 گلی کش بوستان ماه دو هفتست کدامین گل چو او بر مه شکفتست^۶ کل ۲۴۷
 به دی ماهان تو گل بر بار داری نکوتر آنکه گل بی خار داری پ ۱۶۳ ر
 گلت با گلستان^۷ سرو روانست^۸ کجا دانی که چونین^۹ گلستانست
 گلستانی که با تو گاه و بی گاه گهی در باغ باشد گاه بر گاه
 به شادی باش با وی کاین گلستان نه تابستان بریزد نه زمستان
 گلی کش خار^{۱۰} زلف مشک سایست عجبتر آنکه مشکش^{۱۱} دلربایست
 گلی کاو را دو کژدم باغبانست گلی کاو را دو نرگس پاسبانست
 گلی کز رنگ او آید جوانی چنان^{۱۲} کز بویش آید زندگانی
 گلی کاو را به دل باید که جویی گلی کاو را به جان باید که بویی
 گلی با بوی مشک و رنگ باده فرشته^{۱۳} کشته رضوان آب داده
 گلی کاو خاص گشت و هر گلی عام نهاده فتنه گردش عنبرین دام
 گلی عنبر فروشان بسر کنارش گلی شکر فروشان برگذارش^{۱۴}
 بماناد این گل اندر دست رامین و با او جام می بر^{۱۵} دست رامین^{۱۶}
 چنین بادا به پیروزی چنین باد جهان یکسر به کام آن و این باد^{۱۷}

۳۲۷ می }
 اس ۱۸۶ پ }
 مع ۲۴۵

- ۱- الذکل اس: آمدستی ای شگفتی ۲- الذکل: شایسته ۳- الذکل: بر بار
 ۴- الذکل: کار ۵- الذکل: گل تو ۶- الذکل: پس از هشت بیت ۷- الذکل
 کل: در (کل: از) بوستان ۸- اس: گلت را گلستانی باروانست ۹- الذکل: چون تو
 ۱۰- پاس: خال ۱۱- الذکل: خارش، اس: مشکین ۱۲- اس: گلی
 ۱۳- الذکل: سرشته ۱۴- اس: بردبارش ۱۵- پ: در ۱۶- اس: سیمین،
 گد: بیت حذف شده است ۱۷- می: اضافه دارد عنوان: آشفته شدن گل از گفتار رامین

- ۵۵ به‌چوگان و شراب^۲ و رود و اشکار^۳ چو ماهی^۱ خرمی کردند هموار
 به پایان شد عروسی نوبهاران^۴ به پایان شد عروسی نوبهاران^۴
 برفتند آن ستوده نامداران گل و رامین آسایش گرفتند
 به‌شادی بردز^۵ گوراب رفتند دگر باره فراز آمد بت‌آرای
 نگارید آن سمن‌بر را سراپای از آرایش چنان شد ماه گوراب
 که از دیدار او دیده گرفت آب رخس گفتی نگار اندر نگارست
 بناگوشش بهار اندر بهارست اگر چه بود مویش^۶ زنگیانه
 چنان چون بود چشمش آهوانه^۷ مشاطه مشکش اندر گیسوان کرد
 چو سرمه در دو چشم آهوان^۸ کرد دو زلف و ابروانش را بیپراست
 بناگوش و رخانش را بیپراست گل گل بوی شد چون گل شکفته
 چو سروی در زر و گوهر گرفته چکان از هر دو رخ آب جوانی
 روان از دو لب^۹ آب زندگانی نگارین روی او چون^{۱۰} قبله^{۱۱} چین^{۱۱}
 نگارین دست مثل^{۱۲} زلف پر چین^{۱۳} چو رامین روی بار^{۱۴} دلستان دید
 رخس را چون شکفته گلستان دید چو ابری^{۱۵} دید زلف مشکبارش
 به‌ابرا ندر ستاره گوشوارش دو زلفش چون ز عنبر حلقه درهم
 رخانش چون ز لاله توده^{۱۶} بر هم به‌گردن برش^{۱۷} مروارید چندان
 چو بر^{۱۸} سوسن چکیده قطر باران^{۱۹} لبش^{۲۰} خندان چو یاقوت سخنگوی
 دهانش تنگ و چون گلاب خوش بوی^{۲۱}

۱۴۵۵ر

۱۶۳پ

۳۲۸می

۱۸۷۳اس

۲۴۸کل

- ۱- الذکل اس : يك مه ۲- الذکل اس : نبید ۳- اس : بشکار ۴- الذکل
 اس : عروسی را بهاران ۵- اس : دردر ۶- الذکل : موی بودش ۷- الذکل :
 جادوانه ، الذکل : پس ازبیت آتی ۸- پ : ناتوان ، الذکل : سرمه‌اش ۹- الذکل
 اس : چنان کردولب ۱۰- پ : مثل ۱۱- اس : همچون قبله دین ۱۲- کل :
 نگاریدست همچو ، الذکل : همچون ۱۳- اس : بمشکین موی همچون پیکر چین
 ۱۴- اس : جفت ۱۵- پ : ابرو ۱۶- الذکل : بود ۱۷- الذکل : برز
 ۱۸- اس : که ۱۹- الذکل : پس ازبیت آتی ۲۰- الذکل اس : لب ۲۱-
 الذکل اس : زرننگ و بوی مانده بشب بوی

ص ۲۴۶	چنان بودی که برگردنش گوهر ^۱ ببرده ماه رویت ^۲ ماه را آب ^۳ که ویس دلستان را نیک مانی	اگر پیدا بسدی در روز اختر بدو گفت ای به خوبی ماه گوراب مرا امروز تو درمان جانی	۷۵
ص ۱۴۵ ک	تو گویی کرده شد سببی به دو نیم ^۵ بدو گفت ای بد اندیش و بد آیین و یا قول زبان شهزادگان را ^۶	تو چون ویسی لب از نوش و بر ^۴ از سیم گل آشفته شد از گفتار رامین چنین باشد سخن آزادگان ^۶ را	
پ ۱۶۴ ر	بد آغاز و بد انجام و بد اختر کزو گیرد همه سرمایه جادو ز خود کامی ترا بد نام کردند	مبادا در جهان چون ویس دیگر مبادا در جهان ^۸ چون دایه جادو ترا ایشان چنین خود کام کردند	۸۵
ص ۱۸۷ پ	نه از تو بر خورد یک یار ^۹ دیگر نیاری سوی پند دیگران گوش ^{۱۰}	نه تو هرگز خوری از خویشتن بر ترا کردست دایه سخت بیهوش	

نامه نوشتن رامین به ویس [و بیزاری نمودن]^{۱۱}

ص ۳۲۹ می

چو رامین دید کاو را دل بیازرد نگر تا پوزش^{۱۲} آزار چون کرد

۱- گک: اضافه دارد: رامین دلشادگشته بر خدا و بخت خود سپاس گزارد و عهد و پیمان ویس را فراموش کرد. روزی در خوابگاه خلوت نشسته بودند رامین بر گل نظر انداخته چنین گفت،
اس: پیش از یک بیت ۴- الکل اس: برده روی خوبت ۳- پ: تاب ۴- الکل: تن
۵- پ: اضافه دارد عنوان: عتاب کردن رامین با گل و آشفته شدن گل از گفتار رامین
۶- اس: شهزادگان را ۷- الکل اس: چنین باشد کنش شهزادگان را (اس: آزادگان را)
۸- اس: بر زمین ۹- اس: دوست ۱۰- الکل اس: بیت حذف شده است، الکل: اضافه دارد:
چو دانستم من از تو زود سیری نبایستم چنین کس کردن دلیری،
گک: اضافه دارد: مگر نزد من سوگند یاد نکردی که تا زنده ام نام ویس را یاد نخواهم کرد. اگر
عشق او را در دل نداشتی این سوگند را فراموش نمی کردی ۱۱- پ: نامه نوشتن رامین
بویس، اس، گفتار اندر نامه نوشتن رامین بویسه و آگاه کردن از پیوند، ل: عاشق شدن
رامین بر گل و نامه نوشتن بجانب معشوقه خود ویس ۱۲- ل: پوزشش

۵	حریش را به آب مُشک بنگاشت بدو ببرید پیوند وفا را به یاری بس و فسا جوی و وفادار ^۳ که چند آمد مرا از توزیانی همه کس در جهانم سرزنش کرد شدم از عشق ^۵ در گیتی علامت یکی کس را که ^۶ کار من پسندید ^۸ که مرد و زن برو ^{۱۱} کردند نفرین به زشتی پوستین بر من ^{۱۲} در پستی وزین بدتر به زشتی روی کامم ^{۱۴} گهی در رهگذارم شیر بودی ^{۱۵} نجست اندر دل مسکین من باد که با او چشم من دریای خون بود که با او بیم جان و بیم سر بود که نه جیحون ز دو دیده براندم ^{۱۷} که نه صدگونه درد دل کشیدم ^{۱۸} نبسودی شرم خلق و بیم ^{۲۰} یزدان که چون خود کام بودم در جوانی	ز پیش گل حریر و کلک برداشت بر آهخت از میان ^۱ تیغ ^۲ جفا را یکی نامه نوشت آن بسی وفایار به نامه گفت ویسا نیک ^۴ دانسی خدا و جز خدا از من بیازرد شنیدم که نصیحت گه ملامت چه بودی گر دو چشمم ^۶ در جهان دید تو گفتی ^۹ مهر من بود ای ^{۱۰} عجب کین به گیتی هر که نام من شنیدی بدین سان زشت گشتی ^{۱۳} روی نامم گهی بر تار کم شمشیر بودی نبودم تا ترا دیدم به دل شاد نهیب من ز هجرانت فزون بود بلای من ^{۱۶} از بیدارت بتر بود [کدامین روز از تو دور ماندم کدامین روز دیدار تو دیدم چه بودی گر بدی بیم سر و جان ^{۱۹} مرا دیدی ز پیش مهربانی	کل ۲۴۹ پ ۱۶۴ ص ۲۴۷ ک ۱۴۶ س ۱۸۸ می ۳۳۰
---	------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------

۱- الکل اس ل: ای عجب ۲- ل: تیر ۳- اس: بیت حذف شده است
 ۴- پ: هیچ ۵- الکل اس ل: مهر ۶- اس: چه بد بود این که چشم ۷-
 اس: یکی مردم که ۸- الکل ل: بیت حذف شده است ۹- ل: گویی ۱۰-
 پ: بودی ۱۱- ل: بر آن ۱۲- اس: پوستین من ۱۳- الکل اس:
 گشته ۱۴- گ: اضافه دارد: من درین لشکریان خود سبک شدم ۱۵- ا: پس
 از سیزده بیت ۱۶- کل: بلا بر من ۱۷- پ: بیت حذف شده است ۱۸-
 گ: شنیدم، اس: که نه دردی بصدگونه چشمم ۱۹- اس: چه بودی هم نبود یگر سر
 و جان، کل ل ا: تن و جان ۲۰- اس: بیم خلق و شرم

۲۵ چو آهو بد به چشم هر پلنگی
 نجوشیدم^۱ ز هر بادی چو دریا^۲
 گه تندی زبون من بدی شیر
 چو بازم بر^۳ هوا پرواز کردی
 نوند کام من چندان دوییدی
 امید من چو چشم دورین بود
 ۲۵ ز رامش پر ز خوشی بود جانم^۴
 به باغ لهُو در شمشاد بودم
 همه زر^۵ بود سنگ کوهسارم^۶
 وزان پس حال من دیدی که چون گشت^۷
 جوانه سرو قد من دوتا شد^۸
 ۳۵ هوا پشت مرا چون چنبری کرد^۹
 چو^{۱۰} دست عشق آتش بر دلم ریخت
 خرد دیدم زد^{۱۱} آواره گشته
 کمانور گشته در کس در زمانه
 چو ماهی بد به پیشم هر نهنگی
 تو گفتی خور^{۱۲} زمن گردید^{۱۳} صفر^{۱۴}
 چنان چون گاه تیزی تیر^{۱۵} و شمشیر
 مه گردون حذر زان باز کردی^{۱۶}
 کجا اندیشهها در وی^{۱۷} رسیدی
 نشاط من چو رهوارم^{۱۸} به زین بود^{۱۹}
 ز شادی پر ز گوهر بود کانم^{۲۰}
 به دشت^{۲۱} جنگ بر^{۲۲} پولاد بودم
 همه در^{۲۳} بود ریگ رودبارم^{۲۴}
 همان بختم زبونان را زبون گشت^{۲۵}
 دو هفته ماه من جفت^{۲۶} سها^{۲۷} شد^{۲۸}
 زمانه گفتی از من دیگری کرد^{۲۹}
 نشاط از من^{۳۰} به صد فرسنگ بگریخت
 به دست عشق در^{۳۱} بیچاره گشته
 ملامت تیر و جان من نشانه

پ ۱۶۵ ر

} کل ۲۵۰
 } اس ۱۸۸ پ

۱۴۶۶ ب

- ۱- اک کل اس ل: بجوشیدم ۲- اس: بدریا ۳- اک کل اس ل: خود ۴-
 کل اس ل: کردند ۵- اس: صحرا ۶- اس: تیغ ۷- کل اس: در
 ۸- اک کل ل: مه و جوزا بگردون ناز (کل: ناز) کردی ۹- اک کل اس ل: اندیشگان داد
 (اس: بر) ۱۰- اک کل اس ل: رهواری ۱۱- اک کل ل: اضافه دارد:
 نبودم تا ترا دیدم بدل شاد ندادی يك زمان هرگز مرا داد
 ۱۲- پاس: جامم ۱۳- پاس: کامم ۱۴- ل: بدست ۱۵- اک کل
 اس ل: در ۱۶- اس: در ۱۷- اک کل ل: کوهساران ۱۸- اس: زر
 ۱۹- اک کل ل: جویباران، کل: پس از شش بیت. ۲۰- اک کل ل: بود، اس: شد
 ۲۱- اک کل ل: همان بخت زبونم را زبون بود، اس: همان بخت زبون گیرم زبون شد
 ۲۲- کل: بود ۲۳- اک کل اس ل: بخت من ۲۴- اس: رها ۲۵- کل: بود
 ۲۶- اک کل ل: بود ۲۷- اک کل ل: بود ۲۸- اس: ز ۲۹- کل: نشاط من
 ۳۰- اک کل ل: من ۳۱- اک کل اس ل: عاشقی

می ۳۳۱

مع ۲۴۸

پ ۱۶۵

س ۱۸۹

ک ۱۴۷

کل ۲۵۱

مرا خود بود داغ^۱ عشق بر بر^۲
 چومن بودم خود^۴ از جام هوا مست
 کنون از من درودت باد بسیار
 ترا آگه کنم اکنون ز کارم
 بدان ویسا که تا از تو جدایم
 به آب صابری دل را بشستم
 گل خوشبوی را در دل بکشتم
 کنون پیشم همیشه گل به بارست
 گلم^{۱۰} در بسترست و گل^{۱۱} به بالین
 مرا گل زن بود تا روز جاوید
 سرای من ز گل چون بوستانست
 سه چندان کز تو دیدم رنج و خواری
 همانا جانم از تن^{۱۴} بر پریدی^{۱۵}
 چو یاد آید^{۱۷} گذشته سالیانم
 که چندان صبر بر ناکام چون کرد
 من آنگه از جهان آگه نبودم
 [ز راه آگه نبودم همچو^{۲۰} گمراه

چه بایستم^۳ ملامت نیز بر سر^{۳۵}
 چه بایستت^۵ زدن مر مست را دست
 وگر چه گشتم از مهر^۶ تو بیزار
 که چون خوبست و خرم^۷ روزگارم
 به دل بر هر مرادی پادشایم
 به کام خسویش جفت نیک جستم^{۴۰}
 که با گل من^۸ همیشه در بهشتم
 گهم در دست و گاهم در^۹ کنارست
 مرا شایسته چون جان و جهان بین^{۱۲}
 چو او باشد نخواهم ماه و خورشید
 حصار من ز گل چون گلستانست^{۴۵}
 ازو دیدم نشاط و کامگاری^{۱۳}
 اگر با تو چنین^{۱۶} روزی بدیدی
 ببخشایم^{۱۸} همی بر خسته جانم
 بیمار تو چندان زهر چون خورد
 که در سختی همی شادی نمودم^{۱۹}
 چو کرم^{۲۱} سک ز طعم شهد^{۲۲} ناگاه^{۲۳}]

۱- الكکل ل : باغ ۲- الكکل اس ل : بی مر ۳- الك کل ل : بایستش ، اس : بیایستش
 ۴- اس : خود بودم ۵- الك کل ل : بایستی ۶- ل : عهد ۷- الك کل ل :
 خوبست بی تو ۸- الكکل اس ل : که با آن کل ۹- اس : گه اندر دست و گاه
 اندر، الكکل ل : گاه اندر ۱۰- پ : گهم ۱۱- پ : که ۱۲- پ : جان جهان
 بین، اس : چشم جهان بین ۱۳- الكکل ل : ازو بینم نشاط و شاد خواری، اس : ز گل بینم وفاو
 شاد خواری ۱۴- ل : تو ۱۵- الك : جان من از تن پریدی ۱۶- اس : چنان
 ۱۷- الك : آمد ۱۸- الك کل ل : ببخشاید ۱۹- الكکل ل : فرودم ۲۰-
 اس : هم ز ۲۱- اس : کردد ۲۲- اس : شکر ۲۳- اس : آگاه ، پ : بیت
 حذف شده است

کون زان خفتگی بیدار گشتم
 کون^۱ بند بلا بر هم شکستم
 بخوردم با گل گل بوی^۲ سوگند
 به یزدان جهان و ماه و خورشید ۵۵
 که باشم تا^۳ زیم با گل وفا جوی
 ازین پس مرو با تو ماه با من
 یکی ساعت که باشم جفت این ماه
 به از صد ساله^۴ چونان زندگانی
 تو زین پس سال و ماه و روز^۵ مشمر ۶۰
 که راه و روز^۶ هجر من درازست
 چو پیش آید^۷ چنین روز و چنین کار
 چو این نامه به پایان برد رامین
 عماری دار خود را داد و فرمود
 عماری دار چون باد روان^۸ شد ۶۵
 شهتسه را ازین^۹ آگاه کردند
 شهتسه نامه زو بستد فرو^{۱۰} خواند
 سبک نامه به ویس دلستان داد

۱- الذکل ل: همان ۲- اس: برستم؛ ل: مصراعها قلب است ۳- الذکل ل: گل خوشبوی ۴- الذکل اس ل: بیخت ۵- گک: آتش ۶- کل: تا باشم ۷- الذکل ل: بیت حذف شده است ۸- الذکل ل: سال ۹- پ: من جاودانی ۱۰- اس: ماه و سال روز ۱۱- الذکل: روز و راه ۱۲- الذکل ل: که دل از چون تو یاری ۱۳- الذاس ل: آمد ۱۴- پ: سیم، الذکل ل: اضافه دارد: شکیبایی کن ای ماه جهانتاب که من باشم کون در مرز گوراب ۱۵- پ: نهاده ۱۶- اس: بزآن ۱۷- پ: بدو، الذکل ل: بیک ۱۸- اس ل: شاهجان ۱۹- الذکل از آن، کل: بزرگان شاه را آگاه، اس: ازو ۲۰- الذکل: بنزد ۲۱- اس: نامه بستد پس فرو

می ۳۳۲

اس ۱۸۹ پ

پ ۱۶۶ ر
 ص ۲۴۹

ب ۱۶۷۲

مرو را گفت چشمت بباد روشن
 بشد رامین و در گوراب زن کرد
 که رامین با گلست اکنون به گلشن^۱
 ترا با داغ دل پرتاب^۲ زن کرد

۷۰

[رسیدن پیگ رامین به مرو شاهجان و آگاه شدن ویس ازان^۳]

چو پیگ و نامه رامین^۴ در آمد
 دلش داد اندر آن ساعت گواهی
 چو موبد نامه رامین بدو داد
 ز سختی خونش^۵ اندر تن^۶ بجوشید
 لبش بود از برون چون لاله خندان
 چو مینو بود خرم^۷ از برونش
 به خنده می نهفت از دلش تنگی
 رخس از نامه خواندن شد زریری
 بدو گفت از خدا این خواستم من
 مگر شاهم دگر زشتی نگوید
 بدین شادی به درویشان دهم^۸ چیز
 هم او از غم برست اکنون و هم من

می ۳۳۳
 کل ۲۵۲

اس ۱۹۰

ب ۱۶۶۶

۵

۱۰

۱- اس: رامین را... پیوند ۲- پ اک کل: بر باب ۳- گک: دریافت ویس نامه
 رامین را، پ الکل: عنوان حذف شده است ۴- الکل: چوپیک و مرد رام از در، اس:
 چوپیک رام مرد از در، ل: عماری دارچون از در ۵- اس: جست ۶- پ: درخت
 ۷- الکل: پیش از دویت ۸- پ: جانش ۹- الکل ل: دل ۱۰- الکل
 کل اس ل: حالش ۱۱- الکل ل: دلش بود از درون چون سنگ (کل: پتک) و سندان،
 الکل ل: اضافه دارد:

و لیکن صبر کرد و دل فرو داشت نه بنمود آن تباهی کاندرو داشت
 ۱۲- اس: خرم آمد ۱۳- الکل: که میدانست ۱۴- الکل: اضافه دارد:
 پس آنگه گفت سرو سیم پیکر پاسخ شاه را در حال و در خور
 ۱۵- پ: دهم بسیار من

- کنون اندر جهانم هیچ غم نیست
من اندر کام و ناز و^۳ بخت پیروز
کنون دلشاد باشم^۴ در جوانی
مرا گر مه بشد^۶ ماندست خورشید
مرا از تو شود روشن جهان بین
همی گفت این سخن دل با زبان نه
چو بیرون رفت شاه او را تب آمد
دلش در بر تپان شد چون^۸ کبوتر
چکان گشته ز اندامش^۹ خوی سرد
سهی سروش چو بید از باد لرزان
به زرین یاره سیمین سینه کوبان
همی غلتید در خاک^{۱۳} و همی گفت
چه بختست این که روزم را سیه کرد
بیا ای دایه این غم بین که ناگاه
ز تخت زر مرا در خاک افکند^{۱۷}
تو خود داری خبر یا من بگسوم^{۲۰}
بشد رامین و در گوراب زن کرد
- ۱۵
۲۰
۲۵
- که جانم راز بیم تو^۱ ستم نیست^۲
نه خوش خوردم نه خوش خفتم یکی روز
به آسانی گذارم زندگانی^۵
همه کس را به خورشیدست امید
چه باشد گر نبینم روی رامین
سخن را آشکارا چون نهان نه^۷
ز تاب مهر جانش بر لب آمد
که در چنگال شاهین باشدش سر
چو شبنم کاو نشیند بر^{۱۰} گل زرد
ز نرگس بر سمن یاقوت^{۱۱} ریزان
به مشکین زلف خاک خانه^{۱۶} روبان
چه تیرست این که آمد چشم من سفت
چه روزست^{۱۴} این که جانم^{۱۵} راتبه کرد
بیامد مثل طوفان^{۱۶} از کمینگاه
خسک در راه^{۱۸} صبر من پراگند^{۱۹}
که از رامین چه رنج آمد به رویم
پس آنکه مؤذگان نامه^{۲۱} به من کرد
- مع ۲۵۰
ک ۱۴۸
س ۱۹۰
می ۳۳۴
کل ۲۵۳
پ ۱۶۷
- ۱- الذکل: ز تو بیم، اس: ز تو بیم و
۳- اس: نام ۴- الذکل: دارم
۵- پ: پس از بیت آتی، الذکل: پیش از دو
بیت ۶- اس: اگر مه شد مرا
۷- گک: اضافه دارد: بودن اینها (دل و زبان) باهم
ممکن نیست همانطوری که چنگو آواز مطرب بد هماهنگ نخواهند بود ۸- الذکل:
همچون ۹- اس: ز اندامش پدید آمد
خوی) نشسته بر ۱۱- ل: سیماب
بوم ۱۴- گک: مهر ۱۵- پ: حال
بیامد همچو شیر ۱۷- اس: گک: بنشانند
صبرم بیفشانند ۲۰- الذکل: منت گویم
۲۱- پ: زین خبر نامه، اس: مرابا
داغ دل پرتاب زن کرد

- ۳۰ [که من گل کشتم و گل پروریدم] ز مورد و سوسن و خیری بریدم^۱ سزد ار مرد و زن بر من بمویند که من زین درد جان را چون آرهانم گرم مرگ آمدی زین^۲ پیش شایست نه جان باید نه مادر نه برادر
- ۳۵ کنون چون رام رفت از کام چه سود^۳ نیابد هیچ شادی تن ز گیهان^۴ وز ایزد خویشان را چاره جویم مگر گاه دعا باشند یارم که رامین گردد از کرده پشیمان
- ۴۰ ز باران تر و بفسرده برو آب^۵ دلش همچون دل من زار و سوزان همی خواهد ز ویس و دایه زنهار که از وی ما همی بینیم امروز کنی او را چو من بی صبر و آرام^۶
- ۴۵ میر اندوه کت بردن نه آیین^۷ به خرسندی و خاموشی و فرهنگ دل آسوده را چندین میچجان تن آزاده^۸ را چندین مرنجان
- ۳۳۵ می
۲۵۱ مح
ب۱۶۷ پ
کل ۲۵۴
- {الك ۱۴۸ پ
اس ۱۹۱ ر}

۱- پ اس: بیت حذف شده است ۲- پ: که شاید خویش را زین غم ۳- الك کل اس: از ۴- الكکل: آن کام فرسود، اس: کام رفت این دام چه سود ۵- الك کل: بکام خویش زویرید نتوان، اس: نباید هیچ خوشی نه ز گیهان ۶- الكکل اس: شوم ۷- اس: دارم ۸- الك کل: تنش ز آب ۹- اس: سرد ۱۰- الكکل: زما بیند همین اوهم همان روز ۱۱- الكکل اس: اضافه دارد عنوان: ترتیب بردن دایه (کل: ترتیب دایه) ویس را و شکیبائی آموختن (اس: پاسخ دادن ویس بانو را) ۱۲- الكکل: میر اندوه درهجران رامین ۱۳- اس: مخور تیمار و بردار ۱۴- کل: آزرده

	مکن بیداد بسر جان و جوانی	۵۰
اس ۱۹۱ ب	ز بس کاین روی گلگون ^۱ را زنی تو	
	رخی نیکوتر از باغ بهشتی	
	جهان چندان که داری بیش باید	
	هر آن گاهی که نبود جان شیرین	
الک ۱۴۹ ر	چو بسپر دم من اندر تشنگی جان	
	هر آن گاهی که گیتی گشت بی من	
	همه مردان به زن دیدن ^۸ دلیرند	۵۵
	گر از تو سیر شد رامین بد ^۹ مهر	
می ۳۳۶	ز مهر گل همیدون سیر گردد	
	اگر بیند هزاران ماه و اختر	
	گل گورابی ار چه ماهروست	
	نکوتر زیر پای تو ز رویش	۶۰
	چو رامین از تو تنها ماند و مهجور ^{۱۴}	
	کسی کسز بادۀ خوش دور باشد	
	سمن بر ویس گفت ای دایه دانی	
اس ۱۹۲ ر	زنان را شوهرست و یار برسر ^{۱۹}	
کل ۲۵۵ } مع ۲۵۲ }	اگر شوهرست بر من بدگمانست	۶۵
	که جان را مرگ به زین زندگانی	
	ز بس کاین موی مشکین را کنی تو	
	چو روی اهرمن کردی به زشتی ^۲	
	ولیک از بهر جان خویش باید	
	مه ^۲ دایه باد و مه ^۴ شاه ^۵ و مه ^۶ رامین	
	مبادا در ^۷ جهان یک قطره باران	
	مرا چه دوست در گیتی چه دشمن	
	به مهر اندر چو رامین زود سیرند	
	که رویت را همی سجده برد مهر	
	همین مومین زبان ^{۱۰} شمشیر گردد	
	نیاید ^{۱۱} زان همه نور یکی خور	
	به خواری پیش تو چون خاک کویست	
پ ۱۶۸ ر	چو ^{۱۲} خوشتر خاک پای تو ز بویش ^{۱۳}	
	اگر زن کردی من بود ^{۱۵} معذور ^{۱۶}	
	اگر دردی ^{۱۷} خورد معذور باشد ^{۱۸}	
	که گم کردم به صبر اندر جوانی	
	مرا اکنون نه یارست و نه ^{۲۰} شوهر	
	و گر یارست با من بدنهانست ^{۲۱}	

- ۱- پ: رنگین ۲- اس: چو اهرمن بر آوردی بزشتی ۳- الکل: نه ۴- الکل: نه ۵- اس: ویس ۶- الکل: نه ۷- الکل: مباد اندر ۸- الکل: کردن ۹- اس: بی ۱۰- پ الکل: زبان تو برو (کل: بروی ترا)، گد: شمشیر زبان او مومین گردد ۱۱- الکل: نه بیند ۱۲- الکل: که ۱۳- اس: مویش ۱۴- پ: رنجور، اس: اگر رامین ز تو تنهاست رنجور ۱۵- پ: زی تو بود، الکل: بر من هست، اس: بی تو بود ۱۶- الکل: پس از بیت آتی ۱۷- پ: ساغر ۱۸- الکل اس: اضافه دارد عنوان: پاسخ دادن ویس دایه را ۱۹- الکل: شوهر و یارست دربر ۲۰- اس: مرا نه یار هست اکنون نه ۲۱- الکل: بس نامهربانست

ببردم خویشتن را آب و سایه
 بیفگندم درم از بهر دینار
 مده دایه به خرسندی مرا پند
 مرا بالین و بستر آتشین است
 بر آتش صبر کردن چون توانم
 مرا زین بیش خرسندی مفرمای
 [مرا درمان نداند^۲ هیچ دانا
 مرا صد تیر زهر آلوده تا پر
 چه گویی دایه زین پیگ روان گیر
 ز رام آورد مشک آلود نامه
 بگریم زار بر نالان^۳ دل خویش
 الا ای عاشقان مهر پرور
 شمارا من ز روی مهربانی
 [نصیحت دوستان^۴ از من پذیرید
 مرا بینید حال من^۵ نبوشید
 [مرا بینید و خود هشیار باشید
 نهال عاشقی در دل مکارید
 اگر چونانکه حال من^۶ ندانید

۱۴۹۵ پ

۲۳۷ می

{ ۱۶۸۴ پ
 اس ۱۹۲ پ

چو گم کردم ز بهر سود مایه
 کنون بی هردوان ماندم به تیمار
 که بر آتش نخسپد هیچ خرسند
 بر آتش دیو عشقم^۱ همنشین است
 اگر سنگین و روینست جانم
 به من برباد بیهوده مپیمای
 مرا چاره نداند هیچ کانا^۲
 نشاند این پیگ و این نامه به دل بر^۳
 که ناگه بر دلم زد ناوک^۴ تیر
 برد^۵ از ویس خون آلود جامه^۶
 بیارم خون دیده بر دل ریش
 منم^۷ بر عاشقان^۸ امروز مهتر
 نصیحت کرد خواهم رایگانی^۹
 دهم^{۱۰} پند شما گر پند گیرید^{۱۱}
 دگر در عشق ورزیدن مکوشید
 ز مهر ناکسان بیزار باشید^{۱۲}
 و^{۱۳} گر کارید جان او را سپارید
 به خون بر رخ نوشتستم^{۱۴} بخوانید

۱- اس: عشق دیوم ۲- الذکل: نیابد ۳- پ: بیت حذف شده است (گد: حکما)
 ۴- الذکل: نشان دادن پیک آن بی مهر در بر، اس: پیک با این نامه در بر ۵- پ اس: این همه
 ۶- اس: ببرد ۷- گد: پاسخ، الذکل: ازوشد ویس خون آلوده جامه ۸- اس:
 نالان بر ۹- اس: همه ۱۰- الذکل: از بیدلان ۱۱- پ: دایگانی ۱۲- اس:
 دوستدار ۱۳- اس: منم ۱۴- پ: بیت حذف شده است ۱۵- الذکل:
 بینید و پندم را ۱۶- اس: بیت حذف شده است، الذکل: گد: اضافه دارد:
 مرا بینید و دل در کس مبتدید بسیاری هیچکس را دل مبتدید
 ۱۷- پ: که ۱۸- گد: کارمن، الذکل: چون حال زار من ۱۹- الذکل: نوشتم تا

۷۵

۷۵

۸۵

۸۵	مرا عشق آتشی در دل برافروخت جهان کردم ^۲ ز آب دیده پر گل چه چشمست این که خود ^۴ خوابش نگیرد مرا پروردن باشه بدی آز ^۵ به روزش داشتم بر دست سیمین [چو پر ماسد آوردش بیفگند بدانست او ز دست ^۹ من پریدن گمان بردم که او گیرد شکاری یکی ناگه ز دست من رها شد ^{۱۲} کنون خسته شدم ^{۱۴} از بس که پویم ^{۱۵} دریغارفته رنج و روزگارم ^{۱۷} دریغا رنج بسیار ^{۱۸} که بردم بگردم در جهان چون کاروانی مرا هم دل بشد هم دوست از بر کنم بر کوهساران سنگ بالین دل از من رفت اگر یابم نشانش مرا تا جان چنین پر دود ^{۲۰} باشد
۹۰	که هر چند ^۱ بیش کشتم بیشتر سوخت نمرد ^۲ از آب چشم آتش دل چه آبست این کزو آتش نمیرد پروردم یکی باشه به صد ناز ^۶ شبش هرگز نبستم جز به بالین ^۷ دگر پرها بر آورد و پر آگند ^۸ به خود کامی سوی ^{۱۰} کبگان ^{۱۱} دویدن مرا باشد همیشه غمگساری به ابر اندر ز چشم من جدا شد ^{۱۳} نشان باشه گم کرده جویم ^{۱۶} دریغا این دل امیدوارم که خود روزی ز رنجم برنخوردم که تا یابم ز گمگشته نشانی ^{۱۹} نباشم بی دل و بی دوست ایدر ز جور آن دل چون کوه سنگین دهم این خسته جان را مزدگانش دل از بخت چون خشنود باشد

کل ۲۵۶

ک ۱۵۰

مع ۲۵۳

س ۱۹۳

می ۳۳۸

پ ۱۶۹

- ۱- پ: چندین ، اس: چندش ، تب: هرچش
۲- اس: دلبم
۳- پ: اس: بمرد
۴- الکل: چون
۵- اس: کار
۶- اس: بار ، الکل: یکی باشه به پروردم
۷- الکل: اس: شب بستم همی بر خزو بالین، گد: بیت حذف شده است
۸- پ: الکل:
بیت حذف شده است
۹- اس: از دودست
۱۰- اس: بر
۱۱- پ: کلبان، ال
کل: گیهان
۱۲- کل: رهائی
۱۳- الکل: ندانم کو کجا شد یا جراشد (کل:
یا جرائی)
۱۴- کل: دلم
۱۵- اس: مویم
۱۶- پ: جسته بجویم، اس:
نشان رفته و گم بوده جویم
۱۷- الکل: رنج رفته روزگارم
۱۸- الکل: اس:
بسیاری
۱۹- الکل: اس: مگر یابم ز گم بوده نشانی
۲۰- الکل: پلدود

منم کم^۱ دوست ناخشنود گشتست^۲
 مرا بی کارد ای دایه تو کشتی
 درین راهم تو بودی کور رهبر
 مرا چون از تو آمد درد شاید
 بسیج راه کن بر خیز و منشین
 بگو ای بدگمان بی وفا^۳ زه
 تو چشم^۴ راستی را کور کردی
 تو از گوهر چو گزدم^۵ جان گزایی
 تو ماری از تو^۶ ناید جز گزیدن
 ز طبع تو همین آید که کردی
 اگر چه من ز کارت^۷ دل فگارم
 مکن بد با کسی و بد میندیش
 اگر یکسر بشد مهرم ز یادت
 بدین زشتی که از پیشم برفتی^۸
 چو برگ لاله بودت^۹ خوب گفتار^{۱۰}
 اگر تو یار نو کردی روا باد
 مکن چندین به نو میدی مرا بیم
 اگر تو جوی نو کنندی به گوراب

کل ۲۵۷

اس ۱۹۳ ب

ا ۱۵۵ ب

می ۳۳۹
پ ۱۶۹ ب

مع ۲۵۴

منم کم^۱ بخت خشم آلود گشتست^۲
 که تخم عشق در جانم بکشتی
 چو در چاهم فگندی تو^۳ بر آور
 که درمانم کنون هم از تو آید
 بسبر پیغام من یک یک به رامین
 تو کردی بر کمان ناکسی^۴ زه
 تو^۵ بخت مردمی را شور کردی
 به سنگ ار بگذری گوهر نمایی
 تو گرگی از تو ناید جز دریدن
 که با^۶ زنهاریان زنهار خوردی
 بدین آهوت ارزانی ندارم
 کجا چون بد کنی آید بدت^۷ پیش
 میان مهربانان شرم بادت
 فرامش کردی آن خوبی^۸ که گفتی
 به زیر لاله در خفته^۹ سیه مار
 ز گیتی آنچه می^{۱۰} خواهی ترا باد
 نه هر کاو زر بیابد بفگند سیم
 نباید بستن^{۱۱} از جوی کهن آب

۱- الذکل: از ۲- الذکل: گشته ۳- الذکل: از ۴- ساك كل: گشته ۵-
 اس: توبفگندی ۶- الذکل: بیوفای بدگمان، اس: بی وفا و بدگمان ۷- الذکل:
 با کسی دیگر کمان، اس: ناکسی را بر کمان ۸- اس: دو چشم ۹- اس: چو
 ۱۰- کل: تو از گزدم چو گوهر ۱۱- الذکل: وز تو، اس: کز تو ۱۲- الذکل:
 از ۱۳- الذکل: دردت ۱۴- الذکل: اس: بد آیدت ۱۵- الذکل: اس: بر آن
 (اس: بدین) زشتی (کل: خوبی) ز پیش من برفتی ۱۶- الذکل: چیزی ۱۷-
 اس: بودی ۱۸- الذکل: رخسار ۱۹- الذکل: خفته در ۲۰- الذکل: هر
 چه تو، اس: آنچه تو ۲۱- الذکل: بست

۱۰۵

۱۱۰

۱۱۵

<p>کهن خانه مکن در مرو ویران ز مرزش^۱ بر مکن آزاده شمشاد^۲ که هر تخمی ترا کامی دهد بار^۳ زهر چشمی روان برهر رخی جوی^۴ همی^۵ بارید بر راغ^۸ دل افروز^۹ همی گفت ای بهار دلفروزان^{۱۱} س ۱۹۴ گلاب از دیده بر گلنار^{۱۲} مفشان کل ۲۵۸ بوم در راه چون ره بی خور و خواب^{۱۳} مگر جان ترا زین^{۱۴} غم رهانم</p>	<p>وگر تو خانه کردی در کهستان به باغ ار گل بکشتی فرخت باد زن نو با دلارام کهن دار^۳ همی گفت این سخنها ویس بت روی^۵ تو گفتی چشم او بود ابر نوروز دل دایه بر آن بست روی^{۱۰} سوزان مرا بر آتش سوزنده منشان که اکنون من بگیرم ره به گوراب کنم با رام هر چاری که دانم</p>	<p>۱۲۵ ۱۲۵</p>
------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----------------------------

رفتن دایه به گوراب نزد رامین^{۱۶}

<p>کمان شد مرو دایه جسته زو تیر^{۱۷} ک ۱۵۱</p>	<p>بگفت این و به راه افتاد شبگیر</p>
<p>۱- پ: مروش ۲- اس: شمشاد آزاد تخمی چرم ن باد، الذکل: اضافه دارد:</p>	
<p>اگر نو کرده نو را نگه دار اگر ماهی گرفتی تو بگوراب اگر نو اختری دادت بمینو</p>	
<p>۵- الذکل: مه روی ۶- الذکل اس: روان بر رخ دوصد جوی ۷- الذکل: که می ۸- الذکل اس: باغ ۹- الذکل: اضافه دارد:</p>	
<p>شکنج گریه در سینه چنان شد بگفتی دایه ای حور پیری زاد ۱۰- الذکل: به روی ۱۱- اس:</p>	
<p>مراورا گفت دایه ای سمن بر ۱۲- اس: گلزار ۱۳- الذکل اس:</p>	
<p>که من گیرم هم اکنون راه گوراب شوم در ره چوتو (اس: بوم دایم بره) بیخورد و بیخواب ۱۴- پ: از ۱۵- الذکل: پیش، اس: نزدیک ۱۶- گه: عنوان حذف شده است ۱۷- پ: ک: این بیت پیش از عنوان است، الذکل: مرو و دایه رفت چون تیر، اس: شهر مرو دایه شد تیر</p>	

<p>ز مرو شایگان^۲ تا^۳ مرز^۴ گوراب به صحرا پیشش^۵ آمد بی وفا شاه به گوران و گوزنان و گرازان حصاری گشته در وی هر شکاری^۶ تو گفتی پر^۷ و ر بودند^۸ نخچیر شتابان هر دو از^{۱۱} پرواز و از^{۱۲} تنگ دگر^{۱۴} کرده زمین را پر درنده^{۱۵} چو سنگی^{۱۹} کوه بر آهو شده تنگ^{۲۰} دلش گشت از جفای رام پر تیر نه از راهش بپرسید و نه از ماه بد آموز و بداندیش و بد اختر زمن بردی چو^{۲۳} مستی^{۲۴} هوش و فرهنگ که تا سازی مرا در راه گمراه^{۲۶} نگیرد بیش^{۲۷} دست تو مهارم^{۲۸} که هست^{۲۹} آمدن بی سود و بی بر^{۳۰}</p>	<p>چنان تیری که بودش راه^۱ پرتاب چو اندر مرز گوراب آمد از راه بسان شیر خشم آلود تازان سپه در ره شده^۶ همچون حصاری ز بس در چرم ایشان آژده^۸ تیر هوا پر باز بود^{۱۰} و دشت پر سنگ یکی کرده هوا را پر^{۱۳} پرنده زرنگ خون^{۱۶} رنگان^{۱۷} کوه پر رنگ^{۱۸} چو دایه دید رامین را به نخچیر کجا رامین چو او را دید در^{۲۱} راه بدو گفت ای پلید دیو گوهر مرا بفریفتی صد^{۲۲} ره به نیرنگ دگر بار^{۲۵} آمدی چون غول ناگاه نبیند نیز باد تو غبارم ترا برگشت باید هم از بدر</p>	<p>می ۲۴۰ پ ۱۷۰</p> <p>س ۱۹۴ پ م ۲۵۵</p>
-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------------

۱- الذکل: که باشد سخت، اس: که بودی راه
۲- الذکل: شاهجان ۳- اس: با
۴- الذکل اس: شهر ۵- الذکل: پیش
۶- الذکل اس: بره (اس: بره) زده
۷- الذکل اس: اضافه دارد:

گروهی گردن اندر بر شکسته گروهی دست و پای از هم گسته
۸- اس: برزده ۹- الذکل: پر زهر گشتند، اس: بحرو بر بودند ۱۰- اس:
باز و یوز ۱۱- کل اس: در، الذکل: شتابان گشته در ۱۲- الذکل اس: در
۱۳- کل اس: بی ۱۴- الذکل اس: یکی ۱۵- کل: بی دونه، اس: بی
رونده، الذکل اس: این بیت و بیت آتی پس از هفت بیت ۱۶- پ: خوب ۱۷- اس:
برنگ خون برنگ ۱۸- الذکل: زرننگ و خون بدشت و کوه پر رنگ ۱۹- الذکل
اس: تنگ ۲۰- الذکل: مصراعها قلب است، گد: بیت حذف شده است ۲۱- اس:
بر ۲۲- اس: یک ۲۳- اس: ز ۲۴- الذکل: مستان ۲۵- الذکل: باز
۲۶- الذکل اس: مرا از راه خواهی کرد گمراه ۲۷- الذکل اس: نیز ۲۸- اس:
بهارم ۲۹- الذکل اس: هست این ۳۰- الذکل اس: مر

۲۵۹	چرا سیری نیایی ^۱ زین ^۲ تباهی ز نام بد بلا بسیار خوردی ^۴ پشیمانی خوری نیکی فزایی دو گیتی بر سر کامی نهادیم بدان سر هردوان بد کام ^۵ گشتیم ازین پس من نباشم با تو همراه ^۶ نگه کن تا به فرجامش چه داریم بخوردم پیش یزدان سخت سوگند به خاک ^{۱۰} پاک و ماه و مهر ^{۱۱} تابان بجز چونانکه بیسندد خداوند ^{۱۲} که آن ماه زمین را من بوم شاه که با او مرا ^{۱۳} پیوند باشد ^{۱۴} خرا تو زی که تا سیزه بروید ^{۱۷} بسا آبا که خواهد رفت درجوی ^{۱۸} که او را با دگر کس جفت بینم اگر او زیستی سالی به امید همی گویم دریغا زندگانی نماند از وی مرا جز باد در دست ز سختی بود چون ارونده ^{۲۰} سنگین	برو با ویس گو از من چه خواهی ز کام ^۳ دل بزه بسیار کردی کنون گاهست اگر پوزش نمایی جوانی هردوان بر باد دادیم بدین سر هردوان بد نام گشتیم اگر تو بر نخواهی گشت ازین راه ^۶ اگر صد سال دیگر مهر کاریم پذیرفتم من از روشن ^۸ دلان پند به هر چیزی که آن بهتر ^۹ ز گیهان که من با او نجویم نیز پیوند مرا پیوند با او باشد آنگاه که داند سال رفته چند باشد مثال ما ^{۱۵} چنان آمد که گوید ^{۱۶} همی تا من رسم با آن پری روی به امید کسی تا کی نشینم همانا تیره گشتی روی خورشید برین امید رفت از من جوانی دریغا کم جوانی بار بر بست ز خوبی بود چون طاووس ^{۱۹} رنگین	۲۰	۲۵	۳۰	۳۵
-----	----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	----	----	----	----

ک ۱۵۱ پ
می ۲۴۱
پ ۱۷۵ پ

اس ۱۹۵ ر

ح ۲۵۶

- ۱- الذکل : نداری ۲- الذکل اس : از
بردی ۳- الذکل اس : بکام ۴- اس :
۵- الذکل اس : هردو بد فرجام ۶- الذکل : زاید ۷- الذکل : یاور
۸- اس : روئین ۹- الذکل اس : برتر
مهر و ماه ۱۰- الذکل اس : خردمند ۱۱- الذکل : بجان ۱۲- اس :
الذکل : پس از هفت بیت ۱۳- الذکل اس : که تا باوی مرا ۱۴-
۱۵- الذکل : من ۱۶- اس : گویند ۱۷- اس : برویند
۱۸- الذکل : پس از چهار بیت ۱۹- پ : دیبای ۲۰- الذکل : اورنگ

۱۷۱ پ
 { می ۳۴۲
 کل ۲۶۰
 ر ۱۵۲
 اس ۱۹۵ پ

مرا بود او بهار زندگانی
 به باد عشق ریزان^۳ شد بهارم
 چو هر سالی بهار آید به گلزار
 شد آن هنگام و آن روز^۵ جوانی
 اگر باشد خزان را طبع نوروز^۶
 نگر تا نیز بیهوده نگویی
 هم اکنون بازگرد و ویس را گوی
 ترا دادار شویسی نیک دادست
 تو گر^{۱۱} نیک اختری او را نگه دار
 کجا گر تو چنین بهروز^{۱۳} باشی
 شهت سالار باشد من برادر
 بدین^{۱۶} سر در جهان باشی نکونام
 پس آنکه خشمناک از دایسه برگشت
 نه گرمی^{۲۱} دید از گفتار رامین
 همی شد باز پس کور و پشیمان

ز خوبی^۱ چون نگار^۲ بوستانی
 به دست غم سترده شد نگارم
 بهار من نیاید جز یکی بار^۴
 که من بر باد دادم زندگانی
 مرا امروز باشد^۷ طبع آن روز
 ز پیری طبع برنایی^۸ نجویی
 زنان را نیست چیزی بهتر از شوی
 که چرخ^۹ دولت و^{۱۰} انخورشید دادست
 جز او هر مرد را کمتر به یاد آر^{۱۲}
 به بهروزی^{۱۴} جهان افروز باشی
 جهانست بنده باشد بخت چاکر^{۱۵}
 بدان^{۱۷} سر جاودان باشی^{۱۸} روا کام^{۱۹}
 به چشم دایه چون زندان شده دشت^{۲۰}
 نه خوبی دید از دیدار^{۲۲} رامین^{۲۳}
 گسسته جان پر دردش ز درمان^{۲۴}

۱- اس: خوشی ۲- الکل: اس: بهار ۳- اس: وبران ۴- الکل: خار
 ۵- الکل: روز و شد آن وقت ۶- اس: خزان را... پیروز ۷- الکل: مرا باشد همیشه
 ۸- پ: بیهوده، الکل: ورنائی ۹- الکل: چرخش ۱۰- اس: دولتش
 ۱۱- الکل: اگر، اس: تواز ۱۲- الکل: نابوده آنکه، اس: نگه دار ۱۳-
 پ: بدروز، الکل: پیروز ۱۴- الکل: پیروزی ۱۵- پ: اس: یاور
 ۱۶- الکل: ازین ۱۷- الکل: وزان ۱۸- الکل: گردی ۱۹- الکل:
 اضافه دارد:

نصیحتها که من کردم نگه دار
 درودش ده ز من اورا هزاران
 ۲۰- الکل: شد آن دشت، اس: اضافه دارد:

چو دایه دید رامین را بدان سان
 و فای ویس بر دل گشته آسان
 ۲۱- الکل: لطفی ۲۲- پ: اس: کردار ۲۳- اس: اضافه دارد عنوان: باز آمدن
 دایه از گوراب و جواب نو میدی آوردنش از رامین بویسه ۲۴- اس: در بیت مصرعها قلب است

	اگر بیمار دایه بود چندین	که دید آن خواری از گفتار ^۱ رامین ^۲
	نگر تا چند بود آزار آن ماه	که دشمن گشت وی را دوست ناگاه
	وفا گشت و جفا ^۳ آورد بارش	بدی کرد ارچه نیکی کرد یارش ^۴
۵۵	رسول آمد ز دیده اشک ریزان	ز لبها گرد و از دل دود خیزان
	پیامی برده شیرین تر ز شکر	جواب آورده بران تر ز خنجر ^۵
	سیاه ابر آمد و بارید ^۶ باران	نه باران بلکه ^۷ زهر آلوده پیکان
	درخش آمد ز دوری بردل ویس	سموم آمد ز خواری بر گل ویس
	به شمشیر جفا شد دلش ^۸ خسته	به زنجیر بلا شد جانش ^۹ بسته ^{۱۰}

کل ۲۶۱

[بیمار شدن ویس از فراق^{۱۱} رامین]

	ز درد جان و دل بر بستر افتاد	بریده گشت گفتی ^{۱۳} سرو آزاد
	همه بستر ز جانش پر غم و درد	همه بالین ز رویش پر گل زرد
	به بالینش نشسته ماهرویان ^{۱۴}	زنان مهتران و نامجویان
	یکی گفتی که چشم بد بختش	یکی گفتی که افسون گر ^{۱۵} بیستش
۵	پزشکانی همه فرهنگ خوانده	ز حال درد او عاجز ^{۱۶} بمانده
	یکی گفتی همه رنجش ز سوداست	یکی گفتی همه دردش ز صفر است ^{۱۷}

۱- اَك : کردار ، کل : دیدار ۲- پ_اس : بدان خواری که دید از گرد زامین ۳- پ : وفا ۴- اَلْکَل : بدین غم در سپردش روزگارش ۵- اس : جواب آورد پراز تیر و خنجر ۶- اَك کَل اس : آورد ۷- اَلْکَل : نه ابری (کل : باران) بد که ۸- اَلْکَل : جانش ، گک ، تنش ۹- اَلْکَل : تنش ۱۰- اَك کَل ل : اضافه دارد : ز درد و حسرت وزاری چنان شد که گوئی همچو شاخ زعفران شد ۱۱- گک : درد ۱۲- پ_اس : عنوان حذف شده است ۱۳- اس : وی را ۱۴- پ : ماه ماهان ۱۵- اَلْکَل اس ل : افسونی ۱۶- اَلْکَل : خیره ۱۷- گک : بیش از دو بیت

	ز هر شهر آمده اخترشناسان	
	یکی گفתי قمر کرد این به میزان ^۱	
	پری بندان و زراقان نشسته	
۱۵	یکی گفתי ورا دیده ^۴ رسیدست	س ۱۹۶ ب
	ندانست ایچ کس کاو را چه درداست ^۵	
	به داغ ^۸ رام سوزان ماه را دل	
	سمن بر ویس گریان بر دل خویش ^۹	
	چو شاهنشه ازو ^{۱۱} تنها بماندی	پ ۱۷۲ ر
	سخنهایی چنان دلگیر گفתי	
۱۵	چرا ای عاشقان عبرت ^{۱۳} نگیریید	کل ۲۶۲
	مرا بینید و دل بر کس ^{۱۵} مبندید	می ۳۴۴
	مرا ای عاشقان از دور بینید	
	مرا زین گونه آتش در دل افتاد	

۱- ل: نه میزان	۲- ل: نه سراطان
شهنشاهش بیالین زار و گریان	همی گفتا چه دانی ماه ماهان
مرا در عالم از تو کیست بهتر	حکیمانی که بودندش بیالین
۴- الکل اس: ل: نظرت	۵- پاس: بودست
و یا خود زحمت او را چه سودست	۸- اس: بدام
گهر می ریخت سرافکنده در پیش، اس: بردل ریش، گف: بر زعفران	۹- ل: ریش
چو از شاه جهان	۱۲- الکل ل: که جان (کل ل: خان) صابری را بر شکفتی، (کل: کشتی)، اس: که خاصه صابری را بر کشتی، اس: اضافه دارد عنوان زاری کردن ویس بر جدایی
رامین	۱۳- کل: غیرت
را بر	۱۴- پاس: هرگز
۱۶- الکل: مصراعها قلب است، اس: بیت حذف شده است	۱۵- اس: بیاری هیچکس
اضافه دارد: بسوز دل مرا انباز کردند (الک: کردید)	۱۷- الکل: زکوی عاشقان بزار کردند
(الک: عشقبازان باز گردید)	

۳- الک کل: اضافه دارد:

سان ماهی بر تاوه بریان
که رشک ماه گشتی در سپاهان
چو تو هستی نه شه باد و نه لشکر
تعجب مانده در حال نگارین

۶- اس: نالنده

۷- پ:

۱۰- پ:

۱۱- الکل اس:

۱۳- کل:

۱۴- پاس:

۱۶- الکل:

۱۷- الکل:

- ۲۵ مرا عذرست اگر فریاد خوانم
 دل پر ریش^۱ خویش او را نمودم
 که داند کاو به جای من چه بد کرد
 مرا این دوست بی دل کرد و بی کام^۲
 چه نیکویی کند مردم به مردم
 امید و رنج خود بر باد دادم
 وفا کشتم^۳ چرا انده درودم
 مرا چون بخت من با من به کینست
 بکوشیدم بسی با بخت بد ساز
 کنون از بخت و دل بیزار گشتم
 چو بدبختان نهادم سر به بالین
 ز بدبختی بجز مرگم نباید^۴
 چو یارم دیگری^۵ بر من گزیند
 پس آنکه خواند مشکین را بر خویش
 [کجا مشکین دبیرش بود دیرین
 مرو را گفت^۶ مشکینا تو دیدی
- ۲۵۸ مع
 ۱۹۷۷ س
 ۱۷۲۲ پ
 ۲۶۳ کل
- که من فریاد از آن بیداد خوانم
 بدو گفتم که رنجت^۱ آزمودم^۲
 یکی بد کرد^۳ و جانم را به صد^۴ کرد
 که اکنون دشمن من شد به فرجام^۵
 که من در دوستی با او نکردم
 چو راز دوستی بروی گشادم
 ثنا^۶ گفتم چرا نفرین شنودم^۷
 ز بیگانه چه نالم گر^۸ چنینست
 نبد با آبگینه سنگ را ساز
 به نام هر دو بیسزاری نبشتم
 ز جانم گشته بستر حسرت آگین^۹
 چو من بدبخت را خود مرگ شاید
 همان بهتر که جانم مرگ بیند^{۱۰}
 نمود او را همه راز^{۱۱} دل ریش^{۱۲}
 همیشه رازدار ویس و رامین^{۱۳}
 ز رامین بی وفا تر یا شنیدی^{۱۴}

۱- الذکل: درد ۲- الذکل: چه رنج، اس: من رنج ۳- گک: اضافه دارد: من ازو امید دارو داشتم بجای آن سرکه و نمک برایم ریخت، دل زنان بیچاره نباید بر مردان امید بندد و بگفته آنان فریفته شود ۴- الذکل اس: بود ۵- اس: دوصد ۶- الذکل: مرا زین دوستی دل کرد بی کام ۷- الذکل: سرانجام ۸- کل: کشته ۹- اک کل ل: دعا ۱۰- الذکل: پس از چهاربیت ۱۱- الذکل: چون ۱۲- پ: ز جور آن دل چون کوه سنگین ۱۳- اک اس: چه آید، کل: چه باید ۱۴- گک: چو رامین یار دیگر، ل: چو یاری دیگری ۱۵- اس: بیت حذف شده است، کل: پیش از یک بیت، الذکل: اضافه دارد:

اگر مادر مرا بدبخت زادست چرا چندین بلا بر من نهادست، گک: اضافه دارد عنوان: صحبت ویس با مشکین ۱۶- الذکل ل: حال ۱۷- پ اس: خویش ۱۸- پ: بیت حذف شده است ۱۹- الذکل ل: بدو گفتا که ۲۰- الذکل اس ل: چو رامین بی وفا هرگز (اس: یا خود) شنیدی

می ۳۴۵

اگر مویم به ناخن بر^۱ برستی
 ندانستم کز آتش آب خیزد
 مرا دیدی که راه پارسایی
 کنون از هر دو ان^۲ بیزار گشتم
 نه اندر پادشایی پادشایم
 همی ناکرد باید پادشایی
 من اندر جستن رامم همه سال
 گهی از بهر وصلش پوی پویم
 اگر دارم هزاران جان شیرین
 مرا رامین به نادانی بسی خست
 بسی شاخ از درخت من بیفکند
 بر آزارش همی^۹ کردم صبوری
 بدین بار او به جان^{۱۳} من نه آن کرد
 مرا شمشیر جورش^{۱۶} سر بریدست
 صبوری^{۱۸} چون کنم بر سر بریدن^{۱۹}
 چه دانی^{۲۲} زین بترکاورفت وزن کرد
 که من گل کشتم و گل پروریدم

س ۱۹۷ پ

{ ۱۷۳۴ ر
 ۲۵۹ ج

دل من این گمان بر وی نبستی
 ز نوش ناب زهر ناب خیزد
 چگونه داشتم در پادشایی^۲
 به چشم دوست و دشمن خوار گشتم^۴
 نه اندر پارسایی پارسایم
 بزرگی جستن و فرمان روایی
 فدا کرده دل^۵ و جان و سر و^۶ مال
 گهی از بیم هجرش موی مویم
 نپردازم یسکی از شغل^۷ رامین
 کنون پشت مرا یکباره بشکست
 کنون اصلش^۸ برید و بیخ بر کند
 کنون^{۱۰} صبرم ربود^{۱۱} آزار دوری^{۱۲}
 که^{۱۴} با آن خود^{۱۵} شکیبایی توان کرد
 مرا ژوپین هجرش^{۱۷} دل دریدست
 خموشی^{۲۰} چون کنم بر دل دریدن^{۲۱}
 پس آنگه مژده را نامه^{۲۳} به من کرد
 ز مورد و نرگس^{۲۴} و خیری بریدم^{۲۵}

۴۰

۴۵

۵۰

۱- الذکل ل: مرا گر موی بر ناخن ۲- الذکل: اضافه دارد:

- کنون بینی که چون رسوا شدستم بدین پاک رامین می پرستم
 ۳- الذکل: از جان خود ۴- اس: این بیت و دو بیت آتی حذف شده است ۵-
 اس: تن ۶- الذکل: تنو، اس: همه ۷- الذکل: عشق، اس: مهر ۸-
 پ: شاخم ۹- کل اس ل: بسی ۱۰- ل: کزین ۱۱- پ: بود، کل
 اس ل: ببرد ۱۲- اک: بیت حذف شده است ۱۳- اس: بجای ۱۴-
 الذکل: کجا با آن ۱۵- اس: کجا با او ۱۶- گک پ ل: هجرش ۱۷- گک:
 بیوفائی او ۱۸- الذکل: خموشی ۱۹- اس: دل دریدن ۲۰- الذکل: صبوری
 ۲۱- اس: سر بریدن ۲۲- اک کل ل: باشد ۲۳- الذکل اس: مژدگان نامه
 ۲۴- الذکل: سوسن ۲۵- گک: بیت حذف شده است

۳۴۶	گسی ^۳ کرد از میان دشت نخچیر ویا خود زو جفایی صد کشیدست ^۴ به جان من رسیده خنجر مرگ ^۵ یکی نامه نویس از من به گوراب به نامه یاد کن همواره دردم به نامه هر چه به ^۶ باید ^۸ نیشن ^۹ شوم تا مرگ ^{۱۰} در ^{۱۰} پشت پرستار بود آسان فریب مرد برنا ^{۱۱}	وزان پس ^۱ دایه را با يك جگر ^۱ تیر تو گفتی دایه را هرگز ندیدست کنون افتاده ام بر بستر مرگ قلم بر گیر مشکینا به مشک آب تب گرمم ببین و باد ^۶ سردم تو خود دانی سخن در هم سرشتن اگر باز آوری او را به گفتار تو دانایی و بر گفتار دانا ^{۱۱}	۵۵
۲۶۴			۶۰

س ۱۹۸

نامه نوشتن ویس به رامین و دیدار خواستن^{۱۳}

به فرهنگش جهان را کرد مشکین ^{۱۵} به رامین نکوبخت ^{۱۷} و نکو نام چو مشک از تبت و عنبر ز نسرین دویت از عنبرین ^{۲۲} عود سمندور ^{۲۳}	چوبشید این سخن فرزانه ^{۱۴} مشکین یکی نامه نوشت از ویس دژکام ^{۱۶} حریر ^{۱۸} نامه بود ^{۱۹} ابریشم چین قلم از مصر ^{۲۰} بود آب گل از جور ^{۲۱}
-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

- ۱- الك كل : پس آنکه ۲- پ : شکم ۳- گك : کشی، پ: گسل ۴- الكل : ویازو سختی و خواری کشیدست، اس: و گردیدست امید از ما بر بدست ۵- الكل : اضافه دارد عنوان : فرمودن ویس مشکین را که نامه نویسد بگوراب ۶- الكل ل: آه ۷- پ : بد ۸- پ : باشد ۹- الكل اس ل: اضافه دارد: سخن را با خرد نیکو بیندیش به بین آنرا بدونیک (اس: او را ز نزدیک) و پس و پیش ۱۰- پ: بوم تازه ام، الكل ل: بوم تا من زیم ۱۱- الكل ل: برگفتن توانا ۱۲- الكل: دانا ۱۳- گك: نامه اول از ویس برامین، الكل: نامه نوشتن مشکین از ویس برامین، اس: صفت نامه نوشتن مشکین برامین، ل: جواب نامه رامین از ویس ۱۴- پ: آزاده ۱۵- گك: نامه، الك کل: تلقین، پ اس: این بیت و بیت آتسی پیش از عنوان ۱۶- پ: درکام، الكل ل: خودکام ۱۷- پ الكل: نکوبخت نکونام ۱۸- ل: چوبر ۱۹- کل ل: بلذ ۲۰- اس: مهر ۲۱- الكل: از گل خور، اس ل: حور ۲۲- اس: بهترین ۲۳- الكل ل: سمندر، پ: بیت حذف شده است

۵	سخن آمیخته شکر به گوهر ^۱ مدادش همچوزلف ^۲ ویس خوشبوی ز بس کز رام دید آزار و خواری ^۳ سخن چون ^۴ در و شکر در دهانش ^۵ وزان پس کرده یاد مهر و پیوند ^۶ به سروی از ^۷ چمن شاداب ^۸ رسته ^۹] به ماهی در سپهر کام ^{۱۰} تابان ^{۱۱} به باغی سر بسر خرم شکفته به شاخی بار او ماه و ستاره به کانی در ^{۱۲} جهان گوهر فشانده به روزی ^{۱۳} سر ز مشرق برکشیده ^{۱۴} به یاقوتی به تاجی در نشانده ^{۱۵} به گلزاری ز خوبی ^{۱۶} بشکفیده به دریایی پر آب و در ^{۱۷} خوشاب ^{۱۸}	دبیر از شهر بابل جادوی تر حریرش چون بر ویس پری روی ^۱ قلم چون قامت ویس از نزاری دبیر از جادوی چون دیدگانش ^۲ سر نامه به نام يك خداوند [ز سروی سوخته وز بن گسسته ز ماهی در محاق مهر پنهان ^۳ ز باغی سر بسر آفت گرفته ز شاخی خشک گشته هامواره ز کانی کنده و بسی بر ^۴ بمانده ز روزی ^۵ بر حد مغرب رسیده ز یاقوتی به چاهی ^۶ در بمانده ز گلزاری سموم هجر دیده ز دریایی شده بسی در و بی آب	پ ۱۲۳ می ۲۴۷ ص ۲۶۰ کل ۲۶۵ اس ۱۹۸ ب ۱۵۴۱
---	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------

- ۱- الذکل اس ل: گوهر بشکر ۲- الذکل: سمن بوی ۳- الذکل اس ل: چون
دوزلف ۴- پ: پیش ازدویت ۵- اک کل اس ل: غمزگانش ۶- اس:
پر ۷- الذکل: اضافه دارد:
قلم ریزان ز نوک خود سیاهی
۸- الذکل اس ل:
سر نامه بلفظی سخت شیرین
۹- اس: در ۱۰- اس: سیراب ۱۱- پ:
زیار مهربان با یار دیگر وفای جان نموده هرچه بهتر
۱۲- الذکل ل: محاق ازمهرتابان (ل: مهربانان) ۱۳- الذکل: غدر ۱۴-
کل: رخشان ۱۵- کل: کنده بی زر، اس: کنده بی گوهر ۱۶- اس: بر ۱۷-
گک: مهری، الذکل: دبیری ۱۸- گک: مهری، الذکل: رودی ۱۹- الذکل ل:
پس از بیت آتی ۲۰- الذکل ل: بکانی ۲۱- گک: بیت حذف شده است
۲۲- الذکل: بنولت ۲۳- کل ل: همه پردر ۲۴- اک کل ل: پس از سه بیت

<p>۲۵</p> <p>۲۵</p> <p>۳۰</p>	<p>ز بختی تیره چون^۱ شوریده آبی</p> <p>ز مهری تا گه محشر فزایان^۲</p> <p>ز عشقی تاب^۳ او از حد گذشته</p> <p>ز جانی در عذاب ورنج و سختی</p> <p>ز طبعی در هوا^۴ بیدار^۵ گشته</p> <p>ز چهری آب خوبی زو رمیده^۶</p> <p>ز رویی همچو دیسای^۷ بر آتش</p> <p>ز چشمی سال و مه بی خواب و پر آب</p> <p>ز یاری نیک پر مهر و وفا جوی</p> <p>ز ماهی^۸ بی کس و بی بار گشته</p> <p>نبشتم نامه در^۹ حال چنین زار</p> <p>منم در آتش هجران^{۱۰} گدازان</p> <p>منم گنج وفا را گشته گنجور</p> <p>یکی بر تو دهم در نامه^{۱۱} سو گند</p> <p>به حق آنکه با^{۱۲} هم جفت بودیم</p> <p>به حق صحبت ما سالیانی</p>	<p>به بختی نامور چون آفتابی</p> <p>به مهری هر زمان کاهش نمایان^۲</p> <p>به عشقی گرم بوده سرد گشته</p> <p>به جانی در هوای^۵ نیک بختی</p> <p>به طبعی در هوا^۴ بیزار^۳ گشته</p> <p>به چهری آب خوبی زو دمیده^۶</p> <p>به رویی همچو دیسای منقش</p> <p>به چشمی سال و مه بی خواب^۷</p> <p>به یاری شوخ و بی شرم و جفا جوی</p> <p>به شاهی بر جهان سالار گشته</p> <p>که جان از تن تن^{۱۶} از جان^{۱۷} بود^{۱۸} بیزار</p> <p>توی در مجلس شادی^{۲۰} نوازان^{۲۱}</p> <p>توی دست^{۲۲} جفا را گشته دستور</p> <p>به حق دوستی^{۲۴} و مهر و پیوند</p> <p>به حق آنکه ما^{۲۶} هم گفت بودیم^{۲۷}</p> <p>به حق دوستی و مهربانی^{۲۸}</p>	<p>۱۰۱- پ: و</p> <p>۱۰۲- پ: آب</p> <p>از هوا، اس: از وفا</p> <p>ل: بچشمی خواب خوش در وی دمیده</p> <p>پر خواب و بی آب</p> <p>دل</p> <p>۱۰۳- ل: شاهی</p> <p>۱۰۴- ک: راه</p> <p>۱۰۵- ل: با</p> <p>بحق آنکه ما بودیم دمساز</p> <p>بحق آنکه من کردم بجایت</p> <p>بحق آنکه داد تو بدادم</p>	<p>۱- پ: و</p> <p>۲- پ: اس: هر زمان کاهش نمایان</p> <p>۳- پ: اس: تا گه محشر فزایان</p> <p>۴- ک: آب</p> <p>۵- اس: هوا و</p> <p>۶- ک: کل: وفا</p> <p>۷- پ: بیدار</p> <p>۸- ل: بچشمی خواب خوش در وی دمیده</p> <p>۹- ک: کل: شاهی</p> <p>۱۰- اس: دل</p> <p>۱۱- ل: شاهی</p> <p>۱۲- ک: راه</p> <p>۱۳- ل: با</p> <p>۱۴- ل: با</p> <p>۱۵- ل: با</p> <p>۱۶- ل: با</p> <p>۱۷- ل: با</p> <p>۱۸- ل: با</p> <p>۱۹- ل: با</p> <p>۲۰- ل: با</p> <p>۲۱- ل: با</p> <p>۲۲- ل: با</p> <p>۲۳- ل: با</p> <p>۲۴- ل: با</p> <p>۲۵- ل: با</p> <p>۲۶- ل: با</p> <p>۲۷- ل: با</p> <p>۲۸- ل: با</p>	<p>پ ۱۷۴ ر</p> <p>می ۳۴۸ اس ۱۹۹ ر</p> <p>ک ۱۵۵</p> <p>م ۲۶۱</p> <p>ک ۲۶۶</p>
-------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------

- ۳۵ یکایک حال^۱ من جمله بدانی^۲ که این نامه ز سر تا بن بخوانی
ازو گه تن درستی گناه در دست بدان رامان^۳ که گیتی گرد گردست
گهی مرگست و گساهی شادمانی گهی رنجست و گساهی شادمانی
وزان پس خود جهان^۴ دیگر آید به نیک و بد جهان بر ما سر آید
در آن گیتی خدای^۵ جاودانه ز ما ماند به گیتی در^۶ فسانه
۴۰ یکایک^۷ خوب و زشت ما بدانند فسان ماهمه گیتی بخوانند
کجا از نام بد جوید^۸ همه کام^۹ تو خود دانی که از ماکيست بد نام
به خوبی از^{۱۰} جهانم برگزیدی من آن بودم به پاکی کم تو دیدی
به خوبی همچو^{۱۱} برگ لاله بودم من از پاکی چسو قطر ژاله بسودم
زمانه نا فشانده^{۱۲} گرد بر من ندیده کام جز تو^{۱۳} مرد بر من
۴۵ ندیده دام و داس دام داران^{۱۴} چو گوری بودم اندر مرغزاران
نهادی داس و دام اندر^{۱۵} گذارم^{۱۶} تو بودی دام دار و داس دارم^{۱۷}
کنون در چاه تنهایی فگندی^{۱۸} مرا در دام رسوایی فگندی
کنون زنهار با جانم بخوردی مرا بفریفتی وز ره ببردی
بدین سر مر ترا غدار دیدم پدان سر مر ترا طرار دیدم
۵۰ که با ویسم نباشد نیز^{۱۹} پیوند همی گویی که خوردم سخت سوگند

۱- گک: درد ۲- الذکل اس ل: حالهای من بدانی ۳- پ: ایزد ۴- الذکل
ل: مان جهانی، اس: مرجهان ۵- الذکل اس ل: درین گیتی ۶- الذکل اس: جزای،
ل: بهشت ۷- الذکل ل: سراسر ۸- الذکل ل: نخیزد ۹- الذکل: سرانجام
۱۰- الذکل ل: زخویان، اس: پاکی زین ۱۱- الذکل اس ل: من از خوبی چو
۱۲- الذکل اس ل: نگشته چیره هرگز ۱۳- الذکل اس ل: نانشانده ۱۴- الذکل
اس ل: اضافه دارد:

هم (ل: من) از گوهر سوزیدم پادشایی هم از پاکی گزیدم پارسایی
۱۵- اس: ندیده داس و دام دامیاران ۱۶- الذکل ل: تو بودی بند و داس دام دارم،
اس: داس دار و دامیارم ۱۷- الذکل ل: دام و داست بر ۱۸- پ: کنارم ۱۹-
الذکل ل: چرا در چاه رسوائی بیندی ۲۰- الذکل ل: عهدو

کل ۲۶۷	<p>که تا جان داری از من بر نگردي کد امین راست^۴ گیرم^۵ زین دو پیوند ترا پیوند چون آب^۶ روانست ولیکن نیست شان بر جای آرام^۷] و یاهم چون زری گردان به هر چنگ</p>	<p>نه^۱ با من نیز هم^۲ سو گند خوردی کد امین راست گیرم^۳ زین دو سو گند ترا سو گند چون باد بزبانست [بزرگست از جهان این هر دو را نام تو همچون سندسی گردان به هر رنگ</p>	۵۵
س ۲۰۰	<p>چو تو با من نمائی^۹ با که مانی که آب خویش و آب من ببردی به ننگ آلوده کردی دودمان^{۱۰} را ابا^{۱۱} ز نهاریان^{۱۲} ز نهار خوردی بی آن کزوی رسیدت رنج و آزار^{۱۳} که اورا خود توی اندر جهان بس^{۱۴}</p>	<p>کرا دانی^۸ چو من در مهربانی نگر تا چند کار بد بکردی یکی بفریفتی جفت کسان را دوم سو گندها بد روغ کردی سوم برگشتی از یار وفادار</p>	۶۰
پ ۱۷۵	<p>من آن ویسم که مویم مشک نابست من آن ویسم که مهرم پایدارست من آن ویسم که شاه^{۱۷} جادوانم^{۱۸} من آن ویسم که نوشم در لبانست^{۱۹} که بودی تو سلیمان من چو بلقیس^{۲۰} ترا چون من نباشد بر زمین^{۲۱} ماه</p>	<p>چهارم ناسزا گفتمی بر آن کس من آن ویسم که رویم آفتابست من آن ویسم که چهارم^{۱۵} نوبهارست من آن ویسم که ماه^{۱۶} نیکوانم من آن ویسم که ماهم بر رخانست من آن ویسم من آن ویسم من آن ویس مرا باشد به از تو در جهان شاه هر آن گاهی که دل از من بتابی مکن راماکه خود^{۲۲} گردی پشیمان</p>	۶۵
می ۳۵۰	<p>چو باز آیی مرا دشوار یابی نیابی درد را^{۲۳} جز ویس درمان</p>		

ک ۱۵۶ پ

۱- اس: تو ۲- اذ کل ل: تو ۳- اذ: گویم ۴- اس: یاد ۵- اذ کل ل: دانم ۶- گک اس: گنج ۷- پ: بیت حذف شده است ۸- اذ کل ل: یابی ۹- اس: نمائندی ۱۰- اس: ده دمان ۱۱- اذ کل ل: تو با اس: وبا ۱۲- اس: سو گندها ۱۳- اذ کل ل: تیمار ۱۴- اذ کل ل: که ویرا (اس): اورا) درد گویتی خود توئی بس ۱۵- اس: رویم ۱۶- پ: اس: شاه ۱۷- پ: اس: ماه ۱۸- اذ کل: دلبرانم ۱۹- پ: دهانست (ذک: ماماتسا شویلی) ۲۰- پ: اذ کل: بیت حذف شده است ۲۱- اذ کل ل: در جهان ۲۲- اذ کل ل: اس: تو ۲۳- اذ کل: درد خود

- ۷۰ نیابی ویس را آنگه بمردی^۱ مکن راما که از گل سیر گردی
 ز مستی عهد من^۲ بر هم^۳ شکستی مکن راما که تو امروز مستی
 ز گیتی بی زن^۴ و بی یار گردی مکن راما که چون هشیار گردی
 دو رخ بر خاک پای من بمالی بسا روزا که تو^۵ پیشم بنالی
 مرا جویی به صد دست^۸ و نیابی دل از کینه به سوی^۶ مهر تاب^۷
 ۷۵ ز گل هم سیر گردی بی گمانم^{۱۰} چو از من سیر گشتی وز لبانم^۹
 هوا با من نبازی با که سازی تو چون بامن نسازی با که سازی
 کرا^{۱۲} ویسه نسازد مرگ سازد همی گوید^{۱۱} هر آن کاو مهر بازد
 گلی دادت چو بستد گلستانی ز بدبختیت بس باد این نشانی
 ز تو بستد فروزان آفتابی ترا بنمود رخشان ماهتابی
 ۸۰ ندانی کز تو گم شد بوستانی^{۱۴} همی نازی^{۱۳} که داری ارغوانی
 که بودی از هوا بی صبر و بی هوش همانا کردی آن تلخی^{۱۵} فراموش
 گمان بردی که بر شاهی رسیدی خیالم گر^{۱۶} به خواب اندر بدیدی
 تنت گر^{۱۷} مرده بودی زنده گشتی چو بوی من به مغزت بر گذشتی
 کند سختی و شادی را فراموش چنین است آدمی بی رای^{۱۸} و بی هوش
 ۸۵ همی آویی^{۲۰} دریغا زندگانی دگر گفتمی که گم کردم^{۱۹} جوانی
 همیدون زندگانی در وفایت مرا گم شد جوانی در هوایت
 بکارم تا شکر بار آوری تو گمان بردم که شاخ شکری تو
 چو بر رستی کبست آوردیم بار^{۲۱} بکشتم پس پیروردم به تیمار

- ۱- کلل ازین بالائی آخر زیر گردی
 ۲- اس: ما ۳- کل: برمن ۴-
 ۵- الکلل: در ۶- اک کل ل: بشوئی ۷- ل: بایی
 ۸- کل ل: دستان ۹- پ: رخانم ۱۰- پ: نیک دانم ۱۱- پ الکل:
 همی گویم ۱۲- پ: گوش ۱۳- اس: دانی ۱۴- کلل: گلستانی
 ۱۵- الکلل: زاری، اس: حالت ۱۶- پ کل: را ۱۷- اس: تن تو
 ۱۸- اس: بی صبر ۱۹- می: کردی ۲۰- گک الکل اس ل: همی گویم
 ۲۱- اس: آورده بار

<p>وز آن دردی که از^۱ مهر تو خوردم کزو^۲ جیحون ز چشم من بر آید^۴ به فرجام از تو آن دیدم که دیدم^۶ به چاه افگند و خود آسوده^۷ بنشست به کام دشمنان در آتشم سوخت که رنجم زین دوان بردست مایه^{۱۰} نهادی بر دلم داغ جدایی مرا مانند خرد در گل فگندی^{۱۱} کنارم رود جیحون بار کردی جفایت پیش یزدان بر شمردن^{۱۲} که باشد درد تو هم بر روانم به گفتاری که خون بارد ز خامه^{۱۳}</p>	<p>چو یاد آرم از آن رنجی که بردم یکی آتش به مغز من در آید^۲ چه مایه سختی و خواری^۵ کشیدم مرا تو چاه کنندی دایه زد دست تو هیزم دادی^۸ او آتش بر افروخت^۹ ندانم کز تو نالم یا ز دایه اگر چه دیدم از تو بی وفایی [وگر چه آتشم در دل فگندی وگر چه چشم من خون بار کردی دلم ناید به یزدانت سپردن میناد ایچ دردت دیدگانم کنون ده در بخواهم گفت نامه</p>	<p>۹۰</p> <p>۹۵</p>
---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------

پ ۱۷۶ ر

ک ۲۶۹ ر

س ۲۰۱ ب

می ۳۵۲

نامه اول^{۱۴}

در صفت آرزومندی و درد جدایی

<p>ستاره سر بسر باشد دبیرم ۳-الذکل: کزان ۴-الذکل اس: بچشم ۶-الذکل: از تو دیدم آنچه دیدم ، اس: یکی از تو دگر از کف دایه ۸-الذکل اس: کردی ۹-اس: و او آتش ۱۰-الذکل اس: که رنجم را ز هر دو بود مایه ۱۱-پ: بیت حذف ۱۲-الذکل: اضافه دارد: ز دل تنگی همی مایه بگویم مرا بی تو مبادا زندگانی اگر با دل بود بیدل بماند</p>	<p>اگر چرخ فلک باشد حریرم ۱-اس: در ۲-الذکل اس: بر آید ۵-اس: خواری و سختی آنچنین شربت چشیدم ، اس: اضافه دارد: ز دو کس دیدم این وارونه مایه ۷-الذکل: بچاهم در فگند آسوده ۱۰-الذکل اس: که رنجم را ز هر دو بود مایه شده است ، اس: و گرچه دیدم از تو مستمندی ز بس خواری که هجر آرد برویم ترا بی من مبادا شادمانی ۱۳-الذکل: پس از عنوان ، اس: اضافه دارد: کجا چون عاشقی آنرا بخواند ۱۴-گک: نامه دوم از ویس بر امین ، پ: آغاز ده نامه</p>
-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

۱۵۸ک	هوا باشد دوات ^۱ و شب سیاهی	حروف نامه برگ و ریگ و ماهی
	نویسند ایسن دبیران تا به محشر	امید ^۲ و آرزوی من به دلبر
	به جان تو ^۳ که ننویسند نیمی	مرا جز ^۴ هجر نمایند ^۵ بیمی
۵	مرا خود با ^۶ فراقت خواب ناید	و گر آید خیالت در ^۷ رباید
	چنان گشتم درین هجران که دشمن	ببخشاید همی چون دوست بر من
مج ۲۶۴	به گریه گه گهی دل را کنم خوش	همی آتش کشم گویی ^۸ به آتش ^۹
	نشانم گرد هر چیزی ^{۱۰} به گردی	کنم درمان هر دردی به دردی ^{۱۱}
ب ۱۷۶پ	من از هجران تو با غم ^{۱۲} نشسته	تو با بدخواه من خرم نشسته
	بگرید چون ببیند دیده من	مهار دوست اندر ^{۱۳} دست دشمن
۱۵	تو گویی آتشست این درد ^{۱۴} دوری	که خود ^{۱۵} چیزی نسوزد جز صبوری
	نیابد خواب در گرما ^{۱۶} همه کس ^{۱۷}	در آتش چون شود راحت مرا بس ^{۱۸}
	من آن سروم که هجران تو بر ^{۱۹} کند	به کام دشمنان از پای بگنند ^{۲۰}
س ۲۰۲	[کنون آن کم تودیدی سرو بالا ^{۲۱}	به بستر در فتاده گشته دوتا ^{۲۲}]
کل ۲۷۵	همالانم چو مهر دل نمایند	مرا گه گه برسیدن در آیند
	اگر چه گرد ^{۲۳} بالینم نشینند	چنانم از نزاری کم نینند

۱- اس: دویت ۲- الذکل: سلام ۳- پ: اس: من ۴- پ: در: رك: ماما
 (تساویلی) ۵- پ: بنماید ۶- الذکل: در ۷- اس: بر: می: به: پ: بر باید
 ۸- الذکل: تو گوئی میکشم آتش ۹- الذکل: اضافه دارد:
 اگر دشمن به بیند روی زردم بزاری خون بگرید پیش دردم
 ۱۰- الذکل: تا: هجران را، اس: چیزی را ۱۱- الذکل: اس: دردی هم
 بدردی، تا: درمان دردی را بدردی ۱۲- اس: باشم ۱۳- الذکل: دوستان
 در، اس: دوستدا در ۱۴- اس: آتشی شد درد ۱۵- الذکل: او ۱۶-
 اس: دریا ۱۷- پ: کسی بس ۱۸- پ: چون شود راحت بگو کس، الذکل: اس:
 خواب چون آید مرا بس ۱۹- الذکل: ام ۲۰- تا: بایم افکند، الذکل:
 اضافه دارد:

من آن گل رخ بدم کز درد هجرت چنین پژمرده گردیدم ز زجرت
 ۲۱- کل: بالان، اس: نغز بالا ۲۲- کل: نالان، اس: برفتاد و گشت هیفا، پ: بیت
 حذف شده است ۲۳- اس: نزد

می ۳۵۳	مگر بیمار ما رفتست به شکار ^۱	به طنازی همی گویند هر بار	۲۵
الک ۱۵۸ پ	که از دیدار بیننده نهان کرد	تم را آرزومندی چنان کرد	
	کنون نتوانم از سستی که نالم	به ناله می بدانستند حالم	
	به جان تو که شخص من ^۲ نبیند	اگر مرگ آید و سالی نشیند	
	که از مرگ ایمنم تا من چنینم	به هجراندر همین يك سود بینم ^۳	
	ره صبرم برو دشوار گشتست	مرا اندوه چون کهسار گشتست	
	اگر من صبر دارم در جدایی	مبادا هرگز از دردم رهایی	
	که جز سوزنده دوزخ را ^۴ نماند	شکیبایی در آن دل چون بماند	
	درو آرام چون گیرد ^۶ دگر چیز	دلی کاو شده ^۵ تهی از خون خود نیز	۲۵
	مرا خون نیست جانم مانده چونست	دروغست آنکه جان در تن ز خونست	
پ ۱۷۷ ر	تم چون شاخ بود و گل بر من	نگارا تا تو بودی در بر من	
اس ۲۵۲ پ	که خود سوزد همه کس ^۸ شاخ بی بر	سزد گریبی تو می سوزم ^۷ بر آذر	
	نه دیدارت همی یابم نه آرام	تو تارفتی ^۹ برفت از من همه کام	
	نیاید باز تا تو باز نیایی	جدا شد کام من تا تو جدایی	۳۵
	تو گویی ^{۱۱} با فلك در کار زارم	بیاشفتست ^{۱۰} بامن روزگارم	
ص ۲۶۵ ج	چو باشد بی امیر ^{۱۲} آشفته لشکر	جهانم بی تو آشفته ست یکسر	
	که در صحرا بر آهو بگذرد یوز	چنان در هجر بر من بگذرد روز	
	گرستن بر چنین حالی نه آهوست	اگر گریم بدین تیمار نیکوست	
می ۳۵۴ } کل ۲۷۱ }	منم بی کار وز عشقم ^{۱۳} بسی کار	منم بی یار وز دردم بسی یار	۳۵
	همانا کم تو بودی زندگانی	نیابم بی تو کام اینجهانی	

۱- تا : از کار ۲- تا : شخص را ۳- می : دیدم ۴- الکل: در آتش
 ۵- الکل : شدکو ۶- الکل اس: باید ۷- اس : من سوزم، اک : سوزد ، کل:
 گریبی رخت سوزم ، تا : گرمی بسوزم من ۸- پ: همیشه ۹- الکل اس: برفتی تا
 ۱۰- اک کل : بر آشفست ۱۱- اس: گفتمی ۱۲- اک کل : چنان چون بی امیر
 ۱۳- پ : دردم

۱۵۹ک

بکشتی در دلم تخم هوایت
 بین روی مرا يك بار دیگر
 اگر چه دشمنی با من به کینی
 اگر چه بی وفا و بد سگالی
 مرا گویند بیماری و نالان
 اگر درمان بیمار از طبیست
 طبیب من خیانت کرد با من
 مرا تا باشد این درد نهانی
 به دیدار تو باشم آرزومند
 نیم از بخت و از دادار نو مید^۴
 اگر خورشید روی تو بر آید
 ببخشاید مرا دیرینه دشمن
 چه باشد گر به من رحم آوری تو
 گر این نامه بخوانی باز نایسی

۲۰۲س

پ ۱۷۷ب

کنون آبش ده از جوی وفایت
 نگر تا در جهان دیدی چنین زر
 ببخشایی چو روی من بینی
 به درد من تو از من بیش نالی
 طبیبی جوی تا سازدت درمان
 مرا خود درد و آزار^۱ از طبیست
 بماند از غدر او^۲ این درد با من
 ترا جویم که درمانم تو دانی
 ندارم دل به نادیدنت خرسند^۳
 که باز آید مرا تابنده خورشید
 شب تیمار و رنج من سر آید
 چه باشد گر ببخشایی تو بر من
 که نه از دشمنم^۵ دشمنتری تو^۶
 به بی رحمی دهم بر تو گواهی

۴۵

۴۵

۵۰

نامۀ دوم^۷

می ۳۵۵

دوست را به یاد داشتن و خیالش را به خواب دیدن^۸

نگارا تا^۹ ز پیش من برفتی
 چه بایستت ز پیش من برفتن
 نوا^{۱۱} دادم ترا دل تا تو دانسی^{۱۲}
 دل مرا با نوا از من گرفتی
 گه رفتن^{۱۰} نوا از من گرفتن
 که من بی دل نجویم شادمانی^{۱۳}

۱- الذکل: رنج و تیمار ۲- اس: زغدر او بماند ۳- الذکل: پس از بیت آتی
 ۴- پ: مرا از بخت و دادارست امید ۵- الذکل: که بر دشمن مرا ۶- الذکل:
 در بیت مصرعها قلب است ۷- گد: نامه سوم از ویس و رامین ۸- الذکل: در یاد آوردن خیال
 دوست، اس: اندر دوست بیاد داشتن ۹- اس: چون ۱۰- اس: که چون رفتی
 ۱۱- الذکل: بران ۱۲- الذکل: اس: تا بدانی ۱۳- پ: الذکل: بی تو نخواهم زندگانی، ←

<p>کل ۲۷۲ } ص ۲۶۶</p>	<p>چو بیماری که جوید تندرستی^۱</p>	<p>دلم با تست هر جایی که هستی</p>	<p>۵</p>
<p>ب ۱۵۹</p>	<p>چگونه مهر بندد^۲ جای دیگر</p>	<p>دلی کاو با تو همراست و همبر</p>	
<p>س ۲۰۳</p>	<p>از آن دل چون شود یادت فراموش</p>	<p>دلی کاو را تو هم جانی و هم هوش</p>	
<p>ب ۱۷۸</p>	<p>درو شیرین تری از جان شیرین</p>	<p>ز هجرت گر چه تلخی دید چندین</p>	
	<p>به نادانی ز من جستی جدایی^۳</p>	<p>چه باشد گر تو کردی بی وفایی</p>	
	<p>جفاهایی که کردی یاد نارم</p>	<p>وفای تو من اکنون بیش دارم</p>	
	<p>که جور^۴ خویش و مهر^۵ من بدانی</p>	<p>کنم چندان وفا و مهربانی</p>	<p>۱۰</p>
	<p>چرایم سنگدل خواندی^۶ همیشه</p>	<p>ترا چون بی وفایی بود پیشه</p>	
	<p>وفا در وی چو^۸ نقش جاودانی</p>	<p>منم سنگینه دل^۷ در مهربانی</p>	
	<p>ازیرا کاین^۹ دلم بنیاد سنگست</p>	<p>وفا را در دلم زیرا درنگست</p>	
	<p>درنگ مهر^{۱۰} تو^{۱۱} چندین نبودی</p>	<p>و گر مسکین دلم سنگین نبودی</p>	
	<p>مرا زین گونه مست جاودان کرد</p>	<p>دلم در عاشقی می زان لبان خورد</p>	<p>۱۵</p>
<p>می ۳۵۶</p>	<p>چنان دانم که تاری چاه^{۱۲} بینم</p>	<p>چو مستان لاجرم گر ماه بینم</p>	
	<p>مرا خورشید روی تو نماید</p>	<p>و گر خورشید بینم چون بر آید</p>	
	<p>همی گویم زهی^{۱۴} بالای دلبر</p>	<p>اگر بینم به باغ اندر صنوبر^{۱۳}</p>	
	<p>همی گویم توی^{۱۶} رخسار جانان</p>	<p>بیوسم^{۱۵} لاله را در ماه نیشان</p>	
	<p>کند بویش مرا از بویت^{۱۷} آگاه</p>	<p>چو باد آرد نسیم گل سحرگاه</p>	<p>۲۰</p>

→ الکل: اضافه دارد:

- نوای من نشسته در بر تو
- ۱- پ اس: چو بیماران همی جوید درستی
- ۲- الکل: ورزد ۳- الکل: رهائی
- ۴- اس: قدر ۵- اس قدر ۶- الکل: مراچه بیوفاخوانی، کل: خوانی ۷-
- الکل اس: سنگین دل و ۸- الکل اس: وفا در (اس: بر) سنگ ۹- الکل اس
- که او را زین ۱۰- گک: جور ۱۱- الکل اس: او ۱۲- اس: بی دلخواه
- ۱۳- گک: اگر بینم تیری یا سروی هزار سجده برم چونکه شبیه بقامت توست، الکل اس:
- دو صد (کل اس: روم) سجده برم پیش صنوبر ۱۴- کل: تویی ۱۵- پ: بیویم
- ۱۶- اس: زهی ۱۷- پ: بویت

کجا آن ^۱ بوی خوش بوی تن ^۲ اوست مرا در خواب روی ^۳ تو نماید گهی از تیر چشمت ^۴ در نهیسم چو بی خوابم همی دردم ^۵ فزایی ^۶	به دل گویم هم اکنون در رسد دوست به خواب اندر خیالت پیشم آید گهی با روی تو اندر ^۴ عتیبم ^۵ چو در خوابم همی مهرم نمایی	اس ۲۰۴	کذ ۱۶۰
به بیداری چرا با من به کینی ^۷ به بیداری بخیل ^۸ و جان ستانی بدان تا بیشتر باشد فغانم بدان تا حسرتم افزون نمایی چه از من رفته آن روز وصال ^۹	اگر در خواب مهر من گزینی به خواب اندر کریم و مهربانی به بیداری نیایی چون بخوانم به گاه خواب ناخوانده بیایی چه اندر هجر دیدار خیالت ^{۱۰}	{ ۱۷۸۷ پ ۲۷۳ کل	مع ۲۶۷
چه آن شب کم خیال تو نماید ^{۱۱} مژه از هردو ^{۱۲} یکسان دارم ^{۱۳} امروز ز تیمارت دل ^{۱۴} بیمار ماندست به دیدار خیالت گشت ^{۱۵} خرسند چو مرغی کاو بود خرسند در دام	چه روزی کم وصال ^{۱۲} یادم آید چو از من رفت چه شب رفت ^{۱۴} و چه روز ز دیدارت مرا بیمار ماندست ز بس ^{۱۸} کم دل به تو هست آرزومند نه ^{۲۰} خرسندی بود چونین به ناکام	می ۳۵۷	
که بادا دور از تو هر چه جویی ^{۱۶} بدان شادم که در خوابت بینم که شادی خواند ^{۱۷} اندوه چنین را کجا در خواب رویت بازیمنم ^{۱۸}	مرا مادر دعا کردست گویی کجا در عشق همواره چنینم چه مستیست ^{۲۲} این دل بیمار بین را ز بخت خویش چندان ناز بینم ^{۲۴}	اس ۲۰۴ ب	

۱- الکل اس: این	۳- الکل اس: وصل	۲- الکل: خوش
روی خوبت در	۴- الکل: هجرت	۵- اس: عتابم
۸- پ اس: دریت مصراعها قلب است	۷- الکل: رنجم	۹- اس: بجسگ
خیالت	۱۰- اس: چه آن روز وصال	۱۱- اس: وصالست
الکل: این بیت و بیت آتی حذف شده است	۱۲- اس: بود	۱۳- اس: مرا آن
هر دو	۱۴- کل: نه بس	۱۵- الکل: کل
کل: هست	۱۶- الکل اس: که از تو دور بادا هر چه جوئی	۱۷- الکل: دلم
۲۲- کل: هستی است	۲۰- کل: به	۲۱- الکل اس: داند
۲۳- الکل: داند	۲۴- پ: بیند	۲۵- پ: بیند

<p>۴۰</p> <p>چه بودی گر بختی دیدگانم نخفتم^۲ تا ترا دیدم شب و روز نخفتم تا ز تو بیریدم^۴ اکنون نگر تا چند کردست این زمانه یکی ناخفتن از بس ناز کردن [ز بس ناخفتن اندر مهربانی چه باشد گر بوم صد سال بیدار وفاکشم بدان تا چشم بی خواب^{۱۰} وفا چون گوهرست و عشق چون کان اگر گیرم ترا یک روز دامن مرا دل خوش کند زنهار داری اگر یزدان بود در حشر^{۱۳} داور مرا از ناگهان بار آورد یار</p>	<p>ترا دیدی به خواب اندر نهانم^۱ ز شب تا روز بی کام ای دل افروز^۲ ز بس کز دیدگان بارم همی خون میان این دو ناخفتن^۵ بهانه^۶ یکی ناخفتن از بس درد^۷ خوردن به بی خوابی شد از من زندگانی^۸ چو در گیتی بود نامم وفادار^۹ دهد کشت مرا از دیدگان آب^{۱۱} ز کان گوهر نشاید بردن^{۱۲} آسان بسا شرما که خواهی بردن از من ترا دل بشکند زنهار خسواری نماند^{۱۴} در وفایم رنج بی بر^{۱۵} ز دايد از دلم اندوه و تیمار^{۱۶}</p>
------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

پ ۱۷۹ ر
ک ۱۶۰ ه

ک ۲۷۴

نامه سوم^{۱۷}

اندر بدل جستن به دوست^{۱۸}

کجایی ای دو هفته ماه تابان چرا گشتی به خون من شتابان
ترا باشد به جای من همه کس مرا اندر دو گیتی خود توی بس

می ۳۵۸
اس ۲۰۵
س ۲۶۸

۱- الکل اس: روانم ۳- کل: نخوایم ۳- الکل اس: قب: زبس تا روز بس کام
دلفروز، گ: بیت حذف شده است ۴- الکل: زمن بیریدی ۵- الکل: ناخفته
۶- الکل اس: میانه ۷- الکل: از تیمار ۸- پ: بیت حذف شده است
۹- الکل: چوینم دوست را یکبار دیدار، اس: چه باشد در جهان نامم وفادار ۱۰-
اس: بیدار ۱۱- اس: بار ۱۲- کل: کندن ۱۳- الکل اس: اگر (کل):
مگر (یزدان جهانرا هست) (کل: نیست) ۱۴- کل: نماید ۱۵- کل: مر ۱۶-
الکل اس: بیت حذف شده است ۱۷- گ: نامه چهارم از ویس بر امین ۱۸- الکل:
در پیوند جستن بادوست، اس: اندر امید بدیدار دوست

- چرا چندین ز بد مهری سگالی
 چرا یاری نگیری زو نکوتر
 ۵ که تشنه تا تواند آب جوید
 نباشد تشنه را چون آب در جوی
 ورا تریاک سازد نه طبرزد
 نه چون تریاک^۲ سازد خستگان را^۲
 حسودانم^۴ به کام دل رسیدند^۵
 ۱۰ کسی دیگر به جای او^۶ نشایند
 چه سود از من کنم دستی ز گوهر
 نیاید روز^۸ من تا تو نیایی
 کنار من صدف بود و تو گوهر
 نبیند نیز^{۱۰} گوهر در بر خویش
 ۱۵ سزد گرم نگیرم^{۱۱} یار دیگر
 بدل^{۱۲} نبود مگر پاکیزه جان را
 مرا تو جانی و جان را بدل نیست
 نباشد هیچ مه چون آفتابم
 بدان تا بوی تو از تن^{۱۴} نشویم
 ۲۰ کسی دیگر ز من چون شاد باشد
 به خان اندر ز مهرت کاروانست
 مرا گویند بیهوده چه نالی
 نبرد عشق را جز عشق دیگر
 نداند آنکه این گفتار گوید
 اگر چه آب گل پاکست و خوشبوی
 کسی کش مارشیدا^۱ بر جگر زد
 شکر هر چند خوش دارد دهان را
 ۱۷۹ پ مرا اکنون کز آن دلبر بریدند
 ز دیگر کس مرا سودی نیاید
 چو دست من بریده شد به خنجر
 تو خورشیدی مرا از^۲ روشنایی
 به گاه وصلت ای خورشید لشکر^۹
 ۱۶۱ ک صدف چون شد تهی از گوهر خویش
 چو او گوهر نگیرد^{۱۱} بار دیگر
 بدل باشد همه چیز جهان را
 ترا چون جان هزاران گونه معنیست
 اگر بر تو بدل جویم نیابم
 نشستم در فراق تو روی و مویم
 مرا تا مهرت ایدون یاد باشد
 ۲۷۵ ک دل مسکین^{۱۵} من گویی که خانست

۱- مح: شیوا ۲- اک کل: کشکاب ۳- اس: خسته جانرا ۴- پ: بد
 اندیشان ۵- گ: اضافه دارد: چگونه من در پی بزم و شادی باشم و چه طور بر کس دیگر
 دل بندم که همه آن دلرا بتو سپرده ام و ازان برای من چیزی باقی نمانده است ۶- اس:
 بجای او کسی دیگر ۷- پ: ای ۸- اس: باز ۹- پ: کشور، اککل: پیکر
 ۱۰- اککل: باز ۱۱- اککل اس: گراو گوهر بگیرد ۱۲- اککل: بگیرم
 ۱۳- اس: چو او ۱۴- اک کل: خود ۱۵- پ: سنگین (رک: ماماتاسا شوبلی)

- اگر ایشان نپردازند خان را
 تنم چون موی گشت ازرنج بردن
 به سنگ اندر نکارم مهر^۲ دیگر
 نگارا گرچه از پیشم تو^۳ دوری
 به نادانی مجوی از من جدایی
 منم آزار و تو نوروز خرم
 توی کبگک جفا من کوه اندوه
 کنارم هست چون دریای پر آب
 ندانم چون شدی از من شکبیا
 تو سرو جویباری چشم من^۶ جوی
 گل سرخی نگارا من گل زرد
 بیار آن سرخ گل بر زرد گل^{۱۰} نه
 نگارا بی تو قدری نیست جان را
 تنم^{۱۳} بی خواب مانده گاه و بی گاه
 مرا گویند رو^{۱۴} یار دگر گیر
 مرا کز مهربانان نیست روزی
 همین مهری که ورزیدم مرا بس
 چنان نیکو نیامد رنگم از دست
- نباشد جای دیگر کاروان را
 دلم چون سنگ گشت^۱ از صبر کردن
 که گردد تخم و رنجم هر دویی بر
 سرم را چشم و چشمم را تو نوری
 که در گیتی تو خود با من سزایی
 هر آینه بود این هر دو با هم^۴
 بود همواره جای کبگک در کوه
 دهانت^۵ چون صدف پر در خوشاب
 که نشکبید صدف هرگز ز دریا
 چمنگه^۷ بر کنار جوی^۸ من جوی
 تو از شادی شکفتی و^۹ من از درد
 که در باغ این دو گل با یکدگر^{۱۱} به
 چوجان رانیست چون باشد جهان را^{۱۲}
 دلم چون خفته از گیتی نه آگاه
 گر او گیرد ستاره تو قمر گیر^{۱۵}
 چرا جویم ازیشان دلفروزی^{۱۶}
 نورزم^{۱۷} نیز هرگز مهر^{۱۸} با کس
 که پایم نیز باید اندران^{۱۹} بست

۱- کل: شد ۲- گک: تخم ۳- پ: رنجورمز ۴- پ: پس از بیت آتی
 ۵- گک: تو ماهی، پ الکل: دهانم ۶- اس: من لب ۷- الکل: وطن گه
 ۸- پ: طرف، اس: چشم، گک: بیت حذف شده است ۹- پ: اس: شکفته چون
 ۱۰- اس: روی زر ۱۱- الکل: همدگر ۱۲- الکل: روانا ۱۳- گک:
 چشم ۱۴- الکل: اس: شو ۱۵- گک: اضافه دارد: تو بخاطر یار پیمان شکن
 خود را هلاک مساز، چون او اول بار پیمان شکست تو بیاد او رنج مکش ۱۶- اس:
 نیک روزی ۱۷- پ: نورزد ۱۸- الکل: ازین پس من نه ورزم مهر ۱۹-
 الکل: اس: که باید نیز پایم را درو

مح ۲۶۹

پ ۱۸۵

اس ۲۰۶ ر

ب ۱۶۱ ک

می ۳۶۰

- ۴۵ کزین پس^۱ رنج بینم نیز کارم وفا کشتم چه سود آورد بارم
چك^۲ بیزاری از خوبان نوشتم نهال مهر^۳ بس بساد اینکه کشتم
نهادم سر به بخت خویشتن بساز فرو کشتم بدل در آتش آز
به هر دو پای^۴ افتاده به دامم من آن مرغم که زیرك بود نامم
ز دریا گوهر شهوار جستم^۵ چو بازرگان به دریا در نشستم
۴۵ که چون بود و چگونه غرقه گشتم^۶ درازست از بگویم سر گذشتم^۶
ندیده سود و سرمایه زیانست به موج اندر کنونم بیم جانست
همی جویم^۷ ز دریا رستگاری همی خوانم^۸ خدایم را^۹ به زاری
ازین پس^{۱۰} نسپریم دریای دیگر اگر رسته شوم زین موج منکر
که هرگز^{۱۱} گرد بد مهران نگردم من اندر هجر تو سوگند خوردم
۵۵ خدای هر دو گیتی یار من بس به یاری دل نبندم بر^{۱۲} دگر کس

{ ۲۷۶ کل
پ ۱۸۰ پ

اس ۲۰۶ پ

مج ۲۷۰

نامه چهارم^{۱۴}

{ ۲۶۱ می
ر ۱۶۲ ر

خشنودی نمودن از فراق و امید بستن بر وصال^{۱۵}

چه خوش روزی بود روز جدایی اگر با وی نباشد بی وفایی
اگر چه تلخ باشد فرقت یار درو شیرین بود امید دیدار
خوشست اندوه تنهایی کشیدن اگر باشد امید یار^{۱۶} دیدن

۱- الکل: که دیگر ۲- الکل: عشق، اس: زکار نیز ۳- الکل: خط
۴- اس: پا در ۵- الکل: نشیند، بیند، کل:
بدان بازرگان دریا نشیند که سودش گوهر شهوار بیند،
کل: اضافه دارد:

بدل یکتا دری را رخت بستم چو بازرگان بدریا در نشستم
۶- اس: سربستم ۷- اس: هستم ۸- اس: خواهم ۹- الکل: خدای خود
۱۰- اس: همی خواهم ۱۱- الکل: دگر ره ۱۲- الکل: دیگر، اس: بیت
حذف شده است ۱۳- الکل: در ۱۴- الکل: نامۀ پنجم از ویس برامین
۱۵- الکل: در جدائی و امید داشتن بدوست ۱۶- الکل: باز

<p>عتاب و خشم و ناز و ' جنگ و آزار^۱ یکی میوه که شاخ او وصالست ز روز خرمی دل را نویدست^۴</p>	<p>۵ وصال دوست را آهوست بسیار بتر آهوبه عشق اندر ملالست فراق دوست سر تا سر امیدست^۳</p>
<p>ز تنهایی و بی یاری بنالد روا باشد که روزی گنج یابی بهار وصلت و شادی در آید چوبینی^۸ دوست را يك لحظه^۶ دیدار</p>	<p>دلم هر گه که بی صبری^۵ سگالد همی گویم دلا گر رنج یابی چودی ماه فراق ما سر آید چه باشد گر خوری^۶ يك سال^۷ تیمار</p>
<p>کنی اندوه^{۱۰} صد^{۱۱} ساله فراموش نه مهر تو کمست از گلستانی چه مایه غم خورد تا گل بر آرد گهی پیراید او را گه دهد آب^{۱۴}</p>	<p>۱۵ اگر يك روز با دلبر خوری نوش نیی ای^{۱۲} دل تو کم از باغبانی نبینی باغبان چون گل بکارد به روز و شب بود بی صبر^{۱۳} و بی خواب</p>
<p>گهی خارش به دست اندر^{۱۶} خلیده که تا روزی برو گل بار بیند که از بانگش طرب خیزد دلی را کند از عود و عاجش ساز^{۱۸} خانه</p>	<p>۱۵ به امید آن همه تیمار بیند نبینی آنکه دارد بلبلی را دهد او را شب و روز^{۱۷} آب و دانه بدو باشد همیشه خرم و گش</p>
<p>بدان امید کاو بانگی کند خوش چه مایه زو نهیب و رنج بیند میان موج و باد و آب^{۱۹} باشد</p>	<p>۲۰ همیشه بی خور و بی خواب باشد</p>

۱۸۱۳

کل ۲۷۷

س ۲۰۷

می ۳۶۲

۱۶۲۲ پ }
۲۷ ۱ مح }

۱-الذکل : ناز و خشم و ۲-اس : حلف شده است ۳-اس : زیانست ۴-
اس : بیانست ۵-اس : بدمهری ۶-الذکل اس : خورم ۷-پ : اندوه و،
الذکل : صلسال ۸-الذکل اس : بینم ۹-الذکل اس : روز ۱۰-الذکل اس :
تیمار ۱۱-گد : دو ۱۲-اس : نه آبی ۱۳-الذکل اس : خورد ۱۴-
پ : پس از بیت آبی ۱۵-اس : مهر ۱۶-الذکل اس : گهی از خار اودستش
۱۷-اس : روز و شب اورا ۱۸-الذکل : کند اورا زعود و ساج ، اس : سزد از عود و
شاخ عاج ۱۹-اس : موج آب و باد

- نه با این ایمنی بیند^۱ نه با آن
 به امید آن^۲ همه دریا گذارد
 نبینی آنکه جوهر جوید از کان
 نه شب خسبید نه روز آرام گیرد^۳
 همیشه سنگ و آهن بار دارد
 به امید آن^۴ همه آزار یابد
 اگر کار جهان امید و آزست
 همیشه تا بر آید ماه و خورشید
 مرا در دل درخت مهربانی
 نه شاخش خشک گردد گاه گرما^۵
 همیشه سبز و نغز و ^{۱۳} آبدارست
 ترا در دل درخت مهربانی
 برهنه گشته و بی بار مانده
 همی دارم امید روزگاری
 وفا باشد خجسته^{۱۵} برگ و بارش
 سه^{۱۶} چندان^{۱۷} کز منست امیدواری
 منم چون شاخ تشنه^{۱۹} در بهاران
 منم درویش بارنج^{۲۱} و بلا جفت
- پ ۱۸۱
 س ۲۰۷
 کل ۲۷۸
 می ۲۶۳
 ک ۱۶۳
- ۲۵
 ۳۰
 ۳۵
- گهی از خواسته ترسد^۲ گه از جان
 که تا^۴ سودی بیابد ز آنچه دارد
 به کان در آزماید رنج چندان
 نه روزی رنج او انجام^۶ گیرد^۷
 همیشه کوه کندن کار دارد
 که شاید^۹ گوهری شهوار یابد
 همه کس را بدین هر دو نیازست
 مرا باشد به مهرت آز و امید^{۱۰}
 به چه ماند به سرو بوستانی
 نه برگش زرد گردد گاه سرما^{۱۲}
 تو پنداری که هر روزش بهارست
 به چه ماند بر اشجار^{۱۴} خزانی
 گل و برگش برفته خار مانده
 که باز آید ز مهرش نوبهاری
 گل صد برگ باشد خشک خارش
 ز تو بینم همی نو میدواری^{۱۸}
 توی همچون هوا با ابر^{۲۰} باران
 توی قارون بی بخشایش و زفت

۱- الذاس: باشد، کل: دارد ۲- الذکل: از مال می ترسد ۳- الذکل: این، اس: از
 ۴- الذکل اس: مگر ۵- کل: یابد ۶- اس: فرجام ۷- کل: یابد ۸-
 اس: از ۹- الذکل اس: بران تا ۱۰- الذکل: بوصل یار امید، اس: بیت حذف
 شده است ۱۱- الذکل اس: روز سرما ۱۲- الذکل اس: روز گرما ۱۳- اس:
 همیشه نغز و نیکو ۱۴- الذکل اس: بگلزار ۱۵- اس: همیشه ۱۶- الذکل:
 دو ۱۷- اس - چندین ۱۸- الذکل: نو میدواری ۱۹- اس: بسته
 ۲۰- الذکل: هوای ابرو، اس: هوا بر ابرو ۲۱- الذکل اس: درد

۴۰ همی گریم^۱ به درد وزین^۲ بتر نیست
 چه بیچاره بود آن سوکواری
 چو بیمارم که در زاری و سستی
 چنان مرد غریم در جهان خوار
 نشسته چون غریبان بر سر راه
 مرا^۳ گویند زو امید^۴ بردار
 ۴۵ همی گویم به پاسخ تا به جاوید
 نبرم از تو امید ای نگارین
 مرا تا عشق صبر^{۱۱} از دل براندست
 نسوزد جان من یکباره در تاب
 ۵۰ گر امیدم نماند وای جانم
 که جز گریه مرا کار دگر نیست
 که جز گریه ندارد^۳ هیچ کاری
 نبرد جاننش^۴ امید از درستی^۵
 به یاد زادبوم^۶ خویش بیمار
 همی پرسم ز حالت گاه و بی گاه
 که نومیدی امیدت ناورد بار^۷
 به امیدم به امیدم به امید
 که تا از من نبرد^{۱۰} جان شیرین
 بدین امید جان من بمانده است
 که امیدت زند گه گه برو آب
 که بی امید یک ساعت نمانم

پ ۱۸۲

حج ۲۷۲
 س ۲۰۸

نامه پنجم^{۱۲}

اندر جفا بردن از دوست^{۱۳}

می ۳۶۴

ترا دیدم که چونین گش نبودى
 ترا دیدم که چون می برزدی^{۱۴} آه
 ز خواری همچو خاک راه بودى
 چنین تند و چنین سرکش نبودى
 ز آه تو سیه شد بر فلک ماه^{۱۵}
 به کام دشمن و بدخواه بودى

کل ۲۷۹

۱- اس: همی گریم ۲- الك كل: دردت زین ۳- پ: نماند ۴- اس: جانم
 ۵- الك كل: امیدت درستی ۶- الك كل: شهرو بوم، اس: زادبوم ۷- الك كل: همی ۸- اس: امید از دوست ۹- الك كل: که امید تو نومیدی دهد بار،
 اس: که نومیدی امیدى آورد بار ۱۰- الك: که کس از کس ببرد، کل: ببرد، تب: از آن کز من نبرد
 ۱۱- اس: صبر عشق ۱۲- گک: نامه ششم از ویس بر امین ۱۳- الك كل: در جفا
 و سرزنش کردن و بزرگی معشوق، اس: اندر جفا و بزرگسواری بردن از دوست ۱۴- الك كل: اس: بر میزدی ۱۵- پ: ز آهت گم شدی بر آسمان ماه، کل: ز آهت بر فلک گشتی
 سیه ماه

	چو دوزخ بود جان تو ز بس تاب	چو دریا بود چشم تو ز بس آب ^۱
۱۶۳۵ا	هر آن روزی که تو کمتر گرسی	جهان را دجله دیگر بیستی ^۲
۱۸۲پ	کنون افزونتر از جمشید گشتی	مگر همسایه خورشید گشتی
۲۰۸س۱	مگر آن روزها کردی فراموش	که تو بودی زمن بی صبر و بی هوش ^۳
	مگر ^۴ آگاه گشتی از نهانم	که من بر تو چگونه مهربانم
	[مگر رنجی که دیدی رفت از یاد	کجا بر من کشیدی ^۵ دست بیداد]
	چرا با من به تلخی همچو هوشی ^۶	که ^۸ با هر کس به شیرینی چو نوشی
	همه کس را همی خوشی ^۹ نمایی	مرا باری چسرا گشتی فزایی ^{۱۰}
	تو با صد گنج پیروزی و نازی ^{۱۱}	به چندین گنج شاید گز بنازی
	چه باشد گر تو نازی از تن خویش	که ناز ^{۱۲} من به تو از ناز تو ^{۱۳} بیش
	به تو نازم که تو زیبای نازی	بسازم با تو گر با من بسازی ^{۱۴}
	ولیکن گر چه روی تو بهارست ^{۱۵}	همیشه بر رخانت گل بیار است
۲۷۳ج	بهار نیکوی ^{۱۶} بر کس نماند	جهان روزی دهد روزی ستاند ^{۱۷}
۳۶۵می	مکش چندین کمان بردوستان	که ناگه بشکند روزی ^{۱۸} کمانت
	و گر پرتیر داری جعبه ناز	همه تیرت به یک عاشق مینداز ^{۱۹}
	مرا دل چون کبابست ای پریچهر	فگنده روز و شب بر ^{۲۰} آتش مهر

۱- الذکل: اضافه دارد:

هر آن روزی کزین هردو بمانم بحالم خون بیارد دیدگانم
 ۳- الذکل: گرسی، اس: برستی ۳- الذکل: که بودی مر مرا چون جان در آغوش ،
 کل اس: که بودی تو چنان بی صبر و بی هوش ۴- الذکل: و یا ۵- الذکل: گشادی
 ۶- پ: اس: بیت حذف شده است ۷- کل: دوشی ۸- الذکل: چو ۹-
 الذکل: خوبی ۱۰- الذکل: همه زشتی فزایی، اس: همی کشی نمایی ۱۱- اس:
 چو باشد گنج بهروزی و نازی ۱۲- الذکل: نیاز ۱۳- پ: الذکل: من ۱۴-
 پ: الذکل: نسازی ۱۵- الذکل: اس: رویت نو بهارست ۱۶- الذکل: خرمی
 ۱۷- اس: پس از بیت آتی ۱۸- پ: بگسلد زه از، اس: نگسلد روزی ۱۹-
 الذکل: اضافه دارد:

مکن بر من تو چندین جور و خواری کجا روزی مکافاتش بیاری
 ۲۰- الذکل: در

- ۲۵ بهل تا باشد این آتش فروزان
 مکن کاری که من با تو نکردم
 [مکن چندین ستم جانا برین دل
 بدم من نیز همچون تو نیازی
 نباشد دوستی را هیچ خوشی
 نه بس جان مرا درد جدایی
 زگشی^۵ بر فلک بردی تن خویش
 [تو چون من مردمی نه چون خدائی
 اگر هستی تو چون خورشید والا
 دلی مثل^۸ دلت خواهم ز یزدان
 خداوند چنین دل رسته باشد
 رخی بینم ترا چون باغ^{۱۰} رنگین
 دریغ آید مرا کت دل چنینست
 اگر تو هجر جوئی من نجویم
 وفا کارم اگر تو جور^{۱۲} کاری
 وفا را زاد مادر چون مرا زاد
 دل من کرد گر با من^{۱۴} جفا کرد
 نشانه کردی^{۱۶} او را لاجرم زه
 همی زن تا بگویند کاین^{۱۸} چرا کرد
- کبابی را که بیرشتی مسوزان
 میر آبم^۱ که من آبت^۲ نبردم
 که ماهر دو ازین خاکیم و زین گل^۳
 نکردم با تو چندین سرفرازی
 چو باشد دوستی با عجب و گشی
 که نیزش درد بیزاری نمایی^۴
 زعجب آتش زدی در خرمن خویش
 مرا چندین جفا تا کی نمائی^۷
 شبانگه هم فرود آیی ز بالا
 سیاه و سرکش و بد مهر و نادان^۹
 جهان از دست این دل خسته باشد
 دلی بینم ترا چون کوه سنگین
 به گاه بی وفایی آهنینست
 و گر تو سرد^{۱۱} گوئی من نگویم
 من آب آرم اگر تو آتش آری^{۱۳}
 جفا را زاد مادر چون ترا زاد
 که شد طمع وفا در بی وفا کرد^{۱۵}
 نکو کردی به تیر نرگسان ده^{۱۷}
 بلا بخرید و جان را در بها^{۱۹} کرد

کل ۲۸۰
 ۱۶۴۴۱
 اس ۲۰۹
 پ ۱۸۳
 می ۲۶۶

۱- کل: آتم ۲- کل: بیشت ۳- پ اس: بیت حذف شده است ۴- اس:
 که برینداد بیدادی فزایی ۵- کل: بکشی، اس: زگیتی ۶- الکل: تونه ۷- اس: چندین
 صلف، پ: بیت حذف شده است ۸- الکل: اس: همچون ۹- اس: سیاه و سهمگین
 چون روز هجران ۱۰- تب: ماه ۱۱- اس: یاره ۱۲- الکل: اس: غدر
 ۱۳- گد: من آتش آرم و تو آب آری ۱۴- الکل: اس: بامن گر ۱۵- کل: بلا
 بخرید و خود را در بلا کرد ۱۶- الکل: فسانه کرد ۱۷- الکل: بترکس بر کسان به
 ۱۸- الکل: تو (کل: تا) نگوید کس، اس: بگوید ۱۹- اس: بلا

اس ۲۰۹ پ

اس ۱۶۴ پ
مع ۲۷۴

پ ۱۸۳ پ

کل ۲۸۱

ازان^۱ خوانند^۲ آرش را کمانگیر^۳ که ازساری به مرو انداخت يك^۴ تیر
 تو اندازی به جان من ز گوراب
 ترا زیبد نه آرش را سواری
 جفا پیشه^۵ کنی از راه چندین
 رخم کردی ز خون دیده^۶ جیحون
 عجبتر آنکه چندین جور بینم^۸
 مرا گویند مگری کز گرستن
 کسی گرید^۹ چنین کز مهر و خویش^{۱۰}
 حسودا تو مگر آگه نـداری^{۱۱}
 [بهار آید چو بارد ابر بسیار
 بهار آمد^{۱۴} کنم بر وی گل افشان
 به هجرش بر فشانم در و مرجان
 اگر روزی کند يك روز دادار
 اگر جانی فروشندم به صد جان

۴۰

۴۵

۵۰

نامه ششم^{۱۷}اندر نواختن و خواندن دوست^{۱۸}نگارینا ز پیش من برفتی چه گفتی یا^{۱۹} چه فرمایی نگفتی^{۲۰}اس ۲۱۰ ر
می ۳۶۷

۱- پ الکل اس: اگر ۲- دولتشاه: گویند ۳- پاس گ: جهانگیر ۴-
 دولتشاه: او ۵- الکل اس: سفته ۶- تب: دل چو ۷- تب: پر خون،
 پ الکل: در بیت مصراعها قلب است ۸- الکل اس تب: عجب آنک از (اس تب: آن کز)
 تو چندین رنج (اس: جور، تب: این بیداد) بینم ۹- اس: گوید، الکل: باشد
 ۱۰- اس: مهر جویش ۱۱- اس: نیکوندانی ۱۲- گ: که باران امید بار را
 بوجود آورد ۱۳- پ: بیت حذف شده است ۱۴- الکل اس: آید ۱۵-
 کل: باز ۱۶- کل: بر ۱۷- گ: نامه هفتم از ویس بر امین ۱۸- الکل: در
 بیوفائی دوست و خواندن و نواختن، اس: اندر دوست رفته را باز خواندن ۱۹- الکل
 اس: چه گوئی یا ۲۰- کل: شگفتی

دلم بردی و خود^۱ باره براندی
 نکرودی هیچ رحمت بر غریبان
 کنون دانم که خود یادم نیاری
 نبخشایی و^۴ از یزدان نترسی^۵
 نگوئی حال آن بیچاره چو نیست
 چنین باید^۶ وفا و مهربانی
 به تو^۸ نالم بگسو یا از تو نالم
 پدید آمد مرا دردی ز^{۱۰} هجران
 به گیتی عاشقی بی غم^{۱۲} نباشد
 همی سخت آیدت^{۱۴} کز تو بنالم
 ترا چون دل^{۱۵} دهد یارا نگوئی
 نه بس بود آنکه از پیشم برفتی
 مرا این آگهی^{۱۷} بشنید بایست
 منم این کز تو^{۱۹} دیدستم چنین کار
 منم پیش تو چونین خوار گشته^{۲۱}
 نه تو آنی که بر من فتنه بودی

۵
۱۵
۱۵

مرا در شهر بیگانه بماندی
 چو بیماران بمانده^۲ بی طبیبان
 که هم بد مهر و هم بد^۳ زینهار
 ز حال خستگان خسود^۶ نپرسی
 که بی من در میان موج خونست
 که من بی تو بمیرم تو ندانی
 که من بی تو به زاری بر^۹ چه حالم
 که نبود غیر مردن هیچ درمان^{۱۱}
 خوشی و عاشقی با هم^{۱۳} نباشد
 بنالم تا شوی آگه ز حالم
 که چون دشمن جنای دوست جویی
 که رفتی نیز یارنو گرفتی^{۱۶}
 ز تو این بی وفایی دید بایست^{۱۸}
 توی بی من^{۲۰} نشسته با دگر یار
 توی از من چنین بیزار گشته
 به دیدارم همیشه تشنه بودی^{۲۲}

پ ۱۸۴
 ک ۱۶۵
 کل ۲۸۲
 مح ۲۷۵
 می ۳۶۸

۱-الذکل: ببردی آب من، اس: نبردی باک من
 ۲-الذاس: بماندم، کل: بماندی
 ۳-اس: که بدمهری و هم بی ۴-الذکل: نه ۵-الذکل: بترسی، اس: زیزدان
 هم نترسی ۶-پ الذکل: هرگز ۷-پ اس: باشد ۸-الذکل: بکه
 ۹-اس: ندانی در ۱۰-الذکل: از درد ۱۱-پ: این بیت و دو بیت آتی پس
 از هفت بیت، گد اس: این بیت و دو بیت آتی حذف شده است، الذکل: که عاشق هست با جان همچو بیجان
 ۱۲-پ: جان ۱۳-پ: جز از وصل هجر را درمان ۱۴-الذکل: آیدم ۱۵-الذکل
 اس: دل چون ۱۶-اس: که بی من در سفر یاری گرفتی ۱۷-اس: آنگهی
 ۱۸-الذکل: گرم گرم آمدی از پیش شایست ۱۹-الذکل: آن کز تو، اس: آنک از تو
 ۲۰-اس: توی یارم ۲۱-الذکل: منم بی تو چنین غمخوار گشته، اس: منم خود بی تو
 ۲۲-پ الذکل: چو برگ دی مهی (الذکل: همی) پژمرده بودی

[نه من آنم^۱ که خورشید تو بودم
 [نه تو آنی که بی من مرده بودی
 نه من آنم که جانست باز دادم
 نه تو آنی که جز یادم نکردی^۴
 نه من آنم^۶ که بودم جفت جانت
 چرا اکنون من آنم تو نه آنی
 چرا با من به دل بدساز^۸ گشتی
 مگر آسان بریدی راه دشوار^۹
 تو در دریای هجرم غرقه بسودی
 دلت با یار دیگر زان بیوست
 چه باشد گرتو یار نو گرفتی
 بسا کس کاو خورد سر که^{۱۲} بهخوان بر
 وصال من ترا^{۱۴} خوش بود چون می
 تو مخموری و از می سر بتابی^{۱۷}
 اگر تو^{۲۰} گشته‌ای از می^{۲۱} بدین سان
 چو جان باشد گزیده یار پیشین
 و گرنو کرده‌ای نو را نگه‌دار

اس ۲۱۰ ب

پ ۱۸۴ ب

ک ۱۶۵ ب

اس ۲۱۱ ر

۱- الذکل: همانم من ۲- پ: بیت حذف شده است، الذکل: پس از دو بیت ۳- پ
 الذکل: بیت حذف شده است، اس: پس از چهار بیت ۴- الذکل اس: نخوردی
 ۵- گد: این بیت و بیت آنی حذف شده است ۶- الذکل: همانم من ۷- الذکل:
 نبود، اس: نه خوش بود ۸- الذکل: اتیاز، اس: نه تو با من بدل هنباز ۹- الذکل
 اس: تیمار ۱۰- الذکل: قهر ۱۱- الذکل اس: نیاید (اس: نیامد) مر مرا زین (اس):
 این (بس) ۱۲- الذکل: سبزی ۱۳- اس: حلوا و ۱۴- پ الذکل: نومرا
 ۱۵- پ الذکل: فراقت ۱۶- الذکل اس: خمارش ۱۷- الذکل اس: نتابی ۱۸-
 کل: من ۱۹- الذکل اس: نیابی ۲۰- الذکل اس: چه ۲۱- کل اس: من
 ۲۲- اس: من ۱۳- اس: جان

۲۰

۲۵

۳۰

کل ۲۸۳	ازو پر مایه تر باشد کهن تر ^۱	بود مهر دل مردم چو گوهر	۳۵
می ۳۶۹	چه آن گوهر که بدر رنگست و چه سنگ ^۲	بگرداند گهر چون نو بود رنگ	
	چنان چون رنگ نو ^۵ در جوهر نو ^۶	بگردد مهر نو ^۳ با دلبر نو ^۴	
	نه هفت اندام باشد چون یکی سر	هزار اختر نباشد چون یکی خور	
مح ۲۷۶	هزاران یار ^۸ چون یار نخستین ^۹	هزار ^۷ آرام چون آرام پیشین	۴۰
	نه تو یابی چو من یار وفادار	نه من بتوانم از تو دل بریدن	
	نه تو بتوانی از من سرکشیدن	به مهر اندر تو ماهی منت ^{۱۰} خورشید	
پ ۱۸۵	تو با من باشی و من با تو جاوید	ترا باشد هم از من روشنایی	
	بسی گردی و پس هم با من آیی ^{۱۱}	بدان منگر ^{۱۲} که از من دور گشتی	
	چنین تابنده و پر نور گشتی	کنون ای سنگدل بر خیز و باز آی	۴۵
	مرا و ^{۱۳} خویشان را رنج مفزای ^{۱۴}	که من با تو چنان باشم ازین پی	
ک ۱۶۶	چو ^{۱۵} دانش با روان و شیر با می	فراقت قفل سخت آمد روان را	
	بجز وصل تو نگشاید مر آن را ^{۱۶}	مخور زین روزگار رفته تشویر	
	وفا و مهربانی را ^{۱۷} ز سر گیر	چه باشد گر شدی در مهر بد رای ^{۱۸}	
س ۲۱۱	نهال دوستی ببردی از جای	چو ببردی دگر باره فروکار	۵۰
	کسه پیوسته ^{۱۹} نکوتر آورد بار		

۱- الذکل: نکوتر ۲- الذکل اس: بی رنگست ۳- کل: تو ۴- کل: تو

۵- کل: تو ۶- کل: تو ۷- الکل: نه هر ۸- الذکل: نه هریار است

۹- الذکل: اضافه دارد:

هزاران یار همچون یار پیشین تو بر یار گزیده هیچ مگزین

۱۰- الذکل: من چو ۱۱- پ: در بیت مصراعها قلب است، ال: وانگه با من آیی، کل: وهم بازی

من آیی، اس: وهم نزد من آیی ۱۲- ال: باشد ۱۳- کل: مراد ۱۴- اس: منمای

۱۵- الکل: که ۱۶- الذکل اس: بجز دیدار تو نگشاید آنرا ۱۷- الذکل اس:

وفا و مهر پروردن ۱۸- کل: باز آی ۱۹- پ: این بارت، اس: پرسته

نامه هفتم^۱

۲۷۰م

اندرگریستن به جدایی و نالیدن به تنهایی^۲

الا ای ابرگرینده به نوروژ
اگر چون اشک من باشدت^۳ باران
همی بارم چنین و شرم دارم^۴
بدین غم درخورده^۵ چندین وزین بیش
گهی خوناب و گاهی خون بگریسم
هر آن روزی که زین هر دو بمانم
مرا چشم از^{۱۱} پی دیدنت^{۱۲} باید
بگریم تا کنم هامون چو دریا
عفاله زین دو چشم سیل بارم
نه چون صبرند عاصی گشته بر من
به چونین روز جوید هر کسی یار
اگر صبرست با من نیست هم پشت
مرا دل در بلا ماندست ناکام
که من صبرم یکی شاخ بهشتی

کل ۲۸۴

پ ۱۸۵ ب

مع ۲۷۷

س ۲۱۲

۱- گک: نامه هشتم از ویس و رامین ۲- انکل: در ذکر جدائی و گریستن، اس: گفتار
اندرگریستن بر جدائی و نالیدن ۳- انکل: بازند ۴- اس: زبک ۵- انکل:
کل: باران ۶- انکل: اس: شرمسارم ۷- انکل: خورم ۸- انکل: آردفرا،
اس: ولی غم مفلسی آردمرا ۹- پ: نمانم، انکل: بماند، اس: این هر دو نماند ۱۰-
انکل: بیارد ۱۱- اس: دیده ۱۲- پ: روی تو ۱۳- گک: اضافه دارد:
زبان باید سخن تو گوید و گوش سخن تو شنود و اگر این نباشد زندگی مرا بیهوده است
۱۴- پ: شود ۱۵- انکل: اس: مرا ۱۶- انکل: اس: بدخواه و دشمن
۱۷- گک: کل: مگر ۱۸- اس: و گریخت منست او خود

۱۶۶۶ هـ
۳۷۱ م

ازیرا من ز تو بگریختم زود
 مرا از صبر نالیدن^۱ محالست
 به چونین حال^۲ صبر از عاشق آهوست^۳
 بهل تا هم به بی صبری نشینم
 مرا در خور^۴ نباشد صبر و آرام
 ز من باشد نشان بی وفاپی
 تو دانی هر چه خواهی کن بدیشان
 دو صد جان پیش وی نانی نیرزد^۵
 چنین باید که باشد دوستداری^۶
 همی تا این^۷ فزاید آن^۸ فزاید
 که بود اندر کنارم چون تویاری^۹
 بد اندیش انسنگ و امید بسیار
 خوشی بر د به شمشیر زمانه
 دو چشمم زین^{۱۰} بریدن خون بیارید
 که خون آید ز اندام بریده
 دریغ هجر در جانم مقیمست
 فغان برداشتند از بس فغانم
 دل ما سوختی بر ما بیخشای
 نه چون تو مستمندی زار دیدیم^{۱۱}

۱۵
 دلا تو دوزخی پر آتش و دود
 دلا تا جان تو بر تو وبالست
 به هر دردی که باشد صبر نیکوست
 نخواهم روی صبرم را که بینم
 تو از من رفته ای یار دلارام
 اگر خرسند کردم در^{۱۲} جدایی
 من اندر کار تو کردم دل^{۱۳} و جان
 هر آن عاشق که کار مهر ورزد
 چنین باید که باشد مهر کاری^{۱۴}
 اگر درد من از جور تو آید^{۱۵}
 به نیکی یاد باد آن روزگاری^{۱۶}
 ۲۵
 قضا در خواب بود و^{۱۷} بخت بیدار
 جهان این کار دارد جاودانه
 ترا از چشم من ناگه بیرید
 ازیرا خون همی بارم ز دیده
 مرا بی روی تو ناله ندیمست
 ۳۰
 ز درد^{۱۸} من همه همسایگانم
 همی گویند ازین ناله بیاسای
 به گیتی عاشقان بسیار دیدیم^{۱۹}

۱- اک کل: ورزیدن ۲- اک کل اس: درد ۳- اک کل: پس از بیت آتی ۴-
 اک کل اس: مرا نیکو ۵- اک کل اس: بر ۶- گ: سر، اس: تن ۷- اک کل
 اس: جان و جهان پیشش چه ارزد ۸- اک کل: مهربانی ۹- اک کل: دوستگانی
 ۱۰- کل: زاید ۱۱- اک کل: آن ۱۲- اک کل: این ۱۳- اس: روزگارم
 ۱۴- اس: یارم ۱۵- اک کل اس: قضا خفته درو ۱۶- اک: دل من زان
 ۱۷- اک کل اس: بدر ۱۸- اک کل: دیدم ۱۹- اک کل: مستمند و زار دیدم،
 اک کل: اضافه دارد:
 نداند آنکه این گفتار گوید که تشنه تا تواند آب جوید

۱۸۶۶ ر

۲۸۵ کل

۲۱۲ اس

الکلیه ۱۶۷۷ ر
می ۲۷۲
مج ۲۷۸

مرا بگذاشت آن بت روی جانان
مرا تنها بماند اینجا^۲ به خواری
نه بس بود آنکه از پیشم سفر کرد
اگر نالم همی برداد نالم
دلم گوید مرا از بس^۵ که نالی
به تخت کامرانی بر نشسته
اگر زین آمد ای عاشق ترا درد
ندانی تو که^۸ یارت هست خورشید
گهی نزدیک باشد گه ز تو^۹ دور
نگارا من ز دلتنگی چنانم
به سان مادرم^{۱۱} گم کرده^{۱۲} فرزند
چو دیوانه به کوه و دشت^{۱۴} پویان
ندارم آگهی از درد و آزار^{۱۵}
عجب دارم که بر من چون پسندی
به چندین کز تو دیدم^{۱۸} رنج و آزار^{۱۹}
بترسم از قضای آسمانی
ز بس خواری که هجر آرد برویم
ترا بی من مبادا شادمانی

پ ۱۸۶۴

س ۲۱۳

کل ۲۸۶

چو آتش را به دشت اندر شبانان^۱
چو خان راه مرد رهگذاری^۲
که رفت^۴ اندر سفر یار دگر کرد
که اینست از جفای دوست حالم
به ناله زیر نالان را همالی
چو نخچیرم به چنگک شیر^۶ خسته^۷
که یارت در سفر یار دگر کرد
همه کس را به خورشیدست امید
ترا و دیگران را زو رسد نور
که خود با تو چه می گویم^{۱۰} ندانم
ز غم بردل دو صد کوه^{۱۳} دماوند
ز هر سو در جهان فرزند جویان
اگر ناگه مرا بردل خلد خار^{۱۶}
چنین زاری و چونین^{۱۷} مستمندی
دلم ندهد که نالم پیش دادار
نیارم کرد بر تو دل گرانی
ز دلتنگی همین مسایه بگویم
مرا بی تو مبادا زندگانی

۱- کل: چو باد و آتشی اندر بیابان ۲- الکلیه: ایدر، کل: بماندی در ۳- ساک
کل: چو خان ره گذر مرد گذاری، اس: چو خان خویشتن مرد گذاری ۴- اک کل اس:
شد ۵- اس: که چون از بس ۶- الکلیه: یوز ۷- گه: این بیت ونود و
هفت بیت آتی حذف شده است ۸- الکلیه: ندانستی که ۹- ساک کل اس: با تو گه
۱۰- اس: چگویم چون ۱۱- اک کل: مادر ۱۲- اس: بسامادر که گم کرد دست
۱۳- اس: گونه ۱۴- الکلیه: بدشت و کوه ۱۵- اس: آوار ۱۶- ساک
کل اس: ویا (اس: وگر) ناگه مرا بردل گزد (اس: زند) مار ۱۷- الکلیه: چندین
۱۸- الکلیه: بینم ۱۹- اس: تیمار

۳۵

۴۰

۴۵

۵۰

نامه هشتم^۱

اندر خبر دوست پرسیدن^۲

{ الك ۱۶۷ پ
می ۲۷۳ }

دلی دارم به داغ دوست بریان
تنی دارم بسان موی باریک
چوروزم پاك چون شب تیره گونست^۵
به گیتسی چشم^۶ آنکه روز بیند
همی تا تو شدستی^۸ کاروانی
به راحت بر^{۱۰} همیشه دیدبانم
به من بر نگذرد يك کاروانی
همی گویم که دید آن بی وفا را
که دید آن ماهروی لشکری را
که دید آن دلربای^{۱۳} دلستان را
خبر دارید کان دلبند چونست
خبر دارید کاو در دل چه دارد
دگر با من خورد زنهار یا نه
ز نيك و بد چه خواهد کرد با من

۵

۱۰

{ اس ۲۱۳ پ
مخ ۲۷۹ }

پ ۱۸۸۷ ر

کل ۲۸۷ ر

۱- گک : نامه هشتم حذف شده است ۲- الذکل: درضعیفی نمودن و خبر دوست پرسیدن
۳- کل: او ۴- الذکل: جهان بر چشم او چون کوی تاريك ، اس: جهان بر موی همچون
موی تاريك ۵- الذکل: چوروز پاك بر من تیره گون گشت، اس: روز پاك ۶- الذکل:
چون گشت ۷- کل: چشم ۸- الذکل: نگارا تا تو گشتی ۹- الذکل:
اضافه دارد:

براهت من همیشه چشم دارم گهی روز و گهی ساعت شمارم
۱۰- الذکل: من ۱۱- الذکل: که از حالت نیرسم زو ۱۲- اس: ز گیتی
۱۳- الذکل: ماهروی ۱۴- الذکل: بکام دوستان یا کام دشمن

۱۵	جفا جویست با ^۲ من یا وفادار کسی کاو سال و مه دارد مرا یاد به دل در دارد امید وصالم من از حالش همی پرسم شب و روز همان سنگین دل و نامهربانست	ز من خشنود باشد ^۱ یا دلازار ز من یاد آورد گوید که چون باد ز ^۳ کس پرسد که بی او ^۴ چیست حالم گر از حالم نپرسد آن دل افروز همانست او که من دیدم همانست	می ۲۷۴
۲۰	همان خونریزو خونخواره سوارست به جان من همه بیداد ^۵ خواهد شده ایمن ز بیداد زمانه چه آن کم مزدگان شاهی آرد ^۶ که چشمش دیده باشد روی یارم	همان گلبوی ^۵ و گلچهره نگارست اگر چند ^۶ او مرا ناشاد ^۷ خواهد من او را شاد خواهم جاودانه چه آن کز دلبرم آگاهی آرد ^۹ من آن کس را چو چشم خویش دارم	کتاب ۱۶۸ ر اس ۲۱۴ ر
۲۵	من از شادی بدو بخشم روان را ز بهر دوست او را دوست دارم مرا از ^{۱۱} جان شیرین خوشتر آید که شاد و تندرستست آن پری روی چو زان رخسار و لب ^{۱۳} بوی می و گل	چو گوید شادمان دیدم فلان را غم هجران به روی او گسارم هر آن بادی کز آن کشور بر آید بدانم من چو باشد باد خوش بوی مرا از زلفش آرد بوی سنبلی	پ ۱۸۷ ب
۳۰	نمایم باد را راز ^{۱۴} دل خویش تو بوی زلف آن بت روی داری که دارد در بسای جان رهی را ^{۱۵} ولیکن بر دلم بیداد کردی که بوی زلف او بردی ^{۱۷} دگر جای	بر آرم سرد بادی زین دل ریش الا ای خوش نسیم نوبهاری بگو چون دیدی آن سرو سهی را به بوی ^{۱۶} زلف او یم شاد کردی همی گوید دل مسکین من وای	مع ۲۸۰ می ۳۷۵

۱- اس: هست او ۲- الذکل: بر ۳- الذکل: نه ۴- الذکل: که چونی
 ۵- الذکل: گلروی، اس: گل مهر ۶- الذکل: چه ۷- اس: ناچار ۸- اس:
 نادار ۹- اس: آرنند ۱۰- اس: آرنند ۱۱- الذکل اس: چون ۱۲-
 الذکل اس: درخور ۱۳- الذکل اس: چو از رخسار او ۱۴- الذکل: حال، اس:
 ریش ۱۵- الذکل اس: پس ازدویت ۱۶- الذکل: زبوی ۱۷- الذکل: دیدی

<p>۳۵</p> <p>خبر دارد^۱ که چونم در جدایی تم^۲ زین آه سرد و چشم گریان چومن هست آن نگاره^۵ مهرپرور چو نامم بشنود شادی فزاید ببر بادا پیام من بدان ماه بگو ای رفته مهر من ز یادت چنین باشد وفا و مهربانی جوانمردی همی ورزی به گیهان هزاران دل بدیدم از جفا ریش جفا باشد به عشق اندر بتر زین نه پرسی از کسی نام و نشانم نه بر گیری ز من درد جدایی ندانم تا^{۱۰} ترا دل بر چه سانست چنان گوشم به در چشمم به راهست اگر مرغی بپرد ای دلارای دل من زان رخ طاووس پیکر</p>	<p>جدا از خورد و خواب و آشنایی^۱ بمانده در میان باد^۴ و باران ویا دل بر گرفت از مهر یکسر ویا از بی وفایی خشمش آید که ببردش قضا از من به ناگاه میان مهربانان شرم بادت که من بی تو بمیرم تو بمانی^۶ جوانمردان چنین دارند پیمان ندیدم هیچ دل همچون^۷ دل خویش که پاداشن^۸ دهی^۹ مهر مرا کین نه بخشایی برین خسته روانم نه حال خویش در نامه نمایی مرا باری به کام دشمنانست که گویی خانه ام زندان و چاهست دل مسکین من بر پرد از جای کبوتروار شد همچون کبوتر^{۱۱}</p>
<p>۴۵</p>	<p>ب ۱۶۸</p>
<p>۴۵</p>	<p>ب ۱۸۸</p>
<p>۵۵</p>	

نامه نهم

در شرح زاری نمودن^{۱۲}

نگارا سرو قدا ماهرویا بهشتی پیکرا زنجیر مویا

- ۱- الذکل: داری ۲- الذکل: بریده از خور و خواب آشنایی، اس: برید از خواب و آرام آشنایی
 ۳- الذکل: منم ۴- الذکل: برف ۵- اس: نکارین ۶- الذکل: ندانی، اس:
 بعجز اندر برای مهر جانی، این بیت در نامه ششم تکرار آمده است ۷- الذکل: اس:
 ندیدم در جهان دل چون ۸- پ: اس: پاداشش، الذکل: پاداشی ۹- ذک: کل: بود
 ۱۰- الذکل: اس: مر ۱۱- اس: کبود و پرورش شد چون کبوتر ۱۲- ذک: کل: در
 صفت نامه نوشتن در بی رحمی معشوق، اس: گفتار اندر صفت نامه نوشتن بدوست

اس ۲۱۵ }
می ۳۷۶ }

ج۲۸۱	ز بی رحمی مرا تا کی نمایی به جان تو که این نامه بخوانی مداد و خون دل در هم سرشتم	دریغ دوری و درد جدایی یکایک حالهای من بدانی پس آنکه این جفا نامه نوشتم
کل ۲۸۹	جفا نامه نهادم نام نامه چو یاد آمد مرا آن بی وفایی ز هفت اندام من آتش برافروخت	که بر وی خون همی بارید خامه ^۱ که از تو دیده ام ^۲ روز جدایی قلمها را در انگشتم همی سوخت
ک۱۶۹	چو بی تدبیر و بی چاره بماندم بدین چاره رهانیدم قلم را بین این حرفهای پژمریده	ز دیده بر قلم باران فشاندم نبشتم قصه جان دژم را همه نقطه بریشان خون دیده ^۲
پ۱۸۸	خط نامه چو بخت من سیاهست جهان حلقه شده بر من چو میمش مرا چون لام نامه قد دوتاست	همان ^۴ نونش چو پشت من دوتا هست امید من شکسته همچو جیمش ترا همچون الفها قامت راست
س۲۱۵	من و تو هر دو خواهیم ^۵ مست و خرم جفایت ^۶ گشت پیشه ای جفا جوی همی گویم که از پیشت ^۹ گذر نیست	بسان لام الف پیچیده بر ^۶ هم چو کاف نامه بن بسته یکی کوی ^۸ ترا ^{۱۰} زین کوی بن بسته خبر نیست
می ۳۷۷	سر نامه به نام کردگارست در مهر تو بر من او گشادست به کار خویش یاور ^{۱۱} کردم او را	خداوندی که بر ما کامگارست وفا در جان من هم او نهادست و با نامه شفیع آوردم او را
	اگر دانی شفیع و یاورم ^{۱۲} را	بیخشای این دل بی داورم ^{۱۳} را

۱- الکل: بارد زخامه ، اک کل اس: اضافه دارد :

ز بس کز دیده خون دل گریستم هر آن حرفی که بنوشتم بشستم

۲- الکل: که من دیدم ز تو ، اس: که می بینم ز تو ۳- اک کل: چکیده ۴-

الکل: همه ۵- کل: خوابم ۶- الکل: در ۷- اس: فراق ۸- اک

کل: بیت حذف شده است ۹- اک کل اس: همی کردم که ازیشم ۱۰- اک

کل: مرا ۱۱- اک کل اس: داور ۱۲- الکل اس: داورم ۱۳- الکل

اس: یاورم

نه دارم من شفیع از ایزدم بیش
 تو از من پیش ازین زنهار جستی
 اگر من سر در آوردم به دامت^۲
 تو نیز اکنون مکن محکم کمانی
 چو این نامه بخوانی زان بیندیش
 کنون از چنگ گریگ من برستی^۴
 چو این نامه بخوانی زان به یاد آر
 کنون از خواب خوش بیدار گشتی
 بخوان این نامه بازنهار چندین
 من آن یارم چنان بر تو گرامی
 من آن یارم چنان بر^۸ تو نیازی
 کنون نامه همی باید نوشتن
 در آن جایی^{۱۰} که بودم شاه و مهتر
 مرا بیندوز من پند گیرید
 مرا بینید هر که^{۱۳} هوشیارید
 نگارا خود ترا این^{۱۵} سرزنش بس
 چگوید هر که این نامه بخواند
 مرا گوید عفا الله ای وفادار

نه خواهشگر فزون از نامه خویش
 ز باغ عارضم گلنار جستی
 پذیرفتم همه^۲ گونه پیامت
 به دل یاد آر مهر سالیانی
 که نازم گرگ بود و جان تو میش
 چو گرگ اندر کنار^۵ من نشستی
 که بخت خفته بود و عشق من مار^۶
 منت خفته شدم تو مار گشتی
 نگر تا دیده ای آزار چندین^۷
 که کردم با تو چندان شادکامی
 که کردم با تو چندان عشق بازی^۹
 بدین بیچارگی خرسند گشتن
 ز بخت بد شدستم خوار و کهنتر
 دگر در مهر خواهش^{۱۱} مه پذیرید^{۱۲}
 دگر مهر کسان در دل مکارید^{۱۴}
 که باشد در جهان نام تو ناکس
 وزین نامه نهان ما^{۱۶} بدانند
 که چندین جست مهر بی وفا یار

۲۵

۳۰

۳۵

پ ۱۸۹ ر

{
 ک ۲۹۰
 ج ۲۸۲
 پ ۱۶۹
 کل ۲۹۰
 ج ۲۸۲
 پ ۱۶۹

اس ۲۱۶ ر

می ۳۷۸

- ۱- الکل اس : چو باغم را (اس : از باغم) همی
 ۲- الکل اس : بکامت ۳- اک
 کل : ز هر ۴- الکل اس : بجستی ۵- الکل : کمین ، اس : گذار ۶- اک
 کل اس : بیدار ۷- اک کل : پیش از هفت بیت ۸- اس : بزى ۹- الکل :
 دلنوازی ۱۰- الکل اس : شهری ۱۱- پ : مهر و خواهش ۱۲- الکل :
 بیت حذف شده است ۱۳- الکل : کو
 مرا بینید و دل در کس مبنید
 مرا بینید و بس هشیار باشید
 ۱۴- الکل اس : اضافه دارد :
 بیاری هیچکس رامپسندید (الکل : نپسندید)
 ز مهر ناکسان یزار باشید
 ۱۵- الکل : زین ۱۶- کل اس : من

۴۰	که خود در تو ^۱ نبود از مردمی بوی مرا با تو سخن مانده فراوان هنوز این نیست یکی ^۲ از هزاران وزین گفتار کامم بر نیاید ^۳ روم ^۴ لابه کنم در پیش دادار که نه حاجب بود او را نه دربان وزو جویم نه از تو آشنایی ^۵ گشاینده جز اویم ^۶ کس نباید ^۷ که او از هر چه در گیتی مرا به	ترا گوید جزا الله ای جفا جوی رسید این نامه دلبر به پایان بنالیدم بسی از روزگاران عتابم با تو هرگز سر نیاید ^۲ همی تا با تو گویم یافه ^۵ گفتار شوم فریاد خوانم بر در آن ازو خواهم نه از توروشنایی ^۶ دری کاو بست بر من او گشاید ببرم دل زهر چیزی وزو نه	پ ۱۸۹ س ۲۱۶ ک ۱۷۵
----	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-------------------------

نامه دهم^{۱۱}اندر دعا کردن و دیدار دوست خواستن^{۱۲}

کل ۲۹۱
می ۳۲۹
مع ۲۸۳

۵	تنی چون موی و رخساری ^{۱۴} ز راندود ^{۱۵} بمالم پیش او بر خاک رخسار فغان من ببندد ^{۱۷} راه کیوان چنان نالم که نالد کبگ ^{۱۸} کهسار چنان لرزم که لرزد سرو و شمشاد ^{۱۹} بیاغارم زمین تا پشت ماهی کجا ره گم کند بر آسمان ماه ^{۲۱}	دلی پر آتش و جانی پر از دود ^{۱۳} برم هر شب سحرگه پیش دادار ^{۱۶} خروش من ببرد پشت ایوان چنان گریم که گریسد ابر آزار چنان جوشم که جوشد بحر از باد ^{۱۸} به اشک از شب ^{۲۰} فرو شویم سیاهی چنان از حسرت دل بر کشم آه
---	-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

۱- الکل اس: وی	۲- کل: نیستم يك	۳- کل: سرتابند	۴- کل: بر نیابد
۵- الکل اس: یاوه	۶- الکل اس: شوم	۷- اس: آشنایی	۸- اس:
روشنایی	۹- کل: اوهم	۱۰- الکل اس: نشاید	۱۱- گد: نامه نهم از ویس
برامین	۱۲- الکل: دردعا کردن و درود گفتن	۱۳- تا: درد	۱۴- پ:
رخسار	۱۵- تا: پر از درد	۱۶- تا: دلدار	۱۷- اس: ببرد
الکل اس: تا: که دریا جوشد از باد	۱۹- تا: سرو آزاد	گد: پس از بیت آتی	۲۰-
پ: دل	۲۱- تا: که خود بر آسمان ره گم کند ماه		

- ۲۵ هم اکنون^۱ جان من بستان بدو ده نگارا چند نالم چند گویم
ب ۱۹۰ پ
نگویم بیش ازین در نامه گفتار
نباشد گفته بر گوینده تاوان
بگفتم هر چه دیدم از جفایت
اگر^۴ کردار تو با کوه گویم^۵
ببخشاید مرا سنگ و دلت نه
مرا چون سنگ بودی^۶ این دل مست
- ۳۵ که در در میان پوشیده پولات
که دارد سی گهر در وی نهفته^{۱۱}
که دارد مرا از خواب مفلس
که دارد ماه بخت من^{۱۲} گرفته^{۱۳}
که دارد خانه صبرم کشفته^{۱۴}
که دارد شاخ بختم^{۱۵} خشک و بی بر
که دارد در^{۱۶} مرا همواره گریان
که دارد چشم آکنده به ژاله
درود از من بدان دو خوشه عنبر^{۱۸}
- ۳۸۱ می
درود از من بدان شمشاد آزاد
درود از من بدان یاقوت سفته
درود از من بدان عیار نرگس
درود از من بدان ماه دو هفته
درود از من بدان باغ شکفته
درود از من بدان شاخ صنوبر
درود از من بدان گلبرگ خندان
درود از من بدان خود روی^{۱۷} لاله
درود از من بدان دو رسته گوهر
- ۱۱۷۱ ک
۲۶۸ س

۱- الکل : خدایا ۲- اک کل: چوما به کم بود ۳- اک کل اس: ازین جا در تو
دانی (اس: بدان) ۴- پ: مگر ۵- الکل اس: که بگویم ۶- اک کل
تا: بموید (تا: بگرید) سنگ با (تا: بر) من چون ۷- تا: بودست ۸- تا: غمت
۹- تا: بود ۱۰- پ: اضافه دارد عنوان: صفت درد ودوری و نامدهم، می: اضافه دارد
عنوان: صفت درود و تمام شدن ده نامه ۱۱- پ: در وی برسته، اک کل اس: زیرش
نهفته، تا: که باشد بس کوه زیرش نهفته، پ: پس از دو بیت آتی ۱۲- اس: ماه من
بخت ۱۳- پ: نهفته ۱۴- پ: پس از پنج بیت آتی ۱۵- پ اس:
کامم ۱۶- اس: که میدارد ۱۷- کل: فرخنده ۱۸- گک: این بیت و شانزده
بیت آتی حذف شده است

ب ۱۹۱	که دارد مر مرا در خواب ناخوش ^۱	درود از من بدان عیار سرکش	
	درود از من بدان مهتاب و پروین ^۳	درود از من بدان دیبای رنگین ^۲	
	که دارد مر مرا دل خسته مادام ^۴	درود از من بدان سرو گل اندام	۴۵
مع ۲۸۵	که زو مر مشك را بشکست بازار	درود از من بدان زلفین عطار	
	که دارد مر مرا بی خواب و بی خور	درود از من بدان چشم فسونگر	
	که دارد جانم از محنت بر آتش	درود از من بدان رخسار مهوش	
می ۳۸۲	که دارد مر مرا بیهوش و تفته	درود از من بدان ماه دو هفته	
	که دارد مر مرا از کام دل طاق	درود از من بدان مشهور آفاق	۵۰
	که دارد سال و ماهم در تگ و پوی	درود از من بدان گلروی خوشبوی	
	که دارد مر مرا مشهور شیراز	درود از من بدان زلف رسن باز	
	که آیم برد ز نخدان خوشابش	درود از من بدان ناز و عتابش	
	که دارد رویم از تیمار چون زر	درود از من بدان آیین و آن فر	
ک ۱۷۱ ب	که دارد پیشه با من کینه جویی	درود از من بدان گنج نکویی	۵۵
	که دارد حسن بر خورشید گیهان ^۵	درود از من بدان خورشید تابان	
	که از شرم رخسار ریزد ز گل برگ	درود از من بدان روی چو گلبرگ	
	که نهد همچو بوی او سمن بوی	درود از من بدان سرو سمن روی	
ب ۱۹۱ ب ک ۲۹۳	درود از من بدان بیدادگر ماه	درود از من بدان پیروزگر شاه	
	درود از من بدان رشك بهاران	درود از من بدان تاج سواران	۶۰
	درود از من بدان جفت جوانم ^۶	درود از من بدان جان جهانم ^۶	
	درود از من بدان یار جفا جوی ^۸	درود از من بدان ماه سمن بسوی	
	مرا بی او دودیده چون دو رودست	درود از من بدان کاورا درودست	

۱- الذکل اس: بیت حذف شده است ۲- ساس: ششتر ۳- الذکل: مهتاب سنگین، اس: مهتاب دلبر ۴- الذکل اس: این بیت و سیزده بیت آتی حذف شده است ۵- پ: تابان ۶- کل: یار جوانم، الذکل: سرو روانم ۷- کل: سرو روانم، الذکل: یار جوانم ۸- الذکل: سرو سخن گوی

۶۵	درد از من فزون از هر بهاری ^۱ فزون از قطره ^۲ دریا و باران فزون از جانور بر خشک و دریا فزون از اختران چرخ ^۳ گردان فزون از نر و ماده نسل آدم فزون از حرف دفترهای دیوان ^۴ فزون از وهم و کیش ^۵ و پیشه ما مرا از تو وفا و مهرسانی مرا از ماه رویت روشنایی دعا از من ز بخت نیک آمین ^۶	درد از من فزون از هر شماری فزون از ریگ کھسار و بیابان فزون از رستی بر کوه و صحرا فزون از روزگار هر دو دوران ^۲ فزون از گونه گونه تخم عالم فزون از پرمغ و موی حیوان فزون از فکرت و اندیشه ما ترا ^۳ از من درود جاودانی ترا از من درود ^۴ آشنایی هزاران بار چونین باد چونین	۳۸۳ می اس ۲۱۸ پ الک ۱۷۱ پ مج ۲۸۶
----	-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----------------------------------------------

تمام شدن ده نامه و فرستادن ویس آذین را به رامین^{۱۰}

۱۷۲۴۱

۵	به جای آورد هر چاری که بشناخت به نوك ^{۱۱} خامه مشکین کرد نامه بمسالیدش بدان دو زلف ^{۱۲} مشکین همی شد همچو بوی جامه ویس بدو گفت ای به من ^{۱۳} شایسته چون خویش ^{۱۴}	نویسنده چو از نامه برداخت چو مشکین کرد مشکین نوك خامه گرفت آن نامه را ویسه ز مشکین به يك فرسنگ بوی نامه ویس پس آنکه خواند آذین را برخویش	۱۹۲۳ ۲۹۴ کل
---	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------

۱- الذکل اس: تا: که داند یا (تا: و) شمارد هوشیاری ۲- تا: نامی (؟) ۳- الذکل اس: کل: دون و دوران، اس: دهر و دوران ۴- الذکل: اختران بر چرخ ۵- الذکل اس: گیهان ۶- کل: فهم ۷- تا: هزار ۸- الذکل اس: تا: ترا با (تا: از) بخت فرخ ۹- الذکل: به بخت نیک رامین ۱۰- می: فرستادن ویس آذین را برامین، گک: نامه دهم از ویس برامین، الذکل: فرستادن نامه ویس (کل: ویس نامه را) برامین بدست آذین، اس: فرستادن ویس آذین را برسولی نزد رامین ۱۱- الذکل اس: زنوک ۱۲- الذکل: سه جا کردش زبوی زلف، اس: شخی کردش زموی زلف ۱۳- الذکل: مرا ۱۴- گک: چون کیش

- اگر بودی تو تا امروز چاکر
به جاه اندر ترا انباز^۱ دارم^۲
ترا خواهم فرستادن به رامین
تو فرزندی مرا رامین خداوند
مکن در ره درنگ و زود بشتاب
که من زین پس به راهت چشم دارم
چنان کن کت نبیند دوست و دشمن
درودش ده ز من بیش از ستاره
من از تو بد کنش آن رنج دیدم
فراش کردی آن^۳ سوگند و زنهار
چه آن سوگند و چه باد گذاری
تو^۴ آن کردی بدین مسکین دل من
یکایک آنچه^۵ کردی پشت آیاد
تو پنداری که بامن کردی^۶ این^۷ بد
نشانه^۸ شد^۹ روانت سرزنش را
کجا این را به نکته^{۱۰} بر شمارند
چرا از دوستان دل بر گرفتی
مرا چون ازدها بر جان گزیدی
کجا یابی تو چون من دوستداری
- ازین پس باشی آزاده برادر
به مهر اندر ترا همراز دارم^{۱۱}
مرا در خورتر از جان و جهان بین
عزیز دل خداوندست و فرزند
چو باد دی مهی^{۱۲} و تیر پرتاب^{۱۳}
گهی روز و گهی ساعت شمارم
به رامین بر پیام و نامه من
بگو ای ناکس زنهار خواره
که درد مرگ را صد ره چشیدم
که خوردی بامن و کردی دوصد بار
چه آن زنهار و چه ابر بهاری
که هر گز نه کند دشمن به دشمن
به جایی کت نیاید کس به فریاد
به جان من که کردی با تن خود
که بگزید از^{۱۴} کنشها این کنش را
پس از ما بر نگارستان نگارند
چرا از دشمنان دلبر گرفتی
چو در^{۱۵} شهر کسان جانان گزیدی
چو شاهنشاه موبد شهریساری

۱- اس: هنباز ۲- الذکل: باشم ۳- الذکل: باشم ۴- الذکل اس: چو سنگ منجیق، گت: چو بوق ۵- گت: اضافه دارد: زود بنزد او برو نامهام باوده و پیغام مرا بوی برسان ۶- اس: از ۷- اس: پس ۸- الذکل اس: هر چه ۹- الذکل: که کردی بامن ۱۰- اس: از ۱۱- پ: نشاید ۱۲- اس: نشان کردی ۱۳- الذکل: چو بگزید از، اس: گزیدی آن ۱۴- الذکل: کجا این بد به نیکت، اس: کجا خود این بترکت ۱۵- الذکل اس: از

- ۲۵ چو مرو شایگان^۱ محکم^۲ پناهی
 زمن وز شه به هر کامی رسیدی
 ترا بود آن دگر گونه^۳ همه کام
 به گنج اندر همه چیزی ترا بسود
 چنان کز ساز و رخت^۴ بی شمارش
 ۳۰ کمرها جز گرانمایه نبستی^۵
 ز چین آورده نیکو تر ز ارژنگ
 چو مریخ از میان مهر تابان^۶
 چو ویسه آفتاب اندر کنارت
 دلاویز و دل افروز و دلارای
 به جای این زیان چندست سودت
 ۳۵ نبردی هیچ و بی مایه^۷ بماندی
 کنون دانگی همی جویی^۸ به صدرنج
 که از بسیار نیکی بر زیانی
 چنان کز زر بدل دارند ارزیز
 بدل دادت زمانه آهن و روی
 ۴۰ به جای در خوشاب آبگینه^۹
 به جای مشک نابت خاک کویت^{۱۰}
 چنین بد خویشتن را چون پسندی
 به خوشی چون خراسان جایگاهی
 فرامش کردی آن نیکی که دیدی
 ز شاهی بود موبد را یکی نام
 چو بر گنجش همه فرمان مرا بود
 تو بر خوردی ز گنج شاهوارش
 ستوران جز گزیده نه نشستی
 نپوشیدی مگر^{۱۱} دیبای صدرنگ
 نخوردی می جز از یاقوت رخشان
 ز بت رویان ستاره^{۱۲} پیشکارت
 چنین حال^{۱۳} و چنین مال^{۱۴} و چنین جای
 ۱۷۳۵۱ بدل کردی مرا آخر^{۱۵} چه بودت
 نکردی سود و مایه برفشاندی^{۱۶}
 ۱۹۳۳۲ قضا برداشت از پیش تو صد گنج
 چه نادانی که این مایه ندانی
 بدل داری ز هر چیزی یکی چیز
 به جای سیم ناب و زر خود روی
 به جای ناز و مهتر رنج و کینه
 ۲۲۰۵۱ به جای آب رویت آب جویت
 ۲۸۸۳۵ عجب دارم اگر تو^{۱۷} هوشمندی

۱- الک کل: شاهجان ۲- اس: خرم ۳- الک کل: ترا بود از همه گیتی ۴- اس: رخت و ساز ۵- گک: اضافه دارد: یوز و باز و سگ شکاری و همه لشکریان فرمان تو بودند ۶- کل: بجز ۷- گک: بیت حذف شده است ۸- الک کل: ستاره ۹- اس: کار ۱۰- گک: یار ۱۱- الک کل اس: بله کردی بدل بر (اس: با) ما ۱۲- الک کل: سرمایه فشاندی ۱۳- اس: سرمایه ۱۴- اس: میدان که میجویی ۱۵- گک: این بیت و بیت آتی حذف شده است ۱۶- اس: بیت حذف شده است ۱۷- اس: که تو گر

می ۳۸۶	بدین سان دل درو بستن چه باید گلش نیکوتر از ماه دو هفته ^۱	گلی کاو با تو بسیاری نباید گلی به یا گلستانی شکفته	۴۵
کل ۲۹۶	همان گه باد پایی خنگ ^۲ بگریزد به رفتار و به پویه باد صرصر ^۳	چو آذین سر بسر پیغام بشنید به بالا و به پهنا کوه پیکر	
ک ۱۷۳ ب	به دشت اندر چو عفریت دونده ^۴ به دریا در شدی مثل ^۵ نهنگان	به کوه اندر چو سیلاب رونده ^۴ به بالا بر شدی همچون پلنگان	۵۰
پ ۱۹۳ ب	به چشم او چه دریا و چه جیحون ^۸ چنان بودی که مرد ^{۱۰} خفته برگاه ^{۱۱}	به پای او چه کهسار و چه هامون ^۲ به پشتش بر سوار آسوده در راه ^۹	
	چو پرنده به گردون ^{۱۲} بر گذشتی ^{۱۳} به دو هفته ز مرو آمد به گوراب	بیابان را چو نامه در نوشتی به راه اندر نه خوردش ^{۱۴} بود و نه خواب	

مویه کردن ویس بر جدایی رامین^{۱۵}

اس ۲۲۰ ب	به درد و داغ ^{۱۶} دل مویه بسی کرد اگر بادل بود بی دل بماند	چو ویس دلبر آذین را گسی کرد هر آن مردی ^{۱۷} که این مویه ^{۱۸} بخواند
	که بودی آفتاب اندر کنارم چگونه پیشم آید روشنایی	کجاشد آن خجسته روزگارم مرا کسز آفتاب آمد جدایی

۱- الکل: اضافه دارد:

- گلی به باگلستانی پر از گل
 ۲- الکل: تند ۳- اس: کوهسار ۴- الکل: دونده ۵- الکل: رونده
 ۶- الکل: اس: همچون ۷- پ: گردون ۸- پ: کل: هامون، اس: گردون،
 گک: بیت حذف شده است ۹- اس: بودی ۱۰- الکل: همچون ۱۱- اس:
 که گفتم خفته بودی ۱۲- الکل: اس: بریگش، کل: بر آتش ۱۳- اس: پیش ازدو
 بیت ۱۴- اس: رنجش ۱۵- گک: عنوان حذف شده است، الکل: رفتن آذین
 وزاری کردن ویس بر فراق رامین، اس: گفتار اندر مویه کردن ویس بر جدایی رامین
 ۱۶- اس: بلاغ و درد ۱۷- اس- مردم ۱۸- پ: نامه

- برانم زین دو چشم تیره دورود
اگر نه آفتاب از من جدا شد
منم بیمار و نالان در^۲ شب تار
نکردم بد به کس تا بد نبینم
ز بخت بد دلم را هر زمانی
بدر^۳د این دل از^۴ بس غم که در اوست
دلی بسته به چندین گونه بیداد
همیشه در دل من^۵ ابر دارد
بیند ابر و آنکه^۶ سرگشاید
ازیرا شد رخم هم رنگ دینار
بیامختست عشق^۷ من دبیری
به خون من نویسد^۸ گونه گونه
چهره ویست این که رنگش چون زریست
مرا عشق^۹ آتشی در دل بر افروخت
مرا بر دل همیشه رحمت آید
اگر بی دانشی کرد این دل ریش
بدا کارا^{۱۰} که بود این مهربانی
- ۵
۱۵
۱۵
۲۵
- ۲۸۷ می
۲۸۹ مع
{ ۱۹۴۴ ر
۲۹۷ کل
۱۷۴۲ ک
۲۲۱ اس
- که ماه و آفتابم کرد پدرود^۱
جهان بر چشم من تیره^۲ چرا شد
که در شب بیش باشد درد^۳ بیمار
چرا اکنون ز بد روزی چنینم
تو پنداری در آید کاروانی
بدر^۴د نار چون پرگرددش پوست^۵
نه تا بد خور درو و نه وزد باد^۶
ازیرا زین دو چشمم سیل بارد
چرا ابر دلم چندین پساید^۷
که گردد کشت زرد از ابر^۸ بسیار
بدین پژمرده رخسار^۹ زریری
حروف غم به خطهای نمونه
چه بختست این که عشق^{۱۰} اوراد بیرست
دلم با هر چه در دل بد^{۱۱} همه سوخت
ز بس کز عشق وی را محنت^{۱۲} آید
چنین شد لاجرم از کرده^{۱۳} خویش
ببرد از من^{۱۴} دل و جان و جوانی

۱- گد: پس ازدو بیت ۲- الذکل: چون شب ۳- الذکل اس: زین ۴- اس:
رنج ۵- الذکل: بدر ترسم از ۶- الذکل: پس از دو بیت، اس: بیت حذف شده است
۷- اس: بتفسد چون درو بیزد جهد باد ۸- الذکل: دلم در غم همیشه ۹- الذکل:
گه گه ۱۰- اس: بیت حذف شده است ۱۱- الذکل: آب ۱۲- الذکل:
عشق از، می: اشك(رك: ماما تاشویلی) ۱۳- پ: رخسارم ۱۴- الذکل اس:
بخون بر رخ نبشته (اس: نویسد) ۱۵- پ: چه اشکست این که اشك، می: چه عشقت
این که اشك ۱۶- اس: بخت ۱۷- الذکل: دروی بد ۱۸- الذکل: زحمت،
اس: بیت حذف شده است ۱۹- الذکل: روزا ۲۰- پ: ما

۲۵	<p>گر اورا^۱ خود من آوردم به گیهان چنین داغی کزو تا جاودانی کجایی ای نگار تیر بالا تو تیری من کمانم در جدایی بیچم چون به یاد آرم جفایت بلرزم چون بیندیشم ز هجران دلی دارم به دست^۲ زینهار دلت چون داد^۳ آزارش فزودن</p>	<p>جزای^۲ من بسست این داغ هجران^۳ بماند بر روان من نشانی مرا بین چون کمانی گشته دو تا چو رفتی نیز با زی من^۴ نیایی چو آن^۵ شمشادگون^۶ زلف دو تایت چو گنجشکی که تر گردد ز باران ندید از تو مگر زنهار خواری^۸ قرارش بردن و دردش^{۱۰} نمودن^{۱۱}</p>
۳۰	<p>نه بر تو همچو^{۱۲} مادر مهربان بود نه گیتی را به چشم تو همی دید نه دیدار تو بودش کام و امید نه بالای تو بودش سرو و شمشاد بنفشه بردو^{۱۸} زلفت کی گزیدی چرا با جان^{۲۰} من چندین ستیزی</p>	<p>نه مهرت را همیشه^{۱۳} دایگان^{۱۴} بود ز چشم بد همی بر تو بترسید^{۱۵} نه رخسار تو بودش ماه و خورشید نه زین^{۱۶} شمشاد بودی جان او^{۱۷} شاد طبرزد با لبانت کی مزیدی^{۱۹} چرا بیهوده خون من بریزی</p>
۳۵	<p>نه من آنم که بودم دلفروزت نه مهرت^{۲۱} بود همواره ندیمم نه روی من ز عشقت بود^{۲۲} زرین</p>	<p>رخم ماه شب و خورشید روزت نه بویت بود همواره نسیم نه اشک من زجورت بود^{۲۳} خونین</p>

می ۲۸۸

پ ۱۹۴

مج ۲۹۰

ک ۲۹۸

اس ۲۲۱

۱-الك: کل: این را ۲-الك: کل: سزای ۳-اس: این بیت و بیت آتی حذف شده است ۴-
الك: کل: بایشم، اس: با نزد ۵-الك: از آن، اس: چنان ۶-الك: قد ۷-
اس: بدست ۸-گ: این بیت و پنج بیت آتی در آخرنامه هشتم از ویس برامین است
۹-الك: خواهد ۱۰-الك: اس: رنجش ۱۱-پ: فزودن ۱۲-الك: کل:
نه او بر تو چو مادر مهربانست ۱۳-الك: کل: نه او مهر ترا چون دایگانست ۱۴-
پ: رایگان ۱۵-اس: بلرزد ۱۶-الك: اس: زان ۱۷-الك: کل: جان
اوبدی ۱۸-پ: بنفشه گرد ۱۹-الك: کل: اس: چشیدی، گ: این بیت و شش بیت
آتی حذف شده است ۲۰-اس: خون ۲۱-الك: کل: رویت ۲۲-الك: کل:
اس: گشت ۲۳-الك: کل: اس: گشت

۴۰	نه رود از هجر تو بر رخ گشادم نه جز تو نیست ^۲ در گیتی مرا کس مرا دیدی ز پیش مهربانی ^۴ نه آنم که تو دیدستی ^۵ نه آنم زدم بر رخ دو ^۷ دست خویش چندان دهم آتش همی زین چشم ^۹ بی خواب ^{۱۰} بنالم تا بنالد زیر بر مل ^{۱۱} دو چشم من ز سرخی مثل ^{۱۲} لاله‌ست درخت رنج من گشتست بی بر مرا دل دشمنست ای وای بر من چه نادانم که از دل چاره جویم دل من گر نبود دشمن من پر آتش شد دلم ^{۱۸} چون گشت سرکش بنال ای دل ^{۱۹} که ارزانی بدینی ^{۲۰} قضا ما را چنین کردست روزی بدین سان زندگانی چون بود خوش جهان دریا کنم از دیدگانم	می ۳۸۹ پ ۱۹۵ س ۲۲۲ ک ۱۷۵
۴۵	نه سنگ از مهر ^۱ تو بر دل نهادم درین ^۳ گیتی هوای من توی بس کنون گر بینیم گویی نه آنسی در آن گه تیر و اکنون چون کمانم ^۶ که نیلوفر شد آن ^۸ گلنار خندان که نیلوفر نباشد تازه بسی آب بیارم تا بیارد ابر برگل برو بر ^{۱۳} اشک من مانند ژاله‌ست ^{۱۴} تن امید من ماندست بی سر چرا چاره همی جویم ز دشمن که خود یکباره ^{۱۵} دل برد آب رویم ^{۱۶} چنین عاصی ^{۱۲} نبودی در تن من بلی باشد سزای سرکش آتش که هم در این جهان دوزخ بینی که من گریم ^{۲۱} همه ساله ^{۲۲} تو سوزی که من باشم در آب و تو در آتش ^{۲۳} پس آنکه کشتی اسدر وی برانم	۴۵ ۵۰ ۵۵

۱- الذکل اس: بهر ۲- الذکل: بجز تو نیست، پ: نه جز تو هست ۳- الذکل اس:
 نه زین ۴- الذکل: زپیش از مهربانی ۵- الذکل: نه آنم من که تو دیدی
 ۶- الذکل اس: که آنکه تیر بود اکنون کمانم ۷- اس: روی ۸- اس: این
 ۹- الذکل اس: آتش ازین دو چشم ۱۰- پ: پر خواب ۱۱- پ: زار بلبل (گک):
 چنگنه‌طرب) ۱۲- الذکل اس: همچو ۱۳- الذکل اس: بدو در ۱۴- گک:
 این بیت و بیت آتی حذف شده است ۱۵- الذکل اس: بیچاره ۱۶- گک: این
 بیت و بیت آتی حذف شده است ۱۷- الذکل: عاشق ۱۸- الذکل: بر آن آتش دلم
 ۱۹- گک: جان ۲۰- اس: چنینی، می: که هم ارزانی چنینی ۲۱- ک: نالم
 ۲۲- پ: همه سال ۲۳- کل: بیت حذف شده است

<p>۲۹۱ج</p> <p>۲۹۹کل</p> <p>۳۹۰می</p> <p>۱۹۵پ</p> <p>۲۲۲س</p>	<p>به باد سرد^۱ خود کشتی برانم نباشد کشتیم را موج^۲ دشمن که خود چون^۳ ماهیم همواره در آب^۴ برو پیچیده خون آلوده جامه بدانند زاری من یا ندانند کند با من به پاسخ مهر جویی که چشم نامه‌ای دارند^۵ هر روز که من با دوست کردم ناز و گشی وگر خسیم بود در خواب دیدار وزان پایه^۶ بدین پایه رسیدم چرا روزی به بهروزی^۷ نبردم مگر چشمم چنین روزی ندیدی بسی خوشتر ز چونین زندگانی که با^۸ بی دل کنی خواری همیشه^۹ ازو بر بیدلانت سنگ باری^{۱۰} همی نارد به من بوی تن یار^{۱۱} مگر باد^{۱۲} تو با من هم به کینست^{۱۳} زمین را در گل و دیبا^{۱۴} گرفته</p>	<p>ز خونین جامه سازم بادبانم چو باد از من بود دریا^{۱۵} هم از من عدیل ماهیان باشم به دریاب فرستادم به نزد^{۱۶} دوست نامه بخواند نامه من یا نخواند ببخشاید مرا از مهر گویی نباشد عاشقان را زین بتر روز بشد روز وصال و روز خوشی کنون با او به نامه گشت گفتار بماندم تا چنین روزی بدیدم چرا زهر گزاینده نخوردم اگر مرگ من آنکه^{۱۷} در رسیدی روان را مرگ روز^{۱۸} کامرانی جهانسا خود ترا اینست پیشه [همان^{۱۹} ابری که باری درد و زاری^{۲۰} همان^{۲۱} بادی که آرد بوی گلزار چه بد کردم که او با من چنینست بهار^{۲۲} خاک را بینم شکفته</p>	<p>۵۵</p> <p>۶۰</p> <p>۶۵</p>
---------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-------------------------------

۱-کل: سرو ۲-اس: کشتی ۳-الذکل: باد ۴-کل: که همچون
 ۵-الذکل:س: پیش از دویت ۶-الذکل: به پیش ۷-الذکل: نامه میدارند
 ۸-اس: مایه ۹-کل:س: چرا در روز بهروزی ۱۰-اس: اگر مرگم همانکه
 ۱۱-الذکل: روزمرگ ۱۲-الذکل:س: بر ۱۳-گک: اضافه دارد: تو عاشقان
 را بفرق یکدیگر دچار ساخته و آرزویشان را برآورده نکرده آنان را نومید میسازی
 ۱۴-الذکل: توان ۱۵-اس: که دروی درد داری ۱۶-پ: بیت حذف
 شده است ۱۷-الذکل:هرآن ۱۸-پ:الذکل: همی آرد بمن بر بوی گلزار ۱۹-پ:
 پ: یاد ۲۰-اس: خود با من بکینست، گک: اضافه دارد: حتی ابری که برای او باران بهاری
 میبارد بر من اشک هم نمیریزد ۲۱-الذکل: بهاران ۲۲-الذکل: لاله

بهار من ز من مهجور مانده چو جان پاک از تن^۱ دور مانده^۲
 همانا خاک در گیتی ز من به که او را نو بهارست و مرا نه ۷۵

[سیر شدن رامین از گل و یاد کردن عهد و یس^۳]

۱۷۵هـ	چو رامین چند گه با گل بیبوست	شد از پیوند او هم سیر و ^۴ هم مست
می ۳۹۱	بهار خرمی شد پژمریده	چو بباد دوستی شد ^۵ آرمیده
	کمان مهربانی شد گسسته	چو تیر دوستداری شد شکسته
	طراز جامه شادی ^۶ بفرسود	چو آب چشمه ^۷ خوشی بیالود
{ کل ۳۰۰ مع ۲۹۲	چنان بد ^۸ رام را پیوند گوراب	که ^۹ خوش دارد سبو تا نوبود آب
	چو می بد مهر گل رامین چو میخوار ^{۱۰}	به شادی خورد ازو تا بود هشیار
	دل می خواره را باشد ^{۱۱} به می آز	بسی رطل و بسی ساغر خورد باز
۱۹۶۶ر	به فرجامش ز خوردن دل ^{۱۲} بگیرد	ز مستی ^{۱۳} آزش اندر تن ^{۱۴} بمیرد
۲۲۳س	نخواهد می و گر ^{۱۵} چه نوش باشد	کجا در نوش وی را هوش باشد
	دل رامینه لختی سیر گشته ^{۱۶}	همان دیدار ویسه دیر گشته
	به صحرا رفت روزی با سواران	جهان چون نقش چین و نوبهاران ^{۱۷}
	میان کشت لاله دید بالان ^{۱۸}	میان شاخ بلبل دید نالان ^{۱۹}

۱- الذکل: من ۲- اس: این بیتو بیت آتی حذف شده است ۳- پ: اس: پشیمان
 شدن رامین از خواستن گل، گک: یاد کردن رامین از ویس ۴- پ: هم سیر هم مست
 ۵- اس: گشت ۶- الذکل: دیا ۷- الذکل: اس: آب از چشمه ۸- اس: شد
 ۹- اس: چه ۱۰- الذکل: رامینه میخوار ۱۱- اک: دل می خوارگان دارد، کل:
 می خوار تا دارد ۱۲- اس: دل از خوردن ۱۳- اس: بمستی ۱۴-
 الذکل: اس: دل ۱۵- الذکل: اس: اگر ۱۶- گک: رامین لختی از گل سیر گشته، الذکل:
 دل رامین چو از گل سیر گشته ۱۷- اک کل: چین بود از بهاران، اس: چین دید از
 بهاران ۱۸- الذکل: اس: نازان ۱۹- اک کل: سازان

	زمین هم‌رنگ دیبای ستبرق	بنفش و سبز و زرد و سرخ و ازرق ^۱
۱۵	ز یارانش یکی حور پری زاد دل رامین به یاد آورد آن ^۲ روز نشسته و یس بر تخت شهنشاه به رامین داد يك دسته بنفشه [کجا بینی بنفشه تازه هر بار پس آنکه کرد نفرین فراوان چنان دلخسته شد آزاده رامین جهان تیره نبود و ^۳ چشم او بود ز چشم ^۴ تیره خون چندان ببارید سرشک از چشم آن کس بیش بارد نبینی ابر تیره در بهاران چونو شد یاد و یسه بر دل رام تو گفتی آفتاب مهربانی چو آید ^۵ آفتاب از میخ ^۶ بیرون چو بنمود از دلش مهر و وفا چهر فرود آمد ز باره دل شکسته	بنفشه داشت يك دسته بدو داد که پیمان بست ^۲ با و یس دل افروز ز رویش مهر تابان وز برش ماه بیادم دار گفتم این را همیشه ^۳ ازین عهد و ازین سوگند یاد آر ^۴] بران کاو بشکنند سوگند و پیمان ^۵ که تیره شد جهانش بر جهان بین که بر چشم آمد از سوزان دلش دود ^۶ که آن سال از هوا باران ببارید که انده جسم ^۷ او را ریش ^۸ دارد که او را بیش باشد سیل باران ^۹ فزون شد تاب ^{۱۰} مهر اندر دل رام ^{۱۱} برون آمد ز میخ بد گمانی در آن ساعت بود گرمش افزون ز یاران دور شد رامین بد مهر قرار از جان و رنگ از رخ گسسته
۲۰		
۲۵		

۱۷۵ ک }
می ۳۹۲ ب

س ۲۲۳ ب

ب ۱۹۶ ب

کل ۳۰۱ کل

۱- الذکل اس: بنفش و زرد و سرخ (اس: سرخ و زرد) و سبز و ازرق ۲- الذکل: از آن
 ۳- الذکل: کرد ۴- الذکل: گفتا (کل: گفتار) این همیشه ۵- پ الذکل: بیت حذف
 شده است ، اس: بادار (؟) ، گک : اضافه دارد: اگر تو سوگند مرا نقض کنی و مرا فریب دهی
 چهره تو کی بود و سرافکنده شوی و عمرت کوتاه گردد و من هم بیاد تو گل بچینم و اگر سوگند تو
 را بشکنم خدا از من بیزار گردد و عمرم کوتاه شود ۶- الذکل: از دوست پیمان ۷-
 اک: نبود آن ، کل: تیره بروشن ۸- کل: بود ۹- الذکل: چشمش ۱۰-
 الذکل اس: چشم ۱۱- الذکل اس: تیره ۱۲- الذکل: سیل و باران، گک: پیش از
 سه بیت ۱۳- اک: یاد، کل: باز ۱۴- گک: اضافه دارد: با خود گفتم چه کردم با ترک
 و یس از خدا و دین و پیمان و جان و گردان شدم ۱۵- اس: آمد ۱۶- الذکل: ابر

- ۳۰ که جانش را همیشه داشت غمگین
 به سوز جان همی کردی عتابی^۱
 چو مجنون فارغ از بیگانه و خویش
 گهی از خان و مان و دوستان دور
 گهی بی دوست کردن^۲ زار واری^۳
- ۳۵ ترا بینم به سان مست بی می^۴
 که زشت از خوب و نیک از بد ندانی
 به پشت^۵ چه بهار و چه زمستان
 ز نادانی پسندی هر چه بینی
 هوارا چون خرد بایسته دانی
- ۴۰ ز نادانی به هر رنگی^{۱۱} بر آیی
 کمینگاه سپاه اندهانی
 در امیدواری را فرو بست
 مرا گفתי برستم هم^{۱۴} نرستی
 که بر^{۱۶} باد تو در دریا^{۱۷} نشستم
 دل از مهر و وفای ویس^{۱۹} بر گیر^{۲۰}
 کنم بر درد نا دیدن صبوری^{۲۱}
- زمانی بر زمانه کرد نفرین
 به دل مردم همی کردی خطابی
 بدو گفתי که ای حیران بی خویش
 گهی در شهر و جای خویش رنجور
 گهی با دوست کردن بردباری
 همی گفت ای دل رنجور تا کی
 همیشه تو به مرد^۵ مست مانی
 به چشم^۶ چه سراب^۷ و چه گلستان^۸
 چه بر خاک و چه بر دیا نشینی
 جفا را چون وفا شایسته خوانی
 ز سستی^{۱۰} بر یکی پیمان نپایی
 همیشه جای آسیب^{۱۲} جهانی^{۱۳}
 بلا در تو مجاور گشت و بنشست
 به گوراب آمدی پیمان شکستی
 نه تو مستی که^{۱۵} من نادان و مستم
 مرا گفתי که شو^{۱۸} یاری دگر گیر
 مترس از من که من هنگام دوری
- ۲۹۳ج
 می ۲۹۳
 اس ۲۲۴
 پ ۱۹۷
 ک ۱۷۶

۱-پ: این بیت و بیت آتی پس از دو بیت، الذکل اس: این بیت و بیت آتی حذف شده است
 ۲- الذکل: بودن ۳- کل: زارداری ۴- پ: پیش از یک بیت ۵- الذکل
 اس: بمست (اس: بمستی) ۶- پ اس: به پشت ۷- اس: خراب، کل: خزان
 ۸- گ: چه دریا و چه زمین ۹- پ اس: بچشم ۱۰- الذکل: مستی ۱۱-
 کل: تنگی ۱۲- پ: اندوه ۱۳- الذکل: زمانی ۱۴- الذکل: می
 ۱۵- پ: چو ۱۶- الذکل: با ۱۷- الذکل: کشتی ۱۸- الذکل: رو
 ۱۹- الذکل اس: دوست ۲۰- الذکل: پس از بیت آتی ۲۱- گ: اضافه دارد:
 ز نهار خوردم و نا امید گشتم، الذکل: اضافه دارد:
 دلا باجان من ز نهار خوردی مرا بر کام بد خواهان بکردی

	به امید تو از جانان بریدم کنونم ^۱ غرقه در دریا بماندی ^۲ نه تو گفתי مرا از ^۵ دوست برگرد نه تو گفתי که من باشم شکیا	۵۰
	پشیمانم چرا فرمانت بردم چرا بر دانش تو کار کردم گمان بردم که از غم رسته گشتی توی درمانده همچون مرغ نادان ^۹	۵۵
کل ۲۰۲	مهار خود به دست تو سپردم ترا و خویشتن را خوار کردم چو می بینم خود ^۸ اکنون بسته گشتی چنه ^{۱۰} دیده ندیده ^{۱۱} دام پنهان	مج ۲۹۴
	مرا با کام بد خواهان سپردی ^{۱۲} چرا گفتار تو در گوش کردم که خود نادان چنین باشد ^{۱۵} سزاوار که شمع دل به دست خود بکشتم	اس ۲۲۴ پ می ۲۹۴
	که شاخ شادمانی ^{۱۶} خود بریدم منم چون ماهی کش شست در کام ^{۱۷} امید دل ^{۱۸} به چاه اندر فگندم دل پر داغ وی را چون نمایم	پ ۱۹۷ ک ۱۷۶ پ
	اگر بفرسده ^{۱۹} مهری را کنم گرم ^{۲۰} به تیغ هجر ^{۲۲} شادی را بکشتم	

- ۱- پ الکل: کنون چون ۲- پ: بماندم ۳- پ: ترا ۴- پ: نشاندم
 ۵- الکل اس: کز ۶- گک: بیت حذف شده است ۷- الکل: پیدا ۸- الکل
 اس: چو بینم خود تو ۹- اس: در دام ۱۰- الکل: کنون ۱۱- اس:
 دیدم ندیدم ۱۲- الکل اس: تو کردی ۱۳- الکل: کسی ۱۴- پ:
 چرا من پند تو نبیوش کردم (گک: چرا غافل شدم) ۱۵- کل: باشم ۱۶- الکل
 اس: شاد کامی ۱۷- گک الکل: بیت حذف شده است ۱۸- اس: امیدم را
 ۱۹- الکل: کجا فرسوده ۲۰- گک: اضافه دارد: توانائی صبر نداشتم من دیگر صاحب دلی
 نیستم که از او آتقدر رنج دیده و اکنون نیز گرفتار این بلا هستم ۲۱- اس: مهرا
 ۲۲- گک: بدست خویش، الکل اس: تیغ عشق

- ۶۵ ندیدم خویشتن را شاد يك روز
گهی در غربت^۲ از بیگانگانم^۳
به بخت من مزایاد ایچ^۵ فرزند
نشسته بر رخانش گرد اندوه
نگهبان گشته بر داماد پیدا^۶
- ۷۰ چنین باشد به عشق آیین بیدل
رسید هر چه رامین گفت بشنید
بدو گفت ای چراغ نامداران
چه ماند از کامها کایزد ندادت
چرا کردار بیهوده^{۱۰} سگالی
نه تو رامینه ای تاج^{۱۲} سواران
اگر چه در زمانه پهلوانی
جوانی داری و اورنگ شاهی
مکن بر بخت چندین ناپسندی
چو از بالین خزرت سر گراید
جوابش داد رامین دلآزار
تو معذوری که درد من^{۱۶} ندانی
نباشد خوشی چون آشنایی
بنالد جامه چون از هم بدری
- ۷۵ برادرت آفتاب شهریاران
به نام نیک بیش از خسروانی^{۱۳}
ازین بهتر که تو داری چه خواهی^{۱۴}
که آرد ناپسندی مستمندی
ترا جز خاک بالینی^{۱۵} نشاید
که شناسد درست آزار بیسمار
چو من ناام مرا^{۱۷} بیهوده خوانسی
نه دردی تلخ چون درد جدایی
بگرید رز چو شاخ او^{۱۸} ببری
- ۸۰

اس ۲۲۵ ر

{ ۱۹۸۳ ر
کل ۳۰۳ }

می ۳۹۵

مح ۲۹۵

ک ۱۷۷ ر

۱- گد : اضافه دارد: زیون شدن رسم عاشقان است ولی چرا من بیش از دیگران دچار این زبونی شدم
۲- اکل: غیرت ۳- پ: غربت بیگانگانم ۴- پ: فرقت دیوانگانم
۵- پ: آنچه ۶- اکل: پیش ۷- اکل: اس: شیدا ۸- اکل: زبان
بگشاد از رامین پرسید ۹- اکل: آرد آنده را، اس: چرا دیوان نهاد آنده ۱۰- اکل: چرا بیهوده گفتاری ۱۱- پ: پس از دوبیت ۱۲- پ: شاه ۱۳- کل: مهترانی ۱۴- پ: که خواهی و چه داری ۱۵- اس: بالین خود ۱۶- اکل: دردم را ۱۷- اکل: چو من ناام چرا ۱۸- اکل: اس: شاخش را

- ۸۵ نه من آزار کم دارم ازیشان
ترا گوراب شهر و جای^۱ خویشست
همیشه در میان دوستانی
غریب ارچند^۳ باشد^۴ پادشایی
مرا گیتی^۶ برای^۷ خویش باید
اگر چه ناز و شادی سخت نیکوست
چنین^۹ کز بهر خود خواهم^{۱۰} همه نام
مرا رشکست بر تو^{۱۲} گاه گاهی
به هم^{۱۴} باشند با تو خویش و پیوند
تو با^{۱۵} ایشان و ایشان با تو^{۱۶} حرم
همه باشند پیرامت تازان
- ۹۰
۹۵
۱۰۰
- چو بینم فرقت یاران و خویشان
ترا هر کس درو فرزند^۲ و خویشست
نه چون من خوار در شهر کسانی
بنالد چون نبیند^۵ آشنایی
همه دارو برای^۸ ریش باید
گرامی تر ز صد شادی یکی دوست
ز بهر دوستان خواهم^{۱۱} همه کام
چو از دشتی در آیی^{۱۳} یا ز راهی
پس آنکه پشت آید جفت و فرزند
همه چون سلسله پیوسته در هم
به بخت گشته هر یک چون تونازان^{۱۷}
نه یار و نه دلارام و نه فرزند
میان خویش و پیوند و دلارام
میان آن همه شایسته یاران
مرا از دوست گوناگون جفا بود
گاهی بودم ز دو لاله به تیمار
که نرگس مست بود و لاله گش بود
فرو بردن به لب از خشم دندان
- اس ۲۲۵ پ
پ ۱۹۸
می ۳۹۶
کل ۲۰۴
اس ۲۲۶ پ
کل ۲۲۶
- ۱- اس: جای و شهر ۲- الذکل اس: دروهر کس ترا پیوندو ۳- الذکل: غریبی
گرچه ۴- اس: گردد ۵- الذکل: بگرید چون به بیند ۶- پ اس: اگر
گیتی ۷- الذکل: ز بهر ۸- الذکل: ز بهر ۹- الذکل اس: چنان ۱۰-
کل: خواند ۱۱- کل: خواهد ۱۲- الذکل: مرا رشک آید از تو ۱۳- الذکل:
چو از شهر اندر آیی ۱۴- الذکل: همی ۱۵- الذکل: تو از ۱۶- الذکل:
از تو ۱۷- اس: بیخت تو شده همچون تو نازان، گد الذکل: بیت حذف شده است
۱۸- کل: بوم ۱۹- اس: چند ۲۰- الذکل: نجسته ۲۱- الذکل: همانا آن همه تیمار
۲۲- الذکل: خندان

مع ۲۹۶

چه خوش بود آن به وصل اندر عتابش
 اگر در هفته روزی پرده کردی
 چه خوش بود آن^۴ شمار بوسه کردن
 چه خوش بود آنکه هر روزی دو صدبار
 چه خوش بود آن نماندن^۵ بر یکی سان
 پس آنکه گشتن از کرده^۶ پشیمان^۸
 گهی زلفش به دست خود شکستن
 مرا آن روز روز خرمی بود
 مرا گه گه ز گل تیمار بودی
 ز نرگس^{۱۴} خود چرا^{۱۵} آزار باشد
 گر از نرگس یکی بیداد^{۱۶} دیدم
 چو سنبل کرد بر^{۱۸} من راه گیری
 بجز عشقم نبود در جهان کار
 چرا نالد تنی^{۲۲} کاین کار دارد
 چنین بودم که گفتم^{۲۴} روزگاری
 ز روی دوست پیشم گل به خروار

ب ۱۹۹۹

می ۳۹۷

اس ۲۲۶ ب

چه خوش بود آن به ناز اندر حجابش^۱
 مرا مثل^۲ اسیران برده کردی^۳
 به هر عذری دو صد سوگند خوردن
 ازو فریاد خواندم پیش دادار
 گهی فریاد خوان گه آفرین خوان^۶
 دو صدبار آفرین خواندش^۹ بر جان^{۱۰}
 گهی از دست او زنار بستن
 گمان بردم که روز درمی^{۱۱} بود^{۱۲}
 چنان کز نرگسان^{۱۳} آزار بودی
 و یا از گل کرا تیمار باشد
 ز بیجاده هزاران داد^{۱۷} دیدم
 مرا برهاند نوش آلود^{۱۹} خیری
 بجز یارم^{۲۰} نبود بر روان بار^{۲۱}
 چرا پیچد دلی^{۲۳} کاین بار دارد
 ببرده^{۲۵} گوی کام^{۲۶} از هر سواری
 ز موی^{۲۷} دوست پیشم مشک انبار^{۲۸}

۱۰۵

۱۱۰

۱۱۵

۱- الذکل: جوابش ۲- کل الثاس: همچون ۳- پ: پس از پنج بیت ۴-
 پ: برداندر ۵- الذکل: اربمانندی، اس: بماندن ۶- اس: پس از بیت آتی ۷- اس: اس:
 گشتم از گفته ۸- الذ: من آنکه کردم گشتم پشیمان ۹- الذ: خواندم ۱۰- کل:
 پس آنکه آفرین خواندش بر جان دو صد ره گشتن از کرده پشیمان
 ۱۱- الذکل: که آن روز غمی، اس: که روز پر غمی ۱۲- گک: بیت حذف شده
 است ۱۳- الذکل اس: نرگسم، پ: کز ناکسان ۱۴- پ: ناکس ۱۵-
 الذکل اس: کرا، گک: بیت حذف شده است ۱۶- الذکل: آزار ۱۷- الذکل:
 خار ۱۸- کل: با ۱۹- الذکل: آلوده ۲۰- الذاس: نازم ۲۱- الذکل- این
 بیت و بیت آتی پیش از دوازده بیت ۲۲- الذکل اس: کسی ۲۳- گک: پشتی، کل:
 کسی ۲۴- الذکل اس: بودم ۲۵- الذکل: ربودم ۲۶- کل: ناز
 ۲۷- اس: بوی ۲۸- الذکل: دوست مشکم را بانبار، اس: تانار

گهی شادی گهی نخچیر کردن	گهی باده گهی بوسه شمردن ^۱	کل ۳۰۵
تم آنکه درستی بود و نازان ^۲	که من گفتم که بیمارست و نالان ^۳	ک ۱۷۸
گهی گفتن ^۴ که من در عشق زارم	گهی گفتن ^۵ که من در مهر ^۶ خوارم	
کنون زارم که آن زاری نماندست	کنون خوارم که آن خواری نماندست	

[گفتن رفیدا حال رامین با گل^۷]

چو از نخچیر باز آمد رفیدا	یکایک راز بر گل کرد پیدا	
که رامین کینه کشت و مهر بدرود	همان گوهر که در دل ^۸ داشت بنمود	ص ۲۹۷
اگر جاوید وی را آزمایشی	دلش جویی و نیکویی نمایی	
همان مارست هنگام گزیدن	همان گرگست هنگام دریدن	پ ۱۹۹
درخت تلخ هم تلخ آورد بر	اگر چه ما دهیمش آب شکر ^۹	ص ۳۹۸
اگر صدره بیلابی مس و روی	به پالودن ^{۱۰} نگردد زر خود روی	
و گر صد بار ^{۱۱} بر آتش نهی قیر	نگیرد قیر هرگز گونه شیر ^{۱۲}	
اگر رامین به کس شایسته بودی	وفا با ویسه بانسو ^{۱۳} نمودی	
چو رامین ویس و موبد رانشایست	ترا هم ^{۱۴} جفت او بودن نبایست	ص ۲۲۷
دل رامین همیشه زود سیرست	ز بد سازی و بد خویی چو شیرست ^{۱۵}	
چو او را با دگر کسها ندیدی ^{۱۶}	ز نادانی ^{۱۷} هوای او گزیدی	

۱- گت: بیت حذف شده است ۲- پ: دل من اندر آن دم بودشادان ۳- پ: پس از بیت آتی ۴- الذکل اس: گفتم ۵- الذکل اس: گفتم ۶- گت: هجر، کل: شهر ۷- پ اس: آگاهی یافتن (اس: آگاه شدن) گل از پشیمان شدن رامین ۸- الذکل اس: تن ۹- اس: درخت تلخ تلخ آورد ترا بر ۱۰- اس: ز پالودن ۱۱- الذکل: سال ۱۲- الذکل: پیش از سهیت ۱۳- الذکل اس: وفا خود ویس بانورا ۱۴- الذکل اس: خود ۱۵- الذکل: پس از بیت آتی ۱۶- الذکل: بدیدی، اس: دگر کس جفت دیدی ۱۷- الذکل: بنادانی

- چه مهر و راستی جستن ز رامین
چرا با^۱ بی وفا پیوند جستی
ولیکن چون قضا را بودنی بود
چو رامین نیز باز آمد ز نخچیر
گره بسته میان ابروان را
به بزم شاد خواری در چنان بود
گل گل بوی پیش او نشسته
به بالا راست چون سرو^۶ جوانه
به پیکر نغز^۸ چون ماه دو هفته
ز رخ برهر دلی بارنده آتش
چنان بد پیش رامین آن سمن بر
تنش بر جای مانده دل نه بر جای
دل او را چنان^{۱۱} آمد گمانی
به دل مویه کنان با یوبه^{۱۳} جفت^{۱۳}
چه خوشتر باشد از بزم جوانان
مرا این بزم و این ایوان حرم
چنان آید نگارم را گمانی
ندارد آگهی از روزگارم
همانا گوید اکنون آن نگارین
- ۱۵
چه اندر شوره کشتن^۱ تازه نسرين
چرا از زهر فعل^۲ قند جستی
ازین بيهوده گفتن با تو چه سود
چونخچیری بد اندر دل زده تیر
به خون دیدگان شسته رخان را
که گفتی مثل^۴ شخصی بی روان بود
به رخ بازار بت^۵ رویان شکسته
ز سرو آتش بر آهخته^۷ زبانسه
به مه بر لاله و سوسن شکفته
چنان کز نسوك غمزه تیر آرش
که باشد پیش مرده گنج گوهر^۹
همی گفتی ز مهرش هر زمان وای^{۱۰}
که هست آن حالش^{۱۲} از مردم نهانی
نهان از هر کسی^{۱۴} با دل همی گفت^{۱۵}
به هم حرم نشسته مهربانان
بدل ناخوشرست از جای ماتم
که من هستم کنون در شادمانی
که من چون مستمند و دل فگارم
که از مهرم بیاسودست رامین
- ۲۰
۲۵
۳۰
- ۱۷۸۸ک
۳۰۶کل
۲۰۰۵پ
۳۹۹می
۲۲۲۷س
۲۹۸مع

۱- الذکل اس: جستن ۲- الذکل: از ۳- پاس: بنگ طعم ۴- الذکل
اس: همچو ۵- الذکل: مه ۶- گد: تیر ۷- الذکل: آورده ۸-
اس: راست ۹- کل: گنج و گوهر، گد: مشک [وعنبر] ۱۰- الذکل: بر آوردی ز
جان مردم یکی وای، اس: برون آوردی از دل هر زمان وای ۱۱- الذکل: دلش را آن
چنان ۱۲- الذکل: این حال ۱۳- الذکل: بر یوبه جفت، اس: بدل رامین همی
مویید بر جفت ۱۴- کل: نهانی روز و شب ۱۵- الذکل: هر لحظه میگفت

ندانند^۱ حالت من در جدایی
همی گوید کنون آن دلبر من
به شادی با دگر دلدار بنشست
ندانند تا برفتم از بر او
قضا چه نوشت گویی^۶ بر سر من
چه خواهم دید زان سرو سمن بوی
نه چون او در جهان باشد ستمگر
ز بس خواری کشیدن چون زمینم
بفرسودم ز رنج و درد و تیمار^۹
روم^{۱۲} گوهر ز کان خویش جویم
مرا درد آمد از نا دیدن دوست
که دیدست ای^{۱۴} عجب دردی به گیهان
مرا شادی و غم هر دو از آنست
چرا با بخت خود چندین ستیزم

۳۵

۴۰

بریده ز آشنایان^۲ آشنایی
برفت آن بی وفایار^۳ از بر من
هوا را در دلش^۴ بازار بشکست^۵
همی پیچم چو مشکین چنبر او
چه خواهد کرد با من اختر من
چه خواهم دید^۷ زان ماه سخن گوی
نه چون من بر زمین^۸ باشد ستم بر
ز بس رنج آزمودن آهنینم
نه خر گشتم^{۱۰} که تا مردن کشم بار^{۱۱}
همان درمان جان خویش جویم
کنون درمان من هم دیدن اوست^{۱۳}
که چون او را بدیدی گشت^{۱۵} درمان
که دیدارش مرا خوشتر ز جانست^{۱۶}
چرا از کار خسود چندین گریزم

الك ۱۷۹ر

پ ۲۰۰۵

اس ۲۲۸
سل ۳۰۷

می ۴۰۰

۱- الكل اس: نیند ۲- پ: زاشیان ۳- الكل: که رام بیوفا رفت ۴- ك
کل: دلم ۵- گد: اضافه دارد: من چطور اورا بینم که مهرودین و آئین فراموش
کرده ام. گرچه خطای من مدتی نپائید ولی او چگونه اینرا باور خواهد کرد. چه جوابی بخدا
و او بدهم که دلی که متعلق بوی بود بدیگری سپردم. ای عاشقان مرا بکشید و خونم را بریزید
که خون خود را خورده ام چونکه بقلب دوست خویش خیانت نموده ام و بسبب پیمان شکنی
خود از همه عاشقان درهراسم. حالا پشیمان شده ام شما بر من رحم آورید چونکه معشوقم گمان
میرد که اورا از یاد برده ام. ۶- ك: قضا گوئی چه (ك: به) نوشت، اس: قضایم
چه نوشته ۷- الكل: برد ۸- الكل: درجهان ۹- الكل اس: بفرسودم
ز تاب (اس: ز بارو) رنج بسیار ۱۰- ك: بجز ماتم که ۱۱- گد: خاك
۱۲- الكل اس: شوم (کل: شود) ۱۳- ك: پس از بیت آتی ۱۴- ك:
دیدستم ۱۵- پ: دیدی ۱۶- الكل اس: که در دل خوشتر از جان و روانست
(کل اس: جهانست)

- ۴۵ بلا بیش آورد گر^۲ بیش کوشم^۳ چرا درد^۱ از طیب خویش پوشم
کنم رازش به گیتی آشکارا نجویم بیش از ین با دل مدارا
بدین حالمدارای نیست در خور مرا بگذشت آب فرقت^۴ از سر
مگر زنگ^۶ جفا از دل^۷ بشویم روم^۵ با دوست گویم هر چه گویم
نمانم زنده گر^۹ رویش نبینم ولیکن من ز بیماری^۸ چنینم
که گر^{۱۰} میرم به راه شهر دوست گیرم هم اکنون راه
همه گیتی شوند از حالمدارای آگاه نهندم گور باری بر سر راه
زمانی بر سرگورم^{۱۳} نشینند غریبانی که خاکم^{۱۲} را ببینند
به نیکی بر زبان نامم برانند بیخشانند چون حالمدارای بدانند
روانش را بیامرزاد یزدان غریبی بود کشته^{۱۴} شد ز هجران
که ایشان^{۱۶} یکدگر رایادگارند^{۱۷} غریبان را غریبان یاد آرند^{۱۵}
ازیرا یکدگر رایار باشند^{۱۸} همه جایی غریبان خوار باشند
که من کشته شوم در دست^{۱۹} دشمن ز مرگ آن گاه باشد ننگ بر من
مرا زان مرگ نامی سخت نیکوست و گر کشته شوم در^{۲۰} حسرت دوست
به جنگ اندر شدم بر هردوان چیر بکوشیدم بسی با پیل و با شیر
بسا دشمن که من بفگندم از پای ۴۵۱ می
کمر بندد قضا پیش سنانم زمین بوسد فلك پیش عنانم
بکرد اکنون فراق دوست با من ز خواری هر چه من کردم به دشمن
به دست مهر جانان^{۲۲} بسته^{۲۳} گشتم ۳۰۸ کل
۶۰

۱- الذکل : راز ۲- اس : چون ۳- الذاس : پوشم ۴- اک : رفته، کل :
ورفت ۵- الذکل اس : شوم ۶- الذکل : رنگ ۷- الذکل : خود ۸-
الذکل : تیمارش ۹- الذکل اس : تا ۱۰- اک کل : اگر ۱۱- الذکل اس :
اندر بمریم ۱۲- اس : گورم ۱۳- اک کل : خاکم ۱۴- کل : خسته
۱۵- کل : دوست دارند ۱۶- کل : ازیرا ۱۷- اس : شاد دارند ، اک : بیت حذف
شده است ۱۸- کل : بیت حذف شده است ۱۹- اک : بردست، کل : یادوست ۲۰-
اک کل : بر ۲۱- الذکل : بدست ۲۲- اک : مهر بانان ۲۳- الذکل اس : خسته

<p>اگر نه فرقتش بودی کمین گاه^۱ که نه لشکر برم با خود نه رهبر که گر لشکر^۲ برم با خود نشاید ز حال من خبر یابد شهنشاه زویسه هیچ کامم^۳ بر نیاید</p>	<p>نبودی مرگ را هرگز به من راه ندانم چون روم^۴ تنها ازیدر مرا تنها ازیدر رفت باید چومن^۵ لشکر برم با خود درین^۶ راه دگر باره مرا خواری^۷ نماید</p>	۶۵
<p>که کوه از برف همچون کان^۸ سیمست^۹ ز سرما دام و دد را رستخیزست^{۱۰} هوا کافور بارد بر سر سرو^{۱۱} ندانم چون روم^{۱۲} در راه تنها^{۱۳} که آن بت روی^{۱۴} بر من دل گرانست^{۱۵}</p>	<p>وگر^۸ تنها روم^۹ راهم به بیمست ز باران دشتهها را رود^{۱۰} خیزست کنون پر برف باشد کشور مرو بدین هنگام سخت^{۱۱} و برف و سرما بتر زین برف و راه سخت^{۱۲} آنست^{۱۳}</p>	۷۰
<p>نه بر بام آید و نه در گشاید نه بر^{۱۶} پوزش نیوشد^{۱۷} هیچ گفتار شود نومید جانم رنج بی بر^{۱۸} کمان و تیر^{۱۹} و شمشیر و کمندم دریغا دوستان بی شمارم</p>	<p>نه آمرزد مرا نه رخ نماید نه از خوبی نماید هیچ کردار بمانم^{۲۰} خسته دل چون حلقه بر در دریغا مردی و نام بلندم دریغا مرکبان راهوارم</p>	۷۵

اس ۲۲۹ ر

ب ۲۰۱ پ

} ال ۱۸۰ ر
ص ۳۰۰

می ۴۰۲

۱- الك: پیش از هفت بیت ۲- الك کل اس: شوم ۳- اس: یاران ۴- الك کل: اگر ۵- الکل: ازین ۶- الك: یاری ۷- الکل: کارم ۸- الك کل: اگر ۹- الك کل اس: شوم ۱۰- پ اس: کوه ۱۱- الکل: پیش از دو بیت ۱۲- الکل: دود ۱۳- کل: زوگریزست ۱۴- الکل اس: سرو ۱۵- الکل: سرد ۱۶- الکل اس: شوم ۱۷- کل: اضافه دارد:

همم سرما از ایسدر رفت باید وگرچه برف جانم در ریاید
 ۱۸- مع: سست، اس: سخت ۱۹- الکل: بتر زین راه سخت و برف آنست ۲۰- الکل: مه روی ۲۱- پ: بیت حذف شده است ۲۲- الکل: نه از ۲۳- الك: پذیرد، کل: نماید ۲۴- الك کل: بماندم ۲۵- الکل اس: شده جانم نژوند (اس: نمید) ورنج بی مر، گد: اضافه دارد: مرا سردی هوا و سردی مهر آن سنگدل هلاک میکند چونکه دلم از بهر اورنج کشیده است ۲۶- الکل: دریغا تیر

	[دریغا تخت و ایوان و سپاهم	
۸۵	مرا کاری به روی ^۲ آمد ز گیهان	
	نهیم نیست از ژوپین و خنجر ^۵	
	نهیم زان رخ چون آفتابست	
	هنر با دل ندانم چون نمایم	
	گهی ^۷ گویم دلا تا کی ستیزی	{ اس ۲۲۹ پ کل ۳۰۹
۸۵	همه کس راز دل ^۹ شادی و نازست	
	گهی باشم در آتش گساره در آب	
	نه باغم خوش بود نه کاخ و ایوان ^{۱۱}	
	نه با مردم ^{۱۳} به صحرا اسب تازم	
	نه در رزم سواران نام جویم	
۹۵	نه با آزادگان خرم نشینم	ر ۲۰۲ پ
	به جای راه ^{۱۴} دستان دل افروز	
	به کوهستان و خوزستان ^{۱۵} و کرمان ^{۱۶}	
	رونده یاد من بر هر زبانی	
	چو بنیوشی ز هردشتی ^{۱۹} و رودی	
۹۵	همم ^{۲۱} در شهر داننده ^{۲۲} جوانان	ک ۱۸۵ پ

- ۱- پ الکل: بیت حذف شده است ۲- کل: برون ۳- پ: یار ۴- اس: زخویشان ۵- کل: روئین خنجر ۶- اس: دل ۷- الکل اس: همی ۸- الکل: از رخ چهریزی ۹- الکل: تو ۱۰- الکل اس: گرم ۱۱- الکل: میدان ۱۲- اک کل: ایوان ۱۳- الکل: گردان، اس: مردان ۱۴- اک: بجای و رای، کل: راه و ۱۵- اس: بخوزستان و کوهستان ۱۶- الکل: گرگان ۱۷- الکل: اران، اس: بگرگان و طبرستان ۱۸- کل: دهستان ۱۹- الکل: همی بینی بهردشتی ۲۰- پ: همی گویم ۲۱- الکل اس: همش ۲۲- الکل: خواننده ۲۳- الکل اس: همش ۲۴- اک کل: داننده

می ۴۰۳	سرود من ^۳ همی گویند هموار هنوز اندر دلسم نامد نویدی ^۴ که صبر و خواب و هوشم نیز ^۵ دورست ز بس سستی همی مانم به بیمار نه انگشتی کمان خود کشیدن ز سستی بگسلد گویی ^۸ میانم مگر پشمن شد آن سنگینه ^{۱۰} مشتم بر آخر ^{۱۱} همچو من گشتست بی زور ^{۱۲} نه بازان را سوی کبگان پرانم نه با می خوارگان رامش فزایم گهی اسپ و ^{۱۵} گهی نازش ^{۱۶} طرازند گروهی شادمان بر دشت و راغند گروهی باغ پیرایند و بستان گروهی را بدل در آرز و رامش ^{۱۸} دلم گویی که چون بختم بختست چو آبم سال و مه در چاه مانده ^{۲۰} مرا هست این و آن هر دو نمد زین گهی با شیر خسیم در نیستان ^{۲۲}	زنان در خانه و ^۱ مردان ^۲ به بازار مراد موی سر آمد سفیدی نه دور از من خود آن ^۵ بن روی حورست ز بس زردی همی مانم به دینار نه پنجه ^۷ گام بتوانم دویدن هر آن روزی که من باره دوام مگر مومین شد آن روینه ^۹ پشتم ستور من که تگک بفرودی از گور نه یوزان راسوی غرمان ^{۱۳} دوام نه با کشتی گران ^{۱۴} زور آزمایم همالانم همه از بخت نازند گروهی با بتان خرم به باغند گروهی گلشن آرایند و ایوان [گروهی را بصر ^{۱۷} بر راه دانش مرا از جهان از دل برفتست ^{۱۹} چو پیگم روز و شب در راه مانده نیارم تن به بستر سر ^{۲۱} به بالین گهی با دیو گردم در بیابان	۱۰۰	۱۰۵	۱۱۰
--------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----	-----	-----

- ۱- پ: خانها ۲- الذکل: مردم ۳- الذکل: ما ۴- اذک: نومیدی، کل: اس:
 نمیدی ۵- اذکل: همان ۶- الذکل: هوشم هر سه، اس: هوش و خوابم هر دو
 ۷- گد: چهار ۸- کل: موی ۹- الذکل: سنگینه ۱۰- الذکل: روینه
 ۱۱- اس: باآخر ۱۲- الذکل: بر آخر بسته بینم بست و بی روز ۱۳- پ: گوران
 اس: میشان ۱۴- پ: گیران، اذکل: کشتی وران، اس: کشتی کتان ۱۵- اس:
 آسیب ۱۶- الذکل اس: سازش ۱۷- اس: بسر ۱۸- پ: بیت حذف شده
 است ۱۹- الذکل: مرانج جهان در دل گرفتست ۲۰- گد: دریت مصراعها قلب
 است ۲۱- پ: نیارم سر بیستر تن ۲۲- اذک: گهی با دیو خسیم در بیابان

اس ۲۳۰
 مع ۳۰۱

کل ۳۱۰

پ ۲۰۲

ک ۲۸۱

۱۱۵	بدان ^۲ گیتی نبینم ^۳ نیک نامی ز کام اینجهانی ^۴ وانجهانی به توبه جان بدخواهان بمالند ^۵ تو پنداری که خود فرزند مهرم ^۶ مرا در بوته ^۷ تیمار سوزی	بدین ^۱ گیتی ندیدم شادکامی مرا ببرد تیغ مهربانی همی تا دیگران نیکی سگالند من اندر چاه عشق و بند مهرم دلا تا کی ز مهر ^۷ آتش فروزی	س ۲۳۵ می ۴۰۴
۱۲۵	مرا کشتی به غم ^۸ و خود نمردی ^۹ به مهر از دو ^۹ جهان بی بهرگشتی که بس مستی و بیهوشی ^{۱۱} و نادان هم اواز دل هزیمت کرد دلنگ ^{۱۳} چو مرغ سربریده برتپیدی ^{۱۶}	دلا بی دانشی از حد ببرد دلا از ناخوشی چون زهر گشتی مبادا چون تو دل کس را به گیهان ^{۱۰} چو رامین کرد با دل ساعتی ^{۱۲} جنگ دلش هرگه ازو ^{۱۴} پندی شنیدی ^{۱۵}	۳۰۲ ۲۰۳ کل ۳۱۱
۱۲۵	کزو بگریخت همچون بددل از رزم بیاوردند رخس راهوارش تو گفתי رخس او را پر بر آمد گرفته راه و هنجار خراسان ^{۲۰}	چنان دلنگ شد رامین در ^{۱۷} آن بزم فرود آمد ز تخت شاهوارش ^{۱۸} به پشت رخس که پیکر در آمد ز دروازه بشد چون ره شناسان ^{۱۹}	۳۰۲ ۲۰۳ کل ۳۱۱

- ۱- الکل: درین ۲- الکل: دران ۳- الکل: نیابم ۴- پ: این جهان
 ۵- اس: بدخورا، گد: این بیت و بیت آتی حذف شده است ۶- کل:
 من اندر دام مهر و بند عشقم نه پنداری که من فرزند عشقم
 ۷- الکل: عشق ۸- پ: زغم تو خود بمردی، الکل: بغم و خود بمردی ۹-
 الکل: بمهراندر ۱۰- الکل: کس دل رانگهبان ۱۱- الکل: بس بیهوش
 ۱۲- الکل: یکرمان ۱۳- الکل: هزیمت شد دران جنگ ۱۴- الکل
 اس: کزو ۱۵- الکل: تندی بدیدی ۱۶- الکل: می طپیدی ۱۷-
 الکل: از ۱۸- الکل: کوه سارش، اس: میش سارش ۱۹- الکل: ز دروازه
 برون آمد شتابان ۲۰- الکل: این بیت پس از عنوان است

رسیدن آذین از ویس به رامین^۱

س ۲۳۱ ر	تو گویی کز ^۳ گلستانی برآید ^۴	خوشا بادا که از مشرق در ^۲ آید	
	بیارد بوی مشک و عود ^۵ و کافور ^۶	ز خرخیز ^۵ و سمندور و ز قیصور ^۶	
می ۴۰۵	به خاصه چون بود با ^{۱۰} بوی دلبر	چه خوش باشد ^۹ نسیم باد خاور	
ک ۱۸۱ پ	ز بوی مشک و عنبر خوشتر آید	نسیمی کز کنار ^{۱۱} دلبر آید	
	چنان چون بوی ویس آمد به رامین	نیامد ^{۱۲} از گلستان بوی نسرین	۵
	همانا بوی ویس دلستانست ^{۱۴}	همی گفت این نه بوی ^{۱۳} گلستانست	
	مرا از بوی ^{۱۵} دلبر آگهی داد	چه بادست این که او مید بهی داد	
	که آمد پیش ^{۱۶} بخت افروز ^{۱۷} آذین	درین اندیشه بود آزاده رامین	
	همانگه رخس گلگون را بدو تاخت	چو آذین را بدید از دور بشناخت	
	نه باره بد یکی پیل تخاره ^{۱۸}	پیام آور فرود آمد ز باره	۱۰
	زمین بوسه کنان در پیش رامین	شکفته روی و خندان رفت آذین	
	نه بوی مشک و عنبر بوی دلبر	دمان زو بوی مشک ^{۱۹} و بوی عنبر	
پ ۲۰۳ پ	چه درخور بود رامین پیش آذین	چه فرخ بود آذین پیش رامین	

۱- الذکل: باز آمدن رامین از گوراب بخراسان و مرو، اس: رسیدن آذین پیش رامین از ویس بانو، گد: دیدن رامین آذین را، گد: اضافه دارد: رامین هنگام حرکت چنان دلشاد بود که باد هم برای او نسیم شادی میآورد و میگفت ۲- الذکل اس: بر ۳- الذکل اس: از ۴- الذکل: گلستان اندر آید ۵- کل: خزوخیر ۶- می: فنصور ۷- پ: عود و مشک ۸- اس: مشک و بوی کافور ۹- اس: چه خوشتر از ۱۰- کل: بر ۱۱- پ: نگارین، اس: نگار ۱۲- کل: نیاید، اس: نیاید ۱۳- اس: این بوی ۱۴- پ: اضافه دارد:

نسیمی کان گذر بر یار دارد تو گویی طبله عطار دارد ۱۵- گد: روی، اس: حال ۱۶- الذکل اس: که پیش آمدش ۱۷- اس: بخت افزای ۱۸- الذکل: نه باره بلکه پیلی بدبچاره، اس: نه بار پرور مرغ تخاره ۱۹- الذکل: عود

	شده هر دو ^۱ به روی یکدگر شاد	چنانک اندر بهاران سرو ^۲ و شمشاد
۱۵	پس آنکه هر دو اسپان را بیستند	به دشت سبز بر مرزی نشستند
	پیام آور پیرسیدش فراوان ^۳	ز رفته حالهای ^۴ روزگاران
	از آن ^۵ پس دادوی را ^۶ نامه ویس	همان پیراهن ^۷ و واشامه ^۸ ویس
	چو رامین نامه ^۹ آن سیم بر دید	تو گفתי گوردشتی ^{۱۰} شیر نر دید
	ز لرزه سست شد دو دست و پایش	ربودش هوش یاد دلربایش ^{۱۱}
۲۰	چنان لرزه به دست او برافتاد ^{۱۲}	که آن نامه ^{۱۳} ز دست او درافتاد ^{۱۴}
	همی تا نامه دلبر همی خواند	ز دیده سیل بیجاده همی راند
	گهی بر رخ نهادی نامه ^{۱۵} ویس	گهی بر دل ^{۱۶} نهادی جامه ^{۱۷} ویس
	گهی بویید ^{۱۸} مشک آلود جامه ^{۱۹}	گهی بوسید خون آلود نامه ^{۲۰}
	یکی ابراز دو چشم او بر آمد	که بارانش عقیق و گوهر آمد
۲۵	وز آن ابر او فتادش برق بر دل	بسدیدش برق آتش سوز در دل ^{۲۱}
	گهی از دیده راندی گوهرین ^{۲۲} جوی	گهی از دل کشیدی آذرین هوی
	گهی چون دیوزد ^{۲۳} بیهوش گشتی	فغان کردی ^{۲۴} و پس خاموش گشتی
	گهی بیهود ^{۲۵} به روی ^{۲۶} اندر فتادی	ز بیهوشیش گریه برفتادی ^{۲۷}
	چو لختی هوش باز آمد به جانش	صدف شد در دندان ^{۲۸} را دهانش ^{۲۹}

پ ۲۳۱ اس

ص ۳۰۳

ک ۳۱۲
می ۴۰۶

ک ۱۸۲

پ ۲۰۴

- ۱- الذکل: یسک ۲- اس: لعل ۳- اس: هزاران ۴- اس: کارهای
 ۵- الذکل: وزان ۶- الذکل: داد آذین ۷- کل: پیرایه ۸- پ: اس: آشامه
 ۹- الذکل: جامه ۱۰- اس: خسته ۱۱- پ: ربودش یاد آن دگر (می: دلبر)
 زجایش ۱۲- الذکل: درافتاد ۱۳- الذکل: جامه ۱۴- الذکل: بیفتاد ۱۵-
 الذکل: جامه ۱۶- الذکل: سر ۱۷- الذکل: نامه ۱۸- پ: اس: بوسید
 ۱۹- اس: کل: نامه ۲۰- اس: کل: جامه، الذاس: در بیت مصراعها قلب است ۲۱-
 الذکل: در آمد آتش سوزنده در دل، اس: بیت حذف شده است ۲۲- اس: جوهرین
 ۲۳- اس: سرزده ۲۴- کل: اس: بسی (اس: فغان) خوانندی، الذکل: فغان بسی
 ۲۵- الذکل: بیهوش ۲۶- اس: گهی از بیهوشی روی ۲۷- گ: گریبان دریدی،
 اس: ز بیهوشی بروی و سرفتادی، گ: اضافه دارد: بوی واشامه و پیراهن ویس بمشامش
 رسید و در آرزوی دیدار ویس از هوش برفت ۲۸- پ: دنداننش ۲۹- الذکل:
 صدف شد در دهانش لولوانش، اس: صدف شد ز آتش دل دیدگاننش

<p>۳۵</p> <p>همی گفت آه ازین بخت نگونسار مرا ببرید از آن سرو جوانه مرا ببرید از آن خورشید^۲ تابان ز چشم من ببرد آن خوب دیدار ز دیدارش^۳ بدل دادست جامه قرار^۴ جان من زین جامه^۵ آمد پس آنکه پاسخی بنوشت زیبا</p>	<p>۳۰</p> <p>که تخم رنج کشت و شاخ^۱ تیمار که سروستان او کاخست و خانه که گردونش شبستانست و ایوان چو از گوشم ببرد آن نوش گفتار ز گفتارش بدل دادست نامه بهار بخت من زین نامه^۶ آمد بسی نیکوتر از منسوج دیبا^۷</p>
----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

می ۴۰۷
 ص ۳۰۴

پاسخ نامهٔ ویس از رامین^۸

<p>۵</p> <p>سر نامه به نام ویس بت روی بت پیلستکین^۹ و ماه^{۱۰} سیمین درخت پر گل و باغ بهاری ستون نقره^{۱۴} و پیرایه^{۱۵} تاج نیند^{۱۷} خوشگوار و داروی هوش گل خوشبوی و مروارید خوشاب خور ایوان^{۱۹} و مهتاب شبستان^{۲۰}</p>	<p>مه سوسن بر و مهر سمن بوی نگار قندهار و شمسه^{۱۱} چین بهار خرم^{۱۲} و ماه حصاری^{۱۳} سهی سرو بلورین^{۱۶} گنبد عاج بهشت خرمی و چشمهٔ نوش پرند شاهوار و گوهر ناب^{۱۸} ستارهٔ طارم و شاخ گلستان^{۲۱}</p>
---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

کل ۳۱۳

کلی ۱۸۲ ب

ب ۲۰۴

- ۱- الکل: بار ۲- گد: برق ۳- اس: زگفتارش ۴- کل: طراز ۵-
 اس: نامه ۶- اس: جامه ۷- پ الکل: منسوج ودیا، گد: بیت حذف شده
 است ۸- پ: جواب نامه نوشتن رامین به ویس به نیکویی، اس: جواب نامهٔ ویس از
 رامین ۹- پ: بتی سنگین دلی ۱۰- الکل: گور، اس: حور ۱۱- کل: فتنه
 ۱۲- الکل: خوبی ۱۳- پ: پس از بیت آنی ۱۴- گد: بلورین ۱۵-
 الکل: پیرایه و ۱۶- پ: بلند و ۱۷- پ: نیند ۱۸- الکل: پس از
 بیت آنی ۱۹- گد: ایران ۲۰- گد: خراسان ۲۱- الکل: گلزارستان،
 اس: باغ گلستان

<p>ترا اورنگ بادا جاودانی نیارم نوش گفتارت شنیدن کنی کاری که باشد کام دشمن گنه بر تو نهادن هم روا نیست بدان گاهی که از پیشم براندی مرا دادی به خودکامی دلیری گمانت^۲ آسمان بردم زمین بود</p>	<p>مرا بی تو مبادا زندگانی نیارم ماه رخسار تو دیدن^۱ گنهگارم همی ترسم که با من اگر چه این گناه از بن مرا نیست ستنبه دیو هجران را تو خواندی به مهر اندر نمودی زود سیری گمان من به مهر تو نه این بود</p>	<p>س ۲۳۲ ب</p>
<p>بنا کردم^۴ سرای جاودانی که بود از خرمی شادی^۵ فزایم خداوندی کنی تو^۸ هر چه خواهی^۹ ز تو فرمان و از من بردباری دلَم را به نوازی تو^{۱۱} بهشتم چگونه سرکشم از^{۱۲} چنبر تو تو گویی در دهان ازدهایم^{۱۳}</p>	<p>تو خود^۳ دانی که من در مهربانی تو ویران کردی آن خرم سرایم گناه تست و گویم^۶ بی گناهی^۷ نهادم دل بدان^{۱۰} سان کم تو داری نگارا گر چه از تو دور گشتم نوای من نشسته در بر تو به جان تو که تا از تو جدایم</p>	<p>می ۴۰۸</p>
<p>گوا دارم برو دوگونه زرد بیارم با گویان^{۱۵} آشنایان دو مرد آشنا را دو گوا بس^{۱۷} به خون آلوده بینی آشنایم بدانی راستی گفتار ایشان</p>	<p>دلی دارم ز هجران تو پر درد اگر پیش تو بگذارم گویان^{۱۴} دو چشم سیل بیارم آشنا بس^{۱۶} به زر^{۱۸} اندوده بینی دو گوایم چو بنمایم ترا دیدار ایشان</p>	<p>مع ۳۰۵ پ ۲۵۵ ر ۱۸۳ ر س ۲۳۳ کل ۳۱۴</p>

۱- اس: رخسارت بدیدن ۲- اس: گمانش ۳- الکل: نه تو ۴- الکل
اس: برافکنم ۵- الکل اس: رامش ۶- ال: تست اکنون ۷- کل: گناهی
گویم اکنون بی گناهی، اس: گناه از تست گویی بی گناهم ۸- الکل اس: بر ۹-
اس: خواهم ۱۰- الکل: نهادم سر بهر ۱۱- دلَم را بانوای تو ۱۲- پ: در
۱۳- اس: تو گویی در دم سرخ ازدهایم ۱۴- الکل: گواهان ۱۵- ال کل:
گواهان ۱۶- الکل اس: آشنایش ۱۷- الکل اس: بادو گوایش ۱۸- اس: نزر

ز من جز راستی هرگز نبینی
 جفا کردی جفا^۱ دیدی جفا را
 کنون کز خویشتن سوزش^۲ نمودی^۳
 ز سر^۴ گیرم وفا و مهربانی
 ۳۵ ترا دانم ندانم دیگران را^۵
 فرو شویم ز دل زنگ جفایت
 نکاهم مهر تو گر تو بکاهی
 چرا جویم ز روی تو جدایی
 چرا از مهر زلفینت بتابم^{۱۲}
 ۳۵ بهشت و حور خواهد دل ز یزدان^{۱۳}
 چه باشد گر برم در عشق تو رنج
 بیا تا این جهان را باد داریم^{۱۴}
 [تو با من باش همچون رنگ با زر
 تو با من باش همچون رنگ با مل^{۱۷}
 ۴۵ ترا بی من نباشد شادمانی
 مرا خنجر چو ابر زهر بارست
 چو باشد تیر تو با^{۲۱} خنجر من

۱- اس: جزا ۲- الکل اس: پوشش ۳- گک: نمودم
 ۴- الکل: گناه ۵- اس: سوزش ۶- گک: نمودم، الکل: فرودی ۷-
 اس: بس ۸- الکل اس: دوستانرا ۹- پ: خوانم نخوانم ۱۰- پ:
 بجویم ۱۱- پ: تن ۱۲- اس: زلفت سربتابم ۱۳- اس: داد یزدان
 ۱۴- پ: پس از بیت آتی ۱۵- پ: یاد آریم، الکل: یاد داریم ۱۶- پ: اس: بیت
 حذف شده است ۱۷- گک: بوی بامشک، الکل اس: بوی باگل ۱۸- گک: رنگ
 باگل، الکل اس: رنگ بامل ۱۹- پ: اس: زندگانی ۲۰- پ: زهر دارست،
 اس: جانگذارست ۲۱- کل: و ۲۲- اس: کجا دشمن بماند در بر من، گک: اضافه
 دارد: اگر مدت زیادی از تو دور بمانم دیگر بزندگی امید می ندارم

مرا در راستی عاجز نبینی
 وفا کن تا وفا بینی وفا را
 جفای^۴ رفته را پوشش^۵ نمودی^۶
 کنم در کار مهتر زندگانی
 ترا خواهم نخواهم^۹ این و آن را
 به دو دیده بخرم^{۱۰} خاک پایت
 ترا بخشم دل^{۱۱} و جان گر بخواهی
 چرا برم ز خورشید آشنایی
 ۴۰۹ می
 ز مشک تبتی خوشتر چه یابم
 مرا ماها تو هم اینی و هم آن^{۱۴}
 نشاید یافت بی رنج از جهان گنج
 ز روز رفته هرگز یاد ناریم
 که من با تو بوم چون نور با خور^{۱۶}
 که من با تو بوم چون بوی باگل^{۱۸}
 مرا بی تو نباشد کامرانی^{۱۹}
 ۲۳۳ اس
 ۲۰۵ پ
 ۱۸۳ ک
 ترا غمزه چو تیر دل گذارست^{۲۰}
 کجا زنده بماند هیچ دشمن^{۲۲}

۴۵	ترا از من به هر نیکی درودست ^۱ سخنها کردم اندر نامه ^۲ کوتاه ^۳ اگر صد بند دارم بگسلانم که تیر اندر هوا و سنگ در چاه ^۴ چو باد از پیش او برگشت آذین چو چوگان دار تازان ^۵ از پس گوی بریشان گشته رنج راه آسان ^۶ میان هر دوان ^۹ روزی میانه	همی تا در جهان دریا و رودست نبستم پاسخ تو بر سر راه کجا من در پس نامه دوانم چنان آیم شتابنده درین راه چو انجامیده شد گفتار رامین جهان افروز رامین از پس او گرفته هر دو هنجار خراسان چنان دو ^۷ تیر پران یر ^۸ نشانه	مج ۲۰۶ کل ۳۱۵
----	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------

آگاه شدن ویس از آمدن رامین^{۱۰}

۴۱۰ می

۵	همه رنج ^{۱۱} تن ^{۱۲} و درد ^{۱۳} روانست ^{۱۴} یکی شادی گه نامهست ^{۱۷} و پیغام دو شادی بسته با تیمار بی مر به خاصه کز برجانان بود ^{۱۸} دور به راه نامه و پیغام جانان	اگر چه عشق سر تا سر زیانست دوشادی هست ^{۱۵} اورا ^{۱۶} در دو هنگام دگر ^{۱۸} شادی دم ^{۱۹} دیدار دلبر نباشد ^{۲۰} همچو عاشق هیچ رنجور نشسته ^{۲۱} روز و شب چون دیدبانان	اس ۲۳۳ ر
---	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	----------

- ۱- الذکل: ترا از من به نیکی صد درودست، اس: ترا از بهر من نیکی و سودست ۲- الذکل: کرده ام در نامه ۳- اس: بیت حذف شده است ۴- اس: سخنها کردم اندر نامه کوتاه ۵- کل: چوگان وار، اس: یازان ۶- اس: ز رنج راه گشته هر دو اسان ۷- الذکل: چنان چون، اس: بسان ۸- الذکل اس: زی ۹- الذکل: دوشان ۱۰- الذکل: رسیدن نامه رامین بویس و خرم شدن، اس: اندر آگاه شدن ویس از آمدن رامین، گ: عنوان حذف شده است ۱۱- اس: درد ۱۲- اس: دل ۱۳- الذکل: اندوه، اس: رنج ۱۴- الذکل: جانست ۱۵- الذکل اس: بینی ۱۶- اس: از وی ۱۷- الذکل: شادی مکتوب است ۱۸- اس: یکی ۱۹- الذکل: بود، اس: گه ۲۰- الذکل اس: نه بینی ۲۱- اس: شود ۲۲- الذکل اس: نشیند

- سمن بر ویس بی دل بود چونین
چو کشت تشنه بر او مید باران
چو آذین را بدید از دور^۳ تازان
چنان خرم شد از دیدار آذین
یکایک یاد کرد آذین که چون دید^۴
بگفت آن غم که او را از هوا بود
همان کرد ای عجب ویس سمن بوی
چو زو بستد هزاران بوسه دادش
به شیرین بوسگانش کرد شیرین
پس آنکه نامه را بگشاد و برخواند
دو روز آن نامه را از دست نهاد
همی^۵ تا در رسید از راه^۶ رامین
پس آنکه روی مه پیکر بیاراست
نهاد از زر و گوهر تاج بر سر
خز و^۷ دیبای گوناگون بپوشید
رنخش گفתי نگار اندر نگارست
دو زلفش مایه صد شهر^۸ عطار
به روی^۹ آشوب دلهای جوانان
- نشسته روز و شب بر راه آذین^۱
و یا بیمار بر او مید درمان^۲
چو باغ^۴ از باد نیشان گشت نازان^۵
که گفתי یافت ملک مصر یا چین^۶
نهیب عشق رامین را فزون دید^۸
بر آن^۹ گفتار او نامه گوا بود^{۱۰}
که رامین کرده بد با نامه او
گهی بر چشم و گه بر دل^{۱۱} نهادش
به مشکین زلفکانش کرد مشکین^{۱۲}
تو گفתי کو زشادی جان بر افشانند^{۱۳}
گهی خواند و گهی بوسه همی داد^{۱۴}
ندیم و غمگسارش بود آذین
سر مشکین گلّه بر گل پیراست
چو خورشیدی که از مه دارد افسر
فروغ مهر بر گردون بپوشید^{۱۸}
تنش گفתי^{۱۹} بهار اندر بهارست
لبانش داروی صد شهر بیمار
به زلف^{۱۲} آسیب جان مهربانان^{۱۳}
- ب ۲۰۶
۲۰۶
۱۵
۱۵
۲۰
- می ۴۱
کل ۳۱۶
مع ۳۰۷
- ب ۲۰۶

۱- کل: رامین ۲- گک: بیت حذف شده است ۳- پ: راه ۴- ا: کل: شاخ
۵- ا: کل: اس: لرزان ۶- گک: که گفתי دید برابر روی رامین ۷- ا: کل: بود
۸- ا: کل: بود ۹- ا: کل: و بر ۱۰- اس: بیت حذف شده است ۱۱-
اس: سر ۱۲- گک: اس: بیت حذف شده است ۱۳- گک: ا: کل: اس: می: بیت حذف
شده است ۱۴- گک: اس: بیت حذف شده است ۱۵- ا: کل: چنین ۱۶- ا: کل
کل: اس: رسید آزاده رامین ۱۷- ا: کل: همان، کل: اس: چو او ۱۸- اس:
بجوشید، پس از بیت آتی ۱۹- اس: دو زلفش ۲۰- ا: کل: طبل ۲۱-
پ: بزلف ۲۲- پ: برخ ۲۳- اس: مهر جانستانان، پ: اضافه دارد: ←

اس ۲۲۴ پ

ك ۱۸۴ پ

پ ۲۰۷ پ

به سرین برشکسته^۱ زلف^۲ پرچین
نگاری بود کرده سخت زیبا
بهشتی بود گل بوی و وشسی رنگ
دو زلف از بوی و خم^۳ چون عنبر و جیم^۴
شکفته برکنار جسیم نسرین
چنین ماهی اسیر مهر گشته
نگاری بود گفتی نغز و دلکش
شتابش را تب اندر دل فتاده
رسیده^۵ کارد هجران به استخوانش^۶
به بام گوشك^۷ موبد بر بمانده
بسان دانه بر تابه بی آرام^۸

شکستستند گویی^۳ زنگ^۴ بر چین
ز مشك و شکر و گلبرگ و دیبا^۵
ز کام و راحت و گشتی و^۶ فرهنگ
دهانی همچو تنگ شکر و میم^۷
نهفته در میان میم پروین
تن سیمینش زرین چهر^۸ گشته
نهاده دست مهر او را بر آتش
نشاطش را خر اندر گل فتاده
فتاده لشکر غم بر^۹ روانش
بهر راهی یکی دیده نشانده^{۱۰}
بمانده چشم بر راه دلارام^{۱۱}

→ نه طعن آرد خرد کین را ببند
اگر دیدی رخ عطار من ویس
اگر چشم کشش فخری بدیدی
بماندی همچو من غمخوار و عاجز
بکام از چند در مهرش توانی
اگرچه نیست شعرت زین نمط دور
سمن بر را ز سر وصف دگرگوی

۱- الذکل اس: بنسرین برشکفته ۲- اس: مشك ۳- الذکل اس: گفتی (اس: بگفتی)
۴- اس: مشك ۵- اس: بیت حذف شده است ۶- الذکل: زکام و شادی و
تدبیر و، اس: شادی بر اورنگ ۷- الذکل اس عنبرین جیم ۸- الذکل: دهانی تنگ
همچون شکرین میم، اس: دهانش تنگ و خوش چون شکرین میم، گد: این بیت و بیت آتی
حذف شده است ۹- اس: تن سیمین اوزرچهر ۱۰- کل: بریده ۱۱-
اس: کاردی بر استخوانش ۱۲- اس: در ۱۳- الذکل: قصر ۱۴-
اس: زهرچشمی دو صد دریا برانده ۱۵- الذکل: فشانده ۱۶- الذکل: براه دلبرش
دیده بمانده، اس: بیت حذف شده است، الذکل: اضافه دارد:

بسان دانه (کل: ماهی) بر تابه بی رام بماند چشم بر راه دلارام،
گد: اضافه دارد: از تنهائی و فراق دوست دلتنگ و دیوانه گردیده لشکر غم بردلش نشست. در
بام گوشك موبد مسکن گزید

۲۵

۳۰

۴۱۲ می	به شب آرام و خواب او نیامد به زیرش همچو گلبن بود پر خار دلش بیهوش گشت و چشم بغنود یکی آه از دل نادان بر آورد	شب آمد ماهتاب او نیامد تو گفתי بستر دیبش هموار سحر گه ساعتی جانش بر آسود ^۱ بجست از خواب همچون دیو زدمرد	۳۵
۳۱۷ ک	ستبه دیسو بد خو چه ^۲ نمودت چو در آب روان در عکس ^۳ خورشید ^۴ چو مهر من ^۵ به گیتی ^۶ یا شنیدی که آمد جان من صد باره بر لب	گرفتش دایه و گفتش ^۷ چه بودت سمن بر ویس لرزان گشت چون بید به دایه گنت هرگز مهر دیدی ندیدستم شبی هرگز چو امشب	۴۰
اس ۲۲۵ } ص ۲۰۸	به مار و کژدم ^۸ آگندست یکسر شب بخت مرا رامین چو ماهست که ماه بخت من چهره نماید جهان پر مشک و عنبر کرده مویش ^۹ بدان یاقوت قند ^{۱۰} آلود گفתי	تو گویی ^{۱۱} زیر من منسوج بستر مرا بخت دژم چون شب سیاهست سیاهی از شبم آنگه زداید کنون در خواب دیدم ماه رویش چنان دیدم که دست من گرفتی	۴۵
۱۸۵ ک	که از بد خواه تو ^{۱۲} ترسان شدستم نگه دارد ترا همواره از من روان را چون نگه دارند از هم که من از داغ روی تو چنینم که بس خوش باشد اندر هم می و شیر	به خواب اندر پیرش آمدستم به بیداری نیایم زانکه دشمن ترا از من نگه دارند محکم مرا بنمای رویت تا بینم مترس ^{۱۳} اکنون و تنگ اندر برم گیر	۵۰
۴۱۳ می	لبم از بوسگانت شکرین کن ^{۱۴}	برم از زلفکانت عنبرین کن	

۱- الذکل: یاسود ۲- الذکل اس: گفنا ۳- اس: دیو چهره بد نمودت ۴-
الذکل: آب رونده عکس ۵- اس: بیت حذف شده است ۶- پ: چو من مهر ۷-
پ اس: کسی را ۸- الذکل: گفתי ۹- گک: بخار و ریگ ۱۰- اس: بویش
۱۱- الذکل اس: مشک ۱۲- اس: او ۱۳- کل: بترس ۱۴- پ اس:
اضافه دارد:

زره کردار زلفت سر بتابد زره برگیر تا مه زو (اس: زومه) بتابد

به سنگین دل وفا و مهر من جوی
 مکن تندی که از تو باشد^۱ آهو
 بهست از روی نیکو خوی نیکو^۲
 من اندر خواب روی دوست دیدم^۳
 سخنهای چنین از وی شنیدم^۴
 چرا بی صبر و بی چاره نباشم^۵
 چرا همواره غمخواره نباشم^۶
 بدین غم^۷ هرکسم معذور دارد
 مرا تا بخت از آن مه دور دارد

رسیدن رامین به مرو نزد ویس^۸

{ اس ۲۳۵ ب
 کل ۳۱۸ }

خوشا مروا نشست شهریاران
 خوشا مروا به تابستان و نیشان
 کسی کاو بود در مرو دلارای
 به خاصه چون بود در مرو یارش
 چنان^۹ چون بود رامین دلآزار
 هم از یاران و خویشان دورگشته
 نباشد جای چون جای^{۱۰} نخستین
 چو رامین آمد اندر کشور مرو
 زمینش چون بهشت و شاخ^{۱۱} چون حور
 خوشا مروا زمین شاد خواران
 خوشا مروا به پاییز و زمستان
 چگونه زیستن دانسد دگر جای
 چگونه خوش گذارد روزگارش^{۱۲}
 گسسته هم ز مرو و هم ز دلدار
 هم از یار کهن مهجور گشته^{۱۳}
 نه يك معشوق چون معشوق پیشین
 به چشمش هر گیاهی بود چون سرو
 گلش چون غالیه برگش^{۱۴} چو کافور

ص ۲۰۹

ب ۲۰۸۳

ک ۱۸۵ ب

۱- الذکل: که باشد از تو ۲- اس: بیت حذف شده است ۳- اس: دیده ۴- اس: شنیده ۵- اس: نمانم ۶- اس: چرا بیهوش و غمخواره نمانم ۷- اس: رو
 ۸- الذکل: رسیدن رامین بشهر مرو، اس: گفتار اندر آمدن رامین بدر دز، گن: اضافه دارد: چو رامین
 از دور شهر مرو دید بسیار دلشاد شد و شکر خدای بجا آورد و شهر را تحسین و تمجید نمود
 ۹- گن: اضافه دارد: خوشا مروا ای مهین شهری که برای دشمنان تصرف ناپذیر هستی و جایگاه
 ماه و خورشید و مامن دل شکسته من میباشی ۱۰- الذکل اس: نگر ۱۱- اس: بیت
 حذف شده است ۱۲- الذکل اس: نباشد یار چون یار ۱۳- الذکل: خلق
 ۱۴- گن: برفش، الذکل: نرگس

۱۰	در آن کشور چنان بد جان رامین تو گفתי در زمین مرو شهجان چو نزدیک دز ^۲ مرو آمد از راه فرود آمد همان گه مرد دیده یکایک دایه را زو آگهی داد دوان شد تا به پیش ویس بانو	۱۵	پلنگ خسروی آمد گرازان نسیم دولت آمد مژده خواهان درخت شادکامی بارور شد به بار آورد شاخ مهر نو ^۸ بر دمیده ^۹ گشت صبح از خاور بام
۲۰	امید فرخی آمد ز دولت نیینی شب شده چون روز روشن نیینی شاخ شادی بشکفیده نیینی خاک دیبا روی گشته الا ماها بر آور سرز بالین ^{۱۵}	۲۵	شبت تاریک بد هم رنگ مویت زدوده شد جهان از زنگ اندوه جهان خندان شده ^{۱۸} از روی رامین
می ۴۱۴	که در ماه بهاران شاخ نسرین در مینو برو بگشاد رضوان ^۱ به بام گوشک ^۳ بر دیده شد ^۴ آگاه به شادی رام را بر رخس دیده دل دایه شد از اندیشه آزاد بگفت آمد به دردت نوش ^۵ دارو هزبر شاهی ^۶ آمد سرفرازان که آمد نوبهار پادشاهان ^۷ همان بخت ستمگر دادگر شد	اس ۲۳۶ ر	پدید آورد کان وصل گوهر شکفته شد بهار کشور ^{۱۰} کام نوید خرمی آمد ز وصلت ^{۱۱} جهان خرم شده چون وقت ^{۱۲} گلشن نیینی شاخ انده پژمریده ^{۱۳} نیینی باد ^{۱۴} عنبر بوی گشته جهان بین برگشا و این جهان بین کنون رخشنده شد هم رنگ رویت ^{۱۶}
کل ۳۱۹		می ۲۰۸ پ	همی خندد زمین از کوه تا کوه ^{۱۷} هوا مشکین شده از بوی رامین
کل ۱۸۶ ر		می ۴۱۵	

۱- کل: یکسان ۲- پ: در ۳- اک: کل: قصر ۴- پ: شد: بردیده ۵-
اس: بدرد ریش ۶- اس: شادی ۷- اک: کل: اس: نیک خواهان ۸- اک: کل:
تو ۹- پ: دیده ۱۰- اک: کل: بهار از کشور ۱۱- گد: اس: بیت حذف شده
است ۱۲- اک: کل: شده مانند ۱۳- اس: این بیت و بیت آتی حذف شده است
۱۴- پ: باغ ۱۵- اک: کل: اس: الا بردار ماها (اس: ویسا) سرز بالین ۱۶- اک:
کل: شد چون ماه رویت، اس: روشن شده چون رنگ رویت ۱۷- اس: بیت حذف
شده است ۱۸- اس: شدست

	به فال نیک رامین آمد از راه	۳۱۰۳۵
۳۵	یسا تا روی آن دلبند بینی به درگاه ایستاده بار خواهان ترا دل خسته او را دل شکسته درت بر دلگشای ^۳ خویش بگشای سمن بر ویس گفتا شاه خفتست گر او زین خواب خوش بیدار گردد یکی چاره بکن کاو خفته ماند سبک دایه فسونی خواند بر شاه چو مستان خواب نوشین در ربودش پس آنکه ^۴ ویس همچون ماه روشن ز روزن روی رامین دید چون مهر ولیکن صبر کرد و دل فرو داشت سخن با رخس رامین گفت یکسر ترا من داشتم همتای فرزندی نه از زر ساختم استام و تنگت ^{۱۱} نه از سیم و رخامت کردم آخر چرا دل ز آخر من برگرفتی	
۳۵	همی پیوست خواهد مهر با ماه تو گویی ماه را فرزند بینی ز کین و خشم ^۱ تو ز نهار خواهان میان هر دو ان درهای بسته ^۲ امید جان فزای خویش بفزای بلا در زیر خواب او ^۴ نهفتست سراسر کار ما دشوار گردد ^۵ نهان ما و راز ما نداند تو گفتی شاه مرده گشت برگاه ^۶ چنان کز گیتی آگاهی نبودش ^۷ نشست آزرده بر سوراخ روزن شکفته شد به جانش در گل مهر بنمود آن تباهی کاندرو داشت بدو گفت ای سمند ^۹ کوه پیکر ^{۱۰} چرا بیریدی از من مهر و پیوند وز ابریشم فسار و پالهنگت همسه ساله ز کنجت داشتم پر برفتی آخر دیگر گرفتی	
۴۵		۲۳۶ اس { ۲۵۹ پ ۳۲۵ کل
۴۵		۱۸۶ کب ۴۱۶ می

۱- اس: زبیم خشم ۲- اس: بیت حذف شده است ۳- اذ کل: دلر بای ۴- اذ کل: بلاد در خواب او شادی ۵- اذ کل: جهان از بخت ما بیز ار گردد، گت: اضافه دارد: اگر بیدار رامین نائل نشوم زندگانیم بر باد خواهد رفت. من امیدی بز ندگی ندارم، اگر یکبار رامین را بینم هر چه بر سرم آید اهمیتی ندارد ۶- اذ کل: ناگاه ۷- اذ: اضافه دارد عنوان: پاسخ دادن رامین و ویس را، کل: نشستن ویس بر وزن و سخن گفتن بار رخس رامین ۸- اس: تو گفتی ۹- پ کل: بهار، اس: بهای ۱۰- اس: هفت کشور ۱۱- پ اس: زنگت

ترا نیکی نسازد چون بدیدم
 ترا آخر چنان سازد که دیدی
 کرا خرما^۴ نسازد خار سازد
 کرا منبر نسازد دار سازد^۵
 دریغ آن^۱ رنجها کز تو کشیدم^۲
 تو خود دانی چه سختیها^۳ کشیدی

پاسخ دادن رامین ویس را^۶

چو رامین دید بانورا دلازار
 هزاران گونه لابه کرد و پوزش^۸
 بدو گفت ای بهار مهربانان
 بهشت دلبران اورنگ^{۱۰} شاهان
 ستاره بامداد و ماه روشن
 گل صد گنبد و آزاده سوسن
 چرا چندین به خون من شتابی
 منم رامین ترا بسا جان برابر
 [منم رامین ترا شایسته کهنتر
 منم رامین که شاه بی دلانم
 توی ویسه که ماه نیکوانی
 ز لب بارنده زهر آلود گفتار
 ز جان پر نهیب از درد و سوزش^۹
 به چهره آفتاب دل ستانان
 طراز نیکوان سالار^{۱۱} ماهان^{۱۲}
 چراغ کشور^{۱۳} و خورشید برزن^{۱۴}
 خداوند من و کام دل من
 چرا رویت همی از من بتابی
 توی ویسه مرا از جان فزونتر^{۱۵}
 توئی ویسه مرا بایسته مهتر^{۱۶}]
 ز مهر تو به گیتی داستانم^{۱۷}
 به چشم و زلف شاه جادوانی

۱- کل: دریغا ۲- اس: بیت حذف شده است ۳- الکل اس: دانی که چه سختی
 ۴- پ اس: آخر ۵- اس: در بیت مصراعها قلب است، گک: بیت حذف شده است
 ۶- پ: جواب ۷- الکل: نشستن ویس یروزن و سخن گفتن بارخس رامین، اس: ویس بانو
 را، گک: عنوان حذف شده است ۸- اس: رامش ۹- اس: نهیب و درد کاهش ۱۰-
 الکل: سالار ۱۱- الکل: اورنگ ۱۲- الکل اس: در بیت مصراعها قلب است
 الکل: پس از بیت آتی، گک: بیت حذف شده است ۱۳- گک: لشکر ۱۴- اس:
 پس از بیت آتی ۱۵- پ: بایسته دلبر ۱۶- پ اس: بیت حذف شده است
 ۱۷- اس: بیت حذف شده است

مخ ۳۱۱

س ۲۳۷

پ ۲۰۹

۵

۱۰

	همان من که تو دیدی همانم	کل ۳۲۱
	همانم من که بودم تو نه آنی ^۲	
	مگر کردی به گفت ^۳ دشمنان گوش	ک ۱۸۷
	مگر سوگندها به دروغ کردی	
۱۵	مگر یکدل شدی با دشمن من	می ۴۱۷
	دریغ آن مهر و آن امیدواری	
	بکشتم عشق در باغ جوانی	
	همی ورزید باغم ^۴ با دل شاد	
	نه یک شب خفت و نه یک روز آسود ^۵	
	چو آمد نو بهار ^۶ وصل روشن	
	ز گل بود اندرو صد جای توده	
	چنار و بید او شد سایه گستر	
	شکفته شد دگرگونه درختان	س ۲۳۷ ب
	به بانگ آمد درو قمری و بلبل	
	وفا پیرانش آهیخت دیوار	پ ۲۱۰ ر
	به پای کوه نوشین ^۸ رود باری	
	ز رامش ^۹ بود کبگک کوهساری ^{۱۰}	ص ۳۱۲

۱- اس: بیت حذف شده است ۲- الذکل اس: توهمانی ۳- الذکل: بقول
 ۴- اس: کزین می ۵- الذکل اس: گشت ۶- پ اس: پس از بیت آتی، الذکل:
 مگر سوگندها کردی فراموش چو دریا هر زمانی میزنی جوش
 ۷- کل: ویا ۸- اس: بیت حذف شده است ۹- ذکل: جانم ۱۰- کل:
 آتش، اس: آبم ۱۱- اس: خفت وهم روزی بیاسود ۱۲- اس: روزگار
 ۱۳- الذکل: نسرین ۱۴- کل: که ۱۵- اس: چنان چون ورد و سرو و خیری تر
 ۱۶- الذکل اس: کار، گد: بخت ۱۷- اس: جو ۱۸- اس: روشن ۱۹-
 کل: برامش ۲۰- الذکل اس: کوهسارش ۲۱- الذکل اس: رشک ۲۲- ذکل
 کل اس: مرغزارش: گد: بیت حذف شده است

- کنون آمد زمستان جدایی
 ز بد بختی در^۳ آمد سال و ماهی ۳۵
 ز بی آبی در آمد روزگاری
 نه آن دیوار ماندست و نه آن باغ
 بد اندیشان درختانش بکنند
 رمیدند آن همه مرغانش اکنون
 دریغا آن همه سرو و گل و بید ۳۵
 نه از زر بود مهر ما ز گل بود
 دل از دل دور گشت و یار از یار
 به کام دل رسید از ما بد آموز
 کنون بدگوی ما از رنج ما رست
 نه پیغامبر بود^{۱۱} اکنون نه همراز ۴۵
 نه دایه رنج بیند نه تو تیمار
 بجز من در میان کس را گنه نیست
 به ناله^{۱۳} زین سیه بخت نگونم
 مرا گوهر^{۱۵} چنان شد^{۱۶} پوزش^{۱۷} آرای
 اگر نه خواستی بخت سیاهی ۴۵
 کسی کاو دیو را باشد به فرمان
 به جای عود خام و مشک سارا
- بدو^۱ در ابر و باد^۲ بسی وفایی
 که ویران شد درو هر جایگاهی^۴
 که در وی خشک شد هر رودباری
 نه آن کوه و نه آن رود و نه آن راغ
 درو دیوار او بر هم فکندند
 چه کبگ از کوه و چه بلبل ز هامون
 دریغ^۵ روزگار رنج و او میسد
 که^۶ چون بشکست بی برگشت و بی سود
 غم اندر غم فرود و کار در کار^۷
 که چون ماباد بد فرجام و بدروز^۸
 بیاسوده^۹ به کام خویش بنشست^{۱۰}
 نه بدگوی و نه بدخواه و نه غماز^{۱۲}
 نه من درد دل و نه موبد آزار
 که بخت کس چو بخت من سیه نیست
 که با او من^{۱۴} همه جایی زبونم
 که آزاده زبون باشد به هر جای
 مرا نفریفتی دیو^{۱۸} تباهی
 به دل چون من بود کور و پشیمان
 گرفته چوب بید و ریگ صحرا

{ کذ ۱۸۷ پ
 هی ۴۱۸
 کل ۳۲۲ }

پ ۲۱۵

- ۱- الذکل: درو ۲- اس: باران ۳- پ: زتگی اندر ۴- پ: پس از بیت
 آتی ۵- الذکل اس: دریغ آن ۶- کل: نه ۷- الذکل: بار در بار
 ۸- الذکل: که چون بدخواه خود گشتیم بدروز
 این بیت و چهارده بیت آتی حذف شده است
 ۹- الذکل: بر آسود و ۱۰- اس
 ۱۱- الذکل: نه پیغمبر (؟) ماند، کل: پیامبر
 نیست ۱۲- الذکل: بدساز ۱۳- الذکل: بنالم ۱۴- الذکل: که من از او
 ۱۵- الذکل: گوید ۱۶- الذکل: شو ۱۷- کل: نورش ۱۸- گک: دل

به چنگ من ^۱ سفال و سنگ ^۲ کهسار	به جای زر ناب و در شهوار	
گرفته کم بها اسپ طرازی	به جای باد رفتار اسپ تازی	
۵۰ زمانی دوستی و آشتی کن	نگارا نه همه پنداشتی کن	ص ۴۱۹
تو با من کن ^۴ وفا و مهر و یاری ^۵	اگر ^۳ کردم جفا و زشت کاری	{ د ۱۸۸۸ ص ۳۱۳
گرفتاری مرا آمد به فرجام	گناه از بن ترا بود ای دلارام	
هزاران عذر خواهم از تو ^۶ امروز	گناهی راکه تو کردی یکی روز	س ۲۳۸
که بزدایم ^۷ زجانت ^۸ زنگ آزار	کنم پیش ^۹ تو چندان لایب زار ^{۱۰}	
۵۵ کنم تا مرگ با تو عذر پیشه	گناه از خویشان بینم همیشه	
گنهگارم گنهگارم گنهگار	گهی ^{۱۱} گویم چو خواهم از تو زنهار	کل ۲۲۳
پشیمانم پشیمانم پشیمان	گهی گویم چو خواهم ^{۱۲} از تو درمان	
توانی کم ^{۱۳} عقوبتها نمایی	خداوندی و بر من پادشایی	
خداوندی و رادی و رحیمی	ولیکن بس کجا باشد کریمی	
۶۰ ز من زاری و پوزش نه ^{۱۴} پذیری	اگر بخشایش از من بازگیری	س ۲۱۱۴
همی گریم به زاری تا بمیرم	همین جا ^{۱۵} بسد درگاه تو گیرم	
که بخشاینده ای چون تو ندانم ^{۱۶}	به دیگر جای رفتن چون ^{۱۶} تو انم	
بلا زین بیش بر جانم میفرای ^{۱۸}	مکن ماها و بر جانم ببخشای	
نه جز ^{۱۹} من نیست در گیتی گنهگار ^{۲۰}	چه بود ار من گنه کردم یکی بار	
۶۵ خطا آید ز داننده دیران	گناه آید ^{۲۱} ز گیهان دیده پیران	

- ۱- الذکل: پذیرفته ۲- الذکل: ریگ ۳- الذکل: چومن ۴- الذکل: تو کن بامن
 ۵- الذکل: بردباری ۶- الذکل: عذر می خواهم من ۷- الذکل: نزد ۸- انا:
 لایه وزار ۹- پ: بردارم ۱۰- الذکل: اس: مهتر ۱۱- اس: همی
 ۱۲- الذکل: جویم ۱۳- پ: گر ۱۴- کل: کم ۱۵- کل: هم آنجا
 ۱۶- کل: نا ۱۷- اذ کل: که بخشاینده جز تو کس ندانم
 این بس که دارم بیش مفزای، اس: بلا زین بس که دیدم نیز منمای
 ۱۸- الذکل: بلا ۱۹- الذکل: بجز
 ۲۰- الذکل: اس: پس از بیت آتی، اس: اضافه دارد:
 چه بود ار من گنه کردم یکی روز نه چون من نیست در گیتی گنه سوز
 ۲۱- اس: گناه اندر

- دونده^۱ باره هم در^۲ سر در آید
گر آمد ناگهان از من خطایی
منم بنده تسوی زیبا خداوند
همه جوری^۳ توانم بردن از یار
۷۰ مرا کوری به از هجر تو^۴ دیدن
مرا هرگز مبادا از تو دوری
نگارا تا تو بر من دل^۵ گرانی
همیشه دل گران باشی به بیداد
نباشد مهرت اندر دل گه جنگ
۷۵ مرا خود از دلت آتش در افتاد^۶
بر آتش سوز گرد آید همه کس
اگر دریا برین^۷ آتش فشانی
جهان پر دود گشت از دود جانم
جهان بر من همی گرید بدین سان^۸
۸۰ به آتشگاه می ماند درونم
بدین گونه تنم را مهر^۹ کردست
چو من بر^{۱۰} آسمان خود یک فرشتست
نشد برف من از آتش گدازان
- برنده تیغ هم کنیدی نماید
مرا منمای داغ هر جفایی
ز بیزاری منه بر پای من بسند
جز آن کز من شود یکباره بیزار
مرا کوری به از طعنت^{۱۱} شنیدن
ترا هرگز مبادا از من صبوری
به چشم من سبک شد زندگانی^{۱۲}
گران باشد همیشه سنگ و پولاد
نباشد آب در پولاد و در سنگ
که خود آتش فتد از سنگ و پولاد
تو هم^{۱۳} فریاد آتش سوز من رس
نیاید^{۱۴} آتشم را زو^{۱۵} زیانسی
چو بختم شد به تاریکی جهانم
ازیرا امشب این برفست و باران^{۱۶}
به کوه برف می ماند برونم
که نیمی سوخته نیمی فسر دست^{۱۷}
که ایزد ز آتش و برفش سرشتست
که دید آتش چنین با برف سازان

۱ - الك: درنده، كل: رونده ۲ - الكل: بر، اس: با ۳ - اس: چیزی ۴ -
الكل: هجران ۵ - الكل: تلخت ۶ - تب: سر ۷ - اس: پیش از دو
بیت ۸ - الكل: اس: مرا از دلت آتش در دل افتاد ۹ - الكل: بر، اس: با
۱۰ - پ: تو بر ۱۱ - الكل: نباشد، اس: نیاید ۱۲ - اس: آتشم ازوی
۱۳ - الكل: چو طوفان ۱۴ - اس:
جهان بر من همی گرید بیزاری جهان بر من همی نالد بخواری
۱۵ - اس: برف ۱۶ - پ: پس از دو بیت ۱۷ - الكل: اس: در

کسی کاو را وفا با جان سرشتست
گمان بردم که از آتش رهانی
منم مهمانت ای ماه دو هفته
به مهمانان همه^۲ خوبی پسندند
به برف اندر بکشتن سخت زشتست
ندانستم که در برفم نشانی^۱
به دو هفته دو ماهه راه رفته
نه زین سان در میان برف بندند
به برف اندر مکش باری بدین سان

می ۴۲۱

پاسخ^۳ دادن ویس رامین را

جوابش داد ویس ماه پیکر
برو^۴ راما امید از مرو^۵ بردار
مکن خواهش چو دیگر بار^۶ کردی
مرا بفریفتی یک ره به گفتار
چو^{۱۰} بشکستی وفا و عهد^{۱۱} وسوگند
برو نیرنگ هم با گل^{۱۳} همی ساز
اگر^{۱۵} چه هوشیاری و سخن دان
تو زین^{۱۶} افسونها بسیار دانی
ترا دیدم بسی و آزمودم
دلم بگرفت ازین افسون شنیدن

ک ۱۸۹ر

پ ۲۱۲پ

ک ۲۲۵

۱- اس: این بیت و دو بیت آتی حذف شده است، گک: اضافه دارد: کاری مکن که بگویند در نتیجه
مدارای بسیار زبونی بخرج داده است ۲- پ اس: همی ۳- پ: جواب
۴- پ: بر ۵- گک: من ۶- گک: اضافه دارد: آنچه از تو بر سرم گذشت دل مرا
بدرد می آورد ۷- پ الکل: یار ۸- پ: بفریفتن توان ۹- پ الکل:
پس از بیت آتی ۱۰- کل: تو ۱۱- اس: مهر ۱۲- الکل: بایست
۱۳- الکل: با چون گل ۱۴- الکل: مهر را ۱۵- الکل اس: تو گر ۱۶-
پ: رین، الکل اس: نیز ۱۷- الکل: پس از بیت آتی

۳۱۵م	وزین بازارهای ^۳ گونه گونت	مرا بس زین ^۱ فسوس ^۲ وزین فسونت	
س۲۳۹پ	نه با او کرد خواهم بی وفایی	نخواهم جستن از موبد رهایی ^۴	
	که با آهوی ^۶ من دارد مرا دوست	درین گیتی به من ^۵ شایسته خوداوست	
	نه روزی بر ^۷ سر من یسار گیرد	نه روز دوستی را خوار گیرد	
	نه چون توده دل زنهار ^۸ خوارست	مرا یکدل همیشه دوستدارست	۱۵
می۴۲۲	به کام دل همیشه شاد و ^۹ سرمست	کنون دارد بلورین جام در دست	
	ترا هر جا ^{۱۰} که باشد جای شاید	نشست خوش ز بهر شاه باید	
	گلش را رفته بیند از ^{۱۱} گلستان	همی ترسم که آید در شبستان	
	به کار من دگر ره بد کند رای	مرا جوید نیابد ^{۱۲} خفته بر ^{۱۳} جای	
	وزین بفسرده مهر باژ ^{۱۴} گونه	شود آگه ازین کار نمونه	۲۰
ک۱۸۹پ	که پس با او به جان ^{۱۶} باشد مرا کار	نخواهم کاو بیازارد دگر بار ^{۱۵}	
پ۲۱۲	وزو ^{۱۷} صد ره امید از جان بریدم	بس است آن بیم و آن سختی که دیدم	
	چه دیدم زان همه تلخی چشیدن ^{۱۸}	چه دیدم زان همه سختی کشیدن	
	مگر بد نامی و نومیدواری	چه دارم زان همه زنهار خواری ^{۱۹}	
	هم آزرده شد از من کردگارم	هم آزرده شد از من شهریارم	۲۵
	دو گیتی را به نام بد بدام	جوانی بر سر مهتر نهادم	
س۲۴۰	که چیزی نیستم جز باد در دست	ز حسرت ^{۲۰} می ^{۲۱} بسایم دست بردست	
	ترا ^{۲۲} زین شاخ برگ و بر نیاید	سخن چندان که گویم سر نیاید	
	به بیهوده مکوب این آهن سرد	ازین در کآمدی نومید برگررد	

۱-الذکل: مرا زین بس ۲-اس: فسون ۳-الذکل: بازیجهای ۴-اک
 کل: جدائی ۵-اک کل: ازین گیهانمرا، اس: ازین گیتی بمن ۶-الذکل: بندهای
 ۷-الذکل: از ۸-الذکل اس: دل و زنهار ۹-اک کل اس: بکام خویش دلشاد
 است و ۱۰-الذکل اس: چون ۱۱-کل: در ۱۲-پ: نبیند ۱۳-
 کل: در ۱۴-الذکل اس: باز ۱۵-اس: یار ۱۶-الذکل اس: دگر
 ۱۷-الذکل اس: مگر ۱۸-الذکل: بیت حذف شده است ۱۹-پ: زنهارداری
 ۲۰-الذکل اس: بحسرت ۲۱-الذکل: من ۲۲-اس: مرا

- ۳۵ دمه بفرزود و دود و برف^۱ بنشست^۲ شب از نیمه گذشت و ابر پیوست
 برو تا بر تنت نایب زینانی کنون بر خویشتن کن مهربانی
 همیشه یار تو گل نام گل رخ شبت فرخنده باد و روز فرخ
 چنان کت زو بود پنجاه فرزند^۳ بمانادش به گیتی^۴ با تو پیوند
 به نادیدنش دل را^۵ خوش منش کرد^۶ چو ویس او را زمانی سرزنش کرد
 نه بارش داد و نه دیگر سخن گفت^۷ ز روزن باز گشت و روی بنهفت
 گسسته شد ز درد^۸ رام دارو نه دایه ماند بر روزن نه بانو
 به کام دشمنان بسی کام^۹ و غمگین^{۱۰} به کوی اندر بماند آزاده رامین
 ابی آرام مانده^{۱۱} خسته دل رام همه چیزی گرفته جای و آرام
 گه از بخت سیاه و گه ز یارش همی نالید پیش کرد گارش
 توی بر هر چه خود خواهی توانا^{۱۲} همی گفت ای خدای پاک و دانا^{۱۳}
 ز خویش و آشنا آواره مانده^{۱۴} همی بینی مرا بیچاره^{۱۵} مانده
 به هامون گور و آهو را پناهست به که بر میش و بز را جایگاهست
 برین خسته دلم هم تو بیخشای مرا ایدر نه آرامست و نه جای
 و گر نومید^{۱۶} برگردم نه مردم که من^{۱۷} نومید از یدر بر نگردم
 همان بهتر که میرم بر در یار اگر باید همی مردن^{۱۸} به ناچار
 که یاری داد جان^{۱۹} از بهر یاری بدانند هر که در آفاق باری

۱- اس: يك پي برف ۲- الذکل :

نه بینی کسز همه سوا بر پیوست دمه بفسرد و يك ره برف بنشست

۳- الذکل : به نیکی ۴- الذکل: اضافه دارد :

گل اندامی که زلفش مشک سایست عجبتر آنکه مشکین دلربایست،

اس: اضافه دارد عنوان: روی نهفتن ویس از رامین و در برف بگذاشتن، گک: بیت حذف شده است

۵- اس: بنادیدن دلش را ۶- الذکل: بیت حذف شده است ۷- گک: این بیت و

ببست بیت آتی حذف شده است ۸- اس: بدرد ۹- اس: یار ۱۰- الذکل :

بیت حذف شده است ۱۱- اس: گشته ۱۲- الذکل اس: پاک دانا ۱۳- کل:

یگانه ۱۴- الذکل اس: هم از خویش وهم از بیگانه (کل: جانانه) مانده ۱۵-

اس: تا ۱۶- الذکل اس: چونانکه ۱۷- الذکل: اگر مردن همی باید ۱۸-

الاس: جان بداد ۱۹- کل: بیت حذف شده است

جهنده^۱ باد ببر^۲ و شیر بودی
مگر آنکه که جانم^۴ یافتی کام
نترسیدی هم^۶ از ژوپین و شمشیر
که خود هر دو ترا هستند یاران
نه^۹ ابر آرم ز دود جان پردرد
مرا چه برف بودی چه گل افشان
مرا^{۱۱} کردی کنار خویش جان بوز^{۱۳}
شدی اندوه این طوفان زیادم^{۱۴}
بمانده تا به زانو رخس در گل
هوا بر رخس^{۱۶} او کافور بیزان^{۱۷}
به برف اندر سوار از رخس بدتر
همه شب باد پیچان در بر رام^{۱۸}
ز سر تا پای^{۲۰} بفسرده چو آهن
به ناخن پساک بشخوده^{۲۱} گلستان
کزیشان رستخیز ویس برخاست
ترا خود شرم ناید^{۲۲} زان گل اندام
بسان نیل کردی ناخانش
ولیکن تو بدین ناله و بالی
مرا تیمار بر تیمار مفزای

گر این برف و دمه شمشیر بودی
ازیدر باز پس نهادمی^۳ گام
دلا تو آن دلی کز پیل و از^۵ شیر
چرا ترسی^۷ کنون از باد^۸ و باران
نه باد آرم همه سال از دم سرد
اگر باز آمدی آن ماه رخشان
وگر^{۱۰} گشتی لبم بر لبش^{۱۱} پیروز
نبودی هیچ غم از ابر و بادم
همی گفت این سخن رامین بیدل^{۱۵}
همه شب چشم رامین اشک ریزان
همه شب رخس در باران شده تر
همه شب ابر گریان بر سر رام
قبا و موزه و رانینش^{۱۹} بر تن
همه شب ویس گریان در شبستان
همی گفت این چه برف و این چه سرماست
الا ای ابر گریان بر سر رام
به رنگ زعفران کردی رخانش
ز بخشودن همی بر وی بنالی
مبار ای ابر و یک ساعت بیاسای^{۲۳}

۵۰

۵۵

۶۰

۶۵

- ۱- اس: دمنده ۲- کل: باد و ببر ۳- الکل: ز نزد ویس من نهادمی، اس: ازین
در پیش ویس نهادمی ۴- مح: جانم که ۵- پ: وز ۶- الکل: تو، اس: نه
۷- کل: چه میترسی ۸- پ: برف ۹- اس: که ۱۰- الکل: مگر، کل: مرا
۱۱- کل: بهم زان بوسه ۱۲- الکل: مگر ۱۳- پ: تو، الکل: نوروز ۱۴- الکل
اس: بیت حذف شده است ۱۵- پ: پردل ۱۶- پ: جان ۱۷- پ: پس از
بیت آتی ۱۸- اس: بیت حذف شده است ۱۹- الکل: قبا و جامه رامین ۲۰-
پ الکل: ز سرما پاک ۲۱- پ: بخشوده ۲۲- الکل: بادا ۲۳- اس: بر آسای

می ۴۲۴

پ ۲۱۳
اس ۲۴۱
کل ۲۲۷

مح ۳۱۷

الک ۱۹۰

	الا ای باد تاکی تند باشی	چه باشد گر زمانی کند باشی
	نه آن بادی که از وی بوی بردی	جهان از بوی او خوش بوی کردی
	چرا اکنون نبخشایی بر آن تن	کزو خوشی ^۱ برد نسرین و سوسن
	الا ای ژرف دریای دمنده	تو باشی پیش رامین همچو بنده ^۲
می ۴۲۵	ترا هر چند گوهرهاست رخشان	نیی چون دست رامین گوهر افشان
	حسد بردی بر آن شاه ^۳ سواران	فرستادی به دست میخ باران
اس ۲۴۱ پ	سلاح ^۴ تو همین باران و آبت ^۵	سلاح ^۶ او همه پولاد نابت
۲۱۴ پ	گر او امشب رها گسردد از یسدر	بینبارد ترا از گرد لشکر ^۷
	چه بی شرمم چه بانیرنگ و دستان	که آسوده نشستم ^۸ در شبستان ^۹
	تنی پرورده اندر خز و دیبا	بمانده در میان برف و سرما
۷۵	رخ آزاده رامین هست گلزار	بود سرما به برگ گل زیان کار

[آمدن ویس دگر بار بر روزن و سخن گفتنش با رخس رامین]

	[چو ویس اندر شبستان رفت و بنشست	زمانی بود و باز از جای برجست ^{۱۰}
	بگفت این و دگر ره ^{۱۱} شد به روزن	ز روزن تیغ زد خورشید روشن
	دگر ره گفت با رخس ره انجام	نهی رخشا همی بر چشم ^{۱۲} من گام
	مرا هستی چو فرزند دل افروز	به تو نپسندم این سختی بدین ^{۱۳} روز ^{۱۴}
کل ۳۲۸	چرا همراه بد جستی و بدخواه	تو نشنیدی که همراهست و پس راه
۱۹۱ ک	اگر با تو نه این بد رای ^{۱۵} بودی	ترا بر چشم من بر ^{۱۶} جای ^{۱۷} بسودی ^{۱۸}

۱- الذکل : کزان خوشتر ۲- اس : اضافه دارد:

ترا هر چند گوهر هست شهوار نه چون دست رامین گوهر اشمار

۳- الذکل : تاج ، اس : رشك ۴- اس : سلیح ۵- گک : برفست ۶- الذکل : اس :

سلیح ۷- پ : بیتباره ترا گیرد بلشکر ۸- پ : نشینم ۹- الذکل : گلستان

۱۰- پ الذکل : عنسوان و بیت حذف شده است ۱۱- اس : بگفت آنها و دیگر

۱۲- اس : جان ۱۳- الذکل : واین ۱۴- اس : سختی و امروز ۱۵- پ :

همراه ۱۶- الذکل : بر چشم و جانم ۱۷- پ : راه ۱۸- گک : اضافه دارد :-

	کنون بر باد شد او مید و رنجت	نه بارت هست زی ما نه سپنجت ^۱
	برو بار و سپنج ^۲ از دیگران خواه	دل گمگشته را از دلبران ^۳ خواه
۱۵	برو راما تو نیز از مرو برگرد	پزشکی جوی و با او یاد کن درد ^۴
	بسا روزا که از تو بار جستم	چو زنهاری ز تو زنهار جستم ^۵
	نه بر درگاه خویشم بار دادی	نه باز نهاریان زنهار دادی ^۶
	بسا شبها که تو خوش خفته بودی	نه چون من بی دل و آشفته بودی ^۷
س ۲۴۲	تو خفته در میان خز و سنجاب	من افتاده به راه اندر گل و آب
می ۴۲۶	کنون آن بد که کردی باز دیدی	بلا را هم ^۸ بلا انباز دیدی
ب ۲۱۴	اگر تو ^۹ نازکی ای شاخ سوسن	هر آینه نیی نازکتر از من
	وگر بودم ترا یک روز در خور	نگفتم جاودان تیمار ^{۱۰} من خور ^{۱۱}
	ببر او مید دل چون من بریدم ^{۱۲}	ز نومیدی به آسانی رسیدم
	اگر او مید رنجوری نماید	ز نومیدی بسی آسانی ^{۱۳} آید
	من آن بودم که از او میدواری	همی بردم به دریا بر ^{۱۴} سماری ^{۱۵}
۲۵	کنون از شورش دریا برستم	دل از او مید بیهوده بشستم ^{۱۶}
	ز خرسندی گزیدم پارسایی	که خرسندیست بهتر ^{۱۷} پادشایی ^{۱۸}
	کنون کت نیست روزی ^{۱۹} از کهن یار	برو یاری که نو کردی نگهدار
	کهن دینار و یاقوتست ^{۲۰} نامی	وگر نه یار نو باشد گرامی

→ من خیلی برای تو اندوه گینم که چرا چنین را کبی بر گزیدی مگر نمیدانی که در سفر بایستی مرد خوب همراه باشد ۱- الذکل: بجانست هست ازین بدنه شکنجت ، اس: بیت حذف شده است ۲- پ: سلیخ (؟) ، الذکل: برونازو نهیب(کل: کهبب) ۳- الذکل: دل گم کرده را از دیگران ۴- الذکل: و کم کن از خود این درد ۵- گک: پس از بیت آتی ۶- گک: اضافه دارد: باره من بادل خونین رنج خود بر تو اظهار نمودم ولی تو بر من رحم نیاوردی و بیگم را نپذیرفتی و نامه هایم را نخواندی ۷- کل: بیخون من بدل آشفته بودی ۸- کل: با ۹- پ: چه ۱۰- الذکل: اندوه ۱۱- الذکل: اس: بر ۱۲- الذکل: از امید تو من دل چون بریدم ۱۳- الذکل: نومیدی ۱۴- الذکل: بدرهای، اس: بدرهاها ۱۵- پ: ک: شماری ۱۶- الذکل: گسستم ۱۷- اس: مهتر ۱۸- الذکل: مهر پارسائی، گک: بیت حذف شده است ۱۹- اس: امید ۲۰- الذکل: اس: دینار یاقوتست

۲۵	بریده سر نروید بار دیگر گیازارم بود از ^۲ تو دلازار ^۳ ندانستم که گردد مهر دل پیر ^۴ که ناید باز پیران را جوانی ^۵ به نامه نام من بردی به زشتی که جز با تو نکردم خویش کامی ^۶ تو نیز از بخت من بودی بدین زار ^۷ یکی فرزند بودش وان یکی ^{۱۲} کور ^{۱۳} همی داماد بی آهو گزیند ^{۱۴} چو تیرست در ^{۱۵} جفا گفتار من راست نشانهت را ز پیش تیر بردار ز تلخی ^{۱۸} چون کبست از زخم چون تیر	چو مهرم را بریدی از ^۱ جفا سر اگر بر روید از گورم گیازار وگر چه نیک دان بودم به تدبیر مجواز من دگر ره مهربانی همانم من که تو نامه نوشتی مرا از مهرت آمد زشت نامی ^۶ نکردم در جهان جز تو یکی ^۸ یار توی ^{۱۰} چون مادری کش طالعی ^{۱۱} شور به دیده کوری دختر نبیند دلم گر چون کمان در مهر دو تاست دل تو چو نشانه ^{۱۶} شد بر ^{۱۷} آزار برو تا نشوی گفتار دلگیر	ب۱۹۱ک۱ ک۳۲۹ س۲۴۲ می۴۲۷ ب۲۱۵ م۳۱۹
۳۵			

پاسخ^{۱۹} دادن رامین ویس را

دل رامین ز گفتارش بیچید
[جوابش داد رامین گفت ماها
ندانم^{۱۲} گفت من^{۱۳} طرار چون مهر
هم اندر دل جوابش را بسیچید^{۲۰}
ز غم خواهی مرا کردن تباها^{۲۱}]
که صبر از دل رباید گونه از چهر

۱- الکل: بر، اس: با ۲- اس: بر ۳- گک: اضافه دارد: که از رنج عشق وجود
هجر برگش هزار آه و افسوس نوشته خواهد شد ۴- اس: بیت حذف شده است
۵- اس: که باید تیر پیران را جوانی ۶- اس: کاری ۷- الکل: مهربانی، اس:
کاری ۸- الکل: دگر ۹- الکل: خبردار ۱۰- پ: اس: منم ۱۱- اس:
بخت بد ۱۲- پ: دگر ۱۳- الکل: بیت حذف شده است ۱۴- گک: الکل
کل اس: بیت حذف شده است ۱۵- الکل اس: از ۱۶- اس: دلت گر چون نشانه
۱۷- پ: بر ۱۸- اس: بتلخی ۱۹- پ: جواب ۲۰- الکل اس: بیت
حذف شده است ۲۱- پ اس: بیت حذف شده است ۲۲- اس: ندیدم
۲۳- الکل اس: در جهان

- ۵ چنان آسان ربايد دل ز هشير
تم^۱ گر پير شد مهرم نشد پير
مرا مهر تو در تن جان پاکست
مکن بر من فسوس مهر بسيار
مزن طعنه مرا گر تو درستی
نیاز من به روی خود بدیدی^۴
- ۱۰ چرا راز دلم با تو نمودم
دلیرم من به راز^۸ دل نمودن
مبادا کس^۹ که بنماید دل خویش
نگارا گر تو گشتی بر بتان مه
کنون کز مهتری گشتی توانگر
اگر من گشتم از مهرت^{۱۲} گنهگار
همی تا آز باشد بر جهان چیر^{۱۳}
گنه کرد آدم اندر پاك مینو
سیه سر را گنه^{۱۵} بر سر نبشتست
نه دانش روی بر تابد قضا را
چه آن کلو بی خرد باشد چه بخرد
گناه دی بشد با دی ز دستم
به مهر اندر کنم تدبیر فردا
- که از مستان ربايد کیسه طرار
نوای نو توان زد بر کهن زیر
ز پیری جان مردم را چه پاکست
که بیماری نخواهد مرد^۲ بیمار
که نه من خواستم از بخت سستی^۳
درفش^۵ بی نیازی بر کشیدی^۶
چرا تیمار جان خود فرودم^۷
دلیری تو به جان و دل ربودن
که پس چون^{۱۰} روز من روز آیدش پیش
تو خود دانی که مهتر دادگر به
به حال مردم درویش بنگر^{۱۱}
نیم چندین ملامت را سزاوار
نگردد جان مردم از گنه سیر^{۱۴}
هر آینه منم از گوهر او
گنهگاریش در گوهر سرشتست
نه مردی^{۱۶} دست بر پیچد بلا را
نخواهد خویشتن را هیچ کس بد
تو فردا بین که مهرت چون پرستم
که دی را در^{۱۷} نیابد هیچ دانا

{ اس ۲۴۴ ر
ک ۱۹۲ ر

پ ۲۱۵

می ۴۲۸

کل ۳۳۰

مع ۳۲۰

۱-اس: دلم ۲-اس: برد ۳-الذکل: این درد و سستی ۴-پ: نیاز تو نمودم تو
ندیدی (می: بدیدی) ۵-الذکل: علم از ۶-اس: بیت حذف شده است
۷-گک: این بیت و دو بیت آتی حذف شده است ۸-الذکل: بحال ۹-الذکل:
مباد آنکس ۱۰-الذکل: که همچون ۱۱-اس: پس از دو بیت ۱۲-الذکل:
اس: اندرتو ۱۳-اس: حیر ۱۴-گک: بیت حذف شده است ۱۵-الذکل
اس: قضا ۱۶-اس: مردم ۱۷-الذکل: خود

<p>بجز پوزش نمودن نیست^۱ درمان که عذری در^۲ گناهی^۳ نه پذیرند^۴ نکوتر باشد آمرزش ز مهتر</p>	<p>اگر بشکستم اندر مهر پیمان در آن شهری چرا آرام گیرند اگر پوزش نکو باشد ز کهتر</p>	<p>س۲۴۳ب</p>
<p>که دیگر^۵ گرد او هرگز نگردم^۶ نبودی عفو کردن^۷ مهتران را^۸ مگر بخشایش و آمرزگاری^۹ که چون داری در آمرزش نمایش</p>	<p>بیامرز این گناهی را که کردم اگر زلت نبودی کهتران را ز تو دیدم فراوان خوب کاری</p>	<p>{ پ۲۱۶ر ک۱۹۲پ</p>
<p>که نیکی گم نگرود در دو گیهان بلای من بس است این بردباری تو چشم مردمی بر هم نهاده</p>	<p>گناهم را بیامرز و چنین دان جزای من بس است این شرمساری من اندر برف و باران ایستاده</p>	<p>م۴۲۹</p>
<p>زبان^{۱۱} همچو شمشیری کشیده وگر دیدم امید^{۱۲} از تو بریدم همه چیزی همی جو جز رهایی^{۱۳}</p>	<p>ز بی رحمت دل و بی آب^{۱۰} دیده همی گویی ترا هرگز ندیدم نگارینا مجسو از من جدایی^{۱۳}</p>	<p>ک۳۳۱</p>
<p>به دل^{۱۴} اینس بار نتوانم کشیدن نداند کرد با هجرت مدارا ترا خواهد ز یزدان و مرا نه</p>	<p>به جان^{۱۵} این زهر نتوانم کشیدن اگر باشد دلم از سنگ خارا ز هجرانت بترسد وز بلا نه</p>	

۱- الکل: چیست، اس: پوزش ندانم هیچ
 ۲- الکل: بر ۳- اس: که عذر
 بی گناهان ۴- گک: بیت حذف شده است
 ۵- اس: که نیز از ۶- الکل:
 که هرگز گرد گل دیگر نگردم ۷- الکل: نبودی رادمردی، کل: عفو کردن نبودی ۸-
 گک: اس: بیت حذف شده است ۹- اس: امیدواری، گک: بیت حذف شده است ۱۰-
 الکل: زبی رحمی دلی بی آب، اس: بر آب ۱۱- پ: زبان ۱۲- اس: همی
 ۱۳- الکل: اس: رهائی ۱۴- الکل: اس: جدائی ۱۵- گک: بدل ۱۶-
 گک: بیجان، کل: بلوش

پاسخ دادن ویس رامین را

	سمن بر ویس گفت ای بی خرد رام	نداری از خردمندی بجز نام
	جفا بر دل زند خشت گرانش ^۲	بماند جاودان بر دل نشانش ^۲
س ۲۴۴ر	جفای تو مرا بر دل بماندست	چنان کز دل وفای تو براندست
	نباشد با کسی ^۴ هم کفرو ^۵ هم دین	نگنجد در دلی ^۶ هم مهر و هم کین ^۷
	چو یاد آرم ز صد گونه جفایت	نماند در دلم بسوی وفایت
ع ۲۲۱م	تو خود دانی که من با تو چه کردم	به او مید و فا چه رنج بردم
پ ۲۱۶پ	پس آنکه تو بجای من چه کردی	بکشتی و آنچه کشتی خود بخوردی ^۸
	برفتی بر سرم یاری گزیدی	نکو کردی تو خود او را سزیدی
	جزین از تو چه کار آید ^۹ که کردی	که همچون ^{۱۰} کرگسان مردار خوردی
ک ۱۹۳ا	زهی داده ستور و بسته خـ	ترا همچون منی کی بود درخور
می ۴۳۰	ترا چون جای شور و ریگ ^{۱۱} شایست	سرا و ^{۱۲} باغ فرمودن چه بایست ^{۱۳}
	گمان بردم که تو شیر شکاری	نگیری جز گوزن مرغزاری
	ندانستم که تو روباه پیری	به صد حيله ^{۱۴} یکی خرگوش گیری
	چرا چون شسته بودی خویشتن ^{۱۵} پاک	فشانندی بر تنت خاکستر و خاک
	چرا بگذاشتی جام می و شیر	نهادی پیش خود جام سک و سیر
۱۵	چرا برخاستی از فرش نیسان ^{۱۶}	نشستی بر پلاس و شال خلقان ^{۱۷}

۱- پ: جواب ۲- پ: گرانت ۳- پ: نشانت ۴- پ: در جهان، الذکل: دردلی، می: در تنی ۵- پ اس: کیش ۶- الذکل: بری ۷- گک: اضافه دارد: اگر دلم کوه آهنین هم بود از هجر و بیداد تو فرو میریخت ۸- اس: بامیدجفا ۹- کل: آمد ۱۰- الذکل اس: خود چون ۱۱- الذکل: ریگ و شور ۱۲- الذکل: بر او ۱۳- اس: بیت حذف شده است ۱۴- الذکل اس: چاره ۱۵- الذکل: خویش را ۱۶- گک: شاهان، کل: بستان ۱۷- اس: بیت حذف شده است

- نه بس بود آنکه از شهرم^۱ برفتی
 نه بس بود آنکه دیگر یار کردی
 نه بس بود آنکه چون^۳ نامه نبستی
 ابا چندین جفاه^۵ و خشم و آزار
 چو دایه پیش تو آمد براندی
 تو طراری^۸ و پر دستان نه دایه
 تو او را غرچه و نادان گرفتی
 هم او را هم مرا دستان نهادی
 توی ضحاک دیده جادوی نر^{۱۱}
 تو کردی بی وفایی ما نکردیم
 بیودی چند گه خرم به گوراب
 همی گویی سخنهاى نگارین
 منم آن نو شکفته باغ صد رنگ
 منم آن گلشن شهوار نیکو
 منم آن چشمه کز من^{۱۹} آب خوردی
 کنون از^{۲۱} تشنگی بردی بسی تاب
 نبایستی ز چشمه آب خوردن
 و یا اکنون که کردی چشمه را خوار
- ۳۳۲ کل
 اس ۲۴۴ ب
 ۲۱۷ پ
 { ۱۹۳ ب
 ۴۳۱ م
 ۲۲۲ ج
- به شهر دشمنان مأوا^۲ گرفتی
 مرازی دوست و دشمن خوار کردی
 سخن با خون من در هم سرشتی^۴
 نهادی بار زشتی^۶ بر سر بار^۷
 سگ و جادو و پر دستانش خواندی
 توی جادو توی^۹ بسیار مایه
 فریب جادوان^{۱۰} با او بگفتی
 هزاران داغمان بر جان نهادی
 که هم نیرنگ سازی^{۱۲} هم فسونگر
 تو خوردی زینهار و ما نخوردیم^{۱۳}
 کنون باز آمدی با چشم پر آب^{۱۴}
 درونش آهنین بیرونش زرین^{۱۵}
 که تو بر من^{۱۶} بگفتی آن همه ننگ
 که در^{۱۷} چشم تو بودم یکسر آهو^{۱۸}
 چو خوردی^{۲۰} چشمه را پر خاک کردی
 شتابان آمدی کز من خوری آب
 چو خوردی چشمه را پر خاک کردن
 نیاری^{۲۲} آب او خوردن دگر بار
- ۲۵
 ۳۵

۱- الذکل اس: چشم ۲- کل: یاری ۳- الذکل: خود ۴- الذکل: شکستی
 ۵- اس: وفا ۶- الذکل: چندین، اس: دیگر ۷- گد: بیت حذف شده است
 ۸- الذکل اس: توئسی طرار ۹- اس: توئی در جادوی ۱۰- اس: جادوی
 ۱۱- الذکل: جادویی گر ۱۲- اس: یاری ۱۳- اس: بیت حذف شده است
 ۱۴- اس: باروی بی آب ۱۵- اس: آهن و بیرون ز زوبین ۱۶- الذکل: تو بروی ۱۷-
 الذکل: بر ۱۸- اس: بیت حذف شده است ۱۹- الذکل: کزوی ۲۰- پ:
 بخواری ۲۱- اس: کز ۲۲- الذکل: نباید، اس: نیایی

پاسخ^۱ دادن رامین ویس را

- دگر باره جوابش داد رامین
جهان چون آسیای گرد گردست
نماند حال او هرگز به يك سان
من و تو هر دو فرزند جهانیم
تن ما نیز گردان چون جهانست
گهی بیمار و گاهی تندرستست
گهی با رخت باشد گاه بی رخت
تن مردم ضعیف و ناتوانست
نه بر تابد ز گرما^۲ رنج گرما
چو گرما باشدش سرما بخوهد^۳
بجوید^۴ خورد کز^۵ خوردن بیالذ
اگرچه آز بروی^۶ سخت چیرست
وگرچه^۷ او خوشی از کام یابد
ز سستی کامها بروی وبالست
دلش چون بر^۸ مرادی چیر گردد
- بدو گفت ای بهار بربر و چین^۹
که دادارش چنین گردنده کردست
گهی آزار باشد گه زمستان^{۱۰}
ابر يك حال بودن چون توانیم
که گاهی كودك و گاهی^{۱۱} جوانست^{۱۲}
چو گاهی زورمند و گاه سستست
گهی پیروزبخت و گاه بدبخت^{۱۳}
که لختی گوشت و مثنی استخوانست
نه بر تابد ز سرما^{۱۴} رنج سرما
چو سرما باشدش^{۱۵} گرما بخوهد^{۱۶}
پس آنکه او هم از خوردن^{۱۷} بنالذ
ز مستی چون نبیند^{۱۸} زود سیرست^{۱۹}
چو بیند^{۲۰} کام خود را بر^{۲۱} نتابد^{۲۲}
ازیرا در پی کامش ملالست^{۲۳}
همان گه زان مرادش سیر گردد

اس ۲۴۵ر

پ ۲۱۷
ک ۲۳۳

می ۴۳۲

ک ۱۹۴ر

۱- پ: جواب ۲- اس: بیت پیش از عنوان است ۳- اس: الکل: گاه نیسان، گک: گهی گرم است و گهی سرد ۴- الکل: که گاهی پیرو گاهی زو ۵- گک: بیت حذف شده است ۶- پ: با تخت باشد گاه بی تخت ۷- الکل: اس: بگرما ۸- الکل: اس: برما ۹- پ: نخواهد: الکل: بجوید ۱۰- الکل: آیدش ۱۱- پ: نخواهد، الکل: بجوید: اس: بیت حذف شده است ۱۲- پ: نجوید ۱۳- الکل: خوردن از، الکل: واز ۱۴- پ: هم زنا خوردن ۱۵- الکل: اگرچه آرزویت ۱۶- پ: اس: بینی ۱۷- اس: بیت حذف شده است ۱۸- الکل: اس: چند ۱۹- الکل: باید، اس: بینی ۲۰- اس: کام خود او را ۲۱- گک: این بیت و چهار بیت آنی حذف شده است ۲۲- اس: زوال است ۲۳- الکل: از

دگر باره چو کامی در^۱ نیابد
 گهی در آز تیز و تند^۲ باشد
 چو کام آید نماند هیچ تندی^۳
 نباشد هیچ کامی خوشتر از مهر
 چنان در هر دلی خود کام گردد
 به دست آز دل دیوانه گردد
 [بسی سختی برد تا چیر گردد
 نه برتابد به وصلت ناز جانان
 گهی جوید ز هجرانش جدایی
 چو مردم هست زین سان سخت^{۱۱} عاجز
 نگارا من یکی از مردمانم
 همیشه گرد تو پرواز دارم^{۱۴}
 ترا جستم^{۱۷} چو بر من چیره بود^{۱۸} آز
 وزان پس چون تو خشم و ناز کردی
 برفتم تا نبینم^{۲۲} خشم و نازت
 دلی کاو با توراندی کامگاری

{ اس ۲۲۵ پ
 مع ۲۲۲ }

پ ۲۱۸ ر

کل ۲۲۴

می ۴۲۲

از آز دل به کام دل شتابد
 گهی در کام سیر و کند باشد
 چو آز آید نماند هیچ کندی^۴
 که ورزی بارخی تابنده^۵ چون مهر
 که دل بسی صبر و بی آرام گردد
 ز خواب و خرمی^۶ بیگانه گردد^۷
 چو کام دل بیابد سیر گردد^۸
 نه برتابد به دوری درد^۹ هجران
 گهی از خشم و آزارش رهایی^{۱۰}
 ندارد صبر بر یک حال^{۱۲} هر گز
 ز دست آز رستن چون^{۱۳} توانم
 کجا بر سر لگام^{۱۵} آز دارم^{۱۶}
 همه زشتی^{۱۹} مرا نیکو نمود آز^{۲۰}
 ز بد مهری دری نو^{۲۱} باز کردی
 بیردم کبگ مهر از پیش بازت
 هم از تو چون کشیدی خشم^{۲۳} و خواری

۲۵

۲۵

۳۵

- ۱- الذکل اس : را ۲- اس : تند و تیز ۳- پ : کندی ۴- پ : تندی
 ۵- الذکل : نباشد اختری رخشنده ۶- اک کل : خوردخود ۷- اس : این بیت و
 دو بیت آتی حذف شده است ۸- پ : بیت حذف شده است ۹- اک کل : بار ،
 اس : رنج ۱۰- گد : این بیت و بیت آتی حذف شده است ۱۱- الذکل : ازین
 سانس و ۱۲- اس : بر یکجای ۱۳- کل : کسی ۱۴- الذکل : کردم
 ۱۵- کل : بکام ۱۶- الذکل : کردم ، اس : پس از بیت آتی ۱۷- پ : جویم
 ۱۸- پ : چیرشد ۱۹- پ : زشت ۲۰- پ : بکن باز ۲۱- پ : تو ،
 اک : تودررا ۲۲- اس : بدیدم ۲۳- پ : درد

ک ۱۹۴ ب	هم اندر وی بودم ^۲ خوار و کهنتر ^۳ که بی تو زیستن آسان توانم بدو بندم دلی کز تو بشویم ^۴ چنان چون بشکند ^۵ آهن به آهن کهن را کم شود بازار ^{۱۰} در دل کهن را کم شود در شهر مقدار نبرد عشق را جز عشق دیگر ^{۱۱} نشاید کرد سندان جز به سندان ^{۱۳}	در آن شهری که بودم ^۱ شاه و مهتر گه رفتن چنان آمد گمانم ز بت رویان یکی دیگر بجویم نسوزد ^۵ عشق را جز ^۶ عشق خرمن ^۷ چو عشق نو ^۹ کند دیدار در دل درم هر گه که نو آید به بازار مرا چون دوستان گفتند يك سر نداند ^{۱۲} عشق را جز عشق درمان	۳۵
ب ۲۱۸ ب	بسان تشنه جویان در جهان آب گهی جستم ز هجرت غمگساری گمان بردم که تابان ^{۱۶} ماه دیدم نه گل دیدم بدان رنگ و بدان بوی ^{۱۹} همی گفتم ز مهر ^{۲۰} ویس رستم ^{۲۱} همی شستم ز دل خونی به خونی به نرمی ^{۲۲} با دل مسکین ^{۲۳} مدارا که دل هر ساعتی زاری نمودی ^{۲۴} که تن در سوز بود و دل به شیون نه غم ^{۲۷} را بود نیز ^{۲۸} اندر دل انجام ^{۲۹}	به گفت دوستان رفتم ^{۱۴} به گوراب گهی جستم ز رویت یادگاری گل ^{۱۵} گلبوی را در راه دیدم نه بت دیدم بدان شکل ^{۱۷} و بدان روی ^{۱۸} دل اندر مهر آن بت روی بستم همی خواندم فسونی بر فسونی بسی کردم نهان و آشکارا ندیدم در مدارا هیچ سودی چنان آتش ز مهر افتاد بر من ^{۲۵} نه دل را بود در تن هیچ آرام ^{۲۶}	۴۰
مح ۲۲۴			۴۵

ک ۲۳۵ }
می ۴۲۴ }

۱- اس: بود او ۲- پ: نبودم، الذکل: زبخت خود (کل: بد) شدم، اس: هم اندر
 بیودی ۳- گک: بیت حذف شده است ۴- اس: پس از بیت آتی ۵- اس:
 بسوزد ۶- اس: هم ۷- گک: دیگران ۸- پ: بشکنند ۹- پ: تو
 ۱۰- اس: مقدار ۱۱- الذکل: که عشقت را ببرد عشق دیگر ۱۲- الذکل: نباشد
 ۱۳- گک: بیت حذف شده است ۱۴- الذکل: کنون از خشم تو رفتم ۱۵- کل: گهی
 ۱۶- الذکل: رخشان ۱۷- الذکل: اس: قد ۱۸- اس: بوی ۱۹- اس: روی
 ۲۰- گک: رنج، الذکل: عشق ۲۱- اس: بیت حذف شده است ۲۲- الذکل:
 کل اس: بخوشی ۲۳- الذکل: سنگین ۲۴- الذکل: دادی فزودی ۲۵- الذکل:
 کل: چنان کز دو دروه آمدن من، اس: چنان دو کوهی آمد در تن من ۲۶- الذکل: بود
 هیچ اندر تن آرام ۲۷- پ: تن ۲۸- الذکل: نیز بود ۲۹- اس: بیت حذف شده است

۵۵	نهانی بر فراقت ^۱ می گریستم نه خوش خوردم نه خوش خفتم ^۲ زمانی ^۳ بجز باز آمدن چاره ندیدم ^۴ توی شیرین و تلخ و گرم و سردم غم و شادی و درویشی و گنجم توی خورشید و ماه و آسمانم ^۵ نکو بختی که هر چیز ^۶ از تو نیکوست ^۷ که تو بر من خداوندی و شاهی به تو نالم که بر ^۸ دل داوری تو ^۹	ز بیرون گر به رامش می نشستم ز بیچاره تنم مانده روانی ^{۱۰} چو بی تو رستخیز تن ^{۱۱} بدیدم ^{۱۲} توی نیک و بد و درمان و دردم ^{۱۳} توی کام و بلا و ناز ورنجم توی چشم و دل و جان و جهانم توی دشمن مرا و هم توی دوست بکن با من نگارا هرچه خواهی به تو نالم که در دل ^{۱۴} آذری تو	۱۹۵۵ا اس ۲۴۶ب ۲۱۹پ
----	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------

پاسخ^{۱۴} دادن ویس رامین را^{۱۵}

لب ^{۱۶} بام از رخسار گشته وشی فام که نقش از سنگ خارا نسترده ^{۱۷} زود زرشک رفته کین دل ^{۱۸} همی توخت بیامد رشک و بر آتش فشاند آب ^{۱۹} درافکندی به میدان سخن گوی	سمن بر ویس گریان بر لب بام نشد سنگین ^{۲۰} دلش بر رام خشنود اگر چه دلش ^{۲۱} بر رامین همی سوخت چو برزد آتش مهر از دلش ^{۲۲} تاب بدو گفت ای فریبنده سخن گوی
----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

۱- الذکل: فراقت ۲- الذکل: نشانی ۳- کل: گفتم ۴- اس: بیت حذف شده است ۵- اس: آمد ۶- الذکل: رستخیز آید (کل: آمد) بیجانم ۷- الذکل:

ندانم، گد: بیت حذف شده است، الذکل: اضافه دارد:

چو مخموران ز باده بود مستم هم از باده گرفتن چاره جستم
۸- پ الذکل اس: درمان دردم ۹- پ: که هر چیزی که گویی، اس: مکن سختی که هر
چیز ۱۰- پ الذکل اس: پس از دو بیت ۱۱- الذکل: زدل نالم که دروی ۱۲-
الذکل: در ۱۳- اس: بیت حذف شده است، گد: اضافه دارد: من بدعوت تسو به اینجا
آمده ام و حالا بر من بیدارمکن ۱۴- پ: جواب ۱۵- گد: عنوان حذف شده است
۱۶- الذکل: همی ۱۷- پ الذکل: مسکین ۱۸- الذکل اس: کی شود ۱۹-
کل: ویس ۲۰- الذکل: کین دردل، کل: دردل کین ۲۱- الذکل: مهرش زدل
۲۲- اس: بیت حذف شده است

- به خواهش باد را نتوان گرفتن
 اگر رفتی ز مهر^۱ من به گوراب
 برفتی تا نیننی خشم و نازم
 گهی جستی ز رویم یادگاری
 نبودت چاره‌ای جز یار دیگر
 گرفتم کاین سراسر راست گفتی
 چرا آن بیهده نامه نبستی^۲
 چرا بر دایه خشم آلود بودی
 که فرمودت که^۳ پیش دشمنانش
 ترا پندی دهم گر گوش داری
 چو بنمایی ز دل^۴ پنداشتی را
 به جنگ اندر خردمند نکورای
 ترا دیو آنچنان^۵ کین در دل افگند^۶
 تو نشیدی که دو دیو ژبانند
 یکی گوید بکن این کار و مندیش
 چو کرده شد بیاید آن دگر یار
 ترا آن^۷ دیو پیشین^۸ کرد نادان
 نبایست از بنه آزار جستن
- ۱۰
 ۱۵
 ۲۰
- ۱- پ: خشم، اس: بهر ۲- پ: کبگ را ۳- گ: بیت حذف شده است ۴-
 اس: مویم ۵- اک کل اس: شود ۶- کل: خوردی و باتیمار ۷- اک کل
 اس: نوشتی ۸- اس: بنامه نامن بردی بزشتی ۹- اس: ز ۱۰- اک کل:
 بدل ۱۱- پ: بیت حذف شده است ۱۲- اک کل: دیوی چنان ۱۳- اس:
 ترا دیوت زجان اندر فگندست ۱۴- پ: که جای دوستی از سینه بر کند، اس: که یاد آشتی
 از دل بکندست (گ: درخت مهر) ۱۵- اک کل اس: کزین ۱۶- اک کل: ترا
 ۱۷- کل: نخستین ۱۸- پ: اول ۱۹- پ: دگر ۲۰- اس: کردش
 ۲۱- اک کل: گفتن
- فروغ خور به گل نتوان نهفتن
 بسان تشنه جویان در جهان آب
 بردی کبگ مهر^۲ از پیش بازم^۳
 گهی جستی ز هجرم^۴ غمگساری
 گرفتی تا شدت^۵ اندوه کمتر
 نه خوش خوردی نه بی تیمار^۶ خفتی
 چرا گفتی مرا در نامه زشتی^۷
 مرو را آن همه خواری نمودی
 ز پیش خویش همچون سگ برانش
 به دانش بشنوی گر هوش داری
 بمانی جای لختی آشتی را
 بماند آشتی را لختکی جای^۸
 که تخم آشتی از دلت بر کند^۹
 همیشه در تن مردم نهانند
 کزو^{۱۰} سودی بزرگ آید ترا پیش
 بدو^{۱۱} گوید چرا کردی چنین کار
 کنون دیو پسین^{۱۲} کردت^{۱۳} پشیمان
 کنون این پوزش بسیار جستن^{۱۴}
- می ۴۳۵
 مع ۲۲۵
 ۱۹۵۵ ک }
 کل ۳۳۶ }
 اس ۲۴۷ ر
 پ ۲۱۹ ب

۲۵	بسی آسان‌تر از پوزش نمودن به از پس ^۱ داروی بسیار خوردن زبان‌ت لختکی ^۲ کوتاه بودی نبودی گاه مهرم چون تو انباز ^۳ [پشیمان گشت جان من همیدون ^۴ وگر دیدم چرا مهرت گزیدم ^۵ تو بس رامی و من بس تند و سرکش نباشد آب و آتش را به هم ساز	گنه نسا کردن ^۱ و بسی باک بودن ز خورد ناسزا پرهیز کردن ترا گر این خرد آن گناه بودی [مرا نیز از خرد بودی ز آغاز چنان چون تو پشیمان‌گشتی اکنون ^۵ همی گویم چرا روی تو دیدم کنون تو همچو آبی من ^۸ چو آتش نباشم زین سپس با تو هم آواز ^۹	می ۴۳۶ س ۲۴۷ ا ۱۹۶
----	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------

پاسخ^{۱۰} دادن رامین و یس را^{۱۱}

{ پ ۲۲۰ ر
کل ۳۳۷ }

۵	شب خشم تو ما را شب کند روز ^{۱۱} ازین تیره هوا و خشم جانان مرا و رخس را جان بر لب آمد که رخشم نیست همچون من گنه‌گار ^{۱۵} چه بخشایی ^{۱۲} ازو مستی جو و کاه به جان بوزی ^{۱۷} دلم را شادمان کن ^{۱۸}	به پاسخ گفت رامین دل افروز دو شب بینم ^{۱۳} همی امشب به گیهان بسا رنجا که بر من زین شب ^{۱۴} آمد چرا شد رخس من با من گرفتار اگر بخشایی از من بستر و گاه به مستی کاه او را میهمان کن	حج ۳۲۶
---	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------

۱- ا ک ل: کرده ۲- پ ک ل ا س: بهست از ۳- پ: لختی ۴- پ: بیت
حذف شده است ۵- ا ک ل: امروز ۶- ا ک ل: همان‌روز ۷- پ: اضافه
دارد:

ترا گر خود خرد بودی در آغاز
۸- ک ل: بر ۹- ا ک ل: من با تو همراز
رامین و یس را، گد: عنوان حذف شده است
۱۰- ا ک ل: امشب ۱۱- ا س: با من هم گنه‌گار ۱۲- ا ک ل: باشد
۱۳- پ: پوز، کل: توزی، ا ک ل: برین مایه ۱۴- گد: بیت حذف
شده است

	اگر نه ^۱ آشنا نه دوستگانم ^۲	چنان پندار کامشب میهمانم ^۳
	به مهمانان همه خوبی پسندند	نه زین سان در ^۴ میان برف بندند ^۵
	بهبانه بر گرفتیم از میانه	نه پوزش دارم اکنون نه بهانه ^۶
	ترا خواند همه کس ناجوانمرد	چو تو گویی برو ^۷ نو مید برگرد
۱۵	همه ^۸ ز آزادگان نام بردار ^۹	به زفتی ^{۱۰} بر گرد ^{۱۱} این نه به آزار ^{۱۲}
	میان مانه خونی اوفتادست	و یا دیرینه کینسی ایستادست
	عتابست این نه جنگ راستینست	چرا با جان من چندینت کینست
	تو خوددانی که با جان نیست ^{۱۳} بازی	چرا چندین به خون بنسده تازی ^{۱۴}
	نه آنم من که از سرما گریزم	همی تا جان بود با او ستیزم
۱۵	نه آنم من که بر گردم ز کویت	و گر ^{۱۵} جانم بر آید پیش رویت
	چه باشد گر به برف اندر بمیرم ^{۱۶}	ز مردم ^{۱۷} جاودانه نام گیرم
	بماند در وفا زنده مرا نام	چو مرگم پیش تو باشد به فرجام ^{۱۸}
	مرا بی تو نباشد ^{۱۹} زندگانی	ازیرا کم نباشد کامرانی ^{۲۰}
	جهان را بی تو بسیار آزمودم	بدو در زنده همچون مرده بودم
۲۰	چوبی تو بر ^{۲۱} شمارم ^{۲۲} زندگانی ^{۲۳}	جدا از تو نخواهم شادمانی ^{۲۴}

پ ۲۲۵
ا ۱۹۶

کل ۳۳۸

۱- اس: چه ۲- الکل: آشنا و دوستگانیم ۳- الکل: میهمانیم ۴- پ: بر
 ۵- الکل اس: بیت حذف شده است ۶- گک: بیت حذف شده است، گک: اضافه دارد:
 بخاطر رخس دلم راشاد کن چونکه اگر من درین برف هلاک شوم برایم افتخاری خواهد بود
 که بخاطر تو هلاک شده ام بی تو نه زندگی خواهیم و نه مرگ، مردن در این مکان برای من بهتر
 از جور این جهان کشیدن و از تو دشنام شنیدن است. من از تو خواهان چیزی نیستم تو نامن نشنیده ای
 و دیگر بر این کار پایان نهم ۷- پ اس. مرا ۸- پ: همی ۹- الکل:
 آزادگان میهمان دار ۱۰- پ: نرفتی ۱۱- پ: گزند: الکل: شمارند ۱۲-
 پ الکل: این بازار، اس: بیت حذف شده است، الکل: اضافه دارد:
 بجان چون توی (کل: بجان من ترا) بدیاد دارند ترا از جمله زفتان شمارند
 ۱۳- کل: با جانست ۱۴- اس: بیت حذف شده است ۱۵- کل: مگر ۱۶-
 الکل: مگر برف اندر بمیرم ۱۷- الکل اس: مردن ۱۸- الکل اس: تو آید بنا کام
 ۱۹- الکل اس: نباید ۲۰- اس: شادمانی ۲۱- الکل اس: نر ۲۲-
 الکل: شمار ۲۳- پ الکل: زندگانم ۲۴- پ الکل: چرا خواهیم که بی تو زنده مانم

مرا بی تو جهان جستن محالست
 الا ای سهمگین باد زمستان
 مرا مردن میان برف خوشتر
 تنی^۲ سنگین و جانی^۴ سخت روین
 که بی تو جان من برمن وبالست^۱
 بیاور برف و جانم زود بستان
 ز^۲ جور روزگسار و خشم دلبر
 نماند در میان برف چندین^۳

۲۵

پاسخ^۵ دادن ویس رامین را^۶

۳۲۷ع

سمن بر ویس گفت ای بی وفا رام
 چنین باشد سرانجام گنهگار
 نبید خورده ناید باز جامت
 به مرو اندر کنون بی‌خانه‌ای تو
 نه هرگز یایی از من خوشی و کام
 پس آن بهتر که بیهوده نگویی
 چو از دست تو شد^{۱۰} معشوق پیشین
 ترا چون گل دلارامی نشسته
 سرای موبد و ایوان موبد
 چنان مهمان که با فرهنگ باشد
 مبادا در سرایش چون تو مهمان
 گرفتار بلا گشتی سرانجام^۷
 شود روزی به‌دام اندر گرفتار
 همیدون مرغ جسته باز دامت
 ز چندین دوستان بیگانه‌ای تو
 نه اندر مرو یایی جای آرام^۸
 به شوره در گل و سوسن^۹ نجویی
 به شادی با پسین معشوق^{۱۱} بنشین
 چرا باشی^{۱۲} بدین سان دلشکسته
 همایون باد بر مهمان موبد
 نه چون^{۱۳} تو جاودانی ننگ^{۱۴} باشد
 که نزوی^{۱۵} شرم داری نه ز یزدان^{۱۶}

س ۲۴۸ ب

می ۴۳۸

ر ۲۲۱ پ

ک ۱۹۷ ر

۱۰

۱- امی: پیش از دو بیت ۲- پ: که ۳- پ: دلی ۴- الکل: جان
 ۵- پ: جواب ۶- گک: عنوان حذف شده است ۷- الکل اس: بفرجام
 ۸- پ ال: جای و آرام ۹- پ اس: نسرین ۱۰- الکل اس: از دست بشد ۱۱-
 الداس: دگر معشوق، کل: شادی با گل خوشبوی ۱۲- کل: باشد، اس: داری ۱۳-
 کل: بچون ۱۴- کل: تنگ ۱۵- اس: من ۱۶- پ: اضافه دارد:
 مبادا در سرایش چون تو دیگر نه بیگانه نه خویش و نه برادر

- ۱۵
 ۳۳۹ کل
 ۲۲۴۹ ر
- ۲۵
 ۴۳۹ می
 }
 ۲۲۲۱ پ
 ۳۲۸ ج
- ۲۵
- ۱۵
 ۲۵

پاسخ^{۱۹} دادن رامین ویس را^{۲۰}

- بِه پاسخ گفَت رامین دلازار مکن ماها مرا چندین میازار
- ۱- پ: همه ۲- اس: پیش از یلکیت ۳- الکل: از ۴- اس: که
 ۵- اس: توی چون رانده ۶- اس: دهخدایی ۷- پ: اس: شمردی ۸- پ
 اس: چرا سازی که بایست نکردی ۹- الکل: اس: انباز ۱۰- اس: کار
 ۱۱- اس: با دستور جمشید ۱۲- الکل: که بانادان ۱۳- الکل: اس: نه
 ۱۴- الکل: اس: نه ۱۵- اک: علم را بر، کل: علم از بر ۱۶- کل: توز
 ۱۷- الکل: بر من ۱۸- اس: بروی ۱۹- پ: جواب ۲۰- اس: پاسخ دادن
 رامین، گک: عنوان حذف شده است

نه بس بود آنکه^۱ از پیشم براندی
 نه بس چندین که^۲ آب من ببردی
 مزن تیر جفا بر من ازین بیش^۳
 چه رنج آید ازین بدتر به رویم
 چرا بخشایی از من رهگذاری^۴
 سزد گر سنگدل خوانمت و دشمن^۵
 گذار شهر و راه دشمن و دوست
 نه تو گفתי خداوندان فرهنگ
 چرا تو آشتی در دل نداری
 کنون گر تو نخواهی گشت خشنود
 مرا زیدر بیاید رفت ناچار
 ز دو زلفت^{۱۱} مرا ده یادگاری
 یکی حلقه به من ده زان دو زنجیر
 مگر^{۱۴} جانم شود رسته به بویت
 مگر چون جان من یابد رهایی
 شنیدستم^{۱۷} که شب آبتن آید

اس ۲۴۹ ب

کل ۳۴۰

{ ۲۲۲ پ
 ۴۴۰ م }

نه بس آن تیر کم در دل نشاندی
 نه بس چندین که^۲ ننگم بر شمردی
 که کردی سر بر سر جان و دلم ریش
 که تو گویی دریغست از تو کویم^۵
 که این ایوان موبد نیست باری
 که راه شایگان بخشایی از من
 ز یار^۸ خویش بخشودن^۹ نه نیکوست
 بمانند آشتی را جای در جنگ
 مگر چون ما سرشت از گل نداری
 وفا رفت از میان و بودنی بود
 بمانده^{۱۰} بی دل و بی صبر و بی یار
 ز و اشامه^{۱۲} مرا ده غمگساری
 که گیرد جان برنا و^{۱۳} دل پیر
 چنان چون گشته تن خسته^{۱۵} به کویت
 ترا هم دل بگیرد در^{۱۶} جدایی
 نداند کس که فردا زو^{۱۸} چه زاید^{۱۹}

۵

۱۰

۱۵

۱- الذکل: نه بس چندین که، اس: چندانکه ۲- اس: چندانکه ۳- اس: چندانکه
 ۴- کل: پیش ۵- اک: بیت حذف شده است ۶- کل: درگذاری ۷- اک
 کل: خواندت دشمن، اس: خوانم و دشمن ۸- اس: دست ۹- اک: خودبخود بخشودن
 ۱۰- اس: بماندن ۱۱- الذکل: زلفینت ۱۲- پ: زدوشامت ۱۳- اک
 کل: ورنای ۱۴- پ: مکن ۱۵- اس: کشتن خسته ۱۶- اس: زین ۱۷-
 پ: اس: شنیدستی ۱۸- الذکل: کز و فردا ۱۹- گ: اضافه دارد: چه دانی بلکه
 بامدادان حالت دیگری داشته باشی

پاسخ دادن ویس رامین را^۱

به پاسخ گفت ویس ماه پیکر^۲ که از حنظل نشاید کرد شکر
 حریر مهربانی ناید از سنگ^۳ نیدد ارغوانی ناید از بنگ^۴
 نگردهد موم هرگز هیچ آهن نگردهد دوست هرگز هیچ دشمن^۵
 نگرداند مراباد تو از پای به گفتار تو من خرم نگردم
 ۵ مراد دل بماند^۶ از تو یکی درد ره دیگر سخن بروی^{۱۱} بیستست^{۱۲}
 مراد^۷ جان فگندی زنگ^{۱۰} آزار سخنهای تو اکنون^{۱۳} چون نیوشم
 جفاهای تو در گوشم نشستست بسی بودم به روز^{۱۴} وصل خندان
 تو آگندی به دست خویش گوشم کنون نه گریه ام آید نه خنده^{۱۸}
 ۱۰ بسی بودم به روز^{۱۴} وصل خندان دلم^{۱۹} روبه بد اکنون شیر گشتست
 کنون نه گریه ام آید نه خنده^{۱۸} فرو مرد آن چراغ مهر^{۲۱} و او مید
 که جانم مهر دل را نیست بنده که از چون تو رفیقی^{۲۰} سیر گشتست
 که روشن تر بداندر دل زخورشید^{۲۲} که روشن تر بداندر دل زخورشید^{۲۲}

ص ۳۲۹
 { ۱۹۸۸ ر
 اس ۲۵۰ ر }

پ ۲۲۲
 می ۴۴۱
 کل ۳۴۱

۱- پ: جواب ۲- اس: پاسخ ویس، گد: عنوان حذف شده است ۳- اس: گفت ویرا ویس دلبر ۴- گد: لیمو، پ: تنگ، الکل: منگ ۵- پ: اس: اضافه دارد:

ترا گفتار بامن خیره (می: خیر) خیر است ۶- گد: بیت حذف شده است ۷- پ: اک: نماد ۸- پ: بافسونی، اک: بافسون به، کل: بافیون (؟) نه، اس: بافسون بد ۹- کل: اس: بر ۱۰- الکل: درد و ۱۱- اس: ره هرشادی بر من ۱۲- اس: پیش از یک بیت ۱۳- پ: کنون ۱۴- اک: کل اس: ز روی ۱۵- اس: کنون گشتم ۱۶- اک: کل اس: ز روز ۱۷- گد: در بیت مصرعها قلب است ۱۸- الکل: کنون از گریه می آید بخنده ۱۹- اک: کنون ۲۰- کل: حریفی ۲۱- اک: وصل، کل: بیم ۲۲- اس: بد از تا بنده خورشید

- برفت آن دل که بودی دشمن من
همان چشم^۲ که دیدی رنگ رویت
یکی پنداشتی خورشید دیدی
کنون آن خور به چشم قیرگشتست
ندانستم^۳ که عاشق کسور باشد
همی گویم کنون ای بخت پیروز
تم را روز فرخنده کنونست
مزه اکنون همی یابم جهان را
نخواهم نیز در دام اوفتادن
- ۱۵ همه چیزی^۱ دگر شد در تن من
و یا گوشم شنیدی گفت و گویت
یکی پنداشتی مژده شنیدی^۲
همان مژده به گوشم تیر گشتست
کجا بختش همیشه شور^۵ باشد
کجا بودی نگویی تا به امروز
۲۵ دلم را چشم بیننده کنونست
خوشی اکنون همی دانم روان را^۶
دوگیتی^۷ را به یک ناکس بدادن^۸

س ۲۵۵ ب

پاسخ دادن رامین ویس را^۹

- دگر ره گفت رامین ای سمنبر
چه باشد گر تو از من سیر گشتی
مراد در دل نیاید از تو سیری
ز تو تندی و از من خوش زبانی
به^{۱۳} آزار تو روی از تو نتابم
اگر تو بر کنی یک چشمم از سر
مرا چندین به زشتی نام بردی
- دلم را هم تو دادی هم تو می بر
همان کین مراد در دل بکشتی
ندارم^{۱۱} بر جفا جستن دلیری
ز تو دشنام و از من مهربانی^{۱۲}
۵ که من چون تو یکی دیگر نیابم
به پیش دستت آرام چشم دیگر
چنان دانم که خوبی یاد کردی^{۱۴}

{ ۱۹۸۱ پ
۲۳۰ ص }

پ ۲۲۳ ر

می ۴۴۲

۱- الکل: خوبی ۲- الکل: چشمی ۳- الکل: این بیت و بیت آتی حذف شده است ۴- پ: بدانستم ۵- ال: سوز، اس: زبخت شور مسکن کور ۶- الکل: بیت حذف شده است ۷- پ: همه کس ۸- الکل: نخواهم هرگز این در را گشادن ۹- پ: جواب ۱۰- اس: پاسخ رامین ویرا، گد: عنوان حذف شده است ۱۱- الکل: نیابم ۱۲- الکل: ز من مهربانی ۱۳- الکل: بر ۱۴- پ: پس از بیت آتی

- ۱۰ مرا نفرین تو چون آفرینست
اگر چه در سخن آزار جویی
خوش آید هر چه تو گویی به گوشم
چو تو خامش شوی گویم چه بودی
به گفتاری زبان را بر گشادی
بدان^۱ گفتار کم درمان نمایی^۲
اگر چه بینم از تو درد و خواری^۳
همی گویم مگر خشنود گردی
۱۵ منم امشب^۴ نگارا چون یکی کس
دلش باشد ز بیم هر دو خسته
گر اینچایم تو خود با من چینی
و گر بر گردهم از پیشت ندانم
۲۰ میان این دو پتیاره بماندم
اگر چه مرگ باشد آفت تن^۵
کنون گر مرگ جانم در ربودی
اگر چه^۶ مرگ جانم را بختی
تنم^۷ در آب دیده غرقه گشتست^۸
که گفتارت به گوشم شکرینست
ز تندی سر بر دشنام گویی
تو گویی بانگ مطرب می نیوشم
که دیگر باره^۱ آزاری نمودی
و گر چه مر مرا دشنام دادی
دلم را هم بدان^۴ دردی فزایی^۵
همی دارم امید رستگاری^۶
زبان^۸ دوستی را سود گردی^۹
که شیرش پیش^{۱۱} باشد پیلش از پس^{۱۲}
بلا بر وی ز هر سو راه بسته^{۱۳}
که همچون دشمنان با من به کینی
که جان از برف و باران چون رهانم
ز دو پتیاره بیچاره بماندم
به چونین جای باشد راحت من
۲۵ مرا زو درد دل یکباره بودی^{۱۵}
تنم باری ازین سختی برستی
جهان بر من چو زلفت حلقه گشتست^{۱۹}

۱- کل: بار ۲- اس: بدین ۳- اس: نمودی ۴- الذکل: برو، اس: بدو
۵- اس: فزودی ۶- کل: درد خواری، اس: درد و آزار ۷- اس: امید روز دیدار،
اک: اضافه دارد عنوان پاسخ دادن ویس رامین را ۸- اس: زیاری ۹- گد: بیت
حذف شده است، پ: اضافه دارد:

و کسر بینم ز تو درد جدائی امیدستم که روزی زی من آبی
۱۰- الذکل: اکنون ۱۱- الذکل: که پیشش شیر ۱۲- اس: که مارش پیش باشد
گرگش از پس ۱۳- اس: جسته ۱۴- اس: من ۱۵- الذکل: این بیت و بیت
آتی پیش ازشش بیت، اس: بیت حذف شده است ۱۶- اس: کنون گر ۱۷-
اس: منم ۱۸- اس: گشته ۱۹- اس: گشته، اک: این بیت و بیت آتی پس از عنوان
و بیت اول

دلم داری در آن زلف معنبر ندانم چون روم بیدل ازیدر ۲۵

{ اس ۲۵۱ پ
می ۴۴۲

پاسخ^۱ دادن ویس رامین را^۲

۳۳۱۳۹

دگر باره سمن بر ویس مهروی
[جوابش داد ویس ماه رخسار
برو راما و دل خوش کن به دوری
سخن هر چند کم گویی ترا به
روان را رنج بیهوده نمایی
نه من آشفته هوش^۹ و سست رایم
بس است این داغ کم بر دل نهادی
اگر صد سال گبر آتش فروزد
چه ناکس پرور و چه گرگ پرور
ترا زین پیش بسیار آزمودم
اگر تو^{۱۴} رام بودی از^{۱۵} نمایش

گشاد آواز مشک از عنبرین موسی^۳
بت زنجیر زلف نوش گفتار^۴
برین^۵ آتش فشان^۶ آب صبوری^۷
ترا هر چند کم بینم مرا به
هر آن گه کازموده^۸ آزمایی
که چندین آزموده آزمایم^{۱۰}
بس است این چشمه کز چشم گشادی
سرانجامش همان^{۱۱} آتش بسوزد
به کوشش به نگرده هیچ گوهر^{۱۲}
تو گویی^{۱۳} کزدم و مار آزمودم
نمودی^{۱۶} گسوه را اندر آزمایش^{۱۷}

۳۴۲۵

۳۲۲۴۳

۱- پ: جواب ۲- گ: عنوان حذف شده است ۳- الکل: بیت حذف شده است ۴- اس:
جوابش داد ویس ماه پیکر بدان مهجور سرگردان همی گفت
بمزه اشکش اندر دیده می سفت، گد: اضافه دارد: آنچه بر زبان میرانی در دلت نیست. در دلت زهر و بزانت شکر است. پیشهات
با سخن فریفتن است و هر که از زبان تو بیخبر باشد همچون من فریفته شود
۵- اس: بدان ۶- الکل: که ما بردل زدیم ۷- الکل: اضافه دارد:
زبان بگشاد پس ویسه دگر بار چنین گفتش برامین دلزار
۸- الکل: که چندین آزموده ۹- الکل: روی ۱۰- پ: اضافه دارد:
تو چون کردی بنا پیمان شکستن نشاید با تو دیگر عهد بستن
۱۱- پ اس: هم اوروزی بدان ۱۲- الکل: به تر، کل: بتر ۱۳- الکل: گفتی
۱۴- الکل اس: چه ۱۵- الکل: در ۱۶- اس: بماندی ۱۷- اس: اضافه دارد:
یکی نیمه زمن شد زندگانی همی گویی درینغا کامرانی

	یکی نیمه ز من شد ^۱ زندگانی	میان درد و ننگ ^۲ جاودانی
	به دیگر نیمه خواهم بود دلشاد	نخواهم ^۳ داد ^۴ او را نیز بر باد
۱۵	از آن پیشین وفا کشتن چه دارم	که تا زین پس وفایت ^۵ نیز کارم
	نورزم مهر بی ^۶ مهران ازین بیش	که نه دشمن شدستم با تن ^۷ خویش
	که نه مادر مرا از بهر تو زاد	و یا ایزد مرا یکسر به تو داد ^۸
	نه ^۹ بس تیمار دهساله که بردم	و یا اندوه بیهوده که خوردم
	و فایان بیش چون باشد که جستم	چه دارم زان وفا ^{۱۰} جستن به دستم
	و فا کردم ز پیش و به ^{۱۱} نکردم ^{۱۲}	ازیرا با دلی پر داغ و دردم
۲۰	همه کس از ^{۱۳} جفا ^{۱۴} گردد پشیمان	من آنم کز وفا گشتم بدین سان
	و فا آورد چندین رنج بر من	که نوشم زهر گشت و دوست دشمن
	دلی خود چند باشد تا ^{۱۵} چندین	رسد آسیب و رنج از مهر و از کین
	اگر کوهی بسدی ^{۱۶} از سنگ و آهن	نماندستی ^{۱۷} کنون یک ذره در تن ^{۱۸}
	اگر خود رای دارم مهر جویدی	بدین دل مهر چون ورزم ^{۱۹} نگوئی ^{۲۰}
۲۵	دلی ^{۲۱} رسته ز بیم و جسته ^{۲۲} از دام	دگرره کی نهد در دام ^{۲۳} تو گام

پاسخ^{۲۴} دادن رامین و بس را^{۲۵}

دگر باره جوابش داد رامین سر از چنبر مکش ای ماه چندین

- ۱- الذکل اس: شد ازمن ۲- الذکل: هر دوننگ، اس: ننگ و درد ۳- اس: بخوایم
 ۴- الذکل: دادن ۵- اس: کزین پس رنج گیرم ۶- اس: بد
 ۷- الذکل: برتن ۸- اس: و نه ایزد مرا از بهر تو داد ۹- الذکل: ز ۱۰- اس: چه دارم من از آن
 ۱۱- کل: بد ۱۲- اس: که بیش و به بکردم ۱۳- الذکل اس: بر ۱۴- پ: وفا ۱۵- اس، تاب ۱۶- الذکل: بدم ۱۷- کل: نماندستم ۱۸- الذکل: ازمن ۱۹- کل: جویم ۲۰- اس: بدین دل
 چند جویم مهر گوئی ۲۱- الذکل: دلم ۲۲- الذکل: خسته ۲۳- اس: راه ۲۴- پ: جواب ۲۵- اس: پاسخ رامین و بس را، گ: عنوان حذف شده است

<p>به بیل^۱ صبر ترسم گل نمداری دلت زین گفته آگاهی ندارد مرو را زین^۴ که می گویی خبر نیست ولیکن در میانت بساد پاکست ولیکن نیست دل را این دلیری^۶ که این از حنظلست و آن ز شکر^۷ اگر بر من دل تو مهربان نیست^۸ که چون بدخواه من بامن به کینست^{۱۱} زمن تا مرگ یک پیراه ماندست^{۱۲}] نهب برف و سرما آزمودن که از بدخواه بدتر دوست^{۱۴} نادان ازو ببرید^{۱۶} باید مهر و پیوند تو در خانه میان خرز و دیا همی گویی سخنهای نگارین چه وقت^{۱۲} این همه گشتی^{۱۸} و نازست گلوی من بگیرد مرگ^{۱۹} ناگاه که گرد من بود کشته سپاهی چرا راه سلامت بر نگیرم</p>	<p>تو این گفتار را حاصل نمداری زبان^۲ با دلت همراهی^۳ ندارد دلت را در شکیبایی هنر نیست تو چون طبلی که بانگت^۵ سهمناکست زبانست می نماید زود سیری زبانست دیگرست و دلت دیگر خدای من بتا بر آسمان نیست^۸ ولیکن^{۱۰} بخت من امشب چنینست [مرا در برف چون گمراه ماندست نیارم بیش ازین بر جای بودن تو نادانی و نشنودی^{۳۱} مگر آن اگر نادان بود بایسته^{۱۵} فرزند من ایدر در میان برف و سرما همی بینی مرا در حال چونین چه جای این سخنهای درازست تو از گشتی سخن نا کرده کوتاه مرا مردن بود در رزمگاهی چرا به فسوس در سرما^{۲۰} بمیرم</p>	<p>پ ۲۲۴ { اس ۲۵۲ پ گل ۲۴۴ } ر ۲۵۵ ک ۱ می ۴۴۵ اس ۲۵۳</p>
--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------------------------------

- ۱- می: بیل ۲- الذکل: زبانت ۳- الذکل: راهی ۴- کل: اس: پس اورا
زین ۵- الذکل: بانگ ۶- الذکل: پیش از هفت بیت ۷- اس: پس از سه بیت،
گک: پیش از سی بیت ۸- اس: خدای من خدای آسمانست ۹- اس: دلت نامهربانست،
۱۰- پ: چه گویم ۱۱- پ: پیش از سه بیت ۱۲-
پ: بیت حذف شده است ۱۳- الذکل: اس: نشیدی ۱۴- اس: یار ۱۵-
الذکل: شایسته ۱۶- پ: نبرید ۱۷- الذکل: روزی (کل: روز)، اس: جسای
۱۸- پ: این کشی ۱۹- پ: برف ۲۰- الذکل: چرا در برف و باران من

<p>۲۲۵ پ</p> <p>چو من باشم مرا دلدار کم نیست مرا چون^۳ تو یکی دلدار دیگر^۴ کزین تندی کرا^۵ دارد^۶ زیانی همی زن این نوا گر نگسلد^۷ رود چه خواهد کور جز دو چشم^۸ بینا به کام^۹ نیک خواهان هر دو ان شاد^{۱۰}</p>	<p>۲۵</p> <p>نخواهی مر مرا بر^۱ تو ستم نیست ترا موبد همیدون^۲ باد در بر چو من بر گردهم از پیشت بدانی کنون رفتم تو از من باش پدرود من آن خواهم که تو باشی شکیبا تو موبد را و موبد مر ترا باد^۹</p>
-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

پاسخ^{۱۲} دادن ویس رامین را^{۱۳}

{
الکلی ۲۵۰ پ
کل ۳۴۵}

<p>۴۴۶ می</p> <p>ز ما بر تو هزاران^{۱۴} آفرین باد دلت گش باد و بخت همچو^{۱۶} دل گش که همچون من نه دیدی نه شنیدی نه مشکین زلف^{۱۸} من کافور گشتست^{۱۹} نه در اندر دهانم گشت بسی آب نه سیمین کوه من گشتست لاغر کنون خورشید خوبان جهانم^{۲۱} لبانم را بود رضوان خریدار^{۲۳}</p>	<p>۵</p> <p>سمن بر ویس گفتا همچین باد شبت خوش باد و روزت همچو شب^{۱۵} خوش من^{۱۷} آن شایسته یارم کم تو دیدی نه روشن ماه من بی نور گشتست نه خم^{۲۰} زلف کانم گشت بسی تاب نه سروین قد من گشتست چنبر گر آنکه بود ماه نو رخانم رخانم را بود حورا^{۲۲} پرستار</p>
----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

- ۱- الکلی: با ۲- الکلی اس: همایون ۳- الکلی اس: جز ۴- گک: این بیت
و دو بیت آتی حذف شده است ۵- کل: ترا ۶- الکلی: آید اس: باشد ۷-
کل: بگسلد ۸- اس: به جز چشم ۹- پ: یار ۱۰- الکلی: بنام ۱۱-
پ: مر ترا کار، الکلی: بادل شاد ۱۲- پ: جواب ۱۳- اس: پاسخ ویس رامین
را، گک: عنوان حذف شده است ۱۴- الکلی: همیدون ۱۵- اس: روزت چون
شبت ۱۶- اس: بخت چون دلت ۱۷- پ: نه ۱۸- الکلی: موی
۱۹- الکلی: اضافه دارد:
رخم چون ماه روشن هست پر نور به نیکوئی مرا سجده برد حور
۲۰- الکلی: پیچ ۲۱- اس: پس از دو بیت ۲۲- الکلی: حوران ۲۳-
الکلی: پس از بیت آتی، اس: در بیت مصراعها قلباست

- به چهره آفتاب نیکوانم
 به پیش عارض من^۲ گل بود خوار^۳
 صنوبر پیش بالایم بود چنگ
 منم از^۸ خوب رویی^۹ شاه شاهان^{۱۰}
 نبرد^{۱۲} کیسه را از خفته طرار
 نگیرد شیر گسور و یوز آهو
 ز رویم^{۱۶} مایه^{۱۷} خیزد دلبری را^{۱۸}
 نبودم نزد کس من^{۲۰} خوار مایه
 اگر چه نزد^{۲۲} تو خوار و زبونم
 کنون هم گل همی بایدت و هم من^{۲۴}
 چنین روز آمدت زین یافته تدبیر^{۲۶}
 کجا دیدی دو تیغ اندر نیامی
 مرا نادان همی خوانی^{۲۸} شگفتست
 دلت^{۲۹} گر ابله^{۳۰} و نادان نبودی
- ۱۰ چنان چون خوار^۴ باشد پیش گل خار^۵
 چو گوهر نزد^۶ دندانم بود سنگ^۷
 چنان کز دلربایی ماه ماهان^{۱۱}
 چنان چون من ربایم^{۱۳} دل ز بیدار^{۱۴}
 چنان چون من به غمزه جان جادو^{۱۵}
 ۱۵ ز مویم مایه باشد کافری را^{۱۹}
 چرا گشتم به نزد تو کدایه^{۲۱}
 از آن یاری که تو داری^{۲۳} فزونم
 بدان تا گلت باشد جفت سوسن^{۲۵}
 سبک ویران شود شهری به دو میر
 ۲۰ و یا هم روز و شب دریک^{۲۷} مقامی
 ترا خود پسای نادانی گرفتست
 به چونین جای بر^{۳۱} پیچان نبودی^{۳۲}

پ ۲۲۵ ب

ک ۲۰۱ ر
 کل ۳۴۶
 می ۴۴۷
 مح ۲۳۴

- ۱- اس: اوستاد ۲- پ: بود ۳- الکل اس: گل از (کل: اندر) پیش رخان
 (کل: روی) من بود خار ۴- الکل: خار ۵- الکل: خوار، اس: گلزار ۶-
 کل اس: پیش ۷- اک: بیت حذف شده است ۸- اس: کر ۹- اک: کل:
 خوب رویان ۱۰- اس: ماه ماهان ۱۱- اس: شاه شاهان ۱۲- پ: نلزد
 ۱۳- پ: بلزدم ۱۴- الکل اس: هشیار ۱۵- الکل اس: چومن گیرم به
 غمزه جان جادو ۱۶- الکل اس: مویم ۱۷- الکل: مویه ۱۸- الکل اس:
 دلبرانرا ۱۹- الکل اس: زبویم (اس: رویم) ناله (اس: مایه) خیزد کافرانرا، گک: این
 بیت و بیت آتی حذف شده است ۲۰- الکل اس: نزد هر کس ۲۱- الکل اس:
 نغایه، کل: بقایه ۲۲- الکل: پیش ۲۳- پ: اذین بازی که تو گفتی، اس:
 کردی، اک: گفتی ۲۴- اک: کنونت هم همو بایدت نه من، کل: کنونت هم همو
 باید همت من، اس: کنون هم او همی بایدت هم من ۲۵- اک: ترا یا گل بود جفت
 یا که سوسن ۲۶- الکل: کنون پیش آمدت این یاوه تدبیر، اس: تو نشیدی مگر گفتار آن پیر
 ۲۷- الکل: اندر، اس: و هم شب در مقامی ۲۸- پ: گویی ۲۹- الکل: دلم
 ۳۰- پ: بیهش ۳۱- الکل: بچون تو بیوفا ۳۲- اس: بیت حذف شده است

س ۲۵۴ر	خداوند ترایم نه ترایم که چون موبد نیی با ^۱ جفت نادان ^۲	وگر نادان منم از ^۱ تو جدایم بجای آور سپاس و شکر یزدان	
پ ۲۲۶ر	به مهر اندر نشد سنگین دلش رام نگهبانان و دربانانش را گفت به پاس اندر همه هشیار باشید جهان را از دمه بیم هلاکت همی تازند پنداری ^۲ سواران نوان در موجش این دل کشتی آسا ^۳ بخواهد هر زمان کشتی شکستن ^۴ سخن ^۵ گفتار او با پاسبانان به پاس اندر همه هشیار باشید ^۶ کجا بادش همه ^۷ پهلوی بدرید ^۸ که نه دستش همی جنبید و نه پای ^۹ هم از جان گشته نومید و هم از یار فزون از کوه او را ^{۱۰} بر دل اندوه اگر ^{۱۱} دیدی ز یار خویش خواری	چو ویسه داد یکسر ^۴ پاسخ رام ز روزن باز گشت و روی بنهفت مخسپید امشب و بیدار باشید کجا امشب شبی بس سهمناکت ز باد تند و از ^۵ هر آیی ^۶ باران جهان آشفته چون آشفته دریا ز موج تند و باد سخت جستن چو رامین را به گوش آمد ز جانان که امشب سر بسر بیدار ^{۱۱} باشید امید از دیدن جانان ببرید نیارست ایستادن نیز ^{۱۵} بر جای عنان رخس را بر تافت ناچار همی شد در میان برف چون کوه همی گفت ای دل اندیشه چه داری	۲۵ ۳۵ ۳۵

۱- اس: کز ۲- الذکل: هم ۳- پ: اضافه دارد عنوان: بخشم رفتن ویس از منظر
و در به رامین بستن ، الذکل: رفتن ویس از روزن و تنها ماندن رامین ۴- الذکل اس: یک یک
۵- پ: تندوز ۶- الذکل اس: تندوز اهر ۷- اس: تو پنداری همی بارد ۸-
پ: که گویی هست طوفانی مها، گن: این بیت و دو بیت آتی حذف شده است ۹- پ:
اضافه دارد:

جهان را رستخیزی هست امشب کجا جان آورد وحش و طیر بر لب
۱۰- اس: چنین ۱۱- پ: هشیار ۱۲- پ: به بیداری همه عیار باشید ۱۳-
اس: همی ۱۴- الذکل: اضافه دارد عنوان: بازگشتن رامین بخشم از پیش ویس
۱۵- الذکل: ایچ ۱۶- الذاس: جنبیدنه پای ۱۷- الذکل اس: ویرا ۱۸-
اس: مگر

- ۳۴۷ کل به عشق اندر چنین بسیار باشد
 ۲۰ مکن زین پس بتانرا خواستگاری
 ۳۳۵ جم تو آزادی و هرگز هیچ آزاد
 ۲۲۶ پ ازین پس هیچ یار و دوست مگزین
 بر آن عمری که گم کردی همی موی
 درینغا رفته رنج و روزگارا
 درینغا آن همه او میدواری
 همی گفتم^{۱۰} دلا برگرد ازین راه
 همی گفتم زبانا راز مگشای
 که بس خواری نماید دوست مارا
 که چون تو راز بر دلبر^{۱۳} گشایی
 نماید دوست چندان ناز و گشی
 ترا به بود خاموشی ز گفتار
 چه نیکو داستانی زد یکی دوست
 ۴۴۹ می
- تن^۱ عاشق همیشه^۲ خوار باشد
 مکن زین پس بتانرا خواستگاری
 چو بنده برنتابد جور و بیداد^۴
 به داغ این پسین^۵ معشوق بنشین
 چو زین معشوق یاد آری همی گوی:
 کزیشان خود^۶ درینغی مانند مارا
 ۲۵ که در میدان بسر برده نشد گوی^۸
 که شد نا چیز چون باد گذاری^۹
 که پیش آید درین ره^{۱۱} مر ترا چاه
 نهان دل همه با دوست منمای
 همی دیدم من این روز^{۱۲} آشکارا
 ۵۰ نهانت^{۱۴} هر چه هست او را نمایی
 که در مهرش نماند هیچ خوشی
 بگفتی لاجرم گشتی چنین خوار
 که خاموشی به مرغان نیز نیکوست^{۱۵}

۱- اس: دل ۲- کل: همیشه مرد عاشق ۳- الکل: آمد ۴- پ: اس:
 تسوی آزاد و آن کو باشد آزاد ندارد تن بخواری و به بیداد
 ۵- اس: اینچنین ۶- الکل: رنج رفته ۷- کل: که ازینسان شد ۸- اس:
 بسر آورده چون گوی، الکل: پس ازبیت آتی ۹- اس: بیت حذف شده است
 ۱۰- پ: اس: گویم ۱۱- الکل: آید ازین پس ۱۲- اس: امروز ۱۳-
 الکل: مردم ۱۴- الکل: نهانی ۱۵- الکل: زندان سخت نیکوست

پشیمان شدن و بس از کرده خویش^۱

س ۲۵۵

س ۲۵۲

س ۲۴۸

س ۲۲۷

س ۲۲۶

شگفتا پرفریا روزگارا
 بما بازی نماید این نبهره
 گهی دلشاد دارد گاه غمگین
 مگر ما را جزین^۶ بهره^۷ نایست^۸
 تن ما گر نبودی بسته^۹ آز
 نه کس را در جهان گردن نهادی
 ز بند مردمی^{۱۰} جستی رهایی
 چو بودی در^{۱۱} گهرمان بی نیازی
 چنان کاندل میان و بس و رامین
 چورامین باز گشت از و بس نومید
 پشیمان گشت و بس از کرده خویش
 ز گریه کرد چشم خویش پر آب
 همی بارید چون ابر بهساری
 گل^{۱۶} رویش به گونه^{۱۷} گشت چون گل^{۱۸}
 که چون دارد^۲ زبون خویش مارا
 چنان چون مرد بازی کن^۳ به مهره^۴
 گهی با مهر دارد^۵ گاه با کین
 و گر چونین نبودی خود نشایست
 نکفتی از گشی با هیچ کس راز^۹
 نه باری زین^{۱۰} جهان بر تن نهادی
 نجستی از بزرگی جز جدایی
 به که^{۱۲} کردی جهان افسوس و بازی^{۱۳}
 بگسترده از پس مهر آن همه کین
 ز مهر هر دو گشت^{۱۴} ابلیس نومید
 دل نالانش گشت آزرده^{۱۵} خویش
 به رخ بر اشک او چون در خوشاب^{۱۵}
 به آب اندر روان همچون سماری
 ز درد^{۱۹} دل همی زد سنگ بر دل^{۲۰}

۱- اکل: بخشم رفتن رامین و پشیمان گشتن و بس از آزدن رامین و فرستان دایه را از عقب،
 اس: گفتار در پشیمان شدن و بس از رفتن رامین و فرستان دایه از دنباله گد: عنوان حذف شده
 است ۲- اس: کردی ۳- اکل اس: بازی گر ۴- پ اکل اس: پس از
 بیت آتی ۵- اکل اس: باشد ۶- اس: چنین ۷- اکل اس: گوهر
 ۸- اس: بیایست ۹- اکل: نکردی از کژی با هیچ دم ساز، اس: نکردی با کشی با هیچ کس
 ساز، گد: نکردی ناز ۱۰- اکل اس: نه رنجی در (اس: از) ۱۱- اکل: گر
 ۱۲- کل: یله، اس: مگر ۱۳- اس: افسوس سازی ۱۴- اکل: شد ۱۵-
 اکل اس می: بیت حذف شده است ۱۶- اکل اس: به ۱۷- اکل: ز گریه
 ۱۸- اس: گشته گلگون ۱۹- اکل: دود ۲۰- اس: همی زد سنگ از غم بر دل خون

- ۴۵۰ می
اس ۲۵۵ پ
- نه بر دل زد که می زد سنگ بر سنگ
همی گفت آه ازین وارونه^۱ بختم
چرا تیمار جان خود^۲ خریدم
چه بد بود این که کردم باتن خویش
کنون آتش ز جانم که نشاند^۳
به دایه گفت دایه خیز و منشین
نگر تا هیچ کس را این فتادست
مرا آمد به در بخت و فاگر
مرا بر دست جام نوش و من مست
سیه باد جفا انگیخت گمردم
سه^۴ چندان کز هوا بارد همی نم
منم از خرمی درویش^۵ گشته
الا ای دایه همچون باد بشتاب
عنان باره اش گیر و^۶ فرود آر
نباشد هیچ کامی بی نهیبی
به جان اندر امیدو آرز^۷ باشد
جفای تو حقیقت بد به کردار
- ۱۵ ز ناله همچو زیر چنگ بر چنگ
تو گویی شاخ محنت^۸ را در ختم
به دست خود گلوی خود بریدم
چرا گشتم بدین سان دشمن خویش
کنون خود کرده را درمان که داند
نمونه کار^۹ خسته جان من یسن
به بخت من ز مادر دخت^{۱۰} زادست^{۱۱}
به زورش^{۱۲} باز گردانیدم از در
به مستی^{۱۳} جام را بگندم از دست
کبود^{۱۴} ابر بلا^{۱۵} بارید دردم
درین شب بر دلم بارد همی غم
چراغ خود^{۱۶} به دست خویش کشته
نگارین دلبرم را زود دریاب
بگو ای رفته از پیشم به آزار^{۱۷}
نباشد هیچ عشقی بی عیبی^{۱۸}
به عشق اندر عتاب و ناز^{۱۹} باشد
جفای من مجازی بد به گفتار
- ۲۵
۳۴۹ کل
اس ۲۵۶ ر

{ پ ۲۲۷ پ
پ ۲۵۲ پ }

- ۱- کل: واژونه ۲- الذکل اس: انده ۳- اس: چرا درمان درد خود ۴- گک:
اضافه دارد: کی جان من بیاساید که طالعم هیچ گاه آسایش ندهد ۵- الذکل: بخت و
(کل: بخت)، اس: کارو ۶- اک: زود، کل: رود، اس: بین که ۷- اس: پس
از پنج بیت ۸- پ: بروزش ۹- اس: زمستی ۱۰- پ: الذکل: کون، اس:
که بود ابر، گک: ابر کبود ۱۱- کل: بر من بلا ۱۲- الذکل: دو ۱۳- اک
کل: در (کل: و) عیش ۱۴- اس: دل (رک: ماماتاشویلی) ۱۵- الذکل
اس: عنانش گیر و یک ساعت ۱۶- الذکل: به تیمار ۱۷- پ: اس: عتابی
۱۸- الذکل: عتاب و ناز ۱۹- الذکل: امیدو آرز

۳۵
 نبینی هیچ مهر و مهر^۱ جویسی
 بدان دلبر چرا باشد نیازی
 تو آزرده شدی از من به گفتار
 اگر بود از تو آن کردار نیکو
 چو از تو آن چنان^۲ کردار شایست
 بدار ای دایه او را تا من آیم
 که خود در وی نباشد گفت و گویی
 که خود با او^۳ نشاید کرد نازی^۴
 من آزرده شدم از تو به کردار
 چرا بود از من این گفتار آهو
 مرا خود بیش و کم گفتن نبایست
 که پوزش آنچه^۵ باید من نمایم

فرستادن ویس دایه را در پی رامین و خود رفتن در عقب^۶

۵
 بشد دایه سبک چون مرغ پران
 دلی کز مهر باشد ناشکیبا
 به ره بر برف را گلبرگ پنداشت
 سمن برویس چون سروی^{۱۲} گرازان
 فروغ آفتاب آمد ز رویش
 به تازی شب جهان شد^{۱۵} روز روشن
 خجل شد برف از آن اندام سیمین
 نه چون اندام او بد برف زیبا
 ز چشمش بر زمین گوهر فشان بود
 نه از بادش زیان و^۲ نه ز باران^۸
 نه از سرما^۹ بترسد نه ز گرما^{۱۰}
 به رامین در^{۱۱} رسید او را فروداشت
 تن^{۱۳} چون برفش اندر برف تازان^{۱۴}
 نسیم نوبهار آمد ز بویش
 میان برف کرد از^{۱۶} روی گلشن
 همیسدون باد از آن زلفین مشکین
 نه چون^{۱۷} زلفین او بد باد بویا
 ز مویش بر^{۱۸} هوا عنبر فشان بود

۱- اک کل : مهر مهر ۲- الکل اس: وی ۳- الکل اس: بازی ۴- الکل کل: ترا
 خود همچین ۵- الکل اس: که خود (اس: من) پوزش چو ۶- الکل کل: رفتن دایه از
 عقب رامین ، اس : رفتن ویس و دایه در پی رامین، گک : عنوان حذف شده است ۷- الکل کل:
 بد ۸- اک کل: پیش از عنوان ۹- اک کل اس: گرما ۱۰- اک کل اس :
 سرما ۱۱- اک کل: بر ۱۲- کل: سردی ۱۳- پ اس: تنی ۱۴-
 کل: برف و باران ۱۵- اس: چون ۱۶- اک کل: برف شد چون ۱۷-
 کل: چنان ۱۸- الکل اس: در

۲۲۸ پ ر

۲۰۳ ک۱ ر

۲۵۶ س ب

۳۵۰ کل

- ۱۵ ز ناگه^۱ از بهشت آمد به گیهان
 ز بخت او را به کام دل رساند
 بسو گفت ای چراغ سرفرازان^۲
 نهاد هر دلی همچون دل تست
 همه کس را جفا سخت آید از یار
 اگر چه بیش دارد^۴ بیش خواهد
 ز پیش این^۵ جفای تو مرا بود
 جفای تو دلم را همچین^۸ کرد^۹
 به هر کس آن پسند از هوشمندی
 گهی بر تو بتابد گاه بر من^{۱۰}
 به کام دشمنان باشی تو یک روز
 به گفتاری چرا گردد^{۱۱} دلازار
 به زشتی نام خوبم^{۱۲} چند سردی^{۱۳}
 نگر تا چند ناخوبی شنیدم
 ز بی مهری فزودی کار بر کار^{۱۴}
 برفتی^{۱۶} با دگر کس مهر کشتی^{۱۷}
 چه بایست آن چنان نامه نوشتن^{۱۹}
- تو گفתי حور بی فرمان رضوان
 بدان تا جان رامین را رهاند
 چو آمد پیش او شد گش و نازان
 سرشت هر گلی همچون گل تست
 همه کس را بیچند دل ز آزار
 همه کس کام و عیش خویش^۳ خواهد
 چنان کاکنون جفای من ترا بود
 دلت را اگر جفای من حزین^۶ کرد^۷
 نگر تا خوبستن را چه پسندی
 جهان گه دوست باشد گاه دشمن
 اگر دشمن به کامت باشد امروز
 کسی کاو چون تو باشد زشت کردار
 نگر تا تو بجای من چه کردی
 بجز کردار ناخوبست چه دیدم
 ز ناخوبی نهادی بار بر بار
 نه بس بود آنکه از پیمان بسگشتی^{۱۵}
 و گر^{۱۸} چاره نبود از مهر کشتن
- می ۴۵۲
 { ۲۲۸ پ
 ۲۳۸ ص
 ۲۰۳۲ پ
 اس ۲۵۷ ر

۱- الذکل اس: بناگاه ۲- کل: این بیت و بیت آتی حذف شده است، گ: اضافه دارد: تو میدانی بامن چه کرده‌ای و چگونگی بدنام نموده‌ای آیا این ترا کم بود که بازهم میخواهی به رسوائی ام بکشی. میدانم که از من شرم نداری اما از خدای دادگر هم بیم نکنی؟ ۳- الذکل اس: کس نام و کام خویش (کل: کام خویش) ۴- الذکل اس: و گر بسیار دارد ۵- الذکل: پیشین این، اس: آن ۶- الذکل اس: بکین ۷- اس: بود ۸- الذکل اس: آهین ۹- اس: بود ۱۰- پ: نه بر تو ماند و نه نیز بر من ۱۱- کل اس: باشد ۱۲- الذکل اس: نیکم ۱۳- اس: چون شمردی ۱۴- پ: پیش از دو بیت، اس: پس از هشت بیت ۱۵- الذکل: پیمان را شکستی ۱۶- الذکل اس: که رفتی ۱۷- الذکل: بستنی، اس: پس از شش بیت ۱۸- پ: اگر ۱۹- الذکل: چنان نامه چه بایستی نوشتن

<p>به‌سوایی و زشتی^۱ بر فزودن مرا چندین به زشتی بر شمردی همان شرم^۲ نبود از کردگارت که هرگز نشکنی در مهر پیوند^۵ پس آن سوگند را^۶ به دروغ کردن ترا بد گوهر و بد ساز گفتن که ننگست ار بگویندش^۸ به گفتار نکوهیده^{۱۱} پی^{۱۲} گفتار مردم ازیرا بخردان آهونجویند^{۱۳} نباید جز سلامت بر^{۱۴} گزیدن مکن بد تا نرنجی از مکافاش^{۱۷} و گر کاسه زنی^{۱۸} کوزه خوری تو فزونی گر بگوئی بشنوی تو^{۱۹} و گر گفتی کنون پاسخ شنودی چنین از ما عنان را بر^{۲۰} مگردان^{۲۱} به هر حالی گناه تو مرا نیست روا باشد که تو نیز آزمودی نگویی تا که دادت این دلیری</p>	<p>ز ویس و دایه بیزاری نمودن چه بفرودت بدان^۲ زشتی که کردی اگر شرمت نبود از نیک یارت نه با من خورده‌ای صد^۴ بار سوگند اگر شاید ترا سوگند خوردن چرا از من نشاید باز گفتن چرا کردی چنین وارونه^۷ کردار تو نشیدی که شد^۹ کردار مردم^{۱۰} بدان زشتست آهو کش بگویند چو نتوانی ملامتها کشیدن نگه کن در^{۱۵} همه‌روزی به‌فرداش^{۱۶} اگر جنگ آوری کیفر بری تو [تباهی گر بکاری بدروی تو اگر کشتی کنون بارش درودی چنین نازک مباش ای شیر مردان مشو^{۲۲} دلتنگ بر من کت سزا^{۲۳} نیست همان دردی که تو ما را نمودی گنه تو کرده‌ای تو^{۲۴} خشم گیری</p>	<p>۳۵ ۳۵ ۴۰</p>
<p>۱- اذ کل اس: خواری ۲- اذ کل: از آن ۳- اذ کل: همی ترسی ۴- اس: ده ۵- اذ کل: مهر مرا بند ۶- اذ کل اس: سوگندها ۷- کل: واژونه ۸- اذ کل: بگویندت ۹- پ: صد ۱۰- اذ کل: سردم ۱۱- پ: نکوهید از، کل: نگوینده ۱۲- اذ کل: زبیس ۱۳- اذ کل: بیست حذف شده است ۱۴- پ: نایستی بجز نیکی، اس: نباید جز سلامتھا ۱۵- اس: از ۱۶- اذ کل: چو فردات ۱۷- اذ کل: تانه بینی بد مکافات، اس: تا به پیچی از مکافاش ۱۸- اذ کل: دمی ۱۹- پ: بیست حذف شده است، اذ کل: در بیت مصراعها قلب است ۲۰- اذ کل: یکباره عنان ازما ۲۱- اذ کل اس: پس از دوبیت ۲۲- اذ کل: مکن ۲۳- اذ کل: روا ۲۴- اذ کل: خود</p>		

۲۰۴۳ }
مجم ۳۳۹

- ۴۵ که پوزش می‌ندانم بر^۱ چه خواهم^۲
و یا از روی و مویم^۳ چه نه نیکوست^۴
هنوزم روی چون ماهست گلنار^۵
هنوزم هست شکر گوهر آگین
هنوزم در دهان زهره‌ست و پروین
- ۵۰ نسیم نوبهار آید ز بویم
بجز یکتادلی و راستگویی^۸
به گاه سازگاری سازگارم
نه با آزادگی از یک نژادم
نه شهرو را منم شایسته^{۱۰} فرزند
- ۵۵ که دارد تاب زلفم دام خوبی^{۱۱}
هزاران دل فتادستند در دام
سر زلفم همه ساله معنبر
فرو ریزد ز شرم^{۱۴} از شاخساران
همیشه تازه و خوشبوی بر بار^{۱۶}
به دلها بر ز جان^{۱۲} و مال خوشتر
بساط دوستی را در نوشتی
- تو داور باش و پیدا کن گناهم
نگویی بر تن پاکم چه آهوست
هنوزم قد چون سروست گل بار^۵
هنوزم هست سنبل عنبر آگین
هنوزم بر رخان لاله‌ست و نسرين
فروغ آفتاب آید ز رویم
چه آهودانی^۷ اندر من نگویی
به گاه دوستداری دوستدارم
نه با خوبی ز یک مادر بزادم
نه شهرو را منم شایسته^{۱۰} فرزند
مرا زبید به گیتی^{۱۱} نام خوبی
مرا در زیر هر مویی بر اندام
گل رویم بود همواره بر^{۱۳} بر
اگر روی مرا بیند بهاران
نبینی^{۱۵} چون رخانم هیچ گلنار
نبینی چون لبانم هیچ شکر
گر از مهر و وفایم سیر گشتی
- ۴۵۴ می
- { پ ۲۲۹ ب
اس ۲۵۸ ر }
- ۳۵۲ کل
- ب ۲۵۴ ک

۱-پ: پوزش ندانم، الکل: من ندانم از، اس: که من پوزش ندانم بر ۲-پ: پس ازبیت
آتی ۳-الکل: موی و رویم ۴-اس: موی و روی من چه نیکوست ۵-الکل:
سروست و چنار ۶-الکل: ماهست و گلنار، اس: چون گلگونه گلنار ۷-الکل:
دیدنی ۸-پ اس: خوب رویی ۹-الکل: در ۱۰-اس: بایسته
۱۱-کل: همیدون ۱۲-الکل اس: پس ازبیت آتی ۱۳-اس: بر ۱۴-
اس: بشرم ۱۵-الکل: نباشد ۱۶-الکل اس: خوشبوی و بر بار ۱۷-کل:
بر رخان

<p>مکن یکباره یار خویش را خوار^۱ مکن بد مهری خویش آشکارا به گردن باز بندد استخوان را که راز دل نهفتن به تواند نه موی آگاه باشد بر^۴ تن او^۵ مرا منمای چندین خشم^۶ و آزار مکش یکباره شمع مهربانی مگر مهرم به کار آیدت روزی پس هر روز روز دیگر آید مگر مهر آید از کینه دگر بار دگر ره از پس^۸ سرماست گرما</p>	<p>جوانمردی کن و پنهان همی دار به خشم اندر بکن^۲ لختی مدارا نه هر کس کاو خورد با گوشت نان را خردمند آن کسی را مرد خواند نداند راز او پیراهن او^۳ تو نیز این دشمنی در دل همی دار میند^۷ از کینه راه شادمانی مبر^۹ از مهر چو من دلفروزی جهان هرگز به حالی بر نیاید اگر کین آمدت زان مهر بسیار چنان کاندر پس گرماست سرما</p>	<p>۶۵ ۷۰</p>
-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------

پاسخ دادن رامین ویس را^{۱۰}

<p>چنان چون حال^{۱۲} ایشان را سزاوار همیدون هر چه تو گفتی شنیدم^{۱۴} ز نادانی در آن خسواری بماند تن آسوده درین^{۱۷} خواری بمانم</p>	<p>جوابی^{۱۱} داد رامین دلازار نگارا هر چه تو کردی بدیدم^{۱۳} مباد آنکه در^{۱۵} خسواری نداند نه آنم من که خواری را^{۱۶} ندانم</p>	<p>کل ۲۵۲</p>
----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------

۱- پ: مرا منمای چندین خشم و آزار
 ۲- اذ کل: در
 ۳- اذ کل: در پی، اس: در پس
 ۴- اس: فگن
 ۵- اذ کل: اس: او
 ۶- اذ کل: رنج
 ۷- کل: مبر
 ۸- اذ کل: در پی، اس: در پس
 ۹- پ: گفتن
 ۱۰- پ: اضافه دارد: و شکوه نمودن، گد: عنوان حذف شده است
 ۱۱- اذ کل: اس: جوابی حال
 ۱۲- اذ کل: اس: جوابی
 ۱۳- اس: گفتی شنیدم
 ۱۴- اس: کردی بدیدم
 ۱۵- اذ کل: اس: مباد آندل که او (اس: در)
 ۱۶- اذ کل: در خواری
 ۱۷- اذ کل: در، اس: در آن

- ۵ پشیمانم بر آن^۱ کم دیو فرمود
کشیدم رنج و خواری^۲ چند گاهی
ندانستم که بی^۳ بر^۴ رنج یابم
تن از رنج و دل از اندیشه آزاد
چنین راهی گران در بر گرفتم
چرا دل زان همه شادی بریدم^۵ ۱۰
بدی سازد کرا نیکی نسازد
وگر گوهر نخواهد اخگری ده^۶
چو بفکندم به جایش اخگری داد^۷
به فرجامش چه دیدم شور بختی
وگر^۸ چونین نبودی خود نشایست ۱۵
زمانه کرد با من ناشناسی^۹
زمانه گفت شناسم^{۱۰} ترا نیز
بجز^{۱۱} طرار و نادانم نخواندی^{۱۲}
به مهر ناکسی^{۱۳} بیچان نبودی
چنان چون گفتمی از مهرم بپرهیز ۲۰
نیونندیم هرگز^{۱۴} يك به دیگر
نه سیمین ساعدی^{۱۵} نه مشک مویی
- مرا این راه بد جز دیو نمود
بیمودم به گفت^۱ دیو راهی
گمان بردم کزین ره گنج یابم ۲۰۵۵۲
به کوهستان نشسته حرم و شاد
ز چندان خرمی دل بر گرفتم
سزاوارم بدین خواری که دیدم ۲۵۹۳
دل نادان به هوش خویش نازد^۲
کسی را کازمایی گوهری ده
مرادست زمانه گوهری داد
دو ماهه راه بیمودم به سختی ۲۳۰۳
مرا فرجام جز چونین نبایست
چو کردم با زمانه ناسپاسی
چو من گفتم که ناسپاسم به هر چیز
نکو کردی که از پیشم برانندی ۳۴۱
دل من گر چنین نادان نبودی
کنون بر گرد و اندر من میاویز
که من باری^{۱۵} شدم تاروز محشر
نه من گفتم که تو نه^{۱۶} ماهرویی

- ۱- الکل: از آن ۲- الکل: بکام ۳- الکل اس: سختی ۴- الکل: بی مر
۵- الکل: اضافه دارد:
کنون گشتم من از کرده پشیمان ندانم چون بود دردم بدرمان
۶- اس: یازد ۷- الکل: بیت آتی حذف شده است ۸- اس: بیت حذف شده است
۹- الکل: که گر ۱۰- اس: حق شناسی ۱۱- الکل: که شناسم، اس: شناسم
۱۲- گد: هزار ۱۳- اس: سخن نادان و طرارم بخواندی ۱۴- الکل: ناکسان ۱۵-
کل: تاری ۱۶- الکل: ازین پس ۱۷- پ الکل: که نه تو ۱۸- الکل اس:
بازوو

	تو ^۱ خوبان را خنداوندی و سالار	نکویان را ^۱ توی گنجور بیدار ^۲
	صلف باشد به چشمت جادوی را ^۳	طرب باشد به رویت ^۵ نیکوی را ^۶
۲۵	تو داری حلقهای مشک بر عاج	تو داری از بنفشه ماه را ^۷ تاج
	تو از ^۸ دیدار چون خرم بهاری	تو از ^۹ رخسار چون چینی نگاری
	ولیکن گرتو ^{۱۰} ماه و آفتابی	نخواهم کز بنه ^{۱۱} بر من بتابی
	نگارا تو پز شک بیدلانی	به درد بیدلان درمان تو دانی ^{۱۲}
	ازین پس گرچه باشد صعب دردم	بمیرم نیز گرد تو نگردم
۳۰	[تو داری در ^{۱۳} لب آب زندگانی	که باز آری به تن جان و جوانی ^{۱۴}]
	[اگر چه ^{۱۵} تشنگی آید به رویم ^{۱۶}	بمیرم تشنه آب از تو ^{۱۷} نجویم ^{۱۸}]
	و گر ^{۱۹} عشق من ^{۲۰} آتش بود ^{۲۱} سوزان	نبینی زین سپس او را فروزان
	چنین ^{۲۲} آتش که باشد سربسر دود	همان بهتر که خاکستر شود زود
	بسی آهو بگفتی بر ^{۲۳} تن من	دو صد چندان که گوید دشمن من
۳۵	کنون آن گفته کردی فراموش	نه در دل جای آن دادی ^{۲۴} نه در گوش
	نبینی آنکه خود کردی ز خواری	ز من مهر و وفا می ^{۲۵} چشم داری ^{۲۶}
	بدان زن مانسی ای ماه سمنبر	که باشد در کنارش کور دختر
	به دیده کوری دختر نبیند	همی ^{۲۷} داماد بسی آهو گزیند
	تو نیز آهوی خود را می نبینی	همیشه یار بی آهو گزینی ^{۲۸}

۱-اس: نه	۲-اس: که خوبانرا	۳-الکل: چو خوبی تو توئی گنجور پندار
۴-الکل: جادوانرا	۵-اس: ز رویت	۶-الکل: نیکوانرا
۷-الکل: ماه بر	۸-الکل: بر	۹-الکل: بر
۱۰-الکل: چه	۱۱-الکل: چه	۱۲-الکل: بیت حذف شده است
۱۳-الکل: کل: بر	۱۴-الکل: کل: بر	۱۵-الکل: لبم از
۱۶-الکل: گسردد چورویم	۱۷-الکل: گسردد چورویم	۱۸-اس: آب تو
۱۹-اس: اگر	۲۰-اس: اگر	۲۱-اس: پس از سی و یک بیت
۲۲-الکل: در	۲۳-الکل: در	۲۴-الکل: هر آن
۲۵-الکل: وفا امیداری	۲۶-الکل: وفا امیداری	۲۷-اس: وفالم
۲۸-الکل: همه	۲۹-الکل: همه	۳۰-الکل: بیت حذف شده است

ک ۲۰۵ پ
اس ۲۵۹ پ
کل ۲۵۴

می ۲۵۷

پ ۲۳۱

- سخن خواهی که یکسر خود^۱ تو گویی^۲ به نام هر کسی آهو تو جوئی^۳ ۴۵
 چه آهو دیدی از من تا تو بودی که چندین خشم و آزارم نمودی
 ترا دل سیر^۳ گشت از مهربانی چرا چندین مرا بد مهر خوانی
 ز بد مهری نشان تو بیش داری که بی رحمی و زفتی کیش^۴ داری
 اگر هرگز تو روی من ندیدی نه در گیتی نشان من شنیدی ۳۴۲
 نبایستی^۵ چنین بی رحم بودن به گفتار این همه خواری نمودن
 اگر یارت نبودم دیر گاهی بدم مرد غریب و^۶ دور راهی
 شب^۲ تاریک و من بی جای^۸ و بی یار^۹ به دست باد و برف اندر^{۱۰} گرفتار
 گنه را پوزش بسیار کردم هزاران لابه و زنهار کردم^{۱۱}
 نه از خوشی^{۱۲} یکی گفتار بودت یکی کردار بودت^{۱۳} ۴۵
 نه بر درگاه خویشم بار دادی نه از^{۱۵} سختی مرا زنهار دادی^{۱۶}
 مرا در برف و در باران بماندی به خواری وانگه از پیشم براندی
 ز بی رحمی نبودى دستگیرم بدان تا من به برف اندر بمیرم
 نبخشودی ز رشك^{۱۷} سخت بر من همی مرگم سگالیدی چو دشمن^{۱۸}
 اگر روزی ترا رشکی نمودم به روز^{۱۹} مرگم ارزانی نبودم
 چه بی شرمی و چه زنهار خواری که مرگم دوستان را خوار داری ۵۵
 گر از مرگم^{۲۰} دلت خشنود بودی ز مرگم من ترا چه سود بودی^{۲۱}
 ترا سودی نیامد زانکه^{۲۲} کردی بدیدی آن گمان بسد که بردی

اس ۲۶۰

ص ۳۴۲

ک ۲۰۶

می ۴۵۸

{ پ ۲۳۱
کل ۳۵۵ }

۱- الکل: خودیکسر ۲- اس: خودبگوئی ۳- الکل: مرا دل سرد ۴- الکل: پیشه (اک: پشی؟) ۵- اس: نبایست ۶- پ: بدم در غربت و در، اک: غریب از ۷- پ: شبی ۸- الکل: چار ۹- اس: بیجا و بیچار ۱۰- پ: برف و شب ۱۱- اک: خوردم ۱۲- الکل: خوبی ۱۳- الکل: نیکی ۱۴- اک: پس از بیت آتی ۱۵- الکل: زان ۱۶- گنا: بیت حذف شده است ۱۷- الکل: رنج ۱۸- اک: پس از بیت آتی، کل: پیش ازدو بیت ۱۹- الکل: بدون ۲۰- کل: گراز مهر ۲۱- اس: پس از بیت آتی ۲۲- اک: کل: سودی نباشد زانچه

مرا سودی بزرگ آمد پدیدار
 بلارا خود همین^۱ يك حال نيكوست
 کنون کز حال تو آگاه گشتم
 وفای تو چو^۴ سیمرغست نایاب
 مبادا کس^۶ که او مهر تو ورزد
 سپاس کردگار دادگر باد
 شوم دیگر نورزم مهر با کس
 شوم تا مرگ باشم پیش او شاه
 هر آن گاهی که چون او ماه باشد
 اگر گیتی بیمایی دو صد راه
 چو مارا داد بخت نيك پیوند

۶۰

۶۵

که پیدا گشت غدار از وفادار
 که بشناسی آبدو در دشمن و دوست^۲
 دل سنگینت را بدخواه گشتم
 که دل بی رحم داری چشم بی آب^۵
 کجا مهر^۷ تو يك ذره^۸ نیرزد
 که جانم را ز بند مهر بگشاد
 گل گلبوی زین گیتی مرا بس
 که او تا مرگ باشد پیش من ماه
 سزد او را که چون من شاه باشد^{۱۰}
 نه چون او ماه یابی^{۱۱} نه چو من شاه
 به مهر یکدگر باشیم خرسند

اس ۲۶۰ پ

پ ۲۳۲ ر
 می ۴۵۹
 ک ۲۰۶
 ج ۳۴۳

پاسخ دادن ویس رامین را

سمن بر ویس جوشان و خروشان
 دریده ماه پیکر جامه بر بر^{۱۵}
 همی گفت ای مرا چون جان گرامی
 دو چشمه خورش از دو چشم^{۱۳} گریان^{۱۴}
 فگنده لاله گون و اشامه^{۱۶} از سر
 دلم^{۱۷} را کام و کام^{۱۸} را تمامی

ک ۲۵۶

۱- الذکل: زنادان خود همی، اس: بلا و راحت این ۲- الذکل: نشناسد ۳-
 اس: دشمن از دوست ۴- الذکل: وفایت همچو ۵- الذکل: خواب ۶-
 اک کل: مباد آنکس ۷- اک: مرگ ۸- اک کل: تودانگ جو ۹- پ: اضافه
 دارد: (۳۲ بیت پیش):

اگر چه تشنگی آید برویم بمیرم تشنه آب از تو نجویم
 ۱۰- الذکل: پس از بیت آتی ۱۱- اس: باشد ۱۲- پ: اضافه دارد: و عذر
 خواستن، گد: عنوان حذف شده است ۱۳- اس: دیده ۱۴- پ: جوشان، پ:
 این بیت و بیت آتی پیش از عنوان ۱۵- الذکل: اس: دربر ۱۶- پ: آشامه
 ۱۷- اس: تم ۱۸- اس: جانم

توی بخت مرا همتای رادی ^۱	توی جان مرا همتای شادی	
مدر بر بخت من یکباره پرده	مکن جان مرا در مهر برده	۵
درخت خرمی را شاخ مشکن	مه او میدرا در چاه مفگن ^۲	
اگر من با تو لختی ناز کردم	ویا بر تو زمانی رشک ^۳ بردم	
مخوان ^۴ از رشک من چندین فسانه	مکن با من ^۵ جدایی را بهانه	
چو شش ماه از جدایی درد خوردم	چه باشد گر ^۶ زمانی ناز کردم	
نباشد هیچ هجری ^۷ بی نهیبی	چنان چون ^۸ هیچ عشقی بی عتیبی ^۹	۱۰
کرا ^{۱۰} از عشق باشد در دل آتش	عتاب دوست باشد در دلش خوش	
عتاب دوستان در وصل و هجران	بماند تا بماند مهر ^{۱۱} ایشان ^{۱۲}	
فزوتتر ^{۱۳} باد هر روزی نهیبم	که هم تیمار من گشت این عتیبم	ب۲۳۲۲
اگر سنگی ز گردون اندر آید	همانا عاشقان را بر سر آید	می ۴۶۰
پشیمانم چرا کردم عتیبی	کزو ^{۱۴} بفزود جانم را نهیبی	۱۵
گمان بردم که کردم بر تو نازی ^{۱۵}	شد آن ناز مرا بر تو ^{۱۶} نیازی	
اگر تیزی ^{۱۷} نمودم از در ناز	نگر تا من ترا چون جویمی باز ^{۱۸}	
مزور ^{۱۹} جلدیسی با تو براندم	وزان جلدی چنین خیره بماندم ^{۲۰}	
اگر بودم به ناز اندر گنهگار	شدم با تو به برف اندر گرفتار ^{۲۱}	
چو بودم روز شادی با تو انباز ^{۲۲}	شدم در روز سختی با تو دمساز ^{۲۳}	۲۰

۱- الك: زادی ۲- الكکل: نمک بر سوخته کمتر پراگن ۳- الك: باز، ککل: تاز
 ۴- الكکل: مجوی ۵- الك: مارا، ککل: یارا، اس: بازم ۶- پ الك ککل: روابود ار
 (الكکل: بدگر) ۷- اس: رنجی ۸- الك: نباشد ۹- اس: عتایی ۱۰-
 پ: اگر ۱۱- الكکل: جای ۱۲- پ: اضافه دارد:
 بکردم پاسخی با تو مجازی گمان بردم که کردم با تو بازی
 ۱۳- الكکل: فزونی ۱۴- الكکل: کزان ۱۵- اس: با تو بازی ۱۶- اس:
 مرا بدتر ۱۷- الك کل اس: سیری ۱۸- الكکل: نگر تا چون ترا جویم همی
 ۱۹- ککل: اگر من ۲۰- الك: بیت حذف شده است، ککل: پس از بیت آتی ۲۱- الك:
 شدم در روز سختی با تو هم کار، اس: برف اندر شدم با تو گرفتار ۲۲- الكکل اس:
 دمساز ۲۳- الك کل: همراز، اس: همباز

۳۴۴حج	به بازی باز ^۱ از تو بر نگردم همی نالم به زاری تا بمیرم نیفزایی ^۴ به تندی سوزش من برم فرمانت چسون فرمان دادار بریدن ^۶ هر ^۲ گهی از من توانی ولیکن جست نتوان آشنایی ^۸ بریده باز نتوان روینیدن ^۹ کنون بی ^{۱۰} حجت از تو بر نگردم ^{۱۱}	چو از هجرت بسی تیمار خوردم کنون دست از عنانت برنگیرم وگر ^۲ پذیری ^۳ از من پوزش من شوم ^۵ تا مرگ پیش تو پرستار وگر چونین نورزم مهربانی همه وقتی توان جستن جدایی درخت آسان بود از بن بریدن تو خود دانی که با تو بد نکردم
-------	--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

۲۳۳پ

۲۵

پاسخ^{۱۲} دادن رامین ویس را^{۱۳}

۴۶۱می	نپنداری که از من برخوردار کس ز غم روشن جهان تساری ^{۱۴} نبینم تن آزاد خود را بنده کردن ز بس خواری به کام دشمن خویش سزد گر نیز مهر تسو ^{۱۸} نجویم اگر نیز آزموده آزمایم	جهان افروز رامین گفت ازین پس نورزم مهر تا خواری نبینم چه ^{۱۵} باید روز شادی گرم خوردن بسا روزا که من دیدم تن خویش اگر خواری همی ^{۱۶} آید ^{۱۷} به رویم بجز دوزخ نشاید هیچ جایم
-------	--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

۲۶۲اس

۵

۱- پ اس: بازی ۲- پ الك كل: اگر ۳- پ اس: نپذیری ۴- اس:
نیفزایی ۵- اس: بوم ۶- پ: بریدم ۷- الككل: آن ۸- گك:
بیت حذف شده است ۹- الككل: ولیکن باز نتوان پیونیدن، پ: اضافه دارد:
شکستن هست آسان شیشه را ولی پیوند نتوان کرد قطعا
بآسانی شود صد خصم حاصل یکی را دوست کردن هست مشکل
۱۰- الك: پی، کل: از ۱۱- الككل: پیش از شش بیت، اس: بیت حذف شده است
۱۲- پ: جواب ۱۳- گك: عنوان حذف شده است ۱۴- الككل: بین را
۱۵- کل: چو ۱۶- الككل اس: همین ۱۷- اس: آمد ۱۸- پ الك كل:
کس

<p>۱۵ چو بنده بر نگیرد جور و بیداد^۲ نباشد هیچ آزاده ستم بر^۳ من از خورشید تو ببریدم او مید بود يك من به گوهر شصت همسنگ^۴ مگر زین ننگ و رسوایی رهم من نیرزد جستش با این همه رنج کشد^۵ مهر تو یا مهر دگر یار که هر کس را همی خواهد مرا نه^۶ که امشب^۷ مهر تو پیوسته^۸ کین بود سرانجامش به نیکی آورد بخت^۹ چنان کزوی نداند هیچ کس خواست که از خوبی به کام دوستان کرد وزان غم خوردن و تیمار و سوزش^{۱۰} زمین بودم سپهر و ماه^{۱۱} گشتم^{۱۲} که گویی من کنون نی^{۱۳} زین جهانم^{۱۴} ز خواب ابلهی بیدار گشته^{۱۵} چو نادان جانم^{۱۶} اکنون گشت دانا</p>	<p>منم آزاد^۱ و هرگز هیچ آزاد نباشد هیچ فرزانه ستمگر گر^۲ از روی تو تابانست خورشید و گر نایاب گردد در جهان سنگ بخرم صد منی بر دل نهم من اگر در زیر وصلت هست صد گنج دل از تن^۳ برکنم گر دل دگر یار اگر زین دل جدا مانم مرا به^۴ مگر بخت مرا نیکی درین بود بسا کارا که آغازش بود سخت کند که گاه ایزد^۵ کارها راست کنون کار مرا امشب چنان^۶ کرد برستم زان همه گفتار و سوزش^۷ تو گویی^۸ بنده بودم شاه گشتم چنان بی رنج و بی غم گشت جانم من از مستی^۹ چنان هشیار گشته نه بینا بختم^{۱۰} اکنون گشت بینا</p>	<p>۳۲۰۷۲۱ { ۲۲۳۳ ص ۳۴۵ ۳۵۸ کل ۴۶۲ ص ۳۲۶۲ ص</p>
------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------

۱- پ: من آزادم ۲- اس: بیت حذف شده است ۳- گک: پیش از دو بیت و بیست
 و سه بیت ۴- پ الکل: اگر ۵- الکل: بود در شصت من زریک در مسنگ، اس:
 بود سنگ (؟) بگوهر نیز همسنگ ۶- اس: دل ۷- اک کل: کند ۸- کل:
 بس ۹- کل: بس ۱۰- پ: که آن شب ۱۱- الکل: یکباره، اس: همواره
 ۱۲- پ الکل: اضافه دارد: بسا کارا که اول آید و خوش (الکل: که آغازش بود خوش) با آخر
 باشدش سوزنده آتش ۱۳- الکل اس: کند دار که گه ۱۴- پ: که کارم را درین
 شب آنچنان ۱۵- اس: بودش ۱۶- اس: سودش ۱۷- الکل: گفتنی
 ۱۸- اک: بودم ز برتر ماه، کل: ز بربر ۱۹- الکل: پس از بیت آتی ۲۰- اس: تو
 گویی نه کنون من ۲۱- گک: بیت حذف شده است، اس: پس از بیت آتی ۲۲- اس: منم
 مستی ۲۳- الکل: بیت حذف شده است ۲۴- الکل: چشم ۲۵- الکل: بختم

نیابد هیچ گور امروز گردم ^۲ مرا بینی چو دیدی ^۴ خوار و غمخور نیاید هرگز او را از جهان باک نه جوید ^۸ سود از بیم ^۹ زیانی چو من باشی و غم در دل نداری که خرسندیست بهتر پسادشایی ^{۱۰} ازو در دست جز بادی نداری ^{۱۳} به غیر از راه دشواری نپیمود اگر تو عاقلی پند منت بس	چو پای از بند ^۱ خواری رسته کردم نگر ^۳ تا تو نپنداری که دیگر هر آن کاو طمع ^۵ بگسست از جهان پاک به ^۶ بی رنجی گذارد ^۷ زندگانی تو نیز از بخردی و هوشیاری خردورزی و خرسندی نمایی اگر صد سال تخم ^{۱۱} مهرکاری ^{۱۲} کسی از عشق ورزیدن نیاسود نبرد این ره به سر اندر جهان کس	۲۵ ۳۰
---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	----------------------------------------------

الک ۲۰۸ ر

پ ۲۳۴ ر

پاسخ^{۱۴} دادن ویس رامین را^{۱۵}

سمن برویس دست رام در دست ز داغ^{۱۶} عاشقی بیهوش و سرمست^{۱۷}

۱- الکل اس: دام ۲- الکل: چه خوش کاری که من امروز کردم، اس: نباید هیچکس را یاد (?) کردم ۳- پ: مکن ۴- الکل: مرا دیدی نه بینی ۵- الکل: طبع ۶- الکل: نه ۷- پ: گذارم، الکل: کدامم ۸- پ الکل: نه جویم ۹- پ: ازین پس نه، اس: ازبهر ۱۰- الکل: مهر پارسائی، الکل: پس ازبیت آتی ۱۱- الکل: دیگر ۱۲- الکل: کاریم ۱۳- الکل: نداریم، پ: اضافه دارد:

کسی از عشق ورزیدن نیاسود
 نبرد این ره بسر اندر جهان کس
 الکل: اضافه دارد:

اگر صد سال تخم کام کاری
 باخر جز پشیمانی نداری
 ۱۴- پ: جواب ۱۵- الکل: اضافه دارد: درغایت نیایش و نوازش، گک: عنوان حذف شده است ۱۶- اس: جام ۱۷- الکل اس: چون مست

[ز بس سرما^۱ تنش چون^۲ بیدلرزان
 همی گفت ای مرا چون دیده درخور
 ز روی دوستی شایسته یاری
 نه بی روی تو خواهم زندگانی
 بیازردم ترا نیکو نکردم
 مکش^۸ چندین کمان خشم و آزار
 بیا تا هر دوان دل شاد داریم
 حدیث رفته را دیگر نگویم^{۱۰}
 مشو دلتنگ از آن خواری که دیدی
 ترا خواری بود از همبر^{۱۳} تو
 به گیتی نامورتر پادشایی
 نه باشد در عتاب نیکوان جنگ
 ببر^{۱۸} نازم که جانم هم تو بردی
 چه خواهی روز رستاخیز کردن
 چه روز آید مرا زین روز بدتر
 دلم بردی و اکنون رفت خواهی
 اگر تورفت خواهی پس مبر دل
 ز نرگس بر سمن^۳ یا قوت ریزان^۴
 شبم را ماهتابی روز را خور
 ز روی نام زیبا شهریاری
 نه بی کام^۵ تو خواهم کامرانی
 بدین غم دست و بازو را^۶ بخوردم
 میندازم تو چندین تیر تیمار^۷
 به نیکی یکدگر را یاد داریم
 به آب مهر دلها را بشویم^{۱۱}
 وز آن^{۱۲} گفتارها کز من شنیدی
 نه از چون من نگار و دلبر تو^{۱۴}
 ببوسد خاک پای دلربایی^{۱۵}
 نه اندر^{۱۶} نازشان^{۱۷} بردن بود ننگ
 مدارا کن که غارت هم تو کردی^{۱۹}
 که خون چون منی داری به گردن
 که نه دل بینم اندر بر^{۲۰} نه دلبر^{۲۱}
 دل و دلدار را تا چند گاهی^{۲۲}
 که آتش باردم^{۲۳} زین درد بردل

اس ۲۶۳ ر
کل ۳۵۹

می ۴۶۳

مع ۳۴۶

ا ۲۵۸۵۱

پ ۲۳۴۷

۱- اس: ز سرما ۲- اس: همچون ۳- اس: چمن ۴- پ: بیت حذف شده
 است ۵- کل: روی ۶- الکل: جویم ۷- پ: پشت دست خود، الکل:
 حسرت بسیار ۸- اس: مبر ۹- پ: اس: مزین چندین در آزار و تیمار (اس: در
 خواری بتیمار) ۱۰- اس: در دل نداریم ۱۱- اس: بر آریم ۱۲- پ: وز
 ۱۳- اس: هم سر ۱۴- الکل: بیت حذف شده است ۱۵- اس: بیت حذف شده است
 ۱۶- الکل: نه نیز از ۱۷- اس: بارشان ۱۸- اس: بتو ۱۹- گ: اضافه دارد: من بخاطر تو
 بدین حالت دچارم ولی هرگز رنج ترا نمیخواهم ۲۰- اس: تن ۲۱- الکل
 اس: گ: اضافه دارد

چه بودی گر مرا دل یار بودی و گر دل نیست بساری یار بودی
 ۲۲- الکل: اس: دلدار هر دو بست (اس: کشت) خواهی ۲۳- پ: یاری

	ترا ^۱ چون دل دهد جستن جدایی	۲۵
س ۲۶۳ پ	کنون از من شدی یکباره بیزار	
	بستی باز بیهوده شکستی	
	که با این بی وفا هرگز میبوند ^۲	
	که داند گفت حال او ^۳ که چون شد	
می ۴۶۴	خمارین چشم من خونین چه داری	
	که سرما برکشید از جان من ^۴ گرد	۲۵
	به همراهی مرا با خویشان بر	
	چو صد فرسنگ دوری از خراسان ^۵	
کل ۳۶۰	به خنجر دستم از دامن ببری ^۶	
	زمانی بی تو با موبد نیایم ^۷	
	بر اندیشیدن هجرت نیارم ^۸	۳۰
مع ۳۴۷	مرا گمره بماندن ^۹ در بیابان	
	ز رویم رنگ و وزن زور و فرهنگ ^{۱۰} [
	کزین لابه نشد سنگین دلت نرم	
ک ۲۰۹	همی راند از دو دیده رود بر بر	
پ ۲۳۵	ز بس سختی تو گفתי آهنین بود	۳۵
	که نه آن کم شود تا روز نه این ^{۱۱}	
	گرو بستند برف و خشم رامین	

۱- اس: مرا ۲- اس: تو ۳- الکل: بیت حذف شده است ۴- الکل: که داند حال او گفتن ۵- پ: ما ۶- اس: بگردی ۷- پ: دلاور ۸- الکل اس: اگر تو دردی (اس: اگر دردی بود) یاد خراسان ۹- الکل: اگر ۱۰- الکل: پرده تو بر ۱۱- پ: تبری ۱۲- الکل: نشایم ۱۳- اس: بیت حذف شده است ۱۴- الکل: گمره ماندن ۱۵- کل: آن ۱۶- الکل: زجانم هوش وز دل صبر و فرهنگ، پ: اس: بیت حذف شده است (گک: وزن زور و صبر و فرهنگ) ۱۷- پ: اضافه دارد عنوان: بازگشتن ویس بخشم از نزد رامین و رفتن رامین در پی ویس، الکل: بازگشتن ویس و دایه از پیش رامین و پشیمان شدن رامین ←

<p>ز رامین بازگشتند و برفتند^۱ دلش پر آتش و دیده^۲ پر از آب هم از رامین دلش برگشته نومید^۳ که گویی هست با جان منش خون</p>	<p>[چو ویس و دایه نومیدی گرفتند بشد ویس و بشد ماه جهان تاب هم از سرما تنش لرزنده چون بید همی گفت وای من زین^۴ بخت و ارون</p>	<p>اس ۲۶۴ می ۴۶۵</p>
<p>۴۰ که روزی خون من ناگه بریزد اگر زین بیش ورزم مهربانی بیار انگشت و چشم^۶ من برآور که بی جان تن بزیر^۷ خاک پنهان به گیتی هیچ گورش نه پذیرد ۴۵ چه خواهم دید ازین بدتر که دیدم سیاهی را ز پس رنگی دگر نیست</p>	<p>که با من بخت من چندان ستیزد ز من ناکس تر ای دایه که دانی وگر باشم ازین پس مهر پرور^۵ چنان بیچاره گشت اندر تنم جان تن من گر بدین^۸ حسرت بمیرد کنون کز جان و از جانان بریدم به عشق اندر بلایی^۹ زین بتر نیست</p>	<p>اس ۲۶۱</p>

[پشیمان شدن رامین از رفتن ویس و از پس ویس شدن]^{۱۰}

<p>هوا همچون دمنده^{۱۱} ازدها شد که در ساعت همی بفسرد ازو دل دم و دیدار^{۱۳} بیننده فرو بست</p>	<p>چو ویس دلبر از رامین جدا شد چه برفش^{۱۲} بود و چه زهر هلاهل سیه ابری برآمد صف پیوست</p>	<p>اس ۲۶۴ ب</p>
-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----------------

→ و باز آمدن و با ویس پیوستن و یکجا شدن، اس: رفتن ویس به خشم از پیش رامین ۱-
پ: بیت حذف شده است ۲- کل: اس: دلش پر دود و آتش دیده ۳- پ: پس از بیت
آتی ۴- اس: آه ازینسان ۵- الکل: اس، وگر (کل: اگر) زین پیش باشم مهر پرور
۶- کل: بیاز انگشت چشم ۷- الکل: که میخواهد بریزد ۸- الکل: درین
۹- الکل: اس: نهیبی ۱۰- گ: پیوستن رامین با ویس و یکجا شدن، پ: الکل:
عنوان پیش از یازده بیت ۱۱- اک: رمیده ۱۲- الکل: چه رفتن
۱۳- الکل: دمه دیدار، کل: دم دیدار

۵ همی زد برف را برچشم^۱ و بر روی
 بیسته راه رامین بی محابا
 تنش در برف بود و دل در آتش
 پشیمان گشت از گفتار بی بر^۲
 خروشی ناگهان از وی رها^۳ شد
 عنان رخس را چون باد بر تافت
 چو مستی بیهش^۴ از رخس اندرافتاد
 ۱۰ همی گفت ای صنم بر من بیخشای
 گناه من ز نادانی دو تو شد
 من آن زشتی که دانستم بکردم
 کنونم نیست با تو چشم دیدار
 ۱۵ دلم از شرم تو مستست^{۱۱} گویی
 نه در پوزش سخن گفتن توانم
 بماندستم کنون بی چارو^{۱۳} بی یار
 زبان از شرم تو خاموش گشته
 ببرد از ره دلم را دیو تند^{۱۵}
 ۲۰ کنون گسردیدم^{۱۶} از کرده پشیمان
 چنان دلجوی فرمان بر^{۱۸} بوم من

چنان کاسیمه گشتی پیل با او^۲
 چو بندد راه کشتی موج دریا
 که با^۳ دلبر چرا شد تند و سرکش
 ز دیده سیل مرجان ریخت^۵ بر بر
 که گفتی جان وی از تن جدا^۶ شد
 سمبر ویس را در راه دریافت
 بسان بیدلان دریست فریاد
 مرا تیمار بر تیمار مفزای
 ۴۶۶ می که نا نیکو به چشم من نکو شد
 دو باره آب خود پیشت ببردم^۹
 زبان را نیست با تو رای^{۱۰} گفتار
 زبانم را گره بستست گویی
 نه بی توره به کار خویش دانم^{۱۲}
 دل از صبر و تن از آرام بیزار
 روان از مهر تو بی هوش گشته^{۱۴}
 به مهر اندر پدید آورد کنندی
 زمن طاعت ازین پس^{۱۷} وز تو فرمان
 که پیشت کمترین چاکر بوم من

ب ۲۳۵
 ا ۲۵۹
 ج ۳۴۸

س ۲۶۵

ب ۲۲۶
 کل ۳۶۲

۱- کل: جسم ۲- اذ: گشتی چشم را روی، کل: کاسیمه کش جسم را روی (؟)، اس: کاسیمه
 شدن خود نیل باووی ۳- اس: بر ۴- اس: بی مر ۵- گد: اس: خون بارید
 ۶- اذ: کل: جدا ۷- اذ: کل: جان و تن از هم رها ۸- اذ: کل: بیدل ۹- اذ: کل:
 آب روی خود ببردم (گد: آب روی پیشت ببردم) ۱۰- اذ: کل: اس: جای ۱۱-
 اذ: کل: خستست ۱۲- اذ: کل: پس از سه بیت ۱۳- پ: چاره، اذ: کل: جای، اس:
 جان ۱۴- اذ: کل: پس از بیت آتی، گد: اضافه دارد: تخم مهتر از دلم کنده نشده و آن
 خدای که مرا زاده پادش گناهت را بدهد ۱۵- اذ: کل: بندی ۱۶- اذ: کل: اس:
 برگشتم ۱۷- اذ: کل: اس: همیشه ۱۸- اذ: کل: اس: دلجوی و فرمان بر

ک ۲۱۵

می ۴۶۷
ع ۲۴۹

اس ۲۶۵ ب

ب ۲۳۶ ب

اگر کین آوری مهر مرا پیش^۱
 بگیرم من^۲ ترا در برف دامن
 مرا کس نیست جز تو در جهان نیز^۳
 اگر شاید که من^۴ پشت بمیرم
 به گاه مرگ جویم چون تو یاری
 هر آن گاهی که چون تو یار دارم
 مرا هم تو بهشتی هم تو حوری
 منم با تو تو با من تا به جاوید
 همی گفت این سخن دلخسته^{۱۵} رامین
 سخنهایی که صد باره بگفتند
 [جفاهای کهن را تازه کردند
 بگفتند آن جفا کز هم بدیدند
 دراز آهنگ شد گفتار ایشان
 دل ویسه چو کوهی بود سنگین
 نه از گفتار رامین نرم شد سنگ
 چو تنگ آمد به خاور لشکر شام^{۱۹}
 دل رامین ز شیدایی بترسید

به خنجر بر شکافم^۱ سینه خویش
 بدارم^۲ تانۀ تو مانی و نه من
 چو من مانده باشم^۳ تو ممان نیز^۴
 چرا در مرگ دامنانت^۹ نگیرم^{۱۰}
 در آن گیتی به هم خیزیم باری^{۱۱}
 نهیب^{۱۲} راه^{۱۳} محشر خوار دارم
 که جوید در جهان زین هردو دوری^{۱۴}
 نبرم هرگز از مهر تو او امید
 روان از دیده بر بر^{۱۶} رود خونین
 دگر باره همان از سر گرفتند
 دگر باره یکایک بر شمرند^{۱۷}
 سخنهای جفا کز هم شنیدند
 جهان مانده شگفت از کار ایشان
 رخس همچون^{۱۸} بهاری بود رنگین
 نه از سرما بهارش گشت بی رنگ
 بر آمد چون در فشی پیکر بام^{۲۰}
 دل ویسه ز رسوایی بتفسید^{۲۱}

۱- الذکل: اگر مهر مرا کین آوری پیش ۲- الذکل: شکاف من به خنجر ۳- اس:
 مر ۴- اس: ندارم ۵- پ: ترا کس نیست چون من در جهان نیز ۶- کل:
 زنده نمانم ۷- الذ: پس از هفت بیت ۸- اس: اگر خواهی که در ۹- اس:
 پای تو ۱۰- الذکل: پس از بیت آتی، گک: بیت حذف شده است ۱۱- الذکل: آری
 ۱۲- پ: حساب ۱۳- الذکل: روز ۱۴- گک: اضافه دارد: من از خدا خواستم که
 در آن جهان با تو باشم و بیاد این آرزو رنج این جهان را فراموش میکنم اگر از من بدنپسندی بر
 من بد روا مدار و اگر نیک هستی با من هم نیکی کن ۱۵- پ: بیچاره ۱۶- الذکل: اس:
 برخ ۱۷- الذکل می: مح: این بیت و بیت آتی حذف شده است ۱۸- الذکل: اس:
 برگ ۱۹- پ: نورایام، اس: لشکر بام، می: رایت بام ۲۰- پ: گسسته شد حدیث
 ویس بارام، اس: اضافه دارد عنوان: در دزد رفتن ویس و رامین با هم ۲۱- اس: بترسید

	نشسته شاه بر اورنگ زرین	۳۵۰ مع
۵۵	ندانست او که رامین در سرایش	۲۳۷ پ
	همی با او خورد آب ^۱ از یکی جام	
	پالوده ^۲ دل از انسوده دوران ^۳	
	به کام خویش در دام اوفتاده	
۶۰	یکی ماهه نشاط و نیک بختی	
	مبادا عشق و گر بادا چنین ^۴ باد	
	چه خوش باشد چنین عشق ^۵ و چنین حال	۲۶۶ اس
	به عشق اندر چنین بختی ^۶ بیاید ^۷	
	بسا روزا که من عشق آزمودم	۲۱۱ ک
۶۵	زمانه ^۸ زانکه بود اکنون بگشتست ^۹	
	نبود آگه ز کار ویس و رامین	
	نشسته روز و شب با دلربایش	
	به تیغ ننگ بیریده سر نام	
	بیانگنده به عشق روی ^{۱۰} جانان	
	دو گیتی را به یک دلبر بداده	
	برده یادشان ششماهه ^{۱۱} سختی	
	که یابد عاشق ^{۱۲} از بخت جوان داد ^{۱۳}	
	گر ^{۱۴} آید مرد عاشق را چنین فال ^{۱۵}	
	که تا پس کار عشق آسان ^{۱۶} بر آید	
	چنین یک روز ^{۱۷} ازو خرم نبودم	
	مگر روز بهیش اندر ^{۱۸} گذشتست	

آشکار^{۱۹} شدن رامین بر شاه موبد^{۲۰}

{ کل ۲۶۴
می ۴۶۹ }

چو یک مه ویس و رامین شاد بودند
جهان خوش گشت و کم^۱ شدیرف و سرما

به باغ عشق چون شمشاد بودند
در آمد باز پیش^۲ آهنگ گرما

- ۱- کل: ناب ۲- کل: بیاسوده ۳- الکل اس: گیهان ۴- الکل: بیانگنده
دلش بر عشق ۵- اس: دوساله ۶- الکل: وگر باد آنچنان، اس: وگر باشد چنان
۷- الکل: که عاشق باشد، اس: که عاشق یابد ۸- الکل: شاد ۹- الکل:
چنین عشق و چنین عیش ۱۰- الکل اس: کم ۱۱- گد: این بیت ودویت آتسی
حذف شده است ۱۲- الکل: فالی ۱۳- کل: بیاید، اس: نیاید ۱۴- اس:
کارش آسانتر ۱۵- اس: مه ۱۶- مع: زمانه ۱۷- الکل: زانچه او بر بد
بگشتست ۱۸- الکل: بهیش در، اس: بهیش بر ۱۹- اس: آشکارا ۲۰-
پ: آشکار شدن رامین واحوال او بر شاه موبد، الکل: صلح کردن ویس و رامین و باهم عیش
کردن و آشکاره شدن رامین بر شاه موبد، گد: عنوان حذف شده است ۲۱- کل: گم
۲۲- الکل: پیش باد

	به ویسه گفت رامین زود ^۱ ما را	به شه بر ^۲ گشت باید آشکارا
	ز پیش آنکه راز ما بداند	کجا زین بیش پوشیده ^۳ نماند
۵	چو زین ^۴ چاره بیندیشید گربز	شبی پنهان ^۵ فرود ^۶ آمد از آن دز ^۷
	یکی منزل زمین از مرو بگذشت	چو روز آمد دگر ره باز پس گشت
	همی شد بر ره مرو آشکاره	به دروازه درون شد یکسواره
	هم اندر گرد راه و جامه ^۸ راه	همی شد راست تا پیش شهنشاه ^۹
	خبر دادند شاهنشاه را زود	که خورشید بزرگی روی بنمود
۱۰	جهان افروز ^۹ رامین آمد از راه	به پیکر همچو سروی بر سرش ماه ^{۱۰}
	به راه آسیب ^{۱۱} سرما خورده یکچند	بفرسوده کمرگاه از کمر بند
	چو پیش شاه شد آزاده رامین	نیایش ^{۱۲} را دو تاشد سروسیمین
	شهنشاه شاد شد چون روی او دید	هم از راه و هم از روزش ^{۱۳} برسید
	جهان افروز رامین گفت شاهها	نکو ناما به شاهی نیکخواها ^{۱۴}
۱۵	ترا جاوید بادا بخت پیروز	ز بهروزیت ^{۱۵} بدخواه تو بد روز
	ز هر کامی فزونتر بساد کامت	ز هر نامی نکوتر ^{۱۶} بادنامت
	به نیکی روزگارت جاودان باد	به شاهی بخت نیکت کامران باد
	دلی باید مه از کوه دماوند	که بشکبید ز دیدار خداوند
	مرادر کودکی تو پروریدی	کنونم سربه پروین ^{۱۷} برکشیدی
۲۰	تو دادستی مرا هم جان و هم جاه ^{۱۸}	مرا هم بابی و هم ^{۱۹} نامور شاه

۱- پ: الذکل: جهان افروز رامین گفت ۲- الذکل: بموبد، گد: بشموبد ۳- کل: پوزش در ۴- الذکل: این ۵- پ: تنها ۶- الذکل: برون ۷- اس: زکندز ۸- ا: پیکر همچو سروی بر سرش ماه ۹- پ: تابنده ۱۰- ا: همی شد راست تا پیش شهنشاه ۱۱- الذکل: آشفته ۱۲- الذکل: نمازش ۱۳- الذکل: جایش ۱۴- اس: نیک راها ۱۵- الذکل: اس: پیروزیت ۱۶- الذکل: به بهروزی نکوتر، پ: فزونتر ۱۷- اس: بگردون ۱۸- پ: هم مال و هم جاه، کل: هم جاه و هم ماه، اس: هم نام و هم جاه ۱۹- الذکل: کنونم بایکی هم، اس: کجامه بایکی هم

پ ۲۳۷

۱ } اس ۲۶۷ ر
 ۲ } مع ۳۵۱

می ۴۷۰

ک ۲۱۱

ک ۳۶۵

	گر از نا دیدنت بی باک باشم	به گوهر دان که من ناپاک باشم
	مرا دربان سزد ^۱ بر رفته ^۲ کیوان	اگر باشم به درگاه تو دربان
۲۳۸پ	چرا از تو شکیبایی نمایم	که با درد جدایی بر نیایم
اس ۲۶۷ب	به فرمانت شدم شاها به گرگان	تهی کردم که ^۳ و دشتش ز گرگان ^۴
	کَهستان را چنان کردم به شمشیر	که آهو را همی فرمان برد شیر
	ز موصل تا به شام و تا به ارمن	شهنشه را نماندست ایچ دشمن
	به فر شاه حال من چنانست	که پیشم کمترین بنده جهانست
	همه چیزی به من دادست دادار	مگر ^۵ دیدار شاه نام بردار
	چو از دیدار شاهنشہ جدایم	تو گویی در دهان ازدهایم ^۶
۳۵	خدای آسمان هر چند رادست ^۷	همه چیزی به یک بنده ندادست
	چو بودم روز و شب سخت آرزومند	به جان افزای دیدار خداوند
	چنین تنها خرامیدم ز گوراب	شتابان همچو از کھسار سیلاب
	به راه اندر همه ^۸ نخچیر کردم	چو شیران سیه ^۹ نخچیر ^{۱۰} خوردم ^{۱۱}
۴۷۱می	کنون تا فر ^{۱۲} این درگاه دیدم	به شادی شاه را برگاه دیدم
۳۵۲ع	دلم باغ بهاران گشت گویی	یکی جانم هزاران گشت گویی
	ز دولت یافتم همواره او مید	نهادم تخت را بر تاج خورشید ^{۱۳}
۲۱۲۵ا	سه مه ^{۱۴} خواهم به پیش شاه خوردن	پس آنکه باز عزم راه کردن
	و گر کاری جزین فرمایدم شاه	نیابم بهتر از فرمان او راه
	چنان فرمان او را ^{۱۵} پیش دارم	کجا فرمان او را ^{۱۵} جان سپارم
اس ۲۶۸	من آن گه زنده باشم زی خردمند ^{۱۶}	که جان بدهم به فرمان ^{۱۷} خداوند

۱- پ: رسد ۲- کل: برقه ۳- پ: در ۴- گد: دشمنان ۵-
 الذکل: بجز ۶- گد: بیت حذف شده است ۷- الذکل: خدای ماکه با عدلست و
 دادست ۸- الذکل اس: همی ۹- الذکل: یکسره ۱۰- کل: تسخیر
 ۱۱- کل: کردم، اس: بدشت و کوه بر سیلاب خوردم ۱۲- پ: جمشید ۱۳-
 پ: شی، اس: سمی ۱۴- الذکل: شهرا ۱۵- الذکل: شهرا ۱۶-
 الذکل: زندگی یابم تو مند، اس: زنده ام پیش خردمند ۱۷- الذکل: بدیدار

ب ۲۳۸	سخنهای به هم آورده نیکو	چو شاهنشاه بشنید این سخن زو	
کل ۲۶۶	نمودی راستی و شیر مردی	بدوگفت اینکه ^۱ کردی خوب ^۲ کردی	
	ازو سیری کجا یابم به یک ^۳ روز	مرا دیدار تو باشد دل افروز	
	نباید روز و شب جز رود می خواست ^۵	کنون باری زمستانست و سرماست ^۴	
	ترا در ره بسی باشند یاران	چو آید ^۶ روزگار نو بهاران	۴۵
	که باشد در بهاران خانه دلگیر	من آیم ^۷ با تو تا گرگان به نخچیر	
	به گرمابه شو و جامه ^۹ دگر خواه	کنون رو برکش از تن ^۸ جامه راه	
	شهنشاهش بسی خلعت فرستاد	چو رامین بازگشت از پیش اوشاد	
	ندیدش جز هوای دل جهان بین	سه ماه آنجا بماند آزاده رامین	
	نهانی ویس دلبر را همی دید	همه آن داد بختش کاو پسندید	۵۰
	هواش ^{۱۱} از شاه پوشیده همی ماند	به ^{۱۰} پیروزی هوای دل همی راند	
می ۲۷۲	چنان کز وی نبردی شه گمانی ^{۱۲}	همیشه ویس را دیدی نهانی	

رفتن موبد به شکار^{۱۳}

	به دشت و کوهسار و جویباران ^{۱۴}	چو لشکر گاه زد خرم بهاران	
اس ۲۶۸ ب	زمین از نیکوی ^{۱۶} چون آسمان شد ^{۱۷}	جهان از خرمی چون بوستان شد ^{۱۵}	
ب ۲۱۲ ک	بنفشه زلف گشت و لاله رخسار	جهان پیر برنا ^{۱۸} شد دگر بار	
	۱- الذکل: آنچه	۲- اک کل: نیک	۳- اک کل: بیک
	۴- اک: سرمه	۵- اک: می خواه	۶- اک کل: اندر
	۷- پ: منم آیم	۸- الذکل: کنون	۹- الذکل: رختی
	۱۰- اس: ز	۱۱- الذکل: هوا	۱۲- اک: پس از عنوان
	۱۳- پ: اضافه دارد: از دزکهن بفصل بهار، الذکل: صفت بهار و رفتن	۱۴- کل: بدشت جویبار	۱۵- اس: گشت
	۱۶- کل: بدشت جویبار	۱۷- پ: اضافه دارد:	۱۸- اس: گشت
	۱۹- اس: گشت	۲۰- اس: خرمی	۲۱- اس: گشت
	۲۲- اس: گشت	۲۳- اس: گشت	۲۴- اس: گشت
	۲۵- اس: گشت	۲۶- اس: گشت	۲۷- اس: گشت
	۲۸- اس: گشت	۲۹- اس: گشت	۳۰- اس: گشت
	۳۱- اس: گشت	۳۲- اس: گشت	۳۳- اس: گشت
	۳۴- اس: گشت	۳۵- اس: گشت	۳۶- اس: گشت
	۳۷- اس: گشت	۳۸- اس: گشت	۳۹- اس: گشت
	۴۰- اس: گشت	۴۱- اس: گشت	۴۲- اس: گشت
	۴۳- اس: گشت	۴۴- اس: گشت	۴۵- اس: گشت
	۴۶- اس: گشت	۴۷- اس: گشت	۴۸- اس: گشت
	۴۹- اس: گشت	۵۰- اس: گشت	۵۱- اس: گشت
	۵۲- اس: گشت	۵۳- اس: گشت	۵۴- اس: گشت
	۵۵- اس: گشت	۵۶- اس: گشت	۵۷- اس: گشت
	۵۸- اس: گشت	۵۹- اس: گشت	۶۰- اس: گشت
	۶۱- اس: گشت	۶۲- اس: گشت	۶۳- اس: گشت
	۶۴- اس: گشت	۶۵- اس: گشت	۶۶- اس: گشت
	۶۷- اس: گشت	۶۸- اس: گشت	۶۹- اس: گشت
	۷۰- اس: گشت	۷۱- اس: گشت	۷۲- اس: گشت
	۷۳- اس: گشت	۷۴- اس: گشت	۷۵- اس: گشت
	۷۶- اس: گشت	۷۷- اس: گشت	۷۸- اس: گشت
	۷۹- اس: گشت	۸۰- اس: گشت	۸۱- اس: گشت
	۸۲- اس: گشت	۸۳- اس: گشت	۸۴- اس: گشت
	۸۵- اس: گشت	۸۶- اس: گشت	۸۷- اس: گشت
	۸۸- اس: گشت	۸۹- اس: گشت	۹۰- اس: گشت
	۹۱- اس: گشت	۹۲- اس: گشت	۹۳- اس: گشت
	۹۴- اس: گشت	۹۵- اس: گشت	۹۶- اس: گشت
	۹۷- اس: گشت	۹۸- اس: گشت	۹۹- اس: گشت
	۱۰۰- اس: گشت	۱۰۱- اس: گشت	۱۰۲- اس: گشت
	۱۰۳- اس: گشت	۱۰۴- اس: گشت	۱۰۵- اس: گشت
	۱۰۶- اس: گشت	۱۰۷- اس: گشت	۱۰۸- اس: گشت
	۱۰۹- اس: گشت	۱۱۰- اس: گشت	۱۱۱- اس: گشت
	۱۱۲- اس: گشت	۱۱۳- اس: گشت	۱۱۴- اس: گشت
	۱۱۵- اس: گشت	۱۱۶- اس: گشت	۱۱۷- اس: گشت
	۱۱۸- اس: گشت	۱۱۹- اس: گشت	۱۲۰- اس: گشت

{ ۲۲۹۴ ر
۳۵۳ ص

۵	ز بس دیبا و زر و مشک و عنبر ^۲ چو مست ^۴ عاشق اندر بست غلغل ^۵ چو لالستان وقایه ^۶ سرخ بربرست برون آمد بهار از ^۹ شاخ شبگیر ^{۱۰} ببرد از بلبان آرامگاری ^{۱۳} فلک بارید بر تاجش ستاره ^{۱۴} به عنبر ^{۱۵} خاکها مون ^{۱۶} گشت معجون ^{۱۷} ز خوبی شاخ همچون ^{۱۹} اختران شد ز صد گونه گهر بر گل پراگند چو گیتی دید چون شاهانه مجلس چنان چون دست ^{۲۰} خسرو دست شیرین چو بگذشتی به گلزار و سمن زار چو بگذشتی نسیم گل برو بر زدودی زنگ شاخ از جویاران ^{۲۶} که گفתי شستری ^{۲۸} بد ^{۲۹} دامن مرو که گفתי قطر باران ^{۳۰} خرمی بود ^{۳۱}	چو گنج خسروان شد روی کشور ^۱ هزار آوا ^۳ زبان بگشاد بر گل بنفشستان ^۶ دوزلف خویش ^۷ بشکست به دشت آمد ز تنگ ^۸ کوه نخچیر عروس گل پیامد ^{۱۱} از عماری ^{۱۲} چو گل بنمود رخ را، هامواره ز باران آب گیتی گشت میگون ز خوشی ^{۱۸} باغ همچون دلبران شد هوا نوروز را خلعت برافکند نشاط باده خوردن کرد نرگس گرفتش جام زرین دست سیمین صبا بردی نسیم یاری ^{۲۱} هوا کردی نثار زر ^{۲۲} و گوهر ^{۲۳} بشستی پشت گور از ^{۲۴} دست ^{۲۵} باران چنان رخشنده شد ^{۲۷} پیرامن مرو ز باران خرمی چندان بیفزود	کل ۳۶۷ می ۴۷۳ س ۲۶۹
---	-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------

- ۱- الذکل: دلبر ۲- الذکل اس: گوهر ۳- کل: برعنائی ۴- الذکل: مستی
۵- گد: اضافه دارد: جهان همچون دیبای چینی گونه گون شده هوا صاف گشت و زمین از شبنم
میخندید ۶- کل: بنفشه شان ۷- الذکل: خرد، اس: خوب ۸- پ: بدشت
ز تنگ، الذکل: ز تیغ ۹- پ: برون بهار از، اس: بهاران ۱۰- الذکل اس: پس از
سه بیت ۱۱- اس: برآمد ۱۲- الذکل اس: ستاره ۱۳- الذکل اس: فلک
بارنده (کل: تازه، اس: بارید) بر تاجش ستاره ۱۴- الذکل اس: بیت حذف شده است
۱۵- کل: بغیر ۱۶- الذکل: صحرا ۱۷- الذکل: گنگون ۱۸- الذکل:
بخوبی ۱۹- الذکل: بزبانی درختان ۲۰- پ اس: تاج ۲۱- الذکل: تازی
یار، کل: بازی یار ۲۲- اس: نسیم ۲۳- پ: دشت ۲۴- اس: گوران
۲۵- پ: دشت ۲۶- گد: باران از دشت و دشت از دل مردم زنگ
زدود، الذکل: بیت حذف شده است ۲۷- الذکل: بد ۲۸- الذکل: مشتری (؟)، کل: شستری
۲۹- الذکل: شد ۳۰- اس: که هر قطره ز باران ۳۱- گد: بیت حذف شده است

۲۵	به چو نین خوش زمان ^۱ و نغز هنگام	که گیتی تازه بود و روز پدرام
	شهنشه کرد با دل رای نخچیر ^۲	که بود آن گاه شهر و ^۳ خانه دلگیر
	سبک لشکرشناسان را فرستاد	که و مه لشکرش را ^۴ آگهی داد
	که ما خواهیم رفتن سوی گرگان	گرفتن چند گه خوگان ^۵ و گرگان
	پلنگان را در آوردن ز کهسار	نهنگان ^۶ را ز بیشه کردن آوار
۲۵	سیه گوشان و یوزان را گشادن	از آهو هردوان را قوت ^۷ دادن
	چو آگه گشت ویس از رفتن شاه	به چشمش گاه شادی ^۸ گشت چون چاه ^۹
	به دایه گفت ازین ^{۱۰} بتر چه دانی	کجا زنده نخواهد ^{۱۱} زندگانی
	منم آن زنده کز جان سیر گشتم	به صد جا خسته شمشیر گشتم
	به گرگان رفت خواهد شاه موبد	که روزش نحس باد و طالعش بد
۳۵	مرا ^{۱۲} چون صبر باشد در جدایی	ازین پتیاره چون یابم رهایی
	اگر رامین ^{۱۳} بخواهد رفت با شاه	دلیم با او بخواهد رفت همراه ^{۱۴}
	چو فردا راه برگیرد ^{۱۵} مرا وای	که رخشش ^{۱۶} پاک بر چشم نه پای ^{۱۷}
	به هر گامی ز راهش ^{۱۸} رخس رامین	مرا داغی نهد بر جان شیرین
	چو گردم دور از آن شاه جوانان	مرا بینی به ره چون دید بانان
۳۵	نگه دارم رهش را چون طلایه	ز چشم خویشتن سازم سقایه
	گهی از وی غریبان را دهم آب	گهی یاقوت و مروارید خوشاب
	مگر دادار بنیوشد دعایی	بگرداند ز جان من بلایی

۱- الذکل: هوا ۲- الذکل: که باشد در بهاران ۳- الذکل: که و مهرا زلشکر
 ۴- الذکل: گوران ۵- الذکل اس: گوزنان ۶- الذکل اس: خورد ۷-
 الذکل اس: تباری ۸- الذکل: اضافه دارد (کل: پیش از این بیت):
 چو آگه گشت ویس ماه پیکر فتاد اند دلش سوزنده آذر
 ۹- پ: زان ۱۰- کل: نخواهم ۱۱- پ: نگر ۱۲- کل: دلیم با جان
 ۱۳- الذکل: حدیث زندگانی گشت کوتاه، اس: ناگاه ۱۴- الذکل: راه گیردم
 ۱۵- الذکل: رخس: ۱۶- اس: که بر چشم نهد رخس همی پای ۱۷-
 الذکل: گامی که بنهد

{ اس ۲۶۹
 کل ۲۶۸
 می ۴۷۴ }

که بدر ایست و بدگویست ^۲ و بدخواه ^۳	بلایی نیست ما را بدتر ^۱ از شاه	پ ۲۴۰
نیابم هر زمان درد جدایی	مگر یابم ز دست اورهایی	
بگو حالم که چونانست ^۴ و چونین	کنون ای دایه رو تا پیش رامین	۴۰
ز کام ^۵ دوستان وز ^۶ کام دشمن	بدان تا خود چه خواهد کرد با من	ب ۲۱۳
حدیث زندگانی گشت کوتاه ^۷	اگر فردا بخواهد رفت با شاه	
که خواهد بود زنده ^۸ تا تو آیی	بگو با این همه درد ^۹ جدایی	
که تا آیی ^{۱۰} مرا زنده نیابی	نگر تا روی را از من نتابی	
به دست آور ز گیتی يك بهانه	ز بهر آنکه تا مانی به خانه	۴۵
تو بسی غم باش او را دار در غم	مرو با شاه و ایدر باش خرم	
مرو را سال و مه کوری و سختی	ترا باید که باشد نيك بختی	
نمک کرد این ^{۱۱} سخن بر ریش رامین	بشد دایه همان گه پیش رامین	س ۲۷۰
تو گفتی ناوکی بود آن نه پیغام ^{۱۲}	پسام ویس يك يك گفت با رام	
سرشک خونش ^{۱۴} از مژگان ^{۱۵} چکیدن ^{۱۶}	گرفت از غم دل رامین تپیدن ^{۱۳}	۵۰
ز بهر آنکه در زاری همی زیست	زمانی بر جدایی ^{۱۷} زار بگریست	می ۴۷۵
زدست هجر دل گشته ^{۱۸} به دو نیم	گهی رنج و گهی درد و گهی بیم	ص ۳۵۵
ازین نه نيك با من گفت و نی ^{۱۹} بد	پس آنکه گفت بادایه که موبد	
مگر وی را فرامش گشتم از یاد	نه خود گفت و نه آگاهی فرستاد	کل ۳۶۹
بهانه آنگهی ^{۲۰} شاید گرفتن	گرایدون کم بفرماید برفتن	پ ۲۴۰

۱- الذکل: بلامارا نه بتر باشد ۲- الذکل: بدخویست ۳- اس: بدراه ۴-
 الذکل اس: چونین است ۵- الذکل: بکام ۶- الذکل: یا ۷- الذکل: بخواهد رفت
 دل با او به همراه ۸- الذکل اس: داغ ۹- الذکل: کجا زنده بمانم، اس: که
 ماند زنده هرگز ۱۰- الذکل: کجا آئی، اس: که چون آیی ۱۱- الذکل: از، اس:
 آن ۱۲- گد: پس از بیت آئی ۱۳- پ الذکل اس: تپیدن ۱۴- الذکل: غم،
 اس: خون ۱۵- الذکل اس: ز مژگانش ۱۶- الذکل اس: دویدن ۱۷- الذکل
 اس: زمانی در حوابش (اس: جوابی) ۱۸- الذکل اس: ز بیم جان همیشه دل ۱۹-
 الذکل اس: نه ۲۰- پ: آنگاهی

چو او شد من به مرو اندر بپایم
مرا پوزش بود نا کردن راه
مرا نخچیر باشد رامش افزای
گمان بردم که داند^۳ شهریارم
ازین رویم نداد آگاهی راه
مرا گراست آید این گمانی
چو دایه ویس را این^۲ آگهی داد
بی انده شد روان^۸ مهرجویش

بهاه سازم از درد دو پایم^۱
که گویم شاه بود^۲ از دردم آگاه
ولیکن راه نتوان کرد بی پای
که من خود دردمند و زار وارم^۴
بماندم لاجرم بر^۵ گاه بی شاه
بمانم در بهشت ایسن جهانی^۶
تو گفتی مژده شاهنشهی داد
به بار آمد گل شادی ز رویش^۹

۶۰
۲۱۴۳۱ ر
اس ۲۷۰ ب

چو گردون کوه را استام زر داد
خروش آمد ز دز روینه خم را
بجوشیدند گردان و سواران
همی آمد ز مرو انبوه لشکر
به پیش شاه رفت^{۱۱} آزاده رامین
شهنشه پیش گردان دلاور
[چرا بی ساز رفتن آمدستی
برو بستان ز گنجور آنچه باید
بشد رامین ز پیش شاه ناکام
چو رامین راه گرگان را کمر بست

زمین را نیز فرش^{۱۰} پر گهر داد
درای و نای و کوس و گاودم را
چو از شاخ درختان نوبهاران
چنان کز ژرف دریا موج منکر
نکرده ساز ره بر رسم آیین
بدو گفت این چه نیرنگست دیگر
دگر باره مگر نالان شدستی]^{۱۲}
که مارا صید بی تو خوش نیاید
چوماهی کش بود صدشست در کام^{۱۳}
تو گفتی گرگ میشش^{۱۴} را جگر^{۱۵} خست

۶۵
۴۷۶ می
۷۰
۲۴۱ پ

۱- الذکل: سازم آنگه درد پایم ۲- الذکل: کنم شه راهمی ۳- الذکل: باشد
۴- الذکل: زاردارم، اس: زاردارم ۵- الذکل: اس: بی ۶- الذکل: اس: جاودانی
۷- الذکل: زین ۸- اس: بشد انده زجان ۹- الذکل: بیت حذف شده است،
پ: اضافه دارد عنوان: رفتن شاه موبد بشکار و بردن رامین را باخویشتن ۱۰- الذکل
اس: فرشی ۱۱- الذکل: شد ۱۲- پ: بیت حذف شده است ۱۳- الذکل:
چوماهی کش بود افتاده در دام، اس: بگردش ساززه پیش از خوربام ۱۴- الذکل: ویسه،
اس: ویسه ۱۵- الذکل: کمر

	جگر خسته به تیر و دل به ژوپین ^۱	به ناکامی به راه افتاد رامین	۲۵۶مع
۷۵	برفت از جان او یکباره آرام کنون چون کبک شد در چنگل باز ^۲	چو آگه گشت ویس از رفتن رام دلی خو کرده در شادی و در ناز	
	نوی زار بر ^۳ نا دیدن جفت چرا یاقوت بر رویم ^۴ نیارم ^۵	غریوان با دل سوزان همی گفت چرا تیمار تنهایی ^۴ ندارم ^۵	کل ۳۷۰
	نکارم مهر همچون مهر پیشین ^۸ [[نیابم یار چون یار نخستین	اس ۲۷۱ ر
۸۵	گرستن بر جدایی سخت نیکوست بین این اشک سرخ و روی زردم	مرابی دوست خامش بودن آهوست اگر باور نداری دایه دردم	ک ۲۱۴ پ
	همی گوید همه کس را نهانم ^{۱۰} که باشد زو همه دلها گرانبار	سخن هست اشک من دیده زبانت ^۹ به یک دل چون کشم این رنج و تیمار	
	که دلبر رفت او ^{۱۱} چون مانداید که با صبر این بلا هم بر نتابد ^{۱۳}	ز جان خویش نالم نه ز دلبر دل بی صبر چون آرام یابد ^{۱۲}	
۸۵	به راه افتاده با موبد به ناکام برو بسته کمر بند کیانی	چو رامین را بدید از گوشه بام میانی چون کناخ پرنیانی	می ۴۷۷
	ز داغ ^{۱۴} دوست رنگ از رخ گسسته چو گمره در کویر و غرقه در رود	نگار خویش را نا کرده ^{۱۵} پدرود دل ویسه ز دیدارش برآشت	پ ۲۴۱ پ
۹۰	در آن آشفتهگی با دل همی گفت : درود از من سوار لشکری را	درود از من نگار سعتری ^{۱۶} را درود از من رفیق مهربان را	

۱- اس: بیت حذف شده است ۲- پ: الذکل اس: پس از دو بیت ۳- الذکل: از
 ۴- الذکل: پنهانی ۵- کل: بدارم ۶- اس: یاقوت در بر زر ۷- گد: بیت حذف
 شده است ۸- پ: بیت حذف شده است، الذکل: نه یک معشوق چون معشوق پیشین
 ۹- الذکل: سخن شد خون دیده چون زبانت ۱۰- گد: بیت حذف شده است ۱۱-
 اس: دل ۱۲- مع: باید ۱۳- کل: بتابد ۱۴- الذکل اس: بداغ
 ۱۵- کل: نگار خویشتن را کرده ۱۶- پ: لشکری ۱۷- مع: امید

	مرا پدرود ناکرده برفتی	همانا دل ز مهرم بر گرفتی
	تو با لشکر برفتی وای جانم ^۱	که آمد لشکری از اندهانم
۹۵	بیستم دل به صد زنجیر پولاد	همه بگسست و با تو در ره افتاد
	اگر جانم بماند در جدایی	بگیریم ^۲ در جدایی تا تو آیی
	فرستم میغها از دود جانم	درو آب از سرشک دیدگانم ^۳
	کنم پر آب و سبزی جایگاهت	به باران گرد بنشانم ز راهت
	کجا روی تو باشد چون ^۴ بهاران	بهاران را باید ابر و باران
۱۰۰	چورامین رفت يك منزل از آن راه	نبود از بی دلی از راه ^۵ آگاه
	ز بس اندیشه کش بود ^۶ در دل	نبود آگاه تا آمد به منزل
	به راه اندر همی نالید بسیار ^۷	نباشد بس عجب ناله ز بیمار
	در آن ناله ^۸ سخنهایی همی گفت	که آن گوید که ^۹ تنها ماند از جفت
	شبی چون دوش دیدم ^{۱۰} در زمانه	که بوسه تیر بود و لب ^{۱۱} نشانه ^{۱۲}
۱۰۵	کنون روزی همی بینم چو امروز	که آهو گشت جانم عشق تو ^{۱۳} یوز
	کجا شد خرمی و ناز دوشین	عقیق شکرین و در نوشین
	ز دل شسته جفای سال چندین ^{۱۴}	حریرین سینه و دونار سیمین ^{۱۵}
	ز روی دوست بر رویم گلستان ^{۱۶}	شب تاریک ازو چون روز رخشان ^{۱۷}
	شبی چونان بدیده ^{۱۸} دیدگانم	چنین روزی بدیدن چون توانم
۱۱۰	نه روزست این که آتشگاه جانست	بلای روزگار عاشقانست

۲۱۵ک
۲۷۱کل
۲۵۷ج

می ۴۷۸

پ ۲۴۲

س ۲۷۲

۱- اس: لشکر شدی ای جان جانم
 ۲- الك: بماند، كل: بمانم
 ۳- الكل: برون اندازم این روزنهانم
 ۴- الكل: نو
 ۵- اس: راهش
 ۶- اس: کو
 ۷- الكل: هموار
 ۸- الكل: بناله در، اس: براه اندر
 ۹- الكل: که گوید آنکه
 ۱۰- پ: دیدم، كل: شبی چونان بدیدم، گد: ندیدم
 ۱۱- كل: دل
 ۱۲- الك: بیت حذف شده است
 ۱۳- پ: هجر او، اس: عاشقی
 ۱۴- اس: شسته نهیب چندسالین
 ۱۵- اس: حریرم بسترو بیلسته بالین، الكل: بیت حذف شده است
 ۱۶- اس: گلشانشان
 ۱۷- گد: بستر من پراز خوردشید و بالین پراز گل
 ۱۸- الك: نالیده، الك: پیش از چهاربیت

مبادا هیچ عاشق را چنین روز
 همانا گسر بباشد^۲ دهر کی سال
 چو شاهنشه فرود آمد به منزل
 هزاران گونه بر رویش گوا بود
 نه رامش کرد با شاه و نه می خواست
 وزان پس روز تا شب همچین بود^۲
 روان پر درد و رخ پر گرد بودش

ز سختی صبر پرداز و روان^۱ سوز
 بپماید^۳ ازین يك روز^۴ صد سال
 به پیش شاه شد رامین بی دل
 که اورا صبر و هوش^۵ از تن جدا بود
 بهانه کرد درد پاء^۶ و برخاست
 دلش گفتی که با جانش به کین بود^۸
 همه تن دل همه دل درد بودش

نالیدن ویس از رفتن رامین و از دایه چاره خواستن^۱

چو رامین دور گشت از ویس دلبنده
 همیشه ماه بود آنگاه شد خور
 نیاسود از حدیث و یاد رامین
 به دایه گفت دایه چاره ای ساز
 ز مهر ای دایه بر جانم بیخشی
 که من با این بلا طاقت ندارم
 ز من بنیوش دایه داستانم
 بدادم دل به نادانی ز دستم

۴۷۹ می

{ ۲۱۵ پ
 ۳۵۸ ج
 ۳۷۲ کل

{ ۲۴۲ پ
 ۲۷۲ اس

نشاط و کام^{۱۰} ازو ببرید پیوند
 چنوزرد و چنو بی خواب^{۱۱} و بی خور
 نگارین رخ به خون کرده نگارین
 که رفته یار بد^{۱۲} مهر آیدم بساز
 مرا راهی به وصل دوست بنمای
 شکیب درد^{۱۳} این فرقت ندارم
 که چون آب روان بر تو بخوانم^{۱۴}
 کنون از بیدلی گویی که مستم

۵

۱-اس: صبر برد و از روان ۲-الککل اس: بیاید ۳-پ: نیماید، الککل: نه بنماید؟
 ۴-اس: روزه ۵-اس: هوش و صبر ۶-الککل اس: بیماری ۷-الککل:
 از آن پس دور شد تا شب چنین بود ۸-الککل: دران غم روز تا شب... (؟) ۹-الککل:
 زاری کردن ویس در فراق رامین، اس: تدبیر کردن دایه در کار ویس و رامین، گد: عنوان حذف
 شده است ۱۰-اس: نشاط مهر ۱۱-اس: بی خورد ۱۲-اس: پسر
 ۱۳-الککل: شکیب و صبر، اس: شکیب و درد ۱۴-الککل: آن بر تو خوانم، گد:
 اضافه دارد: تو که رامین را بمن نمودی دلم از زشتی موبد سرد شده بود

۲۵	کنون درمان کارم چیست بنگر ^۱ نباید بودن اندر کار عاجز جز آن کت غم به غم ^۲ بر می فزاید به کام دل همه گگردن فرازند به غم خوردن قرارم را ببردی ^۳	شنیدی داستان من سراسر جوابش داد دایه گفت هرگز ازین گریه وزین ناله چه آید همالان تو در شادی و نازند تو همواره چنین در رنج و دردی جهان از بهر جان خویش باید ترا درمان و هم ریشت بدستست ^۴ ترا دادست یزدان پادشایی چو شهرو داری اندر خانه مادر چو رامین یار شایسته تو داری ^۵ همت ^۶ گنجست آکنده به گوهر بزرگی را همین باشد بهانه تو موبد را بسی زشتی نمودی نه دیو خیم ^۷ او گشتست بهتر همانست او که بود و تو همانی پس اکنون چاره و درمان خود جوی ز پیش آنکه موبد دست یابد که او رادل ز ماهر سه ^۸ به کین است	الذک۱ الذک۲ ص ۳۵۹ ص ۲۷۳ پ
۳۵	همه دارو ز بهر ریش باید چرا دست ^۹ تو از چاره بیستست ^{۱۰} تمامی و بزرگی و روایی ^{۱۱} چو ویرو یاور و فرخ برادر سزای خسروی و شهریاری همت ^{۱۰} پشتست ^{۱۱} با بسیار لشکر بزرگی جوی و کم کن این فسانه همیدون چند بارش آزمودی نه کوه خشم او ^{۱۲} گشتست کمتر ^{۱۳} همین خواهید ^{۱۵} بودن جاودانی		ص ۴۸۱
۴۰	که هم تخمست و هم آبست و هم جوی ^{۱۴} ز کین دل به خون ^{۱۷} ما شتابد به کین ما چو شیر اندر کمین است		ص ۲۴۳ پ

۱- الذکل: اضافه دارد: عنوان: جواب دادن دایه ویس را ۲- اس: کت غصه و غم
 ۳- الذکل: بیت حذف شده است ۴- پ الذکل: ترا هم درد(الذکل: ریش) و هم درمان
 بدستست ۵- الذکل: درد ۶- الذکل: از دارو گذشتست، اس: از چاره گشتست
 ۷- الذکل: زنیکو نامی و فرمان روائی ۸- الذکل: یارو شایسته یاری، اس: یاری
 ۹- کل: همه ۱۰- کل: همه ۱۱- کل: بنشست ۱۲- پ: خشم
 ۱۳- اس: عشق تو ۱۴- پ: نه تازه عشق او گشته کهن تر، گد: در بیت مصراعها قلب
 است، الذکل: این بیت و بیت آتی حذف شده است ۱۵- پ: خواهلت ۱۶-
 اس: که هم تخم و هم آبست و هم جوی ۱۷- پ: اس: بجان ۱۸- الذکل: دو

	تو در دل کن که او يك روز ناگاه	چو ره یابد بیاید از ^۱ کمینگاه ^۲
	نیابی هم‌رهی ^۳ بهتر ز رامین ^۴	به سر بر نه مرورا تاج زرین
۴۵	تو بانو باش تا او شاه باشد	بهم ^۵ با تو چو خوربا ماه باشد
	نماند در زمانه شاه و سالار	که نه در کار او باتو ^۶ بود یار ^۲
	نخستین یاورت باشد برادر ^۸	پس آنکه نامور شاهان دیگر ^۹
	که شاهان پاك با موبد به کینند ^{۱۰}	همه رامین و ویرو را گزینند
	مدارا با خرد ^{۱۱} بسیار کردی	بلا از بهر دل ^{۱۲} بسیار خوردی ^{۱۳}
۵۰	کنون چاری به دست آوز دانش	که این اندوهها گردت رامش ^{۱۴}
	کنون کن گر توانی کرد کاری	که زین بهتر نیابی روزگاری
	به مرو اندر نه شاهست و نه لشکر	تو داری گنج شاهنشاه يك سر ^{۱۵}
	چه مایه رنج بردست او بدین ^{۱۶} گنج	کنون تو یافتی همواره بی رنج
	به دینارش بخر شاهی و فرمان	که شاهی را بها داری فراوان ^{۱۷}
۵۵	ز پیش آنکه او بر ^{۱۸} تو خوردشام	تو بر وی چاشت خور تا توبری نام
	گر این تدبیر خواهی کرد منشین	ز حال خویش نامه کن به رامین
	بگویش تا ز موبد باز گردد	به رفتن باد را انباز ^{۱۹} گردد
	چو او آید یکی چاره بسازیم	که موبد را به بدروزی بتازیم ^{۲۰}
	چوبشید این سخن ویس سمن بوی	برآمد لاله شادیش ^{۲۱} از روی ^{۲۲}

ک ۲۱۶ ب

س ۲۷۴ ر

ک ۲۷۴ }
ج ۲۶۰

پ ۲۴۴ }
م ۴۸۲

۱- پ: زی ۲- اس: بیت حذف شده است ۳- کل: تو همین، اس: رامه ۴-
 الك: يك ماهه بیاید شاه رامین ۵- الكل: هم او ۶- اس: او ۷- الكل:
 بیت حذف شده است ۸- الكل: باید فراوان ۹- الكل: نامور بگزیده شاهان
 ۱۰- اس: چو آن شاهان که با موبد نشینند ۱۱- گز: ایشان ۱۲- گز: بهر
 ایشان، کل: زهمردل بلا ۱۳- کل: پیش از سه بیت، الك: بیت حذف شده است ۱۴-
 الكل: گردد برامش، اس: که انده سر بسر گردت رامش ۱۵- گز: اضافه دارد: او
 دشمن تست چونکه بارها کشتن توو رامین را خواست. دیگر منتظر چه هستی ۱۶-
 الكل، اس: برین ۱۷- الكل: بیت حذف شده است ۱۸- الكل: از ۱۹-
 الكل: همباز ۲۰- اس: که بر موبد پیروزی بیازیم ۲۱- الكل: خودرویش
 ۲۲- الك کل: اضافه دارد(الك: پس از عنوان يك بیت):

نامه نوشتن ویس به پیش رامین^۱

۵	ز درد دل به رامین کرد نامه که خون از حرفهای او ^۲ چکان بود چنین ^۳ کن نامه نزد یار ^۴ دلبر ز سنگ آید به گوشت ناله چنگ ^۵	حریر و مشک و عنبرخواست و خامه سخن در نامه از زاری چنان بود الا ای مهربان مهر پرور کجا این نامه گر ^۵ خوانی تو بر سنگ	اس ۲۷۴ پ
۵	به یار سنگدل وز مهر بیزار سپرده دل به شاهی چون مه و خور به کام دشمنان وز کام دل دور جهانش تیره گشته بخت سرکش روان از دیدگانش سیل خونین	ز یار مهربان و عاشق زار ^۶ ز بی دل بنده بی خواب و بی خور ز نالان عاشق ^۸ بیمار و مهجور ز پیچان چاکری ^۹ سوزان بر آتش ز گریان خادمی ^{۱۰} بدبخت مسکین	اس ۲۱۷ ک
۱۰	عقیقین دیده ای زرین رخانی شده بر تنش هر مویی چو بندی ز هر چشمی ^{۱۴} رونده رودباری که چون من نیست اکنون ^{۱۶} ایچ بدبخت دلم بر آتش تیمار بریان	ز پی خسته دلی خسته روانی ^{۱۱} نژندی مستمندی دردمندی نزاری ^{۱۲} بسی قراری دلفگاری ^{۱۳} نوشتم نامه در حال ^{۱۵} چنین سخت تم پیچان ^{۱۷} و چشمم زار و گریان تم چون شمع سوزان اشک ریزان	کل ۲۷۵ پ ۲۴۴ پ می ۴۸۲ ص ۳۶۱
۱۵	چو ابر تیره از دل دود خیزان	→ چو ویس دلبر از دایه چنان دید	

→ چو ویس دلبر از دایه چنان دید
 ۱- الك: ویس برامین، كل: ویس رامین را، اس: رسیدن نامه ویس برامین ۲- می: آن
 ۳- الك: چنان ۴- اس: نامه یار ۵- پ: این کو خوانی، اس: بر ۶-
 كل: بیت حذف شده است ۷- الك: مهربان عاشق زار، اس: عاشقی زار ۸- الك
 كل: اس: عاشقی ۹- الك: اس: زیجان کهتری ۱۰- الك: اس: چاکری
 ۱۱- كل: زبیدل خسته خسته روانی ۱۲- پ: یزاری ۱۳- الك: دلفگاری بقراری
 ۱۴- الك: چشمش ۱۵- اس: از حالی ۱۶- اس: من اکنون ۱۷-
 كل: بیجان

	بلا را مونس و ^۱ غم را رفیقم	به دریای جدایی در غریقم
	چه مسکینم که گریم زار چندین	یکی دستم به دل دیگر ^۲ به بالین
	عقیق ^۳ دو لبم ^۴ پیروز گشته	جهان بر حال ^۵ من دل سوز گشته
۲۵	یکی چشم و هزار ابر گهر بار	یکی جان و هزاران گونه تیمار
	فراق آمد همه راز نهانم	به خونابه نویسد ^۶ بر رخانم ^۷
	[ز جان ^۸ من یکی آتش بر افروخت	که صبر و رامشم در دل ^۹ همی سوخت] ^{۱۰}
	چو دریا کرد چشمم را ز بس آب	کنون در آب چشمم غرقه شد خواب
	چو جای خواب را ^{۱۱} پر آب یابم	به آب ^{۱۲} اندر چگونگی خواب یابم
	بدان دستی که این نامه نبشتم	بساط خرمی را در نوشتم ^{۱۳}
۲۵	تمم بگداخت از بس رنج دیدن	دلم بگریخت از بس غم کشیدن
	ز گیتی چون توانم کام جستن	که جانم را نه دل ماندست نه تن ^{۱۴}
	چرا بردی زمن ^{۱۵} آن روی چون خور	که چون جان و روانم ^{۱۶} بود درخور ^{۱۷}
	همی تا دور ماندستم ز رویت	ز باریکی نما من جز به مویت ^{۱۸}
	به روز انده گسارم آفتابست	که چون رخسار تو با نور و تابست ^{۱۹}
۳۰	به شب انده گسارم اخترانند	که چون بینم به دندان تو مانند
	خطا گفتم نه آن اندوه دارم	که باشد هیچ کس انده گسارم ^{۲۰}
	اگر رنج مرا کوه آزماید	به جای آب ازو جز خون نیاید

۱- الذکل: مونسم ۲- اس: دستی ۳- الذکل اس: عقیقین ۴- کل: لبم
 ۵- پ: جان ۶- الذکل: نوشتن، اس: نوشتش ۷- الذکل: پیش از سه بیت
 ۸- کل: رخان ۹- الذکل: که صبرم را بدل اندر ۱۰- پ: بیت حذف شده است
 ۱۱- الذکل: خویش را ۱۲- اس: بدان ۱۳- کل: این بیت و بیت آتی حذف
 شده است ۱۴- گک: پس از بیت آتی ۱۵- الذکل: چرا پنهان کنی ۱۶-
 اس: که همچون زوروانم ۱۷- گک: اضافه دارد: چگونگی توانم زیست که نه جان دارم
 نه دل، بی تو از شدت رنج آرزوی مرگم را هم فراموش کردم ۱۸- الذکل: پیش از دو
 بیت، اضافه دارد:

مرا ایدر بدین زاری بماندی سرشک از دیدگانم برفشانندی
 ۱۹- اس: پس از بیت آتی ۲۰- گک: بیت حذف شده است

س ۲۷۵ ر

ک ۲۱۷ پ

پ ۲۴۵ ر

می ۴۸۴

	نصیحت می‌کنندم دوستانم	کل ۲۷۶
	ز بس کردن نصیحت یا ^۱ ملامت	س ۲۷۵ پ
۳۵	نه مهرست این که انده بار می‌گست چرا مردم دل اندر مهر بندد ^۲ اگر چون من بود هر مهربانی بسا روزا که خندیدم بریشان	ع ۲۶۲
	بخندیدم بریشان همچو دشمن مرا دیدی ز پیش مهربانی کنون بالای سروینم ^۳ کمان ^۴ شد اگر دو تا شود شاخ گرانبار	ک ۲۱۸
۴۰	به پیکر چون کمان گشتم خمیده مرا ایدر بدین زاری بمانندی غباری کز سم اسپت ^۵ بجستست خیال روی تو در دیدگانم	س ۲۴۵ پ
۴۵	مرا گویند بیهوده چه نالی به روز رفته ماند یار رفته [نه چونین است کاندیشید بدگوی	س ۲۷۶ ر
	ملاست می‌کنندم دشمنانم مرا کردند در گیتی علامت ^۶ نه هجرست این که زهر آلوده تیغست چرا این بد به جان خود پسندد ^۷ مباد از مهر در گیتی ^۸ نشانی ^۹ کنون گشتم ز خندیدن پشیمان ^{۱۰} کنون ایشان همی گریند بر من فروزان تر ز مهر آسمانی ^{۱۱} گل رخسار گانم ^{۱۲} زعفران ^{۱۳} شد تنم دوتا شدست از بار تیمار ^{۱۴} چوزه بر تن کشیده خون دیده برفتی رخس فرقت را براندی چو پیکان ^{۱۵} درد و چشم من نشستست ^{۱۶} همی گرید ز راه دیده جانم ^{۱۷} که از بسیار نالیدن چو نالی چرا داری به دل تیسمار رفته میم بر ریخت لیکن نامدش بوی ^{۱۸}]	

۱-الذکل اس: با ۴-گک: اضافه دارد: عاشق از شنیدن ملامت و سرزنش مجنون تر میگردد. من هم روز بروز بیشتر برنج دچار میشوم ۳-ا ک کل: بندند ۴-الذکل: پسندند، گک: اضافه دارد: کی داند که من در هجر تو چند رنج بردم ۵-پ: مبادا در جهان هرگز (می: زیشان) ۶-ا ک کل: بیت حذف شده است ۷-پ: پس ازبیت آتی ۸-ا ک کل: بیت حذف شده است ۹-پ: سروم چون ۱۰-الذکل: دوتا ۱۱-پ: رخسارگان چون ۱۲-الذکل: کهر با ۱۳-ا ک کل: بسیار، گک: از تیمار بسیار ۱۴-الذکل: رخشت ۱۵-گک: مسمار ۱۶-الذکل: بجای سرمه در چشم نشستست ۱۷-گک: نام تواند زبانم، گک: اضافه دارد: بخاطر اشتیاق و آرزوی تو روحم افسرده شد و دل از من میگریزد ۱۸-پ الذکل: بیت حذف شده است

- ۵۰ شبست اکتون و^۱ خورشیدم برفتست
روا باشد که بنشینم به او مید
بهار رفته باز آید به نوروز
نگارا سرو قدا ماهرویا
من اندر مهر آنم کم تو دانی^۵
- ۵۵ یکی تا موی تو بر من^۷ چنانست
ترا خواهم نخواهم پاک جان را
مرا در مهر بسیار آزمودی
کنون اندر وفای تو همانم
اگر تو^{۱۰} بر وفايم نه^{۱۱} یقینی
- ۶۰ بیا تا روی من بینی چو دینار
بیا تا چشم من بینی چو جیحون
بیا تا قد من بینی خمیده
بیا تا حال^{۱۵} من بینی چنان زار
بیا تا بخت من بینی چنان شور
بیا تا مهر من بینی بر افزون
- ۶۵ جهان همواره تار یکی گرفتست
که باز آید به گاه^۲ بسام خورشید
نگارم^۳ نیز باز آید^۴ یکی روز
سوارا شیر گیرا نامجویا
که دارم جان فدای مهربانی^۶
که صد باره گرامی تر ز جانست
ترا جویم نجویم ای سن جهان را^۸
به مهر اندرز من خشنود بودی
گوا دارم ز خونین^۹ دیدگانم
بیا تا این گواهان را بینی
بر آن دینار باران^{۱۲} در شهوار^{۱۳}
جهان از هر دو جیحونم پر از خون
نشاط از من من از مردم رمیده^{۱۴}
که هستم^{۱۶} راست چون دهساله^{۱۷} بیمار
که گویی هر زمان چشم شود کور^{۱۸}
شده چون حسنت^{۱۹} از اندازه بیرون

۲۱۸ ک
۲۷۶ س
۳۶۲ ص

- ۱- اذکل: اکتون که ، اس: اکتون ۲- پ: بکام ، کل: نگارم ۳- اذکل اس:
بهارم ، گد: گل من ۴- اس: نیز باید هم ۵- اذکل: مهر آن بودم که دانی ۶-
اذکل: که دادم جان و دل در مهربانی ۷- اذکل: یکی موی تو بر من آن ۸- پ: و آن راه ،
گد: جشن را ۹- اذکل: کره دارم ز خون ۱۰- کل: نه ۱۱- اذکل: دروفای
من ۱۲- اذکل اس: کرده ۱۳- گد: که هستم راست چون دهساله بیمار
۱۴- اس: بریده ۱۵- اذکل: بخت ۱۶- اذکل: مانم ۱۷- اذکل: برصد
ساله ، اس: سی ساله ۱۸- اذکل: بیت حذف شده است ، گد: دیگر فاقد مردی و مردانگی
شده و شادی از من رخت بر بسته است مثل اینکه همیشه کاردی بر چشمانم فرو میرود
۱۹- پ: شده عشق من ، اذکل: شده میل دلم زانداز

پ ۲۴۶

اگر نه زود^۱ نزد من شتابی

چو باز آیی مرا زنده نیابی

اگر خواهی که رویم بساز بینی

نه آسایی نه خسپی نه نشینی^۲

چو این نامه بخوانی باز گسردی

سه روزه ره بروزی در نوردی

می ۴۸۶

همی تا توری فریاد جانم^۳به راهت بر نشسته^۴ دیدبانم^۵اگر جانم نگیرد^۶ رنج و دردمز درد^۷ عاشقی دیوانه گرم

ز دادار این همی خواهم شب و روز

که رویت باز بینم ای دلفروز^۸

درود از من فزون از قطر باران

بر آن ماه^۹ من و شاه سواران^{۱۰}

درود از من فزون از آب دریا

بر آن خورشید چهر سرو بسالا

خدایا جان من بگذار چندان

که بینم روی او آنگاه بستان

که با این داغ گر جانم بر آید

ز دود جان من گیتی سر آید

چو ویس دلبر^{۱۱} از نامه پپرداختنوندی تیز تگ^{۱۲} را^{۱۳} سوی او تاختز نزدیکان او مردی^{۱۳} دلاوربشد بر کوهه^{۱۴} کوهی^{۱۴} تگاور

که چون کرگس به کوهان برگذشتی

بیابان را چو نامه در نوشتی

نه شب خفت و نه روز آسود در راه

به رامین برد چونین^{۱۵} نامه^{۱۶} ماه^{۱۶}

س ۲۷۷

چو رامین نامه^{۱۷} سرو روان دید

تو گفتی صورت بخت جوان دید

بسوسیدش به دو یاقوت و شکر^{۱۷}نهادش بر خمارین چشم و بر سر^{۱۸}

کل ۳۷۸

۱- پ: اگر تو دیر ۲- اذکل: بیت حذف شده است ۳- می: خوانم ۴-

اس: همیشه ۵- اذکل: بیت حذف شده است ۶- اذکل: بگیرد ۷- اذ

کل اس: داغ ۸- پ کل اس: دلفروز، اذکل: بیت حذف شده است ۹- پ: شاه

۱۰- گد: بجای این بیت و بیت آتی: شاید خدا که ارحم الراحمین است از رنج و مشقات ما

بیزار شده مارا بکام هم نائل سازد تا بتوانیم بی بیم و هراس بوصل یکدیگر برسیم ۱۱-

اس: بیدل ۱۲- اذکل اس: نوبدی (کل اس: نوندی) را همانگه، گد: نوندی تیز

تگ را همانگه ۱۳- اذکل اس: گردی، کل: گوئی ۱۴- پ: کوه ۱۵-

اس: خونین ۱۶- پ اذکل: اضافه دارد عنوان: رسیدن نامه ویس پیش رامین (اذکل:

برامین) ۱۷- اذکل اس: یاقوت شکر ۱۸- اذکل اس: نهادش بردو گلنار و دو عبهر

پ ۲۴۶ ب	ز دیده سبل بیجاده ^۱ بر افشانند ^۱	چو بند نامه بگشاد و فرو خواند	۸۵
می ۴۸۷	بیسارید آب حسرت بر ^۲ رخانش	بر آمد دود ^۲ بی صبری ز جاننش	
} الکل ۲۱۹ ص ۳۶۴	که شاید گر نویسندش به زر آب:	سخنهایی بگفت از جان پرتاب	
	که از غم ماه بینی وز بلا سال	دلا تا کی روا داری چنین حال	
	نه با فرهنگ و با آرام ^۳ جوید	دلا آن کس که کام و نام ^۳ جوید	
	نه از پیل دمان و شیر غران	نترسد بی دل از شمشیر بران	
	نه از باران نه از سرما و گرما ^۴	نه از برف و دمه نزموج دریا	
	ز هر کس چاره و درمان چه پرسى	دلا گر عاشقی چندین چه ترسى	
	چو تو خود را نکوشى پس که کوشد	ز تو فریاد و زاری که نیوشد	۹۰
	ترا کمی و دشمن را فزونى ^۵	چه باید مهر با چندین زبونى	
	زدل بیرون کن این راز نهان را ^۶	[به سر باز افکن این بار گران را	
اس ۲۷۷ ب	که با هر سود بینی صد زیانى ^۷	[خوشى کی بیند از کام نهانى	
	یکى سالت بود زارى ^۸ و خواری ^۸	اگر يك روز باشد شاد خواری	
	ویا یکباره سر بر سر ^۹ نهادن	کنون یا ^۹ بند را باید گشادن	۹۵
	برادر را به از شمشیر یاور	نیابم بهتر از دستم برادر	
	بهل ^{۱۰} تا گردد این راز آشکارا	نه مردم گر کنم زین پس مدارا	
	بجز شمشیر بر جانم چه بارد ^{۱۱}	جهان جز مرگ پیش من چه آرد	
	ز دریا کی پرهیزد گهر جوی	ز دشمن کی حذر جوید خطر جوی ^{۱۲}	

۱- الکل: بر رخسار همیراند، کل: بر بیجاده می راند، اس: بیجاده همیراند ۲- الکل: داد
 ۳- پ: از ۴- الکل: بزم و کام ۵- اس: ویا فرهنگ ویا آرام ۶- الکل
 اس: گرما و سرما ۷- الکل: بیت حذف شده است ۸- الکل: کن ایدل این و آنرا،
 پ: بیت حذف شده است ۹- پ الکل: بیت حذف شده است ۱۰- اس:
 سختى ۱۱- الکل: بود تیمارداری ۱۲- پ: پا ۱۳- کل: خط
 ۱۴- الکل: بمان، کل: بما ۱۵- گه: اضافه دارد: من در دورى ویس هلاک میشوم و نزدیک
 او نیز چون از آن من نیست دلم زخم دارمیشد ۱۶- الکل: اس: هنر جوی، گه: نام جوی

- ۱۰۰ به دریا در گهر جفت نهنگست
شرباب کام را جامست^۳ شمشیر
ز شیران برگدروز جام خور می
ز آسانی نیابی^۵ شادمانی^۶
فراوان رنج یابد^۸ دامداری
شکاری نیست چون شاهی و فرمان
مرا درپیش چون شاهی^{۱۱} شکارست^{۱۲}
چرا با بخت خود چندین ستیزم
چرا در خیرگی چندین نشینم
من اندر^{۱۵} دام و یارم نیز در دام
چرا این دام را بر هم ندرم
ولیکن چیزها را جایگاهست
شکوفه کاو بر^{۱۹} آید ماه نیشان
مگر روز بلا اکنون سر آمد
گذشت از رنج مادی ماه سختی^{۲۰}
چو رامین گفت ازین سان چند گفتار
تنش در راه بود و دل بر ویس
- ۱۰۵ چو نوش اندر جهان^۱ جفت شرنگست^۲
چو راه خرمی را راهبان^۴ شیر
که دی مه را بود نوروز در پی
ز بی رنجی نیابی کامرانی^۷
به دشت و کوه تا گیرد شکاری
مرو را^۹ چون بگیرد^{۱۰} مردم آسان
چو دلبر ویس مه پیکر نگارست^{۱۳}
چرا آبی برین آتش نریزم
چرا بیرون نیایم زین کمینم^{۱۴}
نهاده دل به درد و رنج ناکام^{۱۶}
درخت ننگ را از بن^{۱۷} نبرم
همیدون کارها را وقتها هست^{۱۸}
به دی مه بر درختان یافت نتوان
برفت آن روز روز دیگر آمد
کنون آمد بهار نیکسختی
ز درد^{۲۱} دل همی پیچید چون مار^{۲۲}
به چشم اندر بمانده پیکر ویس^{۲۳}
- ۱۱۰ می ۴۸۸
س ۳۷۹
پ ۲۱۹۵
س ۲۷۸
مع ۳۶۵

۱- الذکل: دهان ۲- گک: بیت حذف شده است ۳- الذکل: شراب و جام را کامست
۴- پ: راه بر، الذکل: خرمی در بیشه ۵- الذکل: نیاید ۶- الذکل: شادکامی
۷- الذکل: نیکنامی، گک: این بیت و نه بیت آتی حذف شده است ۸- الذکل: اس:
ببند ۹- الذکل: پس آنرا، اس: پس او را ۱۰- پ: نگیرد ۱۱- کل: شاهی
چون ۱۲- الذکل: شکاریست ۱۳- الذکل: نگاریست، الذکل: اضافه داروغنوان:
مشورت کردن رامین با خود در عشق ویس ۱۴- پ: کمین، الذکل: بیت حذف شده است
۱۵- اس: منم در ۱۶- الذکل: پس از بیت آتی ۱۷- پ: از هم، اس: درخت
زندگانی را ۱۸- الذکل: اس: وقت و گاهست ۱۹- الذکل: گسربر، کل: گوهر
۲۰- اس: دی ماه و سختی ۲۱- الذکل: بدر ۲۲- اس: این بیت و بیت آتی
پیش از نیست و یک بیت ۲۳- الذکل: بیت حذف شده است

قرارش رفته^۱ بود و صبر تا شب
به خاور بود چشمش تا کی آید
ز دود دل نشسته گرد بر لب^۲
سپاه شب که راهش بر گشاید

۴۸۹ می

رفتن رامین به کهندز به مکر^۳

چو دود شب بماند از آتش روز
بشد^۵ بر پشت اشقر آفتابش
ز لشکرگه به راه افتاد رامین
رسول ویس پیشش با چهل کس
گهی تازان گهی پویان چو گرگان^{۱۰}
چو رامین از بیابان رفت بیرون
رسول ویس را از ره گسی کرد
که او را آگهی از من^{۱۲} نمانده
مگو این راز جز با ویس و دایه
بگو کاین^{۱۶} بار کار ما چنان شد
نشاید دید ازین پس روی موبد
تو فردا شب به دزبر^{۱۸} باش هشیار

۵

۱۰

س ۲۷۸ پ
س ۳۸۰ ل
س ۲۲۰ ک

۱-کل: مانده ۳-الک: بیت حذف شده است ۳-پ: عنوان پس از دو بیت، پ: اضافه دارد :
و کشته شدن زرد، گت: آمدن پیگت رامین بنزد ویس، الککل اس: عنوان حذف شده است ۴-الککل:
خیره، اس: حالی ۵-کل: چو شد ۶-کل: پدید آمدن نشان، اس: آمدن براه ۷-الک:
بیت حذف شده است ۸-اس: بودش ۹-الککل اس: هر یکی با لشکری بس
۱۰-پ: ترکان ۱۱-الککل: اضافه دارد عنوان: آمدن رامین از گرگان بمرو، اس: باز
آمدن رامین بمرو و بردن ویس را ۱۲-الککل: ما ۱۳-اس: زین ۱۴-
الککل: که راز دوست از دشمن ۱۵-پ: سود ۱۶-الککل: این، اس: زین
۱۷-الککل اس: که اندر ۱۸-الککل: بدردر ۱۹-الککل: میدار

- بکن چاری^۱ که من پیش تو آیم
 ۳۶۶ج نهران دار این سخن تا من رسیدن
 ۲۴۸پ فرستاده برفت^۲ از پیش رامین
 ۴۹۰می بدان گه^۴ سیم بر ویس گل اندام
 همیدون گنجهای شاه گریز
 سپهبد زرد نامی کوتوالش
 گزین شاه و دستور و برادر
 ۲۲۹اس ننگهان بود ویس دلستان را
 فرستاده چو باز^۶ آمد زگرگان
 پس آنکه چون زنان پوشید چادر
 کجا خود^{۱۰} ویس را آیین چنان بود
 زنان مهتران زی او شدند
 بدین^{۱۳} نیرنگ زیبا مرد جادو^{۱۴}
 بگفتش سر بسر پیغام رامین
 که داند گفت چون بد شادی ویس
 ۲۲۵ک۱ تو گفتمی مفلسی گنج روان یافت
 همان گه سوی زردش^{۱۹} کس فرستاد
 ۳۸۱ل۳ که ویرو یافت لختی درد و سستی^{۲۰}
 به پیروزی ترا راهی نمایم
 کجا این پرده من^۲ خواهم دریدن
 ۱۵ به راه اندر شتابان تر ز شاهین
 به مرو اندر کهنه ز داشت آرام^۵
 نهاده بود همواره در آن دز
 که بیش از مال موبد بود مالش
 به گنج و خواسته قارون دیگر
 ۲۰ همیدون داد فرمان جهان را
 ز^۷ دروازه شد اندر شهر^۸ پنهان
 به پیش ویس بانو شد بر استر^۹
 که هر روزش یکی سور زنان^{۱۱} بود
 به شادی هفته ای با او بدندی^{۱۲}
 ۲۵ نهران از زرد شد تا پیش بانو^{۱۵}
 بسان در و شکر خوب و شیرین
 ز مرد^{۱۶} چاره گر آزادی^{۱۷} ویس
 و یا مرده دگر باره روان یافت^{۱۸}
 که بختم دوش در خواب آگهی داد
 ۳۰ کنون باز آمدش حال^{۲۱} درستی

- ۱- ال: یکی چاری، کل: بگو جانی، اس: چاره
 که زود این پرده من ۳- الکل: بشد ۴- ال: برانگه، اس: پس آنکه
 ۵- کل: بیت حذف شده است ۶- کل: باد ۷- اس: به ۸- الکل: مرو
 ۹- الکل: سراسر ۱۰- اس: چون ۱۱- کل: زمان ۱۲- اس: بیت
 حذف شده است ۱۳- الکل: برین ۱۴- کل: جادوی ۱۵- کل: بانوی
 ۱۶- اس: مرده ۱۷- ال: چاره گرو صنعت ۱۸- گد: کردار رامین را پسندید و از
 آن دلشاد شد و چاره میبجست تا به او نزدیک شود ۱۹- الکل: دربان، اس: زرد او
 ۲۰- الکل: سختی ۲۱- کل: کنون آمدش حال تندرستی

	به آتشگاه خواهیم رفتن ^۱ امروز	به کار نیک بودن آتش افروز
پ ۲۴۴۸	خورش بفرایم آتش را بیخشش	به نیکی و به پاکی ^۲ و به رامش
	سپهد گفت شاید ^۳ همچین کن	همیشه نام نیک ^۴ و کار دین کن
می ۴۹۱	همان گه ^۵ ویس شد با دوستداران	زنان مهتران و نامسداران ^۶
	به دروازه ^۷ به آتشگاه خورشید ^۸	که بود از کردهای شاه جمشید
س ۲۷۹	چه مایه ریخت خون گوسفندان	بیخشید آن همه بر مستندان ^۹
	چه مایه جامه و گوهر ^{۱۰} برافشانند	چه مایه سیل سیم و زر ز کف راند
ع ۳۶۷	چو شب بر روی گردون ^{۱۱} سایه گسترده	فرستاده شد و رامین ^{۱۲} در آورد ^{۱۳}
	ز بیگانه تهی کردند ایوان	زبون شد مشتری را پیر کیوان ^{۱۴}
۴۰	بماند آن راز ^{۱۵} در گیتی نهفته	نیامد ^{۱۶} باد بر شاخ شکفته ^{۱۷}
	اگر چه کار باشد سهمگین سخت	به آسانی بر آید چون بود بخت
	چنان چون ویس و رامین را بر آمد	درخت رنج را شادی ^{۱۸} بر آمد
	زنان مهتران یکسر ^{۱۹} برفتند	همه ^{۲۰} بیگانگان ^{۲۱} از در ^{۲۲} برفتند
	کسان ویس با رامین بماندند	همان گه جنگیان را بر نشانند ^{۲۳}
۴۵	چهل جنگی همه گرد ^{۲۴} دلاور	کشیده چون زنان در روی چادر
	بدین ^{۲۵} چاره ز دروازه برفتند	وز آتشگه ره کندز ^{۲۶} گرفتند
	به پیش اندر گروهی ^{۲۷} شمعداران	گروهی خادمان و پیشکاران

۱- الکل: رفت	۲- کل: پیاکی و به نیکی	۳- الکل: سپهد زرد گفتش	۴-
اس: کارخبر	۵- پاس: پس آنگه	۶- الکل: پیش کاران	۷- اس: ز دروازه
۸- الکل: جمشید	۹- پ: دردمندان، الکل: پس از بیت آتی	۱۰- الکل: زرو گوهر را	
۱۱- اس: گیتی	۱۲- الکل: بریدی رفت و رامین را، اس: فرست رفت و...	۱۳- الکل	
اس: بیاورد	۱۴- الکل: اس: زبون مشتری شد ماه (اس: تیر) و کیوان	۱۵- الکل: روز	
۱۶- اک: نباید	۱۷- اس: این بیت و دو بیت آتی حذف شده است	۱۸- الکل:	
درخت ناز و شادی را	۱۹- اک: کل: زنان یکسر ز نزدیکان	۲۰- الکل: اس: همان	
۲۱- اس: دیوانگان	۲۲- کل: اس: دز	۲۳- اس: این بیت و دو بیت آتی حذف	
شده است	۲۴- الکل: چهل تا مرد گردان	۲۵- الکل: برین	۲۶- الکل:
ز آتشگاه راه دز	۲۷- الکل: گروهی پیش ایشان		

	همی راندند مردم را ز راهش	نهفته ماند زین ^۱ چاره ^۲ گناهِش
۲۴۹ب	بدین نیرنگ رامین را به دز برد	نهفته زیر چادر با چهل گرد
	چو در دز شد ^۳ در کندز ^۴ بیستند	به باره پاسبانان بر نشستند
۳۸۲کل	خروش و های هویی ^۵ بر کشیدند	سرای ویس پر دشمن ندیدند ^۶
۴۹۲می	چو شب تاریک شد چون جان بد مهر ^۷	تو گفستی دود و قیر ^۸ اندود بر چهر
	هوا از قعر دریا تیره تر شد	فلک چون قعر دریا پر گهر شد
	بر آمد لشکر گردون ز خاور	چنان کامد ز تاریکی سکندر
	دلیران از کمین بیرون دویدند	چو برگ مرد ^۹ خنجر بر کشیدند
	چو سوزان آتش اندر دز فتادند	همه شمشیر در مردم نهادند
اس ۲۸۰ر	چو خفته کش پلنگ آید به بالین	به بالین برادر رفت رامین

کشتن رامین زرد را به جنگ^{۱۰}

	بجست از خواب زرد و تیغ برداشت	کجا چون شیر در کوشش جگر ^{۱۱} داشت
	چو پیل مست با رامین بر آویخت	بیامد مرگ و از جانش در آویخت ^{۱۲}
	مرو را گفت رامین تیغ بفگن	که بر جانت گزندی ناید از من ^{۱۳}
	منم رامین ترا که تر برادر	منه جان را ز بهر کین بر ^{۱۴} آذر ^{۱۵}
۲۶۸ج	بیفگن تیغ و دست بند را ده	که بند از مرگ و از کشتن ترا به ^{۱۶}

۱- الذکل: ازین ۲- اس: مانند را ز این ۳- اس: رفت ۴- الذکل: رده روزه
 ۵- الذکل: های وهویی ۶- الذکل: اس: بدیدند ۷- الذکل: بی مهر ۸-
 الذکل: دود قیر ۹- الذکل: اس: مورد ۱۰- پ اس: عنوان حذف شده است
 ۱۱- الذکل: هنر ۱۲- الذکل: مرگ و با جانش در آمیخت ۱۳- گک: اضافه دارد:
 چرا پیوسته آماده دشمنی و هلاکت من میباشی ۱۴- اس: پسر ۱۵- گک: پس از
 بیت آتی ۱۶- الذکل: بیت حذف شده است

سپهبد چون شنید آواز رامین
 زبان بگشاد بر دشنام رامین
 به رامین تاخت^۲ چون شیر دژ آگاه
 سبک رامین سپر افکند بر سر^۵
 بزد رامینه^۶ تیغی بر سر زرد
 سرش یک نیمه با یک دست^۸ بفکند
 چوزین سان کشته شد زرد^۹ نگون بخت
 نیامد ماه چرخ از ابر بیرون

ز کین دل سیه گشتش جهان بین^۱
 به زشتی برد نیکو نامش از کین^۲
 بزد شمشیر بر تارکش ناگاه^۴
 یکی نیمه سپر بفکند خنجر
 چنان زخمی که مغزش را بدر کرد^۶
 ز خونش سرخ گل بر گل پراگند
 شد اندر دز نبرد دیگران سخت^{۱۰}
 ز بیم آنکه بر رویش چکد خون

کل ۲۸۳
 ا ۲۲۱ پ
 ب ۲۴۹ پ

ا ۲۲۲ ر
 ب ۴۹۲ م

۱- پ: بزشتی برد نیکو نامش از کین، الاکل: بزشتی برد نام نیک رامین، می: فگنداز قهر او بر ابروان چین ۲- پ: فگند از قهر او بر ابروان چین، اس: نام رامین، اک کل: بیت حذف شده است ۳- اس: راند بدو گفت ای بد واژونه اختر همی دانستم از تو پیش ازین من زدل ما را بدی دشمن همیشه چو من باید کنونت زینهارى بود دشخوار بر تو کار شاهی بگفت این و برامین تاخت ناگاه چو رامین آن درخش تیغ او دید سپر در روی زرد آهنگ او کرد بزد بر تارک رامینه شمشیر ۵- الاکل اس: آورد دسر ۶- پ اس: او نیز ۷- الاکل: چنان زخم آمد از دست چنان مرد، اس: چنان زخمی زدست آنچنان مرد ۸- اک کل اس: بادستش ۹- الاکل: چو کشته گشت آنزرد ۱۰- گ: این بیت و بیت آتی حذف شده است، الاکل: اضافه دارد:

که کشته شد بدستش زرد ناگاه
 و یا از تیغ او زخمی رسیدست
 دهانی دیده تیره همچو انفاس
 نه از پس دید رامین و نه از پیش
 جهان پر بانگ کوس و ناله نای
 همی شد تا بایوان اندر آن دز

شبی تیره بد و رامین نه آگاه
 چنان دانست کز پیشش رسیدست
 برو بگذشت با تیغی چو الماس
 شب تاریک از جان بداندیش
 فرو ماند او یکی ساعت بر آن جای
 خروش و نعره مردان گریز

به هر کویی ^۲ ز کشته پشته‌ای بود	به هر بامی ^۱ فکنده کشته‌ای بود	اس ۲۸۵ پ
۱۵ ز بیم مرگ و از وی هم نرسند	بسا کز باره ^۳ کندز ^۲ بجستند	
ز بهر ویس و هم جان را ^۴ نبردند	بسا کز کین دل پیگار کردند	
شب بدخواه بود و روز رامین ^۵	عدو در هر کجا بد گشت مسکین	
که یکسر بود رفته دولت زرد ^۶	سه يك رفته ز شب گیتی ^۶ چنان کرد	
به رامین داد کام ^۹ جاودانی ^{۱۰}	شبی رنگش سیه همچون جوانی ^۸	
ندادش تا ازو نستد برادر ^{۱۱}	اگر چه داد وی را گنج و گوهر	
به زیر نوش مهرش ز هر کینست ^{۱۳}	جهان را هر چه بینی این چنینست ^{۱۲}	
هوا بارنج و سودش با زیانست	گلش با خار و نازش با غمانست	کل ۲۸۴
همان گه ^{۱۴} جامه را بر سینه زد چاک	چو رامین دید وی را کشته بر خاک	
مرا با جان و بسا دیده برابر	همی گفت آوخ ای ^{۱۵} فرخ برادر	
به زوبین باد ناف من ^{۱۷} دریده ^{۱۸} [] به خنجر باد دست من ^{۱۶} بریده	
که بشکستم به دست خویش بستم ^{۲۰} [] چرا چون ^{۱۹} تو برادر را بکشتم	
کجا یابم دگر ^{۲۱} چون تو برادر [] اگر یابم هزاران زر و گوهر	
همان بی سود اندوهش بسی خورد ^{۲۲}	چو رامین مویه بر کشته بسی کرد	
که جای رزم بود و نام کردن	نه جای مویه ^{۲۳} بود و گرم خوردن	پ ۲۵۵ ر
ر مه در پیش گرگان ^{۲۵} بی شبان شد ^{۲۶}	چو زرد از شور بختی بی روان شد ^{۲۴}	اس ۲۸۱ ر

- ۱- اس : گامی ۲- پ : کوهی ۳- اذکل: آن دز ۴- اذکل: ویس و جزاه هم
 ۵- اذکل اس: زمانه بود آن شب بردو آئین ۶- اس: سبک رفته ز گیتی شب
 ۷- اذکل: بیت حذف شده است ۸- اذکل: زمانه ۹- اذکل اس: نام
 ۱۰- اذکل: جاودانه ۱۱- اذکل: بیت حذف شده است ۱۲- اذکل اس: همچنین است
 ۱۳- کل: بزیرنوش و مهرش زهر و کین است، اذکل: بزهرش نوش و مهرش رنج و کین است
 ۱۴- کل: همانا ۱۵- پ: ای مرا ۱۶- اذکل: او ۱۷- اذکل: او
 ۱۸- پ: این بیت و دو بیت آتی حذف شده است ۱۹- اس: چنانچون ۲۰-
 کل: دستم ۲۱- اس: یکی ۲۲- اس: همی بسرد ۲۳- اس: گریه
 ۲۴- اذکل اس: گشت ۲۵- پ اذکل اس: رامین ۲۶- اذکل اس: گشت

بسان^۱ خطبه خوانی بود خنجر
 به شاهی خطبه^۲ رامین^۳ همی کرد
 شبی بود آن شب از شبهای نامی
 چو شب تاریک بد بخت بداندیش
 چو روز آمد برآمد بخت^۴ رامین
 جهان افروز رامین بامدادان^۵
 نشسته آشکارا با دلارام
 که او را مغز گردان بود منبر^۶
 بر آن خطبه فلك آمین همی کرد
 چو مهر ویس بر رامین^۷ گرامی
 بشد شبگیر با دلهای پر نیش^۸
 بزد بر^۹ گیتی از شاهیش آذین^{۱۰}
 ز^{۱۱} بخت خویش خرم بود و شادان
 دلش خودرای گشته بخت خود کام^{۱۲}

۳۵

برداشتن رامین گنج موبدرا و گریختن به دیلمان^{۱۳}

پس آنگه گرد کرد^{۱۳} از مرو^{۱۴} یکسر
 سراسر گنجهای شاه برداشت
 به مرو اندر درنگش بود دو روز
 نشانده ویس را در مهد زرین
 بزودی^{۱۵} هر چه اشتر بود واستر^{۱۶}
 وزان يك رشته اندر گنج نگذاشت^{۱۷}
 به راه افتاد با گنج و دل افروز^{۱۸}
 چو مه بمیان هفتورنگ و پروین^{۱۹}

۱- اس: میانه ۲- اک: کل: این بیت و بیت آتی حذف شده است ۳- اس: خطبه به رامین ۴- اک: ویس را رام، کل: ویس رامین را ۵- اس: شبگیر با همگونی خویش ۶- کل: آمد به بخت شاه ۷- اس: در ۸- کل: بلذ بستند از شاهیش آئین، کل: پس از بیت آتی، اک: بیت حذف شده است ۹- پ: بامدادان ۱۰- اک: کل: اس: به ۱۱- کل: پس از عنوان ۱۲- کل: گریختن ویس و رامین و خزینه موبد با خود بردن، اس: رفتن ویس و رامین از مرو یا گنجهای شاه موبد بزمین دیلمان، گ: عنوان حذف شده است، اک: عنوان ویسی و هفت بیت آتی حذف شده است ۱۳- پ: آنگه کرد از مرو ۱۴- کل: اس: شهر ۱۵- کل: بزوری، اس: بروزی ۱۶- پ: هر چه بود اسپ و استر، کل: اضافه دارد: سراسر گنجهای شاه گریز نهاده بسود یکباره در آن دز ۱۷- کل: اس: از آن یکدشنه (اس: يك رشته) در گنجش بنگذاشت ۱۸- کل: بایار دلفروز: اس: دلفروز، گ: بایار و لشکر ۱۹- کل: چومه پیرامن کیوان و پروین

- ۵ نبد دینار و گوهر را شماری^۲ شتر در پیش و استر^۱ ده هزاری
گرفته روز و شب راه بیابان^۳ همی آمد به راه اندر شتابان
به دو هفته دو هفته ره همی راند^۴ به یک هفته دو هفته ره همی راند^۴
جهان افروز رامین بد به قزوین^۵ چو آگه شد شه^۶ از کردار رامین
درفش نام او بر آسمان شد زمین دیلمان جایست محکم
۱۰ بدو^۷ در لشکری از گیل^۸ و دیلم به تاری شب ازیشان ناوک انداز
به زخمش جوشن و خفتان گذارند گروهی ناوک و ژوپین سپارند^۹
چو اندازد کمانور تیر پرتاب بیندازند ژوپین را گه تاب
جهان از دست ایشان شد پریشان^{۱۰} چو دیوانند گاه کوشش ایشان
۱۵ چو دیواری نگاریده به صد رنگ سپر دارند پنهاور^{۱۱} گه جنگ
ز مردی سال و مه باهم بچنگند ز بهر آنکه مرد نام و ننگند
کهجا بودند شاه هفت کشور از آدم تا به اکنون شاه^{۱۲} بی مر
نه باز^{۱۴} خود بدان کشور نهادند نه آن کشور به پیروزی^{۱۳} گشادند
برو^{۱۵} یک شاه کام دل نراندست هنوز آن مرز دوشیزه بماندست
ز بخت نیک دیده نیکخواهی^{۱۶} چو رامین شد در آن کشور به شاهی
چو^{۱۷} پنجه بدره سیم و زر برو^{۱۸} کرد همان گه چرم گاوی را بگسترد
به زرین جام سیم و زر پراگند^{۱۹} یکی زرینه جامش بر سر افگند

پ ۲۲۵
اس ۲۸۱
کل ۲۸۵

می ۴۹۵

مح ۳۷۰

اس ۲۸۲

- ۱- کل: اشتر ۲- کل: بزر دینار و گوهر را شماری ۳- اس: همی شلدا و راه
اندر شبستان ۴- کل: راه میراند ۵- اس: بیابان را ز پس ۶- کل: چو شه آگه شد
۷- کل: برو ۸- اس: لشکری چون کیک ۹- کل: اس: ناوک اسطیر دارند
۱۰- پ: اس: مار بران، می: باز و بران، گک: بیت حذف شده است ۱۱- کل: دارند
ایشان در ۱۲- کل: تا کنون شاهان ۱۳- کل: بهروزی ۱۴- اس: باج
۱۵- کل: بدان ۱۶- پ: اضافه دارد:
دو روزی چون ز رنج ره بر آسود بر راحت بر سریر بخت بغنود
۱۷- کل: دو ۱۸- کل: دران ۱۹- کل: جام سیمین زر پراگند، کل: اضافه دارد: ←

۲۵۱ پ	هوادار و هوا خواهش نه کم بود شکفته گشت بختش را بهاران ز برگ و ریگ و قطر ^۴ آب و ماهی نه ^۶ بر رامین که ^۷ بر دینار بی مر همه فرمانش را طاعت نمودند چو بهرام و رهام و سام و گیلو ^۹ فرستادند رامین را سپاهی که تنگ آمد بریشان ^{۱۱} راه و بیراه وزیر و قهرمانش ^{۱۲} بود گیلو ^{۱۳}	که ^۱ هم دل بود وی را هم درم بود چو از گوهر ^۲ همی بارید باران همانا ^۳ بیش بود او را سپاهی جهان یکباره ^۵ گرد آمد برو بر بزرگانی که پیرانش بودند [چو کشمیر ^۸ چو آذین و چو ویرو شهان دیگر از هر ^{۱۰} جایگاهی چنان شد لشکر رامین به یک ماه سپهدار بزرگش بود ویرو	۲۵
کل ۳۸۶			۳۰
می ۴۹۶			

آگاه شدن موبد از گنج بردن رامین با ویس^{۱۴}

بزرگان شاه را آگه نکردند وزین بدتر شهان را نیست آهو همه کس رای دید آن را نهفتن تمامی کار رامین شد شکفته ^{۱۷} تو گفتی رستخیز او بر آمد مع ۳۷۱	بزرگان شاه را آگه نکردند وزین بدتر شهان را نیست آهو همه کس رای دید آن را نهفتن تمامی کار رامین شد شکفته ^{۱۷} تو گفتی رستخیز او بر آمد	چو آگاهی به لشکرگاه بردند کجا او پادشاهی بود بدخو نیارست ایچ کس او را ^{۱۵} بگفتن سه روز این راز ماند از وی نهفته ^{۱۶} چو آگه شد جهان بروی سر آمد	۵
----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---

→ بهریک مرزبانی را فرستاد
 ۱- کل اس: چو ۲- اس: کوهی
 ۳- کل: ۴- کل: برو ۵-
 ۶- پ: چه ۷- پ: چه ۸- کل: کشمیریل، گد:
 ۹- پ کل اس: کیلو (گد: gelo)، پ اس: بیت
 amian amiam, kišwar kišah
 حذف شده است ۱۰- کل: دیگران بر ۱۱- پ: برین ۱۲- کل: وزیر
 مهربانش ۱۳- پ کل اس: کیلو (گد: سام و گیلو) ۱۴- کل: آگاهی یافتن موبد
 از کشتن رامین زردرا، اس: آگاهی یافتن شاه موبد از کار رامین، گد: عنوان حذف شده است
 ۱۵- پ: باورا، کل اس: باو ۱۶- کل: رازرا از وی نهفتند، اس: این رای بود از
 وی نهفته ۱۷- کل: کاراوشه را بگفتند، اس: کاراوزین شد شکفته

	مساعد ^۱ بخت او با او برآشت	خرد یکباره از وی روی بنهفت	
	ندانست ایچ گونه چاره خویش	تو گفتی بسته ^۲ شد راهش پس و پیش	
	گهی گفتی شوم ^۳ سوی خراسان	مه ^۴ رامین بادومه ^۵ ویسومه ^۶ گرگان	
	گهی گفتی که گر من باز گردم	به زشتی در جهان آواز گردم	
۲۵۱۴	مرا گویند گشت از رام ^۷ ترسان	وگر نه نامدی سوی ^۸ خراسان	۱۵
	گهی گفتی که گر ^۹ باوی بکوشم	ندانم چون دهد یاری سروشم ^{۱۰}	
	سپاه ^{۱۱} من همه با من به کینند	به شاهی پاک ^{۱۲} رامین را گزینند	
۴۸۷	جوانست او وهم بختش جوانست	درخت دولتش تا ^{۱۳} آسمانست ^{۱۴}	
	به دست آورد گنج من سراسر	منم مفلس کنون و او توانگر	
	نه خوردم آن ^{۱۵} همه نعمت نه دادم	ز بهر او همه بر هم نهادم	۱۵
	مرا مادر بدین ^{۱۶} پتیاره افگند	که بر رامین دلم را کرد خرسند	
۳۸۷	سزد گر من به بد روزی نشستم ^{۱۷}	که گفتار زنان را کار بستم ^{۱۸}	
	یکی هفته سپه را روی ننمود	دو صد دریای ^{۱۹} اندیشه بپیمود	
	چنین ^{۲۰} افتاد تدبیرش به فرجام	که با رامین بکوشد کام و ناکام ^{۲۱}	
	همی ننگ آمدش بر گشتن از جنگ	ز گرگان سوی آمل کرد آهنگ	۲۵
	چو لشکرگه بزد بر دشت ^{۲۲} آمل	جهان از ساز لشکر گشت پر گل	
۲۸۳	ز خیمه گشت صحرا چون کهستان ^{۲۳}	کهستان از خوشی همچون گلستان	

۱- پ: بساعت ۲- پ: رسته ۳- الذکل: اس: روم ۴- پ: اک: اس: نه
 ۵- پ: اک: کل: اس: نه ۶- پ: الذکل: نه ۷- اس: ویس ۸- الذکل:
 او بر: اس: باری ۹- اک: کل: اس: اگر ۱۰- الذکل: اضافه دارد عنوان: عزیزمت
 کردن موبد بجنگ رامین ۱۱- الذکل: چوملك ۱۲- الذکل: جمله ۱۳-
 الذکل: بر ۱۴- اس: دولتش مردم دمانست ۱۵- الذکل: این ۱۶- اک:
 برین، کل: اس: درین ۱۷- اک: کل: نشینم ۱۸- الذکل: بر گزینم ۱۹-
 الذکل: دو صدره پای ۲۰- الذکل: اس: چنان ۲۱- الذکل: اضافه دارد:
 غمان زرد را در دل گرفته سیه بختش رخ اندر گل نهفته
 همی نالید بر درد برادر زده از درد او در دلش آذر
 ۲۲- اس: راه ۲۳- الذکل: اس: گلستان

کشته شدن شاه موبد بردست گراز^۱

	جهان را گرچه بسیار آزماییم	نهفته بند رازش چون گشاییم
	نهانی نیست از بندش نهانتر	نه چیزی از قضای او روانتر
	جهان خوابست و مادر وی خیالیم	چرا چندین درو ^۲ ماندن سگالیم
۲۵۲پ	نه باشد حال او را پایداری	نه طبعش را همیشه سازگاری
۳۷۲ج	نه گاه مهر نیک از بد بداند	نه مهر کس به سر بردن تواند
	[چه آن کز وی ^۳ نیوشد مهربانی	چه آن کز کور جوید دیدبانی] ^۴
	نماید چیزهای گونه گونه	درونش راست بیرون واشگونه ^۵
۴۹۸م	به کار بلعجب ماند سراسر	درونش دیگر و بیرونش دیگر
	به چه ماند به خان کاروان گاه	همیشه کاروانی را برو ^۶ راه
	ز هر گونه سبجی ^۷ در وی آیند	ولیکن دیر گه در وی نپایند
۱۵	گاهی ^۸ ماند بدان ^۹ مرد کمان ور	که باشد پیش او در تیر بی مر ^{۱۰}
	به زه کرده همه ساله کمان را	به تاریکی همی اندازد آن را
	هر آن تیری که از دستش رها شد	نداند هیچ ^{۱۱} چون شد یا کجاشد ^{۱۲}
	زنی پیرست پنداری نکو روی	که در چاه افکند هر دم یکی شوی ^{۱۳}
	همی جویم گنجش را به صد رنج	پس آنگاهی نه ما مانیم و نه گنج
۱۵		

۱- پ: عنوان حذف شده است (جای مانده است) ، الذکل: کشته موبد بزخم گراز، می: در گذشتن موبد بی جنگ و خونریزی ۲- الذکل: در آن ۳- الذکل: او ۴- پ: بیت حذف شده است ۵- الذکل: واژگونه ، اس: بازگونه ۶- الذکل: در او، اس: بدو ۷- کل: مسیحی ۸- الذکل: بچه ۹- الذکل: بآن ، اس: آن ۱۰- الذکل: که باشد پشت جانش خود کمانگر ۱۱- پ: کس که ۱۲- کل: نداند هیچکس چون شد کجاشد ۱۳- پ: روزی دو صد شوی ، اس: افکند مردم ز بدخوی ، گ: بیت حذف شده است

- سپاهی بینی و شاهی ابر^۱ گاه
 چو روزی بگذرد بر مساز گیهان
 چو او بگذشت روز دیگر آید
 مرا بساری به چشم این بس شگفتست
 ندانم چیست این گشت زمانه
 جهاننداری شهانشاهی چو^۴ موبد
 بدین خواریش باشد روز فرجام
 کجا چون برد لشکرگه^۶ به آمل
 مهان را سر به سر خلعت فرستاد
 همه شب^۹ بود از می مست و شادان
 نشسته شاه با گردان کشور
 ز لشکرگاه شاهنشه کناری
 گرازی زان یکی گوشه برون جست
 گروهی نعره بر رویش^{۱۴} گشادند
 گراز آشفته شد^{۱۶} از بانگ و فریاد
 شهنشه از سرا پرده بر آمد
 به دست اندریکی خشت سیه پر^{۱۸}
 چو شیر نر بر آن خوگ دژم تاخت
- ۲۲۳۳ا
 ۲۵۲۳
 ۴۹۹
 ۲۵
 ۳۵
- { اس ۲۸۴ ر
 مع ۳۷۳

۱- الذکل اس: بسی ۲- گد: بیت حذف شده است ۳- الذکل اس: گروهی
 دیگر آید ۴- الذکل: چو شاهنشاه ۵- اس: بماند ۶- اس: بسی ۷-
 پ: لشکرکش، اس: لشکررا ۸- اس: بیت حذف شده است ۹- اک: همیشه
 ۱۰- اس: ناگهانی بانگ اذر ۱۱- الذکل اس: رودباری ۱۲- اس: شیری
 ۱۳- پ: سرزده مست، کل: سرزده مست ۱۴- اک کل: دنبالش، اس: دنبش
 ۱۵- اک کل اس: گروهی نیز در دامش (اس: دمش) فتادند ۱۶- الذکل: گشت
 ۱۷- الذکل: گرگانی ۱۸- الذکل: بر ۱۹- الذکل: بر ۲۰- الذکل:
 اضافه دارد:

۳۸۹س	به دست و پای خنگ شه ^۱ درافتاد	خطاشد خشت او وان خوگ ^۱ چون باد	
	بزدیشک و ^۲ زهارش را بدرید	به تندی زیر خنگ اندر بغرید	۳۵
۲۲۴س۱	چو بسته گشته چرخ و ^۳ ماه با هم	بیفتادند خنگ و شاه با هم	
	که خوگ ^۴ او را بزدیشکی ^۵ روان گیر	هنوز افتاده بد شاه جهانگیر	
۲۵۳پ	دریده ^۶ گشت جای مهر و کینه	درید از ناف او تا زیر سینه	
	همیدون آتش کینه فسرده	چراغ مهر شد در دلش ^۷ مرده	
	سبه شد روزگار نیکخواهان	سر آمد روزگار شاه شاهان	۴۰
	نگر تا چون تبه شد رایگانی ^۹	چنان شاهی به چندان ^۸ کامرانی	
۵۰۰می	فریب تو ^{۱۰} دگر نشنید خواهم	جهانا من ز تو بیرید خواهم	
	زدل زنگار مهر تو زدودم	چو مهتر با دگر کس آزمودم	
۲۸۴س۱	ترا از بخت ما گویی چه ^{۱۱} ننگست	ترا با جان ما ^{۱۱} گویی چه جنگست	
	جز ایدر که دو تا نان تو خوردیم ^{۱۳}	بجای تو نگویی تا چه کردیم	۴۵
	که يك يك ^{۱۴} داده بستانی بجمله	نگر تاهست چون توهیج سقله	
	پس آنکه جان ما خواهی به تاوان ^{۱۵}	کنی ما راهمی دو روزه مهمان	
	پس آنکه دل چنان ^{۱۶} بر ما گران کن	نه ما گفتیم ما را میهمان کن	
	که ریزی خون ما بر بیگناهی ^{۱۷}	چه خواهی بی گناه از ما چه خواهی	
	چرا در کار تاریکی نمایی	ترا گر ^{۱۸} هست گوهر روشنایی	۵۰
	بیاکنده به آب و باد و گردی	چرا چون آسیای ^{۱۹} گرد گردی	

→ فریب روزگار و گشت گردون برون آورد بازیها دگرگون
 ۱- الکل اس: خشت و آمد خوگ ۲- کل: خنگ و شه ۳- پ: بشک و، ال: نشک و، کل: نسک و ۴- الکل: چو گشته همچو چرخ، اس: چو گشته بست چرخ ۵- ال: نشک، کل: نسک ۶- اس: بریده ۷- الکل: جانش ۸- الکل اس: بچندین ۹- گد: پیش از دو بیت ۱۰- پ: او ۱۱- ال: من ۱۲- الکل اس: که ۱۳- الکل اس: چنان کایدردو تا ناسانت بخوردیم ۱۴- الکل: که خوردک (کل: خردک) ۱۵- پ: پس از بیت آتی ۱۶- الکل اس: چنین ۱۷- اس: خون ما را بر تباهی ۱۸- اس: کت ۱۹- کل: آسیاب

چو بختم را به چاه اندر فگندی
 ترا گر جاودان بینم همینی
 همین کوهی همین دریا و بیشه
 هر آن مردم که خوی^۴ تو بداند
 خداوندا ترا دانم و را نه^۶
 کجا دهر آن نیرزد کش بداندند^۸
 مرا زان چه که تو چونین^۱ بلندی
 همین چرخ^۲ همین آب و زمینی
 همین زشتیت کار و خو همیشه^۳
 ترا جز سقله و نا کس^۵ نخواند
 به هر حاجت ترا خوانم مرا به^۷
 و یا خود بر زبان نامش^۹ برانند^{۱۰}

۳۷۴ج

کل ۳۹۰
 پ ۲۲۴
 پ ۲۵۳

نشستن رامین بر تخت شهنشاهی

چو آگاهی به رامین شد ز موبد که او را چون فرو برد اختر بد^{۱۱}

اس ۲۸۵
 می ۵۰۱

۱- پ: چنین، الذکل: چندین ۲- الذکل اس: چرخ و ۳- الذکل اس: همین زشتست
 کارت جور و پیشه (کل: جورپیشه) ۴- الذکل: مردی که جور ۵- الذکل: نادان
 ۶- الذکل اس: خداوند ترا داند ترا نه ۷- الذکل: بهر حاجت از وجود ترا نه، اس: بهر
 چیزی و را خواند ترا نه، گت: این بیت و بیت آتی حذف شده است ۸- الذکل اس: کجا تو آن
 نیرزی کت بدانند ۹- الذکل: نامت ۱۰- اس: نام تو رانند ۱۱- الذکل
 اس: آگاهی یافتن رامین از کشته شدن (اس: از مردن) موبد ۱۲- الذکل: اضافه دارد:
 اگر چه بود رامین زو دلا زار
 دلش از کرده خود شد پشیمان
 چرا با او خیانت کرد پیشه
 بدل گفت ای دل نا هوشیارم
 نه او با روزگارت بود مهتر
 بجای او چرا آزار بسودت
 تو نشیدی همانا گفت موبد
 بر او بر تنگ شد گیتی ازین غم
 یکی هفته بمرگ شاه بنشست
 نه می خورد و نه چوگان زد بمیدان
 ز دیده خون دل بارید بر رخ
 مرا تو هم پدر بودی و هم شاه
 مرا پشت و پناه و یار بودی
 همیشه کارگیتی این چنین است

برو شد روز روشن چون شب تار
 که با موبد چرا بشکست پیمان
 چرا بوده با آزارش همیشه
 چرا گشته تو سیر از شهر یازم
 نه او بودت همین فرخ برادر
 نهانی زین نشان بازار بودت
 که هر کو (کل: کس) بد کند باز آیدش بد
 بمرگ شاه بنشست او بماتم
 ز هر کامی دل خود را فرو بست
 نه شد دلشاد و نه لب کرد خندان
 همی گفت ای ستوده شاه فرخ
 مرا بودی تو هم دیهم و هم گاه
 جهان را سر بسر سالار بودی
 گهی با آشتی گاهی بکین است

۲۲۵۵۱	به سوک اندر نشسته همبر وی ^۱ [] یکی هفته سران لشکر وی	۵
۳۹۱کل	که او فرجام موبد را چنان کرد	نهانی شکر دادار جهان کرد	
	نه خونی ریخته شد در میانه	نه جنگی بود مرگش را بهانه	
	نبوده هیچ ^۲ رامین را گناهی	سر آمد روز چونان ^۳ پادشاهی	
	همی گفت ای خداوند ^۴ نکو کار	هزاران سجده برد ^۵ او ^۵ پیش دادار	
	که چونین کارها دانی نهادن ^۶	تو دانی گونه گون درها گشادن ^۷	
	بر آری هرکرا خواهی به کیوان	برانی ^۸ هرکرا خواهی ز گیهان	
	که خشنودیت را جوینده ^۹ باشم	پذیرفتم ز تو تا زنده باشم	
	همیشه راست باشم راست گویم	میان بندگانت داد جویم	۱۵
	به درویشان ز احسان کام بخشای ^{۱۰}	بوم ^{۱۱} در پادشاهی داد فرمای	
	که یاری دادنم را ^{۱۲} خود تو شایی	توم ^{۱۳} یاری ده اندر پادشایی	
	مرا از چشم و دست ^{۱۴} بد نگه دار	توم ^{۱۵} پستی توم یاری به هر کار	
	مرا شاهی تو دادی ای خداوند ^{۱۶}	خداوندم توی من بنده بند	
۲۵۴پ	که من خود بنده ام دارنده تو ^{۱۷}	خداوندم توی ^{۱۸} من بنده تو	۱۵
	بدار اندر پناه سایانم	کنون کردی چو سالار جهانم	
	وزین معنی سخنها گفت بسیار	چو لابه کرد لختی پیش دادار	
۵۰۲می	سواران سپه را بر نشستن	همان گه بار را ^{۱۹} فرمود بستن	
} اس ۲۸۵ پ مع ۳۷۵	روان شده همچو جیحون لشکر از جای	بر آمد بانگ کوس ^{۲۰} و ناله نای	

۱- پاس: بیت حذف شده است ۲- الکل: چون او ۳- الکل: بند زین هیچ
 ۴- الکل: کرد ۵- اس: از ۶- پ: ای بیجان من، اس: ای بیجان من
 ۷- مع: گشودن ۸- الکل اس: تودانی کام ناکامان نهادن ۹- اس: بر آری
 ۱۰- الکل: خود بند، اس: من بنده ۱۱- الکل: توام ۱۲- الکل اس: چو
 در خود کامی و درویش بخشای ۱۳- الکل: توام ۱۴- الکل: یاری دردم را
 ۱۵- الکل: توام ۱۶- الکل: تویی از دست و چشم ۱۷- الکل اس: بیت حذف
 شده است ۱۸- اس: خداوند منی ۱۹- الکل: که باشد بندگان را جز تو هم تو، اس:
 توداداری و من افکنده تو ۲۰- اس: پس آنکه بارویر ۲۱- الکل: نای

- روارو در سپاه افتاد چونان^۱ چوراه حشرگشت آن ره ز غلغل^۳
جهان افروز رامین با دل افروز^۵ به شادی روز^۶ رام و روز شنید^۸
بزرگان پیش او رفتند یکسر مرو را پاک^{۱۰} شاهنشاه خواندند
چو ابری بود دستش نوبهاری یکی هفته به آمل بود خرم
- ۲۵ که از باد صبا در ابر^۲ نیسان ز کوه دیلمان تا شهر آمل^۴
همی آمد همه ره شاد و فیروز^۶ فرود آمد به لشکرگاه مسوبد
به دیهیمش برافشاندند^۹ گوهر ز قر و^{۱۱} داد او خیره بماندند
همی بارید در شاهواری دمام زد همی^{۱۲} رطل دمام^{۱۳}

ک ۲۲۵ ب

۱- الکل: چندان ۲- اس: که افتاد از صبا در ماه ۳- اس: گشت از بانگ غلغل
۴- اس: کل: بیت حذف شده است ۵- الکل اس: دلفروز ۶- الکل اس: پیروز
۷- اس: زود ۸- اس: رود بستد ۹- الکل: افگندند ۱۰- پ: جمله
۱۱- الکل: ز عدلو ۱۲- اس: دمام خورد او ۱۳- اس: کل: اضافه دارد:

سر هفته ز می خوردن بیاسود که روز رفته را تیمار دارد
پشیمان گسردد از کرده گناهان بسوی نامداران کس فرستاد
روان بس بخرد و اختر شناسان ز گرگان و ری و قم و سپاهان
سوی رامین شدند آن نامداران بفرمود آن زمان آزاده رامین
چنان حصنی کجا روشن تر از ماه ز گردون اختران نظاره بودند
زنان مهتران و ماهرویان زنان مهتران و سر فسرانان
برینسان بود رامین سه شبانروز سمبیر ویس را از شاه رامین
بآئین شهان او را بخود داد

کل ۳۹۲

کامین کردن رامین ویسه را

دل ویسه بیکیاره برآسود بداد و راستی آراست گیهان
ز رامین شد بران کردار خشنود مهانش سر بسر بردند فرمان—

	پس آنکه داد طبرستان به رهام	۳۵
	به ایران در نژاد او کیانی	
	همیدون داد شهر ری به بهروز	
	بدان گاهی که او با ویس بگریخت	
	به ری بهروز کردش میزبانی ^۲	
۲۵۴پ	به نیکی لاجرم نیکی جزا بود	
	بکن نیکی و در دریاش انداز	
۲۸۶س	وز آن پس داد گرگان را به آذین	۳۵
	به درگاهش سپهد بود و پرو	
	دو پیل مست و دو شیر دلاور	
	چو هر شهری به شاهی ^۸ دادگرداد	
	به راه افتاد با لشکر سوی مرو	
	خراسان سر بسر آذین بیستند	۴۰
	همه راهی ورا چون بوستان شد	
	زبانها ^{۱۴} بود بروی آفرین خوان	
	چو در مرو گزین شد شاه رامین	
	جوانمرد نکویخت ^۱ نکونام	
	بزرگی در نژادش باستانی	
	که بودش دوستدار و نیک آموز	
	به دام شاه موبد در نیاویخت ^۲	
۲۵۴پ	به خانه داشتش چندی نهانی ^۴	
	کجا او خود به هر نیکی سزا بود	
۲۸۶س	که روزی گشته لولو یابیش باز ^۵	
	که با او یار یکدل بود و دیرین ^۶	
۵۰۳می	چو سرهنگ سرایش بود شیرو ^۷	
	به گوهر ویس بانورا برادر	
	نگهبانی به هر مرزی فرستاد	
	کجا دیدار ^۹ او بسد داروی ^{۱۰} مرو	
	پری رویان بر ^{۱۱} آذینها ^{۱۲} نشستند	
	همه دستی برو گوهر فشان شد ^{۱۳}	
۲۷۶م	چو دلها ^{۱۵} در وفای ^{۱۶} وی گروگان	
	بهشتی دید در وی بسته آذین	

	→ دل هر دوز هجران گشت بی غم	
	زمانه بر مراد و رای او شد	
	دگر باره وفا از سر گرفتند	
	چو گردون هفته زین سان گذر کرد	
۳۹۳س	۱- اس: جوانبخت ۲- الذکل: نیامیخت ۳- الذکل اس: میهمانی ۴-	
	الذکل اس: داشت چندین گه نهانی ۵- الذکل: که روزی در کنارت آورد باز، اس: که	
	روزی در کشته یابیش باز ۶- الذکل: که او خود دوست یکدل بود دیرین ۷-	
	الذکل اس: شهر و ۸- الذکل: بشاه ۹- اس: داروی ۱۰- الذکل: دیدن	
	۱۱- پ: پر ۱۲- الذکل: باذینها ۱۳- اس: این بیت و ده بیت آتی حذف	
	شده است ۱۴- کل: روانها ۱۵- پ: دلها ۱۶- الذکل: هوای	

- ۴۵ ز خوشی همچو نوروز درختان^۱ به خوبی همچو نوروز درختان^۱
شکوفه جامهای دنوازان^۲ هزار آوا به دستان رود سازان
وزو بارنده سیم وزر و گوهر فرازش ابر دود مشک و عنبر
وزیشان روز و شب گوهر فشاندند^۳ سه مه آذینها بسته بماندند^۳
کجا یکسر خراسان همچین بود بدین^۴ رامش نه خود مروگزین بود
پس از مرگش به آسانی رسیدند^۵ ز موبد سالیان^۵ سختی کشیدند
به داد شاه رامین شاد گشتند^۶ چو از بیداد او آزاد گشتند
به زیر سایه طوبی نشستند تو گفتی یکسر از دوزخ برستند
بماند نامشان جاوید بد نام بدان را بد بود روزی^۷ سرانجام
کجا گر بد کنی بد آیدت پیش^۸ مکن بد در جهان و بد میندیش
ز دوزخ آفرید ایزد بدان را چه نیکو گفت خسرو کهبدان را^۹
به پایان هم بدان گوهر برد باز^{۱۰} از آن^{۱۰} گوهر که شان آورد ز آغاز^{۱۱}

{ ۲۹۴ کل
۲۵۵ پ }

می ۵۵۴

۱- الذکل: درختان ۲- اک کل: این بیت و بیت آتی حذف شده است ۳- اک کل: سه ماه آن جمله آذین بسته ماندند ۴- اک کل: برین ۵- اک کل: سالها ۶- الذکل: پس از دو بیت ۷- کل اس: روز ۸- گک: بیت حذف شده است ۹- الذکل: کهتران را، اس: خسرو که کنهدانرا (?) ۱۰- کل: بران ۱۱- اس: آوردست آغاز ۱۲- الذکل: اضافه دارد عنوان: عروسی کردن ویس و رامین:

جهانا ما ترا بسیار دیدیم بد و نیک ترا صد بار دیدیم
چه بی مهری چه بی معنی جهانی که بر یک حال یکساعت نمایی
ترا هر روز دیگرگونه رنگست که در هر رنگ دیگر سان درنگست
ز تو گاه آتشت و گاه دود است همان گاهی زیان و گاه سود است
ترا هر چند گردش بیش بینم نه بر کام و مراد خویش بینم
اگر چند از تو افکاریم و حیران ترا با این بلا داریم چون جان
ز ما هر ساعتی کاری فزائی که زو چون بوالعجب بازی نمائی
ترا چون بنگرم هر روز کارست که زودر روز دیگر یادگار است
چنان چون بود کار ویس و رامین گهی تلخ و ترش که خوب و شیرین
بدست آورد هر چه او را هوا بود نگه کن تا چنین دولت کرا بود
چو در شاهی بیخت پاک بنشست ره بیداد بر گیتی فرو بست

چو رامین دادجوی و دادگر شد
 سپهداران او هر جا که رفتند
 چو رنج دشمنانش بود بی بر^۳
 به هر شهری شد از وی^۴ شهریاری
 همه ویرانها آباد کردند^۵
 بداندیشان همه بر دار بودند
 به هر راهی رباطی کرد و خانی
 جهان آسوده^۶ گشت از دزد و طرار
 ز بس کاو داد سیم و زر سیلی
 ز بس کاو داد زر و سیم و گوهر
 ز دلها گشت بیدادی^{۱۳} فراموش
 نه جستی گرگ بر میشی^{۱۶} فزونی
 به هر هفته سپه را بار دادی

۶۰

۶۵

بیاوردند با شهزاده شهرو
 گزیده زیرکان و بخردان را
 بسر بردند شغل شکر افشان (کل: یزدان)
 نثاری کرد هر يك خوب در خور
 همه دشتی (کل: دستی) ندیم جام می بود
 که چون خرم شدند از عشق دیرین
 بکام دل نگر تا چون رسیدند
 نشسته ویس با رامین بشاهی

۱- الکل: این بیت و پنج بیت آتی حذف شده است
 ۲- اس: همی
 ۳- اس: بی مر
 ۴- اس: ازوشد
 ۵- اس: ازوشد
 ۶- اس: کردند آباد
 ۷- اس: کردند
 ۸- پ: نشسته
 ۹- الکل: بالوده
 ۱۰- الکل: زکرد و شول و ترک و
 مردعیار، اس: زکرد و لوج از ره و گیر و عیار، الکل: اضافه دارد عنوان: عدل کردن شاه رامین
 ۱۱- الکل: این بیت و بیت آتی حذف شده است
 ۱۲- گداس: بیت حذف شده است
 ۱۳- الکل: زبیدادی شده دلها
 ۱۴- الکل: اس: گشت
 ۱۵- الکل: هر که بود
 درغوش، اس: هر که بود بی توش
 ۱۶- الکل: میشان
 ۱۷- الکل: گرگان

جهان از خفتگان آسوده تر شد^۱
 به فر او همه^۲ گیتی گرفتند
 جهان او را شد از چین تا به بربر
 به هر مرزی شد از وی^۵ مرزداری
 هزاران شهر و ده بنیاد کردند^۶
 و یادر چاه و زندان خوار بودند
 نشانده^۸ برکنارش راهبانی
 ز کرد و لور و از ره گیر و عیار^{۱۰}
 نماند اندر جهان نام بخیلی^{۱۱}
 همه گشتند درویشان توانگر^{۱۲}
 توانگر شد^{۱۴} هر آن کاو بود بی توش^{۱۵}
 نه کردی میش گرگی را^{۱۶} زبونی
 به نیکی پندشان بسیار دادی

اس ۲۸۶ پ

پ ۲۵۵ }
 الکل ۲۲۷ پ }
 ۲۷۷ ج ۵ }

کل ۲۹۵

۷۵	بکندی بیخ و بن بد گوهران را یکی بودی و درویش و ^۳ توانگر به گاه داد جستن چه ^۷ زنی پیر ستوده بود همچون ^۹ پادشایی ^{۱۰} گرامی بود همچون چشم ^{۱۲} بینا بدان تا راز خود نزدش برافروخت ^{۱۳}	به داورگه نشاندی ^۱ داوران را به داورگاه او بر ^۲ شاه و چاکر چه ^۴ پیش او شدی ^۵ شاهی ^۶ جهانگیر ور آمد ^۸ پیش او مرد خدایی به نزدش مرد پر فرهنگ و دانا ^{۱۱} در ایران هر کسی دانش بیاموخت	۵۵۵ می
۷۵	از آن هشتاد و سه شاه زمان ^{۱۵} بود ^{۱۶} بماند آن نامور هشتاد و سه سال زمان ^{۱۸} از فر او دلشاد گشته یکی رنج و دوم درد ^{۱۹} و سوم غم گهی تن را جوان ^{۲۰} کردی به رامش ^{۲۱}	صد و ده ^{۱۴} سال رامین در جهان بود میان ملک و جاه و حشمت و مال ^{۱۷} زمین از داد او آباد گشته به فرش گشته سه چیز از جهان کم گهی جان را خورش دادی ز دانش	۲۸۷ اس
۸۵	گهی نخچیر کردی در کهستان ^{۲۲} گهی رفتی به خوزستان و بغداد ^{۲۴} بریشان شهر و ده بسیار ^{۲۵} بنهاد کش او آنگاه شهر رام ^{۲۶} خواندست به دفتر رام شهرش نام دانند ^{۲۸}	گهی کردی تماشا در خراسان گهی بودی به طبرستان ^{۲۳} آباد هزاران چشمه و کاریز بگشاد یکی زان شهرها اهواز ماندست کنونش گر چه هم اهواز خوانند ^{۲۷}	۲۹۶ کل ۲۵۶ پ

۱- کل: نشاط	۲- الکل: از
۳- الکل: یکی بودند درویش و	۴- کل:
۵- الکل: بی	۶- الکل: اس: شاه
۷- الکل: بیت حذف شده است	۸- اس:
۹- الکل: به پیشش مرد با فرهنگ دانا	۱۰- الکل: بیت حذف شده است
۱۱- الکل: بیت حذف شده است	۱۲- الکل: میان جاه و چشمت ملک بامال، اس: میان
۱۳- الکل: به پیشش مرد با فرهنگ دانا	۱۴- الکل: اس: جهان
۱۵- الکل: بیت حذف شده است	۱۶- الکل: اس: گهی بریار و ناز و کسام و رامش
۱۷- الکل: میان جاه و چشمت ملک بامال، اس: میان	۱۸- الکل: اس: جهان
۱۹- الکل: یکی جور و دوم بخل،	۲۰- الکل: اس: گهی بریار و ناز و کسام و رامش
۲۱- الکل: اس: گهی بریار و ناز و کسام و رامش	۲۲- الکل: اس: بیت حذف شده است
۲۲- الکل: اس: گهی بریار و ناز و کسام و رامش	۲۳- الکل: اس: گهی بریار و ناز و کسام و رامش
۲۳- الکل: اس: گهی بریار و ناز و کسام و رامش	۲۴- الکل: اس: گهی بریار و ناز و کسام و رامش
۲۴- الکل: اس: گهی بریار و ناز و کسام و رامش	۲۵- الکل: بنیاد
۲۵- الکل: بنیاد	۲۶- الکل: که شاه آنگاه شهر
۲۶- الکل: که شاه آنگاه شهر	۲۷- الکل: کنون گر چه هم اهواز خوانند، اس:
۲۷- الکل: کنون گر چه هم اهواز خوانند، اس:	۲۸- الکل: شهرش باز خوانند، اس: بد دفتر نام شهر رام دانند
۲۸- الکل: شهرش باز خوانند، اس: بد دفتر نام شهر رام دانند	۲۹- الکل: شهرش باز خوانند، اس: بد دفتر نام شهر رام دانند

۸۵	شهی خوش زندگی بودست و خوش نام ^۱	که خود در لفظ ایشان خوش بود رام
	نه چون او بد به شاهی سر فرازی	نه چون او بد به رامش ^۲ رود سازی
	نگر تا چنگک چون ^۳ نیکو نهادست	نکوتر زان نهادی که گشادست ^۴
	نشانت این که چنگک بافرین کرد ^۵	که او را نام چنگک رامین کرد ^۶
	چو بر رامین مقرر گشت شاهی	ز دادش گشت پرمه تا به ماهی ^۷
۹۰	جهان ^۸ در دست ویس سیمتن کرد	مرو را پادشاه خویشتن کرد ^۹
	دو فرزند آمدش زان ماه پیکر	چو مامک ^{۱۰} خوب و چون بابک ^{۱۱} دلاور
	دو خسرو نامشان خورشید و جمشید	جهان در فر ^{۱۲} هر دو بسته او مید
	زمین خاوران ^{۱۳} دادش به خورشید	زمین باختر ^{۱۴} دادش به جمشید
	یکی را سغد و خوارزم و چغان داد ^{۱۵}	یکی را شام و مصر و قیروان داد
۹۵	جهان ^{۱۶} در دست ویس دلستان بود ^{۱۷}	ولیکن خاصش ^{۱۸} آذربایگان ^{۱۹} بود ^{۲۰}
	همیدون کشور ارآن و ارمن	سراسر بد به دست آن سمن تن
	به شاهی ^{۲۱} سالیان با هم بماندند	به نیکی کام دل یکسر برانندند

۱- اس: کام ۲- اذکل: بشادی ۳- الكاس: چه ۴- الذکل: نکوتر کی نهد زان کو نهادست، اس: که نهادست ۵- الذکل: نشانت آنکه چنگک از آفرین کرد ۶- اذکل: که بازش نام ... کرد، کل: که آنرا چنگک نام آنرا چنین کرد، اس: که او را چنگک نام رامین کرد ۷- اذکل اس: بیت حذف شده است ۸- کل: ... ۹- اس: اضافه دارد:

بکشت آرزو و نیاز مردمانرا	دیت شد از وجودش (؟) هر دو انرا
یکی شمشیر دشمن خسته کردش	بکشته وز حسد بی بهره گشتست
حسودش را ملامت نیست از من	که دولت را بود ناچار دشمن
بخاصه دولتی قاهر بدینسان	که سبید بنده دارد چون سلیمان
نگویم کش مبادا هیچ بدخواه	بلی بادا ولیکن دست کوتاه
بقایاد این کریم بافرین را	جفای جود و علم و داد و دین را
بماند داد و دین تا او بماند	بخواند دولت او را کو بخواند
۱۰- اذکل: مادر ۱۱- اذکل: بابا	۱۲- اس: مهر ۱۳- اس: باختر
۱۴- اس: خاوران ۱۵- پ: سغد باخوارزم و خان داد، اذکل: سغد خوارزم و چغان	
(کل: چغان) داد، اس: سغد خوارزم خزان داد	۱۶- کل: چغان ۱۷- اس: کرد
۱۸- اذکل: جایش ۱۹- اس: آذربایگان	۲۰- اس: کرد ۲۱- اذکل: بشادی

مهار عمر خود چندان کشیدند که فرزندان فرزندان بدیدند^۱

وفات کردن ویس^۲

۵	<p>زمانه سرو او را کرد چون نال^۳ دو تا شد پشت او همچون درونه^۵ چو بینی دشمن او خود جهان^۶ بس^۷ چو پیری زد مرو را^۸ تیر^۹ بردل^{۱۰} که نتوانست کردن هیچ دشمن شکست او پشت من آنکه^{۱۱} مرا کشت هم او از گردش گیتی جفا دید که هفت اندامش از فرمان برون شد^{۱۲} بیامد در ربود آن کاسته ماه همیدون چشم رامین رود نم^{۱۳} شد^{۱۴} تم را جان و جانم را گرامی تو خود خنگ جدایی را براندی^{۱۵}</p>	<p>چو بارامین بد او هشتاد و یک سال سر سرو سهی شد باشگونه^۴ کرا دشمن نباشد در جهان کس چه نیکو گفت نوشروان عادل ز پیری این جهان آن کرد بامن^{۱۱} به گیتی باز کردم^{۱۲} ای عجب پشت اگر چه ویسه از گیتی وفا دید چنان با گردش گیتی زبون شد پس آنکه مرگ ناگاه^{۱۳} از کمینگاه دل رامین به دردش کان غم شد همی گفت ای گزیده^{۱۴} جفت نامی مرا با داغ تنهایی بماندی</p>	<p>۲۵۶۲ { اس ۲۸۸ کل ۳۹۷ می ۵۰۷ ۲۲۸۱</p>
---	------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------

- ۱- اذک: بیت حذف شده است ۲- اس: سپری شدن روزگار ویس، گک: عنوان حذف شده است ۳- پ اس: زبی (اس: می) دردی نماند (اس: بمانده) از مشک او خال (اس: اخال)، اذکل اس: پیش از عنوان ۴- اذکل اس: باژگونه ۵- اذکل: گونه، اذکل: پیش از عنوان ۶- کل: نمان ۷- اذک: پیش از عنوان ۸- کل: چوپیری مرد را زد ۹- اس: نیز ۱۰- گک: بیت حذف شده است ۱۱- اذکل: جهان و پیری آن کردند بامن، اس: جهان از پیری آن بدکرد بامن ۱۲- اس: هشتم ۱۳- اذک: شکستن پشت وانگه مر، کل: شکستن بست وانگه مر، اس: من وانگه ۱۴- اذکل: از سستی زبون شد، گک: اضافه دارد: از خدا خواست که پس از مرگ رامین او هم زنده نماند ۱۵- اذکل: آنکه ناگهان مرگ ۱۶- پ: زان دژم ۱۷- اذکل: دل رامین بلرد آمد زمهرش همی مالید رخ بر خوب چهرش ۱۸- اس: جزیده (?) ۱۹- اس: برفتی بور فرقت را براندی، اذکل: بیت حذف شده است

۲۷۹ مح	چرا گشتی ز من یکباره بیزار که هرگز روزی از من بر نگریدی وفا را با جفا در هم ^۱ سرشتی جفا زین روزگار جافی آمد ^۲ زمانه در جهان با که وفا کرد برفتی ^۳ هم وفا با خود ببردی ^۴	ندیدم در جهان چون تو وفادار نه با من چند باره عهد کردی چرا از عهد خود کرده بگشتی وفا از چون تو یاری ^۲ وافی آمد شگفتی نیست گر با تو جفا کرد جهان را از وفا پردخت کردی مرا بس ^۶ بود بر دل درد پیری	۱۵
۲۵۷ پ	نهادی بر تنم بند اسیری بلا را راه در جانم بدادی ^۷ تو بیچاره به زیر خاک خفته ^۹ تن من باد راما خاک ^{۱۱} پایت ^{۱۲} تن سیمینت گشته خاک پایم ^{۱۳} دلیم با این همه گنج از تو گش بود ^{۱۵} مرا بی تو جهان جستن ^{۱۶} محالست به مرگ تو بریزم خاک بر سر ^{۱۹} که از پیران چنین رسوایی ^{۲۱} آید چنان کز فرقت دیده گهر بار ^{۲۲}	چرا درد دگر بر من نهادی به پایت دیده ^{۱۰} من خاک ^۸ رفته همی گفתי ^{۱۰} زبان خوش سرایت کنون این روز را می دید بایم مرا این پادشایی ^{۱۴} با تو خوش بود کنون خود این جهان بر من وبالست به درد تو ^{۱۷} بدرم جامه بر ^{۱۸} بر کجا من پیرم و دانی ^{۲۰} نشاید مرا هست از غمانت دل گران بار	۲۰
۵۰۸ می			۲۵

۱- الذکل: باهم ۲- اس: یارا ۳- ال: بیت حذف شده است ۴- پ: برقت،
اس: برفتی و ۵- ال کل: بیت حذف شده است ۶- اس: خود ۷- الذکل:
در اندوه بر جانم گشادی، اس: گشادی ۸- اس: دو پای من کنون بر خاک ۹- ال
کل: بیت حذف شده است ۱۰- الذکل: گفتم ۱۱- کل: بر من بار را با خاک، ال:
بر من باد راما خاک ۱۲- گه: اضافه دارد: تو بقول خود وفانمودی ولی بی تو زیستن
برای من حرام است. میبایست که بر سرگور من بگری من چگونه تصور کنم که تن پاک تو در
زیر خاکست ۱۳- الذکل: بیت حذف شده است ۱۴- الذکل: پادشاهی ۱۵-
الذکل: جهانداری بروی چون تو گش بود، اس: خوش بود ۱۶- الذکل: اس: دیدن
۱۷- کل: کنون بی تو ۱۸- الذکل: اس: در ۱۹- گه: اضافه دارد: من دست بخود کشی
نمیزنم چون زندگی برایم دشوار تر از مرگ است ۲۰- الذکل: کاری ۲۱- الذکل
اس: رعنائی ۲۲- الذکل: این بیت و شش بیت آتی حذف شده است

۳۵	ندارم رنجه مر ^۱ دست و زبان را ویا چشمم مژّه خونبار دارد ویا خواند زبان فریاد نامه ^۲ بخاصه در ^۳ فراق جفت یا دوست دلّم در ناشکیبایی فزاید زبان را دارم از گفتار خاموش چنان شایسته جفتی را سزاوار ^۴	به درد و گریه دارم این و آن را مرا شاید که دل تیمار دارد نشاید ^۲ کم بدرد دست جامه شکیبایی ز پیران سخت نیکوست زبانم گر شکیبایی نماید چو دل را دارم از تیمار پر جوش پس آنگه دخمه ای فرمود شهوار بر آورده از ^۶ آتشگاه برزین ز بیکر ^۸ همچو کوهی کرد ^۹ محکم هم آتشگاه و هم دخمه چنان بود چو ز آتشگاه و از دخمه پیرداخت	{ پ ۲۵۷ پ اس ۲۸۹ ر ۳۸۰ ج ۵ ۳۹۸ کل
----	----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------

نشاندن رامین پسر خود را به پادشاهی و مجاور شدن به آتشگاه تاروز مرگ^{۱۲}

جهان پیروز گشت از ^{۱۴} بخت پیروز همیدون خسرو فرماندهان را ^{۱۵} پس ^{۱۶} او را خسرو و شاه جهان خواند بدو گفت ای خجسته شاه کشور	سر سال و خجسته روز نوروز پسر را خواند خورشید مهان را پسر را پیش خود بر گاه بنشانند به پیروزی نهادش تاج بر سر	۵۰۹ می ۲۲۹ ک
------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----------------

۱- پ: من ۲- اس: بشاید ۳- گک: بیت حذف شده است ۴- اس: بر
 ۵- گک: اضافه دارد: پس از مرگ ویس چنین گفت: اگر بیجان شوم بر چنین روزی
 میگیرم ۶- الکل: بر آوردش ۷- الکل اس: سر کاخش رسانیده ۸- الکل
 کل اس: بیکر ۹- الکل اس: کرد ۱۰- اس: بصورت ۱۱- الکل:
 بود، اس: کرد ۱۲- اس: پس از عنوان ۱۳- الکل: نشاندن رامین خورشید
 را بر تخت، اس: بر تخت نشاندن پسر را رامین بدست خویش، گک: عنوان حذف شده است
 ۱۴- الکل: پیروز گونو ۱۵- الکل: همیدون شهریاران جهان را، اس: همیدون
 نامداران جهان را ۱۶- الکل: مر

- ۵ همایون بادت^۱ این تاج کیانی
جهاننداری مرا دادست یزدان
ترا من در^۲ هنرها آزمودم
ترا دادم کلاه شهریار
مرا سال ای پسر بر صد بیفزود^۳
کنون هشتاد و سه سالست تا من^۴
کنون شاهی ترا زبید که رانی^۵
مرا دیدی درین شاهی فراوان^۶
هر آنچ ایزد زمن پرسد به محشر
بهست از کام^۷ نیکو نام نیکو
چو داد اورنگ زرین را به خورشید
فرود آمد ز تخت خسروانی
در آتشگه مجاور گشت و بنشست
خدای^۸ آن روز دادش پادشایی
اگر چه پیش ازان او مهتری بود
جهان فرمان او بردی و او باز^۹ ۲۵
- همان این تخت و گاه^{۱۰} خسروانی
من این داده ترا دادم تو به دان
همیشه ز آزموده^{۱۱} شاد بودم
که رای شهریار نیك داری^{۱۲}
جهان بر من گذشت و بودنی بود^{۱۳}
نشاط دوستم تیمار^{۱۴} دشمن
که هم نو دولتی و هم جوانی^{۱۵}
بر آن آیین که من^{۱۶} راندم تومی ران
من از تو نیز^{۱۷} پرسم پیش داور^{۱۸}
تو آن کن کت بود فرجام نیکو^{۱۹}
برید از تخت و تاج^{۲۰} و شاهی او مید
به دخمه شد به تخت آنجهانی^{۲۱}
دل پاکیزه با یزدان بیبوست
که خرسندی گزید و پارسایی
همیشه آز را چون کھتری^{۲۲} بود
ز بهر کام دل فرمانبر آز
- اس ۲۸۹ پ
پ ۲۵۸ ر
می ۵۱۰
کل ۳۹۹
ک ۲۲۹ پ
ص ۳۸۱

۱-الك: باد ۲-الك: همیدون تخت گاه ۳-اس: اندر ۴-الك: آزمودن
اس: ز آزمودن ۵-الك: کل: که داری شهریار نیك یاری ۶-الك: کل: مراسم ای
بصدوسی بیفزود (کل: بیفزود) ۷-گد: این بیت و بیت آتی حذف شده است
۸-پ: سالست که تا من ۹-الك: دوستانم رنج، اس: دوستانم درد ۱۰-الك
کل: دانی ۱۱-گد: اضافه دارد: مادرت و مرا رسوا ساز ۱۲-الك: اس: شاهی
و فرمان ۱۳-الك: بران صورت که من، اس: بآیینی که من ۱۴-الك: کل: اس: باز
۱۵-الك: اضافه دارد:

بنام نیك گیتی را بیارای مکن بد برکس و کس را مفرمای
۱۶-الك: اس: به است از روی ۱۷-الك: پس از بیت آتی ۱۸-الك: اس:
تاج و تخت ۱۹-الك: بدخمه شد چو سرو بوستانی ۲۰-الك: اس: خدا
۲۱-پ: چاکری ۲۲-کل: ناز

- چو ز آ ز این جهان دل را برداخت^۱ دلی کز شغل و آ ز^۲ این جهان رست
چو شاهنشه سه سال از غم بر آسود گهی در دخمه^۳ دلبر نشستنی
گهی در پیش یزدان لابه کردی بدن^۴ پیری و فرتوتی که او بود
به پیش دادگر پوزش همی کرد پ۲۹۵ ر
چو از دادار آمرزش^۵ همی خواست ۲۵۸ پ
به سه سال آن تن نازک چنان شد شیبی از دادگر پوزش همی جست^۶
چو اندر تن توانایی نماندش^۷ به یزدان^۸ داد جان پاک شسته
بیامد پور او^۹ خورشید شاهان ۵۱۱ می
تنش را هم به پیش^{۱۰} ویس بردند روان هر دو ان^{۱۱} درهم رسیدند^{۱۲}
تن از آ ز و دل از انده بری ساخت^{۱۳} چنان دان کز بلای جاودان رست^{۱۴}
به گیتی هیچ کس را روی ننمود^{۱۵} شبانروزی به درد دل^{۱۶} گرستی
گناه کرده را^{۱۷} تیمار خوردی^{۱۸} ۲۵
سه سال از گریه و زاری^{۱۹} نیاسود و بر کرده پشیمانی همی خورد^{۲۰}
تو گفتی دود حسرت^{۲۱} زو همی خاست^{۲۲} ۳۵
کجا همرنگ ریشه^{۲۳} زعفران شد همه شب رخ به خون دل همی شست^{۲۴}
گه^{۲۵} شبگیر یزدان پیش خواندش^{۲۶} ز دست دشمن بسیار خسته^{۲۷}
ابا او مهتران و^{۲۸} نیکخواهان دو خاک نامور را جفت^{۲۹} کردند
به مینو جان^{۳۰} یکدیگر بدیدند^{۳۱} ۳۵

- ۱- پ: جهانرا دل برداخت، الذکل اس: چو آ ز این جهان اذ دل بر انداخت ۲- اذ کل اس: تن از رنج و دل از انده برداخت ۳- الذکل: دلی کان دل ز کار ۴- اس: بیت حذف شده است ۵- گد: پایان ترجمه گرجی ۶- الذکل: ماتم ۷- الذکل: گهی در انده او خون ۸- اس: رفته را ۹- الذکل: بیت حذف شده است ۱۰- اذ: بران، کل: جهان ۱۱- اس: ناله ۱۲- اذ کل: بیت حذف شده است ۱۳- اس: به پیش دادگر پوزش ۱۴- اس: درد و حسرت ۱۵- الذکل: این بیت و بیت آتی حذف شده است ۱۶- اس: رویش ۱۷- الذکل: همی خواست ۱۸- الذکل: دل بیاراست ۱۹- کل: نماندست ۲۰- الذکل: که آن ۲۱- کل: خواندست، اذ: اضافه دارد عنوان: سپری شدن روزگار شاه رامین ۲۲- پ: برد آن ۲۳- پ: رسته ۲۴- اذ کل اس: نیازی بود آن (اس: ابو) ۲۵- اذ کل اس: بیامد با گروهی ۲۶- الذکل اس: بنزد ۲۷- الذکل: دوشاه (کل: شاهی) نامور هم جفت ۲۸- اس: هر دو تن ۲۹- کل: برهم به بستند ۳۰- الذکل اس: جای ۳۱- کل: نشستند

	[به مینو از روان دو وفادار [بشد ویس و بشد رامینش از پس جهان بر ما کمین دارد شب و روز همی گردیم تازان ^۵ در چراگاه	
۴۰	همی گویم داناییم و گربز ندانیم از کجا بود آمدن مان دو آرامست ما را دو جهانی بدین ^{۱۳} آرام فانی بسته اومید همی بینیم ^{۱۴} کایدرد ^{۱۵} بر گذاریم	
۴۵	چه نادانیم و چه آشفته راییم سرای را که در وی يك زمانیم چرا خوانیم گیتی را نمونه جهان بندست و ما در بند خرسند خداوندی که ما را دو جهان داد	
۵۰	خنك آن کس ^{۱۹} که اورا یار گیرد خنك آن کش بود فرجام نیکو چو ما از رفتگان گیریم ^{۲۱} اخبار	
عروسی بود و دامادی دگر بار] ^۱ چنین خواهدشدن زایدرد ^۲ همه کس] تو پنداری که ما آهو ^۳ و او یوز ^۴ ز حال آنکه ^۶ از ما شدن آگاه ^۷ بود دانا چنین ^۸ حیران و عاجز ویا زیدر کجا باشد ^۹ شدن مان ^{۱۰} یکی فانی و دیگر ^{۱۱} جاودانی ^{۱۲} نیندیشیم از آن آرام جاوید ولیکن دیده را باور نداریم که از فانی به باقی نه گراییم ^{۱۶} درو جوای ساز جاودانیم چو ما داریم طبع واشگونه نجویم ^{۱۷} آشنایی با خداوند یکی فانی و دیگر جاودان داد ^{۱۸} ز فرمان بردنش مقدار گیرد خنك آن کش بود هم نام نیکو ^{۲۰} ز ما فردا خبر گیرند ^{۲۲} ناچار	کل ۴۰۰ مع ۳۸۲ س ۲۹۰ پ پ ۲۵۹ ر می ۵۱۲	

۱- پ: این بیت و بیت آتی حذف شده است ۲- اس: زینجا ۳- الكکل: میشیم؛ اس:
رنگیم ۴- اك: پایان داستان ۵- کل: همی گوئیم نازان ۶- کل: آنچه
۷- اس: بیت حذف شده است ۸- کل: بکار خود چنان ۹- کل: باید ۱۰- اس
بیت حذف شده است ۱۱- پ: فانی دیگر ۱۲- کل: بیت حذف شده است
۱۳- کل: درین ۱۴- کل: دانیم ۱۵- اس: کاینجا ۱۶- کل: اس: این بیت
و بیت آتی حذف شده است ۱۷- کل: نخواهم ۱۸- اس:
خداوندی کجا هر دو جهان پاك زی او کمتر که زی ما ذره خاک،
کل: این بیت و بیت آتی حذف شده است ۱۹- اس: انکش ۲۰- کل: ز فرمان بردنش
انجام نیکو، اس: انکش بماند نام نیکو، کل: پس از بیت آتی ۲۱- کل: گفتیم؛ اس:
گویم ۲۲- کل: اس: گویند

<p>۵۵</p> <p>۶۰</p>	<p>سمر گردیم و خود بوده سمر^۱ گوی^۲</p> <p>که ما گفتیم حال ویس و رامین</p> <p>درو هر بیت زیبا چون نگاری</p> <p>به حسن پاك و طبع^۴ پاك گوهر</p> <p>کز و شادی فزاید دوستان را</p> <p>بسی خوشتر ز خرم بوستانی^۶</p> <p>که خود^۸ مقدار شعر من تو دانی^۹</p> <p>گناه من بخواه از پاك یزدان</p> <p>که گفتست^{۱۰} این نگارین داستان را</p> <p>روانش^{۱۱} رابه گفتارش^{۱۲} نگیری^{۱۳}</p> <p>ابریغمبر و یاران و خویشان^{۱۴}</p>	<p>خبر گردیم و ما بوده خبر جوی</p> <p>به گیتی حال ما گویند چونین</p> <p>بگفتم داستانی چون بهاری</p> <p>الا ای خوش حریف خوب منظر^۳</p> <p>فرو خوان این نگارین^۵ داستان را</p> <p>ادیان را چنین خوش داستانی</p> <p>چنان خواهم که شعر من تو خوانی^۷</p> <p>چو این نامه بخوانی ای سخن دان</p> <p>بگو یارب بیمارز این جوان را</p> <p>توی کز بندگان پوزش پذیری</p> <p>درود کردگار ما و غفرانش</p>	<p>۲۹۱ س</p> <p>۲۵۹ پ</p>
---------------------	-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	---------------------------

در انجام کتاب گوید^{۱۵}

۳۸۳ع

بر آمد آفتاب شادکامی زدوده^{۱۶} شد هوای نیکنامی

- ۱- اس: خبر ۲- کل: بیت حذف شده است ۳- کل: الا ای قابل فرخنده اختر،
اس: الا ای ناظر فرخنده اختر ۴- کل: حسین پاك طبع، اس: چنین پاکیزه طبع و
۵- کل: فروخوان سربسارین، اس: فروخوان این حسین ۶- اس: گلستانی، کل: این بیت
و سه بیت آتی حذف شده است ۷- اس: بخوانی ۸- اس: بخود ۹-
اس: بدانی ۱۰- اس: که گفتش ۱۱- پ: گناهِش، کل: روانم ۱۲- کل: بگفتارش
۱۳- اس: اضافه دارد:
همانکس کین نوشتست ای خداوند بیمارزی ابا خویشان و پیوند
همانکس کین نیوشد کردگارا بیمارزی کنون ویرا و مارا
۱۴- اس: خویشان و یارانش، کل:
درود از ما فزون از ابر و باران بجان مصطفی و چار باران،
کل: پس از عنوان ۱۵- کل: درختم کتاب گوید ۱۶- کل: منور

- نسیم بباد پیروزی^۱ برآمد
 بیبوست ابر دولت بر حوالی
 نجسته جشن و خرم روزگارست^۲
 زمین از خزه^۳ زرین^۴ حله^۵ دارد
 جهان بینم همه^۶ پر نور گشته
 شکفته نوبهار ملك و فرمان
 زیادت گشته^۷ شد روز سعادت
 گل دولت به وقتی گشت خندان
 جهان دیگر شدست و حال دیگر
 همی بارد ز ابرش قطر رادی
 فلک را نیست تأثیری بجز داد
 چنین تأثیر کی بود آسمان را
 مگر سایه شب از فر همایست
 زبان هر که بینی شکر گوئیست
 مگر تیمار مرگ از خلق برخاست
 چو داد و راستی گیتی فروزست
 هواداران همه شادند و خرم
 همانا دهر را باغ این زمانست
- بهار خرمی با او در آمد
 همی بارد سعادت بر موالی
 زمین بازیب^۸ و هر کس شادخوارست^۹
 هوا از ابر سیمین^{۱۰} کله دارد
 از آفتهای گردون دور گشته^{۱۱}
 به پیروزی چو ماه و مهر تابان^{۱۲}
 به هنگامی که شب گردد^{۱۳} زیادت^{۱۴}
 که در گیتی شده پژمرده ریحان
 مگر نو کرد یزدان گیتی از سر
 همی روید ز خاکش تخم شادی
 مگر مریخ و کیوان زو بیفتاد
 چنین نو دولتی کی بد جهان را
 چو نور روز از فر خداست
 روان هر که بینی مهر جوئیست
 همه کس یافت آن کامی که می خواست
 شب مردم تو پنداری که روزست
 سخندانان عزیزند و مکرم
 بدو در مملکت سرو روانست

می ۵۱۳

۵

۱۰

۱۵

پ ۲۶۰

- ۱- کل: نوروزی ۲- کل: روزگاری ۳- کل: اس: زمانه شاد و ۴- کل: شاد
 خواری ۵- پ: فخر ۶- پ: رنگین ۷- پ: جامه ۸- پ: درین،
 کل: زرین ۹- پ: همی ۱۰- کل: بیت حذف شده است، اس: اضافه دارد:
 بماند داد و دین با او بماند بخواند دولت او را گر بخواند
 نه گیتی را چو او بودست فرزند نه دولت را چو او بوده خداوند
 ۱۱- پ: بماه مهر و آبان، اس: این بیت و بیست بیت آتی حذف شده است ۱۲- می:
 گیر ۱۳- می: گیرد ۱۴- کل: این بیت و بیتهای آتی حذف شده است

- چنان سروی که رنگ آبدارش
کنون نیکان چو گلها در^۱ بهارند
شهنشاهی که اورنگش خدایست
بهشت خلد را ماند سپاهان
خداوندی به داد و دین مؤید
خراسان را به نام نیک مفرخ
زمانه قبله کرده دولتش را
گذشته نامه نامش ز جیحون
ازین^۲ سفله جهان آمد چنان حر
به گاه روشنایی ماه^۴ و انجم
ایا چون مال بر هر دل^۸ گرامی
قمر هرگز چو رای تو^۹ نتابد
به چیزی تو فزونی از پیمبر^{۱۱}
همیشه^{۱۲} جود تو دل را^{۱۴} نوازد
تو دریایی و دریا چون^{۱۷} بجوشد
چو^{۱۹} تو گویی بگیرد آن فلان را
اگر ترسی تو^{۲۲} از آتش به محشر
به گاه نام جستن تیر باران^{۲۳}
- ۲۵ بماند در خزان و در بهارش
بداندیشان چو گلبن پر ز خارند
سپاهان را طراز پادشایست
کف خواجه عمیدش گشته رضوان
ابوالفتح مظفر بن محمد
سپاهان را به حکم داد داور
سعادت سجده برده طلعتش را
رسیده رایت رایش به گردون
که لعل از سنگ آید وز صدف در^۳
بدو مانند^۵ همچون^۶ بت^۷ به مردم
چو جان پاکیزه و چون عقل نامی
خرد هرگز ضمیر تو^{۱۰} نیابد
که بر فضل^{۱۲} تو منکر نیست کافر
سموم قهر^{۱۵} تو جان^{۱۶} را گدازد
کرازهره که بادریا بکوشد^{۱۸}
بلرزد هفت اندام^{۲۰} آسمان را^{۲۱}
ز بی باکی شوی در آتش اندر
چنان رانی^{۲۴} که برگ گل بهاران

می ۵۱۴
ص ۲۸۴

اس ۲۹۱ پ

پ ۲۶۵ پ

- ۱- پ: گلهای ۲- پ: ازو ۳- اس: چنان کز سنگ گوهر و صدف در ۴- اس: مهر
۵- اس: ماند که ۶- پ: همچو ۷- اس: خمر ۸- پ: بردل ۹- اس:
او ۱۰- اس: نظیر او ۱۱- پ: اکابر ۱۲- اس: وصف ۱۳- اس:
نسب ۱۴- اس: جانرا ۱۵- اس: خشم ۱۶- اس: تن ۱۷- اس:
چون دریا ۱۸- اس: که دل دارد که بادریا بکوشد ۱۹- اس: که ۲۰-
اس: چنبر ۲۱- اس: در بیت مصرعها قلب است ۲۲- پ: چه ترسی ۲۳-
اس: بگاه جستن گل بیز باران ۲۴- اس: داری

۴۰	شمر ^۳ آید ترا بحر ^۴ دمنده چرا روز نبردش خوار داری ^۵ همی از دانش و فرهنگ ترسی ^۶	خفرز ^۱ آید ^۲ تراریگ رونده تی با عز و با مقدار داری ترسی از بلا و ز ننگ ترسی	
۴۵	همت فرهنگها بینم سماعی قضا خواهی ز عالم باز داری ^۷ خنک آن کش توی ^۸ زیبا خداوند چه فرزندی که از نسل تو زاید چو زر پالوده چون یاقوت سوده کزو ناید بجز ماه و ستاره ^۹	همت آزادگی بینم طباعی ز بس آزادگی و خوب کاری خنک آن کش توی شایسته فرزندان ^۸ چه کرداری که از فضل تو آید همه پر مایه باشند و ستوده به مشرق ماندت اصل خیاره	
۵۰	سخن فخر آرد از چون تو سخنگوی ^{۱۱} میان این و آنها بین که چندست رسوم خواجه تریاکست و درمان نه زو گاه هنر تقصیر یابی که گردد گرد مرکز خط پرگار به باغ فخر پیمانش بهارست	ادب کبر آرد از چون تو هنرجوی مهان کوهند و او چرخ بلندست رسوم مهتران دردست بر جان نه زو گاه کرم تأخیر یابی چنان گردد به گردش فر دادار به گرد ملک تدبیرش حصارست	
۵۵	جهان چون خفته پندارست ^{۱۲} هموار چو امر و هیبتش برق و سحابند سخای دست او ماند به قرآن	از آن کش بخت فرخ هست بیدار ضمیر و دلش ماه و آفتابند نیاز اندر جهان ماند به شیطان	

- ۱- پ: خفرو ۲- اس: خضر آمد ۳- اس: سموم ۴- اس: شیر
 ۵- اس: چرا روزی نبودش شادخواری ۶- اس: هم از فرهنگ و از درویش پرسوی
 ۷- اس: قضا خواهی که از ما باز داری ۸- اس: خنک آنکت بود شایسته فرزند
 ۹- اس: بود ۱۰- اس: اضافه دارد
 سزد گر ما نیاساییم هموار ز تسیح و دعا و خوب کردار
 بشکر آنکه دادست سه فرزند ترا سه شهر (?) و ما را سه خداوند
 ۱۱- اس: این بیت و شانزده بیت آتی حذف شده است ۱۲- می: بیدارست

- ۵۱۶ می
 یکشت آرزو و نیاز مردمان را
 یکی شمشیر دارد دست ایام
 حسودش را ملامت بیش از من
 بخاصه دولتی قاهر بدین سان
 نگویم کش مبادا هیچ بدخواه
 بقا بادا کریم بافرین را
 بماند داد و دین تا وی بماند
 نه گیتی را چنو بودست فرزند
 به باغ ملک رسته چون صنوبر
 مهی بر صورت ایشان نبشته
 اگر باشند همچون تو عجب نیست
 ازیشان مهترین^۱ دریای علمست
 مگر آمد خرد کش هست مهتر
 پدر را از ادیبی^۲ قررة العین
 هنوزش بوی شیر اندر دهانست
 درخت علم را قولش^۳ بهارست
 بدان باشرم روی^۴ او پدیدست
 بدو دادست برهان کفایت
 جهان در فضل او بستست او مید
 چو از خورشید آید روشنایی
 چو از قوت به فعل آید کمالش
 به سجده تاجداران پیشش آیند
- ۶۰
 زر جودش دیت شد هر دوان را
 کز و دشمنش را گیرد حسد نام
 که دولت را بود همواره دشمن
 که سیصد بنده دارد چون نریمان
 یکی بادش ولیکن دست کوتاه
 بقای جود و علم و داد و دین را
 بخواند دولت آن را کاو بخواند
 نه دولت را چنو بوده خداوند
 سه گوهر چون فروزنده سه اختر
 بهی بر عادت ایشان سرشته
 کجا خود بارخرما جز رطب نیست
 جهان مردمی و کوه حلمست
 ابوالقاسم^۵ علی بن المظفر
 گهر را از^۶ تمامی مفخر و زین
 ندانم دانشی کز وی نهانست
 سرای جود را فعلش^۷ نگارست
 که یزدانش ز پاکی آفریدست
 برو باریده باران عنایت
 فزونتر زانکه اندر نور خورشید
 ازو آید نظام پادشایی
 جلیلان عاجز آیند از جلالش
 دورخ بر خاک ایوانش بسایند
- ۶۵
 ۲۶۱۳ پ
 ۲۸۶۳۰
 اس ۲۹۲ پ
 ۵۱۷ می

۱- اس: بهترین ۲- پ: ابن القاسم، اس: بن القاسم ۳- اس: کریمی
 ۴- اس: زان ۵- اس: فرش ۶- اس: فضلش ۷- اس: روی شرم

- ۸۰ همیشه تا جهانست این پسر باد
ازو کهنتر^۲ همایون^۳ خواجه بونصر
فلك تا دید دیدار سلف^۴ را
به اختر ماند آن فرخنده اختر
به منظر همچو تیغ ذوالفقارست
همش با کودکی فرهنگ پیران
ز بس کاو شکرین گفتار دارد^۵
- ۸۵ بسا فخر که او خواهد نمودن
فلك هر روز تاج آراید او را^۶
نبشتش عهد و منشور ولایت
همی سازد به تخت و کامگاری^۷
- ۹۰ چنین بادا که من گفتم چنین باد
وزو کهنتر یکی شیرست دیگر
چو عیسی همچو^(۸) طفل روزافزون
چو عیسی هم ز گهواره سخنگوی
اگر در چشم خردست او^۹ به منظر
بسان آتشت اندك^{۱۰} به دیدار
ز عمر خویش در فصل بهارست
چو زین اشکوفه آید میوه^{۱۱} جاه^{۱۲}
- به پیروزی دل افروز^۱ پدر باد
جمال روزگار و زینت عصر
همی گوید غلامم این خلف را
بزرگ از مخبر و کوچک به منظر
کجا هم کوچک و هم نامدارست^{۱۳}
همش با کوچکی^{۱۴} طبع امیران
ز بهروزی نشان بسیار دارد
بسا مدحا که او خواهد شنودن
که ماه و مهر افسر^{۱۵} شاید او را
ز پیروزی همی زیدش^{۱۶} رایت
همی جویشد ساز بختیاری
هم او را هم پدر را آفرین باد
ابو طاهر محمد بن مظفر
چو موسی کید کفر و دشمن دون^{۱۷}
چو موسی هم به خردی داوری جوی
به عقل اندر بزرگست او^{۱۸} به مخبر
ولیکن قوت و هیبتش^{۱۹} بسیار
ازیرا همچو اشکوفه به بارست
رهی گردد مرو را^{۲۰} مهر با ماه

پ ۲۶۲

س ۲۹۳

می ۵۱۸ }
مج ۲۸۷ }

۱- پ: اس: دلفروز ۲- پ: بهتر ۳- اس: همان ۴- پ: خلف ۵-
اس: پس ازبیت آتی ۶- اس: خردکی ۷- اس: زبس شکر که برگفتار دارد
۸- اس: فلك تاجی همی آراید او را ۹- اس: گوهر ۱۰- اس: بنددش ۱۱-
اس: همی سازدش بخت کامگاری ۱۲- اس: بیت حذف شده است ۱۳- اس: و
۱۴- اس: و ۱۵- پ: اول ۱۶- اس: هیبت و قوتش ۱۷- اس: چو
۱۸- اس: مروزا ۱۹- اس: آگاه ۲۰- اس: مروزا

اگر هم باز^۱ باشد^۲ بچه^۳ باز
 دو چشم بد ز هر سه باد بسته
 پسر خرم به اورنگک پدر باد
 ایا بر ماه برده منظر نام
 به صدر اندر به پیروزی نشسته
 نشارت آوریدم مهرگانی
 بدین جشنت نیاورد ایچ کهتر
 به فرمانت بگفتم داستانی
 درو چون میوه از حکمت مثلها
 توی بهتر^۷ بزرگان زمانه
 سر نامه به نام تو گشادم
 نگر کاین داستان چه نیکبختست
 از آن کش نام تو بر هر کرانیست^۹
 مرو را شرق و غرب آغاز و انجام^{۱۱}
 تو خود دانی کزین سان گفته شعری^{۱۴}
 به فر نام تو گفتار چاکر
 بماند جاودان او را جوانی
 هر آن گاهی که تو باشی سخن جوی
 اگر یابی ز هر کس نظم گفتار

پ ۲۶۲ پ

س ۲۹۳ پ

می ۵۱۹

پسر همچون پدر^۳ باشد سر افراز
 درخت عمرشان جاویدرسته
 پدر نازان به فرهنگک پسر باد
 بیاورده ز گردون اختر کام
 به هیبت صدر بد خرواهان شکسته
 روان چون آب چشمه^۴ زندگانی^۵
 نشاری از نشار بنده مهتر^۶
 ز خوبی چون شکفته بوستانی
 چو ریحان بهاری خوش غزلها
 به نامت مهر کردم این فسانه
 به پایان مهر نامت بر نهادم
 بهار نامت او را^۸ تاج و تختست
 تو پنداری که این دفتر جهانیست^{۱۰}
 چو خورشید اندرو گردنده^{۱۲} این نام^{۱۳}
 بماند تا بماند نظم شعری^{۱۵}
 رود بر هر زبانی تا به محشر
 که خورد^{۱۶} از جودت آب زندگانی
 چو من باید به پیش تو سخنگوی
 ز من یابی تو نظم در شهور^{۱۷}

۱- اس: انباز ۲- اس: گیرد ۳- اس: پسر همچون پسر ۴- پ: حیوان
 ۵- اس: آب و خوش چون زندگانی ۶- پ: اس: بهتر ۷- اس: مهر ۸-
 اس: که از نام تو او را ۹- اس: کرانست ۱۰- اس: این خودده جهانست
 ۱۱- اس: انجام و آغاز ۱۲- پ: گردیده ۱۳- اس: گردنده پرواز ۱۴-
 می: تو خود دانی کزین گفته [چو] شعری، مح: تو خود دانی کزین گفته چو شعری، پ: تو خود
 دانی کزین گفته شعری ۱۵- پ: بماند تا بماند بخت وسعری ۱۶- پ: خورد
 ۱۷- اس: ماه و اختر

۱۰۰

۱۰۵

۱۱۰

۱۱۵

چو بر اسب سخن آیم به جولان
 بیان من بود روشن چو شعری
 [چو دریایست طبع من ز گفتار
] بسی دانش بیاید تا سخن گوی
 به خاصه چون بود میدان چونین ۱۲۵
 اگرچه رنج^۵ بردستم فراوان
 خداوندا شب رنجم سرآمد
 بریدم راه بدروزی بریدم
 کریمتا تا ترا دیدم چنانم
 ز جود تو همیشه شاد و مستم ۱۲۵
 به فرخنده لقای^۶ چون نازم
 تو خورشیدی و چون با تو نشینم
 تو دریایی و من مرد گهر جوی
 ز شکر^۷ شد دهان من شکرخوار^۸
 چنان چون من ز تو شادم همه سال ۱۳۵
 همایون باد بر تو^{۱۰} روزگارت
 تو خسرو گشته کام دلت شیرین
 الا تا در جهان باشد زمانه
 الا تا بر فلک باشد سعادت

مرا باشد مجره جای و کیوان^۱
 به نکته چون ز گوهر^۲ تاج کسری
 شود از علم در وی رود بسیار^۳
 تواند زد به میدان سخن گوی
 به نام تو به یاد^۴ ویس و رامین
 نکردم شکر بر یکروزه احسان
 کنون صبح رضای تو بر آمد
 به منزلگاه پیروزی رسیدم
 که کاری جز طرب کردن ندانم
 تو گویی کیمیا آمد به دستم
 که با او از همه کس بی نیازم
 چراغ و شمع شاید گسرنینم
 ز تو جویم گهر نژ چشمه و جوی
 ز مدحت^۹ شد زبان من گهر بار
 ز شادی باد عمرت را همه حال
 همیشه کام راندن باد کارت
 عدوی تو نشان تیر و ژوپین^{۱۱}
 زمانه عمر بادت جاودانه
 سعادتت بادا بر^{۱۲} زیادت

اس ۲۹۴ ر

۲۶۳ پ }
 ۲۸۸ ج

اس ۲۹۴ پ

می ۵۲۰

۱- اس :

چو من اسب سخن رانم بمیدان مرا باشد مجره جای چوگان
 ۲- اس: ز نکته بارگوهر ۳- پ: این بیت و بیت آتی حذف شده است ۴- اس:
 ز نام تو و نام ۵- اس: اگر رنج ۶- اس: کفایت ۷- اس: بشکرت
 ۸- اس: شکر بار ۹- اس: بمدحت ۱۰- اس: باد روز و ۱۱- اس: بیت
 حذف شده است ۱۲- اس: سعادتت بادا

- همیشه کام و فرمانت روان باد
شب تو روز باد و روز نوروز
طناب عمر تو تا حشر بسته
دل و دست و درو رویت گشاده^۲
گهی کلکت به دست و گاه خنجر
چنین بادا که گفتم رسم و آیین
- همیشه دولت و بخت جوان باد
سرت پیروز رنگ و بخت پیروز^۱
ندیم خرمی با تو نشسته
سریر و مسند و خوانت نهاده
گهی زلف بتان و گاه ساغر
ز من بنده دعا وز بخت آمین

۱۳۵

۱۴۰

فہرست اہلام

فهرست اعلام

- ۱- اعدادی که با سیاه مشخص شده نماینده بیت و اعدادی که با نازک مشخص شده نماینده صفحه است .
 ۲- کلماتیکه با ستاره مشخص شده است به نظر مصحح نام کتابی بوده که امروزه در دست نیست .
 ۳- عن : نشانه عنوان است . ۴- ح : نشانه حاشیه است .

۴۱۷،۸ - ۴۱۷،۹ - ۴۱۷،۱۱ - ۴۱۷،۱۳
 ۴۱۸،ح۶ - ۴۱۷،ح۱ - ۴۲۲،۴۸ - ۴۲۳،۶ - ۴۲۳،۸ - ۴۲۳،۹
 ۴۲۳ - ۴۲۳،۱۵ - ۴۲۳،۱۷ - ۴۲۳،۲۵ - ۵۱۵ - ۵۲۳،۴۵ - ۵۲۳،۴۰
 آرش ۱۷،ح۱ - ۱۷۳ - ۳۷۸،۳۹ - ۴۱ - ۳۷۹
 آغش ۱۷،ح۱ - ۱۷۳
 آمل ۷،۳۲۵ - ۵۱۶،۴۰ - ۵۱۶،۴۱ - ۵۲۲،۲۳ - ۵۲۲،۴۱ - ۵۱۸،۴۳

«الف»

ابخاز ۳۳،۳۲۶
 ابوالفتح بن محمد (خواجه عمید ابوالفتح مظفر بن محمد) ح۱، ۱۶ - ۲۳، ۱۹ -

«آ»

آب ناز ۳۷،۶۸ - ۱۷۹،۴۸
 آب ناهید ۳۷،۶۸ - ۳۷،ح۱ - ۳۶
 آب نوش ۶۶،۳۶
 آدم ۷،۹۱ - ۷،ح۸ - ۷،ح۵ - ۴۱
 آذرباد ۴۷،۱۷۹ - ۱۷۹،ح۶
 آذربایگان ۳۲،۴۴ - ۳۶،۶۵ - ۱۶،ح۳۶
 (Adrabadagan ح۱۶، ۳۶، ۴ - ۶۵ -
 ۱۹۳،۸۱ - ۳۲۹،۸۷ - ۵۲۷،۹۵ - ۵۲۷،ح۱۹
 آذرگون ۷۲،۳۷

آذین ۲۷،۴۷ - ۳۴ - ۳۴،ح۸ - ۳۴ - عن ، ۳۹۴ - ۳۹۲،۵ - ۳۹۲،ح۱ - ۳۹۲،۴۶ - ۳۹۷،۴۱ - ۳۹۷،ح۱۵ - ۳۹۷،عن - ۴۱۷ -

نهی ح، ۳۷

«ج»

جرجان رك: گرگان

جمشید (I) ۱۰۱۲-۱۰، ح۵-۴۱، ۱۵۲-۶۰، -۶۰

۲۰۲، ۱۲۵-۱۷۹، ۵۰-۳۱، ۱۹۰-

۲۷۴، ۲۰-۴۵۳، ح۱۱، ۲۵۳-

ح۱۲، ۴۵-۴۸۸، ۵۰۹-۵۰۹

جمشید (II) پوررامین ۵۲۷، ۹۳-۵۲۷، ۹۳

جور ح، ۳۵۷

جهود ح، ۲۷، ۲۷

جیحون ۱۱، ۲۲-۱۱، ۲۵-۱۱، ۳۰-۱۱-

۸۲، ۱۴-۱۴، ۳۰-۶۶، ح۱۰-۱۰۰،

۱۰۰-۱۱۱، ۵۲-۹۱، ح۱-۱۹۳،

۲۲۶-۲۹، ۲۴۵-۵۵، ح۱۲۲-۲۷۳،

۳۳۱-۳۳۱، ۹۰-۳۶۳، ۹۶-

۳۶۳-۳۶۳، ۳۷۸-۵، ح۱-۳۹۷،

۵۲۰-۱۹، ح۲۷، ۵۳۶

«ج»

چغان ح، ۵۲۷، ۹۴

چین ۱۴، ۸۱-۱۴، ۹۷-۱۵، ح۱۰-۱۵-

۳۷، ۳۷-ح۱۲، ۳۷-۱۸، ح۲۷-۴۲،

۴۸-۴۸، ۴۳-۴۸، ح۱۵۹-۶۰، ۴۱-۶۲-

۳۷، ۸۶-۹۸، ح۱۵، ۹۸-۱۰۷،

۱۴۱، ۱۴۱-۱۱۵، ح۹-۱۰۷، ۱۵-۱۳۱-

ح۱۰، ۲۰۸-۵۱، ح۱۱-۲۱۴، ۱۸-۲۷۱-

۹۹، ۳۰۸-ح۱۴، ح۱-۳۰۸، ۴۷-۳۱۸-

۵۸، ۳۲۷-۳۳۶، ح۱۳-۳۳۶، ۶۵-

۴، ۳۱-۳۵۷، ح۳۱-۳۹۶، ۱۰-۴۰۲،

۴۱۹-۴۲۳، ح۹-۴۲۳، ۴-۴۲۴،

۴۲۵-۴۲۵، ح۵۸-۵۲۵

بلقیس ح، ۱۸-۱۷۷، ۱۰-۱۷۷، ح۹-

۶۶، ۲۶۱

بوم کوه ح، ۶۷، ۳۶

بهرام ح، ۲۴-۴۷، ۱۷۹-۲۴، ۴۵-۵۱۵-

بهرز (بهرز شیرو) ح، ۱۰۵، ۲۰۴-۱۰۹،

۲۰۴-۲۰۵، ۱۱۹-۲۰۴، ۳۰-

۵۲۳، ۴۲-۵۲۳

بهرز شیرو رك: بهروز

بهگوی عن، ح، ۳۰۳-۴، ۳۰۳-۳۰۳-

ح، ۳۰۴-۳۰۵، ۳۴-۳۰۵، ۳۵-۳۰۵،

ح، ۳۰۵-۳۱۰، ح۲-۳۰۵، عن، ۳۱۴-

بیجن (بیژن) ح، ۱۵، ۳۳

بیژن ح، ۱۵-۲۰۴، ۱۵-۲۳۹

«پ»

پارس ح، ۱۷۶

پری ویس (۴) ح، ۱۹، ۳۹

پیغمبر رك: محمد (I)

«ت»

تاتار ح، ۶۸، ۱۳

تارم ح، ۱۲-۷۲، ح۱۲-۷۲، ۹۲، ۱-

تازی ح، ۲۳-۱۷، ح۱-۶۱، ح۲۱-۳۲، ح۹-

ح، ۳۶-۶۵، ح۱۵-۳۶، ۸۶-

۴۲۲، ۴۹-۱۲۹، ۴۷۰

تبت ح، ۴-۶۴، ح۳-۳۵۷

ترك ح، ۱۲-۴۰، ح۵-۳۲، ح۱۵-۳۳، ۷۶-

۳۷

توران ح، ۱۱-۴۲، ح۱-۶۲، ح۱-۱۳۴، ۷۷-

ح، ۱۴۳-۱۷۴، ح۱۱۵-۱۷۴، ح۶-۱۷۴

ح، ۱۷۴-۱۷۴، ح۱۱-۱۷۴، ح۶-

۲۷۴، ۷۲-۲۱۴، ح۴۹-۲۰۸

حاتم ۱۹، ۱۷

حجاز ۲۱، ۱۷

«خ»

خراسان ۲۰، ۱۱، ۲۷، ۱۱، ۳۳، ۱۱

۱۲، ۵۱، ۱۶، ۸۶، ۱۴، ۲۱، ۱۴، ۲۵

۳۴، ۳۶، ۳۴، ۶۴، ۴۰، ۱۶، ۶۴

۲۵، ۶۶، ۱۰۰، ۷۲، ۲۸، ۸۶، ۱، ۹۳

۶، ۹۳، ۱۴، ۱۴۳، ۷، ۱۶۱، ۹

۱۶۱، ۱۷۶، ۱۷۶، ۱۷۶، ۲، ۱۷۶

۱۵، ۱۷۶، ۲۲، ۱۷۶، ۶، ۱۷۷

۷، ۱۸۰، ۱۸۰، ۱۸۰، ۳۸، ۱۸۰، ۱۶

۱۸۷، ۱۸۷، ۲۳، ۱۸۷، ۳۳، ۱۸۸، ۹۱

۱۹۳، ۱۹۳، ۱۹۳، ۲۱۷، ۱۰۵۸

۱۵، ۲۱۷، ۱۰۵۳، ۲۲۴، ۷۴، ۲۲۴

۱۰، ۲۵۹، ۲۷۳، ۵۷، ۲۷۴، ۷۳

۴، ۳۰۳، ۱۰۰، ۳۰۸، ۳۶، ۳۲۴

۱۳۷، ۱۳۷، ۳۲۲، ۲۵، ۳۹۶، ۹۲، ۴۱۴

۱۲۸، ۴۱۴، ۴۱، ۴۱۷، ۲۰، ۴۱۹

۵۰، ۴۲۲، ۲۷، ۴۸۱، ۴۸، ۴۸۱

۵۱۶، ۱۰، ۵۱۶، ۵۱۳، ۵۲۲، ۴۰

۵۲۳، ۵۲۳، ۴۸، ۵۲۴، ۸۰، ۵۲۶، ۴۵

۵۳۶

خرخیز ۳۰، ۳۳۳، ۲، ۴۱۷

خسرو (پرویز) ۱۳۵، ۹۴، ۲۳۰، ۱۵۲

۱۵، ۱۵۲، ۳، ۱۵۳، ۵۴، ۵۲۴

۱۳۳، ۵۲۱

خسرو شاه رك: خورشید

خلیفت ۷۹، ۱۴

خلخ ۳۷، ۸۶

خواجه عمیله الملك ابو نصر منصور بن محمد

عن، ۱۶-۱۱، ۱۶-۱۶، ۱۶-۱۶، ۱۶-۱۶، ۱۶-۱۶، ۱۶-۱۶

۱۶-۲۳، ۲۹-۲۳، ۴۷-۲۴، ۱۲-۲۴، ۲۴-۲۴

۱۲، ۲۷-۲۹، ۵۶

خوارزم ۲۷، ۱۱-۱۲، ۳۸-۱۲، ۵۱-۱۲

۴۰، ۶۴-۱۶، ۱۶، ۶۲-۵۲۷، ۹۴

۱۵، ۵۲۷

خورشید (پوررامین) ۹۳، ۵۲۷-۹۳

۵۲۷-۴، ۵۳۰-۴، ۵۳۰-۱۳، ۱۳

۵۳۰-۱۵، ۵۳۱-۴۳، ۵۳۲

خوزان رك: خوزستان

خوزستان ۶۳، ۱۲-۱۲، ۱۳-۲۵، ۶۱-۲۵

۱۸، ۴۳-۱۴، ۱۴-۴۴، ۱-۴۵، ۳۹-۴۵

۴۵-۳۹، ۴۷-۱۰، ۴۷-۴۸، ۳۴-۴۷

۳، ۴۸-۴، ۶۵-۷۵، ۱۴۴-۱۰۲

۱۴۶-۱۹، ۱۶۹-۲۲، ۱۶۹-۲۵

۱۶۹-۹، ۳۲۳-۹۲، ۴۱۴-۱۵

۴۱۴-۸۱، ۵۲۶

خوئی زریاب ۱۳، ۲۴۲

«د»

داستان ویس و رامین ۵۰، ۲۹-۵۵، ۲۹

۲۹، ۵۶-۳۱، ۳۲

دایه ۴۴، ۴۹-۴۴، ۴۶-۴۶، ۴۶-۴۶، ۴۸-۴۶

۱، ۴۶-۳۲، ۴۸-۳، ۷۴-۷۴، ۹۴-۷۴

عن، ۹۹-۹۹، ۹۹-۱۱، ۹۹-۱۰۱، ۲۰-۱۰۱

۲۷، ۱۰۱-۳۸، ۱۰۱-۶۳، ۱۰۳-۱۰۳

۱۱، ۱۰۳-۱۸، ۱۰۳-۱۰۴، ۷۲-۱۰۴

۱۰۳، ۱۰۵-۱۰۵، ۱۰۵-۱۰۶، ۱۱۷-۱۰۶

۱۱، ۱۰۶-عن، ۱۰۹-۱، ۱۰۹-۱۰۹

۱، ۱۰۹-۳۴، ۱۱۰-۴۵، ۱۱۰-۱۱۰

۲۶، ۱۱۰-۳۹، ۱۱۱-۶۸، ۱۱۲-۱۱۲

۲۲۷:۱۵۶-۲۲۶:ج۱۶-۲۲۶:۱۵۵
 ۲۲۹:۲۰۷-۲۲۸:۱۸۹-۲۲۷:۱۵۷
 ۲۳۲:۲۵۲-۲۳۰:۲۱۶-۲۲۹:۲۰۸
 -۲۳۴:ج۶-۲۳۲:ج۵-۲۳۲:۲۵۵
 :۳۳-۲۴۴:۸-۲۳۸:۱۰-۲۳۵:۳۳
 :۵۱-۲۴۵:ج۱۳-۲۴۵:۳۷-۲۴۵
 :۷۷-۲۴۹:ج۹-۲۴۹:۳۸-۲۴۶
 :۸۰-۲۶۳:۷۶-۲۵۲:۷۹-۲۵۱
 -۲۶۶:ج۲۰-۲۶۶:۱۳۱-۲۶۳
 ۱۷۷:ج۱۱-۲۸۹:۱۸۳-۲۶۹:۱۸۱
 :۱۷-۲۸۰:۷-۲۷۹:ج۱۴:۲۷۹:ع
 :۵۶-۲۸۲:۵۱-۲۸۰:ج۶-۲۸۰
 :۷۹-۲۸۴:۷۶-۲۸۳:۶۳-۳۸۲
 -۲۹۱:۴۶-۲۹۱:۴۰-۲۹۱:۳۵-۲۸۴
 -۳۰۹:۱۱۰-۲۹۸:۱۷۱-۲۹۰:۱۰۵
 -۳۲۳:۱۲۰-۳۰۹:ج۱۱-۳۰۹:۱۱۱
 -۳۲۷:۸۳-۳۲۷:۸۰-۳۳۰:۱۰۰
 -۳۴۴:۴۵-۳۴۴:۴۲-۳۴۳:۲۶
 -۳۴۵:۶۳-۳۴۵:۵۲-۳۴۴:ج۱۱
 -۳۴۶:۷۶-۳۴۶:۶۸-۳۴۵:ج۱۸
 -۳۴۹:ع-۳۴۹:۱۲۶-۳۴۸:۱۰۲
 -۳۴۹:ج۱۱-۳۴۹:ج۹-۳۴۹:۱
 -۳۵۲:۴۸-۳۵۰:۱۵-۳۴۹:ج۱۷
 -۳۵۷:۵۲-۳۵۳:۵۱-۳۵۲:ج۲۰
 -۳۶۳:۹۶-۳۶۳:۹۲-۳۵۷:۵۴
 -۳۷۵:۴۱-۳۷۵:۳۹-۳۶۳:ج۶
 -۳۳۱:۴۱-۳۲۸:۳۷-۳۲۷:۱۶
 -۳۴۴:۲۲-۳۴۴:۲۱-۳۳۶:۳۶
 -۳۶۶:۲۰-۳۶۵:ج۱-۳۴۹:۱۳
 -۳۶۷:ع-۳۶۷:۳۷-۳۶۶:۲۷

:۳۸-۱۱۵:۳۶-۱۱۵:۳۵-۱۱۳:ج۱
 :۵۶-۱۱۶:۵۵-۱۱۵:ج۲-۱۱۵
 :ج۱۳-۱۲۲:۱۸۰-۱۱۷:۷۵-۱۱۶
 -۱۲۶:۲۱۷-۱۲۶:۲۱۶-۱۲۲
 ۱۲۸:۲۴۱-۱۲۸:۲۳۹-۱۲۷:ج۱۳
 -۱۲۹:۲۵۵-۱۲۸:ج۶-۱۲۸:ج۳
 :ج۶-۱۳۱:۱-۱۳۰:ع-۱۲۹:۲۶۶
 :۴۶-۱۳۳:۴۵-۱۳۱:۲۱-۱۳۰
 :ج۹-۱۳۵:۹۲-۱۳۵:۹۰-۱۳۳
 :ج۱۶-۱۳۸:ج۸-۱۳۸:۱۴۵-۱۳۵
 :ع-۱۳۹:ج۶-۱۳۹:۱۵۷-۱۳۸
 :ج۸-۱۴۰:ج۶-۱۴۰:۱۰-۱۴۰
 :ج۳-۱۴۱:۱۷-۱۴۰:ج۱۷-۱۴۰
 :ج۱۶-۱۴۲:۳۳-۱۴۱:ج۶-۱۴۱
 :۸۰-۱۴۴:۷۹-۱۴۳:۴۶-۱۴۲
 :۹۶-۱۴۴:ج۱۷-۱۴۴:ج۸-۱۴۴
 -۱۴۶:۱۰۵-۱۴۶:۱۰۴-۱۴۵
 ۱۴۹:۱۶۵-۱۴۸:۱۵۰-۱۴۸:۱۲۲
 ۱۵۱:۲۱۶-۱۵۱:۲۰۷-۱۵۱:۲۰۶
 -۱۵۴:۱۵-۱۵۳:۲۴۳-۱۵۲:۲۳۲
 -۱۵۶:۵۶-۱۵۶:۵۱-۱۵۵:۲۹
 -۱۵۷:ع-۱۵۷:۶۶-۱۵۶:ج۱۲
 -۱۵۸:۱۳-۱۵۸:۱۲-۱۵۷:۲
 -۱۶۳:۴۷-۱۶۲:۲۴-۱۰۹:۳۴
 :۱۵-۱۶۸:۱۳-۱۶۸:۵-۱۶۳:۴۸
 :۳۹-۱۷۰:۳۷-۱۶۹:۳۳-۱۶۸
 :۲-۱۷۵:۱۲۹-۱۷۴:۱۱۰-۱۷۰
 ۲۰۲:۷۶-۲۰۲:۷۰-۱۸۰:۳-۱۸۰
 -۲۲۰:۳۶-۲۱۴:ج۱۴-۲۰۳:ج۱۰
 -۲۲۱:۵۳-۲۲۱:۵۱-۲۲۰:۳۷

رسول رك: محمد (I)

رفیلا ۱۰۰، ۱۷۳-۱۶، ح ۱۷-۱۷۳،
 ۳۲۵-۳۲۹، ۸۶-۳۳۲، ۴۴-۴۹،
 ۴۰۶-۴۰۶، ۷۱-۴۰۶، عن،
 ۴۰۹-۴۰۹

رودمرو ۱۱۱، ۵۳-۱۷۷، ۸

روم ۱۳، ۱۰-۶۵، ۱۳-۱۳، ۷۱-۱۳، ح ۸-
 ۱۳-۱۳، ح ۱۰-۱۴، ۱۵-۶۲، ۲۱-
 ۱۵، ح ۱۵-۳۳، ح ۹-۳۶، ۳۷-۳۷، ح ۱۲-
 ۳۷-۳۷، ۴۲-۴۲، ۸۷-۱۰۷، ح ۲۰-
 ۱۴۵، ۱۰۸-۱۱۳، ۱۶۷-۲۰۸، ۶-
 عن، ۲۳۳-۱۳، ۲۳۴-۲۳۴، ح ۳-
 ۱۵، ح ۱۰-۲۵۹، عن، ۲۳۴-۲۵۹،
 ۲۷۲، ۴۲-۲۸۰، ۳-۲۸۵، ح ۲-
 ۹۹، ۳۰۸-۳۱۴، ح ۱۴-۳۰۸، ۴۷-
 ۳۲۷، ۵۸

رویین ۴۸، ۱۷۹-۱۷۹، ح ۶-۱۷۹

رهام ۳۴، ۲۹-۵۱۵، ۲۸-۵۲۳، ۲۸

رهام اردیلبی رك: رهام (؟)

ری ۱۳، ۹۱-۱۳، ح ۲۰-۱۳، ۲۴-۶۵، ۴-
 ۶۷، ۳۶-۱۶۱، ۸-۱۹۳، ۸۱-۳۲، ح ۲-
 ۲۰۱-۲۰۳، ۲۰۳-۱۰۲، ۱۰۲-۲۰۴،
 ۱۰۳-۲۰۴، ۴-۲۱۱، ۴-۲۱۳، ح ۱-
 ۱۱۵، ۲۱۷-۲۱۷، ح ۱۵-۲۱۷، ۱۷-
 ۱۱، ۲۲۵-۹، ۲۳۳-۵۲۲، ح ۱۳-
 ۳۰، ۵۲۳-۵۲۳، ۴۲-۵۲۳

«ز»

زابل ۱۴، ح ۲۷۹

زال ۱۵، ح ۳۳

زرد ۳۵، ح ۳۲-۲۸، ۳۲-۳۲، عن، ۵۱-ح

۱، ۴۶۷-۴۶، ح ۶-۴۶۷، ۲۷-۴۶۹-

۱۷، ح ۱۷-۴۸۱، ۳۶-۴۸۲، ۲۷-۴۹۱-

۴۰، ۴۹۲-۴۸-۴۹۲، ۵۳-۴۹۲-

۶۷، ۴۹۳-۸۱-۴۹۲، عن، ۴۹۶-

۴، ۴۹۶-۷-۴۹۶، ح ۹-۴۹۶، ۲۶-

۴۹۸-ح ۱، ۴۹۸-ح ۱، ۵۰۰-۹،

۵۰۷

دجله ۱۴، ۸۲-۱۹۳، ۸۵-۲۵۸، ۳۰۵-

ح ۸-۳۲۸، ۹۸-۲۳۱، ۱۲۲-۳۳۰-

۵، ۳۷۶

دزغور رك: غور

دفتر ساسانیان ۱۱، ۱۵

دماوند ۶۵، ۱۰-۱۷۹، ۵۲-۳۱۳، ۴-

دهستان ۱۷، ح ۱۷-۲۶، ۲۵-۴۴، ح ۶-۴۴-

۶۶، ۳۶-۶۴، ۴۰-۶۴، ح ۱۵-۶۴-

دیلم ۲۶، ۳۴-۱۳، ۶۵-۱۰۶، ۷۲-

۱۰۷، ۷۳-۱۱۷، ۷۳-۷۳ (I)، ح ۱۷-

۷۳-عن، ۵۱۳-۱۲، ح ۱۳-۵۱۳، ۹-

۵۱۴-۱۰، ۵۱۴-۲۱، ۵۲۲

دینارگیس ۳۶، ۶۷

دینور ۷۲، ۱۰۰

«ر»

رامزد ۲۷، ح ۵۲۶

رام رك: رامین

رامین (رام، رامینه) ۲۹، ۲۸-عن، ۳۱-

ح ۱-۳۱، ح ۵-۳۲، ۲۷-۴۴، ۴۹-۴۴-

رامینه رك: رامین

رستم ۴۱، ۱۲-۱۷، ۱۹-۱۵، ح ۳۳-ح ۵-

۱۳۶-۱۳۷، ح ۷

رستم زال رك: رستم

سليمان ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۱۰، ۱۷۷، ۱۰-ح۹
 ۱۷۷-۳۶۱، ۶۶-ح۹، ۵۲۷
 سمرقند ۱۵، ح ۳۳
 سنندور ۴، ۳۵۷-۲۱۷، ۲
 سند ۴۱، ۶۲
 سہی ۷۳، ۳۷
 «ش»
 شاپور ۲۶، ۲۶-۳۲۵، ۱۷
 شاپورگيلي رك: شاپور
 شام ۷۴، ۱۴-۹۷، ۱۵-۱۰، ح ۱۵-۲۶
 ۴۸۸-۹۴، ۵۲۷
 شاه (I) رك: موبد (I)
 شاه (II) رك: طغرلبك
 شاه خوارزم ۳۸، ۱۲
 شاهرام رك: شهرام
 شاهنشاه رك: موبد (I)
 شروين ۱۰۰، ۱۷۳
 ششتر ۱۳، ۶۴-۱۳، ۴۷، ۳۱۸-۳۴، ۳۲۶-
 ۳۳۳، ۲۰-ح۱۴، ۳۳۳، ۱۸-۴۹۰-
 ۴۲۸، ۴۹۰
 شكرلب آبنوش رك: شكرلب نوش
 شكرلب نوش ۳۷، ۷۴-۳۷، ح ۳۷
 شهرام ۸۳، ۵۲۶-۲۴، ۵۲۶-ح ۲۶،
 ۵۲۶-ح ۲۸، ۵۲۶
 شه ملك ۳۹، ۱۲
 شهربانو رك: شهرو
 شهرو ۶۵، ۳۶-۳۷، ۸۱-۳۷، عن ۳۸-ح ۱۲،
 ۳۸-۱۲، ۳۹-۶۵، ۳۹-ح ۷، ۳۹-
 ح ۸، ۴۰-۴۲، ۴۱-۴۹، ۴۱-۵۲،
 ح ۲-۴۱، ح ۲-۴۱، ح ۵-۴۱، ۱۱-۴۲-

۵۱-۵۲، ۱۵-ح ۱۶، ۵۵-۵۶، ۸۶-
 ۵۶، ۹۳-۵۶، ۹۴-۵۶، ح ۶-۵۶،
 ۱۲۶، ۵۸-۱۳۰، ۵۸-ح ۴-۵۸،
 ۱۳۳، ۵۹، ۱۳۷-۵۹، ۱۴۱-۵۹،
 ۱۴۳، ۵۹-ح ۸، ۵۹-ح ۱۹، ۵۹-
 ۱۴۶، ۶۰-۶۲، ۷۵-۸۰، ح ۹،
 ۸۳-۸۴، ۱-۲۰۸، ۲-ح ۴-۲۳۴،
 ۲۹، ۲۳۵-۷۰، ۲۳۷-۲۷، ۲۶۱-
 ۳۱، ۲۶۱-۳۲، ۲۶۱-۴۴، ۲۶۲-
 ۶۱، ۲۶۶-۱۲۶، ۲۶۶-۱۸۸، ۲۶۹-
 ۱۴۵، ۲۷۸-۱۴۷، ۲۷۹-۱۴۹،
 ۲۷۹-۱۵۰، ۲۷۹-۱۱۴، ۲۹۵-
 ۱۴۰، ۲۹۶-عن ۵۱۰، ۱-۵۱۰،
 ۱۰، ۵۱۱-۱۴، ۵۱۱-ح ۴-۵۱۱،
 ح ۱۰، ۵۱۱-۳۰، ۵۱۲-۱۸، ۵۰۸-
 ۲۵، ۵۰۸-۲۹، ۵۰۸-ح ۳-
 زرين گيس ۶۷، ۳۶-۲۵۸، ۳۰۰-
 ۲۱۳، ۲۵۹-۲۶۰، ۱۰-
 زنگ ۳۹، ۴۴-۲۲۴، ۲۲۴-
 «س»
 ساری ۷۰، ۱۸۳-ح ۲۰، ۱۸۳-۲۷۹،
 ۳۹، ۳۷۸-۴۱، ۳۷۸
 ساسان ۴۷، ۱۷۹
 ساسانيان ۱۱، ۱۵
 سام ۲۸، ۵۱۵-ح ۱۴، ۵۱۵
 ساوه ۷۱، ۳۷-۸، ۱۶۱
 سروآزاد ۶۵، ۳۶
 سغد ۴۱، ۶۴-۵۲۷، ۹۴-ح ۱۵، ۵۲۷،
 سكتند ۵، ۵۱۰
 سلطان رك: طغرلبك

شيرو ٥٢٣، ٣٦

شيرين (مهمان موبد) ٣٦، ٦٧

شيرين (?) ١٨ ح ١٧٣، ٤٨ - ١٧٩

شيرين (همسر خسرو) ٢٣٥، ١٥٢ - ١٣٣

٥٤١

«ض»

ضحك ٤٣، ٢٩١ - ٢٥، ٢٢٢

«ظ»

طبرستان ٥١، ١٢ - ٤٥، ٩٢ - ٩٢، ٩٢

١٧ ح ٢١٢، ٢٨ - ٥٢٣، ٨١

٥٢٦ - ٥٢٦ ح ٢٣

طراز ٢١، ١٧ - ٢١٩، ٤٩ - ٢٣٢

طغرليگك ، سلطان ابوطالب محمد

عن ١٥، ١٥ - ٨، ١٥ - ١٠، ٩٩ - ١٠، ٩٩

ح ٢، ١٥ - ١١، ٢٥ - ١٢، ٤٥

٥٨، ١٣ - ٥٩، ١٣ - ١٣، ٧٣

٥، ١٦ - ١٥، ١٦ - ١٦، ٢٧ - عن ١٧

١٨ - ١٨، ١ - ١٨، ١ - ح ٦، ١٨ - ٢٢

٤، ٢٢ - ٢٣، ٣١ - عن ٢٦، ١

٢٦، ٤ - ٢٦

«ع»

عراق ٦ ح ٣٤ - ٣٧، ١٦ - ١٤٣

٤، ١٧٦ - ١٥، ٢٠٨

عميدالملك رك : خواجه عميدالملك ...

عيسى ٩١، ٢٣٩ - ٩٢، ٢٣٩ - ٢١٢

٢٥٩

غافر ١٢، ٩٨

غور ٥١، ٢٧١ - ٥٢، ٢٧١ - ٥٣

٢٧١ - ٥٧، ٢٧١

ح ١، ٢٢ - ح ٧، ٢٢ - عن ٢٦، ٢٦ - ٢٦

٢٨، ٢٧ - ح ٨، ٢٧ - ٢٧، ٢٨ - عن ٢٨

٢٨، ٢٥ - ح ٦، ٥٥ - ٥٥، ٥١ - ٥١

٧، ٥١ - ح ١، ٥١ - ٢٢، ٥١ - ٢٩، ٥١

٢٢، ٥١ - ح ٢، ٥٣ - ٥٣، ٧٦ - ٥٥

٨١، ٥٥ - ح ٥، ٥٥ - ١١٨، ٥٧ - ١٢٥

٥٧، ٥٨ - ح ٨، ٥٩ - ١٦٢، ٦١

٩١، ٦٢ - ح ٢، ٦٢ - ٦٢، ٢٣ - ٦٣، ٢٧

٢٨، ٦٣ - ح ١٨، ٦٣ - ١٩، ٦٣ - ٣٧

٦٤، ٦٤، ١ - ح ١، ٦٤ - ٦٤، ٥ - ٥٦

٨٣، ٨٣ - عن ٨٢، ٨٢ - ٨٢، ٤

٨٤، ٨٤ - ح ٧، ٨٤ - ٣٣، ٨٦ - ٨٦

٦٦، ٨٧ - ح ٧، ٨٧ - ٨٧، ٥١ - ٨٧، ١١

٨٧، ٩٢ - ح ١٢، ٩٨ - ٩٨، ٣٥ - ٩٩

٥، ١٧٥ - ح ١٢٣، ١٢٣ - ١٢٧، ١٣٨ - ١٥١

٨، ١٣٨ - ح ١٧١، ١٣٩ - ١٥، ١٥٤

٢٥، ١٥٨ - ح ٢٤، ١٦٩ - ١٦٤، ٦٥

٥٥، ١٧١ - ح ١١٢، ١٧٢ - ١٧٤

٩، ١٧٥ - ح ٦٦، ١٧٩ - ١٧٩

٤، ١٨٥ - ح ٣، ١٨٥ - ١٩٨، ٥٤

٥٥، ١٩٨ - ح ١٩، ١٩٩ - ١٤٤، ٢٥٦

عن ٢٧٥، ٢ - ح ٧، ٢٧٥ - ٢٧٥، ١٥

١٧١، ٢٧١ - ح ١٥، ٢٧١ - ٢٧١، ٤٨

٢٧٣، ١٢٣ - ح ٢٧٧، ١٣٥ - ٢٩٦

١٥، ٢٩٩ - ح ١١، ٣٥٠ - ٢٩٨، ٣٣

١٢ ح ٥٢٢ (I) - ح ١٢، ٥٢٥

شهر ماه دخت رك : شهر

شهرود ١٢ ح ٥٤ - ح ٢، ٥٥

شيراز ٦٤، ١٣ - ٦١، ٢٥ - ٢٥، ٣٤

ح ٦، ٢٤ - ح ١٦، ٢٤، ٥٢ - ٢٩٣

ح ۵۱۵،

کنلذ رك : كهتدز

كوه دماوند رك : دماوند

كوهستان ۶۱، ۲۵ - ۲۶، ۸ - ۲۶، ۹ - ۲۶ -

۱۴، ۲۷ - ۲۵، ۲۴ - ۲۴، ۲۶ - ۲۴، ۲۴ -

۴۵، ۶۴ - ۱۰۳، ۷۲، ۲۸، ۸۶ - ۱۳ -

ح ۱۶۰، ۸ - ۱۶۱ - ۱۵، ح ۱۶۶،

عن، ۱۷۶ - ۱۷۷، ۹ - عن، ۱۸۰ -

۷۱، ۱۸۴ - ۸۳، ۱۸۲ - ۲۱، ح

۱۸۴ - ۱۸۴، ح ۱۶ - ۱۸۶، ۲ -

ح ۱۸۶، ۴۱ - ۱۸۸، ۱۶ - ح

۱۸۸ - ۱۹۳، ۹۱ - ۱۹۳، ح ۹ -

۱۰۳، ۲۲۴، ۷۳ - ۲۷۴، ح ۳ - ۳۱۶ -

۱۷، ۳۱۷ - ۳۲۴، ح ۶ - ۳۲۴، ۹ - ۳۳۳ -

۹۲، ۴۱۲ - ۱۵، ح ۱۵ - ۴۱۲، ۸ -

۲۷۲ - ۲۵، ۴۸۸، ۲۲ - ۵۱۶ -

۸۰، ۵۲۶

كوه غور رك : غور

كوه قارن ۲۸، ۱۱

كهتدز عن، ۵۰۷ - ۱۶ - ۵۰۸، ۴۶ -

۵۰۹ - ۵۱۰، ۱۵ - ۵۱۲،

كيامان (?) (I) ۱۷ ح ۷۳

كيان ۲۹، ۵۲۳

كيخسرو ۲۲، ۱۱

«ك»

گردان شاه ۴۸، ۱۷۹

گرگان ۵۱، ۱۲ - ۱۳، ۶۳ - ۱۴، ۸۶ -

ح ۱۴، ۲۴ - ۳۴، ح ۶ - ۳۴، ۲۴ - ۲۴، ۲۴ -

۶۶، ۳۶ - ۴۵، ۶۴ - ۷، ۱۶۱ - ۷ -

ح ۱۶۱ - ۱۶۱، ح ۱۶ - ۱۷۳ - ۵۲،

«ف»

فرخار ح ۹، ۱۱۵

فرخزاد ۴۷، ۱۷۹ - ح ۶، ۱۷۹

فرنكيس ۶۷، ۳۶ - ح ۱۹، ۳۶

فنبور ح ۶، ۴۱۷

فربلون ح ۴، ۳۱

«ق»

قارن ۴۷، ۴۱ - ح ۵، ۴۱ - ۴۲، ۵۸ -

ح ۶۲ - ۶۲، ۲۶ - ۶۳ - ۵۲، ۶۹ -

۵۶، ۷۰ - ۶۱ - ۷۰، ۷۱ - ۷۰، ۸ -

۷۲ - ۲۱ - ۷۷، ۳۲ - ۷۸، ۱۴ -

۱۰۹ - ۱۶۸، ۱۳۹ - ۱۱۲، ۱۷۲ -

۱۴۵، ۲۰۶

قارون ۴، ۳۱ - ۲۵۹، ۲۱۰ - ح ۱۷،

۳۳۳ - ۳۷۴، ۴۳ - ۳۷۸ -

۱۹، ۵۰۸

قرآن ۵۵، ۵۳۷

قزوين ۸، ۵۱۴ - ۹، ۵۱۴

قصه ساسانيان رك : دفتر ساسانيان

قصه ويس ورامين ح ۱، ۳۱

قم ۹، ۳۳۳ - ح ۱۳، ۵۲۲

قنقار ح ۶، ۲۵ - ۲، ۴۱۹

قبروان ۵۱، ۲۱۲ - ۹۶، ۵۲۷

قبصور ۲، ۴۱۷

«ك»

كرخ بغداد ۱، ۲۹۹

کرد ۶۳، ۵۲۵ - ح ۱۰، ۵۲۵

كرمان ۶۴، ۱۳ - ح ۸، ۱۳ - ۹۲، ۲۱۴

كسرى ۴، ۳۱ - ۶، ۳۰۰

كشمير ۲۷، ۳۴ - ح ۸، ۳۴ - ۲۸، ۵۱۵

۱۰۷-۳۲۲، ۱۰۶-۱۹۳، ۷۵-۸۱، ۷
 ،۹-۳۲۴، عن، ۳۲۳-۳۲۲، ح۱۰-۳۲۲
 ، ۸۹-۳۲۸، ۷۸-۳۲۵، ۱۶-۳۲۵
 ، ۳۶-۳۳۰، ۹۷-۳۲۹، ۹۱-۳۲۹
 ، ۷۶-۳۳۶، ۵۹-۳۳۶، ۵۷-۳۳۰
 ، ۶-۳۹۷، ۵۳-۳۵۷، ۵۶-۳۳۷
 - ۳۴۲، ۷۰-۳۴۱، ح۱۴-۳۳۳
 - ۳۴۸، ۱۱۸-۳۴۴، ۴۰-۳۴۳، ۲۹
 - ۳۴۹، ح۳-۳۴۹، عن، ۳۴۹، ۱۲۶
 - ۳۵۰، ۲-۳۵۰، ۲-۳۴۹، ح۱۳
 - ۴۰۲، ۵-۳۷۸، ۴۰-۳۵۰، ح۲۳
 - ۴۴۴، ح۲۷-۴۱۷، ح۱-۴۰۷، ۸۵
 ۴۴۸، ۳۲-۴۴۹، ۷-۴۴۷، ۴۰
 گهر (گهر) ۳۲۹، ۸۶
 گیل رك: گیلان
 گیلان ۳۶-۳۴، ۳۶-۳۴، ۴-۳۴، ۸۱-۶۵
 ۵۱۴، ۱۰-۱۹۳
 گیلو ۴۷، ۲۸-۱۷۹، ۲۸-۵۱۵، ح۹-۵۱۵
 ۵۱۵، ح۱۳
 «ل»
 لوج ح۱۰، ۵۲۵
 لور ۶۳، ۵۲۵
 لیلی، ۶، ۳۰۰
 «م»
 ماجوج ۹۶، ۱۹۴
 ماجین ۴۱، ۶۲-۱۰، ح۱۰، ۲۰۸
 ماماتساویلی ح۱۵، ۲۲۹-۲۱۹، ح۱۹، ۳۶۱
 ح۴، ۳۶۴-۳۱۵، ح۱۴-۳۷۰، ۳۹۸
 مانی، ۴۲، ۲۸
 ماوراءالنهر ۲۰، ۱۱

۱۷۹-۱۸۳، ح ۳۰-۱۸۳، ۷۰-۱۸۳
 ح۳، ۱۹۳-۲۷۹، ۹-۲۴۱، ۶۰-۲۴۱
 ، ۷۶-۲۴۲، ۸۰-۲۴۲، ۹-۲۴۷
 ، ۱۸۷-۲۵۷، ۱۷-۳۱۷، ۵-۳۲۵
 ، ۱۱-۳۲۵، ۹-۳۳۳، ۹۲-۴۱۴
 ، ح ۱۶-۴۱۴، ح ۱۷-۴۱۴، ۲۴
 ، ۲۸۸-۴۸۹، ۴۶-۴۸۹، ح ۱۳-۴۸۹
 ، ۲۳-۴۹۱، ۲۹-۴۹۱، ۷۳-۴۹۲
 ، ۵-۵۰۷، ۱۱-۵۰۷، ح ۳۱-۵۰۸
 ، ۸-۵۱۶، ۲۰-۵۱۶، ح۱۸-۵۱۸
 ح ۱۳-۵۲۲، ۳۵-۵۲۳
 گشپ دیلمی ۲۶، ۲۲
 گل عن، ۳۲۲-۱۴، ح ۳۲۵-۳۹
 ، ۳۲۸-۳۲۹، ۸۸-۳۲۹، ۹۰-۳۲۹، ح۲
 ، ۳۳۱-۳۳۲، ۴۳-۳۳۲، عن، ۳۳۲-۳
 ، ۳۳۲-۳۳۲، ح۷-۳۳۲، ح۹-۳۳۲، ۵
 ، ۳۳۳-۳۳۳، ۷-۳۳۳، ۶-۳۳۳
 ، ۳۲۵-۳۲۵، ۴۰-۳۲۵، ۵۷-۳۲۶
 ، ۶۶-۳۲۶، ۷۶-۳۲۷، ح۱-۳۲۷
 ، ح۴-۳۳۷، ح ۱۱-۳۳۷، ۲-۳۳۷
 ، ۳۲۸-۳۲۸، ۴۲-۳۲۰، ۴۴-۳۲۰، ۴۵-۳۲۰
 ، ۳۴۰-۳۴۱، ح ۱۳-۳۴۰، ۵۴-۳۴۱
 ، ۵۶-۳۴۱، ۶۹-۳۴۲، ۷۰-۳۴۲
 ، ۷۵-۳۶۲، عن، ۴۰۲-۴۰۲، ۹-۴۰۲
 ، ۹-۴۰۹، ۱۸-۴۱۰، ۶-۴۳۳
 ، ۴۲-۴۴۷، ۱۸-۴۶۲، ۶۶-۴۷۵
 گلاب ۶۹، ۳۷
 گلبوی ۷۰، ۳۷
 گلگون ۷۲، ۳۷
 گوراب ۱۳۰، ۷۳-۱۸، ح۱۸-۷۳، عن، ۷۴-

-۱۳۴، ۶۶-۱۳۲، ۴۳-۱۳۱، ۲۵
 -۱۳۴، ۱۰۳-۱۳۴، ۶۶-۱۳۴، ۶۵
 -۱۵۹، ۲۳-۱۵۸، ۲۰-۱۵۸، ۱۹
 -۱۷۶، ۱۵-۱۷۰، ۸۳-۱۶۴، ۶۶
 ، ۱۳-۱۷۷، ۹-۱۷۷، ۸-۱۷۷، ۶
 ، ۱۷-۱۷۷، ۱۶-۱۷۷، ۱۵-۱۷۷
 ، ۲۴-۱۷۷، ۲۴-۱۷۷، ۲۱-۱۷۷
 ، ۱۹-۱۸۶، ۲۱-۱۸۵، ۱۷۸
 ۱۹۸، ۱-۱۹۸، ۶۱-۱۹۲، ۷۱-۱۸۷
 -۲۰۴، ۱۰۲-۲۰۳، ۱۰-۲۰۳، ۹۲
 ، ۲۱۱-۲۱۱، ۷-۲۱۱، ۵۲-۲۱۱، ۵۰
 ، ۲۱۲-۲۱۲، ۲۳-۲۱۲، ۲۲-۲۱۱
 ، ۲۱۳-۲۱۳، ۱۱۵-۲۱۳، ۲۱۳-۲۱۳
 ، ۲۳۴-۲۳۴، ۲۰-۲۳۴، ۱۸-۲۱۸
 -۲۵۸، ۲۰۰-۲۴۷، ۲۳-۲۴۷، ۱-۲۳۹
 -۲۶۰، ۹-۲۵۸، ۲۰۸-۲۵۸، ۲۰۴
 -۲۷۳، ۵۷-۲۷۲، ۳۵-۲۶۹، ۱۸۹
 -۳۳۲، ۲۹۱-۲۹۱، ۲۴-۲۸۹، ۲۱
 -۳۴۴، ۳۱-۳۴۲، ۳۴۱-۳۴۱، ۶۵
 -۳۴۹، ۱-۳۴۹، ۱۱۹-۳۴۴، ۴۰
 -۳۵۰، ۲-۳۴۹، ۱۷-۳۴۹، ۲۱
 -۳۹۷، ۵۳-۳۹۶، ۲۵-۳۷۸، ۳۹
 -۴۱۲، ۲۱۳-۴۱۳، ۲۱۳-۴۱۳، ۷۱
 ، ۳-۴۲۶، ۲-۴۲۶، ۱-۴۲۶، ۳
 -۴۲۶، ۸-۴۲۶، ۵-۴۲۶، ۴-۴۲۶
 -۴۲۷، ۱۱-۴۲۶، ۲۹-۴۲۶، ۲۸
 -۴۳۹، ۹-۴۳۴، ۲-۴۲۷، ۱۲
 ، ۶-۴۵۳، ۱۸-۴۵۲، ۵-۴۵۲، ۴
 ، ۵۶-۴۹۰، ۱۸-۴۸۷، ۷-۴۸۷
 ۵۰۷، ۵-۴۹۹، ۵۲-۴۹۳، ۶۷-۴۹۳

ماه (ماه آباد) ۶۵، ۳۶-۳۶، ۳۷-۳۶، ۶۶
 -۵۵، ۷۳-۵۲، ۶۷-۵۲، ۵۱-۴۱
 -۵۸، ۱۳۱-۵۸، ۱۳۰-۵۸، ۱۲۹
 -۵۹، ۲۴-۵۹، ۱۴۴-۵۹، ۱۳۵
 -۶۰، ۱۵۸-۶۰، ۱۵۵-۶۰، ۱۵۴
 -۶۵، ۶-۶۴، ۳۸-۶۳، ۳۰-۶۳، ۲۵
 -۱۱۶، ۵۱-۹۳، ۲۶-۲۶، ۲۴
 -۱۶۷، ۱۴۰-۱۶۲، ۵۹-۱۵۸، ۱۹
 -۱۷۷، ۱۵-۱۷۰، ۸۳-۱۶۸، ۷
 -۱۷۸، ۲۴-۱۷۷، ۱۹-۱۷۷، ۱۸
 -۱۸۶، ۲۱-۱۸۵، ۹۲-۱۸۵، ۲۱
 -۱۹۳، ۷۴-۱۹۲، ۷۱-۱۹۲، ۶۷
 -۱۹۸، ۶۱-۱۹۸، ۵۰-۱۹۳، ۸۹
 -۳۱۰، ۱۲۷-۱۹۹، ۱۷-۱۹۹، ۴
 ۳۴۱، ۵۸-۳۱۶، ۲۳-۳۱۶، ۷

مجنون ۴۲، ۲۰۴-۲۰۴، ۵۰۲

محمد (I) رسول عن، ۷-۱، ۱-۷، ۷-۱۰، ۷-۱۰
 -۹، ۲۷-۸، ۱۹-۷، ۲۶-۷، ۲۱
 ، ۴۰-۹، ۶-۱۰، ۴۸-۱۰، ۱۰-۱۰، ۱۰-۱۰
 ۵۳۴

محمد (II) رك: طغرلبك

محمد (III) رك: خواجه عميد الملك

محمود (غزنوی) ۳۲، ۱۲۰

مرو ۵۵، ۳۲-۲۸، ۳۰-۵۱، ۵۱-۶۷
 -۵۷، ۱۴۰-۵۷، ۱۱۹-۵۶، ۹۵-۵۴
 -۵۹، ۱۳۵-۵۸، ۱۰-۵۸، ۱۲۹
 -۶۴، ۴۲-۶۲، ۲۱-۵۹، ۲۶
 ۹۷، ۲۰-۶۶، ۹۷-۹۷، ۶-۹۷، ۹۷
 ۱۰۰، ۱۹-۹۹، ۳۵-۹۸، ۶
 -۱۳۱، ۲۳-۱۳۰، ۷-۱۱۱، ۵۳

تسرین ۳، ۳۵۷

نوشروان عادل ۴، ۵۲۸

نہاوند ۱۰، ۶۵-۵۲، ۱۷۹

نیشاپور ۶، ۱۳

«و»

ویرو ۲۷، ۳۴-۱۷، ۳۹-عن ۴۸-

ح ۱۵، ۴۸-۵، ۲۹-۷، ۲۹-۲۶

۲۵-۲۹، ۵۰-۵۰، ۵۱-۲۲

۵۱-۲۶، ۵۳-۷۴، ۵۵-۱۱۱

۵۷-۱۱۸، ۵۷-۱۲۰، ۵۷-۱۳۲

۵۸-۵۸، ۵۸-۱۶۲، ۶۱-۱۶۹

۶۱-۶۱، ۶۱-۶۱، ۶۱-۶۲

ح ۱، ۶۲-۶۲، ۶۲-۲۶

۶۳-۶۳، ۶۳-۲۸، ۶۳-۶۴

۱، ۶۴-۶۳، ۶۴-۱۷

۶۵-۶۵، ۶۶-۶۶، ۶۶-۱۱

۵۳-۵۳، ۶۹-۵۶، ۷۰-۱۰۱

۱۰۴-۱۰۴، ۷۲-۱۰۵، ۷۲-۷۲

۱۰۹-۱۰۹، ۷۳-۶، ۷۴-۱۴

۷۶-۷۶، ۷۷-۲۵، ۷۷-۶۱

۷۳-۷۳، ۸۰-۸۰، ۸۰-۸۰

۹۲-۹۲، ۹۲-۴، ۹۲-۵

۹۲-۹۲، ۹۲-۱۶، ۹۳-۲۵

۳۷-۱۰۱، ۴۰-۱۰۲، ۶۹-۱۰۳

۱۰۴-۱۰۴، ۱۱۲-۳۰، ۱۳۲-۴۰

۱۳۲-۱۳۲، ۱۳۲-۶۳، ۱۳۲-۶۴

۱۳۴-۱۳۴، ۶۵-۱۳۴، ۶۸-۱۳۴

۷۴-۱۳۴، ۱۰۵-۱۳۶، ۱۴۷

۱۳۸-۱۳۸، ۱۵۱-۱۳۸، ۱۵۳-۱۳۸

ح ۱۵، ۱۳۸-۱۳۰، ۱۴۶-۱۸

ح ۱، ۵۰۷-۱۱، ۵۰۸-۱-۵۱۳-

۳، ۵۱۳-۵۱۳، ۵۱۳-ح ۱۳، ۵۱۳-

ح ۱۳، ۵۲۲-۳۹-۵۲۳، ۴۳-۵۲۳-

۴۸، ۵۲۴

مروشاہجان رك: مرو

مسعود (غزنوی) ۳۲، ۱۱

مشکین ۳۳، ۳۵۵-۳۵۵، ۳۴-۳۵۵

۵۶، ۳۵۷-۱، ۳۵۷-ح ۵، ۳۵۷-

ح ۱۳، ۳۵۷-۲، ۳۹۴-۳

مصر ۸۱، ۱۴-۹۷، ۱۵-ح ۱۵-

۴، ۳۵۷-۹، ۴۲۳-۹۴، ۵۲۷

مصطفیٰ رك: محمد (I)

مظفر رك: ابوالفتح ...

مگران ۶۳، ۱۳

منصور رك: خواجه عمیدالملک

منیکان (?) ۱، ۳۸-۳۰، ۴۰

موبد (I) ۱۶، ۳۲-ح ۵، ۳۲-ح ۱۵، ۳۳-

۲۹-۳۲، ۳۵-ح ۱۵، ۳۶-

۱، ۳۸ ...

موبد (II) ۱۰۹، ۱۳۶

موسی ۹۱، ۵۳۹-۹۲، ۵۳۹

موصل ۶۳، ۱۳-ح ۸، ۱۳-۹۷، ۱۵-

۲۶، ۴۸۸

موقان ۲، ۱۶۸

مینوی ۷۰، ۳۷

«ن»

ناز (نار) ۶۶، ۳۶

ناز ۷۳، ۳۷

نبی رك: محمد (I)

نریمان ۵۹، ۵۳۸

ویس بانورک : ویس

ویسه رک : ویس

«ه»

هماور ۷۴، ۳۷

همايون خواجه ابونصر ۷۹، ۵۳۹

همدان ۹، ۲۶-۱۷ ح، ۲۶-۳۴، ۴۸-

ح ۳، ۲۸-۵۲، ۱۷۹-عن، ۱۸۶-

ح ۲۱، ۱۸۷-۱۳ ح، ۱۹۳-۸۹

۳۲۹-ح ۳، ۳۲۳

هند ۱۳، ۱۰-۱۵ ح، ۳۳-۱۲ ح،

۳۷-۴۱، ۶۴-۶۶، ۶۹-۶،

۲۰۸-۴۲، ۲۷۲-۹۹، ۳۰۸-

ح ۱۴، ۳۰۸-۳، ۲۸۰-۵۸،

۳۲۷

هندو ح ۵، ۳۳-۶، ۲۱۱

هندوستان رک : هند

هوشنگ ۱۰۹، ۱۳۶

«ی»

یاجوج ۹۴، ۱۹۴-ح ۱، ۱۹۴-ح ۲،

۱۹۴

یاسمن - ۶۹، ۳۷

یوسف ۲۱۲، ۲۵۹

۱۵۵، ۳۱ ۱۵۵، ۲۴-۱۵۴، ۲۲-۱۵۲

-۱۷۱، ۵۵-۱۶۹، ۴۵-۱۶۴، ۶۰

-۱۷۳، ۹۴-۱۷۱، ۶۸-۱۷۱، ۵۸

، ۱۰۳-۱۷۳، ۱۰۰-۱۷۳، ۹۹

-۱۷۴، ۱۱۲-۱۷۴، ۱۰۴-۱۷۳

، ۱۴۷-۱۷۵، ۱۳۷-۱۷۵، ۱۳۶

، ۴۷-۱۷۷، ۱۹-۱۷۷، ۱۸-۱۷۶

، ۱۳-۱۸۰، ۳-۱۷۹، ۱۷۹-ح ۶،

۴۴-۱۹۰، ۴۱-۱۸۸، ۱۸۶-ح ۱۶،

، ۱۹۱-۱۹۱، ۴۷-۱۹۱، ۴۶-۱۹۱، ح ۹،

۸۹-۱۹۳، ۸۸-۱۹۱، ۱۹۱-ح ۱۰،

ح ۳-۱۹۴، ۹۶-۱۹۳، ۱۹۳-ح ۱۱،

، ۴۲-۱۹۵، ۱۹۵-ح ۱، ۱۹۴-عن،

، ۵۵-۱۹۷، ۴۷-۱۹۷، ۴۵-۱۹۷

، ۱۷-۱۹۹، ۱۱-۱۹۹، ۷-۱۹۸

۴۸-۲۰۶، ۱۴۴-۱۹۹، ۱۹-۱۹۹

-۲۷۷، ۱۲۵-۲۷۷، ۱۲۳-۲۷۳

-۳۱۲، ۲۷-۳۰۰، ۱۱-۲۹۶، ۱۳۰

-۵۰۸، ۳۰-۴۹۹، ۴۸-۴۹۸، ۳۳

-۵۲۳، ۳۶-۵۲۲، ح ۱۳-۵۱۵، ۲۸

۵۲۵، ح ۱۲ (I)

ویس ۲۹، ۲۸-عن، ۳۱-ح ۱، ۳۱-

... ۴۳، ۱۶-۳۸، ح ۱۲

غلط نامه

صفحه	بیت	غلط	درست
۸	ح	چو همه (۲) عاصی	همه (۲) عاصی
۲۵	ح ۸	میوه گشته	میوه گشته ، اس: اضافه دارد : بشهر اندر بدینسان است آئین کنون آئین و حال روستائین
۲۹	ح ۱۹	پ اک اس	پ اس
۳۰	ح ۱۱	کل اک	کل
۳۳	ح ۱۵	هند و راد	هند و زاد
۴۸	۳۷	بشناخت	بشناخت
۸۱	ح ۴	گک: اضافه دارد: مبادا	گک: مبادا
۸۶	ح ۱۲	گک: استر	اک کل اس: شتر
۹۰	ح ۹	همانه	همانا
۹۳	ح ۷	زدرده	ز دوده
۱۵۶	ح ۱۲	ویس	رامین
۱۷۱	ح ۸	برگرفتن	برکشفتن
۱۷۷	۱۴	زر اندر زر	رز اندر رز
۱۸۶	۶	ناپدرام ^۶ باشد	ناپدرام باشد
		پیدرامند ^۷ چو	پیدرامند ^۶ چو ^۷
۱۸۶	ح	۶- اس: نپدرامی	۶- پ اس: پیدرامی
		۷- پ: پیدرامی	۷- اس: چه

بیت	صفحه	غلط	درست
ح ۱۸	۲۷۵	هرگز	بوده هرگز
ح ۱۳	۲۸۹	اس: روی مهر	—
ح ۱۹	۳۵۷	کل ل: بلذ	کل ل: بلذ، پ (مصراع دوم): چو از تبت و عنبر بسترین
ح ۲۹	۴۱۸	دیدگانش	دیدگانش، پ: اضافه دارد: پس آنکه روی خود کرد او به آذین × بگفتا کین جفاهای زمان بین
ح ۳	۴۸۲	پ: پس از بیت آتی	پ: پس از بیت آتی ، پ : اضافه دارد: ز بخت خویشتن بسودش شکایت × بدایه کردی محنت حکایت
ح ۲	۴۹۹	شده است	شده است، پ: اضافه دارد: بخواهد او همانکه کین درین × کند دل را تهی و تیغ و نگین
ح ۸	۵۱۵	amian amiam. Kiš- waz Kišah	amian amiam. Kiš- waz Kišan
۲۳	۵۱۸	مل ^۸	مل
۲۵	۵۱۸	بامدادان	بامدادان ^۹
۲۵	۵۱۸	همه شب ^۸	همه شب ^۹
	۵۱۸	۸- اس: بیت حذف شده است ۹- الك: همیشه	۸- الك: همیشه ۹- اس: بیت حذف شده است
ح ۱۲	۵۲۱	خودکامی	خودکامی (اس: خودکامگی)

*Oriental Institute of Academy of Sciences of the USSR,
Oriental Institute Georgian SSR Academy of Sciences,
Tadjik SSR Academy of Sciences.*

With the preface
by
GEORGE V. Tseretely

Tehran - 1970



VĪS VA RĀMĪN
OF
FAKHR AL-DĪN GORGĀNĪ

*Persian critical text composed
from the Persian and Georgian oldest manuscripts*

by

MAGALI A. TODUA

and

ALEXANDER A. GWAKHARIA

Edited

by

KAMAL S. AINI



Iranian Culture Foundation

«101»